

بعض و آلتس در عرصه هل من مرد و کمال مدانی را
ساده مدس کوتاه بن را درس مسهل حروف اعتراف مقصور عن
دوراندسی و مدس ندی احسان عقل صعب آخر آمدن را درس درگاه
عرف اظهار ممکن و نابوایی مختص صلاح دانی و مصلحت گردنی.

سخن را حله ناسی محمل آرای

دعوت آورم عجز الحیا نه دانی

همچان الله در خدات احداث و کبرانی که گوهر کمال علمی
ماندند ما من مروج سانسنگی ندارد و حروف حداث ناظر بهندستان
را اینجا چه ماده قبول و روانی و در تار از عرب و حلالی که بعد
گنجه دانی و آگاهی بختری در نگیند و به مدبری مدبرند قاسم
داس مقالات بدیده حروف برمدان را کدام ربه مدبرانی • نظم •
دل رکجا و س روان از کجا • من که در معظم حلال از کجا
و هم مدکدای دسی ده نوب • هم در دس سب بهی دارگست
مورس آموجنگل اول • مشکل الحروف نکردند حل
گزارش علم چه درناست اس • نا اندس ملک چه صجرا حب اس
دعانی سانه اس چه ربه علوسا الوهت و مدکدای امت که از رط
مانه ظهور و مدای کور دلا طلب کده امکان را در مساهده انوار
همین حوس های حسمه نوی و نا مدانی نگداسته و نا انهمه جهان
ندری و نمو وجود و حوه دمای از کمال احتیاج کده داب برده
از جمال عالم آرای مدعبت خود نرنداسند رعی دا از صغ بردار
و مانر حکمت ظرار که از بزرگ ساری حمامه ند دس صغبات حال
کامدات برنگندی بسجده نال طاووس اسب و بهمان امروزی بدو حک دس

طلعت پیرای زارنه استعداد ممکنات از روسنی رشک خلوت
 مانوس •

چنان لطاف حاصلش با هر نفس امت • که هر بنده گوید خدای من است
 چنان کار هر یک جدا ساخته • که گوئی نه عدوی نه برداخته
 بی بیاری که بعش برداری کلک لطایف نگار مشقتش از بردن کارگاه
 حب ذات بعش بدیع خلعت انسان که طلسم کشای گنج مهابت
 بر روی کار انداخ آورده ربعت منش طاق آبریدش و عنوان لوحه دانش
 و لذتش ساحت و مستعد بیاری که مایه ساینش لحوهر شناسی
 علم ازل حواهر و راهر بعوس مدسیه اندا و رسل را که گوهرهای شب
 چراغ انجم قدس اند در مکاس معادن مطرت و استعداد نقاش
 انوار حورشید صعوت و رشاد پرورش داده از وجود مسعود شان
 دامن هستی را گوهر آگین کرد و آن قدسی مدشان کرامت آگین را
 مرصایه شباخت جمال حقیقت و بصاعت دریاست امرار کارخانه
 وجود ارزانی داشته نادر اک حایل دلائل ذات و صفات کرامت
 امتیاز لکشند و چون نصر بصیرت و دند بیدش کوته نظران عرصه
 آفرینش از مطالعه انوار قدس الوهیت محسوب و دعت استعداد
 محسوسان سلسله امکان کوتاه از دامن کربایی و حوب امت برای
 تاریک بشینان محفل کون در تیره شب صلاحت داتی و طلعت
 مطری از مرط عنایت چراغ هدایت از مشکوه نبوت برانروحت و
 پیوسته از مرع دلالت رمز اندیا و مرسلش که صدر آرازان بارگاه
 تعهد و برده گردان حباب شربت اند پدشگاه وجود و ساحت
 هستی للمواع انوار معرفت و خدا پرستی روش داشته در هر

رمای هر طبق اقتضای آن یکی ازین گروه والا سکوته را خلعت
 معجز طرار رسالت بپوشاند و در سر بر عصمت مقدر نبوت
 بنشیند تا بدستگیری معنای دعوت و هدایت عارف گنر حواهر نفوس
 مهتاب و اسعدا بوده بدواعی امرد زو احر بهی انتظام بحس سلسله
 وجود و ردی ادرای کارگاه انکس باشد و کام حال فائذات و
 اسعدان ممکنات را که بسعه لیل سرب منص و گرسنه حسمان
 طعمه اتصال اند ستراب دلال معرفت و کامنات نوال آگاهی
 سازند و همواره نور جهان امرد دعوت و رسالت را که مروج آسمانی
 و لطیفه ربانیت در محالی امراک سری و مظاهر اسخاص
 صوری سری و امیکمال دوری ستر مرصوده در یکی از کمال امراک
 بشر نموده کمال منظر و جانند و داب قدسی او را مندم آن نور
 هدایت برپا گردانند حناجحه مطهر اسم آن نور اعظم و حامل اکمل
 آن سر آلهی داب مقدس حضرت حنفی ماهی امب معنی
 اسرب مظاهر وجود حاصل کارگاه هست و بود - مع سربوده قدس
 احسن همدم محفل ادس صمدت و احاطه نظام سلسله هستی
 رابطه انتظام مرحله حق برستی عدوان وصول کائنات مهرمت
 انوار مکتوبات لوح محفوظ اسرار حقایق عدنی نسبت معمور انوار
 معارف ازلنی ازلنی نور اندی ظهور حاطان سرب مرب حصول
 ستر کسور لاهوت دینوردی ماسوب مروج بدست صبح عدت - سمع
 سب امرد طلسم رب صورت نامه رحمت آلهی و حمت عامه
 عوالم نامتناهی بحددن برپا آمداب صبح ازل دینستی سربهاال صبح
 مندم لم برل حازن کنور وحی و کائنات کاسف رمور و اب و عفاف

نقاد حواهر نفوس انسانی - صدیقی نعود حراس امکانی اولین رقم
 حامی نچوں - سرسچ انشاء کن ونگوں - سندس امرار مندأ و معاد -
 معین مراتب حق و رشاد - گل سرسنگلش لدالی و انام - مناع
 روی دست چارسوی عناصر و احرام - واسطه انجالی عدوب - وسدله
 امحای دیوب حلف الصدق دودمان عیب و شهادت - ابو الآباد
 نقایح حذر و سعادت - مہرمان کشور ناطق و طاہر - آئیندہ اول و
 برگردندہ آخر - ہدایت کنش شعاع گستر - عصمت بدرای اعجاز
 پرور - بروغ گوہر ارواح - مصباح رحاحہ اشباح - نور معدس و عقل مسرور
 روح مدرہ و نفس موند - مناص عوارف معارف ربانی - قسام وظایف
 کمالات انسانی - قائد قواہل وجود - ہادی مراحل شہود - حلاکتش
 مرآت استعدادات - آئینہ دار حمال سعادات - بدل ردای دیدہ داشت
 و بندش - طلسم کشای گنج آئینش - دانای اسرار سواد و نصاب -
 مہدس حلیفہ مندأ مناص - پندشوی دنیا و عہدی رہنمای صورت
 و معنی - دنیاچہ آرای بسجہ خلالت و سروری - خاتمہ بدرای رسالہ
 رسالت و تعمیری - رہبر وادی نور و نجات - داور عرصہ محشر و
 عرصات - کرسی نشن عرش رفعت و اعتد - صدر گرس مسدد عرب
 و اصطفا - حصرب محمد مصطفی - علیہ وآلہ و اصحابہ من الصلوات
 و النبیات ما کان اتم و اومی •

محمد شہشاہ انوار قرب • بہار دل افروز نستان قرب
 بحق لائق مسدد کردا • ولی محشرش از مہرور از دورنا
 و درویشش بسجہ سرمایہ بود • رہنماری معر نی مایہ بود
 سب و روز بر سہرگ روزگار • ندی از معدم جہاں روزہ دار

حرآنست که در هر ماه ۱۰ مذهب و روحان ملک اندم نای سبب
 بعد از اكمال دین و اتمام نعمت معرفت و معنی توحید نور آگش
 حضور حاتم المرسلین که کار صلت و احال مسامحتگی روح و سامان
 نامه مرآت اعتقاد و آئینه استعداد این امام فرخنده تحت سعادت
 نرا که بمصطفی هدایت و بوجد از رفکار ظلمت سرک حلی منجلی
 گردند و دوری نبوت نالینام و گنجینه وحی پهر احندام رسند نامنصافی
 کمال رحمت و رام نامنهایی نرحام و امامت از مسرور
 مدانست و کرامت دماند و جهاندارا از دین بدره روزی رهند
 حنائیه صاحب کعبه ایمان و وادی قدس احلام از مریو انوار سعی
 خلقای زاهدان و ائمه دین که حراج سرور مسکوة نبوت اند روشنی
 و صدا مد رفعت و کارخانه سنت نبوی و دستگاه ملت مصطفوی را
 دسرکاری مدانست و اهدنام جعاندت آن نرگد دگل بعدس آدن
 و مدسوانان هدایت گری که مانده قدر و حلال و اندازد فصل و کمال
 سان از اندیشه وهم و حلال ارونست و کلام اعجاز نبرای آلهی و
 مدانست وحی طراز حضور رسالت مناهی نجلال دعوت و مدانست سان
 مسکون و بی و انتظام سرور و مواعد خدا سلامی و رسوم حق شناسی
 والا نمانگی و بلند اساسی نامست و گلشن دین و اعتقاد از حص و
 جاساکت سرک و آرداد نبرایش گریب و نندندم فرض عرا و جهاد
 آدن دین روزی د کفر روزی آره سد و ملت احمدی را مآثر
 سوکت و اعتد و مدارج بصورت و استعداد در اطراف و اکناف جهان
 لندن آذاره گردند عساکر بصورت شعار اسلام را بحسن نچهر دلدند
 و نرکت اصالت بدندن آن فرارندگان اند حلاوت و طرازدان خلعت

مدانست مدح بلاد دامصار و مدل و قمع کفار محار سهولت و آسانی
مفسر گشت و ناله قدر و مدرک دس مدس نعم مساعی حمیل
آن رهمانان حق آئد و معتدایان طریق بعین در اندک فرصتی
از اوج سپهر بریں در گذشت رسی الله عنهم بحسن الخلقه و الامامه
و رسوا عنه بغور العرب و الکرامه و چون طرارب چمن سرعت و بصارت
گلش ملت بی آنداری منع معدلت و سناست و استحکام اساس
دس و استعوار قواعد شرع مدس بی دمدناری امر سروری و ریاست
صورت نکرد و دسج آبار ندع و مدهی و ترویج سس نبوی و احرای
ادامر آلهی و بنظم امور مصالح و مهام رعیت و حفظ قانون عدالت
و سونت بی وجود قهرمائی داد گستر و فرمان روانی عدل پرور
امکل پدیدرد لا حرم بمعصای حکم نالعه ابردی دس از انقضای
عهد سعادت مهد خلافت و انعراض رماں هدایت عنوان امامت
مدشور ریاست کاده برابا که ظل مرتبه خلافت علناست تمام نامی
فرمان روانان معدلت بدرای آرائش بخشیده رماں مهام خلایق و
عداد و سررشته بست کشاد کار خانه تکوین و ایجاد تکف عدل و
داد سلاطین دس پرور والا نراد که اساطین نارگاه وجود و برگردگان
کارگاه هست و بود اند سپرده آمد و ملک و ملت و دس و دولت را
از مناس آمار لطف و مهر و مروج اوار رامت و بصعت آن سالکان
معالک سلطنت و داه جان مدهی خلافت رونق و صفا امروز و هر چند
که خورشید لطف و عنایت ربانی از اوج اقتضای حکمت و مشیت
برساخت احوال طائعه از گروه والا شکوه نوع انسانی تانده اس امر
حلل العذر و حطب عظیم الشان در انشان و دعب گذاشت ازان

حیوانان دوله و سروریه بلاد اختری را نامبر سعادت و برتری
 بر ابرار حده نادی و نابی آن دوله آسمانی و ممدع و مکنوع
 فواید جسم و جهانانی صاحب و ازان سلسله از محمد نوی
 طالع نجم بلندی را مری آن دوله جهانکسا و مکمل آن سلطنت
 عالم مبرا گرداننده او را محال بود سعادت خاص و مورد کرامت
 اختصاص از سایر ابران سعادت برس و نام آزان آن طبع خلقت
 آید بواجب ناما و حاه و حلال بدنامی و اندلس ندره
 بری و کمال رسیده محامد اطوار حسیه آبار و مکارم حصال
 قدسی مدال در مری آن دوله و جهانانی و مراسم سلطنت و
 گندی سانی دستور معامله دانا ادر رینه عالی و د احه تسبیح
 مباح و معالی ناسد خدایه آبار مدنی اندمعی از بدسترس
 حاکم طبع رینه کورگانی و سلسله علته صاحبقرانی بر صاحب
 سهو و ممدع نور حواله مهر مندر عالم امروز است چه شمعان
 که نادی آن دوله اندی ظهور و نابی آن سلطنت ازلی اساس
 دست روز و سعادت آسمانی مورد اعدای و نابی مصدر آبار
 عظم و حلال - مطلع اد از اهر و اعدال قرارنده لوی جهان
 کسانی طرازنده سرور زمان روانی مطاع خواندن گندی و خدا گل
 سلطان عالم امیر کدند و خانا اکرم حصرت امیر منور صاحبقران
 اعظم احب ابار الله برهانه که مباح سکرت و مساعی حمت
 آن حصرت در ممدع سی و مس سالت سلطنت و کسو سانی رب
 عنوان طغر نامهای ناسد است مطهر تکمل فواید ادر خلوت
 اندی و مکی آبار و رسو ا ن دوله سرمدی داب قدسی سعاد

گیتی حدیو عالمگیر حهاں سناں شہدشاہ جدا آگاه رماں مناسب
 کہ از مدص ظہور عہد ہماںو فالتس دس و دولب در پایۂ رمعب
 و سرامراری و دہ دروی نال اقدالتس ہمای سوکت و حشمت در
 ارج شرف و بلند پرار دست معنی شہدشاہ طغر حدود تابید سپاہ -
 مروع کوکب حشمت و جاہ - احقر سپہر بلند احقری - سرور اقلیم
 سروری - دریا دل اندر دست - حق خوی برداں برست - فیروز تخت
 حواں دولت - والاہمت موی صولت - حورشید رای حمشید بطیر -
 صبح میمای مشرق صبر - آئینۂ روی دانست و ہنر - حرر ناروی
 نصرت و طغر - امتحار اسر و تخت - سراوار دولب و تخت -
 دور اندلس بدست لیس - حق بدست حاتم آئس - کامیاب
 مصلحت خود و تفصل - دہرۂ مند نشاء و بون و توکل - صورت شرع
 و معنی عقل - مکر انصاف و حان عدل - نحل پیرای ریاض
 سعادت سرمدی - گلچس حدیوۂ خلق محمدی لنگر سعیدۂ حلم
 و وقار - قطب ملک مداب و قرار - ماہچۂ راب نصرت و بیروزی -
 سمسۂ انوار دولب و دروڑی - اسلام سرور کفر سور شرردای
 حنر اندور ربار گسل لب سک - حق دوست باطل دشمن -
 مہراں استقامت احلاق و احوال - معیار امتحان ہنر و کمال - شاہد
 اعدل معنی عادلنت - مصداق اکمل نشاء و انلیب - سجد دست
 الخمس خود و کرم - گران زکات مصماں ثبات قدم - ساعر شکن
 ند مسناں - پستۂ تاب درار دسناں - کامل نصاب جوہر دانست
 و بدست - مالک رفاہ کشور آمرستس - طرر آسور و سور کسور طراری -
 قانون ہدای طور مسکین ہواری قرار رمس و مدار رماں - حہاں

حال و حال جهان روح گوهر خرد جدا کننده دیک از بد
 امروزای حق معدن اسرار مطلق دینار اندر بازگاه الوهیت
 ناصه امروز محمود عیونیت سرعت مطیع سلاطین مطاع نفس
 بدیع خامه انداز مطهر الطاف سخای آینه رحمت رحمای
 زودن برای هنگامه نرم و نرم مدسوی سلاطین والا عزم نظر کرده
 معادب ازل، دست در زده لطف لم دلی صورت عظم
 و حلال معنی دولت و اقبال آسمان سوخت و سان محیط
 در و احسان - مسند آزادی درنگ خلاص مربع بسن حار دالش
 سلطنت در گزیده لطف و عذاب آله سمع اس سن اس
 و منون اس به بازگاه خورشید عالم آزادی اوج سروری و سرانماری
 ابو المظفر محیی الدین محمد اربک رجب بهادر عالمگیر دادگاه
 عاری لال موها ناهدین الله و سه رسوله احکامی و موند
 لاعلا کلمه الله و احرار المعاهد و المعاری * * نظم *
 سهیل ساهی که اقبال نداند * مسخر کرد عالم را خو خورشید
 هم از آغار بخش بود ظاهر * که عالمگیر خواهد گشت آخر
 خورشید و هر از دوس را را * بود دوس که منگردد جهان را
 زهی خدو موند اقبال مدد و سهیل ساهی حق نرو سعاد بود که
 نه ندیدی نازوی بودی ازل و عوب سر نیکه ناند آسمانی لوی دین
 و را ب دولت نندمب همب بر امرا حید و نندوب سرع سرف
 و احرای او امر الهی سهیل ساهی را با خلاص نهای انداز ساخته
 ناندع سعی و جهاد در محو رسوم کفر و ضلال جوهر نما گسند
 از حوب استاده هر دینار یک مردن کسبسان نابکار در کساکس

گسیختن است و برهن شدن نشین از صندل حین سر گرم
 و یک ندای مسجد رحمت - بتوفیق اعلاء معالیم دین ندوی کرسی قصر
 و عدت عرش اشتباه - و برکت صلات متأثر شرع مصطفوی دست
 لرزه حوادث از دامن کاح دولتش گواه - در محکمه داعیان قصا قدرتش
 ندید احکام شریعت عرا گدا تا حمشید و دره تا حورشید دوش
 ندوش - و نمادعت محتسنان قدر صولتش در منع آثار دوع و اهو
 آسمان از کهکشان دره بر دوش - بمیام سعی و احبتادش کار دس
 و ملت تا برگ و سار - و از ربان قع جهادش زبان اسلام برگز
 دراز - ار هیت ترکدار قهر دشمن گذارش هندوی سرکشی که در
 هند ماده رلف ندان است - و کار طرازی که ترک ندان کرده
 دل بیرحم حوای روزی که رانتش لوای معدلت در حبال امرا حده -
 بحسب ربع کن سپهر و حور الحیم از ملک رنگان نموده - و دمی که
 همتش نکشانت کار عالم پرداز حده ازل گره از پشائی نکت مرور
 بستگی طالبان کشوده - بمیام عدل و دانست همه چیر برآستی
 گزاید مگر میران که دمدم از سلجیدن نار عطایتش حم میشود -
 و نه برکت صدق و سدادش هر مایه ابرانتش بدسرفته الا حاصل
 لحر و گل که هر نفس از باد دمی سخانتش کم میشود - سر رشته
 رحمت عدلتش در دسب مطلوبان حور دنده از سلسله رلف معشوق
 در دست عاشق ستم کشنده حوشدر - و نوای کوس انصاف در گوتش
 داد خواهان ندان از نعمه ظنور دراب در مسامع مسنان حراب
 دلکشدر - سخته مهرش مودی روشن کفر قنار را ندان مار پوسب از تن
 در سب کشنده - و حلاک عصمتش که به گرگان مردم آزار را ندان نره

و گویند در مسلح عدالت هر فردی در هر سن گاه مردان و زنان
 مسکین خود را بول و در حرا و اضطراب و در هر گاه
 بصدق خرج میدهند و در سانس و در حواست و در سر کج و ناسانی
 که اگر اندازد گندم خود بپوش می کشند و خون نفس فائدی در مساط
 انصاف لکن خوب سانس را آماد اند و خود با ناسانی که قدم
 از حد خویش فراتر می نهادند و در ک نگاه میدهند همه در پانز
 خود انداخته و بپای عصبان برگردن سرکشان و حنازان خون طوق
 و مری ناگردن همراه و گشتن و بپوش مهرس از پای خود سران و
 کج و نازان از سوهان احل مناجی حوا از قدم تا کند سانس و عیان
 در برده داری ناموس سمع را از خاک رده و مایوس شده بی در
 کداحش و بسطوب و بپایان صلاحش در پی می برسان لاله در بر سگاه
 گلستان ناهار ساعر از کعب انداختن اگر از حسن ارباب
 حرارت خود رنگ گلی سگسده جبهه عصبان بصدق هوا
 داری سحاب خون عارض آفتاب گرم بر ابر حش است و اگر
 در گلستان از کسان بعدی نادمانی اطللس گل و نراش
 حرر لاله حاکمی خورده و کوفتی رموزی آن حناط نامده را از سعل
 عدالت بدم سوختن و بدم اسب مستوی عدالتش گل حناط خورده
 حوا از بدم مندواند گرفت و ده سب گرمی محاسب انصافش
 ابر سمار در خویش او را می بود حسب اگر نه حرم کجروی
 آسمان بودی فکر ملک نماس بپایان بدم بپایان بدم کسودی
 و اگر روی آفتاب در میان بدیدی روح احقر و اس از هر بار
 سوز بدی بوی حناط فضا در دوش خلعیت با در فامب

والای دوانس امتداد رمان را نحای نك رسته در سوزن کشیده - و
معمار قدر هنگام بنای مصر و مع حشمتش کوبدای نظر مصای
عمره امکان و پهنای ساحت مکل را اندازه طرح دك انوار دنده -
ار بس حرا نه ها معماری لطعتش سمت عمارت باند - و حال و وادی
ار منص آبادی کرمتش آبادی پذیرفته - در انام حیرت انگیزش حر
چعد بی حائمانی - و بعد از چرخ و شاهد بی آشیایی - نشان دیوان
داد - ارا نجا که در معارک هجا نکوتش توکل و - پذیر تسلیم از صدمه
تبع و سنان بی هراس و دلم است تصرف خود همتش انعام
سپهر را در نرم قرار داده تا از باب خواستش و تمنا از حارن مکرمتش
ر زده سپردند - و چون از عاقبت تعدس دات و حسن توفیق لب
لشرب رخیق نمی آید احباب قهر و سطوتش شنیده و حام مخصوص
رزم ساحت تا عاربان خون آشام هنگام اندقام نآن خون دشمن حورید -
سر کشاهی که ده لکوب کلاه حداری از سرگردن منربودند سر انقیاد
بر آستان عدویدیس نهاده اند - و حدار ای که تباروی تطاول ناسخ
از حورشند مندرند دسب یعیب معدنه تیعتش داده - هر که سر
بر خط فرمانتش نگذاشت سر بر سر ساداتش گذاشت - و هر که تحم
عدارتش در دل گاست حر حسرا حاصلی نریداشت - در انام
عدالت و رحامتش اگر ظلمی رفته نرگدشنگان و نشندناست - و در
رمان نصعت عدوانس اگر ستمی مانده در محرومان افس آستان
افعال آستان - دسمان را پی رحمت حدک و مدار از نا در انداختن
تصرف انزال بلند اوسب - و دوسنان را بی توسط خواستش و اظهار
کام دل روا ساحت احتراع همب ار حمد او - عروس ملک را

در حظه گاه دعا با از گوهر نی بهای مردی گلیس به نهند
 در بر نهند و ساعد سلطنت را در احسن دعوی سروری با از
 آیدند منع جهان کسا و نما داده دند دعای نهند لطفش
 را در دروس درستان حاصل داد بهاری مهرش را در خانه خرائی
 دستان ناند مثل گوهری گاه دوازده همه سداب هنگام سداب
 همه با حشر و دند در گوهر عقل دم فلجا جوهر سحر گلیس
 نکت سر سر کرده طالع از حشمت حال پنج دست نشان اقبال
 نندس طنت ناکس حشر مانده معاد و بودی - جوهر
 ادراکس ندرانه داند و معنی لطفش بر نای سحر خواب
 در کار مهرش در نایل دند ناکار دانه اورنگ قدرش در سر اسرار
 حورسند گوهر ناند حشمت دره الناح دند سده درونان از نوری
 سداب در خطر سر طنتان از آب نندس در حشر گوهر سداب
 حواج عقل نکت حاتم سلیمانیش حام جهان بهای به در ساعر
 درم حشمتش مهرش با لطف انداز عصمت را عفو دهمسار
 کف همدش در دراز - بارک عریس گوهر نادر حشمت عفو نندس
 بر خاک ای همدش نرمانک با عهد و احسن کوه در نانداری
 سداب حشمت صابنس را عهد احوب با کرامات در سداب در
 بر اثر روع زایش روی آیدند شکند حور دست آیدند بی نور
 با وسعت دستگاه حشمت صاحب حشمت سلیمان نکت بر از دند
 صور نکت آمال دندس در بی ترک و ناری هم طالع حوب دار
 گلیس امدت معاندانس را رحم حشر حشمت بر گل همدسه بهار
 منع عالمگیرش با منع آیدان از نکت جوهر کف گهر درش با دست

سحاب از یک گوهر *
 • نظم •
 بر خودش حساب بیروکل ناک * ارو در دم ششش نقد املاک
 کند بر در چو دست خود برور * تو گوئی بحر کف آورده بر سر
 چراغ نرم گودون احمر او * مروج هفت دریا گوهر او
 بود جوهر بدعتش گاه خون ریز * نسان موج دریا شورش انگیز
 گذارد بر مناعتش سر دم کیش * سرامزاری دامن بنست حرایس
 چهار ارمده در عهدش امان یامت * رتبع حان ستانتش ملک حان بامت
 چنان رو امی و آسایش مروده * که چشم فتنه هم حوائس ربوده
 وجودش مانع حکمر عدلس * ندرتش ظلم در تحیر عدلست
 سپهر و حکم و مهر و مه او * قدیمی حادمان درگاه او
 ده تنها دولت دنیس دادند * که ملک صورت و معدیتش دادند
 بود روش چو خورشید از جلدش * مسکر کردن روی و میلش
 بدولت چون لوایسی دس برام راحت * بدصرف رانتس را حق علم حاجت
 نکار دس بود در حشمت و بخت * فکده همتش سیاده بر تحت
 تعذس حانه راد ظند او * توکل پیشکار دولت او
 نه پلچد سر فرمان آلهی * ازان حکمتش رود بر ماه و ماهی
 چنان کرد دولت او دس نوی شد * همتش دس کام نحتش از حسرومی شد
 بشادش حق ازان بر تحت ساهی * که بر کرسی نشیند دین پناهی
 ندر رانتش که نامی از ستم ویست * حرایس حر در افلم عدم بدست
 بناء معدلب چون در جهان کرد * جهان را عدل او دار الامان کرد
 همتش نك ظلم اكدون در جهانست * که نام عدل بر بوشدرانست
 آلهی آسمان را تمامدار است * چمن را سبزی از حرم بهار است

ملک نادس بربر نانه حب * و زهر سدر نادا گلش حب
 بعدلس هفت کسور ناند آنا * ر حق بودی عالم گدیس داد

سربک ساری کلک بدائع نگار حادوس در صفت

انسان این کتاب و نمهند کلام معروف سخن

بشعش الله گوهر استخراج سخن طره روزی خوهر بسب که
 خیره روزان را و گدنامی را در سدهای بار با صمی حراج امداد ارد
 در ابرورد و ستاره سوختن سهر مراد را کوکت طالع از لوازم آن
 مروج سعادت اندورد بی بی در حستده احترسب از آسمان ددس
 که نازک بسندان انجمی حد ول مسعلت دروهداندس راه لکوم
 نازده قبول نوایند درد و دامن ماند گل موال امدال در سگنر همت
 از عارفه داللتش مراد کعبه آمال نوایند مدرد گرا نمانه گوهر بسب
 از معدن دل که حق عروس طبع ازان درانه گنرد رح بربر مکرر
 و احسان ندراند و سگرب مناعدسب از کسور آگهی که هر کس
 بساط سودای آن خند کامعاب سود معصو آید بکلنسب که
 بختدس موده اس ممره دولت و ساد کامدست و بهالنسب که
 اولس سگروه اش گل سهر و ننگنامی خیره نما مرآببسب که
 جمال ساعد مطلوب درو نمانس گنرد و عتده کسا معناحتست
 که طلسم گنج سعادت نآن کسانس بدرد * * نظم *
 آراس منک هفت کسور بختسب * اکسور سعادت سدهور بختسب
 ندوان بریا و صف سخن کرد نمان * گر هر خه سخن گفتد بربر بختسب
 حمامه در روزگار هنر روزی و هدمند نواری رند بختسب ان

رمان مسعود و ادرنگ آزادی این عهد سعادت اساس یعنی حدیو
 هوشمند نکته رمن، مطرت بلند دمنقه شناس که نه یمس احسان و
 تحسینش مسعدان هنرور نه لجب والای هنرمی ناریک و از خاک
 آستان ویص مکانش نکته سبحان بالغ بطور عمل کیماء سخن اکسیر
 سعادت خارید مسارید آن شهشاه قدردان دانیش پسند که از پرتو
 تربیتش کوکب بدرق ارباب معانی نور نیشته مهیل یمایی و
 معروف عاطفتش پینشادی طالع اهل هنر چون حدیس حورشید
 نور اندست لطنطنه کوس اندیش لجب مدود ارباب استعداد از
 حواف گران ناکامی حمته و در مصر مکرمت و اصالتش یوسف
 سخن نصد عربری لر گرمی قبول دشمنه خوری که تا اکنون از
 رماده بر حردمدان مکرمت لطنطنه نصد گونه دلجوئی ندامی
 آن پرداخته و عدنی که همیشه مانه داران دانیش از نکت ریان کار
 داشتند حس اصافتش رفع آنرا از منماب نادرسی سناحه
 اگر در ندمتی سخن نباشد دیاس صدق آن از حال من تا توان
 توان گرم که پس از عمری که چون حرف ویا از خاطر روزگار
 فراموش و در رانده گمانی با شاهد ناکامی دست در آغوش نودم
 نادروی سخن درس رمان دانس طرار روشناس محفل عرت
 و امدار گشته عمار بدروعی از چهره طالع ردودم و نه من مدیح مگالی
 اس ادرنگه بشین کشور معاصر و معالی کامنحتش کام و ریان گردیده
 گوی دولت از همکنان ردودم مشاطه دهر نایب انکارم را که از نکت
 بستگی در بهانده صمدر موده بشین بودند بر نور ثناء حدیو رمان
 آراسته در نرم اشتها حلوه داد و صیرری روزگار حواهر معانی شاهوارم

را که از مقدان مسدودی و کساد بازاری در گرو عده طالع مانده بود
 آب و نبات اعتبار داده بطریق دول سهندیه جوهر سداس رحمان
 دهنده ناری طبع سخن سرا از حصص مدلب و محمول برآمده در دسات
 عرب و دول سهندیه و تسخیر طراری حاتم دکنه در اطلسم گنج
 معنی کسوده کار نامه هدر در دستای شهرت ستم تحت حقه سر
 از کنار برگرفت دولت دندارم در فرآمد آسمان در گوهرم سداس
 رسیده گوهر ندوم آشکارا حاتم آمدات سعادت خاوند گسدم رله
 دند حواص امد گردنم دولتم دندار کندان آمده مرد؛ حصول معصود داد
 یوسف گم گسده تحکم نوی تراش ستم روستی دل مرسان انا
 که همواره بلخ کام ناکام داس از بی حاتم حاسنی دسکرم حساسند
 و درازان که بدوده اند ندوم می بهت دسند گرفته در نالی دس
 عطار دسانند طوطی خوشنوی کلکم دسروس رنای دنا حواص نرم
 اقبال گسده سکر بخش نوال لطیف و امصال سانه در الحلال گردند
 و دند لست بواسطه طعم در آب و هوا بهارستان خود و احسان
 حلقه جهان گل گل سگده ناهنگ سکر مرانی معنوسه بر بر کسند
 آثار فلم نطعم بسر منام اس در گردن؛ الهی حواص نوی گل از
 مدص همراهی صا بهر مو ادسار نام و سلک ستم دندامن بداد
 سهندیه مانده رسد به مدلب گوهر ستم دول دسرفت •
 • نظم •

طعم از افعال دنا گسندی • نامت در اطلسم سخن سروری
 بطور من اعجاز مستحی نمود • حاتم دسندم در دنا نمود
 گرچه بسی نهدن دندامن • کام خود آخر رسن نامم

حاضر اگر چند درو رنج برد • لنگ اردو مایه صد گنج برد
 تحت که منگرد رم اردام من • گشت ناموس سخن رام من
 حصر فلم از ظلمات دوا • رستب نگام دلم آب حیات
 داد ملک از من ناکامم • دولت خارید نگو نامم
 کیدت احرار اسی موعدت علیا آنکه در آغار بختیں سال
 حلوس همایون شهباشه مهر امیر سپهر سریر که کوکب تحت جهان
 کشا و بدر دولت عالمگیری از اوج سروری و ابدال بر تو سعادت
 در جهان گسترد و حورشید عالم آزایی حاد و حلالت از مشرق شرف
 و کمال و مطلع بصیر و مدروزی حلوۃ جهان امروزی آغار کرد اس
 عذار کونی حقارت و دره منشی محمد کظم بن محمد امین منشی
 که شطری از ارباب بمعصای تعدیر گوهری نهایی حیات را دست
 مرسودۃ لتحصیلی ماحده روزگار به طالت می سرود و لحکم ضرورت
 نگیند در بند نامساعدی انام چون مرغ ربک در دام نهر می برد
 بناوری دولت و رهدوی تودیق شرف اسلام اس شدۃ ملک احترام
 نایب ظلمت ردای احقر طالع گردید و ناصیه سعادت بدقتش
 ارادت آراسته در سلک ندگی ر حدمگذاری انظام گرد و اگرچه
 از حص ۵۱ ندگی تنک مانکل سسی و فرو بانگل اس من که
 همواره چهره قدر سرمایه داران معنی دناح عنب همکاری آن گزرة
 حراشده است مدتی بود که طبع عیوت ماتش هوای سودای سخی
 سرانی از سر نهاده نار ناموس انشا از دوش خاطر در گرفته بود و
 دل نکته سنج معنی گرس را از نمادی ترک ممارست اس صعب
 ددع آنس لمصون اندمعال که •

• ع •

همی که خاموس نسیم سخن از نادم روست

طرز سخن طراری و سبوق سبوا ربانی از آن رنده لکن خون سر
 حوسی درون دولت آستاندوش درگاه معنی و دماء کلمانی این
 سعادت و الا طبع اسوده را ننگگونه بساط حیره تراهر و حب و عین
 دل بر مرده را نازکی نگهنگی آموخت ربانرا سون سخن و خاطر را
 خار خار معنی نازک گسب و نکلک استعجال صفت حد ناسای
 مدایح و محامد این دات اندس نکسته بجهت الحس اقبال و هدیه
 نازک عرو حلال که معدن گوهر دامن و اسعداد و موطن منکشان
 فلهرو اعداد است گردانیدن ازانجا که دران محفل عرب اصاف و
 مدردانی را نانه نلند و از محاسن عادات از محمد این حدیث را روز
 هنر هند است که از ازان معنی کلی نگارنی منگنبرد و گوهری
 نمعدنی می دینند آن حرف زبانی ساحل جمال که خرمی
 سونرو افعال آتی دناست نابوار نظر قبول و تحسین سهند
 جوهر حلیح دانس آتی آب و ناز و حوسات نانه هند خاطر
 دنده ناز امداد و روش انسا و املوب کلام این نبی سرانجام سلام
 طبع اندس آمده اساره معنی صادر شد که دناج و فایع این دولت
 کرامت آتی و سلطنت سعادت فردی را که زبانی نسخه مفاخر
 مرمیان روان اسدانی و عدوان دناج خلافت و کسور سنانست و کم
 کسی از سلاطین جهاندار و حوافس شهر افندار را مدلل آن احوال
 ندیع و مناسبت سکرت از سکوة همب و رموج عرب و اصابت
 زای و مناسبت دندرو حلال مدوحات و عظام منجارتان و مساعی
 مسکوره و کوسهای موموره روی داده دندروی نگارنی سعی فراهم

آورده بی شائبه نفس و کم بعلم صدق رقم در معد تحریر گشت و آن
 حواهر انبال را که هراک آورده بدشطاق عرو خلال تواند بود سلسل
 ندان و حرالب کلام در ملک قالدق و ترقیب انعطام لشدت تا این
 مسخه نامی و صحنه گرامی بر صحنه روزگار بدادگار مانده نص مادیگان
 قائله همسگی را که از گران خوانی بشاء عدم شرب ادراک اس رمان
 مسعود در بیامده عدس حرمان اس سعادت عطمی دارند سرمای
 اطلاع بر شرابف سوانح اس عهد سعادت فرحام که ایام درلست روزگار
 و روزگار دولب انام امت تواند شد تا ناری اگر لچشم عیان و مدرک
 نصر مشاهده مآثر حشمت و خلال اس حدبو کامل الدات قدسی
 سیر نگرده باشند از راه علم و حیر و وساطت اوراق و دستر بر حقایق
 احوال مرحدده فال و حرینات وقایع عهد اندلس آگهی نموده اندکی
 از بسیاری مدارج کمالات نامیدهای این برگزیده الهی پی بردن و
 اگرچه اقدام نرس امرخلیل و اتمام اس شعل بدیل از اندازد توانایی
 و امتعداد خود فراتر میدند اما چون میامس توحه و التعات
 شهنشاهی که انصرام بخش هرکار و عقده کشای هر دشوار است
 دل را بیرونی حرات داد و همت را بلند پانگی بخشید *

* نظم *

من هم کمر قبول فرماں • نستم میماں خدمت ارحان
 بدشستم و حامه برگزیدم • این نار گران دسر گرفتم
 تا سرکنم این شگرفنامه • نارنگ شدم چوموی حامه
 لطف ارشه رحمت ارم • فرصت و سپهر همت ارم
 و اس ناچندر دره را از حلقه کائنات مکررم بدشرف هرامراری اس

فرمودند که چون احوال مرحدده مرحام امام نادرشاهراذگی از ولادت تا سعادت تا هنگام عالم آزایی ابدال و حلوس برآوردگ عظمی و استدلال درکدات مسطاب نادرشاهنامهکه مشتمل است بر سوانح عهد سلطنت و مرمان روائی مطر و ناییدات ربانی مورد توفیقات سبحانی اعلیٰ حضرت صاحب قرآن ربانی معصلا مذکور و مسطور است عدان کمدب آسمان حرام حامه ارتکانوی آن رادی معطوب داشته نگرارش وقایع امام سلطنت و سربر آزایی مردارد و ار هنگام بهصت موکب معلی از دکن بمسقر اورنگ حلاکت که در حمادی الاولی سده هزار و شصت و هفت هجری روی داده و آعار چهار اوروی و عالم آزایی و مدد انکشاف صبح سعادت و جهان کشائی است داستان طرار گشته هزده ساله احوال را یک محلد سارد لنک و حه دید و معشاهدان همب آمدست که اگر نکت ناری و روزگار مددکاری کند پس از نراس اس گلش حاوند بهار ابدال و نگرش معطیات احوال مرحدده مال بسپت شادانی گلداز بیار محملی از سوانح دولت امرای عهد نادرشاهراذگی که متضمن تدایع وقایع و تدوای سدرگ اسب مرموم کنگ نکه سیم حقائق نگار ساخته مقدمه اس مهرست دولت سارد آمدد که بمعاضدت همت و مساعدت سعادت توفیق امام اس بسجده میمنت طرار که مهرست ابواب شونت و لکناری و دستور العمل آداب حسروی و جهاددارست دانه شطری ار شرایع منایب و مفاخر این حدیو کشور باطن و طاهر بحامه صدق نگاسنه شود تا هم اندکی از حقوق نعمت و مکررم شهشاهی که نموده است از حلال و نعماء الهی از دمه عدودب ادا سارد و هم

بر آیدگان ساهراة هندی که بودند اقتداء و ناسی تا آن حال
 مدعی تا بود حق می باشد نماید و چون رتبان خامه را تا رای آن
 بدست که درین صحنه معالی بصریح نام معدس معلی نماید
 در هر جا از آن بلعظی سرعفت عماری ددع که مناسب مقام و
 مقام حق کلام باشد بدین مذهب و حصر صاحب در آن ناسی را
 در حسنه اساره والا ناعلی حصر و حصر اعلی نام برده از دارا
 سکوة و سجاج و سلیمان بی سکوة و و نا سجاج سخن میسراند *

کمال است بطریق احصاء و احتمال *

ذکر بدائع و فایده و احوالی که اسباب و
 معدومات طلوع در سلطنت و مطوع نامبر
 صبح اقبال این برگزیده در الحلال از مسرق
 سعادت کمال است بطریق احصاء و احتمال



اسدای سراری ادوالمطهر محبی الدین محمد اوزبک
 رب بهادر عالم گرد ناساه عاری اردکن نسبت هندی
 حکمت طرار کارخانه امکان که وقوع حوادث عالم کون توسط
 اسباب و وسائل موری ربط داده و بناء حدوث سوانح بناء صورت
 بر اساس وجود و سابط و علل طاهری بهاده چون خواهد که از نگار
 خانه بدین رنگ بدائع نگار ارادت نفس لطیفه مصلحت آید
 بر لوح وجود و کارگاه انداع کسد و صورت قصه حریف بحس عرب
 انگار از حلال قدرها و دنان حکمهای بی منتهاء حوس بر روی

کار اتحاد و اختراع آورد با اهل دانش و معش که بطاریکای منظر
شهود و تماشائیان عرصه آمیختش اند محو تماشای آثار قدرت و
مست بطارقه آفات منع او گشته دید؛ نصرت و اعتماد بر کشاید
و از پرده نقش و نگار حوادث امکانی مطالعه عجایب حکم پنهانی
و مشاهده عراب مصالح آسمانی نماید هرانده بروفق مود آه
صدق انتماء ادا اراد الله شیدا هیمنه اسناد بهست دشکاران پیشگاه
قدرتش اسناد و مقدمات رفیع آن امرشکرت فاحس واهی
سامان و سراسیم کند و کارگذاران بهانجانه حکمتش شرایط
و معدّات ظهور آن سرمدیغ از برده حقا نمصنه شهود حلوه دهند از
بطائر صدق اس مدعا صورت حال حکمتنه مال شهشاه گردن سرور
عالم گیر است که چون حکمت کملکه ابردی تقاضاء آن نموده بود
که درس عهد شرافت قریس و رمان میمنت آژس حورشید گیتی
آزای درونش از مشرق سعادت و میروزی حلوه بهای امروز
نماید و بهار عالم برای سلطنتش نعیم معدلت و اتصال کائن
دس و کلش ملک را نه بدراید عالم دراز مر دولت حواش نشاط
حواسی از سرگیرد و بهای کهن معماری آثار عدل و احسانش از
بر رونق پذیرد لا حرم کار کائن آسمانی بروفق تقدیر آرای و حکمت
ربانی همواره در پیشگاه ظهور انداد مواء سلطنت و حواءدانی
آنحضرت می نمودند و پیوسته در عالم اعداد انتظام بخش
مقدمات خلافت و کشور ستانی او در دند زمانه هر سانی که می
انگیخت توطیئه ظهور نور عالم آزایی از بود سپهر هریدرگی که
میدمود مقدمه وصول دولت کشور کشایی از چرخ دوار در اطوار

لعل و بهار برای طلوع اختر نجیب و اندلس جنر و دور منگرد و
 سطریشی روزگار درگسترده بساط حوادث منصوبه دولت و کمالش
 میدند حدانچه حدود رفیع و احوالی که از موحدان سطرش
 حلاوت و جهان بینی آن مرارند؛ لواء گندی منادست و حاکم
 حقان نگار درین دکان تصرف مآثر تذکر محملی ازان برد؛ از
 جمال شاهد معال منکسند و تصدیق انتمعی منماید شرح سکه
 ازی سوانح ندیده آنکه هضم دی حقه سال هزار و سبب و هفت
 هجری املی حصرت صاحب فراس مانی را در دار الحکامه ساهجهان
 آباد نجیب بعد از آسمانی عارضه جسمانی بر دیگر معده و عنصر
 همان طاری شده مزاج اسرف از منجم صحت رفایق اعتدال که مناط
 سلام احوال و استقامت افعال امب منجرب گشت و چون انام
 کومت امتداد یافته ضعف قوی روز بروز صحت بصاعت و امتداد
 می مدبریت و ازان صحت نظم و نسق امور مملکت نمی بردارند
 و سانه توجه نثارگاه مدبر مسا خاص و عام و متحمل خلد آن
 عملخانه نمی انداختند و خلاص که هر روز بمشاهد جمال مبارک
 آن حصرت معین بودند مدنی مدید از منص طلوع آن نثاراج
 عظم و حال مسرور گسند و انواع احتلال ناحوال ملک و دولت
 راه نامده مصاد عظم در مملکت ملک مسیح هندوستان بهمرسد
 و دارا سکوه با حلق باطل روه که خود را ولی عهد میداندست و
 نارحود عدم قابلیت رینه و الای سلطنت و سروری همدست حلق
 استیضای اس امر حلیل العذر لمعارض طمع نرفامت نارسایی
 امتداد خود می نرند و بدوخته سواد اس و نای لیا در مردانده

نایب آرزوی حام و هوس اتمام اربانه سرور خلافت مصیر
 حدایی می گردید درینوقت که حضرت اعلی را معل طاعت بدیع
 آن عارضه جسمانی و استعراق نفس در تدبیر کشور دین مانع
 اشتغال بدین امور جهانمایی و پیام بمصالح مرمان دهی و حکم رایی
 شده بود و از کمال ضعف و آزار چنانچه نایب بمهمات ملک و دولت
 نمی توانستند پرداخت اندک فرصت نموده از لشکری و روانه
 سری رمان احیدار سلطنت که در حوز مطرت و اندازد استیصال
 او نموده بعضی انداز خود آورد و دست استعمال آن حضرت از مراقب
 ملک و مال و نظم امور دولت و اقبال کوتاه ساخته باقتضای رایی
 سمیت بنیاد بروقی خواستش و متمنای خود در جمع کارها عمل
 می نمود و چون حرد راهیما بداشت از تنه رایی راه وصول حردها
 ناگناپ ر حرد مسدود ساخته خطوط و پوششهای مردم را
 منگرفت و کلاه در بار جهان مدار را منع پوشش حقائق و احبار
 باطراف و اطراف نموده بمحض بهمت و مضطرب محسوس و مقید
 میساخت چنانچه جمیع شاهزادگانی عالم مدار و امراء فامدار و
 سایر مردم می که در فلان و صوبهای اس مملکت وضع بودند بلکه
 اکثر نار نایبکل سده خلافت و ملازمان عدیه سلطنت و سایر اهل
 دار الخلافه که حیات نایبکات آن حضرت ناور می نمودند تا آنکه
 نایب مدب حلل عظیم باحوال ملک راه نایب سرکشان هر گوشه
 و کنار و منمردان هر صوبه و سرکار سر مقتدر و مسان برداشتند و
 رعایا و اعدا طلب در هر جا که بودند ترک مال گذاری نموده تقیم نمی
 و عصیان در آمدن تهر میباشند و رفته رفته کار نجاتی رسد که

مراد از خمس در تجارت راتب حوضی است امر احده بر حسب نسبت
 و حظ و سهم تمام خود کرده ام سلطانیت بر خویش نسبت و استیلا
 در مدینه همین مصلک خمس گرفته بر سر بنده لیسر کنند و از اسباب
 بدست آمده نه مدارس رسد و از کارهای مأمورانی که در آن ایام از
 بی سکه برگشته تحت بند سرانجام بظهور رسد آن بود که چون
 مواد سوخته و اسفندالس بداند کمال رسیده و کثرت اجناس خا و
 مکتب بر ماندند از او گردیده تا سنا موز در دستگاه حضور بود
 و خضرت اعلی در ایام این گوشت ملاحظه عظیم از او داشتند و بداند
 رعایت مراتب حرم و احتیاط در اکثر امور ملوک طریق مداومه
 و مسامحه تا از منتهی و تمیضای صنعت و هنر نواز جسمانی
 که باعث مدد در مساعیر و مساندست جسم از صلاح دولت خویش
 موسسه از حد اعمان آن بود مرصوده بودند و در اسرار خاطر و
 احتجاج مطالب بر ملتعماس منکوسندند در بدو از رعایت رعیت
 و هراسی که همیشه از این حدیث مدور رسد رسد بهیچ در دل آن
 نادان بی نصیب خا کرده بود آن خضرت را انواع تحذیرات و
 مسئولیت بر سر آورد که اکثر عساکری را که بهیچ مستدر و لایق
 فحاشی کومکی سوخت نصرت مآب و ملازم رگاب طغر اندک
 سپهسالار مالک رفاه بودند در عین آن روزش ضروری است که هیچ
 فحاشی بر سر ک شده بود نه دستگاه حضور طلبندند و انصراف آسمان
 داند بهیچ در عهده نعیمی و ناحیه ماده از عظماء اصرار کومکی
 عذر از معظمان و شاهنواز خان و نجاشیان کسی در دکان بداند
 و چون از بد زانی و ناماندست اندکی بداند نامش خود بداند

اندیشیده بود و صلاح کار خویش درین دینده که مقدمه هر کشتی
 باشعاع و مراد بخش را بهانه مریدان عساکر نادرشاهی ندفع
 و اسببصال ایشان ماحده هم در حین حساب مملکت آنارحصر اعلی
 نه نیروی استظهار آنحضرت کار آن هر دو نثار و پس از آن جمعیت
 خاطر و مراع نال تا تمام لشکریهای خویش و عساکر نادرشاهی بمهم
 دکی و تدوین کار اس برگردند؛ آلهی بردارد و نودن خود و انامت
 رانات عالجات در مسعود الحلافة اکبراناک که وخط اس مملکت
 سپهر بقطب و پای تحب این سلطنت اند مدتست در حصول
 اس مدعا اودق و ادخل میدادست و پیر میخواست که حراس
 ردحائر الحاد در دست او باشد لهذا ناس اندیشهای ناصواب حصر
 اعلی را بانواع ترددات در عین اشداد مرض که هنگام سکون و
 آرامش بود نه وقت بهت و خدش و حر حواص و بردنکل
 آن حضرت را نمیدیدند و عامه خلایق هنوز حرم نکیات فائض الانوار
 ندانند تکلف عربیت بحساب مستقر الحلافة اکبراناک نبود
 ندانرا رانات حاه و خلال نهم مكرم سده هراز و شصت و هشت
 همگرمی مطابق سده سی و یک خلوس همانو از مرکز خلافت
 انتهای نموده نورد هم صغر سایه وصول نمستقر الحلافة انداخت
 و در اینجا چون حواست که مکرون خاطر فساد اندیش خویش بعمل
 آورد ناعوای حضرت اعلی کوشنده راحه حیصه که کچواوه را که عمده
 راحهای عظام و رکن رکن اس سلطنت اندی دوام بود تا چندنی
 از امراء نامدار و عساکر بی شمار نادرشاهی و سپاهی مرارا از خود
 ناتوانخانه و سایر اسباب مختار به نبرداری مللماں بی شکوه مهین

تا خلف حوض در هر باسجاق من نمود و لشکریهای مذکور چهارم
 و پنج اول این سال از محضر الحاقه ندان مهم روانه شدند و بعد از
 طی منازل از نزار من گذشته در موضع نهادن دور که بمقام
 در بزم کروه از بلند مذکوره بر کنار آب گنگ واقع است و باسجاق
 آنجا راجل انامب انداخته نوار و ننگه را که عنایت از کسندهای آن
 وادست بر یک خود دامت فاصله یک و نیم کروه برابر لشکرا و
 برول نمودند و در کمین فرصت دستبرد می بودند تا آنکه بدست
 و نیم حمادی اولی بنهانه بددل منزل و عنبر مکان آواره کوچ
 در انداخته سحرگاه نازان جنگ و نیکار سوار شدند و هنگام صبح که
 سحاح معرور می بر او حواب آلود عقیق و بنجری بود و بسوی
 صقوب رزم و جدال و بمهند مقدمان حرب و بدال بنموده ناگهان
 از سر حده و عذر بر لشکر او رسیدند و نیکان حمله آنس کار را بر
 انگشتند و آن لشکر با سحرگاه کار بعد از اندک افرسی حوس کار از دست
 و دست از کار رفته بود خود را نوار و رساننده ندای مردی سرعت منور
 کسبی رهبرای قرار کردند و همگی اردو و حرانه و نوحانه و دواب
 و کارحاجاتس عرصه نهب و غارت شد و ناکام و ناکامی از ده گذشته
 نمودند و در صدد محاطت آن در آمده روزی حد آنجا
 بناب و بومع و ورن و حوس لشکریهای که نعامند رسیده بودند
 بنسختر موید و بر آردن از ازان حدود پدر مامور شدند در آنجا هم
 مجال درنگ نموده روانه ننگه گسب و موید و ناه عده صمنه اطعام
 بی سکوه شد و جمعی از نوکران و مردم او را که در معرکه دار و گنر
 نهم بعد از دستگیر شده بودند بی سکر و ناگنر ازان طلبیده بعد از

امانت و تشهد لحکم بمرومی و تساوت ملک بمطع بد عقوبت
 نمود و اراپاتی چند بدان گردید مقدروا از کف داده دستخوش
 ما گردیدند و آن بدگشتن ببحر و بارتکاب این نگوهیده کردار که
 اکثر کدابر و آنام و هرمانه محط و عصب حضرت قهار شدند الانتقام
 است گراندار و در و نال گشته حری و نکال صوری و معدوی اندوخت
 و در همان ایام که مللماں بی شکوه را بمقابل و مداوم و ناشجاع
 تعدی نمود چون از سطوب افعال دشمن مال حدیو روزگار بغایت
 حادف و هائب بود در تندتر کاران برگردند آوردگار چنان اندوختند که
 لشکری عظیم بصوب مالوه که سر راه دکن است نفرستد تا در احیی
 که حاکم بشن آن ولادست تمکین گردیده بحفظ فلاح و حدود آنجا
 بر دارند و کنار آب برده و گذرهای آن بعد صبط در آورده سد راه
 دکن باشد و بدانرس اندیشه فاسد مسلمان عرض آلود مصلحت بما
 و مقدمات عوالب آمیز مساک امرا بحصر اعلی را برس آورد که
 چشم از رعایت صلاح دولت و ابدال و ملاحظه حسن عاقبت و مال
 پوشیده و از مذهب مسدقیم عقل و رای عدول ورزیده تحویر اندمعی
 نمودند و راحه محسوس سنگه زاتهور را که رند را چهای هندوستان
 و نمرند شوکت و کثرت لشکر بدشوای امراء عالی مکان بود و آنکس
 ادرا مهاراجه خطاب داده یکی یکی دولت و ستون قوم سلطنت
 میدادستند نا چندی از امراء بی شوکت و عمدهای دولت و
 لشکری گران و موحی نگران و حران و امر و توپخانه مروا بصوب
 مالوه تعیین بر مردند و چون دفع مراد بختن دیر مکنون خاطر
 آن مدد برده بود و ملکو است که کار او هم نیکو نیست حال نا ساج

گویند طبع مبارک حضرت اعلی را از دکنه مایل تا حد اتصال
 ساحه بود آن حضرت فاسمجان را تا لکری حد اگاه نگاشت مهم
 او را کرده مقرر فرمودند که همراه راحه حسوب سنگه داره
 رود و در آن رسیدن آنجا اگر مصلحت اقتضا کند فاسمجان مذوجه
 دفع مراد نفس و اخراج او از گجرات کرد والا کومکی راحه
 حسوب سنگه و مهمه لکری از بویه بقیان بگذر مهمی که
 در بیهودان نام نمایند و عساکر مذکوره نفس و در دفع الاول آن
 سال از سنگه خلافت در انصوب رخصت نام و بی سکوه ساس اندوا
 بکرده صوبه و سدج اوه را در ارض حضرت اعلی النماس بویه باطاع
 خود گریب و حواحه محمد صادق نفسی درم خویش را ناموخی
 ساخته تا آنجا رسیدن که رسیدند و لایست مذکوره و استمالیت
 قلوب رسیدن از آن مرز و بوم کوسیده هنگام کار و وقت بکار کومکی راحه
 حسوب سنگه باشد تا آنکه راحه مرزور و فاسمجان ناراحت رسیده
 آنجا راجل اقامت انداختند و بصط صوبه مائوه و حفظ فلاح و مور آن
 رسانند و بی سکوه مرصد رسیدن سردرگ و لکریهای که تا او
 مهم باسجاع رفته بودند می بود که آنها را در دهان هند
 مجموعه ناراحت رسیدن با هر در لکری بکجا جمع آمده مرکز
 صدر مسان اندیش او بعل آرد و در عمدت تر جمیع و آسوب
 باسجاع و مراد نفس از یک طرفی و مخصوصا کی لوای سرکسی در
 اندر اسده اکثر مردم اطراف بدر واقع است اسان بعدر سلوک نفس گرفته
 قدم در راه نامرئی گذاشته بودند تا آنکه حد و نفسی براد اراحت که
 حلام و دمار و در مس حوصله حد و ان و کمال مدایب و نادانی در دایب

والا بهاد آنحضرت است اصلا و قطعاً بوقوع اندر مراد و سبوح این
تصایا از حاکم در بنامده مصدر امری که مشعر دسرکشی و نامرمانی
باشد گذشته بودند و در مقصد صافی سعادت نظری و رعایت ادب مرموی
از طریق ممانعت در صاحبوئی والد سلیمان حشمت عدول نمیدمودند
بی شکوه منده برده همواره از کمال عداوت و بهاد اندیشی در انحراف
طبع مبارک آنحضرت از بس بهره منده سعادت ارلی منکوشند
و معدومات با ملام عرض آمو و امور غیر رافع وحشت انگیز حاطر
نشان کرده گرد کدورت و غبار کلفت در منانه می انگیزت تا آنکه
رمه رفته نشامت نده جاری و اسناد او بعرر گونه بمراج همان
راه نام و ناعواد او عیسی ننگ ملام سرکار والا را که در دربار
چهارم دار خدمت و کالت قیام داشت بی صدور حرمی محتسوس
ساحنه نصیط اموال و امدع او مرمان دادند و بعد از یکچند که در
ند بود دعوی آن ادا منعطف گشته او را از قند رها کردند و خلعت
داده خدمت حدیوچها رخصت نمودند و از شایع اطوار آن برگشته
در روزگار که عنبر لب نوال آن گردنار آند و ناعب القهاب بوابر قهر و اندام
اس حدیو اسلام و مقتنی آثار حضرت خیر الانام علیه و علی
آله و اصحابه کرام الصلوة و السلام بدشتر همان سد این بود که در
اواخر حال از برگشته بخدمتی و بی سعادت بی طاهر مراتب انحط
و الحاد که در طبع او مرکور بود و آنرا تصوب نام می بهاد اکتفا
به نموده ندس همدوان و گیتس و آئش آن بد کنشاش مائل شده بود
و همواره با نرهمندان و خوگیان و سندان میان صحبت میداشت و آن
گروه مال مصل ناطل را مرشدان کامل و عارفان بحق و اصل می

نداشت و کذاب آنها را که ده دند موصوف احب کذاب آسمانی و خطاب
 ربانی مبدع است و مصحف و دندم و کذاب کرم منکرانند و از کمال
 اعداء باطلی که ده دند تحصیل داشت در هفتان و سندان از
 اطراف و اکناف معدیهای تلخ و رعایدهای عظم جمع آورده در
 صد در حقه آن شد و همواره او را من مصروف این سئل با صواب
 و تفکر و تدبر در مصامع اطلاق در آن کذاب می شد و بجای
 اسماء حسنی آلهی امی هدوی که هنوز آنرا برده می نامند
 و اسم اعظم مبدعند لخط هدوی بر نگینهای الماس و نایب
 و درمرد و عنبر آن از خواهری که می دوست داشت گرفته تا آن درک
 منکسب و خون معدن آن بود که تکلف عبادات باطن را احب
 و عارف کامل را عبادت در کار نیست و کرمش و اعدا رنگ حتی
 باینک القدر را بمسرب ملائحه مرا گرفته داندل آن معنی می
 صاحب تبارس ععدده فاسده نمار و زوره و سایر تکلف سرعده را
 حذر باد گفته بود و این حدیث در روز پاک اعداء را که همده
 همانند د ن مدین و رعایت سریع حضرت سعد المرسلین صلوات الله
 و سلامه علیه و علی آله و اصحابه الطینین نصب العین صمد صمد
 است و مقصود از سلطنت و دولت ترویج سریع و ملیت و عرص
 از ساهی و سروری اعلاء اعلام دین ترویج مبدعاند و همواره از
 مدعوان مدی و سنا بتمدنهای سعادت مدسی و رنگ سر انجاسی
 خلاصه اوقات گرامی داداء فرائض و مدین و نوابل مصروف داده
 حتی المقدور از انصاف مراحم امر معروف و نهی منکر کوسس
 مبدعاند از استماع این عفاون رفته و اظوار فاطمه از آن بی سعادت

و حدم العافیت عرق حمیت دس و مسلمانان سحرکت می آمد و اس
 معدی بر همکدان روش بود که اگر کار از ناسعدلال تمام گران و در
 فرمان ورمایی و حکم رومی مطلق العنان گردن هر آیینداران شریعت
 عرا از در حلال و صد اسلام و ایمان بططنت کفر و حقوق مدخل
 خواهد گسب تا آنکه درس انام که اس مراب را از حد برد
 دنام احلاق و افعالش نمرت کمال رسیده بود عیرت آلهی برزوق
 مودای کریمه آن الله لَا تُعْتَرُ مَا يَعْمُرُ حَتَّىٰ تَعْبُرُوا مَا بَاعَ بِهِمْ مَكَانَ
 آن عباد و اعمال را نکل و استندصال او تعلق گرفت چنانچه
 سوانحام حالش عذریب قدرت انرای دیده وراں دورن خواهد
 گردید چون بر حی ارسواح و وفایعی که مقدمه ظهور نور حلاقت
 و عالم آزایی اس حورسید اوج سلطنت و فرمان روانست مرقوم
 حاتم صغیه بدوا گشت اکنون و تب آنست که کلك حقایق نگار
 نگارش مآثر انمال و گزارش میام احوال سعادت مداول اس
 برگردند در الحلال که منصوص از تهید اس معال اسب گراییده
 آثار سسی بنام *

بشخصت زبانت بصرت آیات ارحطه فیص نیاد
 اورنگ آباد و ذوق فتوحات گوناگون دران یورش
 طعرا بر نیمین عیایب ایردی و نیروی اعمال حداداد
 یگانه اسد معصل معال و دار و میوم ورمال که نحل دیرای
 حدائق امکن و دعش طرار کارگاه کون و مکاسب چون آمانات عالمان
 عبادش از اوج اتصای حکم و مشدت در تو عودن رتبه خدمت

و مرمان روانی که ظل مریدت و خدایت در صاحب دولت
و مصای سعادت صاحب انبالی انگنده اذرا مطهر صفات حلال و حمال
و دلیل در قدرت کمال خوش دارد و خواهد که بتکم سائت لطف
یکی از نامداران گروه عباد که گل سرمد گلشن اتحاد نامند
تجرب منصف رعایت عامه که بطور مریدت قدرت نامت اوجست
بر گرفته اوای والای حسمت و رایت منصور دولتش ناوج کمال و
دروغ سبهر استقلال بر امرازد ناده و و بر معدلت و داد رسانی نور
امرای انجمن هندی گشته از مروج هدایت و بونی حراج احسان
و مسعالت امان در بر مگاه گندی بر امرورد و زبون کارگا ملک و دولت
از رواج کارخانه دس و ملک حسنه سعلت نبع کهر سور و لمعت سمسور
عالم امروز حسم و حاساک سرک و اندعب نسور هر آئنده داب قدرتی
سماتس بحال و ضایل و سراع معادتی که طرار کسور سلطنت
و جهانداری و عدوان صحتت انجست و نامدار است از علو نفس و
رسوخ عزم و دور سجاعت و کمال دس داری و اصابت رای و اصابت
بدن و محبت و اقبال دلند و همت آسمان نمود آراسته همواره اذرا
مطمین انظار لطف بی غایت و مطرح انوار وصل بی بهاد خوش
دارد و کلند مدح انوار مرادات و سرور سعت نظم اذلت سعادت اندست
اندلس سدر حدانکه نفس هر مدعا که دلاک اندسه نور لوج
صمد کسد مطابق رقم حد بر ناسد و صورت هر مطلب که بر خاطر
از حد اندس حلوه نماد حصول آن بی سوس در رف و ناحر
صورت دند عظام امور که سعل و انهام اهل روزگار آذرا محال
انکار در نظر همت والا س سهل داند و کارهای دسوار که انکار

و اوهام بررکن هشیار از قندل مستنعات شمارد از دست عربیت
کشورکشایش نآسانی فراید بهال دولت استدانش مانند چنارآتش
از حود برآرد و بحل حشمت دشمنانش از لرگ و شاخ تیشه داره
از برای حود حارد هرکج اندیشی که با او کماں عداد کشد روزگار
هدف نازک نلا گرداند و هرناطل پژوهی که برسمع دولتش دم
هردی ورناند آن چراغ نحت حود مرونشاند عقدهای مشکل بیک
حرکت مرانگشت تدبیرش کشاید و کارهای حظیر بهیم اشاره
انروی مشیرش ماحده آند درکشایش صعب امور حرنشده
منو؛ توکل توسل بحود و هنگام شداید حروب و تن غیر از طریق
ثبات قدم بیرون از مرط شهامت و وفار در مواضع هلیجا مانند کوه
نسیلاب لشکر انبوه از جا برود و از کمال استقلال و قرار در آرمونگاه
حوهر شمشیر سررشته رای و تدبیر از کف نهد و در حمیع معارک
و میادین آن سعادت مند دنیا و دس را حود بصرت و تائید آسمانی
قریب و همراه ناهد و در همه شداید و مهالک سادرعون و عنایت
و نانی بیشر و پناه طغر پناه •

• نظم •

چو ایرد یکی را ر الطاب خاص • نعمان روانی دهد اختصاص
نه مروی طالع توانا بود • تلقین الهام دانا بود
تدبیر کشور کشائی شد • ناسال معبر نمایی کند
فرارد لوا چون ندعوی ملک • پارد نار ملک دارایی ملک
شود احترامش چون عیان • عدوی ند احترامت در زبان
بهر کار مشکل که رای آورد • نآسانی آنرا بحای آورد
چو حورشید نحتش نماید حمال • رسد احمر دشمنان را روال

ز مدار کند دعوی تبری * نمائند کسی را هر روزی
 بنظر این تحریر و مصداق این معترض صورت حال مرحدده مآل
 گندی حدود عالمگیر است که چون حامی بعد از افاضه کمال
 حکمت مدسور سلطنت و خلافت عالم را بنام عامی آنحضرت زمر
 سعادت گسسته بود و مصلحت سطح و صلاصالح کاردن و دولت و
 مصلحت امور ملک و ملت بخلاف تحت مرور و اقبال چهار
 امروزش اندکسده لایحوم بنوده دایر بنهمالین در مدارج استکمال
 این معاصر و معالی ندای همای عالی عروج منعمود و بوما منوما
 سرزمین و خلاص از روی تخریج درین منمود همواره سابعه عباد
 ارلی ادرا در حل و فایع و مسکلات لطائف بایند تصرف میداد و
 نازقه لطف لم تری در بندر است حادثات از مروج الهام خراج
 هدایت در راه بدینرس می بهاد عدان عریض کسور کسا نهر
 جانب که می بایست تصرف و طفره در اسده ناسعدالین می منام
 و نگران همای والا سبب هر مقصد که می اثاب کار ساز
 حق تعالی آفرینا حسن و خوی می صاحب هر اس گندی که
 حسنه دولین می امرو چندی نآن عریض تحت و اقبال حواء
 می سوچند و هر عمار گندی که اعداء سلطنتش می انگیزند ازان
 گرد با کیمی و ادبار ترمین روزگار خود می نچندند حنا بجه ساهد
 صدق انتمقال اربنوع مآثر احوال معینت بدرا و استماع ندایع
 و نایع دوام اینرا که آنحضرت را در انام مرحدده مرحام ناساه
 زادگی بنمن جوهر همای و علو مطرب رزی نموده تر بدسگاه خاطر
 همگان حلقه گریست و محددا از ملاحظه عرایب حوادث و بدو حجاب

حدیث بحثی که در پیروی تحت لیل و در سوح عربت آسمان پدیدش
 از انداء بهیص رانات طغر طرار از حطه دلکشای اورنگ آباد تا
 خلوس عالم آرائی در سر حرمانت اند دنیا صورت وقوع یافته مرتو
 ظهور اسمعی در ساحت صمیر آگاه دلال می باند تعصیل اس
 احوال و تعدد اس شکر دستان اسال آنکه چون حدیو حهاں حال
 کومب و نهماری و کندی بی احواری حصرت اعلی و مساد و
 احلال ملک و مده انگری و تده رائی بی شکوه برس موال یابند
 که نگارش مدبرمت و مدعی داند که آنحضرت را از امتیلاء صعب
 و مدور موی سر و برگ پرد' حب مملکت نماده است و مدبر رعایت
 مراتب حرم و احتیاط ارجاء عنان ندسکوه کرده تا او موااسات و ممامات
 مندماند و دم آسب که اگر چندی دیگر برس بهج نگردن در ارکان
 سلطنت و اساس خلافت حلالهای عظیم بهمرسد که تدارک آن
 به پیچیده صورت مدبر باشد و حفظ ناموس دس و دولس و حدر
 احلال امور ملک و ملت در کس عبرت و حمت پادشاهانه
 و احسا مندمود و دیر اسمعی متحصو بود که اگر بی شکوه فرصت
 دمع و استصال مراد بحث یامده خاطر از مهم از پدران و پسر
 کلا و لشکریهای دیگر باو ندودن هر آئیده قوب و شوکت عظیم یامده
 ندودن مهم دس خواهد در راحت و چو طیب متده سرشت او
 فرکنده حوئی و مساد انگری محمولس سلوک طریق حلم و
 مدارا با مودی ندارد لا حرم رای حهاں آرای که خلوه گاه شواهد
 رموز آسمانی و مطلع انوار الهام ربانیت چنان انصا نمود که
 پش از دس مدبر تراصاع و اطرار بگوهدده و اعمال و افعال ناپسندند؛

آن جاهل نتخرد بفرمانند و سورش ملک و دولت را رناده ارس
 تحمل نکرده نعم ملازمت حصرت اعلیٰ ارحطه دلکسای اورنگ آاد که
 مرکز رانات حسب و ابدال و آرامگاه موکب جاه و حلال بود بصوب
 مسعود الحاکمیت بهیص نمایند و در دار عالم مدار را بفر خود
 فایض الانوار رسم و آراستگی بخشیده بکشد در ملازم آتک حسب
 عظم و مستی امور ملک که انواع عبور نارگل و موانع آن راه نموده بود
 بدرارند و در حسب استدلاء نسکوه که مصدر اس همه مده و فساد گسده
 در عرصه حالی گوی سلطنت و حکم روانی متعاحب و طفل خود
 گامی و خود را ی متعاحب از امور دولت گونا ساخته حصرت
 اعلیٰ را از مد تسلط او بر آورند و مقرر فرمودند که مراد نکس را
 که از حامی و حکومتی مصدر ادعای جاهلانه گسده در بوم
 دست اندسحاق و استبداد نداس عاطفت و دبل عذاب حمر وانه
 رده بود تا خود ملازمت آتک حسب آورده استدعای حرام او نمایند
 و بعد از بسمد اس عریم حتر احکام خون عبور موکب ضروری
 اعتصام از راه مانوه می سک و راحه حسوب سکه و فام خان
 حدانجه مذکور سک تا لسکریهای عظم در اوجس بودند و احتمال
 اذ بود که ارئی معای و اذتار ناساره نسکوه که راضی ندوخته
 همانین بدرتار نبود بد راه موکب طغر سعار سوون و نگام متحارنه و
 دنگار دس آند و بدر در مانه سر بر حاکم آن مده روه تا لسکری
 اذوه و دلی از رسک سکوه اذتال اس حصرت لبرر عصب و اذوه
 در کمنر گنده خوئی بود و تا سده مختصر عرم اس بهیص حتر اس
 خلاف مانس احتیاط منمود لهدا حرم ناساهانه معصی آن شد

که در توپنر لشکر و سامان توپخانه و سایر اسباب موج آرائی و لوازم
 بدرد آرمانی کوشیده همانوں موکنی در حوز این عریضت والا
 و بهیست خهآن بدرا ملایم رکاب نصوب مآب سارند بدائرس پرتو
 اهتمام و توجه نصوب این مطلب افکنده در سر ص اندک مرصنی
 لشکری همان و توپخانه شان ترتیب نمودند و سران سپاه طغر
 شعار و سرداران حدود انجم شمار را بمناسبت عالیه و خطائهای شایسته
 سرافراز و نامور ساخته نایب و مکرر و عنایت و ادسام مرحمت
 و رعایت نوازش فرمودند و نظر الدعات پیرداحت حال لشکریان ابداحنه
 بقدر تعاد درخت و مراتب همه را کامیاب مراحم و مواهب نمودند
 و علویه و مواجب افزودند و از نندهای نادشاهی که در آنصوبه بودند
 هر کرا توینق و سعادت مساعد نمود و تکم اخلاص و دوله خواهی در
 رمیسی نمودند کاست و سراراک بر خط بندگی و همراهی گذاشت
 بنمن عواطف و مکارم خسروا، گوی نحت و دولت از همکنان ربوده
 لوابی مرلندی و کامرانی در انرا شمر و بقصد امضاء این عزم برخنده
 مال و اخراء این اراده حسیسته مآل مهندس شعنه دوحه حاه و حلال دروران
 اختر پیر سعادت و کمال نادشاهرا ده محمد سلطان را نالاحتاحان
 و روحی از عساکر امدال مقدمه حدود مدح و طغر و پیشرو امواج نصرت
 امر ساده در شنه عرفه حمای الاللی سده هزار و شصت و هشت
 هجری مطابق شانزدهم بهمن برسم مدعلایی پشتر روانه نرها پدور
 نمودند و هنگام رحلت نادشاهرا ده والا نراک را بمرحمت خلعت حاصه
 و طوع و نغاره و دو اسب نارس و سار طلا و دو رنجیر میل نوازش
 فرمودند و از عمدنهای آن حدتش مسعود نالاحتاحان را بدایت خلعت

و امب تا مارتلا و یک ربحر مل و مفر صفا اندس حسن را که
تا آن رعب بخدمت وادی سرگز والا مقام داسب تعداد خلعت
و اسب و منل و زرافه اندرس دهده را و مخرج خلعت و منل و
نامانده انصافی ناصب سوار نه نصیب سه هزار سی و هزار سوار کامناب
عواطف سید سالها و ساحده سایر کومندان آن روح بصرف طرار را در
حور رنده و حال مراحم والا عرامندار بخدمت و بحکم ماه مذکور
مطابق بدست بهمی که سانی سعادت معرو بود حکم فر آوردن
و دستا که همان مصوب حاند من مودند و نگانگ گوهر مختلط سلطنت
گرامی ممر نهال حلا م ناسا هرا و بلند مقدار برجده سلم محمد
مظم را بصورت داری دکن معنی مودند و نو داره گلستان سعادت
ناره نهال و ناص ا م ناسا هرا و والگهر ممد اکثر را که نو رسند
هالم مدس نو تا اکثر مردگان مرادی دولت در طبعه شهر ننداد
دولت آباد گداختند و منصور عاطف مدرا تمام مراد بحس صادر شد
که از گنجرات مودند مالوه گردن و بعد از عبور مودک طغر لوا از آب
ورده و عساکر حها نکسا ملحق گسده ناسا اک ملازم است اکسرها صفت
حبره مراد در مرور و رجسده احقر درج عظم ناده گوهر درج
حسنت ناسا هرا و والا قدر سعادت موم محمد اعظم را ابدال آسا
ملازم رنگ بصرف مدرا ساحده کامناب سعادت همراهی مودند و
روز مبارک حمده دراز هم شهر مذکور مطابق بدست و خدمت بهمی
در ساعتی گرام طرار ممدت ابر که مختار اهل دانتش و بدست
و در ساجدول بقوم آمرندس نو ناسا هرا و مود عظم و سوک و سان
' • بصرف مرس طالع و ابدال همندان •

باتفاق حدود آسمانی و قاعده امور عدالت ربانی از ساختن خطه میض
 بنیاد اورنگ آباد بصوب دره ایپور مهت نمودند • • نظم
 زمانی که نا مرحی یار بود • بطرها نطالع مرادار بود
 گران شد ردایتش مرمع و گلاب • درآمد لچرخ بلند آفتاب
 و در مرمع هر رسول که مصرع حیان خا و حلال و اولین منزل کعبه
 دولت و اقبال بود نعره دنگی و میروزی بر دل سعادت گریخته در
 همین روز مسعود نادر شاه را در کامکار نکت بیدار محمد معظم را یعطای
 خلعت خاص و طوع و نغاره و در است از طوبیانه حاصه نا سار طلا و
 یک رخسیر منل نا مانه میل نواخته رخصت سعادت نادرنگ آباد
 مرمودند و حواحه منطور را که مورد انظار اعتماد بود نعلنه داری
 دولت ادا معین ساخته خلعت و اسپ و میل مرحمت نمودند و
 میر عسکری که ثانی الحال لکطاب عالیجانی نامور شد و در آن وقت
 خدمت لشکر داری دوم پیام داشت لکراست حصار شهر و شاه
 دنگیان از کوسکیان دکی نعوحداری ندرور اورنگ آباد معرر گشته
 هر یک نعطای خلعت و منل نوارس نام و در نوبت جمعی نغیر
 از ملازمان عدله سلطنت و نص اندوز نوال و مرحمت گشته نکل
 مراتب و مناصب نسناری از میض سحاب تربیت نادر شاهانه شو
 و نما ندریت از الحمله مرشد قلنجان که جوهر رشد و گردانی و آثار
 ارادت و حاشانی از سماء احوالتش ظاهر بود نعووض خدمت
 حلیل العذر دیوانی از تعیر منر صناء الدن حسن و عطاء خلعت
 خاص و امانه منصب و دیگر مواهب محسروانه سرمایه اقتدار
 اندر خدم و میر ملک حسن نعبایت خلعت خاص و اسپ و حواحه

عائد معطای حاکم و امپ و مختار مرصع با علقه سرورند و عاری
 بنیادپوری بمهرجمن خلعت و دل مختار و مناهی سدید و سمن
 الدن جوئسکی نامانگ هزار و پانصدی پانصد سوار نمص
 مه هزاری دو هزار سوار و حسن خان دکنی نامانگ پانصد سوار
 پانصد سوار هزاری دو هزار و پانصد سوار و ولی محمدان نامانگ
 پانصدی دو صد سوار نمص دو هزار سوار و میر احمد
 ولد پانان خان نامانگ انصدی دو صد سوار نمص هزار و پانصدی
 هشتصد سوار و محمد انراهم سرخان خان نامانگ هشتصدی سه صد
 سوار نمص هزار و پانصدی هشتصد سوار و محمد ممد ولد میرزا خان
 نامانگ پانصدی دو صد سوار نمص هزار و پانصدی سیصد سوار
 و میر صالح پانان ساهوار خان نامانگ پانصدی دو صد سوار
 نمص هزار و پانصدی پانصد سوار و اصل و اسمان سند صدر الدن
 دکنی و سید الله سرب هر کدام نمص هزاری هشتصد سوار و
 و خداوند چندی نمص هزاری چهار صد سوار و الا رند گردیدند
 و اس گروه و ستاری از رندهای سگر خلعت نوارس پوشیدند و
 بم برخی سمن و دهرو سپر عطا شد و از جمعی که تازه دولاب
 ننگی سواروار شده بودند اسمعیل اسمان نمص هزار و پانصدی
 سه صد سوار و سند دن العالدن تجاری بمص هزاری سه صد
 سوار و حکم محمد اسمن هزاری و میر محمد مهدی اردستانی
 که هر دو بمص خدام و مهارت درین طب مومند هر یک
 نمص هزاری و مجموع آنها ست خلعت سر بلند گسیدند و در
 هر سول نکر در مقام شده ستر هم موکب طغر طرار ازان سرمدول

سعادت باهنر آمد و بعد از طی دو مرحله منورا سلطان معوی
 معطاء خلعت حامه و اسب باسار طلا و ناصافه هزاری پانصد سوار
 بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار نوارس یامنه ناورنگ آزاد
 مرخص گردید که در خدمت نادرشاهزاده عالیقدر والا دراد باشد
 و موکب حاه و حلال کوچ ترک کوچ طی مراحل نموده بیست و پنجم
 ماه مذکور موافق دهم اسفندار رایت مبدکور ظل درو نه ساحت
 بلد درهاپور امکنده و عمارات دولت بنیان فلعه مبارکه آن از
 سر برول اقبال پناه رعیت قاسمان رسانید و ناساهزاده عالیقدر
 والا تنار محمد سلطان که چنانچه مذکور شد بدشترا آمده بودند
 نادر اک ملازمت مدسی انوارچهره کتب و دولت نوارسی ساحتند
 و کسانیکان و منیر صیاء الدین حسن و دیگر بدهائی که در
 رکاب نادرشاهزاده ارجمند معین بودند و محمد ظاهر صوبه دار
 حاندیس نا جمعیکه در درهاپور بودند احرار سعادت رمین بوس
 نمودند و مدت یکماه موکب طغر پناه آن بلد فیض اساس را
 از یمس انامست مہبط انوار شرف و کرامت ساحتہ رونق اناری
 عرصه حاندیس بود و در حلال آن فرخنده اوقات عیسی رنگ وکیل
 دربار که چنانچه سابقا رومرد کلک حقائق نگار شده حضرت
 اعلیٰ اورا ناعوا بدشکوه یکچند محسوس ساحتہ بودند و احرار قید
 رهایده ملازمت والا رحصت نموده دولت رمین بوس دربانست
 و رعایت خلعت و اسب و منصب هزار و پانصدی در صد سوار
 بلد پایه کردند و چون امتعه و اموالس در دربار حہامدار
 سرکار ناساهی ضبط شده خسارتہای مالی ناورمیدہ بود

بانعام حرار روینه مورد نوازس ناد ساهاده گسب و معنجر حان ولد اعظم حان
 مرحوم بمندوب مترنج گنری و مرحمت خلعت خاص و باصافه
 هراری سوار بمندوب مع هراری دو هزار سوار سر بند شد و
 مترادو الحس صاحب نجاپور بمندوب خلعت و ماده دل و انعام
 ده هزار روینه مذهبی گسده رحمت انصراک نامت و نعلاری از
 امرا و منصبداران بر حسب تفاوت مراتب باصافه بمندوب و
 احرار عظاما و مواهب کامدات گسند و حبی کثر بمندوبهای
 ساسنه سرامراری نامند (را الحمله سرامرار حان باصافه هراری هزار
 سوار بمندوب پنج هراری چهار هزار سوار و حار و رار باصافه
 هراری پانصد سوار بمندوب چهار هراری دو هزار و پانصد سوار
 و داماهی باصافه هراری سصد سوار بمندوب چهار هراری هزار
 و سصد سوار و رسم رار باصافه پانصدی و صد سوار بمندوب
 دو هزار و پانصدی هزار و صد سوار و پنج و هله باصافه پانصدی
 پانصد سوار بمندوب دو هراری دو هزار سوار عدد الله نگ
 سرامی باصافه پانصدی پانصد سوار بمندوب دو هراری هزار سوار
 و بلوخی باصافه پانصدی بمندوب و هروری هزار سوار و متر
 سمس الدس ولد محضدار حان باصافه پانصدی در صد سوار بمندوب
 دو هراری هزار سوار و سصد سدر رمان ناره باصافه پانصدی دو صد
 سوار بمندوب دو هراری سصد سوار و متررا هوسدار ولد ملدوب
 حان باصافه پانصدی صد سوار و نص هزار و پانصدی هصد

سوار و تیراندازی بهوسله نامانده پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار
پانصدی هزار سوار و قلعه دار حاکم نامانده پانصدی بمنصب
هزار و پانصدی هزار سوار و قاضی بطامانی کرسرودی نامانده
پانصدی بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و از اصل وامانه
سید عبد الرحمن بمنصب هزاری هزار سوار و محمد اسماعیل
ولد ساجاتخان بمنصب هزاری پانصد سوار مشمول عاطفت گردیدند
و از گروهی که نزاری تحت و رهبری دولت قاره سرانرازندگی
درگاه حلیق پناه شده بودند ناس راو بمنصب دو هزاری هزار و
در صد سوار و داداجی بمنصب دوهزار سوار و دادکوی
بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و هر کدام بمناصب خلعت
مدهای گشتند •

بهت موکب منصور قرین دولت و بیرونی اربلده

مدارکه برهانپور بصوب مستقر الخلافه اکبر آباد

چون حدو کشور ابدال جهت اسبکشاف حال عرصداشتی لوس
پرتش کرم و اعدال خدمت حضرت اعلی ارسال داشته بودند
مدت یکده چنانچه گذارتن یافت در ولده مدارکه برهانپور
نانتظار خواب توقع فرموده همواره ترصد داشتند که شاید عارضه
آن حصر بالکلیه رابل شده صحت کامل حاصل آید تا نظم و نسق
مهمات خلافت و جهاندانی که نسبت ضعف و آزار آن دستور العمل

فرمان روانی و کشور مدانی بهایست حلال پذیرفته بود ندیست
 ندیست مدوخته گردیده کار دولت و سلطنت را از نو نظام و سرانجام
 نجسند و دعت تصرف و انحلال ندیست و حسران مآل از سران
 ملک و مال گویا سازید و دژس مدب که انتظار و روز حشر مسرت
 امری از دربار جهاندار مسعنه رده حصول صحت و عادت والد
 منبر معدار و نمک آن حضرت نورساده اقتدار داندند اخباری
 که اسعار نقد انده می منتهون منوادر منبرند و آبار آن که مساد
 مملکت و انحلال دولت بود بوما منوما نظهور می منوحت و در حلال
 آن اتمام همتانکه مذکور شد عدسی رنگ از مسعنه الحلة اکثر آناد
 رسیده معانق و اخبار در بار و سران ندی زانی و منته اندیسی
 ندیست و بی اخباری حضرت اعلی را در امور حکمرانی و جهاندارمی
 ندی بی که مساهنه کرده بود معروض دایست و بدرراحه حسوب
 سنگه ندیست ناظر اندیست که حنائجه مدق دگر نامده نا لستری
 گران و مناهی اندوه داعوا و امساک ندیست نامص حرد اذکار روه
 فوحن که حاکم ندی مالوه و فریب الحوار صوبه هاندیست است
 آمده بود حور طبع کچ گرای آن بی بهره حوهر دولت ندی و آند
 همد و احشاء مرام کفر و حقوق مایل مندند و از بی صحت مثل
 عظم سلطنت او دایست ندانر حوس آمد و رعایت جانب او مصدر
 اداهای بی ادبانه و حرکت نا هموار گسند بحال و بحال و ندانر دور
 از کار حرد راست راه موکت حاه و حلال منسرد و از سطوب و صوب
 حناء بهرام اندام ندیستند از ندیگی و مردمانه گوهری حدرگی
 و رنانه سری از حد مندر لا حرم معرفتی که دیش بهاد خاطر ندی

مآثر بود نثارگي تصميم نامه اين بهست ميرورزي اسرار در کيش
 حميت ملطت و مرماروراني لازم و متکلم دانستند و روز منارک
 شده دست و پشم حمادی آخوة موامی دوم مروردن که طنطنه
 اهدار موبک ربيع صيت حرمی و شادمانی در اطراف و اکناف
 جهان ابداحت و شاه سمر اورنگ عالمگیر بهار با انواع رباحين
 و عساکر ارهار رايت بهست بحاص گلزار امراحت تا تحنگاه چمن
 و دار الملک گلشی از شر عناد خار نه بهاد که ناعت مساد ناع
 و نستان و ناحلف دودمان گلستان بود پيرنارد و لشکر کاکرکيش
 دی را که نگام حرأت در راه موبک پر تحمل گل ايستاده حنرگي
 ميمنه و علف تبع اندعام عاربان سپاه ناميه سارن لواء قوچه جهان
 کشا از دلد مزارکه برهانپور مصوب مستقر الکلافه در امراحتند
 و نرمانت حنوت عيني و حنون آسمانی کوچ مرموده سمنده همت
 دلد و يگران عمرمت آسمان پندود نوری مقصود سدک عدان
 صاحبند • • • • • نظم •

برای صواب و نعرم در شب • آهنگ بهست منان دست چست
 چو پا در رکاب سعادت بهاد • نر و حواند نه آسمان از نگه
 و ناع مرمارداری که نیرن شهر نسماعت نيم کرره واقع شده مدص اندر
 سرول اقبال گردید و درس ایام سياری از نندهای احلاص کيش
 عقيدت شعار مورد انظار تربيت و مرحمت شهيدشاه روزگار گشته
 لفظانهای مناسب و امرايس مناصب و عطاء بقاره و علم والاها یکی
 پانند از الحمله محمد ظاهر حرايي صونه دار حادثن که کسوت
 احلاص و ارادتش دطرار قدم عدوديت و منزلت قرب و محرميت

مطهر احمب و فضل اربن مدنها تجدید حلال العذر وزارت مدام بمو :
 لخطاب وزیر حانی و مرحمت خلعت و فضل کامناب عاطف
 سد و مدد ساه محمد لخطاب مرهی حانی و مدح روحه لخطاب
 حانی و مدرسمس الدس ولد مختار خان مرحوم لخطاب پدر
 حونس و هرنگ لمرحمت علم و مدررا محمد مسیدی لخطاب
 امالنجانی و عطاء طوع و بقاره و ملنعب خان ولد اعظمخان مرحوم
 دعناست بقاره و مدرمک حصن لخطاب نهادزحای و مدرمنا الدس
 حصن لخطاب همب حانی و مختار خان ولد اعظمخان لخطاب
 مهدار حانی و محمد ابراهیم ولد لجانجان لخطاب سجاعت حانی
 و عند الله رنگ سرای لخطاب عند الله حانی و محمد رنگ منر
 آتش لخطاب ذوالفقار حانی و مدرهوسدار ولد ملنعب خان
 لخطاب هوسدار حانی و محمد منعم ولد مدررا خان لخطاب منعم
 حانی و حواجه تاند لخطاب عاند حانی و منر معصوم ولد ساهدواز
 خان لخطاب معصوم حانی و عطاء علم و مطهر لوسی لخطاب لودی
 حانی مرادراز گسته رامت اشداد نارج بلند دامی امر احمد بالجملة
 مهسا دس دناه دوروز درس دولت و کامکاری در باع فرمانداری
 مقام کراه طراوت لکس گلش حسب و لخداری نو بد
 و لکس و هشم در کوه کوح فرمو : نواحی سرای دولت از برول
 همانون بریو سعادت گرم و دوروز آتجا مقام سد دران منزل
 وزیر خان را که صوته داری حاندس دس نور سانی دار معروض گسته
 نو دعناست خلعت و احمب و فضل نواخته مرحض ساندند و احمد
 رنگ داماد خان مذکور لخداری نواحی بلند برهانوز معن سد

و بهندل انعام لخطاب برد لخاصی سر امراری نامت و تار رنگ ولد
 اور نکاح خطاب پدرش نامور گشت و درس ایام اختیار حال ناماده
 نامصدی نامصد سوار نمصص دو هزاری هزار و پانصد سوار و کرس
 کچھی ار رمندران مالوه نمصص هزار و نامصدی نامصد سوار
 ونعمت الله ولد حسام الدین حال ار اصل و اماده نمصص هزاری
 دو صد سوار سر دلدی نامند و عرف رحمت موضع مالدوه مصر حیان
 نصرت گشته روز دیگر آنجا مقام شد - ار سوانح این هنگام آنکه چون
 شاهوار حال صغوی دوسوسه حدلات ناطل و اندیشای لا طایل ار
 توندق انقیاد و موافقت و معادب اتفاق و متانعت حدبو جهان
 محکوم گشته نامصدی ساد رای و سوء بدیدار همراهی مهکب
 عالمگیر تعلل و امهال منورمند و در بلد نرهانیور مالدیه نلطائف
 الحبل در بر آمدن دمع الوقت میدمود و تحلف او ار رماقت عساکر
 حلال درس عزیمت منوروی مآل معای صلاح دولت و انال بود
 لحریم شهنشاه در درس دانتش آندی که رای در پش دیعه ناب
 امور دولت و دس است بطریر صلاح کار و مصلحت وقت نموده
 در منزل مذکور مبین گوهر خلاص تانان اختر برج سلطنت
 نادشاه زاده عالی تدار والا نژاد محمد سلطان را نامنده
 مدریان صایب تدبیر شیع منور مقرر فرمودند که ده نرهانیور
 رنده آی حال خلاص اندیش را که نامستی در راه متانعت و رما
 حوئی از همه ندههای عقیدت کنتش در پش می بود دستگیر
 نموده در قلعه بلد مذکور مقصد دارند تا دیگر خلاص مدشان را
 سرما و عدوت و هدایت گردد نعرمان همانور نادشاه زاده گرامی

نصب و سلج میر نسیر معاودت و دودک و او را از خانه خودش حواری
 کرده بغلعه رساندند و در حصار ارگ آن حصص قوی احاس مخصوص
 ساختند و روز دیگر مراجعت نموده بموکت مصرت مرس نمودند
 بالجملة عساکر طغرما و از ماندوه بهشت کوح منواری نگار آب برنده
 شدند و درس انام علمی دنگ خدمت تحسینگری دوم و عذاب
 حاکم و خطاط مرار و حانی و لحنار خان خطاط خواص حانی
 و حوسمال دنگ و امثال خطاط و سلج حانی و محمد یوسف خطاط و مسر
 حانی و محمد ظاهر داروغه و نجار مذکور خطاط و سکنجانی سرمانه
 مناهات اندر خدمت و عند الرحمن ولد هادید ادهان و میر احمد ولد ساد انجان
 و بابار دنگ ولد اوردنگ خان هر یک خطاط در حوس فامور
 سد و مصر انجان امان و مرجمت خلعت و از اصل و امانه منصب
 هزار و ناصبی پانصد سوار سر امرار گسده در سلکت کومندان
 نر هاندوز انظام نامت و میر ابو النصل معموری کامکار و عالم محمد
 امان هر یک از اصل و امانه منصب هزاری چهار صد سوار کامند
 کردند هم ماه مذکور و اناب منصور در گذر اکثر مور از آب برنده
 بدناپ عبور نموده آنروی آب مدص نابا برول موکت طغرما
 گشت و امال انجان و میر مریمه دنگ هر یک و مرجمت اصا مورد
 ماطعت سد نارد هم چهار انگیز مور موکر دایره ابدال کردند درس روز
 محمد عادل بولاق خطاط بهور حانی و از اصل و امانه منصب در
 هزاری چهار صد سوار و ناصبی نظامی کردری خطاط متخلصجانی

رتبه امتیاز یابند و جمعی از بندگان بمرحمت امپ منافی گشتند
و شبح عند العوی نامان ششصدی پانجاه حوار بمنصب هزار
پانصدی صد سوار سربلند گردید و دوازدهم بالای کتل ماند و از
مر بول والا سرباوح سپهر رسانید و روز دیگر آنجا مقام شد در بومرل
بهادر حان که فرمان همانان بامر مطلبی عقب مانده بود بسلام
عنده انال چهره سعادت بر انروحمت و داناخی بهوبله بمنصب
دو هزار پانصدی هزار و پانصد سوار محمد شریف پولکچی بمنصب
هزار و پانصدی هزار سوار و هر یک بعهده خلعت سوار قرار شده
کامیاب دولت ندگی گشتند و عند شتر زمان نارهه بکطاب
مطهر حانی و حناب افعال بکطاب روبرو ستانی و از اصل وامانه
بمنصب هزارای هشتصد سوار معنکر و منافی گردیدند و در حق
سال رمیدار چنت نور حنه سای سده مدیه گشته بعنایت خلعت
وامپ واورسی مرصع سربلندی یافت و بس ارطی در مرحله
دگر ناره موکب و بیروزی انحصام یکروز مقام نمود و بسیاری از سعادت
پدیران خدمت و شرف اندوزان رکاب دولت مورد انظار مرام
نادر شاه گردیدند و از انجمله بکانتجان نامان هزارای دو هزار سوار
بمنصب والای هفت هزارای هفت هزار سوار و شجاعت حان
مسر حان مذکور بعنایت امپ و نامان پانصدی سه صد سوار
بمنصب دو هزارای هزار سوار و بهادر حان نامان هزارای پانصد سوار
بمنصب سه هزارای هزار و پانصد سوار و مرشد قلیجان از اصل
و امانه بمنصب سه هزار و هزار و پانصد سوار و مدیر مراد
سازندران بکطاب عیدر تکانی و نامان پانصدی صد سوار

بمنصب در هراری چهار صد سوار و حصص تنگ بمنصب هراری
 چهار صد سوار مسؤل مرحمت گردید و چند سند الرحمن
 خطاب دلاور حانی نامور شد و فتح خان و منعم خان و بهور
 خان و هریر خان و محمد صادق و عترب تنگ و کدسری سبکه
 ولد راو گرن بهور شد و محمد الدین ولد ابو سعید ندره اعمام الدوله
 و حیدری دیگر بمنصب است علی موس دولت گرفتند و جمعی
 معطاء خلعت و مت امتدار اراحدند و در حق مال رسانندار
 خدمت روز نایام چهار هزار رفته شد که علی حیدر بمنصب خدمت
 مریع بواس نامندند بدستم ظاهر دینالدور مرکز راناب منصور
 گردید درون منزل سند حسن و حیدر نگانه که بموجب حکم والا
 اراچا بموکت ظاهر لوا رسیده بود سرب اسلام شده در نامه
 سرمد عتاب بودند و درون انام کار طلبکار معطاء خلعت و
 هاند خان و عبد الله خان سزای و بهور خان و حیدر برای و خصوصاً
 راو و رسنم راو هر یک که خدمت است و سوسبکه را ر سبکه
 رسانندار کالی بهاب بمنصب هراری نامند سوار و گروهی دیگر
 از بو سرا رازان در باب بدنگی بمنصب ساسند کامروای عواطف
 ماساهانه گردیدند بدست و حکم از دینالدور کویک و در ابتداء راه
 مراد حسن که از گجرات بموجب حکم لازم الامتثال احرام کعدت
 حلال رسد بود رسیده نادراک دولت ملازم اکسیر حاصبت چهار
 مراد برا روحمت و مراسم گزینش و بدستم بحای آورده سمرانه
 سعادت داری اندر رحمت حدیو طومت مرور مهرن او را بحلال
 عواطف و حرابل مکارم مواحد اراچا بهمدانی عون عتاب

اندر می نمودند و هر مات پور که در هفت گروهی اوجین واقع
 است و راحه حسوت سنگه با قاسمجان و تمام لشکریهای پادشاهی
 نعم مقابلت مودک معصور بقاصلة يك گروه در برابر آن سرول نموده
 بود شرف مدوم بخشیدند و در کنار ناله چور برانیدند تنه نارگاه حشمت
 و حاه نارج بصرت و نیروزی ادراشده شد - اکنون کلک حقائق ارقام
 سیمم اقتضاء مقام نگذارش محملی از حال راحه حسوت سنگه
 گراینده حدیث صبحه پیرا میگردد که راحه مذکور بعد از آمدن مالوه
 و اقامت در اوجین چون از پیشگاه حاکمیت نه تنیده و نادید
 مراد بخش مامور گشته بود وقتی که حرم فر آمدن او از گجرات بصوب
 مالوه شدند با قاسمجان و سایر حدود پادشاهی از اوجین بقصد
 مبارزه و قتال برآه ناس نرله روانه گشته نمراده ادرست و نه
 گروهی کاپروده که از اینجا میان او و مراد بخش هژده گروه فاصله
 یون رسیده توقف کردند و حاسوسان و مستان که بر کید و نیت حال
 مراد بخش و حقیقت عریضش آگاهی یافته حرم معقوق نار
 رسانند از اینجا که شهساز عالمگیر از کمال دانائی و متانت تدبیر
 نوعی صط گذرهای آب برده و حفظ طرق و شوارع فرموده بودند
 که احداث موندگی و حادس ناو نمیرسید حرم بهصب رایت
 متج آیت اربلده مبارکه نرهانپور بصوب مالوه نداشت و جمعیت
 خاطر کمر نکفایت مهم مراد بخش نسته همت در حروب و
 ننگارش میخواست و چون مراد بخش از آمدن او با لشکریهای
 پادشاهی که تاب مقاومت آن ده در حور طاقمت و توان و انداز
 سکنت و استعداد خود نه میداد آگاه شد بموجب هدایت و ارشاد

حذب بهای که بواسطه مرافعات ناک مرموز بود در هرده گروهی
 کثرت از سحای که می آمدند میان مرناک و از نالای کثرت
 گداز در بواهی درنده حفا که گراس نام بود که ابدال
 بنویس و در طلال حفاک و عاطفک اسما در ابدال و آمد
 از قصه راده حسوب سنگه داد از سه چهار مقام در بواهی کثرت
 که انتظار خبر مراد محسن می بود سنگه که از راهی که می
 آمد سمب دیگر گسب و در صدک نفیس سمب آشکرک بود و
 هنوز از غور سوک مضمور از برنده خبر نداشت درس انا نویسنده
 راده سوزام گور که در مایند و بود مسندل بر حفاک گداز حفا
 مسعود از برنده دار رسد و جمعی از دوکراس می سکوة که در قلعه
 دهار بود و بعد از قرب وصول عساکر مدروزی متأخر بواهی قلعه
 مذکور از دهم سطوب اواج فافرة قلعه را حالی کرده و آمده بودند
 بر باز ملحق شده اظهار اس معنی محمود راده را از ساندن آشکر
 رعیت ایراد خبر بر آمد و از بساء ناکه علف و نسیمی
 هسار گسده از کثرت تراشی که آمده بود بی دلیل معصوم نار
 گسب و از آتیا حرم حفاک و آرس نام خراب و دهم خسارت از
 حد خویش برابر بهانه تکمیل سمب حفا ابدال پس آمد و در
 برابر دهر ماب بود فاعله تک گروه معسکر از از گردید که سده راه
 موکب تصرف دناه و فاعله اس مظهر صل در حفا آلهی و مورد
 با داب نامندای از اینجا که همواره همب دندی سکوة مصروف
 صلاح حال عباد و بهر سمب خبر روه مضمور در صد انوب دنده و دسا
 احب و معصای سمول راده و عموم سفتک دس بهاد دند

علما آن بود که گرد افکار انگلیخته نگردد و حوس مسلمانان درمیانه
 رنجته بشود و پنج شش روز قتل از وصول مدهرمات مورکب رای را
 که از برهمان مہمندہ بود بود آن حیالت کیتش مرستادہ اورا
 نصایح از حمتد صلاح انگیز منع ارتکاب حسارت و ستیر نموده بودند
 و پیام مرموده کہ چون مارا ارادہ جنگ نیست و عرم ملازمت
 حصرت اطمینان بخش بہاء خاطر والا ست اگر اورا نیت و دولت
 رہبری نماید نعر ملازمت ہمایون مسند گشته تقبل رکاب ابدال
 را مانند ابتکار و شرف روزگار خود سارند با از سر راہ موکب طغر
 پناہ بر حاسنہ بخودہ نور کہ وطن اوست نرود والا با مال حقوق دسمن
 مال گشتہ حر حصراں و نگال حاصلی بخواهد داشت از آن کہ
 آنکاهل معرور را کج دماغ ظلمت اندود بود عقلت و عرور و پندشکہ
 صمغر حالی از بر تو داشت و شعور بود فروغ مصمون انی و انکبر
 وَکَلَّ مِنَ الْکُفْرِ اِنْ قَوْلُ اس مِیام صلاح آئین و کلام ہدایت مرس
 شیطان صفت سر بار زد و نکثرب اعوان و انصار و حمعیت را بچوٹاں
 مہبور خلالت آثار کہ در آن حرب صلاحت و حیل ابدار فراہم آمدہ
 بودند ناں نحت در سر افکندہ آمادہ جنگ و بیکار شد و کس رای
 را بار مرستادہ اظہار محالعت و عصیان نمود و چون در دست
 بردہک رسندہ چنانچہ گرازش نامت در برابر مہرمات پور کہ مصر
 حنام مدرری بود برول نموده بود حدسو موید منصور در منزل
 مذکور کہ حیالت و حسارت آن تنہ رای معرور یعنی بنوست و
 موکب طغر ابر فروغ بخواہد وقد اعدار می اندر در صف آرای و بر
 آرمای نا آن حیث حدلاں معرور و تندہ رتایب آن حدل اعدار در

کنس خمت ناساهانه مرض و ضرر بود ننویست لوازم رزم و تنگار
و نمهند مقدمات نبرد و کارزار برداشته بستم اواج بصرف مثال
و بعدن معروف حرب و قتال نمودند و آب روز و آب شب و عا سبب مران
حرم و اجتناب که صراط منار و دانشگاهی و اساس سرداری
و سروری است بحای آورده اند در جنگ و بزرگ مداء فرمودند *

دگر محاربه عساکر حلال با راحه حسونت

سگه بد مکال و ظفر ناس در حدود کفر

و صلال دعوی عیانت داور بهمال

حس سانه عیانت اندی بدرقه موکت دولت تحت دلدی
گسته لوازم بوجه والا و زان عریض کسور کسانس بصورت عالی
مقصودی بر امرار و حدوس بومنی حقا افعال و موق طریق امایی
و آمال سعادت مندنی سارده که در سلوک مسلک حسمت و
کامکاری هر کجا جاری در سر راه دولس آیند دست حمایت تحت
کار سار راه ارا را ننوراد و در طی مراحل سعادت و نجاتی
هر نمره روزگاری که سد راه عریضی گردان روز ناری طالع دس
گذار روپس از ناد در اندازد و از سار مسادی که ناد بحوت اعداء
بد نهاد انگیزد گرد نوری ندان دولس دسند و از ضرر
عنادی که از هوایی نندار محال سعاد و نندار حکم مهال حاء
و حسمتس گردند و هر حیل صلائی که ناهنگ خلاش راست
حسارت در مندان کنس بر ارار و حلال و نکال دو آمده ناسد عیانت
نار و هر حرب ادبایی که بهر دلدی نه ننگارش بر امرور و ننگ

لطمه مر پسته و مطوتش رنگ حرأت از وحسار همت در ناز
 آری موج طلعت تدره روز نا همه سناهی لاسکر در راه موکب
 عالمگیر مهر انور سعد بداند سد و سناه نکست شعار تبار آں
 از دحام و کسرت حشر در رهگذر ناک صرصر حر مرشانی طرمی
 بدوایدست خانی که سپدار همت بلند قصد بروار کند اگر راع
 مستمند در هوای دعوی بروار نماید بی سک سکر شاهدن قصاست
 و گاهی که شیر دل در قصد پیچدر بر حنود اگر ر ناه حقیر نا او
 ستندون لا محاله حوس هدا بر گردند آلهی را ار کج اندیشی و
 بدخواهی مشتبی بغاق مفس حلاب آتس چه رنای و دست پرور
 لطف بامنداهی را ار شر انگری و کنده توری حمعی مسال طلب
 کوتاه نس کدام معضال •

• نظم •

کسی را که اقبال رهبر بود • اگر حد راهش سکندر بود
 بغیر مددی کشاند رهتش • شود عرصه لخت حوالگمش
 چو تابد حق نازر کس بود • نداندمش او که تر از خض بود
 هر آنرا که اقبال خصم انگ است • چه ناک از حبابس همه دشمن است
 موند صدق انس معنی کدعب حال شهشاه موند ناک دس است
 در محاربه راحه حسوب سنگه صلت آتس و صورت حسارت و لی
 ادسی آن ناکار بی دس و هر همت یافتن از حنود نصرت قرس
 تندس انس معل آتکه چو آن حائل ندکیش نصایح ارحمد
 بادشاهی که کدائت بدس طو داس و آتاعی بود منده شد و ار
 تده رابی و کربند اندیشی صلاح کار پی برده نا حنود اذبار قدم
 حرأت از حد حوس پدش گذاشت عرق عدوت شهشاهانه بحرکت

آینه و آتش مهر خورشاده ربانه و زنده و گوسمال آن ناطل مگال
در کس مرسی و حسیب و آنش برماں رزانی و سلطنت و احب
دایمند و روز مدارک جمعه نصیب و دوم رحمت سده هزار و سبب
و هشت هجری مطابق هفتم اردی بهشت هنگام صبح که ماه حرج
از رنگ عالمگیر مهر در عرصه حارم شهر پنج ظلمت دور نقصان انجام
هندوی نقره روز سب از مقام کس کسندۀ لیکر کافر کس ظلام را
اظهار داد و اعلام سده فام حدود لیل از ربه ساهیگه زایب انوار
سلطان چهار روز شجاعت نوازی بهاد حدود موج و منصور ملک
اعداد نقصان مدافع آن حش کفر و عذاب که فی الحقیقت عرا و
جهاد بود بصورت صغیر حدال و آراس امواج انبال و آراس
ملان کوه لیکر خصم انگس و شش فردن بویستۀ دسمن مور صف
سکن برماں داده و دل برعوض عذاب آورد بصرف بحس نهاده حکم
نواحدن کوس جنگ و امراحدن نوازی رزم که رهبر گذار بدلال عرصه
درد و عذاب امرای مردان مرد است فرمودند و مانند مهر تابان که
بر داند آسمان براند سوار ملی کوه منکر ملک توان سده دورگی
سانده و آملی خسته داح و صوب و مانند آملی و سطوب و
صندب سهاهی منوچه دفع و اسدصال آن مرفه صلال و مستحقان
عذاب و نکال گسده رح نعمه کارزار آوردند و هزارول بصرف اسرا که
معذمه الحس منیع و طغر بود تراب اقتدار ناساغراده والا بود
عالی نار محمد سلطان و نجاشان اسوار کرده سحاب حان
خلف حان مذکور سده مطهر حان نازده و احمد حوسکی و لود حان
و مرد حان و کمال لودی و صد نصر الدمی دکنی و حال نجابوری

و الهام الله و عند الداری انصاری و میرانو العصل معموری و قادر
داد انصاری و جمعی دیگر از مدارران و انطال و دلیران عرض
قتال با ایشان معنی ساختند و دوالعقار حان که از قدیمی پندهای
حانسیار بود با برخی از اهل توحید و بهادر حان با ها دادان حان
و سید دلور حان و ربر دستخان و ساد اتخان و حمید کاکر و دیگر
مجاهدان شهامت پرور بهراولی ناسا هراده و الا تدار لواء مداررت نواح
دلوری بر ابراحند و اهدام توحید به عهد شجاعت و کار دای
و کوشش و حان عشانی مرشد فلیحان که از پندهای راسخ العندة
مدوی بود مقرر گردید و مراد بخش را نا سپاه و حشم او در برابر
موکب بصرت شعار ناز داشتند و سردار می خرا عار میروزی آنا را مرشد فر
ناصره دولت عمره ناصیه حشمت ناسا هراده و الا گهر سعادت توام محمد
اعظم نموده ملذعت حان و همت حان و کار طلنجان و سپهدار حان و
راجه اندر من دهند نره و هوشدار حان و مختار حان و میر بهادر
دل نادر حان مذکور و منعمجان و شبح عند العرب و سید یوسف
و اسماعیل یاری و یعقوب دلور و اورنگخان و نعمت الله ولد حسام الدین
حان و سید حص و کون کخی و راجه سارنگدهر و غیرت رنگ و ممرور
مهمند و جمعی دیگر از حدود ماهره در اطراف مداررب و کند اوری
گماشتند و سرداری التمش شهاست و صرامب ننا مرقصی حان
تعویص یا مته سید بهار و حمند الدین ولد ابوسعید بندر اعتماد الدوله
و ملازمان چوکی حاص با او معنی شدند و درند مدومان احلاص مدتش
شبح میرزا که حرر شمشیرش نگوهر تدبیر آراستگی داشت ناسد میر
نرادار و عند الرحمن و عاری لکاپوری و فتح حان و هیله و اسماعیل

خوشی و کدوسری سنگه نهورنده و رگه نایبه سنگه زابهور و مسعو
 سنگی و حد مد صور و نادل نهندار و سلف نایا وری و گروهی
 دیگر از دلازان خلایق آیدن در حساب نمین موکسا نصرت فرین
 طرح نمودن و صف سنگیان را ناعمی از اهل درگاه و خواصیان
 و مکندر زوهنده و برخی از امراء دکنی مدل حاد و زای و رسم زاد
 و دولتمند خان و داماد و باناهی و بندوخی و نمون زاد طرح
 دمس حب فرمودند و فراوانی خلوق طهر نایه نهندا بردن و کار
 طلبی حواحه عدید الیه و مرلایسجان و عدید الیه خان سرای و دوسم
 ننگ نرادر او و محمد سرعب و لکچی و وعد انداز ننگ و جمعی
 دیگر از سران کار و مرمره فراوان و عملک سکار معرر گسند و ماهی
 زانست نصرت نسان خورسند سان از اوج قول طلوع نموده گندی حدادو
 عالمگیر نافرآ نای و نایند ازلی مایند جوهر شجاعت و بردلی در
 فلک نیکر خانی گرفتند و جمعی از نندهای خاص و دلازان نایس
 خدم در مس اخلاص مدل امالنجان و مخلص جان و بهوز جان و بلنج خان و
 جوهر خان و هریر خان و ذوالقدر خان و ننگ محمد خورسکی و
 عددر نجان و سرادار خان و صدر اراهم نورنگی و نیکونسا سنگه ولد
 راو ستر سال هاده و سوسکون نندله و آله نای ننگ ستر نورک
 در زکات نصرت مآب کامناب سعادت گسند * * * نظم *
 ندراسم ساه نوکل سعار * نایه طهر را نمین و نزار
 نهای نای و نامل همه * همه نادل و دل نوکل همه

بالحملة چون راحة حسوت سنگه حدر اهدرار موکب خلال نعوم
 محاربه و فبال شدند صدمه سطوب و صلاب و دهب مهر و مهانت
 شهشاه بوبوق سناه ترلرل در بناء صدر و بناسش انگنده دل صلاالت
 مدرلش از تاندر حالات شان و صولب انبال حدانگان جهاں معلوب
 لشکر رع و هراش و دستخوش حدود حوب و اضطراب شده
 حوامت که دوع الوینی کند و آن روز بدستداری ربو و رنگ باعث
 تعویب جنگ گشته کار حوب را چاره درست اندیشد و بقتل حمله
 و تزییری بر آب رند عامل ارس معنی که • • •

چو آمدک صیدی کند شاهدار • کردند پدم لانه صعوه دار
 و ناس خیال حام و اندیشه تا تمام و کدل حوب را لخدمت همایون
 فرستاده اظهار عجز و بندگی و بدام و سرانگندگی کرد و بران
 مسکنت و انکسار پیغام نمود که مرا داعدن رزم و بیگار
 نیست و نازای حرأت و حسارت با موکب بصورت شعار ده بلکه
 اراده ملازمت دارم و حر بندگی و اخلاص طررقی نمی سپارم
 اگر حدبو جهاں بمقتضای فصل و کرم نرس ندده بخشوده مسیح
 عربمت نرد نماید آمده تقییل بساط عدومب را سرمائے دولاب
 می دشمارم از آنجا که صمیر مدیر شهشاه عالمگیر بموسته از صور الهام
 بعتش پذیر اسم نمکون خاطر او متعظ گشته خواب فرمودند
 که چون نمرحی و بدروز مندی سوار شده ام تو بعب و درنگ معنی
 ندارد اگر گنار او بصدق و راستی مقرون و حالی از شایند حمله
 و امسومب از لشکر جدا شده تنها پیتش بحالتکاح بیاید که حان
 مذکور او را لخدمت بادشاه راند عالی تدار محمد سلطان نرد و امشان

اورا بمقامت اسیر آوردند و استعفاء خراشیدند و مانند خون الدماس آن
 کج اندامش دره رای ناسی از سکر و سرور و مدعی تر دفع الوب
 و ناخدر بود و در بر صدق و مروج راستی بدست اسیری از آن ظاهر شده
 خوانی بفرستاد و آمادگی جنگ و معاد و مهابتای ببرد گشته بدست کفر
 و ضلالت لوائی حراف و جهالت بر افراخت و در رتب لسكر و صف
 آرائی ابواج و دست اسیر خویش برداخته اسمعیل را سردار هزار
 صاحب و جمعی از راجدویان عمدت نامی جلالت به از مدد میکند
 سنگه هاده و راجه سمیان سنگه دلدله و امره گه جندراوت و رن
 و اسوز و ارض کور و دلداس خبالا و صوهی سنگه هاده و دیگر اعظام
 راجدویان و حوسمیان بنگ کاسعری سلطان حسن ولد اصاله تان مرحوم
 و دیگر دلداسی معتمد ا ساهی مردم کار طلب سداهی در آن موج معدن
 کرد و بهادر بنگ لکسی آن لسكر را که ساروخته بونجانه هم دو نا تمام
 بونجانه داد ساهی و حامی بنگ خویش و اسمعیل و حمی دیگر
 در پس صف لسكر بار داشت و متخلص خان محمد بنگ و
 نادگار بنگ را که از داهدان داهی بوزان دو دن در اولی گشت
 و بهدس داس گور و گور هس و اسوز را نا موجی از مردم کار داده
 راجدویان جلالت به سس را اندیش معزز نمو و خود نا اعدیان
 بهور کنس حوس که از بهر احوال دس بودند و بعضی دیگر از راجدویان
 عمدت داد ساهی مدد بستم و لد راجه دلداس کور و امدان آن در بول
 قرار گرفته راجه رادسنگه سندسوند را نا جمیع راجدویان بوم او
 در شتمند بول و انتخاب خان را نا سند سفر خان ناره و سند سالار و
 نادگار معتمد و محمد معتمد ولد شاه بنگ خان و گروهی دیگر

از معصدازان را در منسره حای داد و مالوحی و پرسوخی و راحه
 دینی سکه بدیل را محاطت اردو که رنگ لنگ گاه بود گذاشت
 و بعد از تسویه صوب بزم آهنگ خدگ از معسر خود
 سوار شده با آن لشکر گران و سپاه بدشمار متوجه عرصه سندر و پندار
 گردید الفصه بدج شش گزری از روز گذشته تلاقی مبدی اتفاق افتاد
 بحسب از طرفین باند احسن با و توپ و تفنگ که آتش امروز
 رزم و مقدمه خدگ است هنگامه حرب و جدال تدر شده رفته رفته
 بدران قتال اشغال نامت و کار کشش و کوشش بالا گرفت * بظم *
 لا آتش مده را کرد تیر * تو گویی بدیدار شد و متحیر
 چنان تدع کس را شد آتش بلند * که حسنی راحه ریش چون سپید
 عساکر اقبال لشکرک تمام و ترقیب سادسته صف بسته و یسال
 آراسته چنانچه قانون رزم آرمانی و آئین سپه آرائی مت آهسته آهسته
 بدتش می آمدند و نصرب تدر و بددوق و با رهند در بداده هر
 محالغان می امکندند درس اینا از هر اول آن موکب ادبار جمعی
 گذرار را بدوستان منهور حالات خو * * بظم *

همه سرکش و خاغل و خدگ خو * چو شمشیر آهن دل و سخت رو
 لشکر و عا حملگی هم قدم * همه بسته چون موج دامان بهم
 مژد میکند سکه هاده و رتس راهور و بدالداس جهالا و ارحس گور
 و دیگر عمدتها و رؤسای آن قوم بی تاب صلاحت کیشت با تمام اتداع
 و سپاه خودتش را بس حیل و تهور ابراشته و دست علی ار حان
 برداشته بدکارگی حلو اندا حدود و بحسب بدو بجانته همانون رُسده
 بددک و سندر بداند حدود مرشد قلیحان و دو القار حان با آنکه

موهی در حور کُتوب و هجوم مخالفان ندانند دست اندام
 بخند المندس اقبال بدو ایل خند و جهاں رده و ای مداب و قرار در
 عرصه کارزار استوار استوار رخا مردد و بعد رگدرو در در
 سعی و تلاش دسار که مدلهای سرخه دایم و دسای و
 مرشد و مدخان مراد و وار بعد حان بخار و موه و نگلو و سهادت حور
 سهادت در اندوخت و ناخوار و نگ نامی خار و دسای و سهادت اندی
 اندوخت و در اندوخت حان نامی دسای ناموس حوی هند و سدان که
 حور کار جنگ و نگ سو از اسنان فاده سده دل بر هلاک می دهند
 و اکثر اویات نجس مداب و دم و روح عربمت عدم را هر صفت
 مند دهند از اسب مرود آمده نامعد و ای ای همد و حلافت
 بقصد بدل سرخرویی و سهادت در مدخان و عا اسرد و دان
 سعادمت و دایم دایم دران آرمونیک حور مرود انگی گوی مداب
 و اندوخت از انرا و امثال مرود اگر چه گل رحمتی از ساحتار
 مرودی خند لنگی دروخت بوخت و ای ای حصر و ساهد ساهی
 و مداس حسن اندوخت و دنگو حوراهی از آسب هلاک امن
 ماند راحدویان دنگو حوراهی مرود از و عا ای حال حور مروده
 وار و سعادمت همد و دنگو حوراهی دنگو حوراهی مرود از و عا ای حال حور مروده
 مدصور راحدود و حوراهی دنگو حوراهی مرود از و عا ای حال حور مروده
 حوراهی از اسکر مول و اند من در دنگو حوراهی و امداد آن مدور حوراهی
 دنگو حوراهی آورده حوراهی عظم در دنگو حوراهی و الا مدور و

لحائیکان و سایر بهادران هراول موکب گردون مکتوبه مانند کوه
 سلاط حملۀ آن گروه از حادرفته پای قرار در میدان مداررت استوار
 ساختند و بندروی ناروی همص و شهابت بمدامعه و مقابله آن
 متهوران صلاطت آیین برداختند اگرچه حدود عینم حصارا مآب
 در کدرب و اندوهی ناد از تراکم امواج سحاب مینداد لیکن تبع آتش باز
 میاهدان طغر شعار کار برق خاطف مینمود و هر چند بحال نبات
 و بهال اسدلال اعداء در رمی کئی رشته محکم داشت اما ناد
 حملۀ مبارزان میروزی اعلام قائم مقام رواج عاصف بود ناوک حان
 ستان دلیران عرصۀ هیجا چون تیر قضا للحطا ارشست می حسست
 و گزر گران سنگدندان میدان وعا از خود گامه بر سر اعدا می شکست
 از بس عذاب تدر بر تن ارحانه کما در بر دار بود شتر نلک روی هوا
 بدندان می نداشت و نسکه رمی از حور معاندین رنگین
 مینمود و هم غلط بس از روی اشتباه عرصۀ رزمگاه را ساحت لاله
 مغان می انکاست •

• بطم •

شدی تدر چون سوی هندوستان • همه صندل خنده کردی نشان
 و بس بهر دس تنع در کار بود • ردی بر همان حاکه رنار بود
 و چون عینم لثیم بهتوم تمام و خلایق عظم با حدود ابدال در آورشته
 گرم سیدر و حور بر بود شمع میر نا سایر داوران طرح دمب راست
 بومت حمله آور گشته خود را بر کمرگاه آن حبل ادبار و مرتصی
 حان بر نا دلیران التمش در رسیده مصدر ترددات نمایان گشت
 و همچنین صف شکبان نا بهادران طرح دسب چپ رختن
 شجاعت انگشته بر محالغان حمله کرد و کوششهای مردانه و تعدد

رسیدند و در همین ایضا سهیماء عالمگیر طهر لیا که سوار مثل کوه
 سکوه بودند و مساهده سعی و حالات و بطاریه لباس و کوشش هر دو
 گروه متعبر بودند چون دیدند که اعداء چهالت کنند زانجا حراب
 و اسدلا امراسند و مدمع مع هر و ناک و لا نجان بر اسند حنرة رومی
 و حنرة دستی میکنند عری سخاعت حسروی حرکت نموده و جوهر
 نسالت دانی را کار مرصوده با ملارمان رکت مصرع فردن نکومک
 مداران جهاد آتش متوجه گردیدند و نهادران حاسدار و دلبران
 عرصه دراز را که با دشمنان ناچار گرم گفرو دار بودند بدمن اعانت
 و امنا و نیروی اقبال خدا داد خوب نچسبده حلال بردنک میکنند
 که قول همانوں بهر اول بنومب •

نحایی که از رحمت کنس زانده بود • بهر خوگرد از عفا مانده بود
 از آثار سوکت و سکوه ناساهی که برین اوار عظمه و حلال
 آلهی سب اعداء بد عافیت را سخت همب سکند نازوی حرات
 نسندی گرانند و حنود مسعود را اس حملک رسدما • و حرکت بها زانده
 ازان جوهر ربع عالمگیری مانده دلاوری و دلبری گردی عاریان لسكر
 • بصور مانند خدل نور که با سده طلعت سندر و نسان سعلک برو
 که در سدهای آردن با گروه محالک و رفقه صلال نکومس و عدال
 در آورنده نصر سمد و طعن سفلان آن چهالت کنسان را مانند
 نجات النعمس متعری و ترسان ساندند و جوهر سفلان ندمع عدو
 صور سنادی از هندنوان بد احتر مدرة روز را خون سانه بر خاک
 هلاک انداختند •

دس زاهدوان ده نگار و جنگ • گندسند ارحان دناموس و رنگ

مباد آنقدر کشیده در کارزار • که شد بسته راه گریز حواری
 و تدع جهاد آتشی بر مروحیت • گران هندوی جنگیوریده موحیت
 دران ممدان کس چندان خون کفاری دس رسته شد که تا اند
 سمره از خاک آن رسی لاله گون روند و آنقدر پشده از کشته آماده
 گشت که راع رعی آن وادی تا فصاحت طعمه نبود از من محالغان
 تیره سر اسام را سر ارتش جدا کرد دم تبع انعام گندی آغار بهاد
 و دس که بدنام مبادگوش حان اعدا رساید زبان تدر حشر از
 کار امباء •

دران کید خواهی رسی طعن و صرب • و کار خود افتاد آلات حرب
 چو تیر شکسته کمان شد و دست • روزه ناره شد چون گریبان مست
 حاصل که بهادران مدورمند با آن گروه شقاوت نبود چنان گیروداری
 کردند و کارزاری نمودند که ترک خون آشام بهرام را از نظاره آن
 قهر و صولب تبع مطوت در بدنام حشمت ماند و هندوی تند حوی
 رخل را از مشاهده آن دلیری و کندی دوزی دوز حرف برآمد
 و دس رستخیز بلا و سندر مرد آزما میکند سنگه هاده و سجاد سنگه
 منموده و رتن سنگه راتهور و ارجس گور و دیالنداس جهالا و موهن سنگه
 هاده که از سرداران معتبر و عمدتها و اعیان آن لشکر بودند تدع
 آنداز آتش نار مشاهده طغر شعار مردانه و از سر در حیب عدم
 کشند و جمعی کثیر و مرقه اندوه از نام آوزان آن گروه باطل پزوه
 همراهی آن سالک مصالک مباد گردیدند و از علته شکوه و ملائت
 موکب گنتی کشا و مشاهده آن مرعطم و حلال شهید شاه طغر لوا
 راحه رایسنگه میسوده از قول محالف و راحه محبان سنگه ندیده

و امر سنگه چند زار از هزار اول عدم لغت و حذل و طفل و عام
 در ابتداء بدن و بنکار از صغر که کارزار و نامند و خای مردی قرار
 رحب هستی از آن عرضه شده باز در برده بحالت اوطان خود سنامند
 و مراد نحس که در فراغ موکب طغر را صف آرا بود از جانب
 بعد بر نگاه اعدا که در عقب آن حشر هر شب گرا بود رنجده
 نهار و نازح برداشت و نام حرکت بی موقع آن گروه
 منهور جاهل را لجنی مضطرب و مندرلزل ساخت و از حوی
 که حرامست از روی عدم تأنها متعلق بود مالوحی و بر سوخی
 تاب مقاومت نداده رخ از خشک و ستر و زار سست بر سر نهاده
 آشک گر بر کردند و دینی سنگه که عقل در حب و بند بر دور
 اذن من داسم از راه اعدا در آمده دس مراد بخش رعب و او را
 سقنع عفو حرام و وسع صغیر ما حوس ساحه با او همراه شد
 و خون بدور لیس مراد نحس در حرکت از دست حب راحه
 خصوص سنگه بود و از بدست فول آن سر حذل شده گدس سدا
 ادرا بی الحمله آذینسی با اعدا بحالت منس روی داد اختیار
 حال و حندی دیگر که در سمب نثار آن حرف ادا بودند بمقابل
 و مدافعه برداشتند و ندر کنار حرات هلیا دو اسده بحالت عدم با حذل
 و راحه حسوس سنگه از ملاحظه الحال و مساهدت نیروی ابدال
 بی زوال در خلاف تاب راحهای نزدیک نهار و راحریان بهور کشت
 مهامت آثار سنگ قرار بر حوس سست شده و نقل عار بر جهر روزگار

خود کشیده تا معدودی از راجپوتان رحمی دم گشده که بعداً
 السیف عساکر مصر بودند راه وطن پهنس گرفت * نت *
 چنان بیداک و هراسان گریخت * که ربار را از گرانی کسب
 و قاسمخان و سایر لشکر نادرشاهی که در آن رسنجر بلا هدف ناوک
 صاف نگشده بودند کام ناکامی راه فرار سپردند و فرآوردن بعد حیات
 از آن مهلکه عذمت سمرند و همای همانون فال منج و طغر از اوج
 لطف و عذاب آلهی برپوچم رانت منصور سانه گسندر شده شاهد
 نصرت و پیروزی در آیین تلخ مشاهدهان موکب حلال جمال نمود
 و گلهای حریمی و سادمانی در سراسر آمل و آمایی هوا حواهان
 سگس آغار کرد و مجموع توپخانه و حرابه و میلان عظیم بعد صدف
 و تصرف اولیاء دولت و پیروزی لوا درآمده همه اموال و سامان و اردو
 و نگاه محالان تاراج لشکر طغر اثر شد * * نظم *
 دلنرا چو فارغ رهینجا شدند * تاراج نگاه اعدا شدند
 و دشمن کسی لکب اگر نارد داشت * همنی سرند در و همامان گذاشت
 دست اندر آمد بسی ناد پا * رجون حمله و دست و پا در حدان
 ده بد آمد از هر طرف میل مست * چرمسندی که اندک عسکس را ندست
 بالحملة ندیم اساره آنروی شمشیر و یک حمله انبال عالمگیر سپهسالار
 حهال اس قسم منج مانایی که طرار فتوحات آسمانی و عدوان
 نامهای پاسداری تواند بود نصیب احداث اس سلطنت خاربدانی
 کردند و ازبگونه لشکری گران و حنشی پیکران که اعظم راحهای
 هندوستان و سرداران عمده جلالت نشان در آن فراهم آمده بودند و توپخانه
 عظم نا سار و سامان و میلان ملک سکوة کوه توان و سایر اسباب کثرو

داروا و آب ورم و سنگار همراه داشتند و نیروی رزمی و حصص انگلی
طالع والای حدبو رمان اس حدس سکسب فاحسی حورده سرای
حصار و بی ادبی و اداس حیالت و محال طلای حوس مانند
حلانیه نمر از رحمانی که ندای مردی راز نمنجانی از عرصه
کارزار بدر بردند و جمعی از آنها بدر در دوا می خدلان و خواری از
آسب و خمهای کزی حان لجان آرمی ستردند تربت سس هرا
کس از مقدولان آن محدولان و کسنگان آن لجب تر گسنگان باسار
والا دسار و بعداء در آمده • • نظم •

لگندی سب با رسم پنج و سکسب • حدس منج کس را ندان سب سب
نه جسم روزه اس حدس منج دند نه گوس ستر در مصامی سبند
و از انجا که حلقه فدای مرست اس تر گردند الهی منج گوهر
مرو و معدن جوهر مذوبست نماند لسكر گرمیده که آب روی
مردی تر خاک نی ناموسی رنیده بودند بکوبر فکوده بهادران
نصرت لوا را که از رسم نگامسی که سنوه عاخر کسی ست منج
هرمودند و بدر نه منصای کمال دس روزی و مسلمانی که
سررسند خلب همانوس ص حکم عالم مطاع نفعان موسب که دران
معرکه و عا هرگز مسلمان مانند لجان امان داده دست از خون او
ندارند و از آرد و نگاه عدم منعرض عرض و ناموس مسلمان بگردند
و دس انبال سرمدی و مدد حفظ و حمان انردی که در حمنج
معارک و منادس شامل حال هوا خواهان دزل اند مرس است
درس آبرس و کارزار که نظیر کارنامه رسم و اسعدنار بود حدس
امراء نامی از راجنویان و مسلمان نفع مهر و انعام مساهدان

میزوری مآل مورد منا و روال گشند از سردران لشکر منصور و نام
 آوزان حدود مسعود سوای مرشد فلجان چنانچه سبق ذکر داشت
 دیگر کسی عرصه بلع شد و غیر دو الفقار حاس و سکندر و همدله
 و سنج عدد العرب و رکنا به سنگه راتهور دیگری از عمد ها را
 آسب رحم برمند ارس مدوان نصرت مند شبح عدد العرب نکثرت
 تردد و حاشانی و حس شجاعت و کار طلبی نیست و یک رحم
 برداسته بود لیکن برکت اخلاص درست و یگو عقیدتی از مصر
 حابی و خطر هلاک امن مانده مرمهم گستری الطاف و عنایات حدبو
 دشمن گذار دوست بوار آن رحمها بالذیام گراند بدتش دوست
 حراحت نراحت مندل گردند القصه بعد از وقوع فتح و طغر
 سهدشاه موند دس پرور دست بزار درگاه ارس نصرت نکثت کار سار
 نراورده سجدات شکر آلهی و سپاس الطاف نامنداهی نندم رسانند
 و لوای عله و میزوری نواح حشمت و بهروری امراحت و سوای
 کوس فتح و گورکه شادمانه ماند صیت اقبال و طبطبه حلال
 حوتش نندی گرا ساختن قری تحت میزور و طالع دسم سور
 ندوالتخانه محصری که در حدک همراه بود و باشا والا در موضع
 لشکرگاه عدم برپا کرده بودند برول احلال نمودند و آنجا نا ملارمان
 رکاب نصرت و مجاهدان حدود دولت نمار طهر کجاعت گزارده بعد
 از ادای عرض و سبب سکرانه ارس موعبت کبری را از روی بزار
 درگاه ادا کردند و مراد نکثت انجا نعر فساط کوس رسیده تسلیم
 منارکند فتح نمود و دینی سنگه نندله را که نا حوت نندله سده آورده
 بود از میامس مراحم پادشاهانه الدماس عو تقصیرش کرده دولت

ملارمب اکسیر حاصله فایزگره اند و حصص ساهنهای تمام
 در آنجا سربرده شد از شمار معرف که حشر و ستون از روی معنی
 و امراضه شد دولتخانه والا تعرض اسیر رسیدن برین سعادت
 با عساکر طغر مآثر سوار شده بمعسکر گردون سکوه که بمسافه یک
 کمره در همان نواحی واقع شده نزد سرب درول ارزانی فرمودند و
 مراد بحسن را بختدوی کدلی و مواعیت با اولدای دولت درین
 پنج آسمانی مورد انتظار عاطف و مهربانی فرموده نایب نامه
 هزار افری و مرحمت چهار رنجبر بدل کوه مذکور و دیگر عطایا
 و مواهب عراخصان بخشیدند و بهال گلشن عظمت و سر بلند
 گوهر صفا سعادت و ارجمندی ناسا هراده عالیقدر محمد سلطانرا
 ناما پنج هزاری بجهت سوار نموده نایب نامه هزاری ده هزار سوار
 سمول انتظار مرحمت فرمودند و بسم و بنوم ماه مذکور ظاهر
 بلند اوجین از برین درول همانم مطلع انوار مغروری شد و گروهی
 از نیکهای عیادت سگال که درین نرد اقبال مصدر کوسین و
 حائسان گشته بودند مورد جلالت الطاف و اعطای شده کمالات
 هزارن ناسانه گردیدند از آنجمله نجاستان مرحمت خلعت
 خاصه و دو رنجبر بدل و انعام یک لک روپیه مطرح انوار عنایت
 گشته نجاستان بهادر شده سالار والا خطای شد و ملینان خطای
 اطم حانی و خدمت جلال القدر دیوانی و مرحمت خلعت
 خاص و اعانت با ساز طلا و طوع و بقاره و از اصل و اصابه نموده
 چهار هزاری دو هزار و نایب سوار نامه اعتبار بر امراض و معسر
 حال نرادرین که معر بخشی موکب اقبال بود خطای حائمانی و

عنایت طوع و بقاره و یک رحیم میل و میر صداء الدن حسن که
 سابق لخطاب همت حانی نامور شده بود لخطاب اسلام حانی و
 مرحمت اسپ و انعام چهار هزار روپہ ناصافہ پانصدی پانصد
 سوار بمنصب سه هزارى و پانصدی هزار و پانصد سوار و نهاد ران
 عنایت اسپ و علم و در العمار حان نعتاء خلعت و اسپ سرانزار
 حان مرحمت اسپ و میل و عاری لکھا پوری لخطاب رندولہ حانی
 و ناصافہ هزار سوار بمنصب چهار هزارى چهار هزار سوار و کار طلبان
 ناصافہ هزارى هزار سوار بمنصب چهار هزارى چهار هزار سوار
 از انکملہ هزار سوار دو اسپہ و سه اسپہ و عائد حان ناصافہ هزارى دو صد
 سوار بمنصب چهار هزارى هفتصد سوار و شجاعان و ک حاکمان
 نهاد سپہ سالار نعتاء خلعت و اسپ و ناصافہ هزارى هزار سوار
 بمنصب سه هزارى دو هزار سوار و عند الرحمن نیکانوری لخطاب
 شررہ حانی و ناصافہ پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزارى
 هزار و ناصد سوار و الہام اللہ ولد رشید حان انصاری لخطاب بدر
 خولتس و مرحمت خلعت و علم و ناصافہ هزارى ناصد سوار
 بمنصب سه هزارى سه هزار سوار از ان حملہ پانصد سوار دو اسپہ
 و سه اسپہ و راجہ اندرس دھندہ نعتای بقارہ و علم و دینی سنگہ
 دندیلہ مرحمت خلعت و اسپ و لونجان عنایت اسپ و بقارہ
 و علم و متج زوہیلہ لخطاب متج جنگ حانی و مکرمت بقارہ و
 علم و ناصافہ پانصدی بمنصب دو هزار و پانصد سوار و اسمعیل
 حوشگی لخطاب حاکم حانی و عطای علم و ناصافہ پانصدی
 صد سوار بمنصب دو هزارى ششصد سوار و کمال لودی لخطاب

هر ریحانی و اصابه ایصد در صد سوار بمصیبت دو هزار می باشد
 سوار و محمد تنگ خوشکی خطاب دندار حانی و اصابه ایصدی
 در صد سوار بمصیبت دو هزار می باشد سوار و مرتضی حان بمرحمت
 مل و اسب و اراصل و اصابه ایصدی در هزار می باشد سوار
 و احمد خوشکی خطاب اخلاص حانی و اصابه ایصدی صد سوار
 بمصیبت دو هزار می باشد سوار و محمد کاکر خطاب کاکر حانی
 و مصعود منگلی خطاب منگلی حای و احمد تنگ منربورک
 خطاب دو العذر حانی و اسماعیل نداری عطای علم و خطاب
 حای و منیر انو الفصل معصوری خطاب معصور حانی و اصابه
 ایصدی صد سوار بمصیبت هزار و ایصدی صد سوار و محمد
 الدین خطاب خانه راه حانی و منیر عسکری ولد اسلام حان خطاب
 همب حانی و عطای خلعت و اسب و مصیبت دو هزار می باشد
 سوار و شیخ عند العربی رعنائی خلعت و اسب و خطاب حانی
 سر بلند گسده و خواجه کلان خدمت دینوی صوفیه مالوه معدن
 گسده خطاب کفایت حانی و مرحمت خلعت و اسب و اصابه
 ایصدی و صد و پنجاه سوار بمصیبت هزار می باشد سوار سرافراز
 شده و عالم مدگه رهندار کور که در توبت در لب زمین دوش
 درآمده بود خطاب راحگی و عطای خلعت فاحره اسب و مل
 نا سارینره و سه ستر و کمر خنجر و حده مرضی و گوسواره سروارک مسمول
 مراحم گوناگون گسده و حصص وطن نامی که همراه کفایت حان
 بمراحم خدمت دولت خواهی تمام نماید و سوار مدگه رهندار
 کالی بهیبت رعنائی خلعت و اسب و دهکده کی مرصع و امر مدگه

رمیدند از برور بمکرمیت خلعت و اسپ و شمشیر و چیتند نندیده
 عطای اسپ و خلعت منافی گشته و دولت امان بمنصب هراری
 و پانصد سوار سرامراز درلت بدگی گردید و همچنین دیگر رمیدند از
 مالوه مورد عنایات و مطرح القات ناسامانه شدند و بسیاری از
 ندهای آستان سلطنت و ملذومان رکب درلت ناصانه منصب
 و عطایای سینه از اسپ و قیل و شمشیر و سپر و بغاره و علم مطرح
 انظار فصل و کرم گردیدند و از گروهی که در همدونی نحت و
 دلالت بویق از حدل مخالف جدا شده ناستلام عنده لال کامیان
 گشته بودند مخلصان خلعت منصور حاحی نخطاب یکه تارحانی
 و منصب سه هراری هرار و پانصد سوار و عطای خلعت و اسپ
 و انعام بیست هرار روپیه و سیف الدیس محمود معروف بقیر الله
 ولد تربیت خان مرحوم لمرحت خلعت و خطاب سیف حانی و
 منصب هرار و پانصدی هفصد سوار و مسعود یادگار بدیده اسمد بیگهان
 معروف بمکرمیت خلعت و اسپ و نخطاب حد خویش احد بیگ
 حاحی و منصب هرار و پانصدی شش صد سوار و محمد مقیم ولد شاه
 بیگهان رعایت خلعت و خطاب مقیم حاحی و منصب هراری پانصد
 سوار سوارش یا نندد نالحمله گیتی حدوموند منصور بیست ار سه مقام
 در طاهر لنده ارحس بیست و هفتم رحب قرین دولت داریس از آنجا
 بهست نموده ده بیست و هشت کوچ و سه مقام بیست و هشتم
 شندان حدود گوالیار را از موصول همانوس رنعت پذیر ماحند
 و در حبس لنده مذکور حیام برول نرا نراحتند • • • بظم •
 چو حدب شهدشاهیش میکشید • نیازست حالی اقامت گرد

بجائی دیگر حوں گرمی قرار • کہ تحت شہی مسکند انتظار
 و درں انام بصیرتجان وک خاندوزان نهاد و مرحوم کہ تحریر است و لغت
 و امین مقام داس و برقع جہان مطاع و طلب او صادر شدہ بود
 چندہ سالی عندہ نمودند گسہ و نامہ خلعت خاص و اص
 و منل و خطاب والای خاندوزانی مس ول عواطف حسروانی گردند
 و دندار و وصول رادست طہر نگار نگوالدار حوں بی سکوة دندہ دروہ
 نال سکری اندوہ خدائے رحمت کنگ نشان جوامد سک بدہواد رآندہ
 نابواع بدہدربار و لطاف حئل در منع عبور موکت حلال ار آب
 حئل منکوسند و اکثر گذرہای مسہور و معرور را ضبط کردہ نہ بستن
 موزحال و نصب ادواب بریحانہ استحکام نام دادہ بود لا حرم رای
 عالم آزادی حصص سادہسہی بعد از اطلاق فر اندمعی مربو اہتمام
 و توجہ تر تحقیق گذر و بدندہر عبور از درہای مربور اگندہ و از انجا کہ
 آن خانان صودند دس برور را ہموارہ حصص دومی در ہر طریق راہبر
 اصبت دندار اندکساب و تہخص از رصعدازان آن نوم و بر بطہور
 موسبت کہ گذر بہدورہ کہ از حمت گوالدار نہ دست راست دہولتور
 بمسابند دست کردہ واقعست بدانان قابل عبور موکت طہر اناب
 است و حوں عساکر منصور ہندور از گذار آب دور و گذر مذکور عبور
 مسہور است بی سکوة بخرد معرور از گوباد دندی با حال ضبط
 و محافظت آن بدرد احدثہ نگارں روز دیگر کہ حدود طہر اعلام آنجا
 مقام داس بدو جہان حاجانان بہادر شدہ سالار و در الفقار حان

و صف شکنان را تا مداران توپخانه و جمعی دیگر از ندهای
 حاسپار تعین فرمودند که در حجاج استعمال روان گشته تا گذر
 از آب نگذرد و تا وصول راسب اقبال آنرا از تصرف مخالفان
 بد سگال صلابت نمایند بموجب فرمان واحد الادعای ندهای
 اخلاص نشان توس همت نشان برق آتش عمان کرده صلاح آن که
 سلج شعبان بود بکنار چمدل رسیدند و بی توقف و درنگ چون
 باد از آب گذشته آنطرف منزل گرفتند و در همدن روز گیتی حدیو
 میروزمند از گوالیار بهبست فرمودند بداندردی همت بلند و عزیمت
 آسمان پیوند بدو منزل طی آن مسافت بعید کرده روز دیگر که عرو
 ماه مبارک رمضان بود قریب تایید آسمانی از آب مذکور عبور
 فرمودند و عساکر بصرب ابرو بهنگام در بای منج و طعمر موج موج
 مانند موج سهولت از آب گذشته آبروی آب چمدل از میص منزل
 اشرف مهبط انوار عرو شرب کردند چون هر رسته کلام در نگارش
 متأثر افعال سهند شاه حورشید قدر گردید احتشام بانجا رسید
 بحسب اقتضای مقام ذکر ستم از احوال حصرب اعلی و مراتب
 کوتاه اندیشی و فتنه پروهی بی سکوته بعد از اجتماع حیرانهرام راحه
 حسونت سنگه از اولیای دولت در بواخی اوحی که مقدمه شکست
 کار آن بی بهره سعادت دارن بود ضرور میبماید و کلک حقائق
 نگار نظریو احوال چندین پرده از حمال شاهد معال میکشاید که -
 حصرت اعلی را اگرچه در مستعر الحلات اکثر آباد فی الحمله صحتی
 و حقتی در کومت بهمرسید لیکن چون هدور بکلیه آن عارضه مندوع
 نگشته بقیه آن آزار بحال و ضعف و متور موی در مرتبه کمال بود

و فصل بادستان نزدیک رسیده و اطفال از خوف عو مرض گذرانند
 موسم گرما را در آن معر دولتی که هوائش نمرات گرمتر از هوای
 دارالخلافه است آنها را آباد و منازل و عمارت دولتیانه اس از حدیث
 و معیت و صفا و برهت و صفا درون مرید عمارات آن خطه مدعی
 بدان است که بر می نمودند لهذا آنحضرت را عزم معارفت بحوی
 دارالخلافه که نمرات روح هوا در باغستان و در طراوت و نصارت
 باغ و دستان و سلسل نهر کوثر منال و بر روی جنوب شمال و وسعت
 مساحتی دادند و برهت اماکن مردوس نظیر از اکثر بلاد و امصار
 امتدار دار از حایر مقدس سرورنده و اس اراده مصمم گشته و
 بی شکوه اگرچه اندامی را سنانی مطالب دور از کار و صد خیال
 و بعد از حدود ملک است و راضی بهیض الولیة سمو از آن مستخرج
 دولت بود اما چون ظمع مبارک حضرت اعلی را تعریف اس
 حرکت بشارت مایل دند و بر از کمال سعادت نفوسهای آب آستر
 راحه حصول سنگه که تدوینهای ملک و تعهدات ناپسند عرو را رای
 از بود خاطر جمع نموده خیال می نهاد است که او نال سکری که همراه
 دارد صد راه و گشت طفر مناه می تواند شد و محرم بهیض و اباب خلال
 از آن مرکز مطالب من در آن و حضرت اعلی هر دهم و حک که نسب
 و درم آن مبارکه عساکر بصورت مدرا نا راحه حضورت سنگه ملایک
 گرا در از حدی روزی داد از آن خطه در ملک بغداد متوجه دارالخلافه
 است که آنها گسند و درم - عدان که رباب عالقات آنحضرت
 مستخرج حیات نزدیک رسیده موضع نوح و محکم بر دل اردوی
 همایون بود و منم دنگ گرر بردار و سانی دنگ مسارل که از دستگاه

سلطنت بدو را حاکمیت حسوت سلطنت رفته بودند معارفت نمودند حاکم
 ابراهیم آن صلاحت شعار و توجه حدیو کامکار معزم ملازمت حضرت اعلی
 رسانیدند بی شکوه از استماع اس حاکم معلوم سلطان رعای و هراس
 گشته و سر رشته رای و تدبیر از کف فرو رفته عریض رجعت
 قهقری مستقر الحاکمات اکثر آید نمود و حضرت اعلی را که اصلاً
 راضی نایم معنی بودند و کمال امیدگشای از برگشتن اظهار
 مدعوم بودند بمالعه و الحاح تمام و تمهید مقدمات عرص آمیز
 مصاد انعام نارتکاب معاودت مضطر ساخته سنای اراده آنحضرت از
 وقت شاهجهان آید بصوب مقصد خود تابت و موکب مسعود
 نادرشاهی از بلوچ روز رایت مراجعت بجانب اکثر آید امرای
 بهم ماله مذکور بر تو و وصول نای مرکز خلافت انگند و بی شکوه جمع
 میانه و لشکر و سراجام اسباب بدو و نگار برداخته حملع امراء و
 منصبداران نادرشاهی را که طلبیدن آنها از موافقات و محال موحداری
 و خاکبر ممکن بود نموده سلطنت طلبید و در تعلیقه حواطر و تمسیر
 قلوب آنها کوشیده همه را ناحیو مدعق و همدانسان ساخت و امراء
 و عمدتهای حضور و سایر ملازمان باینکه سربر خلافت رانند چرب و نرمی
 و ملایمت و بود احسان و رعایت مستمال گردانیده رایت اعتدال
 نصد فتنه و مصاد بر امراض و در اندک فرصتی اربندهای
 عتد سلطنت و میانه قدیم و حدید خود حشری اندوه و لشکری
 بدشمار که قرب شصب هزار سوار بود فراهم آورده از اسلحه و انوار
 قور خانه نادرشاهی چندانکه خواست بد لشکریان قسمت نمود و سر
 لشکر رانی و شورتش انرائی بر آورده دست نابوع اسراف و تدبیر

کسود و مجموع نوبتخانه و قلاع جنگی گویا پندک را صمدیه سامان
 ندرن و تزاره سوکت لنگر ساختند کله گوسفند نجوب و عروژ نر مرق بددار
 کج گداسب و داس مده نر مدان رده همت نر اسدصال خود
 گماسب

• نظم •

رمدانسی در دماغس مدان • هوایی که داد آعرش سرمدان
 مرس را حوسو ای اسرگرم • در گنج کساد و لنگر گرم
 لجمع مده رو مرسا نمود • رسای حوس سامان نمود
 و از جمله کارهای با صوای که دران انام ازان نکرده بد مرقام نطهور
 نوسب دنگر ساختن محمد امین خان حلف الصدق رده امرای
 نظام معظم خان بود بی صدور حرم و بعضری •

دگر محملی از رسای اس مده آنگه حدو جهاندان دس
 از سحر طهر آناد و کلان و مراجهت از مهم نجا نور که ممداد
 و لک اند سی بی سکو خاطر عواد صوب به دس مده السلطه
 القاهره معظم خان را با بعضی از انواع ناسامی برای حصول مدلع
 صد لک رومده نسکش عادلجان که نسکرانگ مراجهت سوکت ابدال
 بعدول آن مند ندر سده بود در حدود نجا نور گداسده بود و دند
 ار آنگه هم نامساد آن مده نرو که در حال و سکسب انگار ساعی
 بود و خطوط مدنی بر اعوا و امثال عادلجان و ارکل د لب نجا نور می
 دوسب اس مطلب نر صوب دلخواه ممانده در عده نعوس ابدال
 و حصر اعلی که دران انام حدان اندازی در اوز در لک و
 جهاندانی بداسند ممانده العماس آن ناص حرد خان مذکور را
 نحصور طلبندند آن عمده السلطه نجان مرقان همان آن حصر

تا بقیه لشکرها اراں حدود بر حاسه ناورنگ آباد منص دیداد آمد
 که اراحتا تا عساکر منصور روانه دربار جهانمدار گردید چون اس معنی
 دران هنگام مدائمی مصلحت دولت فاهره و ناعث حیوگی دکنیان
 فتنه خو بود حدبو رماں آستان ملک مکل را که از عرصت رفتی
 بهنچوجه تعاعد نمی نمود بدار مصالح ملکی و معصیات جهان
 داری بالضرورة دستگیر کرده در دکن نگه داشتند می شکوه بعد از
 اطلاع بر اس معنی از بد اندیشی و دنگمانی اندمده را بر سارن
 و اتعاق معظم حان تا حانان جهان و تمهید و توطیه آن عمده بوثیان
 محمول داشته مقدمات وحش انگیر خاطر نشان حصرت اعلی
 نمود و محمد امینی حان حلب اورا که در ابوقت خدمت میر
 دستگیری نارگاه حلاوت نام معوض بود متهم نامور عن رابع ساحه
 اس گردیدش گرومت و اورا بحال خود طلبیده دستگیر کرد بعد از
 سه چهار روز که در مد بود حقیقت حال و صورت نگهائی حان
 مذکور بر خاطر ملکوت خاطر اعلی حصرت لایع و ظاهر شده اورا از
 قید بی شکوه رها کردند بالحملة حصرت اعلی را چون روز ناری
 ابدال بلد و بروی همت ارجمند حصرت شاهنشاهی کماهی بر
 خاطر روش پرتو افکن بود و نه نفس میدادند که آن لیستور
 نامص حره را از ارتکاب ستیر و آذر با آن حدبو موقوف موند حر
 مآل بد و نکال اند حاصلی نتواند بود لاحرم ده امروحتی ندرل
 عدال و امراحتی لوی حدال که آن تده کار مساد اندش پندش
 گرمه بود و اراں کیده خوئی و مده گرمی در مرآب پندش بدی آن
 حصرت چهره سوء عاند و وحامت حاتمیت او خاروه ظهور می نمود

اصلاً راضی نبودند و میخواهند که بدست سعی خویش اسباب
 حلال و اذکار آماده کرده بدست نریای حب و در اسب خود رند از بخت
 پیوسته در حال این اوقات بمقتضای صلاح اندوختی و حشر سنگالی
 بمصالح هدایت بند را آن جاهل حمران مآب را رهنمون طریق
 عاقبت و صواب بودند هر چند امسوس موعظت و بد نرونده آن
 لجاجت کس را نصیحت و صلاح که - مرمانه نجات و صلاح او بود بدست
 مندمودند درو بماند نمکود و از اینجا که روز انباشت سام اذکار رسیده
 از اذکار آزایی نه بر کندن رسد حسمت آن بهال بی بمرگلس رهرو
 معلوم گردید بود بهنجوخته از اذکار لستگر کسی و همه آزایی ناز نمی
 آمد و چون حصرت اعلی را درس انام سررسد احضار و اذکار از
 کف رفته بر صبح و زحمت قادر بودند باحار بن بازاده او در داده
 راه مدارا نمودند و آن فتنه گرای نه رای غریب باصواب خود
 مصمم نموده سایر دهم صفای موافق ستم اردی نهست حلال الله
 جان را تا بناد جان و رامسنگه راهور و امام ملی و نوری سنگ آفر
 و سایر اعران و جمعی دیگر از بدهای ناساهی و داود جان و
 عسکری حال سرداران خود را تا خوئی از سناه خویش ترسم منقلای
 بدست رخصت نمو که رفته د دهولور با رسدن او انامب نمائند
 و گذرهای آب حذل را بعد صبط آورده محاطت کنند و چون
 نبر با شهر سکره سر کهنر خویش و سایر ابواج و عساکر و بونجانه
 و سامان و امر بدست و نلحم ماء مذکور مطابق هشتم حرکات از
 اکثر آنان بر آمده نه پنج منزل دهولور رسد و چند روز اینجا انامب
 گردیدند و دلالت رهنداران آن سر و نوم منتهی و صبط گذرهای

آن آب مرداحت و هرحا مطبقة امکن عبور پدایاب بود حمعی
 نه دند و دست و محاطت آن معین ساحت و چون ابطار رمدن
 ساندان سکوة مهدن با حلقب خود و لشکرهای که همراهش بودند
 و در وقت بموجب طلب او از اینجا برگشته و تحویل می آمدند
 داشت بصواب دند رای ناقص همت در آن گماست که یکچند ناس
 عنوان سد راه موکب طغر بناه گشته در صف آرائی و کارزار دفع
 الوقت بماند تا آن لشکرها بیر بار نمودند و از بد معنی عامل بود که
 موکب دولت و حیس نصرتی که مهران تابید آنرا سالار و حدود
 مسعود توفیق رفیق و مددگار باشد کوه و دریا سد راهش بشود و
 هیچ چاره و تدبیر عاتق صولت و استیلائی آن نکردن القصه بعد از
 استماع خبر عبور موکب منصور بآن چستی و چالاکئی از آب مذکور
 که فوق تصور او بود اراں رهنمائی بحکم و تیر دستی اقبال مورد
 رعاب و هراس و دست خوش اندیشه و وسواس گشته و لشکرها را
 یکجا فراهم آورده با دلی حاسب و خاطری اندیشناک باچارار
 دهلپور منوچه معانلة عساکر گردون مأمور گردید و در موضع راجپوره
 که ده گروهی اگر آناد ست نزدیک کنار آب حور و میمنه برای
 جنگ خوش کرده محکم برول صاحب و تنورک لشکر و ترتیب
 اسواح پرداخت و درین اوقات بیر هر چند اعلی حضرت از راه ترحم
 بحال آن بی دولت بد مثال مداخلت نصایح آمیز صندی بر تاکد
 مراتب صلح و سازگاری و مشعر باحدیث از جنگ و سبذکاری باز
 منصرف شدند و منوچه از ارادة باصواب خویش دار می آمد تا آنکه
 آن حصرب با وجود کمال ضعف و ندیده کومت بقصد اطعای بایرة میده

و مساد در عین مرور گویا و سبب حرارت هوا خواهند شد که جسم
حرکت داده از راه دریا سرف قدرم بآن لشکرگاه ارزانی دارند و
بمقامی بدین و لطافت دانش شد ناب خدال و مثال نموده
نملایمب و مصالحت دج آن منارعت نمائند و باین عزم صواب
نستحانه بدرون مرصده حکم درموند که در میان هر دو لشکر
مرادفات حلال ناوچ رعیت در او دارند و خود در مداخلت اراده
هوازی دانستند بی سکوۃ خدال برود چون نهضت معبود آنحضرت
که نامی بیج ناب مصالحت مدد انصاف راضی بدود و طبع مساد
اندس او از نه رای مدته گرانی بخوبی صلح نمی نمود که بدون
حدیله و امسون در ناحیه و معروف عریضت همانون کوسنده درازنگار
خاتک و نگار معجل نمود و از ناظر سندی و لشکری ابواب نگال
اندی و انداز سرمدی بر روی روزگار خود کسوا حدیله نهضت
مرعوم حامی خدادی نگار منگردن •

دگر مجاریه عساکر منصور در دنگ بمسفر الحلاوت

اکبر آباد با بی سکوۃ بی خود معرور و هریمت

نفس او از حدود اقبال و گرجس نجات

دهلی و از اجاته لاهور و وقوع مقدمات دیگر

سبحان الله یکی از دو العجدهای قدر جهان آمیز و سگرت
گازیهای مستند و در حکمت آنس در سلسله آرمیس و کارخانه اتحاد
و یکوی اینست که ارد دمال ساطت و ضروری تاحلف بی جوهری
را که در دگر و طرب از نترانه دولت و نحمدتی و مرمانه سعادت

و بیک احتیاجی بی بهره آورده شاید کمی رتبه حشمت و برتری
 درو نداده باشد بر روی تقدیر مصلحت برای او در کار از ناراحتی
 کاری چند روزی بطریق عاریت ملایم انبساط و کامیابی آراسته در
 نظر کوتاه نظران الحسین صورت و محار که از غلط اندازی و لغت
 ناری دهر بزرگ ساز عامل اند بعنوان دولت و بختداری حلوه دهد
 و توسل انام از راه مریب گامی چند بروفق خواستش و کام او
 گردیده عمل وارگون رید تا کفایت داده حاکم و دولت که محک آزمایش
 جوهر فطرت است سبب ظهور بی مانگی استعداد و مروتانگی
 قانیاتش گشته آثار بندولتی و دواعی انداز که بمقتضای سرشت
 و مصممون سربوشت او باشد بمصطفی مرور و شهود آند و بر اهل روزگار
 که ظاهر دیدن کار حاکم حکمت آورده کار اند جوهر لیکوهری او
 حلوه ظهور نماید و برخلاف این بصیرت مدتی مدینه الهی برس رفته
 که سعادت مند بیک احتیاجی را که در ازل آراال رقم سعادت و قبول بر
 پیشانی بخت و نامیده اقبال او کشیده استعداد رتبه والای سلطنت
 و جهان بینی و استحقاق مرتبه عظمی جلالت و کشور سدایی بخشیده
 باشد بمقتضای حکمت کامله مدتی مقام تعویق و تاخیر بر
 حمال دولت عالمگدازش مرو هشته آن دست پرورد نباید خویش
 را از روی تربیت خاص روزی چند سدر مدارج اطوار کمال و تماشا می
 عراب اسرار کارخانه کنیا و حلال فرماید و بسبب بلند روزگار و بشب
 ومرار صورت و معنی پدای تحریر و دانش از نموده دل هوشمند
 و بطرب از حمدش را شناسای ذاب صناع و مراتب آوردهش نماید
 تا حلال هم و مصالح سیم که در ذات همانوش و دعت نهاد

Handwritten text in a cursive script, likely a manuscript page. The text is arranged in approximately 25 horizontal lines, filling most of the page area. The script is dense and characteristic of historical Arabic or Persian manuscripts.

۱۶۵

معموده از هر سرخاری گل نادان اعمال چند و از هر رنگ
 نایب حدال سنگ مکانات در راه خود نیک در بوقت اگرچه
 نطاهر اسباب گرفتاری و استیصال آن وحشی دست ادوار مراهم
 آمده بود اما انام مهلتش معصی نگشته زمان مقدر نهاده بود
 شاهد اس معصه در آئینه حصول چهره نما شد و چندی دیگر
 در برد تعونق ماند و چون هنگام آن رسید که کارکنان آسمانی
 آن صید از دام حصه را نکند تعدد در دست قهرمان حلال
 سپارد و دست ارم او را در بر انگشتی عنار میده و آشوب مطلق
 العنان و حلیع العذار نگذارد دست قضا عنایتش گرمه ارتوس
 اقبال مرو انداخت و گلش دس و دولت را از حار شورش و سادتش
 پرداخت چنانچه تعصیل آن در حای خود عدوت کشش همکار
 خواهد گردید بالکمله چون دارا لشکوه دعاقدت کشی عافیت او را
 گرداب خوب و موج خیر خطر ساحل نجات رسانیده از کرب و سوسقان
 که محیل نم و هلاک بود عبور نمود سائر هم ماه مذکور که حذر
 گذشت از آن کدل نصف سکنان رسید کوچ کرده همدرس ری آب
 نفعان آن در مآب دو مرحله پیمود و هر هم که نایطار رسان
 شیخ میر مقام کرده بود آن رده نوئیدان در لخواه اراد طرف بالشری
 که همراه داشت رنده دار نفعان نمود که صلاح دولت درس است که
 شما هم از آن گذشته نایطرب آید تا نایطاق راه تعاقب سپرده
 همت بر استیصال محالغان گماریم لهذا حان مذکور بیسم از دریا
 عبور نموده آن طرف برول کرد و ارس جهت که کشی کم بود تا
 چند روز حدود طعم مآب نبوت از آب میگذشتند و چون تمامی

لشکر از آب عبور نمود و صعب سنگها را با همراهم از آن طرف دریا
 کوچ کرده بربخاج «ربعت روان شد و نصف و هفتم دستخ مشرکه
 حد وصول پس رفته بود و دست و روز دیگر هر و لشکر نامهای کوچ
 کرده راه معصود میزدند و فراوان حبوب و تروری دادند حد که در
 میانه از لشکر دارای سکوۃ جدا شده بودند و معسر طعرا رسیدند
 از معسر آنها بوضوح موصف که آن مرحله تمامی وای میزار تا
 حدود ۱۰ از دست و دست معسر داخل میانه شده معمر رفت گجرات
 شده و از وی حوب از آب میگذرانند و عمره و مع الاول دیگر دانه در
 اندای راه صعب سنگها که از سطح معر پس امتداد بود بوسه
 برکنار حار که تا عندالله ملک نفس و عمره آعران فراوان امواج ناهمه
 بود و دست معسر تا آنکه دارای سکوۃ دست و مهم معر از دریا عبور
 کرد و ما را بعد از وصول نه میانه تا گروهی از مخالفان بدست که
 هنوز از آب نگذشته در صد عبور بودند آتشی روی نمود و جمعی
 از آن گروه حدلان بروه طعمه دفع اندام مداران سهامت کس
 گشتند و ناره رحمی شده از دم آتشی دفع حد را در آب افکندند
 و حدانی دستگیر سر بلندی مهر و حد و آنها را در صرف دسان
 گردیدند و از بدهای داساهی یک کس حار نگار گشته براحی جهوه
 مردی بگلگونۃ رحم فراوانند و دارای سکوۃ حوب هنوز در آن طرف
 آب برل دار حار مذکور تا اجتماع اس حد آن روز چهارده گروه
 نمود در یک گروهی میانه نگار دریا ببول نمود و روز دیگر مقام
 کرده بخشی سده صرف دانه را با محمد معصوم شهر رمضان که
 آنچه از اموال در آن سکوۃ دست آمده ناسد ضبط کند و همان

روز شنب منور دلمرحاں نا لشکر طغر اثر ارمعب رسیده بردک
 شهر منزل گردیدند و قناد خان که از مدشگاه حلافت صوبه دارى
 قنجه دار معوض گشته بود داخل شهر شد و اواخر روز خبر رسید که
 داراىى شکوة از آن طرف دریا کوچ نموده تصوب گجرات روانه گشت
 و چهارم شهر مذکور صف شکلیان از حائى که بود کوچ نمود و سه کرده
 از شهر پنتش رنده معزم گذشتن از دریا و قصد تعاسب برکنار آب
 منزل کرد و در امتحان کشتی و مسکن حصار پرداخته هفتم که حصار
 بسته شده بود از دریا عبور نموده آن طرف منزل گردید در حال این
 احوال یرابع لارم الامثال تمام شنب منور و دلمرحاں پرتو و روز
 انگشت که ترک تعاسب نموده بر حجاج سرعت و استعمال خود را
 ده مدشگاه حاه و خلال رسانید که کارهای اہم در پیش است بنابراین
 شیخ میروصف شکلیان و دیگر دولخواهان بکجا میرام آمده در باب
 پنتش رفتن از قنجه و معاونت بدرگاه حلافت نداء باہم مشاوره و
 مطارحه نمودند و چون مبارزان آن حدیش مسعود درمن پورتن
 میروزی اثر مساعدتہای نعید و مراحل صعب شدند نموده
 دستخوش انواع رنج و تعب و متحمل انعام محبت و مشقت
 گشته بودند و اکثر سپاہ و لشکریان را مرکوب و بار بردار تلف شده
 نصاعت ابلعار نبود معہدا در حراغ عامرہ همراه بیتش از تلخواہ
 بکماہ مواحب سپاہ زر نمادہ اتمام آن مهم را کفایت نمیکرد و در
 راہی که داراىى شکوة حدالان پڑوہ نماند اضطرار اختیار کردہ رهگرای
 وادی مرار شده بود اکثر آن چول و دغاناں بی آب و آبادایى بود
 لاحرم زای دور بین دولخواهان صلاح گوی قنور پنتش رمن لشکر

ظاهر مرس از پهنه نکرده مسح از آنجا که معاص و حرم عرصت مراحت
 نمودند و بنا برین می‌توانند در روزهم سنج مندر نا اترخان و سایر
 همراهان ازین روی در اوصاف سنگینان یا کوهستان خود از آن طرف
 کوچ کرده عنان معادیت دیگر معطوف باشند و از احداث مذهب
 موصوح بوجه که دارای سکه هشم رتبع الاول بعضی ندان که
 در سی گروهی پهنه نسمب گجرات و اح است و حده از اینجا روانه
 و لایب کجه گردند و بطی سه مرحله نگذار حول رهند و چون درین
 حال از جهت کمی تاران الالهائی آن راه بی آب بود و در بعضی
 حلقه که خاکی بود لکن از کفاس می نمود تاران در سه منزل
 از رگندر کمی آب اکثر لکن از خمران مآب بر دنگ بهایک و حده
 در آب بختار بلف سده و نژدهم اهل حول مد حلقه حول
 مذکور آنکه نسبی سوزندان است معاص بهل کروه در کنار
 در ای سوز و در تمام آن مسافت آب سوزن مطلقا نایاب و ارده
 سوزنهای آب خلوه ا واج مراحت و بواسطه خوب دریا در بعضی
 مواضع آن سر درین نوعی از گل است که در نه آب دارن و در آب
 در آن فرو میروند و بهندی آنرا داندل گویند و در حاده نش از
 حلد سوار مملو می هم عبور می نمایند نمود طول آن نمان منتهی
 مدسود موضع لوبه که داخل و لایب کجه است و از اینجا به راه
 گجرات حده مدسود و راهی دیگر بچونا گده القصه سنج مندر
 وصف سنگینان نا عساکر دروی دسان سسم رتبع الدانی به دیگر
 رسیدند و در روز بجهت مدسود است اینجا و در در مسجده ایست
 مدوای نازده نوب نا آنچه از آب و ادواب سوزانده همراه بود در نادر

حان و وحدار بهر گذاشته ولی ندگ علیمردان حانی را نداد و عکس
تو لحانه آنجا گماشتند و آخر حان را و سر آعران در سکه و راهد بیک
حوراسی و حادی الله و ددی را نایبند سوار برق انداز در تصنیف
لوهری معر داشتند که از طرفین ناحیه بوده مایع رسیدن آدوه
مخصوصان باشند و هشتم ماه مذکور از بهر کوچ کرده بر حجاج
انتعال روانه بدشگاه حلافت گردیدند * اکنون حمامه حعائی نگار
تکریم و مایع حضور سراسر روز نار گشته سر رشته نگارش سوابق درخت
امرا را از حانی که گذاشته بود نار تکف می آرد *

دکر توحه الویه طهر طرار بعد از شش روز و هریست
ناشعاع از موضع کچه و مستقر الحلافت اگیر آباد حبهت
ندرس استیصال دارایی شکوه ادبار و رن و تمیبه راحه
حسوت مسکه حسران مال و مؤدیه مسکیر فاعه اله آباد

چون بعد از هریست نامش ناشعاع مدت شش روز موضع
کچه و روز دیگر ساحل دریای گدگ از پرتو ماهیچه راس
حهان کشا نور آگس گشته امواج بصرت ابرتعمام آن برگشته اختر
تعیین یافت و حاضر حهان پدر از مهم او مراعت پدر و پسر از بهت
که حمر رفتن دارایی شکوه نگرانت و شورش انگیری و مدد سگالی
از دارانکام مسامح حعائی مصامح رسیده بود دشت اردن توقف در
حدوث آله آباد حاضر بدانسته در صمتر مهر بطیر چین پرتو اندک که
عنان سمد عریمت نسوی معاودت تافته لوائی بهصب والا لمستقر
الحلافت اکثر آباد در اور رند و تدبیر دح و استیصال دارایی شکوه

۱۰ اندکس و بیدار و بادکب و احد حسوس سده صلب مند
 حسارت کند نموده بروی خاطر اندکس از آن در مهم در دارند
 بداندن عمر حمادی اول موکب خاد و حلال از کنار گنگ باغترار
 آمده بمرم مراجهت مرحله آرای اندال گسب و نواحی قصه کوزه
 مصر حدام طغر اعتصام گردن درس مدول حیمه از عرصه
 داس نادسهراده والا براد مسد سلطان حدر مدح قلعه اله آباد مرو
 وصول ابگنده طنطنه کوس ضروری سامعه اروز اولدای دولس گردن
 بندن اندمعه آنکه خون ناسیج قلعه اری اله آباد را حلاله گراش
 فامب بدسوز سانی بسند فامب موکردارا بی سکوه مقوص داسه
 نو وار سند عدل الحادل نام یکی از اموام خود بداد حوس در
 قلعه گداسه با نرحی از سده همراه ناسیج آمده بود بعد از هر دم
 فامب آن نرحی از روی نرحی و مقصود مداسی ا لغار بموده
 نس از آن مرحله مدای وادی فرار خو را ناله آباد رسانند و نا
 دادند حوس داخل قلعه شد و خون ناسیج ناله آباد رسد
 حلاله مدعی و ناس کد که قلعه را تصرف آورد سند فامب از
 صواب اندسی و مثل ندی فامب می ن در بداد اما دقتصای
 رما ساری می اله مداری کرد و تعول و فرار و عهد و نمان
 دها از قلعه در آمده باو ملای گردن و بعد از ملای مرحله سده
 قلعه و ب و خون حدر آمدن نادسهراده خورسند قدر سهر مکان
 محمد سلطان نامعظم خان و سایر عمارت تصرف دسان ناله آباد
 سند از صدمه صوامت سده طغر دنا احصار عا کب نرحو بنگ
 فضا دنده حاره کار و مصالح امر حوس در سلوک طریق ندگی

و دولت خواهی و سپردن قلعه به فندهای نادرشاهی دانست و رفته
مشعر دمراسم بدست واسدعای حرام و اراکه تسلیم قلعه ناولیایی
دولت بدروال و خواهش انسلک در ملک فندهای عتقه ابدال
نحاندوران که از مرز کومکیان نادران ارحمد والا تبار محمد
ملطان بود پوشیده با عرصه داشدی که درس تاب خدمت استادهای
پایه آوردن حالات ملک عجز و انکسار فکشته بود حان مذکور
فرمان و اوزا بمناسبت آنکه بدل ارس فمحصار اله آباد قیام
داشت واسطه طلب امان از میشکاه فصل و احسان ساخت حان
مشار الفه مکتوب اوزا با عرصه داشت خدمت نادران والا تبار
بوده ایشان حقیقت اندمندی بدرگاه خلایق پناه معروض داشتند
و عرصه ناسب اوزا فرستادند از آنجا که عذر بنوشی و خطا پوشی از
خلایق مکرم و شرافت اخلاق سپهشاه آفاق است اوزا امان داده بدفع
گرامش نشان رقم دهان بدست که حاندوران ساله آباد رفته قلعه را
منصرف شود و سند فاسم را بمعاطف نادران و مسلمان ساخته
روایت درگاه آسمان حاضری و خود صوبه دار اله آباد بوده بحکومت
و ایالت آنجا بردارد و حان مذکور بعد از ارسال خلعت سرمرامی
داشت و فرمان جهان مطاع به دارون حان که همراه معظم حان بود
صادر شد که بعد از رسیدن به بقعه مصوبه نارنجی آنجا منصوب باشد
و مددش که چهار هزار سی هزار سوار بود ناصیه هزار سوار دو
اسپه سه اسپه ابریشم بدست و درس هنگام سیاحتان قلعه دار
کاکره شرف رهنس نوس آستان معالی در فاعده بعد یب خلعت کسوت
مدهات پوشید در آنچه سار نگهوارم ناصیه ناصیه سوار منصوب

هزار و ناصبی هزار و اصد سوار و راجه مانسنگه گوالداری
 ناصبه سصدی صد و پنجاه سوار بمنصب هزار و نصدی هزار
 سوار سررار گسند و از اصل و اصابه دلاور حان بمنصب هزار
 و اصدی دو صد سوار و دازاب حان بمنصب هزار و اصد سوار
 و دله دار حان بمنصب هزار و چهار صد سوار بارس ناصبه دوم
 ماء مذکور بواخی که نام پور مصرع سرای منصور گردند و مکرم
 حان بمنصب خلعت داده و است ناسار طه مناهنی گشته دندور
 مانوی بفرمانی مرکب به ده مرحص صد و دوازده حان و راجه
 سیدانکه دندله و گزهر داس و مدوهر داس کور حان ناصبه
 سیدانکه کومندان ناساهرا که ناصدار عالمه دار محمد سلطان سندن
 و منیر نعمت الله بظان به م الله حانی و عطای خلعت سرورار
 گسند همراه مکر حان بکودور مرحص گردند و منیر محمد شادی
 بظان هادی حانی نامور سده رخصت خاکبر نام و سعب حان
 و مرحص سیدر و است ناسار و طه کامداد عاظم صد و سلطان
 دنگ دله داری آله آباد معنی گسند نعمت خلعت و است و
 از اصل و اصابه بمنصب هزار و نصدی ناصد سوار سر بلند گردند
 و نصر حان ناصبه نصدی دو صد سوار بمنصب هزار و نصدی
 سصد سوار و رها دنگ علی مردان حانی ناصبه اصدی صد
 سوار بمنصب هزار و اصدی سصد و پنجاه سوار و سترافان که
 ناره در سلک ندگی انتظام داده بود بمنصب هزار و دو صد سوار
 و دلی دنگ کوالی از اصل و اصابه بمنصب هزار و پنجاه
 سوار سررار گسند و عمر دین بفرمانی کوزه و کدور معنی سده

بعد از خلعت و از اصل و اصافه بمصاف هاری هزار سوار
 مناهی گردیدند دوم رانات منصور از مدح و گذشته بیرون نمود و
 ازانجا که تنیده و گوشمال راحه حسودیت سنگه صلاحت شعار و سرا
 دادن آن حسارت منتش رشت کردار که طفل خلاف و معاق در ملا
 بواحد از موکب معلی رو گردان شده بود و نکام فرار و ادبار راه
 وطن منتش گرفته عزم دیوشن دارا بی شکوه و سلوک صبیح امسان
 باسطنپار آن ناظر دروه در خاطر داشت بر دمس همت ملک بفر
 لازم بود و احذر درون امر و فرصت دادن او منادی آئنی تدبیر و
 صواب اندیشی می نمود و حضرت شاهدشاهی درون منزل مکرم
 امین خان صدر بخشی را با موحی از امر و منصبتاران مدل عبد الله
 خان و هریر خان و محمد ننگ ارلات و سید مسعود ناره و بلدک
 حمزه و بصرت خان و مرهاد ننگ علی مردان حادی و محمد ظاهر
 بواحد رستم خان و راحه سوز حمل کور و سلف لکچاپوری و سند
 علی اکثر ناره و روپ سنگه رانهور و سند قاتار ناره و سند داس
 و راحه سنگه کور و گروهی دیگر از بدهای کار طلب پیکار حور و مناران
 خلادت آید شهادت خوکه قریب به هزار سوار بودند باسیدصال آن
 مرححل اهل صلال تعدی فرمودند و راسنگه را بهور را که برادران
 راحه حسودیت سنگه است بقطار راحگی نامور ساخته و بعد از
 خلعت و میل با ماده و شمشیر مرصع و نغاره و اصافه یک لک روپه
 باصافه هزار سوار در هزار سوار بمصاف چهار هاری چهار هزار سوار
 پانته قدر و منزلت امروده همراه نمودند که بعد از مهداصل شدن
 آن مقهور راحگی قدیله رانهور و مرزبان و ولایت خوده دور دار مععلق

بوده بجای آن بد گنس محال اندس و باسب نوم خوش کند
 و محمد امن جان را هنگام رجعت عطای خلعت خاص و سمر
 و احب عربی با سارطلا و ملک راجتر بدل معمول مرحمت فرمودند
 و چون دعوی اسیر رسید که ملک جان اراده گشته بسدی دارد
 او را از منصب معزول گردانیدند و انصار جان را از بعد او آخده
 دنگی ساخته بعد از خلعت و باصافه بسدی دوسه سوار
 بمنصب دو هزاره هزار سوار هر لندی بخشیدند و در منزل
 مذکور بکروز مقام کرده ^{تخت} اراکجا درین دولت کامرانی بهیست
 نمودند و با تموضع عماد مور که نزدیک ده سوار کامرانی ازین
 جهت که صف آرای عساکر افعال با دارا دنگوه مدد سگان و فتح
 و مددوری اولدای دولت بی زوال در بدنگی آن ابقان انداده
 اکتال بفرمان همانون موسوم بفتح سکار امب جای دیگر مقام
 فرمودند (ترجی از سوانج حضور پر نور در عرض این فرخنده انام
 آنگاه سادات جان باصافه باصافه سوار بمنصب دو هزاره و پانصدی
 دو هزار سوار مورد مرحمت گشته بجاگزین خود مرخص شد و بهگونیک
 سینه هاده که در جنگ با شیخا رحیمی راسه بو سرب تسلط
 بوس درآمده بعد از خلعت و اصل و باصافه و منصب دو هزار
 پانصدی هزار سوار کامرات دوازش شد و الله تبار جان مدر بزرگ
 خدمت دارو دنگی سارمان حلو که بدل ازین مستحقان معوض بود
 تعدد فائده عطای خلعت و باصافه باصافه هزار سوار بمنصب

هزار و پانصدی هزار پانصد سوار سربلند گشته رخصت خاکبر
 یاست و اندر من بدیده نامانند پانصدی و دویست سوار و سرتار
 قیام حنی لخطاب الف حانی و نامانند پانصدی صد سوار بمنصب
 هزار و پانصدی هفتصد سوار و صد و بیست و یک نامانند پانصدی منصب
 هزار و پانصدی دویست سوار و شوب خان بیگ از اصل و اصانه
 بمنصب هزار بی صد سوار و بیست اندوز مرحمت گشیدند و حسنعلی
 خان و حواحه عدد الله هرنگ معنات خلعت و سحر ولد الله
 وردی خان بدوخت خلعت و اسب و انعام سه هزار روده مناهی
 شدند (در بی او باب خان عالم از ملتان و ظاهر خان از خاکیر خود رسیده
 حبه سایی مدد خلافت گردیدند و چون توکل حدیقه سلطنت تازه
 بهال گلش خلافت داد شاهزاده والا گهر محمد اکثر نا پردگدان سرادق
 دولت و عظمت که در دولت آباد بودند بموجب منشور لامع الدور
 از انجا متوجه کعبه حضور گشته بودند خانه ران خان معنات خلعت
 نوازش داده با جمعی مرخص شد که بدین شرف آن عمر نامانند دولت
 را بروی عمر ملازمت رساند (۲) و منصب صد خان صوبه دار گنجه
 نامانند پانصدی پانصد سوار چهار هزار بی سه هزار سوار و منصب
 مرحمت خان از اصل و اصانه دو هزار بی پانصد سوار مقرر گشت
 و مناصب امرای کد در رکاب دادشاهزاده محمد سلطان معین بودند
 معنات نامانند امرای بدوخت از انجمنه فتح جنگ خان
 نامانند پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزار بی و پانصدی سه

هزار سوار و رسیدن حاکم از اصل و اوصاف منصوب سه هزاری سه هزار
 سوار و لودی حاکم اوصاف پانصد سوار و نصب سه هزاری دو هزار و
 مایند سوار و از اصل و اوصاف یک هزار حاکم نصب سه هزاری دو هزار
 و دو صد سوار و صد مطهر حاکم منصوب دو هزار و پانصدی هزار و
 دو صد سوار و لمی ملی حاکم منصوب دو هزاری هزار سوار و فراخ
 حاکم اوصاف پانصدی صد سوار و منصوب دو هزاری هشتصد سوار
 و همب حاکم اوصاف پانصدی صد سوار و نصب دو هزاری چهار
 صد سوار و ایل داد و کد احصای حاکم اوصاف پانصدی صد سوار
 منصوب هزار و پانصدی صد سوار و از اصل و اوصاف زبرد حاکم
 منصوب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و سکن در دهانه منصوب
 هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار و صد انجمن و نجابوری و منصوب
 هزاری هزار سوار و نادر و داوود و عدد العاری انصاری هر کدام
 منصوب هزاری پانصد سوار و هزاری انجمن (انجمن) دوازدهم رند انصاری
 و مدح مقدار امیر الامرا که از مسدود الحاکم اکثر آبادان باشد مال موکب
 حاکم در آمده و چهار منزلی مدح سکار موکب معلی در رسیده تا
 معدن حاکم و بزرگ آمدن حاکم و انوال العلی حاکم خوش کامند
 مقرب اکسیر حاصل گردید و تعطای حاکم خاص کمربندها
 دو صد و چون درین ایام از روی دور دینی و مصلحت گریزی رای
 عالم آزادی امضای آن نموده بود که سرانجامش را از آن ساجدها آنانی
 که مسدود از بزرگ حاکم اند تعداد است و بنسبها خاطر مقدس
 آن بود که بعد دراج از مهم دارا بی سکو و آمریکر سلطان را بعد
 بزرگ اسیر آسمان تا گردانند در آورده و تعلیم محکم اساس گوانار

که در رصمت و حصانت و رصانت شهره روزگار و حدسگاه کج روشن
 حسارت شعار است نعره‌مندی تا آنجا بای بعد رندان مکانات بوده
 از خدایات محال مارع نال باشد لحریم رلج گندی مطاع بنام امیر
 خان حارس قلعه دار الحلاوة صادر گردید که بعد از رسیدن عمده
 بوبینان سنج منبر که بموجب فرمان همانا با عساکر منصوب از
 تعامب دارا بی شکوه برگشته بر حجاج استعمال به پیشگاه انبال
 می آمد آن بی بهره جوهر دلرب را از قلعه مذکور برآورده تا
 ثانیان محود و کومکندان دار الحلاوة و جمعی از همراهان سنج منبر
 نکوالنار رساند و از آنجا بموکب معلی منوخته تا مهین برادر احلاص
 پرور حویتر شرف اندوز رکاب طعراثر ناسد و صعی حان که در ملعه
 داری کنگره ازو آثار دمکو مدگی بطهور رسیده بود نقله داری
 دار الحلاوة مورد انظار اعتماد گشت و بعدایت اسب و علم و ناصافه
 هراری ناصد سوار بمنصب دو هراری هزار سوار بوارش نانده
 مرخص شد که برودی محود را شاهسپاهان آنان رساند چهاردهم که
 در گروهی متج شکار مرکز رامت طعر نگار بود تعریفان از مسدور
 الحلاوة اکثر آنان رسیده باسلام سده سپهر نیکاد سرمائے سعادت
 اددوحت و روز دیگر ساحت دلکشای متج شکار مصرع حنام
 حشمت شده عمارات دلنشین آن میص اندوز برول مسعود کردند
 و چون مقصد دوع و استنصال دارا بی شکوه و تنبیه و تادیب راحه
 حصوبت سنگه صلاحت پزوه عرفمت صوب احمد بر پتش بهاد خاطر
 گیتی حدبو عالمگیر بود و می حواسند که بی توقف و درنگ
 رامت توحه بالحدود ادر احده کغایب آن مهم صمیمه افس متج حداد

داد سازند تا بپرس عمر تحول مستقر حاکم ناموده معزز مرصودند
 که برای سراجام بعضی مهمان روز دران فتحترگا دولت و در روز
 در باغ روز منزل مقام کرده از اینجا مقصد ابدال مدوحه گردند و دران
 روز حضور بر پدر محکم خان که در مستقر الحاکمه بود و باصلحان
 مد سامان (و منظر بود در صفوی) و معتمد خان حواحه سرا با جمع
 مقصدان مهمان مستقر الحاکمه سرب اندوز مبارزات اسیر گسده
 بعد از حاکم سر رازی با ملک و راجه راجدود که بموجب برمال
 طلب از بهانه حاکمی که سرحد ولایت سری نگر است بعد از سلطنت
 آمده بود جنبه های بلند حاکم گردند (و رتبه های دکنی که در جنگ
 باصطلاح رجمی در نمانده بود دولت مبارزات نمانده بعد از حاکم
 و باصافه پانصدی در صد سوار بمقتضای هزار و پانصدی هزار دو صد
 سوار مناهی صد و صد نهاد باره نامانده با صدی صد سوار
 بمقتضای هزار هشتصد سوار چهار اعتبار بر امر و حب و سنج محکم
 معتمد و سنج محکم معصوم پسران سنج معفور سرحد و نام امرار
 حاکم و علوم سنج احمد سرحدی که در هر یک مسائل و کمالات
 صوفی و معنوی حلق الصدق آن حالک معالک طریقت و عرفان
 است تا نام سه صد اسیری و منظر انوالدعا ولد منر محمود صفاهانی
 تا نام دو هزار رنده و حواله حال خان کلاوت تا نام یکصد اسیری و
 جمعی دیگر از بندها تا نامانده سه سوار سواران گردند (و هر دهم
 راس منصوب از سنج سگار تا اعتبار آمده باغ دو منزل از منزل همانی

حرمی و بصارت نامت و دو روز دیگر حد نو مؤید مطهر آنگاه بساط
 افامت گسترده چمن آرای دولت و کامرانی بودند و در عرض این
 چند روز که مدح شکار و باغ دور منزل از مرتو لوای جهان کشای
 مروج سعادت داشت واصلکار معر سامان ترحمی از اموال دارا بی
 سکوة را که درین مدت بحسن سعی و اعتناء حان مذکور تحیطه
 صدق در آمده بود و از بعد و حدس قریب نجاه لگ روپیده میشد
 بنظر ابوز شاهدشاه حان گذرانید و نسبت و کم مویک حان و حلال
 اراں سر منزل دولت و بستان سرایی حشمت بهت نمود و چون
 مبرور شده بود که امر الامرا درین سفر ضروری اثر ملازم رکاب بصورت
 متآب ناسد در منزل درم مخلص حان که بصوبه دارمی مسدود الحلاله
 معدن شده بود و بعنایت خلعت و بدل و اضافت باصافی در صد حوار
 بنصب دو هزار و باصافی هفت صد سوار مهابی گشته بدان
 خدمت رخصت نامت و تفریحان نعطای خلعت خاص و معدن
 حان حواحه سرا لمرحمت حمدهر میداکار و یک رنجر بدل و اراصل
 و امانه بنصب هزاری سصد سوار و محمد صالح دیوان بدوات اکثر
 آباد نعمات خلعت و خطاب مکر منجانی و حاجی محمد سندن
 دیوان و سایر متصدیان آن مرکز ابدال (و مستحرم حان حواحه سرا
 هر یک) نعطای خلعت و حکم صالح شعراری نعمات خلعت مرموع
 سرمرار شده رخصت انصراف بمسعود الحلاله نامتند (و هوسدار حان
 لمرحمت یک رنجر بدل و سوبهکر نبدله نعطای گوسوار

مروارند منافی گردند و معروض حلقه نماند در سنگ کوبیدن
 اکثر آید (منظم است) و نسبت و سقوط عمارات منصف احاس سنگزاده
 و بناس سبب اندوز درول اسب گسده برهمن آن عرصه دلدن
 و بساط صدک تحسین نهیم برای طمع مدارک سیدساده اقلیم سگار
 عالم گستر گردند و روزی گرا آجا مقام مرصوده سگار و حوس و ظنور
 مسرت برای خاطر مریور بودند و نسبت و تقسیم گهزانیات عالیه از
 آنجا بهیست نمو عمده بودیدان احلاس کلس به چ مریور اندر حال
 مریکس گنهان سنن آورده سعادت بدر ملازمت اکسده حاصل
 گردیدند و عاطف نادسانه هر یک را نعطای حلقه خاص و است
 با سار طه اختصاص بخشد *

ذکر رسیدن دارایی مکره بد مال

تکجرات و کسفت بر آمدن او با حمر

حوی باطریان اس روز نامه ما را اندال را اطلاع بر محملی از
 حال آن حمران مال بعد از رسیدن ولایت گجرات و کسفت
 بر آمدن او از آنجا بصوب احمد مرور منماد کنگ بدائع ارقام
 سررسند و باع حصو جمع العوز را در منماد گذاشته بسرح بعض
 اخولس منگران حوی افواج فاهره در منماد بموجب فرسان همایی
 و سایر مقدمات دیگر که در محل حویتر رسیده کلک ندان شده
 از دعاست آن بد عاید دار استثناء طریق معاودت میزدند او
 اندمندی را عیبت سموده دیگر ناره هوای حوی سری و حوای
 محال حوی در دماغ بنذار انداخت و حوی ولایت گجرات را از

و خود لشکر و مردی که با او مقاومت و مدافعت تواند کرد
حالی میدادست نعمت آنکه در راه چو و ندانان گذاشته
درهمانی و امداد بعضی و میدادار از راه کنار دریای شور که
طرفی است غیر مسلوک و راهی صعب و دشوار گذار رهگرایی وادی
ادبار گردید و چون ولایت کچه رسید مرزبان آنجا از بیداشی
و باعدست اندیشی سود خویش از ریان شداخته ناستقلال شناخت
و با او ملاقی شده دانا بی شکوه از مردم مردمی که داشت ملازمت
و تحشش بسیار ناو کرد و دخترش برای سپهر بی شکوه مصر
حدود خواستگاری نموده نامرد ساخت و میدادار مذکور لطائف
استمال و چرب زبانی های او مریخته گشته آن آواره تبه حداد
را از میان ولایت خود راه داد و از آنجا با قریب سه هزار کس
از مردمی که با او مانده بودند روی عریضت لشکرات بهاد شاه یوار
حان صوبه دار آنجا که دران نارگی نآن صوبه رفته بود چون از وقوع
قصیه که هنگام توحه زانات اقبال از مرهاپدر بقصد جمع منده آن
فاصل مژده ندانر رعایت مصالح دولت و بر مامورانی و نظر
بر مقتضیات نشاء سلطنت و خفاکشائی بسدت ناو ظهور نامت
چهره اخلاصش حدسه ناک گشته مرآت عقیدتش عذار آلود
و بخشهای معسای بود و در لشکری شایسته که نآن متصدی مدافعه
و مبارک آن برگشته روزگار تواند شد هنوز بهم برسانیده ندر دست
آن صوبه نکرده بود و در کومکین گسرات هم که کهنه معله آنجا شده
فرای رونق کار و گرمی بازار خود هنگامه حور و واقعه طلب بودند
اتفاق و انقیادی که نایست خود و خور قویق خدمت و نگو

زندگی که گوهرنصف کم ناب و ریس قسم اوقات حر از دیرین
 ندهای و پاکدس راسب نمودنیت و ناب و زمان مسالک احلاص
 و نوبت جسم ندوان داسب در کسی مساهده منکر ناری ه س
 سست کرده در مهمان مدافع و صمدیت سک و با کمال دعوی دانایی
 و مهمندگی سررسند صلاح دانی و صوب اندیسی از کف گذارنده
 نمدعای رنجه خاطری و دغار داطن که در ار آتس زندگی اسب
 راه مسامحه نمو اگر نرحانه زندگی و درلنجه اهی ما س دم بوده
 نه ندروی حراب و ناری هم کار منکر آن نکر و ساد اندیش
 را که در آن رعب لسکرو هداهی حندان داسب مانع دخول ناحنه
 آناد مندراست سک و بر ندری که اندمعی از ندری طاب و
 ندرت خود رانر مندند ناسنی که بدل از وصول او ناکندون ار آجا
 نرآمده ندکی روت ناکون را نه ندرکه حصور رسد حنانکه سپهساده
 هوسمند داس آتس که از مرط بندش نندی ظورب انجبال در مرآب
 صمدر الهام ندرمدن ندر او را مستر در ن ناب ازسان رسوده و ند
 و فرمان سعادت ندوان منضم اندمعی از موقع عاطف صادر
 سده نون حاصل که هم از خطای کنگس و ندر و هم از کم عذاری
 نعد احلاص وضعف معدن که همکنان را ازو خط منوع نون نادای
 حقوق عمو س موج نگرسته فرار گر ندن و سارکاری ندارا ندرگوه
 داک و نارد مت حال ندوان آجا و حنع کوهمکنان آصونه ناسندمال
 آن بی نهره خوهر دول و اندال ار گجواب نرآمده در موضع سرکنج
 که در کرهی سهر اسب نا او ملائی سک و از روی هوا حواهی
 و حنرا اندیسی ندس آمد و آن داطل رده ی مانع و مراخمی نسهر

درآمده سرحد سرب برداشت و دست تصرف و تعرض ناموال و اشیاء و کارخانهات مراد بخش که آنجا مانده بود دراز کرده و بس ده لک رومیه از مال او منصرف گشت و چنانچه عادت آن تہی دست بعد سعادت بود انواع اسباب و تندبر کشودہ در صدق مہرم آوردن لشکر و سپاہ شد و کومکیاں آموخودہ را بداد و دہش واسمالت و بخشش مہرمہ بدادن مناسب با مناسب و رزہای بی موجب و خطاہای بیجا ہدایہ آرای سعادت و نیکوئی گردید و طمع در محصول و حراج بدر حاصل حیر مورب نمودہ امیدہای گجراتی را کہ در زمان اعلیٰ حضرت یکچند حکومت آنجا کردہ و آبودت در گجرات بود از جانب خود بآجا فرستاد و صادق محمد خان ملازم سرکار والا کہ ملطام امور بدر مذکور قدام داشت بی کوشش و مدافعی از لکھوری و ناکردہ کاری خود معرول شدہ تمام مہم آنجا را دست احدیار از گذشت و چند روزی کہ امیدہ نایب حکومت عازبت منصوب بود انواع اخلال بمہمات مالی و ملکیتی آن بدر رسانیدہ تصدیع اموال خاصہ شریعہ حساوتہا کرد و آخر الامر بدار پرس عذاب نادشاہی کہ نمونہ سخط و عذاب الہی است گردبار آمدہ نائمہ دارا بدشکوہ حسراں بروہ در گجرات مدت یکماہ و ہمسازور بسر بردہ فوجی آراستہ و لشکر شادمنہ کہ دست و در ہزار سوار بود مہرم آوردہ توبخانہ حوبی آراستہ دیگر بارہ دماغ ابدارعی ارنادہ عررو بندار گرم شدہ حیالات فاسد فکاطر راہ داد فاجعی عرم آن میکرد کہ از گجرات بصوب دکن رفتہ آنجا عمار مہم انکند و از بطام الماک و عادلخان اسدعادت نمودہ در توفد لشکر و فکندر

مواد سوز و سر کوب و گاه اراده بر آمدن دشمنان احمد در قصد صف
 آزایی و بدر با موکت عالم گنرمندموند لکن از آنجا که صدمه
 ابدال دسم مال سیدناه جهان رعیت افکن باطردس گسسته از لطفه
 مهر و سطوب با دساهی جهره همدس رنگ خراب در ناحده بود در
 ارتکاب اس عریض مردن داس با آنکه خدر حدک آله آباد
 بطریق عفر واقع و بر عکس آنچه روی دمو بار رسد و حدک آنکه
 داند جسم رخمی حدک که موکت طغر مغوند را دران مجازنه روی
 داد بدایبی که در عس حدک و آویس از معرکه بدال رج آمده
 بودند بی تحقیق انجام حال از حدتهای موختس کسور آشوب خود
 را در بردند و تحسنت آن احوار داده باطراب و اکتاف رسیده
 سوزش امرا کردند و بس ارس حدتهای ضروری امرا و لدای سلطنت
 سامعه امروز دور و نزدیک گسسته سرمانه اس و اسان ملک و دولت
 سد محمله آن دساد اندس مدد گر نمرد سندس آن حدک کد
 امر بی توقع و انتظار و بعدس حدت کار عریض صوب احمد
 مصمم نموده عرق حمادی آله از گجرات بر آمد و ساهوار خان را
 با جمع ابداع و لواحق از مسران و حودسان و کوچ مراد بخش که آنجا
 نو و اکثر کومندان عمده آنصوبه بدل رحب خان دیوان آنجا همراہ
 گرفت و سند احمد نوادر حدک حلال بخاری را که حر بدست فرزند
 ساه عالم و اندساب تحاندان مکرم آن هدایت سعار کرامت سدم
 لهره از ساسدگی بداسب صوده دار گجرات کراہ حدک کسی از نوکران
 خود آنجا گذاشت و حور از گجرات سه مرحله بدمو باحوار مدیخان
 و دوسنهای که باو میفرستد کدب احواری که او را داعی خراب دران

حرکت شده بود معلوم نمود و هوش و متوری در ارکان عزم و دأد داشت
 بهم رسید و در مصلحت کار خوفش متروک گشت درس اندا
 بوسه از راحه حسوب سنگه عصا منقش مشعر تکذیبیت حال
 خود و تحریص آمدن آن دایم خود بصوب احمدر ناد رسیده
 محرک سلهله عزمیت باطلش گردید و ناسبطهار موافقت
 و موافقت آن شعار و اسناد جمعیت بدلت و اتپور و دیگر
 اقوام راجپوتان که اوطان آنها در نواحی احمدر بود تجدید اراده یاسد
 خود نموده در بدتش آمدن دلبر شد و در هر منزل پوشیده مدعی
 فرمودند بر عصب و تاکنند از راحه حسوب سنگه صلابت کنتش بآن
 فده حوی محال اندیش متروک و آتش عزمیت بداد سعادت
 تند تر میشد تا آنکه بدترقه ده شد ماری از خود هیور است
 رسید و قدمه حال بد مآل آن بدتره سخت برگشته روزگار بدعرب
 مرقوم خامه حقانی نگار خواهد گردید اکنون عیان نگراں فلم بصوب
 تحریر و فایع حضور اسرف آمده از حای که سر رشته سخن از کف
 گسسته بود دیگر ناره سوانج نگار میگردد نعت و هدم حمادی الاولی
 و ادات چهارکشا پرتو دولت و بختاری فسکار گاه ناری امکنده عمارات
 منص اساس بکنار تالاب مهبط ابوار برول حادان ملک حداد گردید و
 سه روز در آن بختپرگاه ابدال بساط اقامت گسرد و بساط اندر سکار بودند
 و چون فراوان در بدشهایی آن نواحی دو شعر دوده تعرض همانون
 رسانیدند سهدشاه شیر دل هر بر صواب فسکار آنها توحه فرموده آن
 دو سنج حادگرایی را که مصروف رسان ساکنان آن سرزمین بودند
 ده تنگ از پای در آوردند درس هنگام عرقه ناصنه چشم

و تجدیداری فردی دایره اهمیت و نامداری ناساها شد؛ ملک احقر
والا گهر محمد اکبر را ماز ممرات و ناص سلطنت و برده گردید
بدون عظمی که بموجب فرمان طلب از دولت آمده بودند
بحرم کعبه حضور رسیده کاملاً سعادت ملازمت گردیدند و اصالت
حاکم که در خدمت ناساها شد؛ ملک احقر والا بنار از دکن آمده بود
سرب اسلام شد؛ سبزه احترام در نام و اکرام حاکم مخصوص ملعه
داری مستقر الحاکمه اکبر آباد از معتر رعد انداز حاکم مورد انتظار
اعمال گشته نام حاکم و اسم و علم و سمستر و ماده بدل
مناهی شد و حواصی عند الله تعلیم داری گوالنار معنی نامه
نامراس منصب و عطای خلعت و علم و سمستر و اسم و ماده
بدل و خطاب عند الله حاکم و از اصل و اصالت منصب در هراری
هرار سوار شدند گردیدند و محمد مقدم توان بدوای خطابات معتم
حاکم با امور شد و چون خدمت دادند که هنگام معارفت زانیان
جور شد نام از نجات از ملک کومکشان آنصواء انتظام یافته بود
ناعوای سعادت و ذره بخشی راه نعی و طعنای خود را آنجا قرار
نموده بود در دکان حوس و فقه دزدی و زهری و اساک که منته
منته آن صلابت مهان بود تمام منعم و مدردن راه مالوه از
مورس انگیزی و عصیان او در آزار بود؛ لایحرم درین ایام دفع سر
و رفع سر از آن مدرک گهروحه هم ملک مدرا گشته سونیکر
ندیده که هم از مورس و از حاکم مورس و بر آن ولایت و کعبه
سرزمین آن گره معاد آنس آگاهی داشت نه ندیده و استیصال
آن حصار مائل بعد نام و ناما؛ انصدی هرار سوار به منصب

در هزار و پانصدی دو هزار سوار و عطای خلعت و اسب و
 بدل و علم کامداد عاطقت گشده مرخص شد و اندر من بدیده
 مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسب و علم و راحه مهاسنگه بهرورده
 بدادست خلعت و اسب و مدر من بدیده (^{۲۱}) عطای خلعت
 و اسب و ار اصل و اضاافه بمصوب هزار و پانصدی هزار و دو
 صد سوار و دهگونت سنگه و خیسنگه بهرورده (و جمعی دیگر از
 وادپوتان بدادست خلعت مناهی سده بهمراهی از معین گردیدند
 و ^{۲۲} عزت خان از اصل و اضاافه بمصوب سه هزار و هفت صد سوار
 و حسنعلی خان بمرحمت اسب نوارش نامند (و همگی بدعایات
 حسروانه سرمراری نامند دوم حمادی ^{۲۳} الآخرة زاناد بصرت طراز از
 شکار گاه ناری باهنراز آمده (روز دیگر مقام شد در من اوقات
 مهالخان صوبه دار کابل و اعتماد خان صوبه دار کشمیر هر یک
 بدادست ارمال خلعت و هوشدار خان بمرحمت یک قصه شمشیر
 صغیر گردیدند و دور بخیر بدل بدشکشت راحه برسنگه کنور و در بخنجر
 قتل بدشکشت حسام الدین خان بنظر انور و میدة رتبه بدسرائی نامند
 و محمد مقیم دیوان بدوات بدادست خلعت و خطاب معتم حابی
 سر بددگشده خدمت دیوانی سرکار ملکه ثرا حداد تعدس لغاد
 نور امرای هودج عیب و احتکاف روش آرا بیگم صمیمه خدمتش
 سد و موحدار خان از تعیر بردانی بدوحداری رویداس خلعت
 سر امرای پوشیده نامانده پانصدی دو صد سوار بمصوب هزار و

ناصدی هزار هزار مدهای گشت و درویش ملک از اعلی و اصافه
 بمصیبت هزارای هفت صد سوار سرلند سد هفت صد یک صد
 هفت صد مصروف حتام درویشی گشت و آنجا نکرور انامت سد درویش
 منزل صف سکنتان که از سطح معر در عفت مانده نو ناهمراهان
 بموکت مدلی موصوفه احراز دولت زمیں نوس نمود و بعداب
 خلعت کسوت مدهای نوسند و ماضی حال و امالیکان دعطای خلعت
 خاص اختصاص نامند و حوس رای عالم آرامی حضور ساهمدهای
 حنا اندضا نموده بود که مرده گردان سرادی عظم و اندلی را
 بمصغر الخلامه اکثر آباد مرشد سنج متوک و رموی حال و سند
 هداست الله مدرو لطیف الله ولد سعد الله حال و معدن حال و
 جمعی دیگر را بمرحمت خلعت نواخته معرور مرمودند که مسجد را
 مسکوی حسبت و انبیا را بمصغر الخلامه رسانند مهم موصوع و درو
 مور مستم عساکر منصور گردند درویش ناریج بهادر حال که دوحا
 رلغ همایون از ناسا هراده محمد سلطان خدا سده روانه نسکا
 حضور گسته بود بموکت طغرسا نوسند دولت زمیں نوس
 دربان و اس منزل در نکرور مدص اندوز انا متا بموکت خاوند
 معرور گسته نارد هم از آنجا کوچ سد و ما هتکام وصول نصدده بوده
 در حانی انغان مقام نعتناد درویش ناریج سد فاسم دلعه دار آنه
 آباد که آن حصص ملک نعتناد و نعتنادوران حنرده خود از روی
 مدی نعت مقدم نودست روانه رگاه آسمان خاه گسته بود نادر اک
 د اس آستان نوس حیره امرویر طالع گردن و نعتناد خلعت و
 خطاب سها نکتانی و نعتصد سد هزارای هزار سوار و سها نکتار

اندر حجت سیزدهم قریبست حان حاکم احمیر که قتل از وصول دارا
 بی شکوه نانتیا از قلعه برآمده بود بموکب نصرت قرص بنویسته
 ادراک دواک ملازم بمود ناورد هم امیر حان که بموجب امر
 لازم الانقیاد مراد بخش را از قلعه دار الحلاصه شاهجان آباد برآورده
 دگوالدار رسانده بود به معسر همانوں بنویسته کامیاب ملازمت اشرف
 کردند (مردل^۱ حان و شرره حان از کومکیان شیخ میر و ترکدار حان
 از همراهان صف شکنیان شرف تعدیل سده^۲ سینه یابند) و چون
 دارا بی شکوه ناحمیر رسیده آماده^۳ رزم و منگار بود رای مهر انوار
 شهشاه نصرت شعار چنین اقتضا نمود که جمعی لرسم دراولی تعدی
 فرماید تا از کیفیت لشکر مخالف آگاهی یابند حذر فرماید
 بنابر آن شانزدهم طاهر حان را بعد از ترکش بوارش نموده تا
 جمعی دیگر کس خدمت رخصت فرمودند (و هر کس کور
 بمرحمت حمدفر مرصع مناهی گشته بهراهی حان مذکور معی
 شد و درین هنگام رند^۴ بومیدان عقدت منتش شیخ متر بمرحمت
 پنج سراپ ازان حمله یکی عربی نامار طلا مورن انطار عاطقت
 کردند و راحه برسنگه کور بعد از علم رانت مناهای امراحت و
 مهدی قلی حان سپاه منصور ناصانه^۵ پانصدی بمنصب دوهزار
 و ناصدی هزار سوار و راحه کش سنگه تونور ناصانه^۶ پانصدی
 بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و حواحه رحمت الله ده بندی
 ناصانه^۷ پانصدی بمنصب هزار و پانصدی سیصد سوار و اصل و

اما آن مصری افعان بمنصب هزار و ناصبی انصد سوار و علم
 محمد افعان بمنصب هزاری چهار صد سوار کامناب عنایت
 دانستاده گردیدند { هر دو هم محمد امتی حان که بنابر قرب وصول
 دارای سکوه و تخت امر اعلی از دواخی لویه کُده برگشته بود
 با همراهان بموت ابدال پیوسته سعادت آید و ملازم است و
 تورد هم بوحی قصه نوده که خاکبرد و وطن راجه راستگاه پیوسته
 است از بدولت مومک طغر فرس منص آگش است و راجه مذکور یک
 رجستر مدل و دو سر است با دیگر آسما نسکس نمود و در آن مدخل
 همانوی نگزور مقام است چون عدم بود که و جنگ قرب نو حکم
 والا صادر گردید نه خرابه و زوائد کار خراب و احوال و افعال عذر
 صروزی معلوم که در صند مذکور و منصب نوده نگاه دارند و ناصبی
 رای اصناف بقرا بعض از رستخواران و خدمتگذاران سرادی عرب را
 که سعادت بدر دولت هم اهی دادند در اینجا گذاشتند و راجه
 را سبکه را حاجت مرحمت کرده نمحاط طبعه گماشتند (در آن
 هنگام دلبر حان بمرحمت است با سار طلا و نهان حان دعای
 زره و خو و سند و اسم قلعه دار اله آباد بمنصب سه هزاری هزار
 سوار و خطاب بهامت حان و بدل حان و طای خلعت و دلبر ولد
 نهاد و حان روهنگ و رندهاخی هر یک بمرحمت است و خواجه
 سعادت الله با تمام و هزار و رنده و عطای خلعت سروازی با داد
 و دست و یکم راناب عالجاب از سوده منصب نمود و دست و چهارم

شش گروهی تالاب را بمهر محل برول عسکر طغرا اثر کردند و
ظاهر حان که برسم قراولی پختش آمده بود از آخر روز بر ملاصرت
رمیده آنچه از کیفیت حال عدم دریافتند بود معروض داشت و بار
مرخص شد و درس منزل حضرت شاهنشاهی پرتو توحه ترتیب
و تیزوک لشکر و تقسیم امواج نصرت اثر انگنده تعین صعوت اندال
مردودند و سرگردگی هرال لخواهر شهابت و دلوری راحة حسننگه
و دلیر حان مقرر شده حسن علیخان و بهو حراج کچهواژه و دلور
و دمست پسران بهادر حان روهنگه و سور حمل کور و بهار سنگه کور
و مرتجعراج بهاتی و جمعی دیگر از مداران کار طلب حالات نشان
نابها معین شدند و صف شکنجان نا تو فحانگه منصور و رمزه
برقنداران درویش صف هرال مقرر گردید و سرداری التمش
محس شجاعت و کوشش رنده نویدان احلاص متش شلیخ منر
معوض گسته امیر حان برادر اد و راحة راسنگه راتهور و کدسر بنگه
بهورتیه و حان نثار حان حوشکی و حکمت سنگه هاده و مدرستم
و منگللیخان و سید منصور و سید رس العالندس بخاری و شجاع
حان و میرداد اسمان و جعفر ننگ ترکمان و نابند عاری و
گروهی دیگر از دلیران حالات گیتش بهمراهی او مامور شدند و بر اعتبار
نصرت شعار سرداری رنده امرای رجع مقدار امیر الامرا (ونق)
گرفته پسران حان مذکور و گنج علی حان و نیرم دیو سندسوده
و سدل سنگه سیسوده و مسعود حان و ابو المکارم ولد انتحار حان
مرحوم و چندی دیگر در سالک کومندان او انتظام یابند و حان عالم
و راحة بر بنگه کور و محمد بیگ و نادگار بیگ بهراولی آن روح

درنا موج برماں دندرسند و سردازی خردعار و فروری آثار نامرد
 گرامی گوهر محط ملطفت ناناں لحد و نهیر حلاوت ناد ساهران
 ارحمد سعادت نواں محمد اعظم گنده حکم سنده سده انسان نا نهاد رجان
 و محمد ندیع بن حسرو بن بدر محمد جان و نصرت جان و ملحق جان
 و سنج نظام ولد سنج مرید و مدر انراهم مدر مرزوک و صل الله جان
 و سند حامد لکاری و سنج نظام فریسی با حمعی دیگر در آله طرف
 صف آزای نصرت گردید و منصف الله جان و دیندار جان نا گروهی
 از مبارزان نبرد خونهر اولی اس روح مغرور سندن و محمد امن جان
 مدر بخشی نا حومی از نهادران کار طلب مدد مند مسعود ناره
 و مرهاد ننگ علقه رداں حابی و محمد طاهر بواسطه رسم جان و کامکار
 جان و عماد افغان و سند علی اکبر ناره و ازرنک جان و مطب
 کاسی و روپسنگه راهپور و سند بانار ناره در دست راست موکت
 حلال نظری طرح یعنی نادم و هراولی اس موج نراجه را حور و
 قرار گرفت و هوسدار جان و سرور جان و عرب جان و بلند جمله
 و منورا علی عرب و عداد الله ننگ و ^۵ راحسنگه کور و گروهی دیگر
 از داندان عرصه و عا طرح دست چپ سده ^۶ رهبر جان بهراولی آنها
 معنی گستا و در قول نصرت طرار که مطلع حور سندن راند نا ساهی
 و مندمت مدر سا ^۷ حدر ظل الهی بود عند الرحمن بن بدر محمد
 جان و مصلحان و عابد جان و افتخار جان و بهور جان و رانرا بان
 و آقا یوسف و محمد علی جان و عداد ننگ و سنج عند العوی

و خاندان حان و در العدر حان و مالخان و امام حان و حواحه صادق
دحشی و اعتدال حان حواحه سراد جهانگیر قلبي بیگ داروغه مور
حاده و حسرو چنده و فادر حواحه و حواحه بخداور و در نار حان و جمعی
دیگر از بندها معمر گشته محافظ میمند فول احسن بمالت
و اخلاص امالخان و نگاهد است مدسره لخدمت گذاری قربت حان
تعودت نامت و ناهر کدام و شوی از مداران بصرب اعصاب آماده
وزم و بنکار شد و دو موج دیگر بطریق طرح بر یمن و سار فول
مرب گشته در جانب راست مرتضی حان نا بکوب سده
هاده و بصرب حان و رگنا به سده راتهور و حانه ران حان و اسد
کاسی و فلندر داور رئی و سند حامد ولد مرتضی حان و ابراهیم
حوشکی و در جانب چپ الله نار حان نا ملارمان خلو و گور
نرداران و اودنمها راتهور و سند نهاد و شیخ طریف مرملی مستعد
کوسس و حاشانی گردیدند و سرگردگی موج فراول نه تگابوی
حرأت و سپاهگیری طاهر حان و عد الله حان معوض سد و رعده انداز
حان و شهسوار بنگ و حواحه رحمت الله ده ندی و آتش فلما
و ترکدار حان و گدا بنگ و حواحه حسن ده ندی و ولی بنگ
و محمد شریف ده ندی و محمد الله بنگ بیمن و دوسب بنگ و
رمرة الوساة کذل بهر افعی آنها کمر همت بر مدان عیونست بسند
و حکم معلی صادر شد که بعد از این امواج بصرت قربن ناس توروک
و آئین سوار شده آماده و مسلح مراحل درلت و مدروری سپارند

و در منزل و رکوب ستمه حرم و احتیاط که منایزیم آزمای و اساس
 حیانتی سبب مرعی دارند اکنون چون تحکم ابدیای مقام
 دکر ستمه از حال دارائی سکوة در مرحمت بعد از رسیدن نمدیده و
 کدندب معاملت او تا راحه حسونیت سنگه دفره انام از مدممات احسان
 طراری و دناغ نگار سبب مرسیده سواج موکت امانال انکاد گداشته
 بر سر آن سخن منور و تحسب دکر محملی از حال راحه مذکور
 که معدمته انام این معال سبب نمیدد کلام نموده مقصود را گزارش
 میدهند آن حیالت منس ضلالت سمار چون در حدک فاسحاج
 مصدر لغی و عضدان گسند از موکت بصرب دسان رو گردان سد
 از آنجا که حرم و رام حودس را از نانه عفو و تحسب مرا بر میدند
 و نه بعد میدادند که امواج فاهره مقرب میدادند و بنده او
 معدن حوهد سد ناچار حازه کار دران دند که محرک سلهله سورس
 و ادسان دارا ی سکوة گسند لطائف رعیت و تحریص او را
 تحادب حودس کسد و از اروس زانهور و دیگر اقوام راحدوان
 لسگری مرزان گرد آورد و داسطهارا رام حلاب اندسی و محال
 حوی بر وارد و آب اختور زمیده تحب را تا حود سربک بلا سارک
 داندوس بعد از رسیدن بخود دهور حنائجه مذکور سد لتجربک
 و اعوای دارا ی سکوة برداشت و حود در صدن همراه آوردن
 راحدوان و سراجام تسگر سده منتظر رسیدن او بود در حلال این
 احوال راحه حاسنگه که تحسب حدمب و دولخواهی و مرط معدن
 و حنرا اندسی در دستگاه حلاب منظور ابطار قرب و اعدان و دسوا ی
 راحهای بلند معدار بود دنا بر رعایت مراسم حدمب و رابطه

دستنی که آن حسارت گشت داشت ترحم و عطوفت بحال آنها
 نموده و حدس صراحت بر زمین عنودیت سوده نران عکرو انکسار
 در خواست عفو تقصیر آن بانکار از مراحم شهشاهانه کرد و معروض
 داشت که اگر عاطفت پادشاهی رقم صبح بر حریفه رات از کشد و
 آن جانف با امن را نموده عفو و امان حاصل گشت هم آید معنی ناعت
 سرمراری این بنده خواهد گردید و هم آن وحشی رزمگزاره نکند
 اطاعت و ابعاد در آمده دیگر باره از سر صدق و اخلاص گردن بطوق
 بندگی خواهد سپرد مراحم والای پادشاهی که نموده الطاف
 آلهی است بقبول این ملتمس آن عهده راحهای دولخواه را
 عرت و سر بلندی بخشیده حکم همان صادر شد که از جانب خود
 مکتوبی نار رسد و مصحوب یکی از معتمدان خویش فرستاده
 او را از وادی خلاف و گمراهی بمسلک بوم عنودیت و دولخواهی
 رهنمون گردد و بنود عفو حرائم و صغیر مآثم مستمال ساخته از
 اراده پیوستن دداری شکوه نار دارد و از پندگاه مکرمت و تفصل
 بیدر مشور نجات و رقم عفو رات بعام آن گمراه صادر گردید و چون
 نموده این فصل و موهبت و نشارت این بخشش و مرحمت نار
 رسید دل وحشت مندرتس را که معلوم حدود خوب و هراس
 و دستخوس هراس اندیشه و دسواس بود آرام و اطمینان حاصل شده
 از دهشت و سراسیمگی نار آمد و آید معنی را دوری عطیم و نعمتی
 معتمد دانسته از دست گروهی خود هیور که نعم آمدن احسن و
 لاحق شدن محدود ادبار دارا بی شکوه بر آمده بود مسح آن عرمت
 باصواب کرده مراجعت نمود چند آن ناظر پزوه منالعه و الحاح

در طلب از گرد سودمند دعایند و الحامه خون دارا بی سکه نموده که
سه مدخلی خوندهوز اصبا رسند و اسری از آمدن راحه خصوص سکه
ظاهرند مدخلی خاطرگسده آنجا بوقت نمودن درونش حدی نام هدوی
معتمد خون را برد از مرشدان و طلب انقای وعده و تکلیف سرعب
در آمدن کرد و مرشدان مذکور در معج گروهی خوندهوز که راحه
مدی بود که نهانند انتظار فراهم آمدن اعوان و انصار آنجا مقام
داس و در آمدن ملل و امهال می درزند تا در حوزده مقام
رسند و از جواب داد که راحه ناخبر انتظار مند مردم و در دست
مدن سلک جمعیت سب و صواب دند من اصبا که دارا بسکوه
نستور رنده در احمر که سرگردان راحهونان است رخل انامب
اندازد تا اقوام راحهونان از همه حوز و ناآزید و من نتر سناه و انداخ
خون جمع نموده عنقریب منترسم و مرشدان را رخصت نمودند و انترس
آن لشکر برگسند روزگار نامند رسند و فراهم آمدن راحهونان
نستور نامتر آمد و در نندجان باطم مهمات آنجا خون نام معارص
نداس بدل از وصول او حدانجه منقو ذکر نام از آنجا برآمده
نموکب معلی نوسب و دارا بی سکه دند از رسند نامتر
دیگر ناره درون حدی را برد راحه خصوص سکه مرشدان که متحرک
سده نرونی او را نوازون اس نوسب در نعت گروهی خوندهوز در
حالنی که راحه را ازانه آمدن احمر نندار معدمانی نه گزارش
ند نوسب نوز نامده عرم مراحت حرم سده دود نار در حوزده نحرول
و ناکند آمدن نمود خون از منمای حال و نجوی مقال در نامب
که عرم آمدن نستی گرانند و در مقام نندای و انقای که

اظهار می نمود بمسب آمدن از بیل مطلب نرسیده ناحمدر مرادمت
 نمود و راحه از آنجا برگشته روانه خود نمود و داوود اندر آن
 دیگر تاره دارا بی شکوه بعد از برگشتن دودن چند از حام طمعی و
 ناظر اندیشی سپهری شکوه را نامد سوار بود راحه فرمود که مهرنوع
 که باشد او را بکند تدبیر و ترور ناحمیر کشاند آن مهره شکره
 مسان بر حجاج سرعت شناسه در بواخی خود پیر بار رسد و
 ملازم بسار کرده تکلیف آمدن را بسرحد منالعه و الحاح رسانید
 و چون راحه از صدمه قهر و سطوت ناساھی لطمه دم و دهشت
 بر رخسار همت خورده بود و حدان و اسنصل حوس در صورت
 اتعاق ناان نیکو محال اندیش ندیده پندش ندی مشاعده
 مدمود و از مرده عمو و لکشانش حدور مان و وصول مدسور امان
 حیات تاره یامده بمعنی مدد است که اگر ان نار راه خلاف و طعدان
 پیمانند و طریق سرکشی و عدوان سپارد بعد از من مداومت و اعدار
 سوئی ندارد لاجرم بانصای رای مصلحت دین و خود صواب
 گرس افسوس ملامت و الحاح او پند نموده قدم عزم بر هاده
 انان و نارگشی که کرده بود اسوار داشت و لیب و لعل و
 لطائف معاد بر حنل دفع الوقت مدمود تا آنکه آن شعله در حه
 حصوم و عناد از آمدن او بومد شد و بی بدل مقصود ناحمدر
 معاود نمود و چون دارا بی شکوه قطع طمع از آمدن راحه کرده
 از اتعاق و امداد او دنده آمدن مرودست و مقارن انحال رانان
 حهاکشا بدر ناحمدر نزدیک رسید بالضرورت صلاح کار در ارتکاب
 آویش و بیکار دیده حواء محواء دل بر محاربه پاد طفر پناه نهاد

و چون مداخلت که لیسوس باب مقدمه عساکر اندال و طاعت
مبارک با مواکب حاکم و حلال ندارد و خراب صفت آسانی و معرکه
مداری در خود نمی یافت از کوه اندلسی و نامش خردی
مصلحت و با در آن دید که دره کوهستان اخضر را که از دو جانب
بحال یک بمال محدود است گرفته سراسر عرض آن را مورحال
دید و مدتها ماحده نفوس و بعلک و حار آلان و اواب جنگ
استحکام دهد و با آن عنوان روزی جنگ گذرانیده به دید که حاکم
مدانند از مدعی عامل بود که فاسد نظار مسنی حاکم و گل که
دست کوسس باطل برده بود از آستین سقوط بند سئل هر دو
امن بتوان دست و بندوار مسنی که بر آوردند همب گونه
بود بلند آفتاب اذان را راه بتوان بست العصبه ناس حلال حاکم
و بدینر سبب با تمام بدل از وصول مواکب طفر اعلام شروع
در دعای مورحال نموده مدتها بر مردم خود تحس کرد و هر چند
نموده محافظت و اهتمام یکی از عمدتها مقرر ساخته نالان نوبخانه
استحکام تمام داد از جانب مدعی خویش مورحال تحس که
مدخل کوه گده نندلی بو نگر فرمانی جنگ انراهم که ادرا
مصطفی جان خطاب داده بود و عساکر خان نجم مانی و حاکم جنگ
سرس که دراز وقت متر آنس بود مقرر نمود و مورحال بهلوی آن
بفرود موانی که از مرداران عمده او بود معرکه و در حدب آن جنگ
بوت گلان بو قرار بستند که ترهه مسرف بود نصیب کرده بردنک
نآن حاکم بودن خود ترار داد و از جانب حاکم بهلوی خود مورحالی
دیگر بسته ماهدوار خان را با حوران و سایر اتباع و اسداع خان

مدکور و محمد شریف نام نوکر عمده او که او را ملحق حاکم خطاب داده در آن اوقات مقرر بخشی ساخته بود و برق انداز حاکم و جمعی دیگر بصط و نگاهداشت آن گماشت و از آن گذشته مورچالی دیگر که شکوه معروف شکوه بهاری متصل بود نامرد سپهری شکوه کرده سپاه مردم او را نامعول پسر تحمق حاکم حوایی آنجا گذاشت چون برخی از احوال آن کوتاه اندیش در سگال که معدوم گرازش سوانح اندال بود تکریر بهوست اکنون نگارش و تابع موکب طغرلو بردارنده ملک نکته بردار را داستان طرار بصرت و ضروری منسار و نسبت و نسج حمادی الآخرة سهند شاه گندی مداه نائس صف آزادی و توروک جهان کشائی از مانده گروهی احمد بهست نموده دواحق نالاب راهبر را از برول والا سربر اوج سپهر برانراشتند و روز دیگر هم گروهی مومع دیوانی که از آنجا تا احمد سه گروه ست و با میل ادامهت دارا می شکوه اندک مسافتی داشت مرکز رانات ملک برسا گردیده برماں بهرماں حلال صادر شد که صف شکستجاں مدر آتش توپخانه همانو را نرده روزی مورچالهای عظیم در مکانی مناسب نصب نماد و شروع در معش بود کار و تمهید مراسم رزم و پیکار کرده تعدیکچان برق صولب و سعله حوفاں جعود دولت سرگرم دشمن سوری و آتش ضروری گرداند و جمعی از مبارزان برود حو مثل بر دلجاں رسید بصدر الدس دکنی و حمال و عداوت نجاوری و يوسف ناری و امس آفریدی بهمراهی حاکم مدکور مامور شدند و او را

همراهم بموجب حکم معلی بوشخانه را بعد از یک شب انداز از
 موکت بصرف طراز نفس مرده درخانی مناسبی باز داشت و چون
 معدوم شد که بود از کمال دور بینی و حرم ناساخانه حکم اسرف
 صادر شد که عمده بودند آن عتبات منس پنج متر تا لسكر الشمس
 و دلتراخان با دلترو و مست سوان نهادن حال زنده از معسكر
 طغر مری نفس زنده شد که نه بوشخانه صهبای رزم و جنگار و از
 عذر و دست برد مخالفان حذر از ناسد و روز دیگر عساکر گردون
 سکوۃ بدم کرده نفس آمده برول نمود و از دستگاه خال بریدو اسارت
 یافت که امیر امرا تا حدود ترابعار و راحه خنکسنگ تا موج
 هراول بردست زامب موکت بصرف سعار محای کویله بهاری و
 حدوس حرابعار بردست حب عمکر دروزی این در درانر کده
 بنبهای دایر کند و سایر امواج سحر امواج تا لسكر فول تر اطراف
 و حواسی دولتخانه والا برول کرده دایره سال بر مرکز اتصال احاطه
 نماید و درین روز صعب سنگین بوشخانه را از خانی که بود بدست
 برده تعاضلۃ بدم شب انداز در درانر صور حال های معدوم تعاضل
 و حکم نصب نمود و متجاهدان دسم حور سعله امروز کوسس و حدال
 گسده بر حده کردن دیوار عمر متخالفان و هدم دندان امدلال معهوران
 داری حراب و خدات کسودد و بوب و عد حروس و نامب بهاب
 از طریق نعرس رآمد و محاب رالۃ بر بنگار از هر دو مو نارس
 گرم هوای معرکه از دود تار و بوب از انر صاعقه نار شد و
 زمن کارزار از متجاوز سعله و سرور حکم کمرس احمر بدست

رهرو و رستم توپ و تفنگ • در آتش مهلگشت میداد جنگ
 نادر خون و برهم از دو سو • بشسند برق انگار و رور
 القاصه منار را حصم انگش دشمن شکس بمصدمات توپ و صورت
 رلره در اساس قرار و نبات اعادای افکنده سرگرم تلاش بصورت و
 مبرری بودند و آن قدره لحدان باطل سیرینر از مورچالها توپ
 و تفنگ و بان بر توپ خانه همایون و ادواح منصور انداخته آثار
 مدافعت و مقاومت بطور مبرور میدادند و آن روز و آن شب و روز
 دیگر تا سه پاس نرس و قدره نافر حرب و آویرش ممالی اشغال
 داشت و گاهی جمعی از محالان محال اندیش از مورچالها نر
 آمده جنگی میدادند و فانی کین حسته در کمین انهار فرصت
 بودند و چون اهل تونخانه همایون اسامش و آرامش را حذر داد
 گفته در مراسم پاس داری و لوازم هوشداری قهارن نمی در میداد و شب
 و روز کمر همت بسته مردانه دار میکوشدند و محال طلب
 محال میدادند نمی نامند و ازین جهت که مورچالهای عدم بد
 مرحام در کمال مدافعت و استحکام بود و چنانچه مذکور شد سر با
 سردر و دیوارهای استوار بر آورده سدی سدید و حائلی محکم
 در پیش رو داشتند و حائلی توپ و تفنگ و سائر آلات جنگ
 و ادوات جنگ نصب کرده از هر جمعیت خاطر در پناه حمایت
 دیوار همت مدافعت و محاربت می گماشتند و نادر آن سیخ منور
 دایر حان و سائر سرداران موکب طغر نشان از روی پندش ندی و در
 اندیشی مصلحت دولت در می میدیدند که سوار شده بر مورچالها
 نوزش کنند چه در صورت ثبات و امداد محالان در مراسم

معارضت مردم خوب کار آمدنی نیست بلیف میگردند و احتمال
آن بود که با وجود این برکاری از نفس برنده خدا نخواستند جسم
رحمی بحدود مسعود رسد که بدارک آن مشکل باشد لهذا در باب
صف اراتنی و دورس و جمله کردن تر اعاتنی بد مدس سرعت
و تعجل حاضر ندانده بدار رعایت مراتب حرم و بد در نانی
و با حتر می ورزیدند و معصومه می انداختند که می آید که مردم
خوب صانع شوند و می فادده جمعی تر خاک هلاک آمدند صورت بدیع
و بصرف را بدیده حصول حلوه گر آید و بد طفر و بروری ارا می
افعال چهرة نماید با آید که کار گدان آسمانی و نفس بر ارا بد در که
همواره در میهند معذمت رعیت و اعدای او دولت اندی بها
و اعداد مواد غله و استملای این سلطنت ازلنی بها چهرة کسای
بذایع استات اند و بدو شده معاصد و معذمت این برگزیده آلهی
را بدو می که در حوصله عقول و اوهام نگنجد و مدارک و انهام
در بدین معاس بصورت نمیشد بدست مو می سر انجام میدهند
ساخت این بدیع دسوار بها را بدیع برن صورتی و آسان برن و جعی
برایه حصول بخت شده سر مدینه ظهور حلوه دادند اطاعت بدین سنت
اندس و بد در گردن بد در بناس را که بر سر کار و کنه افعال
این برگزیده بدو الخلال عامل اند روس و مدرهن کردند که بخت
جهانکسای کامنت بصرف ازلنی و دولت عالم آراس بهرة بدور
نابند لم برلی ص

دگر محاربه شیران بشه هسجا و بهسکان بحر و عا و فتح و سروری اولیای دولت و فرار دارا بی شکوه بد عاقبت ار احمیر

مصلحت هیچ دناوی آوریدش که رموز حکمت نهانش چهره
امروز حال جهان ست چون بشکوف کاری مشیت ناله دعش
انفال برگزیده را در کارگاه عروج و حلال در حجب بشیعی سار و اسناد
دولت و کمال سعادت در پیشگاه ازل دست عدالت خویش
برداشتنه خواهد که چتر والای جهان حدسوی و عالم گبری بر مرق
مرقد های عرب او بر امر ارد بحسب باقتصای حکمت کامله احد
طالع دشمنان فتنه سگال و مدعیان باطل حلال را نه و نال نکال
انگنده پرتو نظرهاست اثر تومیق که سمع راه سعادت و نجاتی
همان تواند بود از حال آن گروه حسرا برود نار گنرد و نصا و قدر
را که طراز بدگل صور آسمان و بعشدندان بدائع احوال اند از موافقت
آرا و عراض آن کج اندیشان محال طلب نار دارد تا نقش هر
مأمول که نکلک ند اندیشی بر لوح تدبیر کشد باقتصای بعدر
کج بشیید و صورت هر مطلوب که لپشم ند خواهی در سرآت اندیشه
ببیند عکس آن در آئینه وقوع حلوه ظهور گردند پیوسته تحت و ازون
چراغ دولت شان در رهگذر باد دهد و همواره طالع ند شگور رحمت
امید شان سیلاب دهد از دست زمانه لطمه حرمان در رو و سنگ
ناکامی بر سنو خورند و پدای با مرادی و سرگشگی وادی سخت
برگشگی سپردن نوموسه و سو پندار اگر صدقه نعم دنگار بر خورند

روزگار سان بر زمین ادبار و نمودای در از کار اگر هزار بار گرد
 محبوس انگیزند سدهر سال در خاک مدلت انگند داد از محال
 جویی دایع خسرت بردل و نای خسرت در گل دهند و مدام از
 منته جویی جسم دولت خنجر و زور جسم منته ناند مداح
 سعی خویش همه چهرة ابدال خراشد و دست دندرخون خاک
 ناکسی بر مرق آمال ناستد * * شعر *

کسی را که لطف ازل ناورست * همنست و فحش نصرا هرست
 خو ابدالش آید نصم انگلی * کند دسمش را ملک دسمی
 کساند عداوت خو ناری کن * زند آسمان سدک بر زمین
 ناز هرکه حسرت از خصوصت برد * نه نا او که با خیر آوری کرد
 ند اندیش از نصبت ند تکلمه * جهان کن رب حواء او خواسته
 از سواهد صدق این مدعا سکست نافتن دانا بی سکوة باطل سندر
 هرصفت نصبت نصبت نازگی در احسن از خنجر نصرت نسل و
 آزاره بدن نوادی هلاک و خدای نعتی این مقال آنکه پس از
 سه روز آدرس و نگار که میان عساکر گشتی کسا و اعدای منته نصبت
 اذدار لوا نوب و نعتک نگران جنگ استعمال داس و خدایت
 گراس نامت صورت دده می نورس در مرآت ضمیر مصلحت کش
 امرای حذر اندیش خنجر ظهور نمی نمود و مران و منهداران لسكر
 مصور صلاح در سواری و جنگ موج ندیده و موج نصرت و طعورا
 برویدی و آسانی گمان نمی بردند روز منوم که نکشته نسبت و بهم
 حمادی (آخره مطابق منوم برویدی بود از نیرنگی ابدال بی وصال
 سپهساز جهان و سگرت کاری طالع والای گنهای خدو گشتی سنان

بی توطئه و تمهید هوا خواهان بعد از صورتی تدبیر از بردن عساکر
 نمود و منصوبه اتفاق انداد که بعثت مراد اولیای دولت اندی بنیاد
 در صیقله سپردن حلوه گرگشت و نوعی که در تصور طاهر بنیان بی
 گنجد و از بان اندیشه مصلحت گردان مراتب بود قتل مقصود
 بمعانی توبیخ ربانی و تائید آسمانی کشادس بدروم کیدست
 ظهور آن منج سرگ آنکه راحه راحروپ رمیدار کوهستان حمون که
 ندادهای او در کوه گردی و کرمه نوردی و زوریده کار و چالاک اند چون
 معرض اشرف رسانیده بود که مردم من از عقب کوهکله بهازی راه
 بر آمدن دران کوه دنده اند حکم والا صادر شد که در کمین مرصت بوده
 هرگاه فادو یاند ندادهای کوهی خود را ناحمعی از بند و قچپان
 تو سخانه همایون ازان راه نبرستند که اگر توانند آن کوه را از دست مردم
 دارا بی شکوه نگزیند و اندران راحه مذکور او احراس حسیه آران آن
 گروه را بمصوب کوهکله بهازی مرسانده خود در نواح حوثش سوار شده
 و نیروی آن کوه نکومک آنها مبعود استاده ماده محالغان درین حال
 اطلاع یافته قصد مداخلت و ممانعت نمودند و از بلحمت که مداران
 تو سخانه منصور ماعنی آرام گرفته دست از جنگ کشیده بودند
 و توپ و تفنگ بی انداختند و بهار مرصت بموه قرب هزار سوار
 ازان حیره روان تفره روزگار بحال محال و پندار دور از کار دلمبرده
 قدم حرأت از مورچال نبرون نهادند و نفوح راحه راحروپ نزدیک
 رسیده جنگ و پیکار در آوریدند چون حصرت شهشاهی اوایل اس
 روز نصرت امروز سرداران سپاه طعربنده را بحصور لامع الدور طلب
 داشته در مراتب نبرش قانددات حصرواده و ارشادهای پادشاهانه

مرموده بودند و آن نندهای ارادت سوار را ندانستند. ناچار در پیش
 در کار نه سخنان گرم عذاب آمدند و معذرات همه بخش عفو
 اینرا بحرص در حرف و مال نموده در وقت آن سالب مناس
 خلوت آتش را مشاهده این حال جوهر سهام و کار طلبی
 حرکت کرده کمر خاندانی دفع اعدا بر منان عذوبت شدند
 و نخست دلت را حان از دست راحب بولجانه تا موج خود سوار شده
 نامنظهار اندال دسم مال حدبو حبان لوی حراب و دلتی
 فحاش آن حصار کسان بر اراض و بعد آرو شدند بوبندان
 عذبت مند سنج مفر را همراهان حوس از دست حب سوار شده
 تاو نفوس و همکشی راحه خندنگه تا وج خود و امیر الاصر
 تا عساکر در اعمار و اسد حان و هوسدار حان تا حدود خرابکار از دو
 طرف سوار شده نعرم رزم و آهنگ بورس صقوب نصرت آرا شدند
 لکن ازس اداج فاهرة لسکری که در مور حال محالان بورس
 درده مصدر نبرد و آدرس شد روح سنج مفر دلت را حان بود و د
 سدیدان موکب گنهای سنان کھی که مصدر خدمت سنان و
 خاندانی تمان گشته بودند ادای حق عتوب در نایب آن
 دوسر از دلت سهام آرا بودند بعد از اتمام جنگ و نگر
 که نسیم نروری تر سعة اعلام مبارزان طعرا اعتصام وریده اودام
 مناب حصم نمره سر الحام لعرب مندرمه بود راحه خندنگه از
 عقب رسیده منیمه آن امواج مقصور گردید تا الحمله سنج مفر و
 دلت حان تمان همه احلاص مرور تابان نگذشت بر مور حال
 ساهوار حان که نسیم کوکله هاری بود حمله آور گشتند و محاهدان

توسعه همایون نیز آتش کارزار بر امروخته داری گوشتش
لحسم ادگی و برق اندازی کشادند و علی اتصال لچالگی و گرم
دستی توپ و صرب زن تعنگ و نار بر مورچالها انداخته دشمنان
تیره سخت را فرصت دیده کشودن میدادند چنانچه از هر مورچال
حمی که قصد کومک فرآمده میخواستند که حدود را بمورچال
شاهدوار حان رسانند مصدمات متواتر توسعه نارتس انرا و صولت
برق احل را برآی العن مشاهده کرده قدم همت بار پس می
بهادند و درین بیعملیهای مورچال می خریدند و در وقت که امواج
گیتی کشا نزدیک بمورچال اعدا رسیده آبار تسلط و استیلا می
بصرت لوا ظاهر شد مردم راحه را حروپ دلیر شده چندی بر فرار
کوکله پهازی فرآمدند و علم ادرا بر بالای آن برآوردند باعث ترلرل
ارگل استدعال محالغان گردیدند و معارن اینحال شیخ میر و دلیرخان
با عساکر اقبال نادشاهی بمورچال شاهدوار حان رسیده با دشمنان
معهور که جمعیت نموده آماده مدافعت بودند بجنگ و پیکار در
آویختند اگرچه مسدولان بانکار باسقطهار حمایت دیوار کمال سعی
و تلاش نگار می بردند و ده توپ و تعنگ و مدر در مراتب حدال و
مدال بهاس کوشش بطهور می رسانیدند و چنانچه گزارش داشت
از حدود بصرت طرار موای لوح شیخ سر و دلیرخان لشکری
دیگر بجنگ نرسیده لکن صحابدان معززند و مناررا بصرت
پندند که حانعشانی را در راه قتل و مرسد دوحبانی سرمایه حناب
خادوانی میدادند و سر ناری را در معارک و عانیة بلند سرمراری
می شناسند زمزش گواهی توپ و تعنگ و نارتس بارک و حدنگ را

خون مطربان امطار که از این بهار دارد و مانند اوزان از هزار که لشکر یک
 دهم در صحن گلزار در یک سرمانه آب و رنگ حمص احلاص و
 عنودیت سمرده روی همت و خلایق ازان صوفی صعب که آرموبگاه
 جوهر بونوی و معادب نو بر میمانند و نفاس حراب و دلبری
 و سطوب سکاعت و مرانگی داخل مورحال شده منع خون آسم
 نصد دسمان که مرخام از بنام مهر و انتقام گسندند و محالان
 ندره روزگار ندرای نکلد استوار دانسته دقدار طاعت و دیوانی
 منگوسندند از حروس های و هوای دلانرا و بهشت گنروار
 بهادران نعمه خانکراس نا نگوس حال اعدا رسند و از گرو و مر
 دان و ربا و حور و بردان سمر حوار مندان صهر خون سفر علم بر
 خویشی لرزد • • •

حنان منع را بود سون مصاب • که خون نرو حسنی را بر علاف
 عصب آفتان کرد در مرد کار • که رگ سد نه س ادعی رحمتار
 حوسر نایحه از صمصامها • رکن صمصام گسلی نروی هوا
 نلارک ندرسی نه بنوده نو • که نروس و نرو نعل حسنه بود
 و دارا بی سکوة هر دم جمعی را از بنس خود نکومک بعد منکر
 حنانجه ساعدوار حان را که در معرفت نا او بود مرسان که نمر حال
 خود زنده در مرانص مدافع کوسس نماید حان مذکور در عنی
 جنگ رسنده تا و نرس و حدال و تحریص مردم در حرب و قتال
 نرداحب و دران نرد مرد آرما و مصاب نصرب نرا روز نآهر رسنده
 حورسند حادری از هول و ندم آن معرکه رنگ حراب در ناحیت و
 دران رسند نل ساعدوار حان نداد اس گردبار و مکافات بعضی نهد

تدریجاً مرگشده اریا در امدان و سیدالتجار پسر حان مدکور چند رحم برداشت و محمد شریف مدر بخشی دارائی شکوه را از دست دلبر حان تدریجاً بر سکم رسیده از مشت گذر کرد چنانچه مدکور خواهد شد بهمان رحم کاری در گذشت و محمد و ابانکر خوشکی از عمد های لشکر مخالف منع احل سپری شده در معرکه امدان و از محاهدان موکب حائل رنده بودند ان عیادت سگال سنج مدر که بر حوصه مدلی سوار و مردانه و از سرگرم کوشش و معکار بود نصرب بندرتی که بر سنده اش رسیده حان سپردنی و حیات گذاشدنی را در راه حدبو حقیعی و حدادون مخاری نثار کرده پدای سعادت پناه والای شهادت که معراج کمال محاهدان ممدان اراد است فائز شد درس وقت سیدی مدر هاشم نام از اقوام حان مدکور که در عقب سوار و بر حوصه میل نشسته بود ندهن ملهم اقبال حصرب شاهنشاهی مسرمد گشته حسن تدریجی نکار مرد و آن فوین شهادت نصرب سعادت نشان را در مرگرمده نوصعی که بود نگاهداشت با جنگ تاخر رسید و علنه و اسدیلا نصیب اولنای دولت ملک اعدا گردید و دلبر حان کوششهای مردانه و تلاشهای دلیرانه کرده رحم تدریجی بردست خورد و سائر محاهدان حلاوت پرورداد مردی و دلاری داده نصرب تدع و طعی سنان نسیماری ازان محال اند نشان سعادت مدتش را در خاک هلاک اندادند و رانت میرری و نصرت بدست حرأت و نسالت بر امر احدثند و درس انبا راحه حیسنگه مدر با موج حود رسیده صملمه حدود طعر سعار گشت و مدر لال بانکار را بکناره پشت همت شکسده تاب ثبات و فرار نماند دارائی شکوه اراحا که

مدروی طالع والی خدمتوچهاں و سطوب و صولت عساکر گنہاں
 سداں را آزمودہ از بہت ابدال نادسانہ حکم در ناخنہ بود و ندعن
 مدداسب کہ سبب رستندہ و طالع در گردندہ اوزا دیگر نازہ راہ
 آوارگی و مرادوا ی سرگستگی و ادناں در دین اسب ہم ساراں
 جنگ و نکار معرر کردہ بود کہ در گنہاں اوزا سوار کردہ و خزانہ
 و کاجانجات ضروری نار نمودہ آمادہ راز دارند و خود نا سہر
 بی سکوت مہنہای گریز در راز بلندی اسنادہ مساندہ کوسس طرفی
 منکر و انتظار انجام کار می برد و ناآنکہ بعض مواجہال ساعدوار حاس
 کہ عساکر گردون مآثر ازان راہ نورس کردہ بودند و مواجہال سہر
 بی سکوت مدانہرب اتصال ناں برہم خورد و دیگر ہمہ مواجہالہا
 استحکام داسب فریب سبب ہفت ہزار ہزار نا بر آمادہ کارزار بودند
 جوہر ہمہ و مدد در خود ندندہ مرار در مرار اجتناب دود و خون
 سام در رستندہ مر ف طالع بروی مخالف و مواجہ کسندہ بود و سدا
 منصور بدر دست کسندہ سداں سنج منور مر خود سوری برداسدہ
 معقول بہت و عارف بود اندہار مرصہ نمودہ نا سہر بی سکوت
 و دروز مدوانی و خدنی دیگر از سداہ راہ گریز سہر و خائف و ہراساں
 در حجاب ظلمت اہل حاس ازان عرضہ ندرن برد و ازن حہت کہ
 موکراں عمدہ اس اسناد و اموال و اہل و عیال خود کہ ہمراہ داسند
 معلومہ احمدر در آوردہ بودند از سرداران سوا ی ضرور مدوانی کسی نا از
 و من طریق بکند و جدلان سدا و مجموع اوز وندہ و اسباب سوکدس
 بناراج حاسہ رعدہ ننداری از حرانہ و کار خائناتس را خدوہاں و
 مردم بی سر دنا کہ در دین مدد بر گرد آمدہ بودند دران ہنگامہ

شورش و آشوب عارت گردید و بعیر از حواهر موشیدنی و فللی از
اشربی که در عمارت‌های اهل حرمتش بر میلا بود از امدع و اسوال
چتری یار برسند و حاسب و حاسر صد مرشانی و بی سرانجامی
ره بورد وادی حسران و ناکسی شده عارم گجرات گردید و بعد از
رقتی او حمعی از سرداران و مردمست که در مورچالهای سمت
گده دیتلهی بودند و از رقتی او خبر بداشتند مثل عسکرخان و سید
ابراهیم و خان لدک پسر او و محمد لدک ترکمان از کومیلان گجرات
که او را از آنجا همراه آورده قزلداشخان خطاب داده بود تا قریب
یکپاس شب مورچالهای خود نگاه داشته نجات و تلاش مشغول
بودند و نا هوشدار خان و اسد خان و مدح الله خان و دیدار خان
و دیگر سپاه طغر بنده که ناسطرب حمله کرده بودند با سبطهار حمایت
دیوار مدامت و پیکار مینمودند و پس از آگاهی بر کیدعت فرار
آن برگشته روزگار او احرار آن شب عسکر خان و سید ابراهیم و محمد
شریف میر بخشی او که چنانکه گزارش ناست رحمتیر حورده بود نا
دیگر سرداران و عمدتها از صف شکنان امان طلعهده برد او آمدند
و محمد شریف چون رحمتش کاری بود آن شب در همان حاسط
حیات در بوردند و دیگران روز دیگر بواسطت خان مذکور روزی
عنودیت و النجا نجات والا آورده حده سالی آستان حلال دمورد
انظار بخشایش و امصال گردیدند العصه این قسم منجی همان
که دس و دولت را سرمایه صلاح و بهروری بود بی آنکه شهنشاه
جهان مدعس اقدس تصدیع بهصب و سواری کشند و چتر انبال
بررو سعادت نرساحت میدان رزم و عرصه قتال اذکند میامان

تحت جهانگشا و طالع نصر و برای آن حدیثی بود و مطهر لواء
 ندوی که متوجه ولایت دولت و امضای ملطفت بود صورت وقوع
 نایب ملک و ملک را رب و فرانس داد و بلاد و عدان را امن و
 آرامش بخشد در حدای مملکت گلهای آمدن در بهار امن
 جهانان سکس و نسیم و نوری حاصل خلاف از طرف حمدان
 حاتم رب بدستگاه حاکم و حسمت بی عدل و گنار انبیا و
 کامرای بی حس و حارسد حسم میده عدون و ران ملک در آسود
 میده حویان و افعه طلب را دست آفرینش امیری از کف رب
 و عدت ملتان دولتیخواه را خاطر از احتلال دولت فراهم آمد *

• شعر •

ندام ناں ساه مدرور مده که هرگز مبادش رگندی گردد
 نیک بند داد بهندس سد آب • دل اندر تر حصم همکون خدای
 عدو هر کجا سد بدتر بست • سکوفس نیک حمله درهم سکس
 دل حصم از آن گونه درهم مسرد • که حود حمله در لب دسم بدر
 جهانان است نصر سه کلمات • ندانسان که بهاد ما در رکاب
 در صابر دور دین دنده و ران هوسمد و نالغ نظران خدمت دود
 که مرآت خاطر سان نفس بد و دفاع روزگار گسته از تصحیح سوانح
 در حادثه را و مطالعۀ داستانهای نامهایی حیرت بخش عرب امرا
 بنامهای سرانای اوضاع و احوال جهان نموده اند و دمار مآثر و
 صحیفه مفاخر ملطن مامده - خرافات جامعه حلو گاه انظار بدیع
 ماحده بطارگی کارخانه انداخ دوده صورت اندمعی موشده بدست که
 کم کسی از نادانان کسورستان و خسروان عالی مکل را در عرص

این قدر مدت این چندس محاربات شگرف چه روانی و مصائبی
 مرد آرمای سلطانی انفاق املاء و آراء دم که توفیق ربانی و تایید
 آسمانی دست نوازش بر سر اقبالمدان گنتی مناء داده کم سخت
 بلندی را این نصرهای عینی و فتوحات سماوی دست داده چه
 اگر بدیده تحقیق نیک ملاحظه رود و ارتاروح دامهایی کهن عیار کار
 ملوک روزگار گرمه آمد اکثر کشور کشایان نامدار را که علم عالمگیری
 و جهان بروری بدست همت بر امراخته اند و سمنده عریمت در
 میدان حصم انگیزی و دشمن سوری تاحده هنگام ظهور داعیه گندی
 ستانی و طلوع نیر انال و کامرانی نامنصای قوت طالع و نبرگی
 تقدیر دشمنی قوی که بحسب حاه و دولت و سپاه و شوکت با ایشان
 برانری کند و دم معارصه و هم سری رید معقود بوند وصف آرائی
 و نبردی که کار آرمایان مواضع هیجا اراں نار گویند در مدب
 سلطنت بطریق بدر ب روی نموده و بر همکنان طاعرو هوداست
 که این بادشاه برور سخت نصر سپاه حدبو عالم گیر گندی مناء را
 با وجود اعادی قوی دست دبی شوکت و مدعیان نا انداز و
 صکت که هر یک کلاه گوشه سخت و اسکنار بر برق مدار می شکست
 ده نبردی توفیقات ارلی و تابدات لائالی در عرص سالی این
 محاربات سرگ و نبردهای دشمن سور واقع شده همه حا علیه و
 طغر بصدب اولنای دولت اند نمود گردید و خود بدعس بدعس
 در سه موقع دشوار و معرکه حوئحوار که حکرگسل سردلان روزگار
 و رهبر گذار رستم و اسعدیار بود نبرد حو و رزم آرمای بودند و در هر
 صف آزایی و کارزار کارنامه دلآوری و استقلال در طایف بلند

همت و مردانگی نهاده نصرت دفع مرا سال و خوف ناری نصرت
 سال گوی سروری و نصرت السعوی بر روی از معاندان دعوی کار
 و سرک اندیشان بحرف شعار زدند و تا آن کوسس همت و ملتش
 حراب و مساعی جهانگسا و مختاریات طهر مرا که از آن حادان گندی
 سال مسعود عالمها گسند از عانت آگاه دلی و هوسمندی هرگز
 انداز این امور سگرت مرده عقلت بر دایس خدا داد آنحضرت
 می گسند و از بهای حصوع و نثارمندی که درگاه گفرتا دارند این
 مراتب را نزاری قوت و نیروی انداز خویش امداد نکرده همواره
 در خلوات دمی و محافل این بر زبان حق رحمت که معراج
 حراس صدق و ایمان است میگذرد که ظهور این مواهب عظمی
 و منوهاب علما را از معجزات ناهرات حصرت سرور کائنات و آثار
 مناس امداد و امداد باطن معنی آن علامه موحودات علنه و علی
 آله و امکانه سرائف الصلوات و کرام النجات مندانیم لا حرم
 بنویسد سکران نعمت از حمد بطاعت و عبادات و اندعای مرصنات
 الهی و درویش سرع مطهر حصرت حتمی مناهی و مکتوبات نذع
 و مناهی نجاسی آورند و از منعی منعی و توفیق بصفتی تا وجود
 کرب اسباب حاد و تحمل و رموز مواد جسم و کامرانی لمحه من
 بعقل و من آسانی داده ندرام آگاهی و اسد برستی و کمال
 عدل روزی و راد گسندی و نروهمس حال سناء و رعیت و رعایت
 فانی انصاف و حرمت که عرض از سروری و سرمراری همان تواند
 بود سلطنت را مروج حلال تحسندند امد که منویس کسور صورت
 و معنی و ایلدیم ظاهر و باطن از مر مرماندهی آن حدیث عالم گنر

زروق پدر نوبه تدع سطوت و انبالتس سر انداز خود حیران
 و ماهیچه زانست عرو حلتس هم چشم خورشید حار را نا، نا جمله
 حضرت شادشاهی بعد از اسماع مرده اس و مدح آسمانی روی
 بیار بدرگاه اورد نصرت لختی کار مار آورده مراسم شکر و سپاس
 آلهی تقدیم رسانیدند لکن خاطر حق درست و ماحوی که قدر دان
 حوهر عدوت و قدمت شمس گوهر بقیدت ست ارتضیه کشده شدن
 رنده بویدان احلاص شعار شمع میبر که از دیرین نندهای مدوی
 ازادت کنش و سرحدل در انگوهاں حیر اندیس، بود قرین قاسف
 و تاملگره بندد و روح او را نابوار توخبات باطنی و طلب عفران و آسرتش
 نوارشهایی معنوی والطاف روحانی نموده حکم فرموده اند که چون صبح
 شود نفس آن بوئی معنور را نمانی شایسته برداشته در روضه
 قدسیه معینند بسم نامی ندو اندر احصرت حواحه نروگوار
 قدس الله سره العزیز دس کنند و دعوت سامعوار جان را نرو نا آنکه
 بعد حداث به در راه احلاص و عقیدت ناحقه نوب، نظر در سامنه
 نسبت و خدمتتش حکم شد که ناعرار و احترام برداشته در همان
 دعه منارک مدیون سازند و در دیگر که سلیم حمادی آتحره در
 حافان مؤود پاک دس بطواب روضه مدوره پندشوی اهل معدن
 لکنه اصغنائی کرامت آمدن حضرت حواحه معدن الدس قدس
 سره العزیز شرف قدوم ارزانی داسده بعد از تقدیم آداب رذارت
 پیشه مرار ر بیه لعمادزار و خدمتگذاران آن مرار قدسی انوار انعام
 فرمودند و از آنجا عدان توس اقبال را انعطاف داده در سمات
 مدس اماس در لکنه ناساعی که در کنار قنابل انا ساگردان

اصحاب قبول احوال نمودند و اردویی همایشان سازد معالی از حانی که
 بود کوی کرده بدوای نالاب آمد و حوی معانی دارا بی سکوه
 حصران مروه از مسمات جهان برای و نده زبانی بود بعد
 معادرت از روضه معنیه نایبهای رای عالم آزادی راحه حدسه که
 و نهادر حان را با جمعی از ندهای کار طلب و مداران بصر
 سال مدل ردلجان و محمد ننگ و ا دار ننگ و اودنهای
 راهپور و هوحراج کجه و اده و سهسوار ننگ و مصری افغان و مسک
 سنگه بوبور و سوزحمل کور و یوسف ندوی و آنس فاق و
 حان نادر حان و علام محمد افغان و برکنار حان و سنج نظام
 ننگامی از بعضی کرده مرخص ساختند که آن سرگشته ده اذکار را
 هنجح خا محال در ننگ و قرار داده اگر منسرسود دستگیر کنند و الا
 همب تر معانی او گماشته او را آرازد دست ناکامی سازند و هنگام
 رخصت راحه حدسه را معانی خلعت و دک رنجبر مدل
 و مسنر مرصع و انعام دک لک رویده و نهادر حان را عطای
 خلعت و حمد و مرصع کار با علام سرواورد و انعام می هزار رویده
 بزارس فرمودند و از گومگان آن حشش مغروری ناکار ننگ
 نعام خلعت و خطاب ناکار حانی و محمد ننگ نرادرس خطاب
 سراند و حانی رد گره ندها رحمت خلعت و بعضی عطای اصحاب
 سر لند گسند و برای تسلط خاطر و مده راحه حسوب سنگه که
 صدق ندامت و تار گشت او تر صاحب و تر خورسند دظنر سهندساده

حرم بخش عذر بدیدر پرتو و صبح انگنده دود مومان مرحمت عدوان
 مدعی بر مرده کشایش و عفو مرانق رلات و خطایا از پیشگاه عاطف
 صادر گشته خلعت خاص جهت او مرسل شد و بمقتضای سابق
 که هفت هزاره هفت هزار و سوار از جمله پنج هزار سوار و اسب
 سه اسب دود سوار گردید و چون از وقوع تعصیرات و مانع گذشته
 در حاکمیتی در ناصیه نمود متش دود حلال مرحمت و اتصال
 پادشاهانه چنان اتصا نمود که بکشد از بساط قرب و حضور دور بود
 از حاکم کردار و بشور تعصیر بر آید لهذا مونه داری گجرات
 باو تعویض نماند حکم معنی صادر شد که آن مونه شتابه نظم
 مهمات و حذر احتلال امور آنجا پردازد و کتور پرتویی سنگه مصر
 حوٹ را روانه پیشگاه حضور سازد و تا سه روز دیگر رایات جهانشا
 در آن مکان ملص نشان امانت گرفته سایه چتر ابدال شروع بخش
 ساخت آن نوم و نر بود و هر روز محفل کامرانی و کام بخشی مرتب
 گشته هم امور ماک و ملت انتظام می یاست و هم آدار دوازش
 و مکرمت بطور منرسند و درین هنگام بامتنای رای عالم آرای
 امیرالامرا مستقر الحاقه اکثر آباد مرخص گشته عطای خلعت
 خاص و شمشیر مرصع گران بها و اختصاص یاست و عاطفت
 حضورانه امیر^{۱۱} حان را که از قصه شیخ منر شهسوار بود عطای

(۶ ن) و بر توجیه بحال نار ماندنهای شیخ میر انگده
 همگی را عطای خلعت از لباس بدورت در آورد و امیر حان برادر
 آن معذور ناصیه در هزاره دو هزار سوار بمقتضای چهار هزاره

خلعت از لباس گذرد بر آردن دل خوبی و نوارس بود و بی
 دیگر از هوسان و مدهونان آن نوبت معذور خلعت مرحمت شد
 و چون مرادی نسبت و ندگی ساه نوارس خان منظور خاطر عاظم
 پاشاه حق درص حق شناس بود مریو القاب بحال رزندان و نار
 ماندهای او افکند و نه نمران آن خان مرحوم و اصالب خان و
 متر صالح هر دو دامادس و خانه زاد خان که نسبت مراتب ناو دارد
 خلعت عذاب کرده آنهارا نفرار کلفت مام تر آوردند و معصوم
 خان مهنی سر ادرا که مانع هزار و ناصدی هزار سوار منصب
 دامت منصب دو هزار و هزار و دو صد و شصت سوار و

صد هزار سوار و مرحمت بقاره و مسخر و عمد هر نا علاقه مرورند
 و متر اراهم مهنی سر آن مرحوم منصب هزار و چهار صد سوار
 و دو صد دیگر منصب ساعده مرند گردیدند و نه جمعی
 دیگر از هوسان و نه مدهونانش خلعت عذاب شده مجموع
 کامناب عاطف شدند و چون ساعده نسبت ندگی ساهوار خان
 منظور خاطر عاظم ناد ساه حق پسر و حق شناس بود نار ماندهای
 آن خان منور را نفر مطرح انوار القاب ساختند و همه را نعطای خلعت
 بواحدند و معصوم خان سر نررگ ادرا منصب دو هزار و
 صد سوار و مناد خان سر دومین را منصب هزار و ناصدی
 هفت صد سوار و متر صالح دامادس را منصب هزار و ناصدی
 سوار مرراری بخشند و ننداری ارندهای عذاب آند و منارزان
 مصر و نری مواجب شده و مکرر بده مورد انظار نوارس گردیدند

سادات خان مهر دومین را از اصل و اصاده بمنصب هزار و
 ناصدی هفتصد سوار و میر صالح دامادش را بمنصب هزار و
 یانصدی ناصد سوار و محمد احسان مهر خرد را بمنصب هفتصدی
 منصد سوار سرافرازی بخشیدند و مدد الله خان بدایت مدد با
 ماده مدد و اسد خان نمرحمت ماده مدد و صف شکفتان عطای
 خلعت و بقاره و ماده مدد و ناصد پانصد سوار بمنصب سه هزار و
 دو هزار سوار و بدو لکان نمرحمت اسب و ناصد پانصد سوار
 بمنصب دو هزار و ناصدی دو هزار و ناصد سوار و عتدب خان
 ولد امیرالامرا ناصد ناصدی دوصد سوار بمنصب دو هزار و ناصدی
 دو هزار و از اصل و اصاده اردی بهار راتهور و نهو حراج کچهواوه
 هر کدام بمنصب هزار و ناصدی هزار سوار و ابوالمکارم ولد
 انصار خان مرخوم بمنصب هزار و ششصد سوار سر دلد گسند (
 و عسکر خان و سعد انراهم و برق انداز خان و جمعی دیگر از بوکرا
 دارا بی شکوه که از معارقت گردیده ملنچی بکتاب خلاص گردیده
 بودند عطای خلایق ماحره و مناصب شایسته سر برار گشته در سلک
 بدهای درگاه خلایق پناه انعام یافتند و رحمت خان دیوان
 گکرات که دارا بی شکوه او را بکند و عتدب همراه آورده بود به تعدد
 عتدب خلایق طالع نر انروح و چون معرض اشرف رسید که
 دارا بی شکوه جمعی گذر و مرتقه اندوه را بمطهرای نیسا و گمانهای
 عتدب از کمال سعادت و نیکوئی محسوس و معدد ساحه بود و آن
 گروه در قلعه احمد را بد حد و عدل پرور وصل گستر ناصدای
 عاطفت و مهربانی حکم فرمودند که آن بیگانهان را از قید رهائی

[illegible]

به نظر می آید که در این کتاب و جوامع دیگر نیز تفاوتی در
 روش نگارش و بیان مطالب وجود دارد و این تفاوتها را می
 توان به عوامل مختلفی نسبت داد از جمله تفاوت در
 روش نگارش و بیان مطالب و تفاوت در روش
 نگارش و بیان مطالب و تفاوت در روش نگارش
 و بیان مطالب و تفاوت در روش نگارش و بیان
 مطالب و تفاوت در روش نگارش و بیان مطالب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(- h d)

[illegible]

و بنا بر این دست عطا و اتصال کشاده هر يك از ننگمان معظم
 و نادوان مكرم و برسدانان بارگاه خاص و بزرگان حرم عرب و اختصاص
 را با نعامات ساميه و مواهب عاليه نوارش فرمودند از آن جمله
 نمسند شدن حرم عرب و احترام برده گرس نقاب ايهت و احشام
 ملكه ملكى حصائل مالكة مدسى سائل عادلۀ هوس مد كاملۀ
 سعادت مدود نجلۀ رصاص عظمت و ابدال درجۀ گلشن خاۀ و
 حلال روش راى ننگم گرامى همشهرۀ حوشت كه نمناص شرافت
 ذات و كرامت صفاء و محاسن اخلاق گریده و مكارم اطوار مسندۀ
 و صدق احلاص و عقده و رسوخ يك حجتى و ارادۀ خدمت
 حدبو حها و خلدۀ زمان كه صدر مسند مشكوى دولت دوحود درك
 آمود آن ملكۀ قدس نقاب مرس سب بدج لك رپنه مرحمت
 كردند و ده برده آزاي هودج عرو علا نور بخش تنق عظمت واعلا
 رندۀ مكرمات دودمان خلاصت امود معدسات حانداں شرافت بارۀ
 انوار صاحب دانست و هوس معدى لامعۀ دير سعادت و سر بلندي
 ربا مسند عرب مسندۀ نقاب عظمت ربا الدسا ننگم چهار لك
 رويده و ددرۀ باحرۀ نكر حشمت و كامراني ثمرۀ طندۀ بس درلت
 و جهانباى ريب مرادق ايهت طرار طلسان ععب ريدت الدسا
 ننگم دو لك رويده و ددرۀ ناصرۀ درلت و سروري عرۀ ناصيۀ سعادت
 و برتري زهرۀ سماى زمعت ددر آسمان خلالت ددر الدسا ننگم يك
 لك و شصت هزار رويده و نجلۀ استار عرت نور ابراي شدسان
 ايهت رندۀ طاهرات نجلۀ مكرمات رندۀ الدسا ننگم يك لك و پنجاه
 هزار رويده و نجلدي ديگر از برده گريدان مرادق عصمت يك لك

و ده هزار رو به انعام فرمودند و چون حرم خدای امدال از انوار
 شوکت و حال خدمت و زمان شروع خدمت نام از اسما و دولت گذر
 خاص علی حده برودند و امکنده سرور آرای سعادت گردیدند و
 در آن مجلس سدید احترام در و در حضور مجلس خاص و عام انجمن
 مساعی آراسته گشته آئین کام نحسی و کاموادی تازه شد و هدیه
 عسرت آرای و حیران خدای داد ابره گرمی در دست و از منصف
 سبحان عفاف و مکرمت ناساهی محل مراست و مناصب بالندن
 گریست و از دستم داد دست جو و احسان خلدی آلهی علی آمال
 و امامی سگفت آمار نهاد و هر یک از نا ساه و ادعای کام کار نامدار
 مؤید منصور تجدید را موزی انظار نوحه و نوارس ساخته نمواست
 عظمی و مراحم علما عراحتصاص تحسین از آن جمله برای مهین
 سعید در حقه سلطان گریس ناره بهال حلاست ناساه زاده ام دار و الامکن
 محمد سلطان که در نیکاله بود سه لک رو به و جهت و حسنه احد
 برج دولت و سروری ناندی گوهر درج عظمی و بربری ناساه زاده
 عالی و در سر حقه ستم محمد معظم که در یکی بودند دو لک رو به برهم
 انعام رسانیدند و توکل خدای عرفت و ارجمندی ناره بهال خوددار
 حسمت و سر ناندی ناساه را که کامکار سعادت نوا محمد اعظم را
 مانعام دو لک رو به و مرحمت ستم سر صرح گران بها و محل خاصه
 در آن ناره و محل زر نعمت و ناصافه دگ هزار سوار به منصب والای
 ده هزار رو به نوحه سوار نواختند و مره العین سلطانست و نامداری
 مسمره الصدر انبیه و نوحه داری ناساه زاده والا گهر محمد اکبر را
 ناعام دگ رو به و مسمره عاطفت ساجدند و همجنس بهر

کدام ازار امرای نامدار و بونیدان عالی مقدار و سرداران و پادشاهان داران
 حدود نصرت و سائرندهای آسمان حلاوت بقدر رتبه و شایستگی
 عواطف بمانان و عبادات شایان که ارسعیل تعصیل حدانگاه روم
 رده کلک و دان خواهد شد سمب ظهور نامت و بر سر صلیبا و اعتنا
 و محس حجاب و شعرا و ارباب طرب و مشاط و سرور سران آن انجمن
 انبساط انعامات لایحه و صلات گرانمانه مرحمت شد تا الحمله آن
 مجلس دل کشا و مستعمل سعادت مدرا در کمال رنگینی و دل
 مریخی و ریب و ریب و شکوه و عظمت و نهیمت و سرور و شاد کلمی
 و حضور سر رسید و حصر شاهنشاهی تا در گهری دران بارگاه
 حلال و نگارن سرای اقبال سرور آرا و بر سر امور گذشته باطف و
 بوارش و عطا و بخشش داد تمنای عالمی دادند و اشاره معنی صدر
 مدوحت که اس حش سعادت آدن بهمین ترتیب و آدن تا دهم
 دی الحکم ممد دوده معدوم مرحمت عده اصحی متصل باشد تا
 در عرص اس اوقات حکمته مرحام که ایام دولت روزگار و روزگار
 دولت انام سمب جهانان را کام دل در کنار آمده آرزوهای دیرین
 جهان حصول انعامات تاریخ اس خلوس میمنت قوس را ملا ساه
 بدحشی که سمت معروف و معروف بود و دارایی شکوه و
 رابطه اراد و اعتقاد عظم داشت ظل الحق گنده و اس گوهر
 بطم سعده •

صبحی دل من چون گل حورشید شگفت
 کامد حق و عذار باطل را رمت
 تاریخ خلوس شاه حق آگه را

طل الحق گفت الحق اس را حق گفت

و یکی از مصطفی مائت حرر اعلای (ناساها ملک هفت اقلیم) گفته
 و دیگری از بکده (سنجان رب اورنگ و ناح تا ساها) آمده و می
 حریر الله حلف ملا محمد معی محلمی صفهانی نالغای حروس عدلی
 و امداد الهام روانی تاریخ وقوع اس عطفه ایداد را از انوار مسکوب
 کلام آبی حدیث اودناس نموده که (ان الملیک لله موبده من نساء)
 الحق ورود اس لطیفه سار و مترا ندان مصنیج دل نص صریح از ان
 اصباح میداند که طلوع نور اس دولت آسمانی و حلوس
 اس رنده اسر حاکم و جهان بینی تر اورنگ عظم و کسور
 مدانی بماناس نانداد صمدی و کرام نومعات سنجانی
 هفت و آنچه از مراتب علیه و استدلالی اس برگرفته است
 و مدارج رفعت و اعلای اس سلطنت مریدی و دج و استدصال
 اعدای ند سگال و مصر و متروزی حدود طغر مال درس مرص
 اندک و مدب و دل نموده بروز آمده حق مصلحت کامله ازلی
 و حکمت سامله لم برلی اقتضای ظهور آن نموده لا محاله
 تسارع رضای انود فکون معرون بوده هفت و حق نداند
 که بماناس آفارد ننداری برکت دولت و کامکاری اس ناساها حق
 بسند سرعت بروز احکام ملک نصا و سرع مظهر امرور در
 شمس جهب و هفت کسور کامدات بقا و روانصب و شاهد مصور
 حجت و حجاب که از علیه نظر و استدلالی ناطل گردان محال
 ظهور نداسد درس عهد معات مهد معات حفا از روح ترا گفته
 سرگم خلوق حق ندای هفت در ندان حجاب دولس من ار

کشاکش سرکت شرک و ضلال مارع النال و تنگای امدام معی
و همتش آمار کفر و رسو و دعوت نامال مکر و زوال ست امد که
تا بدر مدبر را در او رنگ مددا رنگ و چترهای فرار و حورشید عالم
گدرا را بر تخت مرصع و چتر رنگارنگ سرور شاهشاهی و چتر
گیتی مداهی ارم دست برورد الطاف الهی ملک نایه و حورشید
خانه باد •

دگر رایچه طالع سعادت مطالع خلوس میمنت

مانوس قرین بطور احتر شامان درس

لمواعه

ای رصد امور حرد دستگاه • کوکب طالع نگر و اوج راه
طالع مرحدده شاهیه نه بین • مطلع ادوار الهی ندین
دیده درس رایچه ارحمد • ناکس و ریح سعادت بند

چون بمقتضای تعدد ارایی و قانید محتاجی خلوس معبود اس
پایه امرای اورنگ خلافت و کشور سنانی در امد اوقات و امن
ساعات که جامع برکات کوبی و آلهی و حاوی مناس ارضی و سماوی
بود اتفق انداده لایحرم حاتم نکته سنج حقائق نگار که رصدند
آسمان معانی و دینعه یاب حداقل اسرار نکته دانی ست رایچه
طالع آن خلوس همانون درس صحیغه ابدال ثبوت و مرقوم منصار
و ارایحه که استیعای حمع دولس و نکات و استیعاب همه مرانا
و حصائص اس سعادت نامعه هفت آسمان مرائر از دینوی شرح
و بیان صد دینس بعضی از لطائف رموز و شرائع احکام آن نبوی

که احقر سداهاں رح استکراج نموء اند مہی مردارد نا ارباب
 دانس واک و دنا و حنجان احم و انلاک را برحی ار افطار
 معاداد علوی و آ اربکات آسمانی که اس رانجہ مدمدب طرار دان
 مخصوص و ممتاز سب بر خاطر حقایق و بطر حقایق ظهور نموء
 نامطربلاب حعدعب دای مک و دعوی ارتفاع درحاب آداب اس
 دولت ازلی امانس و انند گروم و ارس جدول دعوم سعادات و اوجہ
 ارقام مرادات استکراج احکام برحی و نهروری و اسدبناط ادوار
 عالم آزایی و جهان موزی اس ماطعب اند ددودک نویند کرد •

شرح مراکز موت دوارده گانه

حانه ازل روح اسد مت

که دنت بر اعظم و عطده نحس عالم سب و در کتب
 احتیازات مسطور سب که نهرورس بروج برای طالع خلوس برح
 اسد سب مرکز اس حانه درجہ هعتم ارس برح سب که حد
 رهرة و رجة رحل و انما عسرة رهرة سب و نه نهر عطارد و هعب
 نهر رهرة و درنجان سمس و آدر جان رهرة سب و رة مہلقة
 آمداب سب سرک رحل و مسنوی نرس حانه آمداب و سهم
 الملک و السلطان نرس حانه سب و ددعبه سنجان علم احکام نرس
 سهم الملک دروید طالع دائل دوام و نبات درکب گرومہ اند •

بنان احکام

اس حانه دلالت منکند بر استحکام اساس دانت و مرمای
 زوایی و انتظام امور حلام و جهان مغربی و کثرت و آزاسنگی

حمل و حشم و صلاب و خلالت در دل‌های اهل عالم و علیه
 و معزوری در معارک و عا و نگودساری و تیره روزی اعدا - و موع
 مشدیری در س حابه و اتصال او با قناب که صاحب حابه سب بنظر
 قبول دلیل ست بر ثبات ملک و بقای حشمت و صدق اخلاص
 و بگردگی اولیای دولت و روح عقیدت و یک جهتی اصمعی
 سلطنت و کبر و بدهای حاسپار حشر اندیش و و مور ملارمان
 دولت حواه و باکیتش و زور امرویی اسباب سعادت و کمال بمان
 تایید ارد مدعال و بشو و بمای بهال حاه و حلال ارمض بهار لحت
 و افعال - و اربدایع تاننداب آسمانی آنکه طالع مهر و روع اس آوناب
 حها قات اوج عالم گنری و حها بدهای موادق عاشق قران علون
 در برج قوس واقع شده و اهل قرابات اس قران را قران اوسط گمان
 کرده اند چه در مثلثه آبی دوارده دولت قران شده و اس اول
 قراندست که از مثلثه آبی داتشی انتقال نموده و قران مذکور در
 مدب در سب و چهل و پنجم سال تعرفنا واقع میشود - و از شرائع
 اتعانات عربده آنکه طالع ولادت سعادت قوس حدبو رمان و رمدن
 دا طالع اس قران موافق ست و اس هر دو اتفاق مدع در دلیل
 بوی و دو شاهد صادق ست بریکه نایه والی اس دولت خدا
 داد و رتبه ارجمند اس سلطنت گرامب بدها در مراتب عرو علا
 و مدارج رومب و اعتلا هم چشم بفرس و انگشت بمای حادعس
 گردد و صدت عالم گنری و دولت و آواره حها بدهای و صولت
 اس حصرت در انشار باطراف و اطار بر پدک صدا و شمال و برید
 وهم و خیال مسابعب خود نصرب شمشیر و حسن تدبیرش

ممالک و اقالیم جهان لحفظه تصرف و تسخیر آید و سمد
 عرصت آن گنرس عرصه دوران تکام تصرف و نیروی مدما
 و مرکسان اطراف و تحوط مناس اکتاب سراطاعت و انعقاد بر
 رگاه خلطس مطامس میدهد و حوافس روزگار و مرمادها را نامدار
 گردن از رفته منافعش به منجده کسور دایا تصرف والدان والاس
 دهند و دلیل صبر فرمودنی مانس آنحضرت ناعالی اعلام دس
 مدس و اعلای مدس حصرت مدک المرسلین صلوات الله و سلامه علیه
 و علی آله و استخاده احمد مدس و انداع فواعد سلطنت و حیاندانی و
 اختراع فواید خلافت و کسور سنایی و تصرفات ددعه و دخلهای
 نجا در هر باب و رضع صواب و رسوم مستندده ندهن است و بحر
 صواب نرا که سالها و قریب در روزگار از آن فار گویند و زرگان جهان
 و سرداران دوران آن را دستور معامله خود سازند •

خانه درم درج مسله ست

که خانه عطار و سرب او ست و مرکز اس خانه درجه
 سیم ست که حد عطار و وجه سمس و اما عسره مرتب و نه نهر
 رحل و هفت نهر و درجه عطار و ادرخان مسیری ست
 و رب منله رهوه ست ترکیب مرتب و آن درجه مصدده
 و مذکر ست و مسنوی نرس خانه عطار که واقع ست در دازدهم
 درخانه خود •

سان احکام

ا ن حاد دلالت می کند بر آندای حرانته عامره و کدرت بقود و

خواهر و اجتماع کبور و دحار و مراهم آمدن تحف و بغدادی ار
هر دبار و رسیدن اموال حواج و دیشکشیهای نمایان از اطراف و اقطار
و اردن و محصول مملکت بسبب تدابیر صند و ضبط و دست
مداخل و محارج سلطنت از روی معامله مهمی و هوشمندی
و داندل ست بر آنکه ارایای دولت اند قریب و دندهای اخلاص
آئین مصدر خدمات شایسته و ترددات پدید آمده گشته کارهای
بزرگ و مهمات سیرگ بمساعی همت ایشان بطهور رسد
و معصلات امور و عقدهای مشکل بحس کار دانی و رای و
رویت آن گروه اخلاص طوبی کشایش بدید و همواره بصد
ارادت و خدمت گذاری و حسن عنایت و حسن پاری مشمول
عنایات و منظور ترحمات پادشاهانه باشند و درین سهم السعاده که
دلیل مال ست با صاحب ثانی معصم از کمال قوت و سعادت
حانه مال ست و وقوع سهم المال در ترحم و درین صاحبش
در و د عاشر در حانه شرف خود هم دلیل کثرت حوائش و
دخاتر و دوز احداث چشم و تحت بازی و وسعت دستگاه مکت
و نامداری و حصول گوهرهای قیمتی و خواهر نعیمه ست *

حانه سوم در ح میوان ست

که حانه رهرة و شرف رحل ست و مرکز اس حانه در ح
چهارم ازین ترح واقع شده که حد رحل و ح و ابدا عشره
مربع و نه نه و دهعت بهر و در حان رهرة و آدر حان عطار ست
در مابله رحل شرکت مشدیری و اس در حه مویش و ندره ست

و مستوی بدن حاء رجل است و این در تحت سرف و حد
در مائده خود •

بدن احکام

این حاء ۹ آلات متکثر در عده و تری و بزرگی و سروری و
احوان و انرا و غالب آمدن بر اعدای باطن و مددنا مملکت
در معارک و عارضه ها و کمال مهر اندیسی و راقب
و عظم و روی و سفتی نسبت لخواهران و حواس و بهات
اکرام و اتصال در حق انسان و مسرور گشتی طبع مبارک از بعضی
مهرها و بهصنهای همای که رانای عالیا را روی دهد
و منحصس موارد و مناج عظمه ناسد و وصول مردهای منج
و طغر و رسیدن حشرهای مسرور این از اطراف ممالک و حدود
و لایات در سدنل نو و بوالی بدرگاه شهر آنا و مدل خاطر
ملکوت باطر که سف ممال دنده و نعدون مناجب دنده
و عور و امل در فصای سری و عری و بدر و تعمق
در ممدما عقی و دقلی و وعدت نصیب علما و داسوران
و ممالست اینها و رهبرکاران و روح و نصیب در امور دس و
و استقامت و استقامت بر حاد و شرح مدس و امر به ندای
مساحد و معاد اسلام و حکم نهم لب کنها و عدالت حائهای
که از مالات و حرام •

خانه چهارم روح عقرب است

که خانه مریخ است و رگراں خانه درجه اول از حمل است

که حد و رجه و اثناعشره مریخ است (و ^(۲) نهر قمر و هفت
 بهر و دریا و آدرخان مریخ) و رب منزله مریخ است بشرکت
 قمر و اس درجه مریخ و قیمة است و مسئولی نرس خانه مریخ است .

بیان احکام

اس خانه دلالت دارد بر اقدار عواقب امور سعادت و بهروری
 و احتیاج مقاصد و مهمان نه حکمتگی و بهروری و آبادانی مملکت
 و آموه حالی رعیت و مدر حاصلی دلالت و اندوخی محصل
 حاصلات و آراستگی ساخت دولت بمساکن عالی ندا و مدار حل
 آسا و طرح امگدن عمارات عالی اساس و رعایت مردوس مانند
 بهمعاری همت بلند و بودن راس درس خانه دلیل اردیاد مراد
 حاء و دولت و ترقی نامی مدارج هشمت و انیت و حصول
 سعادات و توفیقات و روانی مرادات و مقاصد و ادراک احر و مثبت
 باعدان نقاع خیر و معاهد .

خانه پنجم برج قوس است

که خانه مشرقی و شرب دس است مرکز اس خانه درجه پنجم
 از اس برج است که حد مشرقی و رجه عطارد و اثناعشره رطل
 و نه بهر رهرة و هفت بهر مریخ و دریا مشرقی و آدرخان
 مریخ است و رب منزله آفتاب است بشرکت رطل و اس درجه نره و
 مذکور است و مسئولی نرس خانه مشرقی است که واقع شده در طالع .

در بیان احکام

این خانه دلائل متکلفه بر درام عیس و حرور و کمال حریمی و حضور و سگفتگی گلزار هندسه بهار خاطر منکوب ناظر و براهب و مقدس ناظر و ظاهر و بوجه طبع اندس نیمخاطب و معاریب بحران و بعلی و بمسوی همه طلعتان و ری روان و مدل کردن نلدات مسرعت مناجه و رخت بلنداهای فاحره منسرعانه و آمدن و سل و رحایل تا معانس نجف و هدانا از ملوک اطراف و اکتاب ندان سرور مخاطب و رحمتن حشرهای مسرب بندار و ردهای ماهه امروز نجات حیات و سعادت مدنی و برحورداری و مردان کامگار و ساهرانهای نامدار بدو متقی و برهان مذوری و حصص خدمت و ابدان و مدور آبار سعیت و ظهور انوار بریند ر دارا آن رمز عالی بران

خانه مسمی برج حدی است

که خانه رحل و سرب و برج سب و مرکز این خانه رجه حقیم از این برج واقع شده که حد عطار و رجه و ادا مسرود و نه نهر و هفت نهر مستری و در بحان رحل و آدرخان سمن سب و رب سبله زهره سب شرکب و برج و این درجه موب و فته سب و مسئولی برین خانه رحل است که در نیت سرب موی حال سب واقع نلدن سب مستری •

در بیان احکام

این خانه داللت می کند بر آنکه دات اندس و عنصر مقدس در اکثر اوقات برین عادتت و سلامت باشد و اگر گاهی مزاج مدنی

امدراج را از منتهی ابدال انحرافی رودند و در سلامت و استقامت
گردد و عادت کند به تکمال حدیث اقترا نالد و ماده تعذر مزاج اکثر
مردی و خشکی و گاه برله و زکام فاسد و دلیل ست بر آنکه بدهای
مدوی حان نثار و ملازمان کار آگاه هوسیار بر آستان سلطنت و سد
حالات فراهم آیند که مصد و خدمات سد و کارهای بر رک
گشته آثار کفایت و درایت و حان مشائی و نمودن از ایشان
نظهور رسد و پرستاران حیستة منظر رسا و محذرات مرحدده طلعت
مه سیمای در مرا رنده دولک و حرم کند سلطنت بهم رسد که بحسن
خدمت رضا خوئی خاطر مهربانوار کامیاب قدر و اعتبار باشد.

حانه هضم برج دلومست

که حانه رخل ست و ادوی سان مرکز اس حانه درجه هضم
ارس روح ست که حد طارد و رجه رهرة و اثنا عشره مریخ و نه
نهر و هفت نهر مشرقی و در حان و آدر حان رخل ست و رب مثله
رخل بشرک مشرقی و اس درجه بیره و مذکر ست و سهم
العنب که مضمون نامان ست تا سهم الرجا در اس حانه ست و
جميع کواکب اس حانه ناظر اند.

دان احکام

این حانه دلالت میکند بر رهرة مدعی طالع همانون ارنج
و میروزی در جماع معارک و میادین و طغر ناقص بر دستان دولت
و اعدای دس و انرا سهرها عرق و حصول مطالب
و تأرب و دلیل ست بر دوق و انبهاج طبع وهاج از مذاکته و اردواج

و عصب و طهارت بردگنان حریم حاد و حلال و معانی مندی
محدرات مسکوی اذغال *

حانه هشتم روح حرب است

که حانه مستری و سرب و هره سب و مرکز اس حانه درجه سیم
از اس نرج سب که حد مستری و وجه عطار و ده نهر آفات و هفت
نهر مستری و ابداع سرب و هره سب و سب مدینه صریح است
دشربکس سمر و اس درجه دهم و سرب سب و مستوی نرس
حانه هره سب است این در وید عاشر در سب جو *

نام احکام

اس حانه دالک دار در آید اب اندس در مهالک و احطار
و مدارک و احوال از آید سب نلدان در کعب جعبه استری و حه است
عنا سب سمدی بود و در اکثر اوقات و ازمان از علل و اسراض و آفات
و اسراض مدعو بود و نرج دار نالس صحت و عا دست مدمن باشد
و اگر کاهی عارضه روی دهد در نصیب گارد و هرگز عذر اندر
و سب در آید عاظر ملکوب داطر به سب و هموا طبع مدارک
موس نصیب و ساط و کمداب دق و اصاط باشد و اسوال اعتدال
و اصدا و اسباب حاد و مکعب اهل مد نصرف اولی سلطنت
اندی ندد آید و سب و دواب موس نمدام و کمال در نصیب
صرب و سبک ندهای اس آید اذال باشد *

حانه نهم روح حمل است

که حانه مریح و سرب آفات سب مرکز اس حانه درجه چهارم

ست که حد مشدیدی و وجه مریح و اندا عشره و ده نهر رهرة
و هفت نهر و در بحار و آذر حان مریح ست و رب مثلثه آفتاب ست
شركت رحل و اس درجه مویت و مطمئ ست و مستولی نرس
حانه مریح ست و او قوی حال *

بیان احکام

اس حانه دلیل ست بر درستئی و ست و پاکی اعتقاد و ثبات
و انتقامت بر حانه صلاح و سداد و کمال درج و برهبرکاری و نهاست
تعوی و دینداری و حسن توبتق نادای طاعات و عبادات و باند
یابش نا حرار منوات و سعادات و تعدیم مراسم امر معروف و نهی
مند و ترویج احکام شریعت طاهره حضرت خیر البشر علیه و علی آله
و اصحابه صلوات الله الیک الیک و آگاهی از اصول و فروع دین و
نهره مددی از فصلت علم و یقین و دیدن حوائطهای راست و سهولت
حصول مهمائی که بدین بهاد همت و اگر کردن و ظهور و لطیفهای علمی
و منصوبهای آسمانی و مراقبت تدبیرات و تدبیرات ربانی و مدانت
یکر و درانت رای و ملهم گشتن نازادهای مواب و عرائم جهانگشای *

حانه دهم برج ثور ست

که حانه رهرة و شرب نهر ست و مرکز این حانه درجه اول
از اس برج ست که حد رهرة و وجه عطار و اندا عشره رهرة و ده نهر
رحل و هفت نهر و در بحار رهرة و آذر حان قمر ست و اس درجه
مویت و قیمة سب و مستولی نرس حد ده رهرة شراکت نهر و هر دو
قوی حال و متصل بدطر قبول *

در بیان احکام

این خانه دلیل بر کمال دولت و عزت سلطنت و علو قدر
و سبوت و سرفراز و انتظام قواعد خدمت و فرمانروایی و احسان موانع
نصرت و جهان برای رفاه آمدن حاجات و حصول آسایش معاشات
طالع و مطاعرب اقبال و تصرف نامدن در ولاات و ممالک و مقرر
گشتن در مبادی و مدارک و اعانت و اعتقاد مرکبان و مناصب
و حراج گذاری بحسب مفسران و ولا رتبی حاکم و دولت و بلندی
حدت انصاف و عدالت و کمال حظ و بهائیت ملک و بدو
نیک عمارت برج و منار و صاحب در بد و نوی حال ملک
می کند هر مناب ملک و دوام سلطنت و استعزاز قواعد
شوکت و است

خانه دوازدهم درج حور است

که خانه عطار و سرب راس ملک و مرکز این خانه درجه نهم
از این درج ملک که حد عطار و درجه مستری و اینا عسره و مرو
نهر و ریح و هفت دهر و مرو در ریح عطار و آذرخان آمناست
و رب منله زحل ملک و سرکت مستری و این درجه مذکور و ندر
ملک و عطار که صاحب این درج است در این خانه واقع شده و
سهم المعاده و آذین و ندر در حدت خانه اند

در بیان احکام

این خانه دلیل بر کمال و رفاه و آنکه نفس هر مامول که در این
مقدس از سام داند عظیم است بحصول گران و شاهد هر امند که در

دشگاه خاطر اندس جلوه نماید از مردی عیب نکتورس صورتی چهره
 کشاد و دلیل ست بر وجود ملازمان صافی عقیدت نیکدل و نکرنگ
 و مراهم آمدن ندهای کار آگاه قوی و رهنگ و توهمی نامش ایشان
 بدقت خدمات مرصه و حل مهمات معصله و اشتیاق مکارم و ان
 و صفات و انشار صفت نیک نامی در اقطار و جهات و الهام محبت
 و داد ملاطفت بی شان و ارسال رحل و رساندن آستان پیر
 نشان و همیشه در مقام مقامت و نکرنگی بودن ایشان •

خانه دوازدهم درج سرطان است

که خانه قمر و شرب مشتری ست مرکز اس خانه درجه هفتم
 ست ارس برج که حد مریخ و وجه زهره و انداعشریه و نه بهر طارن
 و هفت بهر رحل و در میان قمر و آذر حان رحل ست و اس درجه
 موت و قیه ست و مسدوای برس خانه قمر ست و او در خانه
 شرب و قوی حال •

بیان احکام

اس خانه دالت می کند بر آنکه دشمنان و مخالفان اگرچه
 ندعوئی ملک و دلب بر حدرد و گرد حلق و فراع انگرد عادت
 مذکور و محدود و درخی آواره و بعضی مقتول گردند و دلیل
 ست بر محفوظ بودن ذات نهمال از آفات عین الکمال
 وعدم تصرر دیگر مقدس در مواضع اخطار و احوال و معارک
 رزم و قتال و آراسنگی اس دولت خدا داد نه منان ملک
 توان گوه بیکرو هنویان دبو هیکل بری منظر و مراکم باد سدر

برق و بار و خول و دراب نهار نور و روز داناں اصرار لکمی و ۵۵
 سنجان اوصاف آسمانی رسیده بمصطفی که حه مانده نظرات سعد درون
 طالع همانوں جمع آمده و حه انوار سرب و مذهب از طالع آن
 روی نموده چون نمائش نامنداد سماوی و بعد از آن سنجای
 بر نور جمع سعادات محلی و از ۵۵ همه نجومات معرفت است
 و مادر است که طالع حلوسی ناسنجام سراط و ارتفاع محدود است
 دنی داده آراسته و درآمده ناسد دلیل است بر آنکه این اورنگ
 نسبی کسور اقبال را برقی اعلی مدارج حه و خول و عروج ناصبی
 معارج ظمت و کمال که کم کسی از سلطنت دنی سار و حوقل
 گردون سار را دل آن دست داده ناسد روی نماد و انوار این
 دوات آسمان سطت حون ربو مهر مندرجهان باب و الم گنر
 گسده اکثر ممالک ربع مسکون نصرت اولیای این سلطنت روز
 امرین در آمدند

دکرو صمغ نارنج محدد ار مبدای انام عالم

آرائی اس رب ار رب کسور کسائی

بروایمان حقایق اوضاع روزگار و ناظران دنازلند و بهار
پوسیده نماید که حدیثی صراطِ روزِ نامت و جامعِ مومنه نارِ بسنه بدین
ماه و سال و محاسنِ سوانح گویند بی بدین ارمده و اوقاتِ محال ست
همچنین حفظِ سررسیده حادِ ادبِ ادم و بصارتِ دهور و اعوام را

از تعدد ممدای معین ناگزیر و سلسله اطلاع در وائع درواں اعتبار
 فرض بدانت حرثی از وصال انعام پذیر ست لایم از ممدای
 ظهور آفرینش باطمان منظم دانست و بدش نه جهت ضبط
 دقایق اطوار عالم و حفظ مراتب احوال بنی آدم بعد از تعدد ارمنه
 و اوقات بمقادیر حرکات و اوضاع علویات پیوسته حرثی خاص از
 سلسله زمان را که حامل ظهور شرافتی عظیم و مشتمل بر روع
 امری شگرف بوده ممدای اوقات مواج قرار داده مدار انضباط احوال
 نشاء کون و معاد و اندازة نعمت و کثافت کارخانه تکون و ایجاد بران
 نهاده اند و هر چندی که بدان طول عهد و تمدنی عصر حفظ آن
 سر رشته و نگاهداشت آن قاعده تعمر یافته تا از طلوع بدر سعادتی حدیث
 و ظهور صورت سائحه عوین پرتوسج بر ساحت اعتبار آن تامنه سب
 نتحدید آن مدت ممدت بر داحده وقوع امری حطرت و سحر حادثه
 بدیع مدشای تاریخ محدود ساخته اند و از بدو ایجاد عالم همواره
 طوایف اسم را تاریخی بوده که بدای احکام معاملات دینی و دنیوی
 خود بر آن می نهاده اند چنانچه منقول سب که نعمت هدوت
 حضرت ابو البشر و بعد از ان نعمت نوح و از ان پس وائعه
 طومان و از ان گذشته مدعت دیگر اندیای عالی مکل و روع مواج
 عراست نشان از حدوث دول و تحدید ملل مدشای تاریخ بوده با
 آنکه وضع تاریخ میمدت طرار هجری سب مهر سب ارمنه و انداز
 و رتب دواتر لیل و بهار گشته رقم صحیح در اعتبار و استوار تواریخ
 ماصیه کشید و چون سب طائعه عجم قتل از ظهور دول سب اسم
 چندی بوده که خلوس ملوک و حسروان خود را بر مرمر خشت و

فرمانروایی منهای تاریخ می ساخته اند و در انام دولت اسلام در
 این طریقه بعمل آمده و تا وجوب تاریخ موجدند عجمی بواسطه عدم
 آن عهد سعادت عهد خلوص بعضی از حو سن می مانده نای
 تاریخ موجد گشته است حدائق تاریخ خلوص ملکهای ا حال
 معتد ارثان بحکم و در تعاون مندرج و معروف است لهذا بنابر
 اقتضای سند سالقش در عهد سلطنت حضرت عرش آسمانی
 حلال الدین محمد اکثر ناسا طاب ثراه که موجد اکثر جهانهای
 و مسند مؤیدش این سلطنت حاودانی اند بر موجب حوامس
 و مرموز آن حضرت مصلا نای سرور حاکم مثل انطاکیون الرماهی
 امیر فتح الله سنرازی و مؤمن الدوله فتح ابو الفصل و غیره
 تاریخ حدیدی وضع کرده اریح الهی نام کرده بودند و بطریق
 سالهای بریکل هر دوایره سال از منهای خلوص اکثری که دور
 قرار داده و هر سال را نام یکی از سهوز اندا عسریه سمعی موسوم
 گردانیده و در سال اول را از منهای خلوص اکثری که معارف
 و معارف خلوص آن حضرت بوده منهای سواد الهی ساخته
 بودند حدائق در اکثر نامه بنقصانی مذکور است و در دولت
 سرور آزادی حضرت حبیب مکنی نور الدین محمد جهان گز
 ناسا طاب مدوا خلوص جهانگیری منهای تاریخ گشته در همان
 بهیج آثار سنس از مروردن ساط آند و بعد اعتبار نامت و به ان
 دستور ضبط وقایع هر حدس و سهوز سمعی قرار گرفته و بعد از آنکه
 هر بر حاکم خلوص اسر اعلی حضرت صاحب قران نای والا
 پانه کردند آن حضرت تاریخ الهی و جهان گیری را که مندی

نرسال و ماه شمسی بود اعتبار نکرده بنای صدف حوادث ر مدار
 حفظ اوقات بروفق معمول اهل اسلام نرسیدن و شهر قمری
 که مبدای تاریخ هجری سب نهادند و رؤی حمای آفریده که در
 هشتم^(۲) آن بر سر سلطنت خلوس فرموده بودند مبدای تاریخ قرار دادند
 بنابراین درین عهد شرامت قمری و زمان میمنت آئین که جهان بدر
 از منصف بهار دولت شاهدسایه خوان بخت عالمگیر نشاط خوایی از سر
 گرفته امیر سلطان و فرمانروایی از تارک آسمان سانش سر بلند
 نامت و اورنگ خلافت و جهان ندرایی نعر خلوس و آتش پادشاهی
 از مبدای رسد همان مدت مدید که شمیم کرمه دس بر روی ابر
 بود مختار و دسد خاطر حق گریں آمده نآن طریقه اندقه عمل
 فرمودند و مدار صدف رابع نرسیدن و شهر قمری گذاشته ظهور اس
 در آب کرامت نشان که سر مانده نریک کون و مکمل و ندرانه شرامت
 رسدن و زمان بود مناط تاریخ محدود نمودند و اگرچه نخستین خلوس
 همانون در عمره ماه مبارک دی دعه سده هزار و سصت و هشت
 هجری اتعاق امداد لدکن چون لمعان انوار نصرت و نبروری و طلوع
 بدر جهان نبروری آن فرارنده نوابی دولت و نبروری در ماه مبارک
 رمضان اس سال مرتبه سعادت در جهان گسترد و طلوع احدر شوکت
 و استدلال آن فرگرده در الحلال در آن حصته انام چهره انور بخت
 و اندال شد عمره آن ماه مبارک امرو که عمره حدس سعادات نامدهی
 و حامل رات کوی و آلهی بود مبدای رسدن اس دولت کرامت

مدرس اعتبار نموده حکم معالی دفاع بموجب که در دست و پا و
اسناد و مناسبت درین نقطه بدست می آید و مدار ضبط حوادث و نگارش
احوال درین صفحه مآثر عظیم و خال درین مرصعه تاریخ بوده
عال بهال و فاج این سلطنت بی زوال درین احوال بعد از برآمد
حدیثه بقول مذکور باحال سوانح یک سال و نسیب چهار روز از عهد
سعادت مهد خلافت و سهندساهی این سانسندگ اوزنگ درین بداهی
مردوم کلک بعباسی رزم گسسته و فعل ازین چهار ماه و نسیب انام مدد
مرحام ناسا رانگی از هنگام اهدار موکب طغر طرار بعربیت
عالمگیری و کسور - این از حظه دولت دنیا اوزنگ آنا که در عرق
حمادی اولی سده هزار و سص و هشت هجری اتفاق افتاده با
عرق و مصان آن حال که مبدای اعرام این خلافت سعادت درین سب
سب گزارش نامده که مجموع یک سال و چهار ماه و نسیب و
چهار روز باشد و من بعد بدای سعادت و هوگری بودند از سال
دوم خلوس مسعود نایب نگار خواهد گردید آمدن که با رزم سپهر
و اعرام و نفس لدالی و انام بر صفحه روزگار سب محاسن دماور
نکوس و احسان و محترمان روزنامه کون و سان را سندن و سپهر
این دولت اند بندان مبدای حساب ده •

رفع بدعت نوروز و تبدیل آن بحسب بساط امروز حارس مبارک

چون ملاطفت ستم و اکسیر رس ندان و سبب حمسند که
واضع آن کهروی و مختار این حسودی سبب فعل نموده عرق

ورودش را از عیلهای درگ میکندند و بعد ازان حوائش
 اسلام بدرناترسم و عادت بدشدن آن طریقه را معمول دانسته دران
 روز رعایت مراسم حش و نشاط منکوه اند لا حرم قتل ارس دران
 دولت همانون و سلطنت روز ادرون بدرست ملوک سالعه و حوائش
 ماضیه در هر یوزور لوازم حش و عید فعل می آمد چنانچه در
 عهد سلطنت اعلی حضرت هم اس طریقه معمول بود و رسوم اس
 دعوت بمرید رسیده بود که عوام الناس اس روز را در تعظیم و
 رعایت حرمت ثانی عیدش می شمردند و ازانام متحرکه گمان
 می بردند از آنجا که اس پادشاه مؤند حق آگاه را همواره همت والا
 بهمم شریعت بند را بر روح آمار بدعت و نسخ اطوار جاهلیت
 معصور و طبع حق پسند حقیقت بدو داشت از رسوم و مواعید که بر
 قانون شرع و سنت باشد لغو است روح آن بدعت مستمره که از
 آمار عجم و اطوار محسوس است از ضرورت ناب دس بروری و لوازم
 شریعت گسری سمرده حکم فرمودند که من بعد آن رسم منسوخ
 منسوخ باشد و بجای حش و روزی هر سال در ماه مرشد رخصت
 که عرف آن شهر گرامت بهر مندای سال محک از سند اس دولت
 میمنت قرب ست و حلوس عالم آرا بدر دوم تازه بر هر بر اندال و اورنگ
 استدلال در آن ماه حسیه مال واقع شده نچندس چهار اولیای اس
 سلطنت اند مدت مبارک و منم ست حشی پادشاهانه و رسمی
 حشروانه ترقیب دهند و آن حسن معبود را بید همانون نظر
 متصل ساخته لوازم عیش و نشاط و مراسم شادی و انبساط عندی
 که قتل ارس در یوزور فعل می آمد در آن حش چنان بروز

که فی الحقیقت حسن عند ماده مقام و اعراف و رعایت آئین اسلام
 حب بعمل آید لا حرم را هم موافق این دولت جاویدانی در درون
 صحائف انبال و کامرانی در خلاف و فاج نگاران باستانی که عرف
 مروت را صدای سال نو قرار داده در معرفت بهار و نور در دستان
 سرانی و حسن برانی کرد اند از عرف ماده مبارک رمضان بهمهت
 دوزم مال نو خواهد رد احب و دیومضی حسن جلوس منمذت
 مانوس از معرفت عند محوس عدل بموده طرح سخن بر اساس
 نو خواهد اند احب اینه که نمناص دس بروری و مآثر سرعب
 گستره این خلعت چها و حد نو چها اند از چها عدل لا مدعص
 انام مدرائی نظام ملک و دولت و سرمایه استحکام سرع و ملک
 دوده روزگار عالم آزادی سلطنت رسک ارای مدیح عدد فواید
 چها نثرای حلدس عرب بحس آئین حمسند ناد *

نص مختص و منع منهای و مسکرات

از آنجا که سده اسلام روز دس ناده را همواره همب دلد بهمت
 در رفع آثار مناهی و ملامی معصود از سلطنت و ناساهی و
 حلام و گندی مادی موده اجرای احکام آئینی و در رفع سرع مطهر
 حصرت رسالت مناهی صلوات الله و علامه علنه و عالی آله و اصحابه
 معصوم و منظر رسب درن هنگام زای عالم آرا حنا انصا بمو
 که یکی از صلائی نانه سربر اعلی که بصعب بدس و مسلمانی
 و حب تعاقب و محله دانی موصوم نلند بحکم احکام
 معصوم سازد با خلایق را از ارتکاب منهای و محرمات خصوصاً

شرب حمر و خردن تنگ و بوزه و مائرمسکرات و مباشرت مواختش
و راینات منع و رحر کرده حتی المعدور از منائج اعمال و سنائع
اعمال نار دارد بنابران ملا عوس و حده را که سر آمد دانش و ران
توزان ست داس خدمت سر بلند نموده نعطای خلعت بواحدند
و در عوس سالنامه اش که نامرده هزار رومند بود منصب هراری مد
سوار عنایت کرده ازرا کامناب عاطفب ساحتند و جمعی از منصبداران
و احدیان برای معاومت و دسنداری فرامت او معین مرموبند که
اگر بعضی بی ناکن و خود سران از روی چهل و نادانی و شعارب
و خنرگی از منع و بهی از سر کشیده و دوتس اطاعت و تسلیم از
دره احسانش نیچنده بحدک و مرحاض بدش آیند آن گروه حدال
بروه را بنده و تادیب بماید و بحکام جمیع صوحنات و اطراب
و اکتاب ممالک محروسه برلغ کیتنی مطاع صادر شد که داس دستور
سد انواع خنات و منکرات و منع از تکاب محرمات و منهیات و ده
کما هو حده بمراسم احتساب دردارند و لله الحمد که امروز بدولت دس
پروری و ممانس شریعت گستری اس پایه انرای اوردگ خدمت
و سروری تمام مملکت ملک مسحت هندوستان و سرتاسر ساحت
اس حرم بوستان از لوت نامرمانی شریعت عرا و حسن و خاشاک
ندع و اهواء بنراسته و منوی ست و معالم شرع بدوی و مآثر سب
مصطفوی از وصمت حلل و قنور و سمت نعمان و تصور مصنوب
و معری لمولعه

• قطعه •

زهی حدبو مؤفق که در مدارج حق

بهیب دولت از داد دیس و ملب داد

فرور ناروی بوفدوی و بوک کرلک بمع
 ردود نفس سدهی و صحت استاد
 حنا و مطوب او می مریب سد هستان
 که دست لاله نلررند و ساعرس امتاد
 و ندم آنکه نمندی کنند مدهمس
 بهال من تعمال نمدهد از ناد
 رواج سوع بعهس حنائد در رمضان
 حمن گر آب حور سرور را کند آزاد

آمدند که اندر نهمال و داءار هسی نحس بی روال من و درایت
 و سوع و سلسل را از من حباب و ناس عدالت ان ناساد
 بردان مریب حق آگاه کامناب روح و رواج داراد و مدص بومقاب
 آلهی وامداد روح مقدس حصرب و حالت سدهی احد اس مصاعی
 مسکور فرورگار رخنده آمار دولاب ناند اس عاند گرداناد •

شرح بعضی از عادات و مواحم سببهای که از
 خلوس صمیمت عنوان صد قربان که مینهای انام
 حسن بود نسبت نامرای نامدار و اصان درلت
 نانداز صمت ظهر نایمه و گراس بعضی از سوانم
 حضور لامع النور در عرض مدت حسن و سوع
 حور مذاب در ماه و سابع روز هنگام ان حسن عالم افر وامداد
 داس و حدیو کام نحس کرم فرور در عرض ان انام مرخنده اس هر روز
 اسواب ندل و عطا فروری جهانان می کسوند و همواره نندهای

عدت مدد و اخلاص مدسان سعادت پیوند را که سرآوار لطف
 و تربیت نادرشاهانه بودند کامیاب مکارم و مواهب ساخته بعد
 مانه اخلاص و نانه بندگی مراسم و مناصب می آوردند و امرا
 و ارکان سلطنت و عمدت‌هایی آستان خلعت نیز هر روز دعوت
 ادایی مراسم دیشکس و بنار می نمودند و در هر تاریخ نرحی
 از بندها لخدمت ارجمند سر بلند گشته جمعی بصورت‌های و اطراف
 ممالک مرخص می گشتند و گروهی از اوطان و محال قبول و
 اطاعات خویش بعد از سلطنت رمیده دولت اندوز ملازمت اشرف
 میگردیدند و دیگر وفای دولت امرا بدر دروس مدت روی داد که
 نگارش تاریخ آن درس روز نامه مآثر ابدال ناگرم مراسم محرم
 جهت حفظ سمرسند و فایع نگاری و ضبط سنگ کلام سوانح اس انام
 سعادت مرحام اردلان خلوس مبارک جدا کرده تاریخ وار مرسل
 بعضی بدین گونه گزارش میدهند دست و چهارم ماه مبارک رمضان
 که روز خلوس همان‌روز بود مناسبت نادرشاهانه رجشده احترام
 عظمی تاننده گوهر درج سلطنت نادرشاه راد و والا تبار محمد
 معظم را که در دکی بودند نارسال خلعت خاص عر اختصاص
 بخشید و عمدت بوندانی عظام امرا امرا نعطای خلعت حاده
 ناچار رس روز در ری و حمده مرصع ناعلافه سروارند و دو مراسم
 یکی نارس و سار طلا مشمول مرحمت گردید و نرحصی نوارش
 نوب در ایام شرف اندوزی حضور پر نور بعد از نواحد نوبت
 نادرشاهی دستوری که بمن الدوله عهد الخلاء آصفهان خان
 محابان مرحوم درس دولت اند طرار آثار امینار داشت و عنرا آن

دوین و الا احسنام هنج کس از امرای عظام و عمدہای سلطنت
اندی درام را دستوری آن بدود رینگ مناهات نام و نه محمد آمدن
حان مندر بخشی خلعت و ده دهر مرصع با علاقه سروازید و بدعرب حان
خلعت و سی هزار روپنه برسم انعام و بدلدر حان خلعت و سیستر
نا مار مرصع با علاقه سروازید و بعد الرحمن بن بدر محمد حان خلعت
و خنجر مرصع و نامدو حان خلعت و اسب و ستر و نمر صی حان
خلعت و محمد هرمندناکر با علاقه سروازید و یک و پنجر منل و ناصالب
حان خلعت و اسب و ده دهر مرصع با علاقه سروازید و باعدغان حان
خلعت و رحمت سد و باصلحان مندر سامان نعت اسب خلعت
و ناصافه هزارای پانصد سوار بمنصب چهار هزارای دو هزار سوار والا
نایگی نامده اهنام نگارس امله خلعت و مناسفر عالیشان که درس
دولت اند سان بد توان کل و در و اعظم بعلو دارند ناو مقوص
گورند و منصب وزیر حان که در دکن بود ناصافه هزارای هزار سوار
نیم هزارای ده هزار سوار معزز سد و دانسمند حان که از اواخر زمان
اعلی حضرت ۱۱ سن هنگام در سلک گوه بسندان انظام داسب
مورود انظار عاطف با ساهانه گسده نعتای خلعت و محمد هرمندنا
نکر با علاقه سروازید و منصب چهار هزارای دو هزار سوار نوارس
نام و ظاهر حان مندر رحمت خلعت و ناصافه هزارای بمنصب نیم
هزارای دو هزار و پانصد سوار و عاند حان منکر من خلعت و یک
و پنجر منل از اصل و اصافه منصب چهار هزارای یک هزار سوار و اسد
حان بخشی دم نعتای خلعت و سیستر نا مار مندا کار و ناصافه
پانصدی پانصد سوار بمنصب ده هزارای و پانصدی د هزار و

[illegible]

ندسکس نظر گدما امرور سده انوار قبول تدروس و ندسکس
 امر الامرا مسدمل در خواهر و زاهر و سائر نجف و نوادر مدلع ک
 لک و سی و پنج هزار رو نه نظر انور در آمده در حقه د برای نام
 و ندسکس منها م حان مولودار کابل مسدمل در نکصد احب و دیگر
 نجف و بغامس بمجل عرض رخت و همچنین دیگر امرا و نددها
 ندسکس ها کسند و رسم بار نجا آوردند و سند محمد علی بهر
 عادل حان و ده د د امر حاجب طب الملک که برای ایای مزام
 بهدست و ندسکسها درگاه معلی آمده بود که حقه سالی عده منبر
 رنده گرد نه عطای حاجب سراف انداز بودند و آنچه آورده بودند
 بمجل عرض رسانند ندسکس عادل حان که مسدمل در ندسکس و یک
 رخت و بدل و بغامس خواهر و مرمع آلات بود بهسک لک و پنجاه هزار
 رو نه و ندسکس طب الملک از اسام خواهر و مرمع آلات ندو لک
 رو نه بها سک و درین تاریخ کدور رامسنگه و امر سنگه چنداروب
 و سدر سنگه را بهور که نارصدی که در مقام خو گراس خواهد
 نامت از لسكر ادسا هرا د والا قدر عالی مدولب محمد سلطان خدا
 سده بود که حقه سالی مدد سلطنت باعثه از در عود و سگر بودند
 (و سند محمد فدوحی و منبر ابراهیم ولد مدر نعمان مرحوم و سلج
 طب و نعمت حان هر یک ناعم یک هزار و رنده کامدات نوارس
 گسب) و ندسکس از نعمة سنجان و سرو سراجان نانه سرور گرون
 مصدر که در من حود سرآمد و بی نظر اند برخی از خلای و خلل

عطا کردند و بعد مرقه که نام برده شد به معیاری از مصلحتداران
 و برق اندازان و گزر برداران و یسارلان و لجمع ازبان نعمه و سرود از
 حلقه حایه خود و احسان پادشاهی تشریفات گوناگون و حلعههای
 رنگارنگ مرحمت شد و شب هنگام هنگام چراغان کنار دریا که
 بموجب حکم اشرف ناهدمام امرای عظام سرانجام یافته بود شروع
 امرای انجم عشرت و شادمانی گشته شب تیره را چهره نیم
 چشمی روز روشن در امر و رحمت و روشن شدن میهر را دل از تاب آتش
 غیرت سوخت از نس بر تو سمعهای حور شدند تاب که بر آئینه
 بلورین آب می تابست چرخ میما گون را دل از هوس آب کردند
 و ماه سب گرد لحکم آنکه در حدب انوار آں لئله العدر عشرت ماند
 چراغ پندش آفتاب پرتو بداسد در دعای دعا احضاب کردند پیر
 انوار عدس و نشاط بخت میاه شب چون روز طالع مقفلان روشن گشت
 وار گلبرگی شمع و چراغ سطح دریا نمودار صحن چمن و ماحبت گلشن
 شد و کسندهای که گماستهای امرای فرمان همانون بر آبها چوب بندی
 بطرحهای عربی کرده چراغان نموده بودند تا سار و بقاره و کربار
 دایرههای رنگین بدیع آمدن هریک چون میهر مکوکب که با چراغ
 انجم و قندیل ماه و مهر نسیر و گردش در آند در روی آب حلوه گر
 شده بطرف غرب تماشا شدن کردند روز دیگر که بیست و پنجم بود
 در هلدور روز پیش انجم نشاط مرتب گشته پرتو مراحم شهنشاهانه
 چهره پنداری حال جهانان شد و درس روز مرحدده قرن^(۲) بکصد

و منصب کسی از امرا و منصب داران نعلای خلعت بسره
 آمدند بوسندک و راحه بوسنگه گوز و معانی مرغ مرغ نازک
 مناهات اراحت و حفر ولد آله و درختان که بوجدا منبر بودند
 بمرحمت امیر نوارس نامند بحال بوجداری حو' مرغص سد
 (۱) و ارامل و امانه محمد قدس من حورو من بدر محمد خان
 به صب به هزاری منصب صد سوار و دیندار خان منصب دو هزار
 و با صدی هزار و دو صد سوار و نصیب خان نامانده با صدی
 و منصب د هزاری هفت صد سوار و سلج عند القوی نامانده
 با صدی دو صد و پنجاه سوار منصب دو هزاری صد سوار
 و بزرگم خان خوانی بمرحمت امیر (۱) و نامانده این صد سوار
 به منصب هزار و با صدی هزار سوار و ملقب خان نامانده
 این صدی منصب هزار و این صدی با صد سوار و متصل الله خان
 نامانده با صدی منصب هزار و با صدی صد سوار و ارامل
 و نامانده حکم محمد امیر ستراری و حکم محمد مهدی اردستانی
 هر یک به منصب هزار و با صدی پنجاه سوار و سلج نظام منصب
 هزار و پنجاه سوار مناهای کردند و صد چهار عدالت سمسر
 با سار ملکا گار و صد نصر الدین بمرحمت علم نوارس با صد
 و بیست و یک خان مسئول تر و بزرگم خان و ده سر است

(۴ ن) و نامرده کسی از عمدیهای آستان منبر صدان نامانده
 منصب اردادات و سوار مطرح اوار القباب سپهسالار روزگار گردیدند
 مدسکس الح

هراتی و ترکی نظر ابوگدشه رفتند قبول یافت و محمد امین
 حاکم دکن بخشی و دکن حاکم و امالت حاکم و مرتضی حاکم و امیر
 حاکم و اسد حاکم (و منصف الله حاکم) و جمعی دیگر از امرای عظام
 و عده‌های بارگاه سپهر احترام پذیرفته از بنائیس حواهر و دیگر
 رعایا و نوادر گذرانیدند و امیرالامرا دیگر نازة بخششی از حواهر
 مرصع آلات گذرانید و طغر حاکم و ناصر حاکم چون از منصب معزول شده
 در سلک دعاگویان دولت فائز انعام یافته بودند نخستین مسالمانه
 چهل هزار ردیه و دو مین مسالمانه سی هزار روپیه کامیاب مرام
 پادشاهان گشتند و عصدر حاکم موحدار منان در آب چون موحداری
 موصح درون صمیمه خدمت شده بود مددش ناصافه بانصد
 سوار در هزار و بانصد سوار مقرر گردید چون درین هنگام تعرض
 اشرف رهند که معول حاکم حارس قلعه ارک کل و دعب
 حیات مسنار سپرده سعادت حاکم که حراست حصار شهر کابل ناز
 معوض بود بمحارس قلعه ارک معین گشته سعادت ارسال خلعت
 مر بلند شد و محافظت قلعه سپهرار تعذر او دهج الله حاکم که از
 کومکدان آن صوبه بود، تعویض نافت و عاطف پادشاهانه او را
 عطای خلعت و ناصافه پانصدی بمعص دهراری هزار و بانصد
 سوار نوازش فرمود (و منصف رعایت حاکم که معوض از بی سوسنان از
 تعذر محمد صالح تر حاکم منصوب شده بود ناصافه هفت صد سوار
 هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار دو اسبه و سه اسبه مقرر گشت

و شاه بنگ جان و عامل جان که در دکن بودند هر یک از اصل
و اصناف منصب هزار و ناصبی ناصبی سوار مناهی گردند و
عنا اندس ولد اعلم جان مرحوم از کومکنان دکن خطاب
حاجی سر بلندی ناصبه خدمت تحسینگری صوبه اوردنگ آناد از
بعدتر مدرانو الحسن ناو دعوی ص نائب و علی جان واد مدر موسی
ماردزانی خطاب سربع حاجی و راهد بنگ ترکمن از کومکنان
دهند خطاب راهد حاجی کامداد عرب گسند و از اصل
و اصناف اندجار ولد ناصر جان منصب هزاره در صد سوار و احمد
بنگ نجم بابی منصب هزاره صد سوار سرامزاری نایند و سلج
اس ماه مبارک ابرمی هزاره دومه نورمزه انعا و صالحین و از باب
احساق و محساحین نوساط صذر الصدر مرحمت گسند درکاب
صنوبت آن صندقه ذخایر حسبات و مناس نوبت عاب سهلساه حق
آگاه بردان مرتب گردند و روز مبارک یک سنده مواج عرب ماه
مدر مقدم رجند و عند مظهر مصروف نراسه خاطر خهادیان گسند آئین
عسرب و حوسدلی ناره سد و هنگامه فحسب و حریمی از نوروز
و گرمی بدیرت خلایق را از انعا ائین عند مسعود در انام اس
حسن نساط آمود مسرب در مصرب درود و شاهد معنی نور علی نور
در نظر اهل تصدرب خلوق ظهور نمود و سهلساه دین نور سربعت
گستر که تا ای مرض صنام و دیگر عنا اب مسندون آن ماه مندرک
قرم الاحرام نه بتروی نوبت آسمانی و عوب نایند ربانی صنام
نموده بودند درین حسب و حاه نعلنگاه دوحه مرمودند و شمار عدد
نجماء گذارده اواسط روز نهم عقیقی انال و معانات معارود نمود

و بعد از مراجعت هر برآزای دولت و کامرانی کشته انوار گام
لکشی و کرم بر روی بر روی جهانان کشودند و درین روز حسنه
دانشمند حان و ماضل حان و طاهر حان و چند دیگر از عمدها
هر یک پیشکش از خواهر و مرصع آلاب بطرق قدسی انوار در آورد و
راحه را بسنگه راتهور و چندی دیگر از عمدها در حور حال پیشکشا
گذازیدند و عاطفت نادر شاهانه طاهر حان و کنرت سنگه و ان راحه
خدمتگاه و عند الله حان سرایی را هر کدام بمرحمت حمده مرصع
نایافته مرزارد و دیندار حان را نعطای حمده مر میبناکار دوازش نمود
و سرادار حان از اصل و اصافه بمنصب هراری سه صد و پنجاه سوار
و محمد شریف نکازل خطاب سریع حانی سر بلندی یافتند و
چون شب در رسیدن چراغانی که هوشدار حان در آن روی در نامحاری
عمارت منص اساس عمل خانه بر روی رمس از شمع ترتیب داده
بود مسرت امرای حاضر بطارگان گشته پسند طبع اندس انداد و زور
دیگر جمعی از امرا و عمدهای نارگاه در حور حال پیشکشا گذازیدند
و پنجاه و پنج کس از بددهای آستان خلافت بعدالت حاضر
مناهی گردیدند و شنگه نعمان فرمانروائی ایام دیگر ناره چراغان
کشیدند و مسوری که قتل ارس شده بود هنگامه آزایی انجمن عشب
گردید سوم شوال هوای گلگش ناع و دستان از بهارستان حاضر
ملکوت ناصر شهشاه جهان سر بر رده ناعر آناد حسنه دندان بوخه
نمودند و در اندامی راه نشاط شکار گشته یک دیله گاو بدنگ صد کردند
و شب در آن گلش سرایی دولت 'سر بر رده در طرف شاه بهر را
چراغان فرمودند و موجد حکم والا بر طریمی آن بهر مدین بهر لکنهای

معین گداشته سمع کابووی در امرو چندی اسناد صنع معینه
 دفره نام آبا را لحظ سعاعی آفتاب جدول گسسته بود با در گلدان
 همدسه بهار خلک از لب حوضار بهمنم گلهای آبدس دمیده حور
 هوای دلگسای آن سرا بهمن افعال ملام طبع اندس امداد روز
 دگر بدر آنجا دماط اندساط گستره لعلک انداز بودک و تلحم فرس
 معات ازانجا عرم معار دد بهر فرمودند و لعلک از دایع سانه
 بوجه نسکارگاه انگنده ساط اندوز صد بدله کار شدند و ازانجا مراحعب
 کرده اواخر روز داخل قلعه مدارک گردیدند در انام دلنرخان
 رحصب خاکبر نامده بهرحمب ده اسب عرانی و می اسب ترکی
 سر بلند سک و عصفر خان موحداز منان دواب معات یکا رنجر
 بدل مسؤل عاطفت گسده لعلک موحدازی حور مرعب سد
 و نسکس حعفرالدوله موحداز مدبرا و بدو دختان دورنجر بدل یکی
 از آن حملة نا سار دفره و نسکس و سه مراحعب عربی و عرانی
 و ترکی و نسکس معاند خان مسندمل در اسدان ترکی و ستران
 یختنی و دنگر بقاصس بوران و نسکس سنج عند انگردم بهاندسوی
 منصدی مهمات حمله بهرود از رسم خواهر و مرصع الاب و یک
 رنجر بدل نسکس هرترخان فلطر اکسیر انر رسنده دانه بدول
 نام و اشکار خان و خواج عبد الوهاب ده لندی و خندی
 دیگر از عیدها در حور حال نسکس کسها گنزا شده و حکب
 سکه ولد مگند سکه هاده از وطن رسنده حبه صای سده
 سده گریند و نعطای خلعب و دهکدهکی مرصع کامناب
 بوارس سد و سرک رحان که در ملک کومکدان صوگ گنجان مدظم

بود بعد از آن یک رنجبر میل سرمراری نداشت و از اصل و اصانه
 احد کاشی منصب هراری شش صد سوار و آقا يوسف منصب
 هراری پانصد سوار و هند مسعود نارهه و مرحمت شمشیر نا سار طلا
 و دارودان موحدا را ائت و حکم صالح شعراری هرگ عطا یی ماده
 میل بلند حمله لخطاب ارسلان حانی و عبد الرحیم ولد اسلام خان
 خطاب حانی و سی کس از بدها بعد از خلعت و چندی ناصبه
 مناصب مناهی گشتند و درس هنگام ارفاع صوته نگاله معروض
 نارگاه حاه و حلال گردید که محمد قاسم مخاطب ناهمام خان که
 دیوان لشکر نگاله و داروئے توپ خانه آن حش بدوری بود در
 ستاره و منکر نا شجاع کوه سردی و دلوری نقد خان نثار
 کرده مرج روئی حاوند اندوخت چنانچه شرح اس مقدمه بعد
 ازین در طی نگارن سوانح شرق رونه رقم رده کلک حقائق نگار
 خواهد گردید گندی خدمت دده بروز عاطف گستر برتو اللغات
 بحال نار ماندهای آر انگده انها را دوطائف عذاب و شرائف
 رعاب نوازش فرمودند ستردهم ماه مذکور که مطابق
 ستردهم ماه تیر بود حش فرخنده عدد گلانی نانی معروف
 مرتب گشت نادر شاه رانده کامگار نامدار عالی قدر حشده ستم
 محمد اعظم و نوینان عظام و امرای والا مقام بدستور معمر
 صراحی های مرصع و منبرگار برگلاب و عرق دده و دهار کدرابنده
 مسرب امرای طبع منارک حدیو روزگار گردید و جمعی از عمد های
 نارگاد سلطنت پاشکشا کشید درس انام مهاراجه حصوب
 سده صوبه دار احمد آرد و قاسم خان موحدا مراد آباد بعد از آن

ارمال خلعت میراند گسند و دانستند جان عطای حمدهر
 مندا کار با علفه مرارید و کدور رای سنگه عذاب جعلت و راحه
 رای سنگه رانهور بمرحمت گوسواره مرزارند دوارس نامند و
 سند بهار سخاوت سخاوت حانی و اتمام منیع هزار رفته مرزار
 گسب و خون تعرض اسیر رسد که بررگب خانم کوح طهرخان
 که صندقه سنگ حان مرحوم از طین عجب هاب ملکه نابو نگم
 بدست عفران بنده بمنی الدوله آصفخان بود جهان گروان را نورد
 نمود عذاب نادسانانه طهرخان و عذاب حان سرس را عطای
خلعت از لباس کدور بر آورد و سند اسیر ملازم عادل حان و
 منورحق نندیکه و حمدی کدور از دند های آستان خلعت بسر
 مرحمت بوسندند و خون منصفان بولخانه دفرمان همانوس سبب
 اس حسن مرحدنه انواع ادوات آس نارد های عرب دلقرب
 سامان نمود و روزی عمارت دولت نعلن غسل خانه بر کنار دریا
 حننه بود که عسرت سهنسانهی بعد راع از نماز معرف در سمب
 سرفی انوان غسل خانه که جانب درناست سرر آزای گسند نگاه
 گرم منوخه آس روز گرمی آن هنگامه دل ندر سند تراکم اثر
 دود منبری دیگر بر روی هوا آسگار کرد و از کدوب سراره حدل سناره
 درو نموده ار شد برو آس ندامر حنه حننه افلاک رسند و از حروس
 صدای نازوب آواز مهند رعده هوندا گردند مروج انوار مهنانی کره
 خاک را خون حرم نمر منور کرد و سطح مراب الصفا آب را آئنده
 رح بار ماه انوار گردانند بو گندی ماه فتسب از جنب سب سر بر
 رده تا بهام ندره رر را صلح سعادت از اموی طالع دسند هر ندر

هوایی که سوی آسمان میرفت هنگام برگشتن صد عقد بر روی
 بر روی هوا می گسخت و دامن دامن احمر شب تاب و حرمت
 حرمت کوکب پرواز از آن مترسخت حاصل که از آندم که در گردون
 از برق و بیدر شهاب سرگرم شدن آتش نارست چدین هنگامه دل
 اندری بناد ندارد *

وصول حمر محالعت نادر شاهزاده

والا تنار محمد سلطان درنگاله

از سوانح با ملام که درس انام بحسب بیریگیهای بعد
 روی داده سرمایه کدورت حواطر اولدای دولت و اصدائی هلاطت
 گردید انکه در حلال انس حش عالم امروز که جهان امر بر عرش
 و نشاط و حبابیان کامیاب طرب و اندساظ بودند از و نایع ننگانه بمسامع
 حواسی محاسن رسید که نادر شاه رانده بلند قدر عالی نراد محمد
 سلطان که با رنده نوئندان معظم حان و عساکر کنهان ستان حدانچه
 سدی ذکر نامده باستیصال باشجاع فتنه کمال معنی بودند در حال
 که حان مذکور نادرشاهی مصلحت با بعضی از حدوث قاهره چهارده
 گروه پیشتر از اکثر نگر در موضع سوتی انامب گردیده مشغول دفع
 اعدای بود و آن نادر شاه رانده والا کهر در اکثر نگر با برخی از انواع
 بصرب اندر اس طرب در بای گنگ در معادل حدش محالف برول
 داسند با کمال حوهر دانتش و هوش میدی و سرمایه علو و طرت و
 سکوه سر بلند می از انجا که خاصیهای خوب نیست نادرشاهی
 باشجاع امداد نصیب که نهایی نارسال رسل و رسائل دام بر برگردانده

در صند خاطر امان منگوسند مریخته شده ترفی حلال و امور
وهمه در علاوه آن گردیده نصیب و هفتم شهر رمضان که جلوس
هماون تر سربر سلطنت روز امرو در نصیب و چهارم آن روی داد
تا حدی از نوکران عهد خود ترکستی بسمه از دریای گنگ
عمور نمودند و بعم مرابع و مرابع تسجاع بنوده طریق
مخالفت نمودند و از سنج اس خادبه لکری که در رکاب آن
والا گهر معنی بود هم برآمده کمال احوال بحال مداء طفه مداء راه
ناب و معظم حال نمکون آگهی تر سنج اس خادبه از سویی
دایمار خود را بمسکرسا زاده رسانیده نندارک اس نور و عسط و
سج لسكر منصور برداشت محض ساهدساهی را از دفع اس فصد
مکوه که جسم رحم اس دولت آسمان شکوه بود خاطر مقدس عدار
ملاب پندرمه مرآن سائحه و حل آن معصله را لطائف عون و
امداد اسون کارزار که همواره نام بردار اس حاطب حاوند طرار است
حواله برمودند و بمعظم حال بولع رفت که بمطافرت محب
مروزی ملک و ترفنگساری ابدال اند بودند مستطهر بوده سررسند
ناب و استدلال از کف نگارند و اواج بحر امواج را گردآوری نموده
همه برانصرام آن مهمل گمارند که عنقریب نص از انحصای انام حسن
حیان ندرانی و براج از نظم و بحق مهماب سلطنت و جهانکسای
راناب عالذاب برار مرکز حلاب ندانصوب بهصب خواهند گرد
و بقصدل اس وفایع و سراجام اس احوال ر مقام خود مدس و
و مسروح سمب گرازش خواهند مدسوم *

دستگیر شدن بشکوه ابدار یزوه سعی کار

کمان قصا و قدر در دست خون رمیدار داد^(۲)

سبحان الله انما حصم انکس دشمن سکار حدبو حها را طروه
حاصمدی است که صند ار دام حسنه ارمه ندری بگنوی گرنبرار چنگ
صناد نصا امن دیست و بچپررم حورده اوزا پدا نمردی صبرا نوردی
و دشت پدمایی رهائی ار کمده دلا ممکن بی رحمی قلع اذار
صولتش اگر چون مرغ نیم بسمل گامی چند پدای اضطراب نهر طرب
بود آخر از نا در آید و هرمت حورده حیثش سطوتش اگر چند
روز از حها بر مررب و سپهر عذار فرصت نماند راه چاره خوئی سپرد
عادت در نوادی اذار مای امدتش بسنگ ناکامی بر آید همانا
دورکار نا اس دولت پاندار در اول عهد مسده که نا دشمنان در محرم
اعدای تیره سرالکام را سر بطوق گردناری دنازد سر آسانش و ارام
نکار و تا مدعیانی ناطل سدید و محال خونان میده انگنرا دست
نمده ندرست قهرمان حلال اس نهی مطهر افعال سپارد ندرست ار
کوشش و اهدمام نردارد آری سعادت ممدی را که اسرد توانا از
حلق حها برگزیده نرتنه والای طاب حوش سر بلندی دهد و داد
قدسی حصالتش را ندشده ذات نهمال حوش رنده ار حمدی
نشد ساحت حرم و حشمتش کی عذار آلود بعض شراکت اذار
نشدن و رنده گران مملکتش را کجا محال اسناد و میده ماری

و مرتب دعوی همسری و اندازی دهد از بداع شواهد صدق این
 مقام درسی اوقات محسنة مال گزیناری دارا نسکوة رسیده بحسب
 برگسته احقر امت در موضع دادر بحسب سعی خیر رسیدار آن
 نوم و دریندن این کلام و بعضی از این معدوم دولت در اراء از
 الحام آنکه آن بد عاصب بدرة امام بعد از جنگ احمر و هریب
 نامی از موکب عالم گنر بکناره سلک جمعیتس از هم گسسته و
 سب همب و سوکتس سکسته رفسان حال و بی و نال بصرف
 گنجرات رهگرایی وادی آوازی و نکال گردید که ساند در آن حدود
 چند روز بحد حال بر احتلال خود برداشته کار حوس را حارة و
 بداندیری انداخت در آن رجوع نا اوار عمدتها و سرداران همنی
 برور مدوانی بود نا ده دوازده حوار عارب رند بی سامان و اگرچه
 در آن روز که سب هنگام آن هریمت نامت بدائر احتلاط و منش
 بدی اهل حرم خود را در عمارت های مغل سوار کرده نا حراته و طلا
 آلات و بغیر آلات و کارخانهای ضروری که در مغل و سردار و اسدرا
 نار نو از واسطه در درکنار دالاب اساکر در از جنگ گاه نارداسته
 بود و خوبی از سوار و معاده نا آنها گذاشته که اگر سب بدی دهد
 خود را نا ها رسانده جمعیت و سامان راه فرار ندارد لکن در آن
 وقت از عاصب رعیت و دهسب و حوس و حوسب حمری از آن ها
 بکرم و بدهج خبر هدم کس ملقب نگسته از طرفی بدر رب
 و خواجه رسول حواجه سرای معتمد ددیمی او که ناظر حرمش
 بود خون مساهده آثار سکسب و درهم خوردگی لیسر بکرم اندر او
 کرده دند که عساکر ماهر با سامانی علیه و اسدلا نامده لیسر گاه

او رنجتند و معطل و عارت برداخته بودند که نقالات رسیدند و از آن
 قلعه لخت هریمت بصدف حنری برآمدند و قرار دادند که در آن
 و پردگمانش را از آن آشوب گاه مدینه بسمت کوهستان کشید و از میان
 کوه و دره راهی سر کرده دوازده میل که روجه و صبیح و سائر عوارض
 در عمارت ها بر آن مدائن موار بودند پورده داری طلعت شب بصد
 کوشش و تعب تا معدودی از حواصی سران و پناهها بدر برد و
 جمعی که بحراس آنها گذاشته بود مدعوق شده هیچ کس همراهی
 نکرد بلکه بحسب همان راعه طلبان آشوب خود در آن تاریکی برودند
 آمده بودند و در آنجا برداخته دست حصارت نهیم و عارت برآوردند
 چنانچه قطارهای اشتران را که اشرفی برانها بار بود را چوپان که
 بمکامطت آنها نگه داشته بود و در بواخی احیدر وطن داشتند پیش
 انداخته بحسب اوطان خود شناختند حاصل که از حرا و اسباب
 و کارحالیات و دواب هیچ نانو نرسید و انفر بناراج حادثات رمت و آن
 و حتم العادت و اهل حرمس که تمام آن سب و زور دیگر هر یک
 از طریق راهی قرار سپرده بودند و آخر روز بعد از هشت پاس
 تا نیکو بمر ملاحظه شدند و بعد از سالی توقف دیگر ناره بهمان
 سرعت و سراسیمگی روان گردیده سرگشته و حذران و عارت رده و
 بردشان گامی ندا گامی میزدند القصه آن رسیده بحسب ندره روزگار
 پدای مردمی قرار در عرض هشت نه روز بدواخی کجرات رسید و
 چون امرا و کومندان آنصوبه بعد از استماع خبر سکست قطع علاقه
 آمید از کرده دل بدولت خواهی حدبو جهان نهاده بودند و ناحود
 قرار اس معنی داده که اگر آن آوارگ کشور ولس را باند اندلیم

اینست قصد داخل شدن سپهسالار در راه دهکد بنابرین مردار
 حال اربابهای ناساهی که از مدغم الانام در سلک کومندان آیدند
 اینظام داس از معادف مدنی و دنگ مرانجامی نادای حق نمودند
 و خدمت گذاری مومین شد و باجمعی منعوی و هم دانسان گسند
 احمد برادر شد حلال تجارتی را که دارا نیکوخواه حاکم کجرات کرده بود
 دستگیر نمود و مراد صاحب و داسنیکام و لغدلسا شهر
 بردارنده آید و معانعت و مدافعت کردند دارا نیکوخواه از اطلاع
 درین مدتی از تصرف به طمع بر گرفته به برگشته کبری که هست
 گروهی کجرات است روست و آن خانکشی کوای النجا دره ارو
 اعانت و امداد خواست کانی نایاب حو همراه شده ازرا نیکوخواه
 و است کجبه نرسانند و از آن حو مرخص نمود و در اندای آن احوال
 گل محمد نام یکی از نوکران که او را وندار بندر مورب کرده بود
 با نیکوخواه سوار و در خدمت داد و بدو فحشی دار و ملحق گسند همراه شد و
 حو نیکوخواه رسند راجه النجا که هنگام آمدن او نیکوخواه مسافرت مدنی
 ناسندقال برآمده انواع خدمت و همراهی ظهور رساننده بود حو نیکوخواه
 سابق دیگر نایب دختر خود نامرد بصرس کرده این نوبت در کمال
 نیکوخواهی پس آمد و با او مرعورده لهند پس از در و در آنجا بود و نیکوخواه
 نعرم خدو نیکوخواه روانه پس شد و حو نیکوخواه در نایب شد و در
 مدوایی که از پدیدار آن نیکوخواه روزگار نوسند گسند نوبی حو از اوضاع
 مدی شدند و مدای روحی و نیکوخواهی در نایب احوال مدی دید
 از معادف مدنی و مصالح گردنی دل از همراهی او بر گرفته با
 راهان حو راه مقاربت نمود و از نیکوخواهی و معادف نوری

عالم اسلام درگاه حلقه بنده گردید و آن سیه روز منته اندر از دریای
 سند گذشته بولایت چاند خان رسید آن گروه نار بمحالعت پیش
 آمده دمت لغارت و رهبری کشودند و در صدد گرمس از بیر بودند
 چون هنوز جمعی با او مرادده بودند بکک و کوشش بسیار از چنگ
 آنها رهایی یافته بولایت مکسیدان رست و ممرزای مکسی که سرحد
 آن قوم و ممرزبان آن حدود بود او را استدعال کرده بوط خود که اراک
 تا قندهار ده در آمده منزل است برد و ارا را موافقت پیش آمده
 قدمتش را با احترام تلقی نمود و اظهار احلاص و هوا خواهی و فعل
 امداد و همراهی کرده متعهد گشت که بدرقه کرده او را بسرحد
 قندهار رساند اراک که آن رمنده بحب بی درلت را انام مهلت
 منقصی گردیده روزگار حناتش بسرحد انتها رسیده بود و کارکنان
 تعذر بمقتضای مصلحت نظام کل اسباب گرمزایی و مواد
 بگونساری او آماده کرده بودند قبول اس معنی بدموده لغاتر سابعه
 معروفی که باملک حنون رمنندار دادر داشت گمال موافقت
 و هوا خواهی نار برده بموجب مضمون * مصرع *

صید را چون احل آمد سوی صناد رود • روی عربت بسرحد دادر
 نهاد باین حدال حام که روزی چند اراک از صید همر و تعب راه
 آسوده شده بدرقه امداد و همراهی او خود را بقندهار رساند • بظم
 احل راه سرگرد و امداد پیش • کشان سوی دام صید خویش
 تماشاخانه قصا و قدر • بر آورده از روزن علب مر

همی و سب سادات و دامن کسان و کسبده عصا جمع کن در میان
العصه طالع ندسگون و کتب سده روزگار عیان اندازس گرده محدود وطن
ملک حقون که مهر ط کوکس آمال و آخری منزل ابدال او بود رسانند
و حقون بدستبر رفته مسعر آمانس حقو دآن صوب بوسند نو و او را
ازین معنی اطلاع داند ملک حقون اوج نام امانی توهم استعدال
رسند و در حالتی که دارا شکوه اخل حدود رهنداری او سد
انوب مذکور رسیده همراه گد و حقون ملک گروهی وطن ملک
حقون رسند ملک برآمده ناو ملاهی کسب و درس و سب هدور داخل
وطن او رسیده بود روخته آن خسراں مآل که بعد از راز احمدی عارضة
مل بهمرسانند درس مذکب نماز بود و روز بروز کوفتس می ا حرد
مرحله هندی طی کرده نصر مد ل با موخت دارا بی سکوه را
از حدود اس ساخته کمال اندوه و ملال دست داده حرم و بدانی
دستار نمود و ماسم رده و سوگوار نفس از بر دانسته بوطن ملک حقون
آورد و حقون آن عورت و صدف گره بود که نفس او را بهند رسان
رسند بعد از دو روز خواجه معقول ناظر را همراه انوبس کرده
روانگ هندوستان نمود که بلاهور آورده در معبره رنده السالکین میان
متر که آن بطلان روه بهیم مریدی او بر حقو رسند بود مدعون
مارد و حقون درس اوتاب او را اخلالی در زای و مدوری در سمر
وری داده و سررسند بدتر ناقص از کفس رنده اس معنی علاوه
بدانسی مطری و ناطل اندیسی دای او سده بود اعتماد بر اظهار
اخلاص و هوا خواهی ملک حقون گرده حرم و دور مدلی را کاره دست
گل محمد نوکر حقون را که حوای سناهی کار آمدنی بود نامرب

همداد سوار خوب که بغیر از لشکر و سپاهی دیگر نداشت و ناسطهار
 ه راهی آن معدود تا آنجا رسیده بود همراه نعش رن کرد و خون
 نا چندی از حواحه سران و خدمتگاران آنجا مانده قرار داد که چند
 روز دیگر انامت نموده از مام نرآند و بعد از آن منوحه قندهار سود
 چون ملک خنن از کار روانی و مصلحت شناسی صلاح کار خویش
 در دستگیر ساختن آن مدینه اندوز مساک اندیش دنده بود و ندعش
 ممد است که اگر او را از محال رمداری خون راه دعد و در رن
 قندهار امداد و همراهی بماند عتدیب دمنخوت نایره قهر و صب
 و مورد نار مرس ر عذاب خسرو مالک رقاب خواهد گردید لهذا اندهار
 فرصت دوده صبح نیست و سهم ماه مبارک رمضان اس سال که دارا
 لشکوه از آنجا کوچ کرده داعدست قندهار داشت نا اتناع و مردم
 خون نر سر راه او آمد و آن قندهار احمر نر گشته کتب را نا سپهر
 لشکوه مسرت دستگیر نموده و جعدیب حال نا بهادر حان و راحه
 خدمتگاه که نا امواج ناهره نادشاهی راه تعاقب آن ند عابد می
 سپردند و درس وقت نآن حدود نزدیک رسیده بودند و همچنین
 ناعمر حان موحدار بهکمر نگاشت ناعمر حان فمحرک ورود نوشند ملک
 خنن اس معدوم را ندرگاه خلایق بناد عرض داشت نموده نا
 رقدمة ملک خنن مصحوب مسرعان کذاب والای خلافت رساند
 و اس مؤذنه درلت امراي نیست و یکم ماه فرجندة شوال بمسامع حاد
 و حلال رسند حضرت شهنشاهی بعد از مطالعة عرصداشت ناعمر حان
 و نوشند ملک خنن ناطهار النحر میمند امر سامعه انروز
 استادهای دانه اوزنگ اقبال گردیدند لکن از آنجا که سنده ندمنه

آن برینست کرده است و در سبب مروری معادبت هر مدعی است که از
 نوع معادبت امروز و سدابند هم اب آمار دلفنگی و مثال بر چهار و بار
 آن در صورت ظاهر منسوب و در از حدیث معادبت طریقت نسبت منسوب
 مرا امارات موج و سدابند ای و علامت نسبت و کامرانی در سدابند
 همانون مسابند و منگردد از وصول است در نسبت منسوب و مروری عسرت
 آما از حد در بنامده از کمال خصوصاً حداد داد و مناسبت و وفار سداب
 مدعی براد منسوب و مناسبت و معلول انبساط نگینند و نه تکرار و بندکار آن
 و بنامده بوجهی منسوبند حدانچه حکم لغواختن سدابانه منسوبند نگینند
 با آنکه بعد از حد در دنگر که حد در منسوب نهادن های بنامده و نسبت
 آوردن آن ناطل رده منسوبند نگینند لغواختن اعلام عامه حلالی
 که بعضی از آنها را در موج است معنی سدابند سکی مانده بود نامدار
 والا سدابند اندال لغواختن آمد با حمله نهادن حال بعد از وصول
 بنامده ملک حلالی از حلالی که بود انبساط کرده خود را بنامده رسانند
 و آن حلالی بنامده را با منسوب بنامده منسوب و منسوب آورد و
 ملک حلالی را همراه گرفته با واحد حدانچه و سایر حلالی منسوبی در
 حلالی منسوب روانه بنامده و منسوب سدابند حال آن که منسوب
 در منسوب معادبت نامده دایع ارقام گراس نامده دنگر از منسوبند
 از منسوب کامناب منسوب و آگاهی خواهند کردند اکنون کلک حلالی نگار
 منسوب حضور لامع الدور و منسوب و منسوب انام منسوب حلالی منسوب
 را از حلالی که گدازنده بود بر صفت دنگر منسوب منسوب و منسوب
 سوال حد محمد علی صاحب منسوبی از حلالی عادل حال منسوبند
 مرزبان و منسوب انگسری المناس که بنامده از منسوب هر روز و از منسوب

ناست درسم دندشکش گذرانند و تعرفه‌های الماسی که بدره هزار روپیه
 قدمت ناست ناست اسپ عراقی دندشکش دهون و روز دیگر جمع‌شود
 الیه و در نجات از مذهب رسیده احرار دولت ملازمت نمود و دندشکست
 خلعت مناهنی شد و درین اتمام رای عالم آرا اندک‌های آن کرده بود
 ده‌گوه در درج حشم احدی درج عظم ناد ماهراد و الا دراد مرحدده
 شیم محمد معظم را که مدتی از شرف ملازمت کنما سعادت محروم
 بودند از دولت آناد مدعی بغداد پادشاه سرور گردون مصغر طلب فرموده
 بکشد آن والا تناسعادت بودند را در پیشگاه عرواحلال کامیاب دولت
 حضور و بهره‌مند سعادت خدمت لامع الدور دارند اهدا رنده اسرای
 عظام امیر الامرا را از تعدد آن عوف باصیغه حشم و بختداری نصوره
 داری دکن سر بلند ساختند و نسبت و چهارم ماه مذکور او را بختداری
 خلعت خاص و خنجر خاصه با علاقه سروارند و سپردا سار مرصع و
 ماده فیل و نسبت اسپ از الحمله ده واس عزلی و عراقی یکی
 ناسار طلا مشمول مزاحم گوناگون ساخته مرخص فرمودند و عقدت
 حان مہینہ دسر حان مذکور بمرحمت خلعت و اسپ عراقی ناسار
 طلا و انوال العنق و بزرگ اسند دو دسر دنگرس هر یک بمرحمت حده‌هر
 مدنا کار با علاقه سروارند مناهنی سده ناپدر مرخص گشتند و
 حکم والا صادر شد که عقیدت حان از تعدد عامل حان بختداری است و
 ازک دولت آناد پیام نماید و حان مذکور به پیشگاه حضور آند و سند
 محمد علی سعید عادل حان نعطای خلعت و انعام پنج هزار روپیه
 و محمد ناصر صاحب قطب الملک بختداری خلعت و اسپ عراقی و
 انعام پنج هزار روپیه سرور از گذشته رخصت انصراف دادند و مصحوب

بهنگام محمد حسن گیلانی مرض مرخصیت عنوان با خلعت خاص
 و حدیث مرصع با علاقه سروازند و در عین دینی الداس گراندها برای
 سروازی عادلخان مرسل شد و مرضان عاطفت دسان با خلعت
 خاص و حمد هر مرصع با علاقه سروازند برای قطب الملک ارسال
 نامی و نسبت کس از امرای دکنی سرع عنایت موسیسه د' آن
 عمده بودند مرخص گردیدند و رابع عطف بدر نام مرده ناصر
 سلطان و امین الداس را که محمد معظم طمرای به د نامی که
 پس از رسیدن امیرالامرا با وزیرخان که در خدمت آن بادشاهرا
 عالیقدر کامکار بود منوچه کهنده حضور گزید و مرخصیت ادساهانه
 سرمنج مرصع گراندها برای آن ذره الناح خلعت و بهایندایی
 و خلعت خاصه جهت وزیرخان مرسل گردانند و از امرای
 گومکشی دکن راجه رستمکه سنسود و سرا راجان و خان رمان
 و حیل کس دیگر از عینهای آن سوء دعایب ارسال خلعت
 نامی امینار امراحتند و درین هنگام منور منوایی از نوکران
 نسکوه که حدیث مذکور شد در کنار آب سندار جدا شده
 بود برهنوی سعادت بد لب آستان من رسیده طلب رهای اختر
 طالع گردید و دعایب خلعت و سه سفر و مقصص هر روز صدی
 پانصد سوار مسمون نوارس نامی ص و تحم حون روز وزن
 سیم سال سیمی از عمر گرای از بهال داس سعادت و تحب
 صدی نوکل حدیث دولت و سرلادنی ساهرا و الیرا حیدر
 سیم محمد اعظم بود آن بادشاه را ده گون قدر دعایب سرمنج مرصع
 و حلیه خاصه با علاقه سروازند و پنج سراسر از طوله خاصه

رازا بحمله در اواسط عرانی یکی تارس و سار میفا کرد و دیگری تاسار
 طلا مورد انظار عاطفت گردیدند و در اواسط ایام سید جعفر مهین
 حلف سید حلال بخاری که بخای پدر صاحب سجاده آن سلسله
 است بمقامت ارمال خلعت بهره اندوز عرت گردید و شجاع خان
 بقلعه داری چیده از تعمیر حواصن و عند الرحم و لد اسلام خان
 مرحوم خطاب حانی سرور گشتند و بشکست نهرام ولد پدر محمد
 خان و بهگوب سنگه هاده از کومکنان دکن و حواصن و چندین
 دیگر از عمدها بنظر قدیمی اثر در آمد و تعرض دار نامنگل و شکاه
 عرت رسید که بمقامت خان برادر اسلام خان مرحوم فاحل طنسی
 روزگار حیانتش بسر آمد و اقامتی سمانی محاطت نامانت خان
 نموب میفاحات در گذشت بیست و هشتم طبع اندس نامه امرای
 اورنگ جهاد داری بشکات شکار و سواری رعیت نموده بدرون دارالجلاله
 توجه فرمودند و در شکار گاههای بواخی شهر آهویی چند بتنگ
 صید نمودند و سلح ماه مذکور عرم مدراعراناد از خاطر مدس بداد
 سر بر رده عمان توس اقبال تان گلش سرای دولت و کامرانی
 اعطاف نامت و در اواسط روز بصل الله خان ولد سادات خان را نا
 برادر جردش و همپدین صعی خان و عند الرحیم خان و عند
 الرحیم پسران اسلام خان معفور را که در اواسط رادهای آن مرحوم اند
 خلعت عداست نموده از لداس گذررت بر آوردند و روز دیگر جعفر
 موحدار منبرا را بمرحمت خلعت خاصه بواحد تان صوب مرحص
 ساجدند و دوم دی قعده فرین سعادت لوای معاون شهر ابراهند
 پنجم ماه مدبور عرصه داشت نهاد خان بختاب خلعت رسید معنی

بر اینکم بعد از اجتماع حشر گریه‌ای آوازه می‌کند تا راحه خدمتگاه و
 حاضران و احاطه فاعله بهم سوال از نواحی دیگر گذشته بازخوب شد
 حرارت هوا و دانه‌های سموم جانگزا که در انحدود منور هرور مصاب
 و کندی طی کرده خو را بداند رسانده است و آواز ندکوه را ندست
 آورده منورده حضور پرور گردیده بعد از وصول اس عرصه داس
 منسور مرحمت و نوازش تمام راحه و جان مذکور سرب صدور یافته
 تا خلعت خاص بهیاب هر دو مرسل گشت و درون ام عاظم
 جعفر و نه معظم جان و سایر امرای عظام و متاهدان طعرا عنصام را
 که در سمت نگاره بودند و جعفر جان صوفه دار مالوه و حالی الله
 جان صوفه دار منتخب و دیگر صوفه داران و عیالها و امرای
 اطراف را بدست عیال عرب و مناهات مواجب و مهانب جان
 صوفه دار بابل را باز سال خلعت و سمستر با سار مرصع مورد انتظار
 نوازش صاحب و ارد جان صوفه دار دنده باز سال خلعت و سمستر
 و سند سالار جان منکرمت است عرانی و رینهای کفی دعطای
 سمستر مناهی گردیدند و سهامب جان نوحرداری عربی از سمستر
 سمستر جان منصوب گشته تا امانه هزار سوار بمنصب سه هزار
 در هزار سوار سرور رسد و چون بعرض اسرب رسید که فتح الله جان
 ولد سمند جان بهادر مرحوم که حارس حصار شهر کابل بود تا محل
 طندعی درگذشت سمند جان تران او که در سلک کومندان آتیه بود
 نیکای از منصوب شد تا امانه انصافی بمنصب سه هزار و انصافی
 در هزار و انصافی سوار مورد نور گرد و و د منستر اندک خطاب
 حانی و عیال نکر بختر بدل و عیال نیکای وری خطاب حانی و

مرحمت علم و عنایت میانه خطاب میانه حانی و عطای علم و
 ورها. بگ عللمرد انجان خطاب ورها حای و لمرحمت بدل
 سرمراری نایب مامور گسند که حرانۀ عامرۀ که از بدشگاه حضور
 لامع الدور برای تلخواه مواحب سپاه ننگانه مقرر گشته بود نایب
 رسانند و ملک حنون رمنندار دادر نسلدوی دولت خواعی و حسن
 خدمتی که در گرمس دارا بدشکوه ارو بدیدیم رسیده بود رعایت
 ارسال خلعت و منصب هراری دوصد سوار و خطاب نختندار حانی
 کامیاب مراحم شهشاهانه گردید چون تعرض همایون رسیده بود که
 قالمحان مدشی ارانۀ گوشه نشینی دارن عاطفت نادرشاهانه اررا
 نصالناده نکهزار روپیۀ موظف ساحت و بدشکتش مہاراجہ حسوب
 سنگہ مشتمل بر نفائس جوهر و مرصع آلات بنظر قدسی برکن
 رسیده روز قبول نایب و چون نکتیونۀ نقاب رعیت مکررۀ ملک
 عصمت نوازش نایب دنگم رحنۀ کرمۀ شاهنوار حان برای سرمراری
 عویش النماس مذوم مدمت لزوم انور نماران خود نموده بود
 حضور شاهنشاهی نکتہ انتعا و مناهات آن نابوی حمندہ
 صغاب ہشتم ماہ مذکور سائۀ سعادت نمسکن او انگندہ ساعتی چند
 دور حضور مرع نکتش آن گلشاه نوبند و نعمت حامہ آنجا نزال
 مرموبند و آن نعمت دبار رسم پای انداز و نثار و ذکر مقدم حدبو
 روزگار نجا آرردہ بدشکشی از خواهر و مرصع آلات و دیگر نفائس
 گذراند و آخر روز دولت حانہ معلی فرس سعادت معاود
 نمودند و درون ارباب نمناستب موسم درشکل نکتہ معمدہای نارگاہ
 انبال بعدر تعاون مراتب خلعت نارایی مرحمت شد و عند الرحمن

من بدر محمد خان لمرحمت مرصع مرصع بارک مناعات
 انراحت و راحة را سنگه را بهور بعد از دهکدهای و مرد دوازس
 نام و بسیاری از پندشای عده که خلافت عطای خلعت سرور
 گسیند هفدهم نامدار خان از مالوه رسیده اند تل سده سده مانر
 گرد و رعایت خلعت سرور مناعات و سده و د من انام
 اقتضای رای عالم ارلی راحة را حور دای فوجی از مساکر طغر ایر
 نکوهستان سری نگر که مرهی است و پندار آن از کمال کوبه اند سی
 و با عادت بدی سلمان مسکوة را در ولایت حور های داده
 حما و نگاهداشت او را نهوده معی منمود بعد از نام که
 آن بدعوه بعد از دیواج خلعت را بطاعت و هد و و مد نام و آمد
 داده تحس بدینر آن سینه دوحه حصوم و عتاد را که و حور
 بی سوس مد و تواند بنده و مساد بو ازان کوهستان درآز و اگر
 و پندار مذکور بموعظه و بد منده نگسند در نگاهداشت آن ناطل
 نتخااصل اصرار نماید و لقب او را بی حور اواج هبابکسا ساخته
 هم بر استیصال گمازد و از نوسنه و فاج نگران و الک سری
 روزه بمسامع حقا و محامع رحمت که اله و در نکان را که بمقتضای
 صعب طالع و سوس و د همراهی ناسماع و نه مروه لشکر
 احداث کرده بو آن ستم کنس حور اندس را بدع ندان ار هم گذرانند
 محملی از کفایت حال حار مذکور آنکه در عهد سلطنت اعلی
 حصر موه دار بنده بود و دران اوقات که بواسطه سوج عارضه آن
 حصر و سوء بدینر آن درانی سکه حدرهای سوس انگدر ملک
 آسود باطراف و اکناف مملکت و س و ناسماع را هوای حور

مری در هر اندازه قدم از حد خود فراتر نهاد و نعم دعوی ملک
 و سلطنت از نگاله بر آمده در سر بنده لاسر کشید حال مسطور از
 تده رایی و مصلحت ناشناسی صلاح کار در گردن داور دادنده نشد
 را بی ایستادگی و ممانعت بدستش داد و از غلط اندیشی کمر
 اطاعت نمواند و ممانعت آن ماسراوار دولت بسند دل بر همراهی
 و دولت خواهی نهاد و تاسماع او را معزز و محترم داشته حال
 دهایی منع و در جمع امور بکشت و نمواندند او عمل نکرد
 و چون معریم اکثر آناک از پنده بصورت نارس روان شده در بهادر نور
 چنانچه در اوائل این صحیفه اندال برسم احوال سمب گزارش نامه
 تا عساکر ناسامی که بصره داری سلیمان نشکوه بممانعت او معنی
 شده بود حدک کرد و هریمت حورده برگشت حال مشارالیه
 موافقت ورنده نه نگاله همراعتش رست و تا از می بود و در زمان
 سلطنت و استعلال و ظهور مدو عظم و خلال حصص شهشاهی
 که آن ناسپاس بنده سگال دوم ناره دادنده نامد و حدال محال
 ناله آناک آمده چهره سمب حوتش نباح کفران نعم و حق
 ناشناسی خراشید و ناموک بصورت در اصف آرا گردنده بر همراه
 آن ناطل سندر بود چنانچه پیشتر گزارش نامه بعد از هریمت نامد
 او نگر ناره رفیق طریق فرار و هم عباس سلک ادنار گشته نه نگاله
 رست لیکن درس مرتبه چون از سیمای حال آن بدولت برگشته
 اندال نشان و جامت عاصم و سوء مآل لایح و هویدا میدند و آثار
 مرحی و بهروری از چهره کارس در می نامد ارو بومید گشته ارری
 مدارا در می گذرانید و در وقت که تاسماع عتده برقرار بود

و مولا عساکر قاهره ناگزیر بگریز و فرار و معارفت در حوا ندمیده
 از آنجا ندانده مدرست حوا اراده معارفت و عدم رضایت از باطن
 هالس بقرین نموده دو تقوای ندادنی و خور اند سی و اعوای
 جمعی از مفسدان منده انگیزان را با حلف الله خان مصر کو حکس
 عدل رساننده تحصیل این روز و نال را بر صمیمه خری و نگال
 حوس گردانند حدیقه تحصیل این مقدمه بعد از این در طی
 نگارن حرم نگاه و گزارش احوال باسجاع بد رحام مروه کنگ
 شعاعی از نام خواهد کردند *

بنای حصار دولت انار سر حاجی در دور قلعه سعادت بناد مسقر الحلافه اکبر آباد

از آنجا که مهندس نغان اسحاق و معمار حصون صنع سداد کج
 والی این دربار اندی نغان را برای بسند تراشد ملک و ملک
 و باطن منانی حسمت و خالت نواح رعب و اعلا امرا حله و رموع
 کهن سرای دهر و آسای درین نغان جهان تحس بدینر گندی آزای
 این رعب امرای سرای آمینس معوط و مربوط ماحنه لحریم
 همواره همت بلند جناب در حصان و رضایت حصن دین و حصار
 دولت مصروف میدارند و بدو سه اهتمام زای و عمل حدی
 در استحکام نغان مملکت و جهان داری و بر صفت از کل اهت و
 نامداری میگذارند مؤید این کلام در حجه انام احداث حصار
 سر حاجی است در دور قلعه مسقر الحلافه اکبر آباد و حوا آن
 قلعه دربار اسان ملک منام که حصرت علنی مکانی عرس

آشنایی حلال الدین محمد اکبر نادر شاه طاب ثواب بنا کرده اند از
 معظمت قلاع مدینه و حصون ربیعہ مملکت سپهر مسحت هندوستان
 و مرکز و مقر این سلطنت گردن نشان است و از آن عهد همانوں
 تا این زمان سعادت مقرون از نعم انعامس دحائر از روز و حواهر
 مشکون گشده رشک امراي نکر و کان است و انڈراسدات شوکت
 و انہت این دولت اند مدت دراز میباشد و قتل ازین مصلد کہ
 دلسان اهل عرب شیر حاجی گویند نداشت لہذا درس هنگام
 سعادت انعام کہ قواعد خلافت و انبال از قوانین اورنگ حشمت
 و حلال حلیعہ زمان بتاریکی مشند گردند و حہاں پترا از دیو
 دانس و تدبیر شہنشاہ عالم گنر رونق و خوانی از سرگرمیت رای
 عالم آرای کہ ریت لکس معمورہ هستی است چنان اوصاف بود
 کہ آن قلعہ مبارکہ را داخلات حصار شیر حاجی استحکام بخشد
 و حکم لازم الانقیاد ناطمان مہماب مستعز الحفایہ اکثر اناہ صادر
 شد نہ حصار ی اسدوار از سنگ سرج و تکیہ پور دراز و تیرہ کہ در قلعہ
 مذکور نگار و مدہ است بنا کردہ در انعام آن کمر سعی و اہتمام بر
 مدان بندند و شب سه شدہ تا نردہم دی قعدہ این سال برج نال
 کہ واقعاں اسرار تحکم برای آن ندای آسمان سکوة همانوں آثار
 ماعب احبار کردہ بودند نعرہ دنگی و مدارکی آثار اساس بہاد
 ارحاب دریا ارتفاع دیوار نائز پستی زمین درازدہ درع و دامادہ
 تا دیوار قلعہ شصت درع و عرص دیوار پنج درع و از دیگر حوائب
 کہ زمین رعیت داشت ارتفاع دیوار هفت درع و فاصلہ با دیوار
 قلعہ بیر هفت درع و عرص دیوار چہار درع و حندق در نرون

شعر حاکی مقرر شد و تلخ دروازه که هر آنکس باب انبواب دولت
و سعادت است بران حصار مدغم انوار قرار نامی از الجملة سه
دروازه روزی دروازه دهند بول و حصری و اکبری و یکی ترسم
ممن دروازه که در جانب ساه برج است و دیگری لحاف دریا
محدادی دروازه خردی که دره شهر که منارک است و کنگره
و جنگ ابدار و دستور طاعت مدعا که مبهود گردند بالجملة نفرمان
سپهسالار دین شاه معماران حرب آتش صاحب مهارت و اعدادان
دین مهارت دشت کوشش با مراحتی آنحصار و مرداحش آن بنای
همه آثار کسوفه صنعت طراری و کار نامه مرداری نگار مدبرند
و حارا سنگان آهنگی حنک موی ناز و سنگ براسان مولاد دشت
فرهاد بند و داد اسنادی و هنروری داده تنوک الماس دشت نام
کوهی از صفت انام می ستودند و نام تمام تمام و نامند و مدعی
عظم هر روز خلقی گفتند و رفتند اندوه کار مدکوند با آنکه در عرص
دست به سال صورت انعام و ترانه انجام یافت *

حسن ورن مری سال چهل و دوم

درین اوقات سعادت مناط که جهان کامناب عین و بساط
و عالم لبر و عسب و اندماط بود درم آرایان دراب دهره جهانان
را بوزن برهنده حسنی تازه صلا دادند و انجم برانان حسمت
ناهره بارگاه سلطنت را دنازگی آردن صحر و کامرانی بسده
انبواب طرف و حریمی روزی عالمان گسارند و یکی حسن ورن
ممری سال چهل و دوم از رکراحت مرس سپهسالار مذکور

حور شدند بگش در رسیده محبت امروز روزگار گشت و نشست و بوم
 دبی قعده موافق نشست و بوم امروز آن بوم حکمت و محاسن
 همان بوم صورت انعقاد بدست گرفته اند از انقضای چهار گیتی از روز
 مذکور در محفل سعادت اساس تمسکات صغیران دولت از شکوه
 عظمت و حلال اورنگ نشین کشور اندال گران سنگ گردید و روز
 مسعود نایب مقرر و موع نامده آن بکر قدسی و عنصر مقدسی که
 تراروی روز نازوی حردار سلجوقی ناز قدس قاصر اسب بطلا و لغره و سایر
 اشیاء معهوده سلجوقه شد و ارباب امین و دیارمندان کوی احتیاج
 را از وجوه آن بعد مقصود نه امین آمد حدبو انر کف دریا بوال
 دعب خود و اتصال کشوده اسنادهایی مانده بر بر مهر بطور را بگو
 گونه مرحمت و کام بخشی چهره کشای شواهد آماهی و آمال گردانید
 از انجمله درة الناح سلطنت عظمی درة العین خلعت کنونی نادشاه
 راند از احمد محمد اعظم را رعایت نک عقد مرورید گران بها
 که دانهای لعل آندار بید دران منظوم بود سر فلندی کشیدند و
 امیر الامرا صوبه دار دکن دهمطای خلعت خاص نا تومان طبع که
 درین در لب مهر مروج عمدتها و بونندان نازگاه خلعت نان سر احداث
 می نایند والا رتدگی نام و محمد امین خان مهر بخشی نامانده
 هراری هرار سوار منصب بکهراری چهار هرار سوار نلند پانه گردید
 و انراهم خان خلعت علیمردان حال که بدل از من چنانچه گراش
 نام از منصب معزول گشته سالنامه موطع شده بود در روز
 عالم امروز مطرح انظار رعایت شهشاهانه گردیده منصب بکهراری
 پنج هرار سوار و مرحمت خلعت خاص و شمشیر و سپر هر دو نا

سار منداکار و یک رنجبر مدل مریس دمار حیره و حل دروغ تا
 مائة مدل کامروای عاطف سد و عند الرحمن بن بنو محمد
 حان نعطای ماده مدل و امیر حان نایم سی هزار روپیه و مالوخی
 دکنی ناصافه هزار سوار بمنصب پنج هزاری متبهرار سوار و عنایت
 اب رنجبر مدل و مریخی حان ناصافه نایب سوار بمنصب چهار
 هزاری دو هزار نایب سوار و انعام مانده هزار روپیه و دانسمند
 حان عنایت سمند نا سار مندا کار و امب نا سار طه و دامدار
 حان ناصافه نایب سوار بمنصب سه هزار و نصدی دو هزار و نایب
 سوار و هوسدار حان نعطای یک رنجبر مدل مطرح انوار الدغاب
 سدید و ستاری از عمدت های آستان دولت و بندهای حده حاکم
 نامراس مناصب و دیگر عظاما و مواهب کاماب مرحمت خسروان
 گریزند و گروهی از امروای رنج القدر که از دستگاه حضور دور
 بودند عنایت ارسال خلعت حیره منافع امر چند و گنجعلی
 حان از اصل و اصافه بمنصب سه هزاری یک هزار و دو صد سوار
 مطرح انوار الدغاب سدید و مد و مدوایی بمنصب هزار و نایب
 ایب سوار و عنایت سه ستر نا سار مندا کار و محمد نیک ناصافه
 نایب سوار و نایب هزار و نایب سه صد سوار و از اصل و اصافه
 فصل الله حان بمنصب هزار و نایب نایب سوار و سید
 الید صغوی بمنصب هزاری چهار صد سوار سرامزاری نایب و مراد
 حان تحطاب الدغاب حانی و مد صالح مرمان بولس تحطاب
 مکدو حانی مامور گسند و مهر حان و جمعی دیگر از بندهای
 آستان حاکم نعطای خلعت کمره پنجار و سدید و سید محمد

منوچی و ملا عوض و حیدر و متر سیدی شاعر هر کدام دادامام مکه‌رزار
 رورنده مناهی گردند چندی از ندها در رحمت اسپ سر بلند
 شدند و ده هزار رورنده بچندی از ارباب فصل و صلاح انعام شد
 و درس روز مرحدده نامدار حان و هوشدار حان و راو امر سنگه
 چندر ارب و کدور و امسنگه پندشکشیهای شایسته از حواهر و مرصع آف
 بمجل عرض رسانیدند و بدشکش لشکر حان صوف دار ملتان مشتمل
 برده اسپ عرانی و حواهر و مرصع آلات و دیگر اشیا از نظر نبر
 گذاشته در حقه قبول یامت و بدشکش چندی از عمدهای اطراف
 نظر همانوں رسند و مکه‌رزار رویده در رود سران آن التمس عسرب
 عطا شد و شهنشاه چرامانی در ناهدمام هوشدار حان در زمین کنار
 در بای حو از سمع ترقیب یافته بود مروج امرای نرم انبال گند
 بامت اندساط خاطر ملکوب فاطر گردند مدام دی حقه حصرب
 شاهنشاهی دستور ناع امر آناد نشاط امرای طبع مبارک شده آن روز
 و روز دیگر در آن گلش فردوس ماندند و دولت و کامرانی و مسرب
 و شادمانی بسر بردند و تتجم قرون سعادت معارفت مرمو در درس
 انام ابراهیم حان در رحمت سپر ناسار مینا کار و هوشدار حان
 عطا ی یک رنجبر بیل نوارش رسانند و معصب سیفحان نامان
 بادصد سوار دو هزار و ناصد سوار و معصب راحه کش سنگه نوبر
 از اصل و اصافه هزار ی هزار سوار مقرر شد و شمع موسی گندی
 و اسد کاسی هر دو رعایت اسپ و سناری از ندهای
 عند حلاوت عطا ی خلعت سر امراری اندوچند و گروهی از
 عمدها که از پندشگاه حضور دور بودند رعایت ارسال خلعت چهره

صناعات ابرو شدند و چون در زمان اعلیٰ حضرت امیر الامرا علممردان
 حان مرحوم تحت مرمع مختصری برای تدبیر آن حضرت
 متساحب و در آن هنگام بفرماند انعام بنامه در عهد اورنگ بسدنی
 و استقلال آن نامه برای سرور عظم و حلال امر اعلیٰ فادام آن
 عربان در رفته درین وقت آماده و مهیا گشته بود حکم اسرف
 صادر گردید که آن را در این خاص عملخانه بجای تحت کوچک
 مدنا کار نصب نمایند و بهم ماه مذکور که ساعت درین انوار سعادت
 بود آن زمان سرور خواهر نگار رفته در محلوس مهیناه روزگار گردید
 و اله ملی بنگ داروغه زرگر خانه رانجالدی حسن خدمت و اهدام
 در انعام آن تحت همانون تحت نام انعامان برر گسسته
 سس هزار و ناصد رفته که همسنگ او بر آمد باز عطا شد و روز
 دیگر که عند بختند اصحی در نازگاه عرب و دولت برای عظم
 بنمهند لوازم عند عترب درم به شد و رسک تحت اسرف جور شد
 گسسته دیگر ناره نوای کوس افعال آزاره طرف و بساط در داد و زمانه
 آغوس سوز بدعل گندی شاهد عترب و اندساط کسان آن حرمی
 و حضور باره گردید و آن بدعی و سرور درمگاه سالها را طراز عترب
 بختند بددهای عقیدت سعار و بویفتان رنج معقدار در عتبه والای
 حجاب و سده آسمان سای سلطنت فراهم آمده تسلیمات بهتد
 نازک آزای سعادت گرد دند حدیث مؤند دس بداه سعادت معهو نعم
 ادای بیمار عند بر دل کوه سکوهی که تحت مدبر نامه طلا دران
 نصب گسسته بود سوار شده با مر الهی و کوکب سهنداهی درت
 و رفته با و کمال اهدای و احسان بدوعی که معمول اس

دولت اندی است لمسجد عیدگاه مدس قدیم ارزانی مرمودند و بنام
 عید سماعت گدارده قریب ساعات معادوب نمودند و در ریس و
 آمدن تماشاگران و اهل کوچه و بازار ارز و نثار کام دل اندوختند و
 از مطالعة انوار جمال سائے امردگار و مشاهدۀ فرشوکت و حلال
 حدیو روزگار دنده نور ظل اللہی بر افرایند و بعد مراجعت از
 عیدگاه تعدیم سخت مریان نمودند و پس از آن بر اوزنگ کامرای
 حلوس مرموده نکام بخشی ندهای عیدتمند پرداختند و بداد
 و دهش و عطا و بخشش کام جهانی روا ساختند و چون حش حلوس
 همانوں که امتداد مدت آن تا اس عید سعید معمر شده بود
 مہرازان مری و مریوی سر رسید حصر شہشاهی روز دوم عید
 نواع مدس بناد اعزآباد عرمودم بخشیدند تا پیشکاران پدشکاه سلطنت
 بفرع دال بساط حش نرچندہ اسباب آدس برگردند و چہارنہم
 شہر معادوبت مرموده سرور ارای دلت و معدلب گردیدند *

موجب پرلیع معلی دارا بشکوة و سپہر

بیشکوة را کہ بہادرخان آوردہ در حوصہ

سرکشادہ از میان شہر بحصر آداد بردند

درس هنگام بہادرخان کہ آن مدبر بد مرحام را نا سپہر بشکوة
 دسر کہترس از بختار خار میدار داد گرفته مقید بسلاسل مکانات
 صوری و معدوی نائندی کہ بد مدشان نگوہدہ کردار را در حورہ
 و سراوار باشد بموجب پرلیع معلی ناسان ملک نشان می آورد نا
 بختارخان و سائر ہمراہان ظاہر دار الحلافہ رسید و بطریک

حمله که از حضور در در برای خبر داری آن ادبار نصیب معدن
 گشته بود باسار و الا سائر دهم ماه مذکور آمده دولت رمنی بوس
 درباب و جماعت احوال و خاصیت مائس معروض دارگاه ابدال
 دانسته باز مرخص شد و سه سده دهم مطابق هفدهم شهریور امر
 اعلیٰ بمصدور و نویسنده که آنجا در راه را با شهر نیکو در حوضه
 سرکساده بر ماده اعلیٰ رسانند و نظر نگذارد حمله در سن حوضه
 مسکنه و بهادر خان با امواج فاضله همراه گشته داخل شهر سازند و در
 از راه میدان شهر و بازار دهلی کهنه نوبه بمحضر آید رسانند و در
 حای محفوظی از عمارات خواص نوبه آن که برای بودن او قرار
 یافته بود نگاهدارند و عرض از آن شهر آنکه همگی حای خود و
 نزدیک و خاص و عام آن زمیده بحسب نوبه سرانجام را می رسانند
 سک در باب برای العن مساعده نمایند و من بعد از ارجانان
 نهمه گو و راعه طلبان مدد حورا حای سخنان لاطالی و محال
 صورت باطل نمایند و در حدود و اطراف مملکت اویسان را بهانه
 اوهان و دست آرمر سورس بهم فرستد و بموجب حکم خلایک امر آن
 سده روز برگشته احذر را تا سرس مرگ حوضه فعل رسانند
 آسکا راه بازار داخل شهر کردند و از برای ولعه مبارکه گذرانند
 نوعی که همه کس دیدند و احدی را در وجود نی سود از سک
 و شبه نمایند شهر کهنه بردند و بموجب حکم اسرف بمحضر آید
 رسانند در حای که معترض شده بود نگاهداشته و بهادر خان بعد
 معاندت از محضر آید سعادت اندوز ملازم اکسیر خاصیت گشته بکهرار
 شهر بر سبیل بدر گذرانند و بعد از حای اختصاص است •

بر آوردن دارایی منکوه ارفند هستی

چون وجود طلعت اددود آن محل بی ثمر گشت و خود حر برگ
 مده و مسا و حار ملالت و الحاد چتری در بار نداست و ارکان
 دس و درلب و قواعد شرع و ملت را احتمال انواع احداث ار بودن
 او متصور بود چنانچه درس وقت بفرار آتش شرات و خودت
 شراره و سادی حسنه سالحه روی داد و در روز دوم بودن او بحصراناد
 اوباشان شهر و هرزه کاران کوچه و بازار در اعیان اختیار حال
 شوریده چندی را تصرف و بک و چوب در هجوم عام از پا در آوردند
 و لرحی را حسنه و مکروج گردانده نهایت بی اعتدالی کردند و
 درد نک بود که شعله و ساد بالا گرفته فتور عطمی در شهر بهم رسد
 لا حرم حدیو حها را هم لحکم دس پروری و شریعت گستری و هم
 ناندصای مصلحت دولت و سروری سترون عمار و خود شر آمود از
 ساخت کشور هست و بود لازم آمده آن یاطل برست ملالت
 بهاد را که اساد و الحاد او هر یک علة مستعلة فرو نشاندن طلب
 حناش شده بود پشتر اوس و هم در هنگامه امن و امن در حده
 افکس اساس حماعت حال عالمیان روا نداستند و آخر روز چهار
 شده دست و بکم ماه مذکور مطابق هر دو هم شهر نور که همان روز
 قصیه ارباشان شهر روی داده بود فرمان قهرمان حلال صادر شد
 که آن وحلم العانده را در حصراناد از قید هستی برآورد و باعنام
 سنجان و نظر بنگ چیلده و چادی دیگر از چیللهای معتمد اوائل
 مس بک شده چراغ رنگانی او خاموش شده و بهانجانده عدم شدامت

و ناسارا معلى نكر مده سرست سرور و سرس را نموده و در
 حصون حب آسمانى علفى سگى همانى و ناسارا از الله مده
 فعل كرده در عماره كه روبرو گند مود صترك آنحصرست
 و ساهراده داندال و ساهراده مراد حيران حصون عرس آسمانى
 حلال الدن محمد اكثر ناسارا طاف راه آنجا آمد و ناسارا
 و در دگر رمان جهان مطامع نفاذ نموست كه سنجان حدير
 نيكو را نعل گواندار رساننده نارسا آنحصر عالى امام مده
 و مدهر الحامه اكثر انك معاود موده نصوصه ناسارا از مدهر
 مخلصان كه نه نكاله نعلنى با نه نوب نماند و هنگام رخصت
 او را نمرحمت حبيب و مسمرو ماده فعل و نغارة نوارس مودند
 و هر رها نعطائى ك رخصر دل مدهى سده ناصمى از امواج
 فاهرة نهمراهى از مدهى گردن نكست و موم راحه حنك كه
 از بهادر حان در عيب مانده نو حده ساي علف سدهر آسا گنده
 نكهر از اسرى و ناسارا و نه نرسندل نرو گرانند و نعطائى حامت
 خاص و نعطائى رضع و فعل خاصه مرس ناسارا نغرة و حل رخصت
 ناسارا نعل مود مرمخت گردن و حوى نعرض اسرب رسده نون
 كه از كبر انلعار و طي مساندهاى نعدن است نستار از راحه
 مدهر و بهادر حان نعل سده ناطف ناسارا نرسد رنده راحه را
 نعطائى نود ناست از نك نك راس عربى و عربى نكى
 ناسارا نطاف نهار حان را نعطائى نكصد است از آنكمه نك راس
 عربى و عربى نكى ناسارا نوارس مرمود و نردلجان راحه نطاف
 حان و نعطائى نك راس نطاف و حصى نكهر از ندها و مهادان

جنود نصرت که همراه راحه حیسنگه و بهادر خان معین بودند
 در لیت اندور حلاصت گشته بعدایت خلعت صداهی شدند و ملک
 حوی که قتل ازین بخلدوی خدمت شایسته که از بطور آمد
 بمنصب هراری نمود سوار و حطاب بختدار خانی کامناب عدایت
 شده بود باضافه صد سوار و مرحمت خلعت و حکمر مرصع و
 اسم عربی با زین و سار مطلبی و بکر بچیر عیل و شمشیر با سار
 مددکار مشمول مراحم گوناگون گردید و چون حکم خلیل العدر از
 مدشگاه معدلت بکشف بق قصه شور انگیزی ارباسان شهر
 که بدست نامعنان او روی نمود صادر شده بود بعد از تحقیق و
 تعحص بدرت بدوست که همدت نام فتنه حوی بی معادتی
 از حدل احداث نامشاهی نادمی اس حرارت شمع گشته محرک
 سلسله و سان بوده است لهذا شخته شهر او را گرفته بدشگاه عدالت
 حاضر ساخته و ازین جهت که مدشا اندمسم حسارتی شده ناعی
 هلاک جمعی از مسلمانان گسده بود مورد انظار قهر و عذاب نامشاهانه
 گردید حکم شد که او را بناسا رسانند تا موصوب عدوت دیگری
 ادیان حرد سرو حسارت کیشان دینه پرورد شود درین ایام مدشکش رانا
 راحسنگه که مشتمل بر دیگر حکم مدل کوه پیکر با سار بهر و برچی
 از نوادر خواهر و معشگش جعفر خان صوة دار مالوه از بغاس
 مرصع آلب مدطر اکسیر اثر در آمده مدبرای انوار قبول شد و
 سعادت آجان از حاکنر حرد رحمدنه شرف تعدیل عتقه انبال در بامت
 و عطای خلعت کسوت صداهای موسید و مالوخی دکنی باضافه
 هزار سوار که سابق از مدصخش کم شده بود بمنصب بهراری

نخستین سوار و عمامت دیگران را مل و راحه ترسنگم کو مرخص
 حمد هر مرصع و خندی دیگر از پندهای آستان سلطنت بمواهب
 حسروانه و نعطای خلعت و اسب حرام را برگشته و سلب کوشید
 عساکر دنگاه منتظم گردیدند و حسن موافقت و وفای دنگاه رسید
 و پس درو انداز جان و اهتمام رسانیدن آن معنی گشته اراصل
 و امانت بمنصب هراری صد - وار و مرخص است منافی شد
 و همب جان که از ننگاه آمده بود عمامت خلعت و حمد هر
 مدناکار و انعام دو هزار رومیه موارس نماند از نه ننگاه مرخص
 گشت نخست و هفتم ناع مدنی ننگاه اعرادان از زمین مدوم
 اسیر بهارستان دولت و اقبال شد و سب هنگام ناسازگاری
 امام بر طرفین شاه بهر حراعت شده ناع انصاف خطر سلوک
 ناظر گردید روز دیگر مرصع سعاد و کامرانی آسمان سرورده
 نعت و بهم مراجعت نمودند *

دگر اکرام عام حضرت شاهشاهی و تحسین نواح و دیگر احسان و حاصل راهداری کل مملکت محرومه

حضرت راهب العظما حبیب کنیزاوه که تعلم اربی سناسای
 احوال عامه حلا و کائنات مراناست خون گروشی از ندایع نوع
 سر را ناظر در و رحمت و انوار مدنی و نعمت سواران داشت و
 و خواهد که آن سر را دگر محب را از اهل دیگر مرصع و اعصار که
 اکثر دهم مرصع در روزگار دوشه اند و دنگاه انصاف تحسین هرانده

ناقصای لطف کامل محروبی نیک رای عادل و شهرتاری
 بلند همت درنادل برایشان گمارد که ترقی درخات عرواح
 مرتزیه حال عدا الله معصور شمارد و اعلای مدارج درلب و
 سروری از سلوک حادث رعیت مری چشم دارد اروسعت دستگاه
 خود و گرمش حلائق از تنگیهای انام نارهند و میامی و مسائل
 و نعمش جهانان داد آسایش و کمرانی دهند بدوانان بلند
 الصاعه از متأثر احسان عامش بطیب عدش و وسع رزق نارع
 النال رند و مسکینان عدم الاستطاعة از درکات اصطداع و اکرامش
 آسوده و مرده احوال باشند لحکم تفصل عام و حقه بدش حدرب
 امر عموم بر لب دود و بمعصای لطف خاص پدشهاد همش
 رعایت حال خصوص رعیت باشد شاهد صدق اس دنا کیعدت
 سعادتهدی دربانگان اس عهد میمند مبد و زمان مرحد
 عدوان اسب که اندر جهان آمروں لمخص الطاف بدعاب آمدن
 عادت نصیب را در هاند همای همانو مال اس حدبو کرم پرور
 مرحمت گستر ظلم کاه عدل پدراای جهان امور عالم آرای حامی
 داده انواب منص و امصال و درو نوال اس درگردند در الحال بر
 روی روزگار آنها کشاده از دیص عاطعتش هر زمان دلطعه احسانی
 خاص و هر دم بوطیعه مرحمتی عام کامناب میگردد از حمله آن
 مراجع کامنه و مکرم شامله که درسی انام معدلت دروا حلو ظهور
 نموده سرمانه رهاعدت حال جهانان گردند عمو کردن حمع و حوه
 راهداریسب در کل ممالک مسترسه ر کشیدن ناح علت و حدربان
 و سائر احناس ماکولاب و مشروبات در اکثر بلاد معطه چون درسی

دو سال بنابر وقوع سوانحی و حوادثی که در آن دما در مآثر نص
 و مبروری گراس بد رفته بعضی مدورات در ممالک هندوستان نص
 مکن روی نموده از آن رهگذری الحمله لحدالی بحال سنگه و رعایا
 راه نموده نو و در انام ظهور سوز و غربت نصت یعنی و ط نان
 منمرا آن هر ناحیه در آن مملکت شهر سبط گشت و رزع و صط
 و عمل بدر حنا به ناند نوع نموده و در هر جا را می سده بود
 اکثر دستخوش ناحیه و باراج و امال معدی و طاول سرکسان و
 عصیان منسا گردیده از آن جهت سمر علات و حدوات بالا رفته
 و لاهرم در آن محسده هنگام سعادت مرحام که عمار مساء ملک
 و دولت ثاب مع انال سهندساده سوز و سوز سسده آوردن عظم
 و اسدغال نمر و خود مسعود آن حضرت نصت و رسا بد رفته بود
 مراحم خسرواده در حال کائ رعایا و واطائ برانا بحسوه سلسله
 باطعیت عمن نادساده عادل نادل مهربان کریم لجنس آمد
 و رای عالم آزایی قصد حذر و دواک اس حوادث اتصالی رای
 گرامی عام و احساسی شامل نام نمو که صدر و کندر و عدی و
 نمر و موس و کافر و معتم و مسافر از عوائد نواد آن بهره مند
 کردند و دمارس دست علنا نصت در جمیع طرق و ممالک
 ممالک متروکه و ممر و خالصه سرعه محصول راهداری ارسد
 علات و دیگر اسناد و احساس که بدل از آن همسده گردن آن ر
 محال حالصات سرار نادساهی مقرر و معمول بود و داخل اثواب
 جمع گسده بخرانه عامه منرسند و در مواضع بدول و اذاعات اسرا
 و منصب داران و حدود و دنداریها در وجه انجواه خاکگردانان

محسب و د و حراس مومور و گنجهای معمور از حوۃ آن مراحام
توانستی نمود تمحص تفصل نادرشاعانه برسدنل درام معاب مرمودند
و پس از چندی از کمال مكرم اح عله و دیگر احناس مانکوه
و مشروبه نه دیشتر گرمی آن در حمتع شهرها معور بود اردار الحانه
سادهای آباد و مسدقر الحلافة اکر آباد و دار السلطنة لاغرور
بلدۃ مبارکه نرهاپور و چندی دیگر از معطمان بلاد و معمور عار
سیاری از دیگر حوۃ مال سائر در حمتع ممالک در حوۃ اسدنام
و اسدمرار تحشیدند تا رسد علات و حیوانات و سائر اصناف ماکولات
برسدنل و مور از مردنک و دور نحای که مهبط انوار نروان رانات
عالیات ناسد مدرسنده باشد و در هر شهر و معموره از رانی و مرادانی
در اموات مردم ندید آمده اس معنی سرمائے عتس و رهاص
حلائق کردن چنانچه ناس حصت از سرکار حالصۃ شریقه هر ساله منابع
نیمس و نفع اک رومده که هفتاد و نفع هزار تومان رائج انرا
است تحشیده سد و آنچه از کل ممالک ممرور سه نصدعۃ راهداری
معور گردند محاسب و هم و مستوی اندیشه از عهدۃ صط و معداد
آن بیرون نذواند آمد و درس ناب امثله حلاله و مدناشعر مطاءۃ
موشیح ناکید شدند و ندعی نفع نعام منصدیان هر صونه و سرکار
و موحدازان و کروربان اطراب و اطاران کشور همانون آثار بطعراي
نعاد پلوسست که می نعد دست از احد اس حوۃ که تحشیدۃ هم
والا سکوهست نشیده و کوتاه دارند و کرور نرداران و مساوان واحدان
از حباب معدلب و همانداری برای رسایدن این احکام کرامت
مط'م و تعدیم مراسم منع و تاکید حکام نهمه صوفحات و ولایات معس

گسند و بنامش این فصل عظم و استخوان جسم و کل ممالک
 صفة المسالك هلد سنان مغارب جاحس در برج عتف بهم رسند
 و اگرچه حدت سال منوار بعد از این معر در بعضی از ولایات نارار
 نمی کرده جسمی روی داد و ندان چه ابانام عسب نامنداد
 کسند لیکن نامنداده انعامند و الحال اگر احداثا در ص سنوان
 در برخی از محال و بلاد بعضی ملک نارار نوری در مراتب
 کسب و کار و رزق روی میدهند و آئینی ممالی با ارضی اتفاق می افتد
 ندی چه که اردگیر مواضع معموره می رحمت باج و ستقا
 علب موبوره آن احدیت منداوند رسند سکنه و فاطان آنجا از
 استدلالی فخط این اند و رسند علا ایند می یابند امند که ارد
 چهای امرس بر مو عاطف این ناساه تا اد و دس و حدس و ظلم
 گاه معدلب گرس را با انقضای زمان در وسط رسد منصوص داران
 و همت نلد خداس را همواره در اساعب انوار لطف و گرم و ارالس
 انار خور و جسم نه دروی بودی و با غد محساد جسم محرم
 الحرام ده هزار روز نه وجه خراب معرر آن ماء و ساطب صدر الصدور
 نارباب استحقاق طاسد درس انام دوالعقار حال فرامابلو که در
 حلق گوسه سندان بود چهای گذرانرا درود نمود و عذاب ناساهانه
 اند حان حلف از نامدار حان را که دست ناسایی نآن حان
 مرحوم داسب دعطای حلف دوازیس نموه از لباس گذروب برآورد
 و از رواج صوغ دکر معروض نارگاه حلق گیرند که احتصاص حان
 صونه دار برار و حسام الدس حان و حدار لشاکده ناحلی طنبعی
 مضاط حناب در بوردند و عاطف حسروانه شاه جنگ حان را که

قتل ارس از منصب معزول شده بود بمندوب چهار هزار
 هزار سوار بواحد نمونه داری برار تعیین فرمود و چون ولایت
 کرمان را که معظم خان در هنگام انبساط بطلب الملک تسخیر کرده
 بود حضرت پهلشاهی بفرستادن انعام بآن مذکور عطا کرده بودند
 و بعضی قلاع آن مثل کنجی گرفته که از حصون معظمه آن ولایت
 است با توجده بدار و سائر اشیا در تصرف کمال و گماشتگان
 او بود و ارس جهت که قطب الملک را حار حار طمع و تصرف
 آن ولایت میشد مهمات آنجا احتلال داشت بنابراین در آن هنگام
 میر احمد خراسانی بنظم و دستوری امور آن حدود رحمت نامه
 بقطاب مصطفی حانی و عنایت خلعت و اسب و یک رکاب میل
 و ناصیه هزار و پانصدی هزار و چهار صد سوار بمندوب سه هزار
 دو هزار سوار کماندار مرحمت شد و هیئت آن بیکانوزی بهمراسی
 خان مذکور معین گشته از اصل و اصافه بمندوب هزار و پانصد
 سوار مناهی گردید و نامدار خان از عبدالرزاق الله خان قور ونگی
 سده عنایت خلعت سروراری و اسب و اسب آن بمرحمت ماده
 ویدل مناهی گشته در سلک کومکبان عساکر بنگاله بمنظم شد و دروز
 میدواتی بفرمانداری سرکار ائازه از عبدالرزاق الله خان معین شده
 بقطاب میروز حانی و مرحمت اسب و ناصیه پانصد سوار بمندوب
 هزار و پانصدی هزار سوار تارک انبار ابراحت و سند و دروز خان
 ناره بقطاب اختصاص حانی بوارش نامت و رضو خان بخاری
 چون اراده گوسه دشمنی داشت بسالنامه دوازده هزار و پانصد
 مرحمت گردید و بکلیه آن بکومکبان بنگاه و عدد العزیز خان

جمله دار و آتش نعلاب ارمال خلعت هرمانه عرب اند و خند و
 نسکس راحه رانسته سندو نه ارجواهر و مرصع آلات و نسکس
 حاجی حان تلوح مستعمل نراس و اسدرو ستر و ناز و حره و نسکس
 مرهپی تب رمنندار از سری نگر از اسدان نانگی و جانوران سکار
 انگ که دران کوهستان نهم مدرمند و نسکس خندی دیگرار
 امرای اطراف ندانند هرمر خلای مطاب رمند و رند انداز حان
 که خندی نس ازین بداند گراز نامب مهم سری نگر
 م من سده درون انام دنانر مطلبی خند ناساره همانون نه نسگاه
 حضور آمده بود دیگر نازده مرخص مدداتفاق راحه راجررب نامام
 آن مهم بر دارد هنگام رخصت عطای خلعت و ماده بدل سر بلند
 گردند و یک منصب حمد هر مرصع نجان مذکور حواله سد که برای
 مرهپی تب رمنندار آنجا برمند و خلعت و حمد هر مرصع برای
 سونهاگ برکس رمنندار هر مور و خلعت خیم راحه نهادر
 خند رمنندار گمانون از روی مرخص ارمال نامب و نندار حان
 رمنندار دادر نامام ده هزار رو نه و عطای ماده بدل کامنداد عباس
 گنده نعلال رمننداری خو مرخص سد و ستر سنگه رانهور از اصل
 و اصا منصب هزاره هزار حوار در آمده اند و مرخص اص
 و خلعت نوارس نامنه نجا کتر داری هر هزار گس و خون بدل ازین
 در ن دولت سهر نسلط ناز و عگی داغ و مصحح و حهره اسدان نانغان
 ح مع امراء و مننداران نیک کس متعلق بود و درن انام و در
 عساکر منصوره و کدر ابواج فاشره نمرند و خنده بود که ملک دار و ده
 از عهده آن بر نمنداد است آند و ازین خیم کار مردم نغون می

گشود رای عالم آرامی حضرت شاهنشاهی چنان امضا نمود که
 داروغه دیگر با مشرب و امنی جداگانه قرار دهند و منبر علی
 حوائی باس خدمت سر بلند گشته حکم شد که تا هراری منصب
 دار را او تصدیق نمایند و از هراری بالا تر تصدیق سپاه
 آنها بعد از نگ داروغه سابق متعلق باشد از سوانج عرب
 بخش آنکه درین هنگام از رفایع صوبه کابل معروض بازگاه اندال
 گردید که شهر نگ وک معاد تجماع بندر و رس حار معفور برحم
 حمد هر قطع حیات بندر کرد فرمان شد که مبادت حار
 صوبه دار آنجا اورا مقصد و محسوس دارد و هر حکمی که در باز
 او از پیشگاه خلافت صادر شود بآن عمل نماید و نحای سعادت
 شمشیر حار بمحارست قلعه ارک کابل معین گشته از اصل واصله
 منصب دو هزار و مائصدی هزار و هشت صد هزار نوازتن یافت
 و درین ایام میرزا بود رحیموی از اکثر آنداد رسیده ناصیه سالی آستان
 معلی گردید و چون حاکم بندر سکر مدیح سه اسپ تربی در سندان
 دیشکتش درگاه خلافت پناه فرستاده بود آورنده نایم نگ هزار روپیه
 مشمول مرحمت گسند شش هزار روپیه فار حواله شد که از او آمده
 هندوستان خرید نموده برای حاکم بندر مذکور بند و از رفایع سوزان
 رمس بمسامع حقانوس محامع رسید که چون مناس سنجان طلسمان
 حاکم تلخ و نام سلطان برادرش که ابالب حصار فار تعلق داشت
 عمار محالعلی برخاسته مود و وفای نکدرورت و عاق مبتدل شده
 بود سنجان طلسمان بطائف بندر در معام دفع او شد و جمعی از
 مردم خود به حصار رد او فرستاده حرف صلح و آشنی و حدیث

مصائب و تکلیفی در میان آورد و او بصلح راضی شده از حامی و
معامله با مهمی بمرم ملاقات سخنان فلان ار حصار با جمعی
فلان مدوخته بلخ شد و چون مرتب موضوع حلیم شدند سخنان فلان
گروهی برسم استدلال فرستاده نابها گفت که اگر نوانند او را عدل
رسانند آن مرتب در آن موضع اندک مرتب نموده او را از هم گذرانند
و تعرض اسیر رسد که شد نهادن بجاری ناحل طبعی روزگار
حناس مغری شد و از رواج حکله سپردن مروض بدستگاه خلافت گشت
که سنج عند الکرم بهادرسری منصوبی مهمات حکله مذکور جهان
نابی را بدوود نمود و عند القدی حان نظم مهمات آن حکله معنی
گسسته بدعانت خلعت و ناصا و نایند سوار بمنصب هزار و نایندی
هزار و نایند سوار سر بلند شد و محمد احما بل ولد لجانان که
کد خدا شده دعطای خلعت و خنجر مرصع و انعام ده هزار رومیه
حبس سرانجام لوازم طوی مسمول عاطف گردید نسبت و بهم
صفر حصر ساهندساهی عزم ستر حصر انان نموده در س سعادت
بآن موت بوجه فرمودند و بحسب دروسه متورک حصر حدب
اسدانی علین مکانی همانون نادسای طاب نراه نریو ورون گسندده
دعایحه و دعا روح آن سرور آرای افلق مقدس را روح و راحبا رودند
و هیچ هزار رومیه بخدمه آن رومیه منص آگش انعام نمود و از انجا
د رار انص الانوار دوه الاصفنا سنج نظام الدین معروف نوانا
قدس سره عدان سعادت نایده رسم رباب نجا آورند و بکهرار رومیه
نمجاوران آن بعه بدسته عطا کرد و از انجا سانه حدر دولت و
اقبال بر صاحب حصر انان افکنده روز بگر فربس حسب و کسراتی

ایضا سر بردند و آن روی آب توحه مرموده شکار کلتک مشاط
امرای طمع همانوں گشتند و دوم ربع الاول اران مکل منص
مشان دربارت رومۀ متعزکۀ حصرت قطب الاولیای و الواصل
قدرة العرفای و الکاملین حواحه قطب الدین قدس الله مرة العرب
توحه مرمودند و برسم معبود در هزار رومیۀ محاکرات آن مرار مهر
انوار مکرم شد و بعد از ادای مراسم طواف نراۀ دامن کوة لوی
مراجعت بشهر امرا شدند و در کوهچۀ مذم رسول صلی الله علیه و آله
و سلم آهوی چند شکار کرده قلعه منارکۀ را مهبط انوار ابدال ساحند

توحه زیات جهانکشا بصوب ساحل رود گنگ شکار جهت تقویت عساکر نگاله

چون از مدس نادر شاهزادۀ محمد سلطان بطرب باشجاع و دوع
آبگاهلی و سوء تدبیر که نمدبصای تعدد بر اران و انتنار با تحریر کور
بطور آمد عساکر فاجرة را در نگاله چنانچه سمت گزارتن پد سرمد چشم
رحمی عظم و احدلالی ناحتن روی دانه دود و اگرچه رندۀ امرای
عظام معطم جان ناستطهار ابدال بی زوال حدو حهاں لوازم اسدغال
و پایداری نگار برده در مراتب سرداری کوتاهی نکرده بود و معلوب
رعاب و ترلرل نگشته نا محاهدان درست احلاص عدد تمدد و مناراران
شهامت کیتش طغر بندود در برابر عتد عاتد و حدم بر مدهج
مسدعتم نمودست و جان مشانی ثابت قدم بود لیکن نادر آبی
حرم و دور بندی رای حهاں آرای که حلا پد بر انوار الهام ربانی
و مرآة عدب نمای مصالح دولت و جهانغایست چنان اندضا

ممود که زاناب عاتبات تعریف سرق زوده از مستعبر سرور
 حجاب حرکت کرده نسبت ماحل زر گنگ ارتفاع ناند و بعد از
 رسیدن تا آن حدود اگر ضرر سو و مصلحت بقا کند مصوب اله آباد
 و بلند بهیست دموده داس بوجه همانون آنجا از ادب سرور و سانه
 حقوق طمع ا ز را بصرف و مظاهر نماید و اگر تا آن وقت خبر
 علنه و استدلای امواج بصرف مآل و معهور گشتن اعدای ند سگال
 بمسامع حاه و حلال رسد و خاطر ملکوت ناظر از احتلال و تدور
 حقوس منصور جمع گمنده مصلحتی درینس رفتن نماند زوری
 حدت درکنار رود گنگ و دواخی آن بساط اندر سر و سگار گسند
 لوای مراجعت نثار الحافه ترا مرارند نادران ستوم رنج الاول موا ی
 نسب و سیم آنان که ساعنی مععود بود مصدبان و عملت بنسجانه
 را فرماں شد که ناسی عریض حشر احکام سرا تاب ابدال ندرین
 زند و چون موسم وزن مبارک - حسی نزدیک بود معمر فرمودند
 که آن حسن فرخنده را در معر آوردگ حسم گذرانند و من
 ازان بدولت متوجه مقصد گردید *

حسن وزن حسیه سمسی سال چهل دوم

درس امام سعادت فرخام حسن وزن مبارک سمسی سال چهل
 و دوم از عمر کرامت نرس سلطنته زمان و رحمتی حدتو رامب
 گستر معدلت آنس صورت انعقاد نمانده نرمی دلکسا و محفلی
 روح امرا مرتب گسب و نازگاه سلطنت و نسگاه خلافت بسط بساط
 عسرت و اندساط و ریت ا داب نعل و احتسام آراس ندرنده زور

مبارک پنجاهمین پنجم ماه مذکور مطابق نسی و هشتم آنان بعد از
 انحصاری یکپاس و یکگهری اراں روز مقرر که ساعتی ممدت بخش
 نشاط امروز بود در بله مهران از سجدن گوهر عنصر معدس شادشاه
 آسمان حاه نمودار کعدس حورشد و ماه گردید و وزن مسعود ناس
 معهود فعل آمده از وحوه آن عالمی را داس خواهش مالا مال
 بعد آمانی و آمال شد و سال چهل و یکم شمسی از عمر اند طرار
 انجام رسیده سال چهل و دوم آعار شد حدبو ندده پرور مکرمت شعار
 دست ابر آنا رکود را احسان کشاده بند های آمتان والا و اسناد های
 دانه سرور معلی را انواع لطف و مرحمت نوازش فرمودند
 از آنکمله راحه حدسنگه نایم یک لک رومده مطرح انوار عاطف
 گردید و راحه حسوب سنگه که دنا و فوع دلالت و سوانی بعضی ارا
 خطاب مهاراگی ارا و مسلوب سده بود درین روز همانون مرور
 لطف و تفصل نادر شاه حرم بخش گردیده دیگر ناره بان والاحطاب
 کامناب گشت و بهادر حان نایم ندس هزار روپنه نوازش ناس
 نکهزار سوار از ناد بان او در اسپه سه اسپه معرر شد که منصبتش از
 اصل و اصافه پنجهزاری ندیج هزار سوار دو اسپه سه اسپه ناسد و مدورا
 دو در معوی که در سلاک گوشه شیعان بود نایم ده هزار روپنه
 مشمول عاطفت و امصال سد و کدور را مسنگه ناصافه هزاره هزار
 سوار منصب چهار هزاره چهار سوار و مرتضی حان ناصافه
 هزار سوار منصب چهار هزاره سه هزار سوار بلند رتبه گردیدند و
 عاند حان نایم دوازده هزار رومده مناهی گشته عطای علم لوای
 قعادر در امراحت و مدورا حان از کومکنان ننگه نصاب نغاره و

علم نواری ادب و حاشیاء عالم که مغایر و موزع عصری از منصب
 معروف شده بود منصب مع هراری دو هزار سوار مورد انتظار فصل
 و مکرر گردید و کثرت سنگه ولد راحه حسنیه که مرخص سرباز
 مرصع سرباز گشته تکلیف مهابی که موجداری آن نام منقول بود
 مرخص شد و معنیان مرخص مکرر عمر عدل و ناصیه ناصیه
 منصب دو هزار و ناصیه هزار سوار و رار امر سنگه حیدر اوب ناصیه
 ناصیه منصب دو هزار و ناصیه هزار سوار و سهامینان معانی
 علم و عمرینان ناصیه ناصیه دو صد سوار منصب دو هزار و ناصیه
 سس صد سوار سرباز گشتند و بهر حال که حیدری پس ازین مورد
 عداوت حسروانه گشته از منصب معروف شده بود منصب دو هزار
 و ناصیه ناصیه سوار کامیاب مرخص شد و محمد صالح
 ناصیه که سادی قلعه دار سنوسین نو مغایر مهابی عصری
 هنگام رفتن دارا بنسکوه نهند حیدری در مقام خو گذارش نامه
 از و صادر شده از منصب معروف گشته معصوب و معاند بود از
 مراحم سید ساه حرم بخش رخصت کورس نامه منصب هزار و
 ناصیه هزار سوار کامیاب فصل گردید و منصب رسد حاش
 از کومکینان ناصیه ناصیه ناصیه سوار هزار و ناصیه هزار و ناصیه
 سوار معروف شد و راحه امر سنگه نوری از اصل و اصانه منصب
 هزار و ناصیه هزار سوار و صان سنگه ولد روت سنگه را بهر
 معانی مهابی مرصع و ناصیه ناصیه دو صد سوار منصب هزار
 و ناصیه هفت صد سوار و اسماعیل ولد نجانبان خطاب
 حاشی و ناصیه ناصیه منصب هزار و ناصیه ناصیه سوار و

محصل الله حان و آقا يوسف هریک از امل و اصابه بمنصب هزار
 و پانصدی ناصد سوار و در اعدر حان ناصافه پانصدی
 بمنصب هزار و داصدی ناصد سوار و میر انراهم منرتوررک
 ناصافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی داصد سوار
 و سراوار حان ناصافه پانصدی پنجاه سوار بمنصب هزار و پانصدی
 چهار صد سوار و بردلجان ناصافه هشت هزار روپنه و آعر حان
 ناصافه چهار هزار روپنه و عطای حاکم مرصع و قادر داد انصاری
 نخطاب حانی و آتش فلماق نخطاب آتش حانی و محمد بی
 رادر راده و دربر حان نخطاب حانی و از امل و اصابه بمنصب هزار
 صد سوار سر بلندی یافتند و معدم حان خواجه سرای ناصافه پانصدی
 بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار مناهبی شده نمارست بلعه
 مبارکه دارالکرامه نعدار بهست رایاب عالیات مورد انظار اعتماد گردید
 و مکرم حان دیوانی صوبه گجرات و اهتمام سرانجام امده و
 اشیای که برای سرکار خاصه شریعه در کارخانههای النجا مهیا میشود
 از تعمیر و حبس حان منصوب گشته نعدایت خلعت و ماده نعل
 و از امل و اصابه بمنصب هزار و داصدی سه صد سوار منقحر
 و مناهبی شد و عند الرسول دکنی نمرحمت حمدهر مندا کار
 دواتر ناصافه ناگزیر آناد مرخص گردید که در سلک همراهان اعتبار
 حان باشد و در نزار حان خواجه سرای نخطاب ناظری حرم سرای
 معدس خلعت سراناری پوشید و نکه هزار روپنه ناهل طرف و نسط
 و سرود سران آن محفل انبساط و نکه هزار روپنه نمل محمد مادن
 طالب علم انرانی که درس انام ناستیلام خلافت و جهاننایی رسیده

بود عطا شد و دستاری از نقدهای نعمات جامع نامی امداد
 امرایند و درس روز جهان امروز از جانب مسند سنی مسکوی
 عرب و اقبال نرۃ آرای هو ج انبیا و حلال ملکه بعدس نقاب
 خورشید احتجاب روس رای منکم و همچنین از جانب ممرات
 رباص حلاص و جهانداری معذسات بنو عظمی و کامکاری و دیگر
 نرۃ گردان اسرار عقب و پراخت مسکسهای سانسده از خواهر
 و مرمع آلاب و جوانهای روز و سم نثار بنظر انور سهندساز روزگار رسند
 و نانی دستور امرای رمع مریب و سایر ممریان مسکسگاه دولت
 مسکسها نجل عرض کسند رس نثار نجا آردند ارا نجله راحه
 حسنگه مسکسی از خواهر و مرمع آلاب و عباس ادمسه گذراننده
 مریب دک لک رومنه بها شد و درس تاریخ جعفر موحیدار منبرا
 و مرمع حان که از دکن آمده بود دولت رمن روس سده
 سلطنت نامند و سند لطیف علی نزاری که سند نهادر سرس
 موب سده بود و مرمع حلیب از لانس کدورب بر آمد و خون سب
 در رسند حدو مرمع در انجمن خاص عسلخانه سر بر آرای در لب
 و کامرانی گسند ندماسای حرا عباسی که ناساز و الا بر کنار آب خون
 در کمال حوی و نظر مریبی مریب انده بود مسرب امرای خاطر
 اندس سدر از آنجا که سهندساز دس مرور مومنون سعار در کمال حس
 نب و صفای طوبی منلعی سطر از بعد و حنس موری
 سس لک و سی هزار رومنه بود بنر سادات و محارر و خدمه و
 مرمع بن حرمین سربعدن زادهما الله سرا و حالا نموده معرر
 مرموده بود نه مصحوب یکی از معدمندان درگاه آسمان حاه نای

اماکن قدس مرستاده زمره سادات و صلحا و مشایخ و اتعیا را که شرف اندوز محاورت حرم آن در حرم مکرم باشند از موارد آن مهرور سازند درین اوقات سعادت بدرا میرانراهم حلقه معرفت آباد میر معما که سندی ناک طنعت صالح و عیلمای قدس و پرهنگاری از نامند حالتش هوندا و لایح بود و قتل ازین نیز مرئارت حرمین مکرمین مشرب گشته لیاقت و شایستگی اسی امر داشت بدعدهم اسی خدمت و افرقت مقرر شده سعادت دارین اندوخت و دعای خلعت مناهی شده مرخص گردند و حواحه سلامت خدمت تحویلدارین بقود و احسانی که مصحوب او مرستاده میشد و مواردی شش اک و سی هزار روپیه بود معدن گشته خلعت سروراری بویک هشتم ماه مذکور موامی عمره آور که ساعت بهست رانان عالیاب بود بعد از انقضای یک ماه و سه گهری حصار شهنشاهی قریس تأیید الهی از آب حوض عبور نموده لواهی جهانکشا بصوب ساحل گنگ امراحدند و آن رود دو کوره طی کرده منزل آزای ابدال گردیدند و چون از وناح سمب دور مکرو معروض و انعام دانه سرور خلافت مصیر رسیده بود که بهادر نام مقسودی از طایفه پیکوسی در سمب بدسواره سر نهنده و نهاد و رهبری و افسان در داشته است و حمعی کثیر و مرفه است و از کواران و صومردان طایفه بیس و دیگر رافعه حوان و خلاف مدشان آن سمت بار گزوده ناسنطهار حمعب و حکوم او نایش لواهی حرأب و حصار نباح و عارب آن حدود امراشته و رعایا و مردودین از سرسوزش و طعنانش در امان نندند لهذا دوع او نیز پدشهاد خاطر اندس گشته بهادر حان نا حمعی

از آموخ بصری مثال تدبیر و استیصال آن دعی اندکس وندک سگال
 تعدد نام و نعتی خلعت خاص و سمنتر و سمنتر هر دو نامار
 مرصع صورت نوارس گسند درسی نارنج مرخص شد و زار امر سنگه
 حدراوت و حکمت سنگه هاند و راصه سنگه و اسهوز و اعرجان و صد
 مصطفی و رگهاته سنگه و محمد صالح مرخان و عورت و مطهر
 بسوان تبادر حان افعال و تلوی محو حان و گروهی دیگر بهمراهی او
 معدن گسند بمراحم حسروانه سر بلند گردیدند و دانسمند حان که
 نظم مهم دار الحکامه ناز و عروس نماند دون بمرحمت خلعت
 خاصه و کما رخصت مدل و نجات حان که در سگال گوسه بسندان
 بود و معدن حان حواحه سرا که بمبارص قلعه مبارکه معدن
 سده بود هر یک نعتی خلعت مناهنی گسند مرخص شدند
 و اعتماد حان و قرب حان نعتی خلعت سر بلند گسند رخصت
 نماند که ا معاروف و انان عالمان در دار الحکامه بسر درند و کذب
 سنگه که موجدان معزات و موجداری نواهی دار الحکامه از معدن
 خمس علی حان صفت خدمتس گسند بمرحمت اسب و باصافه
 ناصد سوار نمصبت دو هزار و ناصد بی دو هزار سوار معتبر
 گردید و روح الله دیوان دار الحکامه و مدد الرحمت حان که نعتی
 نعتی و واقع دوسوی آن مرکز خلعت معدن نماند و حجتی
 حان و نعتی حان ولد طهر حان که از هرگز اسکر و عا دو ن خلعت
 رخصت نماند و حوسحال ننگ کسری که در سگال گوسه بسندان
 معظم بود ناعم در صد اسری و فالحان مفسی که از در نوظائف
 دعا گوئی استعمال دایم ناعم نیکهزار زوده مسمول نعتی سده

مرخص گشتند و در منزل مذکور دو روز معام شده بازدهم رانان
عالیات اراکجا بهست نمود و اعدادهای سعادت خلعت سر بلند
نامه شاه جهان آباد مرخص گردید که تا مراجعت موکب منصور
آراکجا بصره و رمونجان که مصلحتش برطرف شده تسلیافته درآورده
هرار رومده کامداد مرخص شده بود نعطای خلعت و انعام بجهار
رومده سرورار گشته بکجرات که وطن مالوب ارست رحمت نام
که آراکجا مرفه الحال ندای دولاب اندی دوام قیام نماید بوزدهم
راناب مسعود طل درود بر ساحل رود گنگ انگده موضع گده مکدیسر^(۴)
فصل اندر برول انبال شد و چون چرخ و کالک و مرعانی و دیگر
افسام شکار از سماع و وحوش در آراکجا بسار بود و سرزمینهای خوش
و جنگلهای دلکش داشت زوری چند نعقد سدر و شکار دران
مکان دلنشینی برهت نشان افامب موکب خلال معرر گشت و
ازین جهت که وحشده گوهر درج دوامت تاندده احمر درج عظمت
نادر شاه رانده والا قدر حشسته ششم محمد معظم چنانچه گوارش نام
نموجب برلغ طلب نا و در حان ار دکن متوجه کعبه حضور گشته
درین رقت نزدیک رسیده بودند نعلب دوم که ساعت ملازمت
آدعده ناصیه حشمت بود حکم شد که محمد امنی حان صدر لخمی
و واصلحان صدر سامان تا یک کوره راه پدر گشته آن بهن بوداده
بهال سلطنت را دعر ملازمت اسرف و سرگردانند و بعد از انقضای
شش گهزی ار روز مذکور نادر شاه رانده والا قدر کامکار بدوزه و آندنی

ساخته و سواران در انحصار خاص سلطنت سعادت اندوز ملازمین اکسیر
حاصلت ساهنشاه روزگار شده آداب کورس و تسلیم تعددیم رسانندند
و نیکهزار اسیری و نیکهزار رونده مصطفی نذر گذرانندند و خون آن والا
نزد عالی نذر دولاب های نوس هرلندی دارن اندوختند
خسرت ساهنشاهی از کمال سوز و عاطفت آن نحل گلس حسرت
و کامرانی را در آسوس عدالت و مهربانی گسندد کامناب سعادت
دوچهانی ساختند و خلعت خاصه نا نادری و نکند است از جمله
نصیب راس عربی و عرای یکی نازن و ساز میناکار و دیگری
نا سار طای ساه و نیکهزار بدل خاصه مریس نزار نعره و نحل
روغت و نکند مصطفی احمدهر مرصع ناعانه میروارند نان عرق ناصند
دولت مرحمت مرمودند و وزیر جان که در خدمت آن ناساه راند
ازحمد آمده بود خدش ازادب نر آستان نمودست نوده ناصند مهر
و نیکهزار رونده نرسندل نذر گذرانند و نعلاب خلعت خاصه نوارس
ناب و خون نرادل در نعلهای آن نولخی ستری بدل کرده بودند
سهندساه هر نر مولف ستر سکار عزم صند آن منع صار مرموده نعل از
ملازمین ناساه راند سعادت نبود که نکند از روز گذشته بود مریس
عروعا نر نعت روان طای که سر موسند نکل ننگله ساختند بودند از
مختصر عات طبع مقدس آن نعل آتش دولاب و کامرانیست و درس
هنگام نرانه انعام ناصند بود سوار شده سکار نوحه مرمودند و نردک
نیکهزار که نر نل سوار شده ناساه راند محکم معطم را در عفت مرمودند
نزارک حای ناصند و خون نسر نرسندند آن منع حانگرای را
نصرت نندوز از نادر آردند و نر همان نواخی ساعدی حدت نیکهزار

پسر نهشت اندر گشته مراجعت فرمودند و سه روز دیگر درس در است
 و کامروایی اقبال در آن سر منزل عروج حلال اقامت گرفته بعباس
 شکار مسرت برای طبع اندک در دست ایام نادر شاه را در کامکار
 فیدار محمد معظم را رعایت بکفایت فرمودند و دهکده‌های و بهوشی
 مرصع و شمشیر خاصه و سپر ناسار می‌فراگرد و دو صد ثوب از ملبوسات
 خاص عرا حصاص بخشیدند و رانار احسنه و مهانتجان صوبه دار
 کامل رعایت ارسال خلعت و مستانی قامت مناهات ابراحند و
 امیرحان بمرحمت بکر بکر بیل سرلندی یامت و مبارک حان
 بناری از کومندان صوبه کامل بفرموداری بنگش از تعمیر حسن
 لیگان معصوم شده هزار سوار از تاجران او دو اسبه سه اسبه مقرر
 گشت که از اصل وامانه معصومش دو هزاری در هزار سوار از آنجمله
 هزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد و منعم حان بقلعه داری احمدنگر
 از تعمیر دارالحان معین گشته رعایت خلعت و اسب و وامانه
 پابندی بمصوب دو هزار و پادشاهی هزار سوار سرانرا کردند
 و اسماعیل حان بفرموداری خالداور تعدس نامنه بمرحمت خلعت
 و اسب مناعی شد و ماسنگه ولد روپ سنگه و اتهور بعطای
 حمدهر مرصع ناعلافه فرمودند مشمول عاطفت گشته رحمت وطن
 یامت و مهربان حان بفرمودار نالاور رعایت ارسال خلعت کمیل
 عرت شد و بمرحمت حان و تشریفگان که از دکن آمده بودند بعطای
 خلعت و آتشجان بمرحمت خلیف ناعلافه فرمودند و اولدی کرن
 و کدل را نا بمرحمت اسب و بهکوتیداص دیوان مستقر الحافه
 اکثر اناد بخطاب رائی سرلند شد و مصری امان بفرموداری

سلطان نور منصوب گشته بعد از آنکه و از اصل و اصالت منصب
هرار و ناصدی هرار سوار عزم انتخاب نام و نسکس اعتماد
حاج صوبه دار کس هرار عباس امین آتجا نظر مدعی ابررسند و
خواجده برخوردار مخاطب با سرف حاج که از ولعه داری او دشته
معزول شده بود سرف اندوز مقام اسرف گشته بکریجدر و مل
نسکس نمود و خون تحت روان مصعب ظانی که مذکور شد
داهنم امام زندای زرگر که داروئیگی کارخانه صاحب طلا آلات و نعره
آلات ناز بعلی داس در عرض اندک مرضی موافق حکم معالی
و خواجس طبع والا صورت امام فامده بود مراحم بان ساهانه ادرا
دعطای ماه مل و اصالت منصب وارس رمود نالیه له خون فراوان
نقش سکار رده بودند بمسامع حلال رساندند که در موضع ترکهانگر
حرر دستور است خاطر ملکوت ناظر نسکار آن سمب بوجه نموده
و منصب و سسم زبات ظفر ابرار کده میکنند تا هرار آمده عرضه
ترکهانگر مرکز دایره اقبال کردند و سه روز آتجا مقام شده استعمال
نشد حرر بساط رای طاع مبارک بود و خون فراوان در آن روی
گنگ سدری بدل کرده بودند سیه ساه سدر دل هرتر انگن روز سیموم
از آب عبور رموده آنرا بصرف رنگ او مای در آردند سلج
ماه مذکور موکب منصو از ایتجا منصب نموده بطی در مرحله
بروسعاب و قدری در موضع قدر و زر گستر و کار در آتجا
مقام شد از سوانج این نام مقبوح شدن حص ملک اساس رهتاس

است قتل اربس بانایک بوکر ناشجاع که از جانب او تحریر است
 آن ملعه سپهر ارتجاع قیام داشت از سعادت منشی و یک سرانجامی
 اظهار داد ملعه و جواهرش عیودست اس آستان حالات نشان کرده
 بود و باشاره همانوں سلطان بیک و کامگار حان با جمعی از جنود
 کیهان سنان معدی گشته بودند که بانجا شنانده آن حصص نوی
 ندان را بتصرف آوردند درین هنگام از عرصه داشت آنها معلوم
 وای حهان آرای شده که بانایک مذکور بروفق قرار داد ملعه را
 بتصرف ندهای نادساهی داده متوجه درگاه خلایق نداه گردیده
 است عاطعت نادساده نده برور مکرمت گستر که پیوسته برای بوارش
 مدونان احلاص مند و قربت و برورش ندهای عقیدت بودند سب
 خود بپایه طلب است اس منج آسمانی را که بمعاضدت ابدال
 بی زوال و بی تکلیفی سعی و کوشش و پیروی محاصره و خدال روی
 داده بود تقرب مرحمت و نده بروری ساخته سلطان بیک را
 بحکات شاه قلی حان و عیایب ارسال خلعت و اسب و از اصل
 و اصابه هزار و پانصدی هفت صد سوار و کامگار حان را از اصل
 و اصابه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار مناهی گردانده
 و حراست قلعه مذکوره بشاه قلی حان تفویض یافت سیوم رابع
 الثانی موصع احمد پور مرکز رانان منصور گشته روز دیگر آنها مقام
 سد و از آنها لوای حهانکشا بطی دو مرحله بموصعی از کنار گنگ
 که چرر داور داشت بر تو برول انگنده چهار روز آنها انامب رابع شد
 و حضرت شاهدشی چرر بسیار سکار کرده بدر دهنه در آنروی
 آب دو قلاده شیر یکی بر و دیگری ماده که بچه همراه داشت

مصرف بنگ از ای در آوردند و بجه سفر را ناسازد همانوں فراوان
 رنده گرفتند درین هنگام عاطف با ساهانه گوهر درج حسب
 و انال احمر برج عظم و حلال ناساز را ده محمد معظم را دعای
 دهکده یکی الماس و یک عهد مرارند گران بها عراحتصاص بخشد
 و نص الله خان فراوان بنگی و جمع و خدا منبرا و حسد علی
 خان موس بنگی نامت خلعت فامت امتتار امراحتند و هر جمی
 ولد راحه نهاد اس که در ادریس بوب سده و د همکدن راحه سکه
 و راحه سکه سران ادریس کور که مرارند رادهای از و دد به عتاب خلعت
 هر مرار گرد دند و عدن الودحم و محمد رسند سران مخلصان که
 حقدی بدل ادریس در صورت کامل در گذشته موزن انظر دوارس سده
 بمناسبت مناسبت کامناب بربوب ناساهانه گسندند ادرهم ماه
 مذکور موصع سرن گهاب که فراوان سکار نصار در بواخی آن دنده
 بود مصرف حتام مذک احترام گردند و حدبو حهاں چهار روز
 دران سر منزل مدد سال بساط امامت گسندند بساط اددور سکار
 بودند و حرور نصار مدد کرده دو ستره بنگ زدند از سوانج آنکه
 خون گوهر مختلط حاتم و جهانانی ناساز را ده والا قدر خشمند
 ستم محمد معظم بربده دلوع و حوادنی که هنگام بساط و کامرانی سب
 رسنده بودند عاطف ناساز کامل حرور نالغ نظر ربو بربوب بحال
 آن بوبهال گلشن انال انگند ادرهم د ه من منزل گاه عرو
 حاد محترقه عتاب سرستی که از باب احراف خراسان بود و
 سانسنگی اندران با آن احمر برج عظم و کامکاری ناسب بحاله
 در ملک ادرواج آن ناساهانه ارحمد سعادت بودند گسندند و

شبهه تمام که ساعت بعد بود انصافی العصاب فاضلی عند الوهاب را
 طلبیده در حضور بر نور عقد فرمودند و از روی عنایت یکمده
 مروراند گران بها دآن عالی قنار والا گهر مرحمت نمودند شایسته
 از سر گهات کوچ سده بالایی موضع نورنگر محکم از روی طغر پنجر
 گشت و چون هنگام برول منزل عبور اشرف از منظر دائره نارساء
 رانده والا مدر سعادت توام محمد معظم و دربر حان شد آن کامگار
 بحدنار و حان احلاص سعار هر یک پیشکشی از حواهر و مرصع
 آلات گذراند و موکب طغر نناه پنج روز دران سر منزل مقام فرموده
 نشاط سکار مسرور انرا بی طمع همانون بود و چون خاطر ملکوف باطر
 از مدر و شکار آن حدود برداشت عزم توحه اله اناده که مقصد اصلی
 ارس بهست چهالکشا آن بود و چه همت ملک بیرا گردید و نسب
 و دوم رایت بصرت طرار از نورنگر باعدنار آمده نکرده مکنیصر مراجعت
 نمود و سهدشاه دس نناه در اندای راه سیبری که فراوان دران بواهی
 فعل کرده بودند بددگ رند و دشت کوح و دوسمعام درم حمال الاوی
 دگر ناره چندر والای اندال برسات کده مکنیصر سانه گستر شد و روز
 دیگر که آنجا مقام بود از رفایع ننگانه معروض بارگاه خلافت کردند
 که بکه تار حان در محاربه که عساکر طغر مامرا درس ایام با ناشیاع
 روی داده بود حان نثار گشته سرخروئی حاوند اندوخت و درس
 وقت اادشاه رانده کامگار عالی معدنار محمد معظم بمرحمت خلعت
 نازایی و اسب عمری با سار طلا و دک عدد پاندان مرصع با حوالچه
 و دیگر ادراب آن که مجموعه مرصع بود مورد انظار عاطفت نارساء
 گردیدند و جمعی از ندهای آستان سلطنت مدایب خلعت معطر

و مناهی شدند چهارم از گداه مکتوم و مجرب الی آنان بکوح سده
 ستر هم روضه سوزن که سکار گاهی دل مدبر و دسلی سر سحر و احب
 کامناب برول موکب عالم گفر گردند و در ابتدای راه ماده سدری که
 فراوان فعل کرده بودند سکار سپهساز هر در صولت سد و درن انام
 کتور دام سنگه نعطای خلعت خاص مناهی گردند و در پی سنگه
 ولد مهلراجه حصول سنگه که از بنس ندر خویش آمده بود حده
 سای آمندان خلعت گسده دو رختبر فعل نریم نگس گذرانند و
 نعطای خلعت و دهکده کی الماس و یک عدد مروارید عر مناهات
 ادب و حث و بهگوب سنگه هاده از وطن و قلعه دار حان از دکن
 رهنده دیوان اندوز ملازم اکسیر حاصلت گر بدند و حان مذکور
 نگ رختبر فعل نریم بنسکس گزایند و سنج محبوب محمد از
 اولان کرام معارف اولیای اعظام حواجه بهانوالدین ملنابی ندس الله
 سره نعطای خلعت و ماده فعل کامناب مکتوم گسده رخصت
 وطن نامت نالحمله سکار گاه سوزن سه روز منت اندوز برل همانون
 گسده سدر و سکار آن عرصه نرهب ارمسرب امرای طبع مبارک
 حدبو خورمند ندر جمسند فرسد و از حمله سکارهای حشروانه
 در انجا نوبوع آمدن آن بود که حاتان جهان در یک روز پنج ستر
 بندروی ناروی انبال تمام گنرا از پا در افکنده ساکنان آن سر و نوم
 را از سر آن مناع خانگرا بعض معدناب سپهسازانه رهاسی نچسندند
 و درن مدبرل جمعتر ولد اله ورد حال را که موجوداری منبرا نر
 نعلو داسب و مدرس را حناحه مانعا گزایش نامب ناسماع نذبع
 نددان از هم گذرانده نوب مسمول انظار مرحمت گرداننده مصلحتش

را نه به هرازی به هزار سوار از انجمله مکه هزار سوار در اسپه به
 اسپه بود از اصل و اصفه به هزار و پانصدی به هزار سوار در اسپه به
 اسپه مقرر ساختند و خطاب الیه وردیسانی و عنایت خلعت
 خاصه و اسپه ناسار طلا بواختند و خدمت مرحومه رخصت نمودند
 به سر او را نیز خلعت مرحمت کردند و درس هنگام خاطر
 ملک دریا پرتو لغات بحال صحابه‌ان توکلانه همانون انگنده ولی
 ونگ کولانی را ملک ناشی اول فرمانداران فرمودند و بعد از
 خلعت و از اصل و اصفه بمنصب هرازی دوشه سوار بوارش نمودند
 و ولی بیگ علممردان خان را ملک ناشی دوم ساخته مرحمت
 خلعت و اصفه بمنصب معتمد و مناهی گردانیدند و جمعی
 کثیر از جماعت داران دیگر را بترتیب نور ناسیکری دانه عرت آورده
 خلعت سر امرای تحشیدند هفدهم ارسوزون کوچ شده موضع
 چاندنور محط سراق مدصور گردید و از وفای ننگه بسامع
 حقائق محامع رسید نه نور الحسن که از علمداری با شجاع
 و دگره‌ری تحت بیداران در گشته زرگار جدا شده بحدود
 مسعود بادشاهی بنوست و روز دیگر به کروه طی کرده بزرگ
 احلال شد و چون طبع اقدس حصر شاهنشاهی اندامی جنگ میل
 رعیت داشت مردای آن که کوچ بود اراکل روز حصر شاهنشاهی
 یک حقت میل جنگ انداخته نشاط اندوز آن تماشای عرب
 خاطر عرب شدند و بعد از فراغ فرس سعادت و کامرانی اراکل
 بهت فرمودند درس تاریخ عرصه داشت رنده امرای عظام معظم
 خان مشعر بناس معنی نه پوشگاه خلافت رسید که با شجاع بحدود

نه مثال که دسودای ناطل و خدال مجال دروس مذاب در بنگاله دنام
 استقامت نهادن و معارفت حقوق ابدان ا سزده عمار ساد
 انگشت و حوس صرع نام نسل نسل و نای ر و حرکت المندوحی
 منکر دروس ه نام از سطوب و استلال عساکر طغر مایر نوا که همب
 و ازبان بدانس برلزل ناده سلف سوکت و جمعیتس از هم گسسته
 است و آن حال بهشت نسل نامواج منصور از آب گنگ عبور کرده
 و بلع و استصال و امام مهم آن فله انگدرت سگال کمر همب
 رسد حنائیه بالعلل از فاده که آبرو نگاه حوس ماحده آسما و حل
 افامب انداخته نو عرصت جهادنگرنگر کرده است شمشادکه
 بهصل آن بعد ازس مرموم کلک حجاج نگار خواهد گرد نالک له
 در دیگر که مقام نو حوس مراول دران بولخی ستری فعلی کرده
 نو بد سرهسای هریر امگس ستر سگر حوار سده آن منع صار را نصوب
 هتک از نای در آوردند و از اینجا نطی سه مرحله نالی سمس آباد
 برول سعادت نمودند و دران موضع نایر و در صدک و سکار سه زور
 افامب گردیده و ماده ستر و حرور و مرغای نسیار سکار فرمودند حوس
 بهصد اصلی ازس بهصت جهان فترا معاصدت و امداد عساکر ننگاله
 بود و ندروی نانداب آسمانی و مدانس نو مقام بردانی بی آنگه
 که بهک ناره نان حوس معهود دندک و صورت پنج و طغر در آندک
 بدع میاهدان حوس فاشره خلوه گر سده مرده بصوب و ندروزی و
 بود درلک و بهروزی بمسامع خاه و حلال رسد و خاطر مهر ندور
 ازان مهم خطیر مراعتا بد برده موکت منصور را صلحی در نفس و ن
 نماد رای عالم آزایی ناساه عالمقدر گسور کسا درون منزل همانوس

عزیمت معاودت مصمم فرمود و عنان توحه والا سمت دارالاحسان
 اعطای داده لوای مراحمیت مرا و احتند درین انام مروع احقر عظم
 و تختیاری بهار گلش انبت و نامداری نادر شاه راده عالیقدر ارحم
 محمد معظم نعمات خلعت خاص زمستانی عراحتصاص یافتند
 و همچنین امرای عظام و سایر عمدهای آستان سلطنت مقام که
 کمینای خدمت حضور بودند ناسی مرحمت کسوت امیدار بوسیدند
 و امر الامرا صونه دار دکن و معظم حاکم سپهدار ننگاله و دیگر عمدها
 و امرای اطراف ناسی عنایت فامت مناهای امر احتند و مرتضی
 حاکم دعطای شمشیر خاصه و ابراهیم حاکم دمکرمیت خنجر مروع
 مشمول عاطفت حسروانه شدند و مندر حاکم خلعت حلیل الله حاکم
 که در حدود کوهستان حمون خدمت شادسته اردو بطور رسیده فله
 تاراکنده را که معتمدان آن سرزمین در انام مدور از تصرف بدهای
 نادرشاهی بر آورده بودند استخلاص نموده بود نعمات ارسال خلعت
 و بقاره مورد توارش شد و مدد الله حاکم وصف شکنجای عطا
 خلعت مناهای گردیدند و مرتضی سنگه ولد مهاراجه حسوبت سنگه
 دو رنجیر بیل بدشکشت نموده نعمات دهکدهکی الماس سر بلند
 گردید و بصرتحاکم نوحه داری مانیکپور معین گشته از اصل و امانه
 مدد ص در هراری سه صد سوار سرورار گشت چون حواجه عدد
 العمار که از حواجههای معمر معتبر مارر الدهر است چون درین
 انام عرصه مدنی بر مراسم دعاگوی و قواعد هوا حواهی نا مختصر
 بدشکشی بدرگاه آسمان حاد فرستاده بود از حرانه انعام
 نادرشاهی که نمودار گشتند مدد عام الهی ست درآورده هزار روزه

بهر سنادهای او حواله رفت که از بغا حق آمد و هندوستان قصد
 مکن حرد نموده برای حواحه مسار الله ندرند و آن ها بدر
 کامناب انعام و امصال ناساه درنا نوال گردیدند و حواحه مندر عدد
 العظم که او بدر از حواچه های ماور النهر است نعطای دو هزار
 روپیه مورد عاطف گشت و مندر مطهر حسن و مندر انس حسن
 از اولاد انس حسن حان منور حنگ که در انس انام از انرا مرم
 نندگی انس درگاه خلاص نناه آمده بودند هرک نامت خلعت
 و خنجر و انعام دو هزار و ناصد رومنه کامناب مرحمت گسند
 نمناص مناص مقنجر و مناهای گره نند و موبک حاه و حلال
 از نای سمس آناب نچار مندر سلج ماه مذکور بر نورورد ننگار
 گاه سوزن امکند و نکرور آنجا امام نند و از آنجا نچار نورورد نگر
 در کنار رود گنگ مرحله نما گسند ستم حمادی النحر از ساحل
 گنگ نسب دار الحکله مثل کر و از سوزن با آنجا حصر
 سهنداهی نندروی با نند الهی نسب نند کر سگار مرموند در انس
 هنگام دو الفقار حان از کومکنان ننگاله نمناب ارسال خلعت حاصه
 با نادری عرا نندار نامت و اله ورنجان و خدار مندر از محال
 موحدازی خود رسنده دولت اندور ملازم نند و نندگی از
 مرمع آلاب گندارند و مندر نای ولد مندر محمود اصعبانی که
 مراد حسن در انام منور و زمان خود سری نمطه نغای و بی
 احلامی ارو مندر سنده او را با مدرس از گنجراب احراج کرده
 از راه درنا با نرا مرمند نند و او در انس انام ناسماع منب
 خلاص و سرور آزایی سهنداه حهان از انرا احرام طواب کعند

اقبال بسند متوجه درگاه خدای شده بود. نادراک دولت رمن
 نوس طلعت ردی احقر طالع گردید و نمرحمت خلعت و انام
 چهار هزار رومیه وزارت یامت درس اوقاف نگارندگان و منابع حضور
 ذمعه امور نعرض اشرف رساندند که درس مدت که شاهنشاه روزگار
 نشاط اند و صد و سکار بودند و چهار صد چهر سکار ساهین دولت
 شده از انجاء دود و نجاه و هشت چهر دست مبارک صید مرموده
 و مانعی چه در حضور پرور و چه عابدان شکار قوشچیان و مدر
 شکاران شده و نیست و هیچ سیر هفت تیر انبال عالمگیر گشته از انجمله
 دست و سه شیر بدست اندس از پای در آوردند و یکی را پادشاه
 داده خوانست کامگار محمد معظم ناساره والا بدست گردید و یک
 سیر بچه را فراوان رنده گردید و دیگر اقسام شکار از مرغابی و دراج و
 عنبر آن مرن از خدمت تعداد است نالجمله موکب جهانگشا از کنار
 گنگ لطی سس مرحله نارد هم ماه مذکور ظل انبال بر نواحی
 دار الحکامه انکده در پنج گروهی شهر مریول احلال گردید و روز دیگر
 مقام شد و دانشمند حان صونه دار دار الحکامه و اعداده حان و طغر
 حان و فاجر حان و حواحه عند الوهاب و منصدیان و کومندان آن
 مسعود دولت سعادت رمن نوس در یافتند درس انام راحه
 حیسنکه یک راس اسپ عربی ناسار طلاء نظر معلی در آورده
 معلول آن سر بلند شد و طاهر حان نمرحمت اسپ عراقی ناسار طلاء
 مورد وزارت گشته بحاکم مرخص گردید و حاندار حان بقوحداری لکهی
 جنگل و دنبال دور از تعمیر شهاد حان معنی گشته نمرحمت خلعت
 و اسپ مناهی شد و منصبتش که دوهزار و پانصد حوار بود ناصانه

در ۱ ده سه اسده ابراس مدبرست و محکم خان نقوخذاری بنارس
 از مدبر سرف خان دنگ منصوب گشته معنائت خلعت و از اصل
 و اضافه منصب دو هزارری هفت صد و پنجاه سوار سرامراری نام
 و معدن خان بخدمت وکالت سرکار نادساده زاده دنگ احقر والا گهر
 محمد معظم خان مناهات بوسنده از اصل و اضافه منصب هزار
 و نامصدی در صد و پنجاه سوار مسئول عفاست گشت ستردهم کوچ
 سده موضع ساهدره که آب کروه سهرامب محط سرادن حاد و حال
 گردید و محصور ساهدساهی در امانی راه مساط اندور سکار گشته
 نازده آهرو کلدگ و مرغابی بدار صد فرمودند و در دنگر مقام
 سده بجانب خان که برسم گوسه بسنی در دار الحکومه بر سر منبر
 حربه های عمدت خان گردید و کثرت سنگ ولد راحه حسنگه از
 منواب رسنده بدهندل حده نازک امتحار ا راحه و بهادر خان
 حنانچه گذارس نامده در ج مدده بهادر شکوی معنی سده بود
 حور کفاس مهم از نموده رفع مساه آن بد بهادر کرده بود در
 اوقات نصوبه داری امان از مدبر خان دوران سر بلند گشته فرمان
 مرخصی عنوان مسعر دان معنی نا خلعت خاصه برای او ارسال
 نام و در در مبارک جمعه ناندردهم حمادی الاخره مطابق بهم
 اسعدار که ساعت دخول دار الحکومه بود حد نورمان سهندساده بهان
 سنان ا جهانی مروسان بر مقلی کوه پنگر گردون توان که تحت
 ملک نانده طلا در پست آن نصب کرده بودند در سعاد و عظم
 سوار سده متوجه سهر گردیدند و قبل سوار از دریا عبور نموده داخل
 دار الحکومه ساه بهان آمان شدند و بخدمت برود برود نعمتد جامع

انگند؛ نماز جمعه گزاردند و ازانجا با شکوه آسمانی و مردانی سوار
 شده در ساعتی مسعود قلعه مبارکه را از من برول همانوس مرناج
 گردون براراحتند و زمانی در خاص و عام و لمحه در عسلجانه
 سر بر آرای ابدال گردیدند و تعرب حال که در شهر بود و معتمد حال
 قلعه دار نادراک دولت زمین فوس چهره عرت برادر احمد درس
 انام بدشکتش تازه مهال گلش حشمت و حلال ناساه زاده ارجمند
 سعادت بدوند مرحدده مال محمد اعظم از نوادر حواهر و نقاس
 ادمشه منظر اکسیر اثر رسیده رتبه قبول پذیرفت و یک ریختن بدل
 با سار بقرة و حل و رفع و یک ماده میل که مختار حال اردکن
 سرسم بدشکتش بحباب حلاوت مرستاده بود و بدشکتش قناد حال
 صونه دار تهیه محل عرص رسیده شرف بدیرای نامت و بهکوب
 سنگه هاه لمرحمت علم راب مناهاب امراحت و شاه بللیان
 که چنانچه گزارش پذیرفت و لعه داری رهناس دار بقونص
 یامنه بود داصافه ناصدی منصب در هراری هعب صد سوار مورد
 امطار مرخمت گردند و منصب و لعه دار حال از اصل داصافه
 هراری چهار صد سوار فراریاب و درس هنگام حصر اناد از مناس
 قدوم حدبو حهان میص اندر گشته دو روز ستر و سگار آن نواحی
 مسرت ادرای خاطر ملکوب ناظر گردند و ازانجا معاودت نموده
 ناعر اناد توحه فرمودند و در روز دیگر قمرس دولت و کامرانی دران
 مکمل میص نشان سر برده روز میوم ازانجا بشکار گاه سدولی که آن را
 ناترپ سکار موسوم ساحده اند متوحه گشدد و دران لختیپر گاه
 ابدال ببرد و روز بشکار بیله گار و آهو بشاط اندر حاه بدست و هعبم

و عزرائیل مراجعت نمودند و روز دیگر هم عدل دولت و سعادت سکر
کدان و صدک انگدان نمودند و خدمت رسیدند و چون منزل گرامی
گوهر محیط حسمت و کامکاری نادان اختر خنجر عظمی و نجاتی
نایب رانده و الا در فرجندة سلم محمد معظم در حراره بود برای
سر بلندنی آن رده الناج سعادت و ارجمندی آنجا برول احلال
نمود و بدولت ساعتی بسپردند و نایب رانده نامدار عالمعداد را ای
مراحم بنار و سکر مقدم سپهسالار روزگار نموده بنسکسی از روزا هر خواهر
و بغایت اتمه نظر مهر انور در آوردند *

بناء مسجد دص امام محضر بردنک

نآرام گاه خاص احصا ص نابت

از آنجا که همواره همب حق بهمت گدنی خد بودن بروز مردان
مروء در مواظبت طاعات و عبادات و احراز منویات و سعادات
مصرف است و همگی خواهش طبع مقدس آنکه با ممکن
و مقدور ناسد صلوات حمص و سلف و نواب را در مسجد ادا نمایند
در بسگاه خاطر ملکوت باطرکه نفوسه ساعره حدود ارادات الهی
و هر منزل و روز عظام قدسی است مردو این عریض نام که
مردنک نآرام گاه خاص حمصه مسجدی محضر طریه اندارد و
عداد بجای منص ابر نبارند با همواره معمولت و آسانی بی بحس
و کوب و طول حرکت در اوقات لیل و نهار از راحته مقدس نامند
همادون ابار حرامس ابدال و مو و طاعت در اک و بر حتم
دایر و تهمال بر اردن ندادن در سمت سمایی و ملکانه مبارک

ماندن عمارت آن نگارن سرای چشمه رحال و ناع حله مثالش
 که موسوم بحیات نحتش است زمینی برای آن بناء کرامت ابواب
 اختیار نموده معماری توفیق مسجدی میمنت اساس از سنگ
 مرمر طرح فرمودند مشتمل بر در ابواب عالی دندان ناهم در طول
 متصل و سبع هریک شکل ننگه و دو گنبد بر زمین و چهار بر
 دهی که در ابواب عقب که حائلی محراب است گنبد از بدین
 چندان نمودار بناسد و در بالای ابواب پنش سه گنبد عالی همان
 باشد یکی در بالای ننگه و دو بر هر دو ناز و طول عمارت پانزده درج
 و عرض ده درج سوای اساس و طول صحن آن پانزده درج و عرض
 درازده درج و هر ده تسو و ارتفاع زمین گرهی عمارت از صحن يك
 و نیم درج و بر سمت شمالی آن عمارت مخصوص ابوابی طولش
 پنج درج و عرض سه و نیم درج يك در آن حساب ابواب مسجد
 و ده منظر رسم ناع حیات نحتش سه از آن شرقی و سه غربی و
 سه شمالی و در وسط ابواب حوص مطبوع حردی که آب از آن حوسد
 و از صحن مسجد سه در حساب ناع کشوده شود و پنجم ربيع الدانی
 آن سال همان سال که رباب عرو حلال در ساحل رود گنگ نشاط
 اندوز سدر و شکار بود باشاره والا مسجد مذکور اساس ناسد منصوبان
 مهماب عمارت کمر سعی و احداث ناهدمام آن بناء شرافت نیداد
 بر منان همت استوار ساختند و از معماران پدشه روز بنان هنر
 گستر و سدگ تراشان برهاد من و حارا شکافان کوه سکن و ناعال
 سحر طرار و طراحان کارنامه پیر در هر روز گروهی اندوه در عمارت آن
 مسجد قدسی شکوه نازوی حد و سعی کشوده نگار برداختند و اگرچه

در عرض اندک مدتی بنا کنند و اجتماع تمام انواع اصل مسجد مهیا گشته
 حداثه که حصص ساختمانهای دروازه و دیوار منگوارند لکن آن
 دفعه مناره که نا تمام در مدت پنج سال متراکه ایام تاب و منافع
 یک لک و سصد هزار روپیه صرف آن شد تا جمله این رحمة
 مسجید عالی بنا اگرچه عمارت منحصراست لکن رنگ و رنگ
 و مناسبت و کدورت آن در مریضه مصوی و درجه علنا است و دعای
 مطبوع و دلنستی واقع شد و در سقف و حداثه آن سراسر کجدهای
 سنگ مرمر که بدست اسنادان هنرمند براس مانده حداثه بگذرد
 نگار شده است که گویی از معدن صنع ک کج در آمده تا جمله
 و بصفت و مانده صفا و فعال مانده که بای بطرز رنگها بر سطح
 آن لعن مدرود معال نازک دست بداع نگار طاق و رواق و سقف
 و حداثه آن را سوای ارازه دیوار بگونگون بعضیهای دل سند عرب
 و الوان گلهای و بوتهای مرغوب خاطر مریض که طراحان خاد و علم در
 صفت سنگ رقم رده اند مدب کرده کار نامه هنر بر طاق بلند اسنادی
 نهاده اند و ارازه دیوار صاف و هموار و ساده مکرر قرار مانده روستی
 و صفای آن در رده است که سطح صاف صرح ممر دم مساوات مریض
 و ارضه آینه حکا ب میکنند و گند عای آسمان سال آن مسجد
 حص سال را از رنگ و سراسر ساخته طلای تاب بلمنع نموده اند
 و همچنین سرگلدنها را نگلهای صانع مهر مریض و رنگ رده
 بی ساند بکلف و صفت طرازی و آب و رنگ سخن رداری بطارنگها

را از مشاهده آن گندد های ملک اعتلا کرده های طلاء بنظر می آید
و هرگاه بر تو آفتاب دران می تابد تغییر بیندرا از نارنگ انوار ملمعتش
دیده نحدرگی منگرداند * نظم *

نداء ر انوار رحمت چو طور * ستونهای مرمر علمهای نور
ر گل دسپهانش که شد اوج گنر * حو اناه گل رد دسر چرخ ددر
ملک را دروشت طاعت دوتا * ر الحیم دغف سبک کهریا
بمان رسنگ لطافت سرشت * که سد سجد عکس خط سر وشت
تاریخ امام اس نداء قدسی احترام ملائک مام را عادل حان که از دگر
دند های فابل اس درگاه گردن نشاست آنگ گرفته (وان المساحد لله
تدعوا مع الله احدا) نامه اگرچه رب و ربنت و تکلف اس مهبط
انوار برکت در سال هزار و هفتاد و چهار صورت اتمام فامت لیک
اصل عمارت در سده هزار و هفتاد و سه که عدد حروب اس ایت دانی
هدایت مشعرنا ست مرتب سده بود چون تاریخ مذکور کمال
قدرت و عزانت دارد بسد طبع همانون آمد و بموجب امر اعلی
دران دعه مدهده بر سنگ تدب اعتاد از سوانح دولت بدرا آنگ
درس امام سعادت انعام از دواع دنگاله بمسامع حقائق مسماع
رسد که بادشاه راده عالقدر والا براد محمد سلطان که داعوی
حامی و خاهلی چنانچه گذارش بدرفقه طریق محالف و عصیان
سپرده ناشجاع گرونده بودند درس هنگام که از علنه و استلا
عساکر دصرب نشان و سطوت ابدال بدروال شاهنشاه رمال دهن
و احتلال عظم دارکان شوکت و قوت آن بد مآل راه یابنه بود
عزیمت برار نچانگنر نگردانست نانه صابی مصلحت دند حرد

خرد دان و زهدی در این دندار خردو جهان بسیار کردار خود
 منعطف شده از غلط صریح که کرده بودند برگردیدند و سبب
 حمادی الاخرة دعوائی که ارس طرف رده دادند تا کبر دیگر آمده
 باسلام حان ملحق شدند حدیثیه جمعیت این مقدمه بعد ارس
 بتفصیل در طی و فایع ننگاله مدعی خواهند گشت این حدیث سار
 این میزدن از بدترگی ابدال مصر طرف ارس دست بردن الطاف
 ابدی در نظر مصر دنده و از دور بین خلوت ظهور نمود و مراحم
 فایع ساهانه آن والا بران را فارمال خلعت حصن تا نادری مصحوب
 محمد معرک گرد دردار نواخته برلغ گدنی مطاع طعرائی معاد
 دوست که مدای حان تا جمعی از عساکر ننگاله آن الی بدار را
 ده بستگاه خلاص رساند و درس اوقات متعکس عامل حان حاکم
 در کابور از اقسام خواهر و مرصع الای سواری یک لک می هزار روزه
 فحشاد سلطنت رسیده نایب دول است و حوس از وفایع دندار سورت
 بمسامع معانی مجامع رسیده که مدعرب حوای منصندی مهمان
 آنجا ماحل روزگار خناس می شد متر احمد حوایی بنظم مهمان
 دندار مذکور معدن گسده دافرانس منصبت و خطاب مصطفی حانی
 و دیگر مراحم خسروانی کامرات عاطفت شد و سبب حان خطاب
 مستتر حای سرمانده اخبار اندرخت و عاقل حان از دکن و هم
 حان از ننگاله و رحمت حان از گجرات بموجب فرمان طاب رسیده
 دولت زمین بوس نامند و خوشحال یک فاسال که بدل ارس
 مخاطب تعلیم حان شده بود خطاب سعادت حانی و عدالت است
 مناهی گسده در سلک گرمیدان صورت کامل این نظام دانست و هم

حان بعدالت خلعت و اسب و ناصانۀ ناصدی بمصمص درهراری
 چهار صد سوار و عادل حان عطای خلعت مشمول مرحمت گردیدند
 و قلعه دار حان نحرانت قلعه ارک کدول از تعلیر سمشیر مان معین
 شده بعدالت اسب و ناصانۀ ناصدی مصمص سوار نمصمص هرار
 و ناصدی هفت صد سوار سرمرار گردیدند و ارملاں حان در سلک
 کومکیان صوبۀ کابل مصمص شده عطای خلعت بوارش ناست و مانکو
 نلال دکنی که درس هنگام بندگی درگاه آسمان حاه اردکن آمده
 بود حده های آسمان حلامب گشته یک رستمر بدل و در اسب
 عراقی نرسم بدشککش گذراوند و عطای خلعت و اسب و ده مصمص
 در هرار و پانصدی هرار و ناصد سوار مداهی گشته بدولب بندگی
 سر نلندی ناست و میر نانی ولد میر محمود (صفهانی که چنانچه
 گذارتش یادست قناره از ایران آمده بود ده سراصب عراقی بدشککش
 بموده بقبول آن سرمانۀ معااعاب اندوخت و نمصمص هراری صد
 و پنجاه سوار سرمرار گردیدند و حواجه بهول نابعام یک هرار رویدند و
 چندی از قراردال نمرحمت اسب مورد عنایت گشتند چهارم رحب
 عرصه دلنسیں حصراناک مهبط انوار قدوم همانوں گشته در ورور نلس
 اندور برول اشرف بود و ششم لشهر نحرانت فرمودند هشتم ماه مذکور
 که عرۀ سرور دس بود ورر حان بدشکشی نمایان مشدمل بر بغاس
 حواهر و مرصع آلاب و لطائف اقمشه و پنج ر حمر بدل و هفت هر
 اسب بدطر کمنما اثر در آورده بقبول آن تارک تعاحر بر ابراحت
 و مجموع نملع یک لک و دست هرار رویدند بها شد و در دیگر
 حصرب سهندشاهی نعرم سیر و شکار ناعمراناد و بیص نلنک شرب ندر

بخشنده مردای آن اراجا لخاص سکار بوجه فرمودند و در روز دران
 بجهت نگاه امدال بساط اندوز سکار گسده ستردهم راسب معاونت شهر
 امرا شدند و درین اام سنج مفرک هروی که از دین مدهای
 اس آسمان شهر دسان بود و جمال حائس بخنده سادات علم و
 صبح آراستگی داسب بخندم خلدل العذر صدارب کل از سجد سرند
 هدایت الله نادری والا ربکی نامه عطاای حاکم کسب مناهات
 وسند و عید الله حان بقوحداری گوالدار از بعت کسب سنگه بوز
 معنی گسده از اصل و اصافه بمنصب در هراری هزار دوسه سوار
 سر بلندی نامب ورحمت حان بخندم دیوانی سرکار ملکه ندی
 حصال بعتس بعت رده آرای هو ج ععب و احتجاب روس
 رای دنگم از بعت مبعتم حان مقصوب گسده بعتاب خلعت
 و باصافه باصندی بمنصب هزار و باصندی حاکم سوار مناهای
 گردود و نادگار حان از کوهستان حمون رسنده دولت اندوز ملازم
 اسرب گسب و مبر هدایت الله حوس خلدقه سلطان که ناره از
 اندران آمده بدولت ندگی اس آسمان شهر دسان سر امراری نامه
 باعام بجهت هزار رنده نص اندوز مرحمت گردود و سنج عباس
 برهان بوزی دگ هزار رده و جمعی از مرادال و عملت سکار طای
 خلعت و برحی و رحمت اسب مناهای گسند و حون خلدل الله
 حان صوده دار لاهور خدنی فعل ارس النماس عید نومی کرده
 دود و ملتمس او درخت دیوانی نامه حکم اسرب بعتاد بدوسه
 بود که مدر حان خلعت حون را بعتادت حوس در لاهور گذاشته
 بدرباب نای بوس رسد بعت و چهارم ماه مذکور ده بدسگاه خلافت

رسیده احرار سعادت ملازمت نمود و پانصد اشرفی و یک هزار و ده
نصیفه بدر و خنجر مرصع گران بها نرسم پیشکش گذرایند نخست
و بهم هوای گلگشت ناع و نسبان از گلزار همیشه بهار طبع اندس
سر شاه جهان سر برده نخست ناع صاحب آناد عمر وردن نخست در
و از اینجا ناع معروف نسی هرایی و از آن گذشته ناع سندر ناری
که هر دو نر سر راه اعزادان واقع است پربو قدوم امکنده بعد مراجع از
سیر آنها با سراناد توجه نمودند و سه روز آنجا بصر و سگار مسرت
اندوز گشته دوم شعبان بدارالخلافة معازدت فرمودند درس انام
میشکس ملکه ملکی صفات قدسی حصال صدر آرای سنسان
دولت و افعال ندگم صاحب که در مسدور الخلافة اکثر آناد کامناب
سعادت خدمت اعلیٰ حضرت بودند مشتمل بر خواهر و مرصع
آلات نظیر انور رسیده رتبه نول بدمرمت و مسدود امن حان مدر
نحشی نمرحمت قلمدان مرصع مورد نوارش شد و حان دوران که
سابو صوبه دار اله آناد بود بنظم مهام اودنسه معنی گسده نرمان
عالیشان مشعر بادن معدی نادر طعرائی نعاد نامت و ظاهر حارار
حاکم رسیده بدعیدل عتده خلافت ناصبه امروز عدوت گردند
و منصب نوارش حان که در سلک کومندان صوبه مالوه اندظام
داشت از اصل و اصافه سه هرایی هرار و دو صد سوار معزز گس
و چون نعرض اسرف رسیده بود که چکر سنس دهنل رمنندار مومع
کهاتا کهیزی از اعمال مالوه ناصصای شعارت کدسی و ناعامت
اندوخی از مدهیج قوم اطاع و انعیان انحراب ورزیده سلوک طریق
تمرد پندش گرفته اسب بگوید سنگه هاده که موطن او ناستدرد

و سار مطلبی مورد عاطفت نادرشاه گردید و کفایت خان از بدگاه
رسیده دولت ملازمت اندوخت و محمد موسی ولد شاه دنگ خان
نعمای اسپ نوارش نامده بدکس مرحص گشت و مصحوب ارجلب
برای شاه دنگ خان مرمل شد و میررحمت الله متولای روم
مدوره امیر کدیر و حاکم اعظم مطاع سقطن گنتی و سرور حواس
عالم حضرت صاحب قرایی انار الله نرهانه که چندی قبل ازین
از حطه سمرقند بدگاه سپهر مابند آمده بود ناعم هفت هزار
رونده از حرانه احسان نادرشاه کامیاب نوارش شد و چلبی
دنگ بوکراوتار خان حاکم قندهار که از جانب اوستان سپهر مدار
آمده بود نعدایت خلعت و انعام دوهزار روپیه دهر • اندر مرحمت
گردید و چون نادرشاه راند عالیقدر والا نران محمد سلطان که
ندائی خان از بدگاه ناسوحی از حدود فاهره نآوردن ادشان مامور
شده بود نعبه حضور بدنگ رنده بودند حکم والا صادر گشت که
مرحمت خان بدیره سده و آن والا نران رانودی نادر الحکامه رساند و
هنگام رحصت نمرحمت اسپ مناهی شد و از آن رو که در بدگاه از
مدایی خان و چندی دیگر از امرا دعی تفصیراب سرورده بود
فرمان شهشاه مالک رواب از بدگاه عناب نصدور بدوسب که خان
مدکور بحضور لامع النور میامده از هانجا نکور که پور نه حاکم او بود
نرون نوردنهم ماه مذکور از رواب ننگاله نسمامع حقائق مسماع
رسند که ناسماع مسان انگرمر منده پرور که در ناند پای حراب
نشرده حتی المقدور در مراتب مدانعت کوشش می نمود
نمسایی حمیل و نترندات شائسته معطم خان و دلرخان و دادان

هان مواعد همت و نفا من احتلال ماحض فامده نجاتی که مراراز
 اعدای ند ممال ناسک از انجا مر کسبی مسسند روانه جهانگیر نگر سد
 حنانکه دعد اوس حنعت اوس معدمه در گذارس نعاصل حال
 آنجا مران مآل مسروح و مدنی خواهد گردید از درود ان حنسنه
 حمر اسنادهای نساط سلطنت و نندهای آستان حلاب مرانم
 بهندت نجا آورده مسلم مارکنده نمودن و نغارهای ساطندوارس
 آمد و عاطف حمرانده معظم حان را نمانب ارسال حلتب
 حان و مسمر و سمر حاصه عر مناهات نچسند و مسمر اوس
 حان حلتب او را نجانوی بردناب ساسند و مساعی آن حان
 احلاص نسان نمرحمت حلتب و اسب نا سارطه مناهی صاحب و
 دلنر حان و داد حان و مخلص حان و حندی دنگر از عمدتهای
 گومکنان لسکر ظفر ابر ننگاله را نمرحمت ارسال حلتب نواحب و
 دروس هنگام نسکس امتر الامرا مسدل نر حواهر نعدمه و دنگر
 نحب و رعایت از دگی ندرگاه حلاب ماه رسند با ن قبول نامب
 و حنل الله حان حون منر روح الله سر حون را ناصند امتر الامرا
 نسند کرده اراده طوی او نامب نسکسی از حواهر و مرصع آلاب
 نمتل عرص رسانده النمان و حصت کرد نادت ناساهانه روح الله
 را نعطای حلتب و اسب نا سارطه و حمدهر مرصع با علاقه مرواردن
 و مهره مرواردن که در در طوی نر سر می نندند نوارس مرصوده نس
 الامران امندار نچسند و مرصعی حان نمرحمت ماده نل مناهی
 سد و مکرم حان نوحدار حونور نعوحداری سرکار اوده که نل
 اوس نعدانی حان معوض بود و عصمر حان نعوحداری مرکار

هر پیر از تعمیر حال مذکور معسوف گشته نعمات حلم و اسب
و از اصل و امانه منصب دهرار و ناصدی و دهرار سوار سرور
شد و عاقل حال نموداری منان در از تعمیر عصفر حال معس
شده نعمات حلمت و اسب ناساز طلا و امانه ناصد سوار منصب
هرار و ناصدی هرار سوار سربلند گردید هرنگ نامرانش منصب
و دیگر مراحم حسرواده سربلند گردید و راحة عالم سنگه رمیدار
مالیه از وطن خویش و سونگرن بدیده که نگه‌ایست مهم چپ
معهور معس بود درگاه معلی رسیده دولت رمن نوس دادند و
دالغاتحان و چندی دیگر از بددهای که طوی کن حدای آنها بود
حلمت و ده نرحی اسب مرحمت شد و منر رصی حراسای
منکلس نداشت عطا ی حلمت و انعام دهرار روبه کامنات
عمانت گردید *

رسیدن پادشاه زاده محمد سلطان بحال حلاوت و مبعوع شدن از سعادت ملارمت و نه سلیم کده نگهداشتن

درس هنگام مرگ زاده احام که آن عالی نراک نمنا من هدایت الهی و
و عمری اصال بلند حضرت شاهنشاهی نردنگ نادر الحلاوت رسیده بودند
رای عالم آرای که رسورداں اسرار دولت و جهانها ندمت چنان اقتضا
نمود که چون بحکم جهالت و خطا اندیشی دامن کردار آن و التدارعدار
الودعصنان و محالعب شده اصب یکچند کمکات آن از دولت کورش
و سعادت حضور لامع النور محروم درده در گوشه حمل بسر برد و در

راوده و خدای از سر اعوا و موسیٰ اعراى سوز انگیزان سلطان منس در
 مهک امن و آسایش تو و زگار مرخنده مامیت سدر دنداران صبح
 روز نسب و نعمت من و وحی حکم اسرف اله ازخان دا عم
 گزر درازان نسک و که آن روی آب خون است رنده اسانرا از راه
 در دا تسلیم کده رای نودن آن والا گهر مقرر سده بود رسانند و
 حراسه و حفر داری ادسان معدمت حال حواحه مرا که در دستگاه
 خلاص مور اطا اعتماد است عوین نام نسب و هعیم
 از وابع مستقر الحله اکثر آن تعرض همانوی رسند که در القمار
 حان که از ننگاله کونداک بر آمده در انای راه آزارس اسندان نموده
 بود و بدان جهت از خدمت داد ساهرانده محتوم سلطان خدا سده
 در مستقر الحله ماند چهارمگدان را درون نمود خون از ندهای
 در سر اجاص سهام منس بود حصص سهامی را خاطر
 مبارک نودن ناسرگه دند دس از باب راحه حدسنگه عطای خلعت
 خاص و هوسدار حان نمرحمت یک مقصه سسدر سر نلند گرد نودن
 و راحه راحوب که نا وعد ابدار حان و د گرامواج منصوره حناحه
 گراس انده نمیم سری نکر مقام داس و درین انام نثار بعضی
 مطالب نادراک سرف حصور مامور گنده و دواست ابدور ملازم
 اکسفر خاصیت سد و خاندان حان و مرد لکان آسکان که ده
 همراهی بهادر حان ده ننده بهادر شکوی منس نامده بود و
 اندرس و مدرستی نندیده که در سلاک کومندان سونپکر منظم
 بودند سرف رمنس نوس در راه والا نامند و ور ننگ مخاطب
 نازات حان که از قدم انام خدمت داد ساهرانده محمد سلطان

معنی بود حده سایی آسمان خلافت گشته بنابر وقوع تقصیر در
مستارست آن والا براد معصوب و معاتب و معزول از منصب شد.

اعاز سال میوم ارمنیس دولت دارایی عالم گری مطابق سه هزار و هفتاد و هجری

درس هنگام مبارک فرجام که جهان نگام هواخواهان این
سلطنت گیتی اعتصام و امور دین دولت کامیاب انظام بود
قدوم مرحدده ماه صنام مملکت نهمین ایام گشته سرمایه برول
برکات آسمانی و درانه حصول سعادات حادثایی شد و شام
شده مطابق بیست و یکم اردی بهشت دولت هلال اتعق ایامه
سال سوم از سده خلافت و جهان بدرائی حدیو جهان رحانه
رمان نعرهی و فیروزی و ملک احتروی و بهروزی اعاز شد و دیگر
ناره انوار نور و ملاح و سداد و صلاح بهروزی عالم و عالمان نارگرد
اشاره والا بصدر در مملکت که ناطمان امور سلطنت و پندشگران
مشگاه انبیت و تفریب اسباب و تمهید مقدمات حش خلوس
مملکت قریب که هر ساله نحای حش بهروزی چنانچه گذارش بدیده
مقرر و معهود گسده پذیرد و دولخانه مبارک خاص و عام و اسم
خاص عملخانه را بدسور سال گذشته این دولت و اقبال سده اسدک
دل نادل که سپهر نرس چون ساحت رمس ساه نشن و دامانش
تواند بود در دینش اوان ملک نشان خاص و عام نارج عظمت و
احتشام بر اندازد و مقرر شد که بیست و چهارم این ماه سعادت
پرتو که خلوس بانی بر آوردن عظمت و کامرایی دران روز واقع

سده اعار حسن کرده آنرا بعد از مرخصی مقرر متصل ماریت در دس
اوقات در در حان مصونه دارای مسدود الحاقه اکثر اباد از بعد از مدتی
حان معین گشته بعد از حلقه خاص و اعیان عراقی ناسار طلا
و حمد هر مریض ناعلمه مرور و مدتی خاصه ناماده مدتی سر بلندی
نامت و فاسم حان از مراد اباد و آنه و در حان از مهنرا رسیده
در لیس اندر ملازمت اسیر گردیدند و الف حان که بموجب حکم
حان مطاع از صونه کابل آمده بود و نام حان که از موحذاری بهر
معزول شده بود ناسدلام عتده مدبر ریده فایر شدند و انرج حان از
گومندان مالوه بموحذاری نهلسه از بعد از راجه دینی سنگه نندیده
بعثت نامده از اصل و اصاۃ بمعصب در هراری در هزار سوار
سرموار شد *

دگر حسن همایون و دیگر سوانح دولت زور افروز

حون اسباب و ادوات این حسن مرخصی سعی کار گذاران بارگاه
حسین و شاه مهنا گردیدند و چهارم این ماه مذمت این
موانع چهاردهم خرداد که وقوع این نرم مسعود دران زور حکمت
معهود بود در دولت خانه مبارک دار الحکومه شاه حان آباد محلی
دلکسا و احمدی والا بریت نامده بساط عسیر و اندساط
گسترده شد و اسباب حریمی و بساط امانه گسب مجلس آزادی
آمال هنگامه عالم آزادی و طرف مفرای از سرگرم و نرم افروز
دولت دستگاه انام را زور تحمل و اجتنام آدن دست تحمل
مراست و مناصب را از منص بهار درین نامداهی موسم بسو و نما

رسید و مهال آمال و آمانی بقطره و شانی سحاب الطاف و مراحم
 حسروانی دیگر دانه سر ستری اعار بهاء خود و کرم را هنگام چهاں
 بدراسی و آر و امد را وقت حاجت روانی آمده لمؤلعه * نظم *
 دیگر تاره شد رسم عیش و سرور * چهاں گشت لمر در دق و حصر
 سددند از هم رعد و رماں * و تو مرده عشرت خار دامن
 ملک دهر را ناده کام داد * طرف دست نعت دامن داد
 و بعد از بکپاس زر حضرت ساهنشاهی نا مردشان الهی دولت
 حائے خاص و عام را از مدح و مودم والا عورت نکتس سپهر اعلی
 ساحده چون مهر مدیر و آفتاب عالم گداز مشرق سر بر مرصع نگار
 گردون بطحار انوار سعادت در چهاں گسترده صدای بقاره نشاط
 و علعل کوس سادی و طقطقه شوکت حمسیدی و حشمت کدخدای
 ده سامع ساکنان محامع املاک رسانند و آهنگ تحت و نوای
 تهدیب از حیل قد سیاه بر من و از مرده انسیان لپچر برس رسد
 تحت از شکوه عظمت و حلال حد و چهاں صد نایه بر خویش
 امروز و چترار مردم منت برق مردان سایی جلعه رماں نا سانه
 مال هما دعوی شرف و مذهب نمود بهرام در بهمت در نام پنجم
 ملک برای توروک اس حش صحرانده کمر خدمتکاری بر منان
 دست و ناهد عشرت نصیب در الحش سومن سپهر دعد هنگامه
 آرای و طرف ساری برامشگری و نعمة پردازی نشست تحت کداز
 خدمتگاران اس سلطنت آسمان دست دامن حشده معال نا حوائی
 اعار بهاد * لمؤلعه *
 شاهها گهر مخط احوال توئی * آراش برم خود و احوال توئی

هر روز نداری نعلین انجمنی • که اورنگ بسن برم اندال مویی
آسمان که از هوا حواهاش این د لب حار و انست لب ادب رمن
مودت پوشیده تعرض این مضمون لب کساد لمولعه نظم •

از حسن مو برم دهر آراس تا ب

و از عدل مو جسم منده آسائس تا ب

در عهد مو از سکه و ریت و ریت

هر حتر که مذکورده بها حواهاش تا ب

العنه این حسن سلطانی و انجمن دولت و کامرانی نوعی انعقاد
تا ب و د نوابی نمهند بد ریت که مساهده بر لب و نور و ک
ر ب و آراس آن هوس و نای حاضران و حتر برای ناظران
گردید سپهسالار کام نجس کرم روز نا جهایی قدر و عظم و سوکت
و مرساعنی حند دران محفل حله مدال بر اورنگ جسم و حال
خلوس معات فرموده با حقایق مراسم لطف و نجس و افاضه
آبار عطا و نوارس رد احدثند و بحرسان کف احسان کسوده دامن امند
اهل مدعی را لبرر گوهر مدعی ساختند و از انجا تا حتم خاص
عسلخانه که آهم بدستور خاص و عام ریت و آراستگی تمام تا ب
بود و سرب قدوم تحسوده دران برم همانون بدر خانی سر بر آرا
گردید از سرائف لطافت اندال انکه در من روز عالم برور حدر ار
دنگاه رسید که با سماع و حتم العانده که از صدمه صولت و استدلالی
حنو اهره حدانجه امانی آن رده و حسابار از نایده لکها نگد رنگر
کسوده بود آنجا بدرار سطوب حنوس بصرت آناب محال مداف
مدانده سیم ماه رمضان این سال که اوایل سنه مالت از خلوس

همایون حضرت شاهنشاهی اامت توانست رحلت آواره گردید و سر
 تا سر مملکت و مدح نگاله از گرد شورت و اسناد او پنهان شده بخط
 صبط و تصرف اولیای دولت در آمد و معظم حاکمان عساکر طغر
 نشان بهم ماه مذکور داخل حیاتیگر نگردد از ورود این مردم دولت
 ابرای اولیای سلطنت و احضاری حلافت را بمسرت در مصرت ابرود
 و مدارگی ادواب بهروزی و کهرانی بهروزی این دولت آسمانی
 کشود و عمارت اسناد از مرآه حشمت و درده شد و حاکمان از مراندان
 اهدت دروده گشت حیل مدد بهرم و سلك امدیت مدظم گردید
 ملک بقرارگاه سلامت رسید و سلطنت آرام حاکم جمعیت خرامند
 هوای مدد و شور از دماغ بدار و مرور مستالغان برون شد و مواد
 نراج حصم بد سگال بقطع و فصل تنع امدال مرتفع گردید هوا و احوال
 حیران دیش را بعش مامول بر صحت حصول درست بشب و
 مخلصان اراد بکنش را از کشاکش بفرقه و تشویش رسب
 و بدعرب کلک حقائق بکار بعد از اتمام داستان این حش جهان
 پیرا بتفصیل سوانح نگاله که نا حال خا بجا بر سنیل احوال و اما
 گزارش یافته خواهد بود احدث نا اتمله درین حش مسعود کده مدت
 ده روز امداد داشت عداوت باد ساه انر کف دریا بوال شامل حال
 همکدان گشته دور و بردنك و حرد و بررک بمزاحم والا و مکرر سرگ
 کامدان شدند بحسب رحمت و گوهر محیط حشمت با بدد احتر
 سپهر عظمت باد شاه راند ارحمد والا بدر محمد معظم بمرحمت
 خلعت خاص و سرمد مرور بد که دانهای لعل انداز بدر دراز مدظم
 بود شرف اخصاص نامدد و بجل ارحمد گلش سلطنت بهال

فرمودند حسن خلعت انداخته را از جوان شجاعت محمد اعظم نطای
 دو عدد مرزاند تا آورده لعل و زهر مطمح انظار عاطفت
 گشند و معظم خان تعداد ارمال خلعت خاص و خنجر مرصع
 ارک مناسبات امراحت و تراحه خدمتگاه و خلعت الله خان
 و محمد امین خان منتر نحسی و مرصعی خان و امیرخان و
 اصابت خان و عرب خان و فاضل خان و دیگر امرای رنج معدار
 و ارکان دولت انداز و بستاری از ندهای متصدان تعداد درخت
 و مناصب و تربیت رنده و ۱۰ خلعتهای فاخر گران ماه مرجم
 سک و امیر الامرای صوفه دار دکن و مهاراجه حسوب سنگه صوفه
 دار گجرات و جمع خلی صوفه دار مالوه و مهانت خان صوفه دار
 کلل و دیگر امرای اطراف و عمدت های صوبت و حکام ولایات
 تعداد ارمال خلعت مرمانه انجمن اندر شدند و تمامی اهل
 ساط و رنده سنجان آن محفل انبساط خلعتهای رنگارنگ عطا شد
 حدانچه دروس ده روز جهان امروز تربیت سس صد دست خلعت از
 خلعت خانه خود و احسان ناساها نه روز فامب انجمن ندهای
 سده خلعت گردید و جمع کنتر و رمره اندوه ناصانه منصبت و
 دیگر عطایان مواهب سرمراری اندر شدند از آنجمله امیرخان مرجم
 ک رنجدر بدل و مرصعی خان نطای اسب تا سار طلا و صوف
 سکن خان مرجم اسب تا سار مطلق مرزاندی نامدد و تربیت
 خان صوفه داری ملتان از تعداد لکسر خلی منصوب سده خلعت
 سرمراری بوسند و لکسر خان نصوصه داری بهت از عدد فداد خان
 م من گشته دنداب ارمال خلعت و زمان مرجم عدوان مسعر

نام معنی برآمدن است و منصب راحه سجاده است که در این
سه هزار و نصدی سه هزار بود ناصیه پانصد سوار در اسبه
سه اسبه امرایش پذیرفت و گنجعلی خان از اصل و اصفه منصب
سه هزاری دو هزار سوار مدعی گشته در سلک کومکین صوفی کمال
انظام است و راحه رهنما از اصل و اصفه منصب دو هزار و
نصدی شش صد و پنجاه سوار و از اصل و اصفه شاه ولیخان
منصب دو هزار و هزار سوار و الله یار خان منصب دو هزار و
هفت صد سوار و عبد انداز خان منصب هزار و نصدی شش
صد سوار و رام سنگه ولد رتن را تهور که در سلک کومکین بهادر
خان صوفی دار اله آباد منظم بود و منصب هزار سوار و هشت
صدها ولد مرتضی خان منصب هزار و سه صد سوار مشمول
عاطف خسروانه گردیدند و منیر روح الله ولد حلیل الله خان لفظان
خانی و ناصیه ناصیه منصب هزار و نصدی در صد سوار و
الدغاب خان ناصیه پانصدی منصب هزار و پانصدی صد سوار
مناهی گشتند و بهرام ولد فریدانشان مرحوم که سابق از منصب
معزل شده بود مورد انظار الدغاب گشته منصب هزار و شش صد
سوار سرقرار گردید و سالیانه فاجر خان که سی هزار رنده بود
ناصره پنج هزار رنده امرایش پذیرفت و میر عماد خواهرزاده خلعه
سلطان که از بیک احقری و سعادت یابوری دیرم ندگی درگاه
حکومت نده از ولایت ابراهیم آمده در آن اوقات به تلذذ سده خلعت
چهره طالع بر او رفته بود و مرحمت خلعت و حشر مرصع و شمشیر
با سار میداد و اسب با رن و سار مطلق و انعام دوازده هزار رنده

و منصب هزارری دوشد هزار برمانه کمراسی اندوخت و مهربانی
 ولد مندر محمد ولد اصفهانی نایب نامه هزار روزه و عمر را الله بسر خرد
 حلال الله خان مندر محمد ماده و دل کامناب عذاب گسندد و
 سمندر خان از کومندان صوبه کابل نیکر اسب حصار آن دار الملک
 اقبال از بندر سعد خان منصوب گشته زمان گندی مطاع در نایب
 ناو صادر شد در محمد خان نیکر اسب دنیوی بیانات حضور لامع الدور
 از بندر سعد خان و خانم کو دنیوی صوبه کسمندر از بندر محمد
 عسکری و عذاب خلعت و امانه منصب هزارری دوشد سوار و
 اسماعیل بیگ کمراسی نیکر اسب اول اجدان از بندر سعد انداز
 جان و از اصل و امانه منصب هزارری صد سوار و نظر بیگ حله
 که دارو عکی بغار خانه ناو معوض شده بود خطاط دولت حانی
 مورس نایب و هر حق کور بقوحداری بعضی از محال و لایب
 دهنده معنی گسند مندر محمد اسب ماهی سد و سنج بهاء الدین
 از اولاد اسماعیل دنده اولدای عظام رنده اصفهانی کرام قطب ربانی سنج
 بهاء الدین ملتانای قدس سره العربی د نایب خلعت و ماده و دل
 و انعام نیکر از رنده بهرة اندر عرب گسند توطن مالتوب مرخص
 سد و سند حلال نیکاری و سند محمد خلعت او و سند حسن نرادر
 سند حلال معفور مندر محمد خلعت احره کسوت امتنار بوسندد و مندر
 ابراهیم و مندر طالب نرادر زادهای مندر حسن فانی بواسطه
 ماضی خان د لب ملازم اسب نامه نایب سس هزار روزه
 کامناب مکرم داد ساهانه گرد دود و حوسحال خان کلان را که
 سر آمد عده سربان مانده سر رحلت مضر و در دین خود مدبر

و بی نظیر است عطاات خسروانه در سینه شصت هزار روپیه
 که هم سنگ او برآمد تا عطا مرمود و سی هزار روپیه بواسطت صدر
 الصدر داراب استحقاق و محابین و رمره اتعا و صالحین
 مرحمت شده آثار دعای احادیث انتمای آن گروه صدمه برکات این
 دولت گردون شکوه گردید و در کس از پیدایان مرگ که درس انام
 ناسدلام آستان خلافت نشان رسیده بودند بمکرمات خلعت و ابعام
 پشهرار رومیه مورد نوازش نادرشاهانه گردیدند و شیخ قطب و ابلاطون
 چندی هر یک با ابعام نیکهزار روپیه مناهای گشت و نیکهزار روپیه
 ندمه سنجان و سردو سوانان این حش مسعود عطا شد و درس
 نرم عالم امروز نادرشاه رانهای کامگار تحت دندار و بونندان روم
 معدار امامت رسم نثار نموده بدشکشیهای شایسته گذرانیدند
 از آنجمله اختر-پهر عظمت و تختیاری گوهر محیط حشمت و
 نامداری نادرشاه رانده ارجمند محمد معظم بدشکشی که قرب دگ
 لک رومیه قدمت آن بود گذرانیدند و از جانب معظم حان پندسکی
 از حواهر و اسپ و نعلانس امدعه واقمشه بنظر اشرف رسیده بنجاد
 هزار روپیه بها شد و خلل الله حان از حواهر و مومع الات و امپان
 عربی و عراقی و ترکی بدشکشی نمایان که دو لک رومیه قیمت آن
 شد بنظر همانور رسانید و فاسم حان صواری شصت هزار روپیه از
 حواهر مومع آلاب بدشکتی کرد و اله وردنجان و هوشدار حان
 هر یک بدشکشی که پنجاه هزار روپیه بها شد گذرانید و امدرحان و
 و ماعلجان هر کدام از نعلانس و مرمونات قرب ناس مبلغ بنظر
 اکسیر اسر رسانید و ادراهیم حان رس مومع ناسار و لوازم آن د

مغرب حاکم دکن و سرایب عربی با سار ظلا گذرا شدند و محمد امین
 حاکم مصر نجسی و مریم حاکم و دیگر ارکان دولت و عمدت های بارگاه
 سلطنت هندوستان لایق از حواهر و مرصع آلات و سایر نفایس و
 مرموعات بنظر مهر انور در آوردند و همچنین از جمیع امیرای اطراف
 و حکام موطنات در حوز حال هندوستان لغایت سرزمین گردون بنظر رسیدند و
 حوائج های روز و منم نیاز و هندوستان های ساسند و سرآوار از جانب برده
 آزادی هودج عرب مسند دینی مسکوی انبیا ملکه مقدس دعای
 زینت رای تنگم و دره فخره بحر سلطنت بحله طند گلشن خلعت
 ملکه برآختن رب العالی ندیم و دیگر ممرات رباص عظمی و
 اقبال و معدسات مسکوی انبیا و خلل نابوار بنظر اکسیر این روز
 قبول نام و همگی بکار عاقله و مواهب سامنده عرا حصاص نامند
 و در انام سعادت انجام این حسن مرحدت با سار مغلی یک مریده
 در کنار دریای خون مجادی درس مبارک خراعاتی که از سمع
 نیروی زمین برین داده بودند روح فحس انجمن دولت
 کردند و دم ناره خراعات گشتند که بدستور حال گندیدند تا همدام
 منصوبان سرکار نادس اهران های از محمد کامکار و گماست های موبدان
 عالی مقدار در کمال خوبی و دادند بری سرانجام تا به بد نظر
 رب با ساندن سن و نکست بهاسی آستازی که استناب و
 ادراک آنها هم بر کنار دریا نصب کرده بودند مسرت برای خاطر
 ملکوت باظر گشت و در همدان انام عنایت نادس از رکف
 دریا بوال مناسب موسم بر سگال نجل فرومند گلشن عظمی
 بهال سعادت در بستان حسم نادس را در از محمد

معظم و بوندان والا مرتبت و امرای رنج منزلت را بعطای حاکم
نارایی عراحت خاص بخشیدند و شب شنبه مطابق بورد هم سردان
هلال فرخنده شوال از مطلع شرف و کمال سریر رده در اندامی اس
حش مسعود جهانان را ببارگی مژده حریمی و دشارت خوشدلی
داد احقر مراد از سدهم آمدند دمید ماه سعادت از ملک عزت بان
شد اطفال آمایی و آمال هند دل امروز حصول و اسحاق نمودند
و آرزومندان دمیم طرف ارموم انتظار برآمده در سماء نشاط بخشیدند
ماه بوجون رهرة حیدان عروہ نشین از منظر قصر رمردس پیور
گوشه انروی الدعات بمنظران عید امید نمود چرخ پندار بر
شادمانی مانند کودکان رخت دوست از کف التحصیت دست در
حنا گریخت نکند هلال درهائی شادگویی در روی عالمان کساده
شد و از طلعت ماه منظر طلیعة انوار عشرت و کامرانی آشکار گردید
عربو کوس شادمانه و طمطراق شلک حسودانه پرده کشای گوش رماه
گشت و ططننة تهنیت و زمزمه مبارک باد از رزمه خاکدان بمسامع
افلاکیان رسید بهجت قدوم محمد اسلامان با نشاط حش شهسار اسلام
مانند رنگ و بوی گل بهم آمیخت و آمیزش اس در هنگامه سر
گلپای مرغ و درور در دامن روزگار فرو ریخت و چون طلوع بناشیر
صباح فرح رواج عید جهان را چهره نور سعادت و بهرزی بر
امروحت بوئیدان رفیع بدر و امرای نامدار و سائرندهای آستان
سپهر مدار در عتقه والای سلطنت و سده علینای خلافت حاضر
آمده بخدمت تسلیم تهنیت رسم عنودیت بجا آوردند و شهسار
موفق نمودن در روز که سرتاسر اس ماه مبارک اثر نیکای مردم

و مواظبت دیگر عبادات و تحصیل مرصقات و سعادات و ذکر
و طاعت و سب بندازی و حق و منکر و پرهیزکاری و انعام صواب
امعال و اهتمام بسراپ و طاعت و اعمال و استعمال بتلاوت کلام
ملک علام و سلوک حادۃ علی حضرت الانام عله و علی آله
گرام الصلوة و السلام سرورده بودند عمر بوجه دصلی مرصوده
بدوره و آندنی که معمول اوس دولت حدایا است بر مدلی کوه سکوه
سپهر مانند که بجهت مهر روح طلا از کوه سب آن بزرگ اورنگ
روشن سخی از جرح بدلموری دستوع بازند جامع روشنی بحس
ایمان بود سوار شده ناسا هزارده ملک احمدوالا گهرسنوده ستم محمد
معظم را در عجب سر مبارک حای داده دعدگاه بوجه فرمودند و
نمار عند جماعت ادا نمودند و بعد از معارفت ساعدی در محفل
معاد اماس خاص و عام در اورنگ کامرانی و کلم نحسی بسجده
خویشند سال برود مرحمت و احسان بر صاحب احوال جهانان
کستردند و انروز از مدح عام مکرمت و انعام حدایا آمدند جلای را
سرحد و سادات گردانیدند و تا در روز بعد از عند مراسم حسن و سرور
و تمهید و قواعد عیس و سرور مسند بود و درین انام فاسم جان رعنا سب
جلعت خاصه و است تا سارطلا معانی گسته نمراد آباد که خاکبر
او بود مرخص شد و اله روز بخان نمرحمت است تا سارطلا سر بلند
گردنده و حضرت معارفت نمدیرا نامت اکنون کلک سوابج نگار مرصده
و فایع حضور مدعی سرور را اینجا گذاشته نگارن جماعت ممالک
سروری و سرچ حال باجماع خسروان مال و ذکر رذایا و محارفات
واج و اهره که ناسلعتی ناسا هزارده عاتقعداد و الانراد محمد سلطان

و عمده الملك معظم حار در ربیع الذی محمّدس سال حلوس
 همایون ار اله آباد بقاعب آن تیره سخت معنی شده بود مدبردار
 و ار هنگام رسیدن او به مدارس آغار سخن کرده تا برآمدش از
 امكان بحال رخنگ که قربت شایسته ماه بود آن سوانح درایت
 امرا را که قتل ارم در طی اس دعوات ماسر بصرت حالها بطریق
 احوال مذکور شده در منزل تحصیل گزارش میدهند تا ناظران اس
 مجموعه ندائع عظمت و حلال بر کنعیت احوال آن فتنه اندیش
 باطل سگال ر قوت ناری سخت و بدروی سرسخت اقبال اس برگزیده
 الطاف قادر به مال کماهی آگهی یافته عذرت اندرز کارخانه اسناد و
 حررت بدبر تعلقات نشأ کون و مساند گردند در متقدمان سفر و آثار اس
 درایت گیتی مدار موسیده مناد که آن لشکر و تنه رای بعد مرار
 ار اله آباد چون به مدارس رسند از انداشی و باطل اندیشی اراده
 کرد که در بهادر نور که دو و نیم کره نالای مدارس برکنار در پای کنگ
 واقع است حصاری کشده مورچالها میدند و روزی چند اسناد
 ثبات مشرده حدی المقد ر همت بر مدامت گمارد و هرگاه کار بر
 ننگ سود ناسنطهار بواره راه مرار سپارد و بهادر نور سر رسیدی است
 که آن برگشته سخت ادبار قریب قتل ارم در انام بیماری اعلی
 حصرت که بهوس خود سری و استقلال لشکری فراهم آورد بهد
 اله آباد می آمد بصورتند رای ناقص اسناد رحل اقامت انگذ
 حصاری بر دور معسکر حوث کشده بود و مورچالها بسته و در همانجا
 از عساکر ناد ساهی که سرداری سلیمان مشکوه در سر او تعبیس
 یافته بود شکست خورده راه مرار پیمود چنانچه حامی حقائق نگار در

اوایل آن صحیفه دولتی صحیفه امانی آن نموده الغصه با آن حدال
 حامی بای بحدل در آن مقام استوار کرده شروع رکستند دیوار و حسن
 مرور حال نمود و از ملت حناده که هنگام آمدن ناله آناء بمصرف آورده
 بود هفت نوب کلان برآورد در مرور حاله نصب نمود و کسان مرسانه
 بود که دیگر بونها از آن فاعله متاور د درین انا ططنطه وصول ناساه
 رادد نامدار والایار محمد خلطای و م طم حان نامساگر گردن سگوه
 ددر منرلی حناده سنده ارکان بنات و عربمدس برلزل نامس
 و بوسف در نهاد در مصلحت دنده نگام راز رسم به سنام
 و دسمت و هدم حیات الاولی بطاهر آن نلده رسده فرس حفا
 و خرازی در هس مدلب و سرمساری آنجا برول ادنار نمود از کار
 های بی هنگام آن لشکر و نمره نام اکه در حدل اس احوال بر
 احضال که ناموس حسم و سرری دسمت لبحاح و ننده روزی
 دناد داده ساهد ملک و دولاب ارد برای می حسم و عروس لبحاح
 و افعال طلاق می طلعت در ننده داعنه کدخدا کردن سرار خاطرس
 سرور د و صند و العقار حان راما بلورا که برسم گوسه نسبی
 آنجا مندوب مدف و تکلف نام برای دس الدس مهن نالعل
 حوس خطنه نموده بقدر اردواج از آورد و از آنجا روانه دس
 گسده سسم حمادی الاحرة داخل مونگرسد و حوس ک طرف آن
 نلده کوه دسم دند ملک مابند و طرف دگر دس دریای گنگ اسب
 و امانان در زمان حکومت خود سبب استحکام نلده مذکوره
 در دس آن دیواری کسند از تکاحات ندرناد و از طرف دیگر نکه
 که فاعله مابند دکه کروه و ربع حرنی اسب مدصل ساخته ادن

و حدیثی جعفر نموده و با شیخ فدا در احیای آن سال گذشته تا این
 هنگام تجدید و مرمت آن کوشیده در هر می گریه ساحتی بر
 و حدیق آنرا آب رسانیده بعد از وصال آنجا از محال ظنی و باطل
 اندیشی با استحکام آن دور برداشته و نامتظهار حمادت آن رخل اناس
 انداخته خواست که روزی چند آنجا قدم حرأت اسدوار سازد و دلوار
 مداومت و محاربت بردارد و باین هوس حام و سودای ناسا
 مورچالها مردم خود بخش کرده آنها را آلات تو سحانه که در دیواره داشت
 مستحکم گردانید و راحه دهر روز رهن دار کهر روز چون نظائر فدا
 مصلحت مماشاتی با آن تیره احقر در گذشته روز منکون و حود را دلو
 متعق و امیدمود محافظت دامن کوه که از میان آن راهی عبر
 مسلوک دشوار گذار با کمر نگرین بعهده راحه مذکور گذاشته تا بعد
 مواجعت و هوا خواهی او حاضر جمع نمون و چون پادشاه زاده ارجمند
 عالیقدر محمد سلطان و معظم حاکم که با عساکر گنهایستان راه
 تعاضد آن بد عادت می میبردند از اسطحمادی الاخرة بگذرد
 مو بکمر دریا شدند از مصلحت منجی و حسن تدبیر اراده تسخیر
 مو بکمر و محاسره آن که بطول می انجامید مسدود کرد دانسته قصد
 درآمدن از راه کوهستان کردند و راحه دهر روز را بعود الطاب و مراحم
 ناه شاهانه بر مرص عمودیت و دولت خواهی و تهدید مهر و عنان
 جسروانه بر تهر دیر مکلفعت و گمراهی پیغام داده لشاهزاده اطاعت
 و بندگی دعوت نمودند از آنجا که مقدمات بصورت و استیلا و موحدان
 رعیت و اعتلای این دولت خاندانی همواره ساده و پرداخته کار
 کنان آسمان بیست راحه مذکور از یاوران تحت و دهر روزی طالع

مسلک مستعظم ندگی و خدمتگذاری و منتهی قوم دولت خواهی
 عمودیت سعاری احداث کرده برهنوی سعادت قوای رهنمویی حدود
 ابدال از طریق کوههای نمود و اوج فاعله بدولت او مویکدر را طرح
 داده و کوه را در دست حب گذاشته برای دامن کوه گهرکردور که ندسه
 و جنگل است روانه شدند که از عقب تاسیخ در آمده کار بروینگ
 سارند آن دره تحت حق درین معنی اطلاع یافت و داداست که
 اگر خندی دیگر در مویکدر مویک کند حدود مسعود از عقب رسیده
 راه قرار او مسدود خواهد شد و رسیدن نه بدگاه که صحر اهل و
 عقال و مسافر حکومت و اقبال او بود و ملجا و معنوی حر آن
 بداست مدد در خواهد گشت از کل بنابر استقامت منبر لرگزین
 دست از آن مطلب باطل و سعی نتحاصل گسسته بدست و یکم ماه
 مدکو از مویکدر روانه منس شد و عساکر فاعله تاسیخ اس حذر از
 نداله نور که فرست بدست کرده از مویکدر بسمت اکثرنگر است
 برای راست مثل کرده معظم جان مویکدر آمد که ند و دست آن
 نماد و ا سافرا ده مدبر مکان محمد سلطان فاعساکر طهر فرس
 با برگشتن آنجا احضار آمدن دران حذر امانت نمود و
 حور تاسیخ نه مع رنگامانی که از مویکدر سی و سه گروه و با
 اکثرنگر فرست پابر گروه است و آن در موضع مویکدر واقع شده
 که بکطرف کوه و طرف دیگر دریای گنگ است رسد و حذر مثل
 کردن عساکر منصور برای راست رسیده گمان برد که حور راه کوهستان
 مستعد انعدود بوده ترک آن نموده از راه مدعروف بدست خواهد
 پرداخت در اینجا بار نهمل حمال واحد و ازاده نهوده که در مویکدر

کردند و هوای قرار درنگ داشته و سودای اهدک مدافعه
سنگ در سرانگند و دیگر ناره ددراری چون صدای همت حواس
دیدار از صمت دریا تر آورده نکه و سادیک و ناره روز اسحا انامت
گرویده یاستحکام آن دیوار و سامتی مورچال برداحت رچون حواحه
کمان امان که رهین دار بیربوم و چات نگر بود لغات مطالب
و مدعیات رمیدارانه نطاهر با او دم موافقت میکرد آن بی بهر
جوهر عقل و رای از حام طمعی کار او را بر معامله راحه بهرور
قیاس نکرده بحکم (العریق یتشدت نکل حشیت) اظهار افاق
و هوا خواهی او مستویق شد و امعدیار معموری سوگر خوب را نار
همراه کرده بموضع میر بهوم فرستاده که حد راه مپاه طغر نده سده
نگذارند که از میان بیشه و حدکل آن حدود راه عبور یابند بالحمه
معظم حان نمونگر رسیده نظم رستق سهر و قلعه پرداخت و تا بعد
قلعه داری از حضور لامع الدور محمد حسین سلور را بمراسم
قاعه معین ساخت و بعد مراع از منط و بعد و بست آن معارب
مونه نه نادر شاهزاده والا نراد محمد سلطان دیوست و عساکر منصور
از پداله نور بدستور بیتش نراه بیشه رکه متوجه مقصد شد و از انجا
که حواحه کمال را تدبیر درست و عقل مآل اندیش بود و از
کار شناسی و مصلحت دانی سو حود از رمان میدادست بعد از
رسیدن ابواج حهاں کشانه بیربوم در راه دان عساکر نادر شناسی
و سنوک حاده بدگی و در لنگاهی بطریق راحه بهرور عمل نموده
نادرلایبی در است آنار مسالعت و ممانعت بظهور برحاند و حود آمده
نادر شاهزاده را لا تدار ملازمت نمود و حدود قاهره انجا در نهمان

مستوان که از موکنتر عذر گرفته بودند کوه را در دست حب گذاشته
 نراه دامن کوه طریق مصرع نمود و اسفند از خون حواحه کمال
 را با احمای سلطنت مدعی نامی بی بدل مطلب معاودت کرد
 از موالحی که در حال آن ایام در آن لشکر و درویشی اعدایام روی
 داد صفت سورس افکنی و دفاع مروهی را حوایان صلابت کنس
 و حدا شدن آن گره با عادت اندس است از حوایان مسعود مدس
 اس ^۱مقال آنکه خون اکادست موحسه و احمای تر وادعه از حدک
 احمایانها رسیده از استماع آن از احمای بمعنای رادعه طلایی
 و مدد حوای عمار دفاع و درویشی تر حوایان حال دسترس بود
 بعد از رادعه مدس مساکر مدصور از بداله نور کدور را مسنگه ولد رادعه
 حوایان و رادعه ها که با اکثر آن مرفه صلابت مدس امر مسنگه
 حوایان و گردنبر داس کور و حوایان حوایان و ستر ^(۲)سنگه رادعه
 و ستر و من کور از بداندسی و کوه اندسی بی ستر حوایان حال و ملاحظه
 ستر و آل عزم بحلف از همراهی امواج افعال حوایان هنگام
 سواری و رود آمدن ترک کورس و ملازم نام ساهران عالمه دار
 محمد سلطان نمو در روز مقام تر خدمت اسان نمی آمدند
 و کدست حدک احمایان را دوانی با سرازار که صفت دستمان اس
 دولت ماندان راد سهرت ۱ : ترهمر جمعیت دلهای ستر عودن
 گردیدند دوانهم رجب که لشکر طغر امر در درویشی و درویش بود
 ستر ماحس در سلوک مدس گرفته هدگا فرول در حوای که برای هر یک

مقرر شده بود مرود نمی آمدند و همگی اجتماع نمودند و در از لشکر
 گاه برول می نمودند و وقت کوچ اردوی خود را در میان گرمند
 عتب لشکر می آمدند تا آنکه شانزدهم رجب که حدود قاهره در
 سه منزل از بیروم گذشته بود اتفاق نمود روی دولت از همراهی
 حیتش منصرف بر تافتند و هیأت مجموعی براه مخالفت و معارفت
 شدند و شاهزاده عالمقدار و معظم خان بمقتضای مصلحت منصرف
 احوال آنها بگشته حرای حرکت باهتیار آن جهالت منشا
 چهارت شعار را بقیه و عتاب نادشاهانه حواله نمودند و اصلا ارس
 معنی مترلرل شده باقتصاد حدود عون الهی و اعتماد اسال
 بیروالی ساهنشاهی روانه مقصد گردیدند تا بحمله ناشجاع بعد از آگهی
 برگشتن عساکر حهاں کشا از بیروم هوای مقاومت و مناسب
 از سر بیرون کرده باچار و باکم ناحود نکست مرحام از راگمانی
 روانه اکثر بگرسد و اوائل ماه رجب تا بجا رسید و چون از بیروم
 ابواج بحر امواج سعیده طاعت نکرد آب اضطراب داده و بیرونی همت
 و حرأت در ناحده بود برار استقامت و پایداری ناحود نداشت داد
 و در اینجا مقاومت با عساکر طغر مائرا از انداره قدرت و عدت خویش
 مرا ترد استه واسط رجب بعزم گذشته در نای گنگ از اکثر بگر نر آمده
 از سدای افعال باصواب آن بیکردند و آنکه که در حلال الحال دارنگ
 آن و نال دارین اندوخت کشتی اله ورد بحاں بود تا ضعیف الله بسر
 خرد او تنبلیں اس مقدمه آنکه چون میکخواست که در گذر در گاهی^(۲)

که درآورده گروه از اکثر گرسنه است مخصوص آباء است از آب گندک
 عبور کند از شهر برآمده در دوسه گروهی گذر مذکور برول کرد
 و سراج الدین حائری و نورالحسن را که از عمده های او بودند
 در شهر گذاشت که هتمام برآوردن کار حاجات و مردمس نمایند
 و خود کنار آب رفته کسندبا مردم بحسن کرد و معزز نمود که از آخر
 شب از دریا بگذرد چون آنشب نادی عظیم متوزید و دریا بظلم
 آمد روان شدن کسندبا را مانع گردید از کنار آب مراجعت کرده
 ندا را چون آمد که صباح از آب بگذرد و درین وقت عساکره قاهره
 بموضع تلکیده که با حای برول او مردم دایره کرده بود رسیده
 مقام داشت چون آن و در میان از معامله مهمی و کار سفاسی دم
 حدال و نکال از باطنه حال آن حسان مآل خوانده این معنی را
 متعین نمود که در بعدتری که ده نگاری گردید و آذاری از بیع شهر
 و سطوب منازل حسن افعال آماں داند لامحاله در دریا طعمه
 ماهی و بهنگ با محسور تا داد و دام صحرای وحنگ خواهد گردید و
 درهمونی عقل صواب اندیش منحواست که از غلط کردار خودس
 برگشته بحدود مسعود بدوند و درین هنگام که طغیانه قرب وصول
 امواج درواری لوا حکرگسل محالغان و رهبره گذار اعدا شده بود حصول
 این مطلب را بر یک نگار صدانست درین شب که باسجام از کنار آب
 برگشته بخدمه گاه خود آمد حال مذکور اندبار مرصص نموده شهر
 مراجعت کرد و چون دستاری از مردم باسجام که از بهر حال و حسن
 مآلس امند برگرفته آراذه حدایی داشتند تا و متعین و همدا مندان
 بودند و چون در حوی از باده داشت منزل خودس را استحکام

داده در مقام این شد که اگر جمعی از جانب آن شورانگیز شده
 در روز در سر او آیند نیروی جمعیت اتباع و همراهان بکف و
 مداومت دیش آید و اعلان مخالفت نماید چون با شجاع حذر
 برگشتن او بشهر شنید در آن باب تدبیری اندیشید و حذرهای عمر
 واقعه که موعی از صدق نداشت شهرت داده سمت اکثر بزرگوار
 و آنروز بحسب مقررانگ نام یکی از نوکران عمده خود را از راه
 در سر او بمن کرد و پس از آن هر کس از سرداران و نوکران که
 بطریق می آمد می درمی معرستاد چنانچه اکثر سپاه و مردمش
 در دور منزل حاکم مذکور اجتماع کرده مترصد اساره بودند که براه
 از بوش بماند و سراج الدین حاجری دیوان خود را فرستاده بود
 که او را لطائف و عد و عد و استمالت و بیهوشی از اراده مخالف
 و معاروف باز داشته بهر عنوان که باشد بدش آن ایدار این بود
 چون حاکم مذکور صورت حال بر این منوال دید و از برگشتن
 ناشجاع بشهر و اسبهار اکتداف باطله که آن بزرگوار کشته اندیش
 شهرت داده بود جمعی که با او مدعق بودند از کل مناب و همتاسان
 دستنی گرا نبیده بود بحکم ضرورت تن بآمدن بود آن بکوهیده کردار
 داده بر عهد و قول با اسدوار او دل نهاده با مدد الله سر خود
 خود را برفاقت سراج الدین از شهر برآمد در آن حالت سپاه و
 مردم ناشجاع حکوم آورده او را در میان گرفتند و برسم گناهکاران
 دسبها بر پشت بینه در نروان اکثر بزرگوار که ناشجاع ناچار رسیده
 در باغ خود مرود آمده بود بدش او بودند و آن بزرگوار بخت بدی رای
 او را با پسرش بر منبلی نشاییده همراه شهر آورد و در منزل خویش

درول اذکار نمو و تعلیمی ری مدنه روز و تحریک مقصدان کو و نظر
 جسم از عذاب نوم الحساف و نار مرس روز محسر موشده او را تا
 مع الله مرس دران مقام مدع کس و اندام از هم گذراننده و
 دست بطاقل و مداد ناکند و بهت اوال او کسوده بمامی را
 مدصرف سد و فایز مصلحت سه روز دیگر در اکثریگر بهر برده
 دست و یکم و یکم دیگر ناره مرس خرمی نکال و رهن و روز نال از بهر
 تر آمد و در در کُحی از اب گذسته در سر زمینی نافر روز که صحادی
 آنست طرح اقامت اندام و مجموع نواره نگاله که مدار خدک و ردن
 دران ولایت نواست تحیطه صبط و بصرف خود آورد و از نافر روز
 تا متبادل سویی جائی مورخاها ساحه نواره و نوحه و سرداران
 و مردم کاری استحکام داد و تا ساهراده والا دراه محمد سلطان و معظم
 هان تا جنوب گدھا سنان سلج و یکم ناکر نگر رسنده بصرف و طفر در
 د گاهی درول نمو د و حور ما من موضع مذکور و نافر روز در میان
 دریا سر زمینی مربع بود باسجاع بواسطه که آن زمینی را گرفته
 برخی از نوحه با حمی از سده فرار آن تر آرد که از اینجا تا ساسی
 بود و دقتک ترا واج فافره اندازد و ناس اند سه سهندگام حومی
 از مردم حور تا بوی حلد نکسندھا در آرد با اینجا مرسنده آنها در
 حجاب طلعت سب تران سر زمینی تر آمده شروع در زمین مورخا
 و ساحه مدومه نمودند و اهل نواره دست حراب نادر احدث بود
 و دنگ کسودند معظم حان همب احلاص مرس در امراع آن سر

رمس گماشته چون روز شد سعی کوشش بسیار چند کسبی سراجام
 کرد و نایب عربت صاب رقت شام باجمعی از مداران مدرری
 اعصاب بگذار دریا رقت و چون اول شب داد اسدک داشت و سر
 کسبی متعذر بود دوماں از شب گذشته که داد ایستاد و ملازم
 دریا برو دشت جمعی از بهادران حالات آئین بران گشتنها نشانده
 نسوی آن سر رمس دران نمود و آنها مرود آمده کشنها را بار پش
 مرسانند و برخی دیگر دران سقائش شسته رفتند و همچنین
 میامس کوشش و احتیاج آسکان احلاص بهاد تا از اخر شب مرود
 دو هزار کس از تانینان او و چندی از ندهای عمده نادرشاهی
 میل دو القمار حان و صبح جنگ حان و رشده حان اصاری و لودی
 حان و راحه سنجان سنگه نندله و تاج بناری هر دوک تا تانینان حورش
 و دو و یست بیلدار و باره توپخانه از آب گذشتند و چون صبح دمید
 محالغان از عبور لشکر منصور آگهی یافته اندام بنات آنها لعرش
 بدیورمت و تونها را بر سقائش انداخته مانند حاشاک سدک سرار
 دلتش موج گریان شدند و معاهدان ضروری لوا نحای آنها آمده
 دران سر رمس علم نصرت بر امر اکتند و طرح مورچال انداختند و در
 دیگر اعدای تدره ایام تا هئیت و حمیعت تمام تا کل نواره از سر
 آن سر رمس آمده و از گشتنها جنگ توپ و تفنگ سر کرده بر
 روی آب آتش گزارار بر امرو حند و عساکر فاهره در از مورچالها
 مدافعت پرداخته قدم همت از حای خود بر نداشتند و دروی
 مرده نموده چند کسبی را توب زدند جمعی ازان حبل ادا از
 کشنها در آمده حواسند که ناسطهار نواره بر گذار آب مورچال

سازند باج ندازی و خونی از اعیان و گروهی از اعیان معظم حاکمان
 در آن خسارت مناسبت حمله کرده آنها را مریض نمایی و مجال مرار
 ندانند و از طرفین جنگ نمایانی شده حندی از بند های
 ناسازی و ناپایدان معظم حاکمان و پادشاهان نمانند و ترحمی
 از معنویان را سینه خیزان و گردان و نمانند و مسی از تکرور
 مدبران سعادت اندوز دگر باز نمانند و نمانند و نمانند و نمانند
 اندک از سطوب و صولت پادشاهان متروکند معلوم و مذکور گشته
 طرفی میسند و حمفی گشته و نمانند و نمانند و نمانند و نمانند
 مناروان خلوت سعادتی در آن نمانند و نمانند و نمانند و نمانند
 و بعد از وقوع این حال اعدای آن سگال طمع جام از گریش آن سر
 و منی نمانند و نمانند و نمانند و نمانند و نمانند و نمانند
 مورخاتها و نگارند آن مصروف ساختند اما همواره نمانند و نمانند
 نیروی دریا ستر می نمود و گاهی سمب اکثریگر که محمد مران
 نمانند و نمانند و نمانند و نمانند و نمانند و نمانند و نمانند
 روز از طرفین نمانند و نمانند و نمانند و نمانند و نمانند و نمانند
 خون در سمب دو گاهی و اکثریگر دریا عرصی و نمانند و نمانند
 نمانند و نمانند و نمانند و نمانند و نمانند و نمانند و نمانند
 بود و آنقدر نمانند که خدس منصوص و نمانند و نمانند و نمانند
 معظم حاکمان تصوانند و نمانند و نمانند و نمانند و نمانند و نمانند
 و نمانند و نمانند و نمانند و نمانند و نمانند و نمانند و نمانند

بطرف سوتی که قریب چهارده کروه از اکثر کمر سمت چهار کمر دیگر
 واقع است رفته آنجا نقد در گذشتن از دریا مردان و عساکر طغر متر
 از دو کاپی قاسوتی حاضر کنار آب مورچاها ساحه در کمر
 اندهار فرصت ناسند بنابر آنجا از آب ائس نا درخی از حوت
 در صوب در سوتی رفته آنجا بساط امامت گسترده و همت عقید
 منوب در عذر از دریا و اسد اتصال اعدا مقصور گردانده در اسام
 اسباب و تمهید مقدمه آن برداشت طی قللحان را نا حمتی در
 محادی دوناور که قریب شش کروه از نامر نور سمت چهار کمر دیگر
 است بعدی کردن و ناساغراند لند مقدار محمد سلطان نا دوائقار
 حان و اسلامحان و مدایی حان و حمعی دیگرار امرا و سائر انواع نصر
 درادر در گچی قرار امامت داده روزوی باشکاع شمشند و آن ناطل
 ستند رفته پرور نور ائس را که از عمد های او دود نا موحی و درخی
 از توکانه مرستاد که در معادل سوتی نشسته امرات مدامب
 مردان و اسعدنار معموری را نا حمعی در دوناور معس نمود که
 آنجا مورچال سده مایع عذر عساکر منصور باشد و رس الدن در
 روزگ خود را با تمامی مردگان و رائد اموال و اشعا ندانده مرستاد
 بالکمله معطمحان بعد از استعرا در سوتی در اسام نواره پرداخته
 قریب صد کشتی سامان نمود و شب و روز در کمین فرصت نواره
 محالغان آنطرف دمندها هفتده هشت توپ کلان در مرار آنها نصب
 کرده بودند و دوهفته لشکر منصور می انداختند و اکثر ارباب
 آسند آن لشکریان و اهل اردو و دراب لشکر منرمید معطمحان در
 حلال این انام خواست که دمنردی معهوران نماید بنابران ده

کسانی مسجون نالاف بویخانه کرد و جمعی از بستگان و مردم
 کاری برار رسانده - ی روائ نمود که با نظرب رنده دستبردنی نگار
 درید کسندهای مدکور خون عرب لعلان دریا رسد دنده نالاف و
 مرادان موارثه عظیم آگاه شدند و موارثه آنها بدامنه بخش آمده این مریض
 کاری رسانند در گردیدند روز دیگر آتشیان عقرب در روز دیگر موارثه آن
 عربت نصرت ابر دست کس از بددهای ناساهی و جمعی از
 علامان خو دره در کسندی و اندده رگرگاه روزی که هوا در مهابت
 حرارت بود و اعدای عامل بودند آنها را مرشدان که ساند مرصفا
 نامند دستبردنی نمایند آن کار ظلمان حالاک سدک ستری ناد از
 آب گذشته در مویخانه عظیم که در مویخانههای کنار دریا بود رسدند
 و بدستبردنی و بدستبردنی سس بود برداشته نگسندها در آوردند و دو
 بود گلان که عامل بعل و محول بود آنگاه آنها را مدح رده نازل
 گردانیدند و سالما و عابدا معاودت کرده بدستبردنی ابدال بدردال حدبو
 هپان اندسم دستبردنی عظیم و حرآنی نمایان از آنها ظهور آمد
 اعدای اروپوع ا ن مقدمه انگست حنرب نندال نعبت گردیده از
 سطوب و صولب منارزان بهرام انعام محصاف تمام در گردیدند خون
 ماسجاع ازس معنی آگاهی نامست سعد عالم را که رکن اعظم لسكر او
 بو مابوخی ناره نحای نور الحسن معنی نمود و سس از وموع
 این مقصد سگرب نامتصای بدستبردنی عساکر گردن مآثر را جسم رحمی
 روزی داب و بدستبردنی این مقدمه آنگاه خون منارزان بدروزی سس
 حلال دستبردنی نمودند و بدستبردنی آن بدستبردنی ابدال و بدستبردنی
 عقرب ارباب علما و سقای دوسب بدستبردنی سس بدستبردنی حان را نحاطر

رسید که دستبردنی بهر ازاں نگار مرد لهدا دعد از وقوع اس مقدمه
نه چند روز بدهای نادرشاهی را طلبیده قرارداد که بوسی دیگر
حمعی گذرناستعداد تمام نه کشتیها بشسته ترسرها مخالفان رود و
باین عریضت شب دوشنبه نوردهم شعبان از نخستین سال جلوس
همایون خود بکنار دریا رفته و مرد از دلبران و دلاوران حشش مسعود
را که سرداران و مردم نامی دران میان بودند بر کشتنها نشانند و
دشمنی و اهدام تمام تا اواخر شب هفتاد و سه کشتی مسکون
دمردان کار و آلات بیکار ساخته نزدیک صبح ناظر آب روانه نمود
چون درس بوقت اعدای عامل نبودند بلکه از عریضت اس حرکت
پیشتر آگاهی داشتند و امانت مدافعت شده شب و روز لوازم حرم
و پاسداری و مراسم تیغ و هوشیاری نگار میبردند سید عالم که
سرگروه مخالف بود مستعد معارفت و مصادفت گشته بالشکری
شایسته و چند بیل مست حنکی دور از مورچال عقب دهمها در
کمیس فرصت شد کشتنهای مذکور نزدیک بکنار رسیده دو سه کشتی
که از همه پیش بود اهتمام خان و گروهی دیگر را آن بودند خان مرزور
و معدودی از منارران منصور پستی و چالکی فرو آمده بر مورچال اعدا
حمله آور گشتند و مردمی که در مورچال بودند از پشت آنها گریزان
سده بهادران بصرت لوا علمهای خود برالای مورچال رفتند و مشاهده
الحال سید عالم فآن جمع کیده خواه از کمیگاه بر آمده در بوقت
که این رهبر فیل ورود آمده نامی در صدد فرول بودند و اکثر کشتنها
هنگام بکنار دریا رسیده بود درس گروه حمله کرده بکام مدافعت
پیش آمد منارران جلالت آنس ناخود علت عدد قدم دلبری

مسروده دست حرارت ناند اخس بدو تنگ کسود و محالان را
 برگردانده نگداستند که داخل صور حال سودن لکن مردمی که
 در کسندها بودند نمودن اعانت و امداد نداشتند و در عین این روز
 حوزن قلم همت دش کسند کسندها را برگردانده و از مجموع
 هزاره پادشاهی همدن سمن کسندی دران کنار ماند که برخی مردم
 از آنها مرز آمده داخل صور حال شده بودند و هزاره هنوز در کسندی
 بودند محالان از مشاهده این حالت حیره و دلنرسیده بهمان همدن
 اجتماعی که بحسب در صور حال حمله آورده بودند با در بدل
 مسست ناهنگی مدافعه برگردانند لکن مدعوض مردمی که داخل
 صور حال شده بودند نگسند نور کسندهای مذکور هجوم آوردند و
 مرض عذمت مسروده نازوی حصار بمحاربه و تدار کسودند
 مظم حان حندایکه سعی کرد که کسندهای که از کنار برگسند بود
 باز بمکومت آنها فرود نا نامنظرب آید که جمعی دیگر سوار کرده بمند
 فرمند مسرود دست و درون امنا که بهادران مسرورمند ناندای
 سعادت نمود گرم نلاس و او برین بودند از هزاره مخالف حندگوسه
 جنگی از اطراف این کسندها در آمده نروزی آف بدر محدودان
 حاکسار آکس امروز تدار شدند و بحر طویان حدر میده و سندن
 بلاطم آمده حردی صعب مماندن روی داد و بهنگل بحر سجام
 را با آن روزه صعدان او برین رستمانه اتفاق امداد رنر سندان را ر
 منج جنگ حان که یازدهای خود درنگی از این کسندها نو ناهم می
 از محدودان که در گوسها بودند جنگی مردانه و کوشش دلیرانه کرده
 مسناری از این گروه اد از مرز را معدول و مسرورج صاحب و جنگ

کمال از میدان گوشها درآمده یکرحم تعنگ و در رحم تیر برداشت و
چند کس از همراهانش در رحمی شدند و شهیار و شریف در اوان
فتح جنگ حان و رستم و رسول در اوانهای حان مذکور و جمعی
دیگر از اقربا و تائیدان او که در کشتی دیگر بودند برخی مرود آمده
بمدامعت اعدا پرداختند و مابقی در صدد مرود آمدن بودند درین
اثناء موحی دیگر از دشمنان که سحر قریب ندیده است سوار بر پای
دشمنان بر آنها حمله کرد و مثل آب درآمده بر سر کسی رسید
این دلبران حاضر در میدان در هلاک بهاده آنچه بهاست مریده
سپاهگیری و حاضرسانی بود بطور رساندند و بعد از کوشش بسیار
شهیار را میل بصدقه دیدن از هم گذرانند و رستم و رسول با جمعی
دیگر جنگ کتان کردند و الای شهادت مادر گشتند و تنی چند که مخرج
گشته از قلاس و تردد بازمانده بودند بحسب تعداد دستگیر شدند
حاصل که در آن موقع بیامست اسر و موج حیرت خاد و حطرحمعی گذر
را آب هلاک از سر گذشت و بعد از حیات بسیاری نگردان اجل
مروشد و بعد از وقوع این کارزار محالعلی مانگار بر سر اتمام حان و گروهی
که بدشترا کشتی برول نموده بمورچال درآمده بودند هجوم آوردند
آن دلوران شهامت پرور که حان دشمنی را در راه ندگی برآنه بعلی
حاروانی و هرمانه عمر ثانی می شمردند با روی سالک و دلیری
کشاده حرد مدافع بدمدای را بقدر توان بر کف همت بهادند و تنوع
گس از بدام قهر کشیده داد سعی و حلاوت دادند لیکن چون بناده
بودند و از عقب گومکی رسیدند و میدان عدم از اطراف بر آنها حمله
کرد اهدام حان و برخی دیگر گوهر حیات در راه عبودیت در باحند

و جمعی دیگر را امانی هجوم آورده دستگیر ساختند و بعضی را
 از موضع آن مقدمه فکند و روحون موسم ترسکال بردند و سده بود
 نازان مر سده نمایی این فطره و از غبار و فکر و حس است و کفر
 نارس و طبعان آنها باعث هجوم و ترس حدال و قتال گردید و از طرفین
 مسلط و محاربه در دور دیده و سر انجام امانت گذاریدند و امان
 ترسکال رد کردند *

ورگردان سدن ماهره عالی سار محمد
 سلطان و روس نه بس و اسحاق قنه سعار
 و سرخ و داعی که عساکر طغر نامه رو داده

حون ایند جهان آرا خواهد که یکی از برگزیده های حونس را که
 جمال عظیم و کمال خلایق از نظر ظاهر بگر صورت بدن در
 دعای احتیاج مستور ناسد در پیشگاه ظهور جلوه دهد و لطایف
 بودقاع و سرایع نامنداب سال معنوی و رطل الهی او را بکانه
 عالمان مانند ما هم اهل روزگار که بی دستناری دلائل ظاهره
 براهین باهره کلمات معرب حقایق اسفا ندوانند سد تعلو و در
 و صغریب او راه نرود خراج نفس از مسعله هدایت بر آورند
 و سرمایه آگاهی و بصورت اندوزند و هم آن دست برورد اوار بودی
 از ظهور بدیع و نایع و حلال احوال اندازد مواهب و الطاف در احوال
 در نازا خو گرمده حسب اعتصام و وصل از عروا و معنی و کل بردارد
 و همواره همب دلا و سر دم والای نامنداهی آگاهی گمارد باقتضای

حکمت‌های پنهان که در مدوح حوادث بسا کون و مساد و دینیت نهاده
گاهی در ساحت دولت آسمان و معش عشق عبار حادیه ماملام که ناصره
آشوب ظاهر دینان و توتنای دنده دانش هوشمندان باشد ندان
داس مصلحت بر انگرد و احیای سلطنت و اولای حلافتش را
بحدوث ساجه با مرعوب که عافان اسرار حکمت انردی آن را از
میوید عین الکمال و حردمندان نصیرب منس از آنات منیس
امال شمارد اصحاب نماید تا چون عیول و امهام از باب الداب در
تدبیر آن معصله مرو ماند و اودام نفوس اصحاب همت در خاول
آن واعه از حاده ثبات و استقامت لعرض دیدرد سلسله عدایت
ارلی که همواره کامل آمال و ناظم اشتات احوال این دولت آسمانی
شکوهست بحدثش آمده بچاره گری و کار ساری پردازد و بحل
آن عقد دسواروب ناری بحک کامکار از بر همندان روش و اشکار
سازد از شواهد و بطایر صدق اس معال در مدارح ظهور بتر اامت
و حلال حدیو حها و حلیعه زمان قصیه محالعت و طعیان نادشاهراد
عالی براد محمد سلطان اسب که درس هنگام بحصص تعدد روی
داده موصح حیرت آزار افکار شد و نا بسد فی الحمله وهن
و احتلالی دعساکر کنهان سدان راه یافته یکچند سرمایه بحوت و عرور
محالمان گردید و آخر الامر امداد لطیعه تأیید الهی و رهنمایی
اموار شمع دولت حصرت شاهنشاهی آن والا تعار حلاب اندیش
را از تیه عصیان و گمراهی بر آورد و مکتدا بیرومی طالع والای اس
حدیو اعس و اناق بر تو ظهور داده حها و جهانان را دیده بدور
دیدتش بر امروحت بدین اس عرب و اوعه آنکه چون درس مدت

باسجاع از روی عذر و مکتوب نارمال رسل و رسائل و مهند
 بسویات و مکتوبات که در نفوس حوا آن با تجربه کاران مربع الدام
 احب ناعوای آنسعدند دوحه سلطنت منکوسند و نه نریگ اندس
 و نرور اسون مکرر مرتب مندند و خوف مریج صندند خود ناآن
 والا براد درمیان آورده بود و نر بعضی مفسدان و افعه طلب منانه
 انسان و معظم حان که حصرت ساعدسانی بمقتضای نس نندی
 و کار آگاهی از را در سرداری عساکر نصرت سعار کمال استدلال و
 احداث داده بودند عمارت عمار انگلنده همواره نهمای و عمارتی
 و نس اگرمیری و میده ساری می نمودند درن وقت آن عالی
 بنار را ندر ممدات و همد اندسدهای فاحش لحاظ راه ننده اس
 معنی علاوه مرادب اعوا و اصل محالان گردند و ار حامی و
 خاقلی اردکات امری که سرار آنی داس و هوسندی و
 سنان سکوة جسم و سرلندی بود نموده جهره د لب و سعادت
 هوا نباح مخالف مرادب و اراده گرویدند ناسجاع و موافقت و
 معاربت از نسیان خاطر سادند اس قصد ناموات و عربیت
 نالایق سب نسیان و همد ماه رمضان دوم سال از خلوص همانون
 نا امر علی داروعد و نجاه و فام علی منر ورک حونس که
 محکم آن رار بودند و دوسه کس د گر از خدمتگذاران برکستی
 مسمند از آب گذسند نا سجام بعد از اطلاق نرس مقدمه انبساط
 و استسار عظم نمود و بلند اختر نسر که نر حونس را نا حانی ننگ
 که سر حنل عمدتهای او بود ناستفقال مرسانده مقدم اسانرا ناعرار
 و احترام تمام بلقی کرد و اس معدی و اهرمانه روی کار و مهند

حال خویش دانسته نامنظهار یکدلی و اعتصاد مواقت آن والا
 براد مسرتی کردند و ارس سائحه کمال مدور و احتلال حدود افعال
 راه یابنده سپاه طعنه پناه بهم برآمدند و اندک های نادشاهی را دل از
 حای رنده نازوی همت نشستی گزائید و ناشجاع لشکری نازوی
 از نواره بدو کچی مرساند که از اسیا و اموال و کار حایات و لشکر
 شاهزاده هرچه توانند نآزوی آب بردن معطم حان همان شب از
 مدوح اس قصه آگاهی یافته بحسن همت و نازوی تدبیر عیان
 ثبات و سکون از کف داد و اصلا معلوب ترلزل و هراس نگشته بای
 عدودیت از حادۀ مدعیم اخلاص و دولت خواهی نازوی نهداد و
 مردای آن بقصد حذر این حادۀ از روی کمال سرداری و عدودیت
 شعاری خورده از موتی خود را بدر کچی رسانید و لشکر نصرت
 اندر را که از وقوع اس سائحه سرور شده اسعلال از کف داده بودند
 صبط و نسو کرده باستمال و دلدهی همت کشید و جمعی از
 محالغان را که چرگی و چنرۀ دستی کرده نازواره بقصد بردن کار
 حایات و لشکر شاهزاده ناس طرف آب آمده بودند از اسجا دوع
 نموده حایات و منهرم صاحب و کمر اخلاص و بندگی نرمان حان
 بسته تدبیر تدارک اس نصیغ ناملام برداخت العصه بعد ارس
 مقدمه چون موسم طعیان آنها بود از طرفین مورچالها نرحاست
 و معطم حان خود در موضع معصومه نازار که سرزمینی مرتفع و از
 اکثر بکر نرحاست سی کرده واقع است قرار گذارند انام نرساب
 داده اسجا نساط امامت گسترد و بروفق تحسیر و صواندند اردالعقار
 حان و اسلام حان و مدائی حان و حیدر مطهر حان و اخلاص حان

مکتوبی و زانکه اندر من بدیده و مریدان سخن و خدای دگر ار امر را
 در اکثر نگر مایه و حور زای عالم آرای محضرت ساهمستی
 که بنویسند از روح الهام دوس و دافون اسرار ملک و ملک دران
 نیرو انگس است از کمال دور بینی و مصلحت سنجی حیا / عصا
 نموده بود که یکی از نیکوهای سهامت گنس حاد دار نا موحی از
 حاکم نصرت سعار از دریای گنگ عبور نموده ترسناک که نگاه
 با سیمای بود نبرد حدانچه معظم حان نا عمارت محضرت / مرار صفت
 مخصوص آباد و اکثر نگر در استیصال آن سوز انگر شده گر
 مکتوبند از آن طرف دریای گنگ نر موحی از امواج طغر اوا ندوع
 او نبرد ازین و از هر دو سو کار بران ترگسته زور بار نگ سازند از حدان
 حاکم و جهاد آری برلغ گندی مطاع بنام داؤد حان صوبه دار
 چهار صادر شده بود که کمر همب بخدمت این خدمت بکن و نا
 بایمان حور و کومکنان آن مضمون هر جا میامد دارند از آب گنگ
 گذشته ترسناک رود حان مذکور بعد از ورود معسور لامع النور
 سلیم محمد حاکم نرادر زاده حور را نا هزار و اندصد سوار و دو هزار
 بناده بدانست حورس در بنده گذاشته موحب فرما و احب الان عمان
 حورق ماه منارک رمضان نا رسند حان و منورا حان و هادی ان حان
 و ناصر دان حان و حواحه عباس الله و سایر کومکنان صوبه چهار
 بنده از گنگ گذشت و حور موسم فرسنگال رسیده آنها و الهی
 طعن کرد و دریای بر حور و گنگ و دگر سعادتهای دریای گنگ
 که دران فصل نادر گندی و حور عبور از آنها مستعد است در راه
 واج بود و عدم عافیت و عدم تاسیلهای موارث عظم حان نا نگر

آن آبها مورچال شده و جمعی مدامه مقرر نموده از روی زمین
 و دریا در مقام ممانعت بودند ازین جهت طی مسافت تا
 رحمدن بخورد منکسر و بهاگلپور بطول کشید و درس مدب اکثر
 ارباب میان مبارزان حلیش منصور و اعدای دهپور حاکما و آویرشها
 روی می نمود و همه حاکمه و اسدلا اولیای دولت را بود و چون
 داؤد جان بموضع قاصی گریه که برادر بهاگلپور است رسید دهپور
 موسم داریش آن ملک که امتدادش بیشتر از دیگر جاها است
 سپری نگشته آنها و نالها که عمود ارباب ناگردد و در طعیان داشت
 خصوصاً آب کوهی و کله نایی و مہاندی که در برشکل معاد
 عظیم می باشد و هیچ یک با آب ندارد و ازین جهت برای گذراندن
 نایی ایام برشکل و مروتشستن طعیان آنها و نالها دران موضع قرار
 اقامت داده یکچند ناظر و مت و فرصت آنجا سرگرد و چون
 باشجاع نار دیگر چندانی به مدعرب گرازش خواهد یافت اکثر نگرا
 متصرف شده ناس روی آب آمد حال مذکور در مصواتند رای
 صاحب ارگنگ گذشته درس طرف اقامت کردند و یکچند در
 حدود بهاگلپور و کهل گدو بند و در اواخر ربيع الاول که موسم
 نازان ملخصی گشته آنها از طعیان ایستاد و میان باشجاع و معظم
 حال درس طرف آب محارفات و صف آرائنها روی داده دیگر ناز
 از گدگ گذشته روانه معصود گردیدند و نالها باشجاع بجهت گذراندن
 ایام برشکل در تاندہ طرح اقامت انگذده مجموع لشکر خود را آنجا
 جمع کرد و چون شدیده بود که رحمان نار مخاطب برآمد حال سر
 اقتدار حال مدب که در ملک کوهکیان بنگاله انظام داشت و آن لشکر

ندره تحت ارزا حاکم جهانگیر نکر کرده بود رسیدن از آنجا را
 ناحیه منقوع ساخته در صدد بندگی و دولت خواهی خلعت جهان
 اسب و ملوک خان و سر مصوم خان رسیدن از خانگیر نکر ناساره او
 اکثر هزاره ناساهی را بعد صحت و صورت خود آورده آن برگشته
 انام در مقام سرکشی و حاکم اسب و صیغ و رسیدن از آنجا در
 نمره و اوردن از محتالک و در بند و معروف و حاکم نمره و ناساهی
 معظم خان بدوست از اجتماع این خدو و جمع نمره و حاکم و هراس از
 کتب ناطق سر بر زده و نالدن و هراس ناطق و حاکم و ناطق
 حاکم که دوکر آمده از نود و لیکر سانس و جهانگیر نکر رسد ناطق
 مصدق و نسی آن خدو و اسب و رسیدن از آنجا در ندر و رحمان
 یار مذکور خاطر خود را بعمل نموده و نود و حاکم و ناطق و ناطق
 بهادری هراسان بود ناطق اکثرا نکرده ناطق عالم را ناطق و ناطق
 بهادری و ناطق که نرسد ناطق و ناطق ناطق که صورت ناطق
 رحمان ناطق را ناطق و ناطق ناطق ناطق از وصول ناطق و ناطق
 ناطق کشتن رحمان از کرده از روی ناطق و ناطق ناطق و ناطق
 روی او را در بار عام ناطق و ناطق ناطق ناطق ناطق ناطق
 که حاضر بودند هر یک حاکم ناطق او را از هم گذرانند و ناطق
 این قصه ناطق و ناطق ناطق ناطق ناطق ناطق ناطق ناطق
 حاکم و ناطق ناطق

و از سوانح این انام آمدن آن ناطق اسب ناطق ناطق
 و ناطق ناطق ناطق ناطق ناطق ناطق ناطق ناطق
 ناطق ناطق ناطق ناطق ناطق ناطق ناطق ناطق ناطق

و همه طرف دیگر را در موسم برشکال و زمان شدت باران و طعن
آنها که باصطلاح اهل آملک چهل میگویند بمثاله آب میگرد که
همه رسیدهای که در عمر این موسم خشک میباشد بر آب در
می آید چنانچه بحال تردد اسب و آدم نمی ماند و در این شهر
کشتی کار میکند لهذا در هنگام طعیاں چهل لغات آنکه همگی بوازه
را که مدار کار آملک بر آنست عدم متصرف بود آرزو را راه دریا
سپاه طهر باده میرسید و ارس حباب که راحه هر چند رسد مدار
منجوه که از تدره سختی و شعارت منشی با اعدادی اتفاق داشت
در طرف کوهستان منجوه را بر سر در دس شورانده بخاره را مردم
از این راه بمرعله معسکر ضروری میرسید بنابرین معادلات درس
انام عسکر و تنگی تمام در لشکر منصور که در اکثر بگر بود روی
داده کار مردم بصعوبت کشید و احلال عظم بحال لشکریان راه
ناامد اکثر مراکم و دراب از قلب بود تلف شد و بحر جمعی از
حدود فاصله در سر زمین مرتفع که آب بمنگرم رحت اقامت
گسرده معطر انصرام انام بر سب بودند چون با شجاع در انحال آگاهی
ناامد دایره گردن اکثر بگر از منبر فساد در ورتن سر بر رده سخت
شبح عباس را که مدر لشکر بود با چهار صد سوار و برچی از بوازه
بموضع پنوزه^(۲) که دهی است در هشت گروهی اکثر بگر بر ساحل دریا
و رسدش ارتفاعی دارد مرصاد و او با همراهان نا امان آمده چون
صانع و مراحمی بود بساط اقامت و درنگ گسرد و نا آنکه درس

مدتی که اکثریگر در تصرف حموی طغر اینر دود و اهل و عیال اکثر
 نوکران باسجاع ناموال و امده آتیا بودند معظم خان و دو القهارخان
 بطر در ستمه معدلت و مصعب و سوده احسان و سروب حید و جهان
 و خلعه رمان کرده معسولان و مد لغات آنها را در صفت امن و امان
 حای داده بودند و احدی را نارای آن دود که شب رص و
 نظاول تعرض و مال آنقری رساند سنج عباس مذکور در عرض این
 ایام که در بدوره بود اکثرا داتار حور و بندگان باسجاع کرده ه واره حای
 در نواره دناحب و ناراج اکثریگر معمر بندگان حناسه مال و باصوب
 مستاری از مردم باسجاع دران عارها دستخوش بندگان اربابان شد
 بالحمایه دود از حددی که سنج عباس در بدوه دای حراب اهنوار
 کرده دود با سجاع دلنرسده عرم آمدن نان روی آب دمو و سراج
 الدن حایری را نامر علاء الدن دیوان و محمد زمان منیر سامان
 حور در داده کامطب نگاه و اهل حرم گذاشته ناسطهار نواره بهم
 دی الحیحه نان کنار آمد و در بدوره برول داتار دمو و حور مستواست
 که صدق حور لحدالک نکاح ناساهران محمد سلطان در آرد با
 انسان دلتها همراهی او شوند و بهنگ اسباب این طوی کرده بود
 از آنها اسبابا بناده رساند که کد حدا شوند و بعد از وقوع طوی
 مراحمب بماند و منیر هم ماه مذکور از بدوره قصد اکثریگر کرده
 تا آنها آمد در القهار خان با اکثریگر طغرا ر در سر دین دلدنی
 از دامن کوه که مانند سهر ددم و سهر بواسط حای انامب
 گردیده بود و راحه اندر من بندگان با جمعی رمدازل و عمارات
 باسجاع برول دناحب حان مذکور بعد از دوق نرس معنی حور

دران اوقات کومندگان چون حدود سوار مدافعت شد اسلام حان و
 مدافعان با سایر عساکر نادرشاهی سوار شده بقصد مدافعت اعدا
 دراه حیابادی که ازان داس کوه تا شهر نواص و در موسم طمان
 آنها همان زمین خشک معنایند بحساب مخالفان رواء شدند
 قتل ارسیدن اسی گروه راحه اندر من با همراهان خود در مقام
 مدافعت درآمده حتی المقدور کوشش و اورشی با مخالفان نمود
 لیکن از قلب حمیت همراهان قاتل مقاومت بیارزد و اسلام حان
 و مدافعان و سایر عمدنها و سرداران لشکر نادرشاهی نادر اعراض ناطقه
 نعلبانی ناکندگر حلاب و زورده توندق صحافده نیامدند و نا آنکه
 از جانب اعدا اصلا آبار غله و اسبلا رح نمود ناکند شوکت و کثرت
 منارزان حدود دولاب را نو بی کوشش و حاضری قدم همت
 من بهاده رح از عرصه معافله تاوند و همان سر زمین که محل
 افاعت بود برگشته آنجا بدر از عدم اتفاق اسهال نورزدن
 دوالقار حان چون حال درون منوال ندر اچار با مجموع عساکر راهره
 در اواخر شب کوچ کرده نراه داس کوه منجوه و حاسبه بحساب
 معصومه نازار روانه شد و بمعظم حان ملحق گشت و بعضی از
 ندهای همت بطرف سست معدن راه بیونانی نموده رو گردان
 شدند و محمود مخالف نمودند و اکثر موکرا نادرشاهراذ والا تدار
 محمد سلطان از سپاه و خدمه دآنطرف رفته بعضی کارحاجات و
 ملا و اسپان شاهراذ بیر که آنجا بود بنصرف انشان آمد
 و مخالفانرا از وقوع انمعدنی نحتوت و حراسی تازه و قوت و شوکی
 مرادان بهم رسنده قدم خسار در اکثر کفر شدند و بی ماع و مراحمی

انام نرسکال را آنجا فرستادند و چون موسم بازار دهمی شد
 و طعنان آنها روز بیست و یک ساهردند و الا که محمد سلطان که
 بیست که حدایی ندادند و رفته و رفتند تا حدی که مخالف که دران
 طرف آب بود داکتر نگر آمدند تا اجتماع را دیگر بازه سودایی بگذار
 فرزند و هوایی بدهد و سوز و سر آمدند و اندک مسکن بمحال عزم صفت آزاری
 و بدین تا عساکر اقبال که هشتاد و هشت نفر معظم حاکم در معصومه بازار
 لکجا براهم آمده بودند و تصمیم گرفتند و تا ناسا هرازد محمد سلطان
 و دینک احقر و سرحد خونس و بر سر هشت هزار سوار آهنگ خدک
 و قصد بکار روانه شد و منبر مرصعی بخشی خود را بخراسان اکثر بگر
 معمر نمود معظم حاکم دود از استماع خبر بیست و هشتاد از اکثر بگر
 مقصد داده و مقابله از معصومه بازار روانه شد و چون بود که
 موضوع ننگیده و صد و صد و نود و نسی صاب در عقب ناله عمدی که
 پدر نایب توانگری مدعی شده قرار انانیت داده در حشر تقاضا بدم
 گروه از هم بران ناله بیست و نسی روزی معسکر ظهور و روی نایب
 بیست و نسی در سمت ننگیده که هرگاه خواهد حدود مسعود را
 فاس در حشر از آب ننگارند و را در طرف حشرها مور حال شده
 نادرات بویخانه استحکام داد و صحت مراد ننگ را ناهنگام بود
 اندازی در مور حال صحت روز روزی خود و نکه باز حاکم را تا حتمی
 نایب طلب حشر حاکم بیست و نسی و منبر محمد آفر را تا فرزند
 آفران بفرزادی معنی کرده مدد نظر و روز اعادی بیست و نسی تا حمله خود
 تا اجتماع صبی حواس که از نواره حدان بود و از اکثر بگر تا نواحی
 معسکر حدوس و در روزی که نواره راستا همگی بیست و چهار گروه

بود قریب بدو ماه طی کرده عمره شهر ربيع الثاني اردوم سال حلوس
 همان در حدود بلکه در برابر امواج بحر امواج برول امار بود
 و چون ناله در میان حامل بود بصورت تقوی و بار و رنگ جنگ
 سر شده تا هشت روز ناس عدول از طریق هنگام سرد گرم بود
 و گاهی بکه حوای و دلاوران بدون فاعله که درسم مرادلی از آب
 گذشته بودند با محالان مقهور که جنگی نموده قصد برنگ
 آمدن بکسر میگردد آتش گزار می امروحدن و شعله جان
 مورق و سنان حرم و خود جمعی از اعدای ناکار و دشمنان دره
 روزگار می موجود چون معاندان دید که حسری که ر بروی لشکر
 میردوری اثر بود بصورت امواج گردون توان و بونجانه برق سطوب
 رعد نشان و حسن تدبیر و هوشمندی معظم جان مصدیکم است
 و از ان سمت محال یورس و عبور و احتمال آویش نا لشکر مدصور
 بیست و قراولان نایبها خبر رسانند که در سمت حسر نالا جمعیت
 لشکر طفرلوا کم است نامند آنکه شادان آنجا کاری از بندس نبرد
 روز بهم از معادل حشش ابدال کوچ کرده سمت حسر مذکور رواج
 شدند که آنجا جنگ در انداخته نعلده و اسدیلا از آب بگذرد نا شجاع
 خود نا بلند اختر سر کپتر حویش در قول قرار گرفته هر اول را امداد
 حراب نا شاه راده بلند معمدار محمد سلطان اسوار کرده ساهران چهار
 میل جنگی نا توپخانه پلش روی خود قرار داده نائبی شاهده
 نسوی حسر روان شدند بکه تار جان نا همراهان خود بعدم همب
 و حالات بعضی مدامعه مورچال انطرب آب آمد و معظم جان
 بعد از فوت نرس معنی در العمار جان را نا همراهان او و مره

اعمال و روز دهاندان دمدنکه بار خان مرستاد و آخان سهامت سمار
 بحر دران طرف حصر قرار گرفته و مول تنگ روز بهانی را با
 جماعت او و طایفه آخرا و ناصد سوار رواندار و ناصد نغاده
 بندرچی نکومک نکه بار خان از آب گذرانند القصه روح مخالف
 باسظار ملان و روحانکه نظام بر یک همو حال رسیده نکلک و
 کوسس مردان نکه بار خان نا آنگه مداهی در حوز هجوم مخالفان
 به راه نداسد قدم بنات و استعدال اسرده داسعی و مردی داد
 و بس از ناس و مرد نسنار که معدهای مراک کارزار و سراوار
 دها دران خان نهار وون برحم نکلکی که از دست اجل کسان نامت
 از پهای در آمده نا و و برادر جعدنی نقد خان در راه ولی دعوت
 صورت و معنی در ناحیه و بندری کوسس و خان مسامی لوائی
 سپادت در مندان معاد بر اراحت و از نندهای روسداس محمد
 صادق اردوبادی نتر دران دار و گذر نسراری رینگه سر مراری
 اندر صاب و خلدی دیگر از حوا ان دلیور سر محبت دنگنامی مرو
 نرده جمعی کندر حیره مردمی بر مور رحم آراسند و از نامداران لسنر
 مخالف مقصود تنگ محتاط دندر امدار خان و سر مست امان
 هذب نازک فصا گسند بر خاک شاک اماند و نسناری آزان
 حرب ا ار کسده و رحمدار گسند و بعد از مدوح انحال خون
 همراغان نکه بار خان که جمعی ملل بود و باب استلای اعدا
 دنازدند و از آب گسند و دوا نهار خان که دران طرف خسر بود
 ملکی شدند آخان معذب مات از انروی آب بدوب و نکلک
 نامر ملل امروخته ناری سهامت و مردلی مدامعت کساد و

لشکریهای مردانه و کوشش های دلاورانه بطور رساننده داد مردی
 و مردانگی داد و از مشاهده کثرت اعدای و ملت جمعیت همراهان
 حوشت چند کشتی را از آن سرخسرحسرت رای صاحب آتش زده
 سوخت تا اگر العرص عدم غله دماند و داخل خسرو شود از آب
 نتواند گذشت و مخالفان ناکار نص از سعی بسار و تلاش بشمار
 دست از جنگ کشیده کاری نتوانستند صاحب و قدم حرأت بحسرت
 و توانستند گداسب معظم حان بعد از وقوع این مقدمه صواب چنان
 دانست که از باله عبور کرده بر سر معبران رود نهاران محاط
 اردوی و معسکر بعهده درالعقار حان نموده باین عزمیت بصورت ابر
 با عساکر طغر پدکر در همس روز از آب گذشت و ترفند و تسویه
 امواج قاهره نموده حوث در قول قرار گرفت و اسلام حان را تا به
 مطهر حان و دلاور حان و نیکام حان و جمعی دیگر از مداروان
 خلادت اثار در مینه و مدائنحانرا با راحه حان سنگه باندله و
 گروهی دیگر از مردان کار در مینسره حای داد و فتح جنگ حان
 را با لودنجان و بر دست حان و مرقی دیگر از امانان که همگی
 در هزار سوار بودند بهر اولی مقرر کرد و اخلاص حان خوشگی را
 با حوثی از مجاهدان شهاب سعار طرح نمود و تکه بر بخت بلند
 و اقبال بصرت بدرد گندی حدبو عالم گنر منور مند کرده بدوروی
 لئون و سراز در عقب امواج مخالف که سه سردار توره داشت و
 نادشاهزاده عالیقدر محمد سلطان فآن مایه حرأت و دلاوری و مهارت در
 منون سرداری و سپاهگیری که در عرص مدتهای مدید از مرکب
 خدمت و میامن ارشاد حضرت شاهنشاهی اندوخته بودند مقدمه

الحسین و بنو مروان گردید و ازین جهت که راه گل ولای بنهار دایم
 و دایم و جنگل بود تأهستگی روان گشته خون بنهار دریای بهانگری
 در خای که بنالیده و لکنه مقاومت و ما است رسیدند حد اول عدم که
 مرا از اسعد بنار معموزی بود ازین طرف معموزی از سد ناسار حان
 در بنار از بنو حانیه باد ساهی دایم بنار احسن ان و گنگمال و سدر بنال
 کسوه نران بنال در امرو حان و موسوی از انجا که در روح هر اول
 بود و نرخی از انجا که معظم خان و گروهی دیگر از بنار و از
 نصرت مند از آب گشته ناعدا در آورده و یک حمله امواج فاهره
 مای ثبات دسلمان از خای رسب و ننداری از ان گره سعادت برده
 به بدع آسار رهز آنداز بنار و از طعنه از گردان ننگ احل داده
 مرا الحسین عدم در کسند و زحمتهای کاری بنار بنار رسیده در صفر که
 اندان و نور الحسین که از عمدهای مخالف بود چهار رحم در دایم
 از عرصه کارزار عدان دایمی مرا نامب و گرد هر راهور که او بنار بنو کران
 عمده ناسماع بود و با مبارزه محسوب شده سمب حوسبی دایم
 دران آندرس و پنکاز بنار الدوار بنامب و ننه از سف ننگ با حان
 از ان مهله که بر آورده ناسماع خون بر آمدن معظم حان ناس طرف
 ناله اطلاع نامب ان حان دایم بنو حانیه را با نوحی در نران
 دو القمار حان نر سر سر گدا نه از انجا نعهت معانکه معظم حان نر
 کسب دین از انقضای سه ناس روز و نرخی حدود انبال سده صف
 آزادی حرب و نبال گردید و سب ندهی که نران نواحی بود داده
 بنو حانیه را ناس روزی حان حان العصب نوب و نعدک و رسورک
 نران بنران حدان زنانه رده نرو نده در حان نر و نعد نلا

برای بنا ساز گرد معظم حان خواست که مابواج مدصور بهمان
 ترتیب و تزیین که قرار داده بود در مصالحان جمله نرد لیکن چون
 امر بدائر انبساط و حدود سوری سستی نمودی و فرمان نری نکردند
 و با او فی الجملة اتفاق ورزیده حان داری و کوتاهی نمودند و باین
 سبب از عساکر طغر امر ترتیب و تزیین انداده سلک اجتماع و
 اتفاق بر حای بنامد چنانچه هر اول و طرح از قول دستور دور انداده
 میسر و چندان بدست چپ مدخل کرد که بول بمدخل چنداول شد
 و از منحنه بعد از اسلام حان کسی نردنگ بنامد و با معظم حان در
 مول از تانیدن او ناصد سوار و از امرا همین قریبانشان و اراد
 حان و راحه در روز مانده بودند لاجرم آن روز از طریق هدکامه جنگ
 ناندادند توپ و تفنگ گدست و از کوتاهی مردم کوتاه اندیش
 کار سلاح کوتاه نرسیده استعمال تنع و مدان و حملهای دلبران و رزم
 آوران که آن کار دنگار دکی روی سود روی داد چون شتر سوار
 میدان سپهر از ممرکه گردون نر گشته بمدخل گاه معرب نرد آمد هر
 دولشکر دست از محاربه و جدال کشیده حدود مصالح آن طرف
 دریای بهاگرتی نرد انداز گرد معظم حان چون حال نرد مدوال
 دید ناقتصای رای مصلحت دریای از ناله دلکشته عبور کرده بحکم
 گاه حرد آمد و از آنجا که آن رده حوالن عظام ندادند حان که چنانچه
 گذارتن دانده بسو حبل برلع گنتی مطاع با عساکر بنده از دریای
 گنگ گدسته در حرد نردنگر نشتت گذراندن ادام نر شکل ادامت
 داشت نوسه بود که در نر وقت که موسم ناراز نآخر رسیده در دها
 و نالها از سدت و طعنن دار انداده است و با سماع مسان اندیش

با نمر خنوب نامی که در این طرف مسؤل معاند و
 مجازنه عساکر ابدان است از حای که انامب داسب شمس رنده
 قصد نداده باشد و حتر رسیده در که حال مذکور از آنجا روانه شمس شده
 در آن رودی از آب کوی خواهد گذشت و بعضی صد است که عنقریب
 باسجام مبد روز برگرداند حتر با دماغ از حتر سر رسیده ناب از کف
 داده قدم همنس لعین خواهد بدرفت و بی نعم خرب و
 کوسس و بحسم ندر و آوینس هر مابا به نداده خواهد رفت
 و ندر حور و حتر حان از بندگاه عرو حلال نکو مک حدود مسعود
 معنی شده بود انتظار رسیدن او ندر معبود لایحرم نه معنای حسن
 ندر حتر در دوی صلاح در صف آرازی و معرکه رای نداده روز
 د گمر از کنار ناله کوچ کرد و قصد بعلل و با حتر در محاربه و
 کارزار کنار آن ناله را گرفته سمب مخصوص آنها روانه شد باسجام
 از طرح دادن معظم حان و به صبا عساکر فاهره سمب مخصوص
 آنها گمان صعب و دهنی در حال حدود ابدان و منور و احدالی
 در خراب و اسدعلل معظم حان نره از اصابت زای و صلاح
 اندسی آنجا احلاص سال عال بود و نادر حلال عطا و مدار
 باطل او ندر با حدود ابدان از محمل انامب خود کوچ کرده از آن طرف
 دریای بهاکتری سمب مخصوص آنها روان گردید که ندر رسیده
 از آب نگردد و با واج نصوب سمار کارزار کند و در گذر نصوب نور
 که شمس گروهی مخصوص آنان است و لاسکر منصور در نردکی آن
 برول گرفته بود اناب ناده قصد گذشتی از آب در برابر حنوش
 نصوب مآب رود آمد و هر روز از طرفی در آن نوب و ننگ هدکامه

جنگ گرم بود و مرادان لشکر مدوروی از آب گذشته تا قراران عجم
 آورتن می نمودند و ده دوازده روز ناس عموان گذشت تا آنکه
 شب دوشنبه دسب و یکم ربیع العالی که محمدران دموم مبارزه و
 محمدران آجنگ گذشتن از آب داشتند و نایب سودای محال و بندار
 دور از کارلوی نیتوت و عروزی بهوای اسکنار می امراشتند در نیکساری
 اقبال دشمن گذار شهشاه حان منصوبه طرار آمد و خبر ندا شماع
 رسید که داوود حان از آب گومدی که آن باطل اندیش سعد باج
 الدین نارهه و حمال عوزی و خواجه مسکین بوکران حو را نا موحی
 در کنار آن تمیز کرده بود که آنرا از مدور ابواج منصور محاطب
 نمایند بکوشش همت و قلاس حرأ گذشته است و حمال عوزی
 دران معاومت و مدافع با جمعی دیگر بدفع حالات منارزان
 میروزمند سپری گشته و مدعرب حان مذکور بنانده که انگار بود
 مدرسد از اجتماع این خبر رعرب ابر معلوب حدود حو و هراس
 گردیده نوعی که معظم حان اندیشیده بود داعنه نرد و پنگار
 مدعرب معاود و فرار مندل ساحت و اواخر همان شب با کام و
 و باچار در کمال اضطراب طفل رحل انداز مرو گویند با حدود نیک
 و حدلان و رعد حدت و حسران از کنار آب بهاگیرتی کوچ کرده
 روی عریمت سمت سوتی آورد که از دریای گنگ گذشته حو
 را بنانده رساند معظم حان که ندیده داشت و تدیر این منصوبه
 پنتش دیده بود اندهار مرست نموده دوع محالان مظرود را کمر
 حاشای بر منان همت دست و دصص تعاد بعد از یکپاس روز
 سوار شده با سواک منصور از دریای بهاگیرتی که پایاب بود عبر

بود و چون تمام ازاد و احرار و اعیان لشکر مصر آمد سنی از
 آمد نگذرد و سه ناله دیگر در آنجا شنیدند در میان آن آه و زاری
 و بدم کرده طایفه سادات و اعیان در کنار ناله که سه طرف دلدل داشت
 بود خانه را حلقه حری با واج حوس سواره در عقب آن اسباده
 بود معطایان حور بر حلقه گل و لای دلدل آن سر آمدن آگاهی
 با سه تن رس وانی و عادت مراسم حرم و احتیاط که از لوازم
 سرداری و شاهگریست مناسب بودند و هفتاد و هشتاد و بیست
 ناساهی را از روی مصالح حد و حدود و رعایت هنگامه جنگ گرم
 شده با اواخر روز بانه حدال سینه در بود و مردم از طرفین سواره
 اسباده بودند و چون سام نزدیک رسیدند مظم حان اردو را عقب
 امواج فرو آوردند بعد از سه گهری سب نخسته گاه آمد و معهوران
 در جای که اسباده بودند منزل نمودند و درین باره مخلص حان
 و آمد الله حان و سید نصر الدین حان و سید سالار حان و دیگر پادشاهانی
 پادشاهی که از درگاه سلاطین شاه ایران و پادشاهان لشکر منصور
 معین گشته بودند بخند و تندرستی و وفاداری و وفاداری و وفاداری
 شد تا و نگران آب نوشیدند که همه از آورده بودند رسانده شدند
 اسباب مصر و درویش گردیدند و الحمله سه تن از سب گشته
 ناساج از جای که و کوچ کرده رهگرای قرار شد و پادشاهان
 سید سلطان را تا دلی از یک که از پادشاهان اردو و گروهبان
 دیگر حدادال قرار داد صبح روز دیگر که حفر و مظم حان رسید
 داندون مسعود نعمت است سوار شده نوشیدند و لشکر را
 با احتیاط تمام از ناله و مواضع گل و لای گذرانند و چون معینان حفر

رسانده بودند که عظیم عاصمت و حرم در گذر کلکده مسجیدی موصوع
 تردی نور عزم گذشتن از درهای گنگ دارد بر حجاج معبدل ناز
 سمت روانه شد و چون دگ کروه طی نمود حشر رسید که مخالف
 سمت درهای گنگ بنامده اطرب سوتی روانه شده است و انبار
 آسمان احداث کشتن کشت تحفه یون حال معهوران بحای که رسیده
 بود توقف نمود و چون متواتر احداث محقق رسید که عظیم در راه
 سویی رفته آن بودند معظم از سمت گذر برگشته از همان
 راه بنامب شهادت و در بنم کروه حرمی طی کرده از احر
 روز در موصوع فتح نور برول نمود و از اسکا تا منزل گاه مصالحان چهار
 کروه بود چون ناسی از شب ماد توپخانه منصور را پندشتر رواده
 کرده مرهات حاضران با موج طرح و در محمد آمو را با قرالان و محمد
 مراد دنگ را با اهل توپخانه همراه نمود و هنگام صبح خود با امواج
 قاهره سوار شده درمی اعمادی روان گردید و در اندای راه حشر رسید
 که باشجاع از سوتی گذشته آن طرف حمله اری برول انداز نموده
 است عساکر گردن مابروع کرده از سوتی گذشته با امواج مخالف
 مردبک شد باشجاع حشران مآل از مشاهده قرب وصول حدود ابدان
 از روی سرورب معامله و مدافعت برگشته توپخانه خود را که پیش
 انداخته بود تولید در برابر حشوس طهر دگر چید و ده توپ رنگ
 و بان دانه قتال اشتعال یافته تا هنگام غروب آفتاب برش و تدره
 گدسب و چون سام در رسید مردب مد سواران حش را حش انداز
 حشارب و دلیری کرده بغوج در القمار حان که از دست چپ حدود
 ضروری سعاد ده بر اعمار عظیم معال شده بود مردبک رسیدند شمع

محمد المجدد دکنی و حنفی از همراهان حاکم مذکور و محمد
آغا با فراوان لشکر بک عترب و همت مرکب خلایق مراکنجه
برای دفعه فحش حملت کردند و ۴۰۰۰۰ نفر را اسیر و بصره را
جمعاً از آنها بر خاک هلاک امداده یعنی السیف راه قرار میدادند
و حنفی از مشاهدهاں سهام آمار بفرحمی و حال بدار گسند
و خون ساعدی از سب گدس هردو لشکر دسب از جنگ گسند در
برابر هم مرود آمدند و سب را باصلاح ناس داده مسعود گزودار
و امداد کار بودند و در اواسط آن شب نورالتحس که از عمدتها
و ارکان لشکر مخالف بود خون تحس قرار داد و عترب دنی
درمانده بود که نوی حذر از اوضاع ناسخاع و ی آمد و عترب ارسطوب
و صولت حدوس بصره سوار راه آوازی و رار می بماند بفرحمی
نکست و نازری بوسی ازان برگسند احذر اذنازدی معاروب
خسند عترب طفر ابر خوش معظم حال او را بفرحمی الطاف ناساهانه
مسد مال ساحه خلعت فاحر و خلعت مرصع و ده هزار رینه از
سرکار خاصه سرده داد و در عترب را بفرحمی عتربها نمود
انقصه با چهار پنج روز ناس دستور هنگامه جنگ بدو و بدنگ
گرم بود و مرتب سواره و مسلح در برابر دکن بصره گسند می
استاد و فراوان دهم آورس می بودند تا اینکه از احر سب
نکست و هدم حذر رسد که عترب معهور ناسی از سب مانده
عترب دنیا در قرار نمود خون مایچه رانس صبح نمود از سد معظم
حال که همت بر میان عترب نسد با حدوس و عترب حروش
نکست روان کردند ناسخاع من از رسد دنیا پور که آنجا ناله

از دریای گدگ جدا شد و اکثر ارباب بی کشتی و دل متعذر بگذشتند
 است اربابان جهت که لشکر فتح و بدر بعامان آن تیره اختر برودی
 از آب بگذرد و از حمله دو دل بچند که از مدیم الانام در ناله مذکور
 رسیده شده یکی را که لنگ بر دیگ بود شکسته در کاپی رفته بود
 معظم حان چون بکار ناله رسیده دل را شکسته یاس ساعی چند
 آنجا اسناد نهاده تمام حای دل را بحاک اپاشت و توسخانه
 و لشکر را گذرانید و در حین توقف بر کنار آن ناله یک کسلی او
 عدم مشغول بادواب توسخانه که از حمله ده توپ و در صد نان بود
 دست آمده داخل توسخانه منصور شد و بعد گذشتن از دروازه
 در اندای راه حذر رسید که ناشجاع از کمال مراحیمگی ترتیب امواج
 را بهم رده بالشکر مراگنده در کاپی قرار نموده است از اجتماع
 اس حذر فتح حگ حان تیر عیسی کرده تا تمام موج هر اول بی
 تحقیق و باطل در حجاج سرعت روزه شد و اسلام حان بیرون امواج لرزنا
 جلور بر رفته خود را بهر حال رسانید و چندانکه معظم کسان فرستاده
 آنها را منع نمود بسکن او نماند اسناد تا آنکه بکار ناله در کاپی
 رسیدند امواج مخالف آن طرف ناله صفت کشیده اسناد بودند
 و توسخانه را بدش رو چنده معاونت و مدداعت را مهیا و آماده
 شده دست حراب نانداحتس توپ و تفنگ کشودند و حتی المقدور
 در دفع صولت سپاه منصور کوشش نمودند و فتح حگ حان واسم
 حان تا همراهان اس طرف ناله عیان کشیده محال گذشتن و پیش
 رفتن نیامند تا آنکه معظم حان بیرون امواج حان و مدائن حان
 دیگر حدود ناهیه رسید و صلاح در آن دید و چون اس تیر جلوسی وابع

سده امواج بحر امواج مصدمه و مچانه مسجد اهل عمان دلفری باز
 نگسده و سده و و و بعد از آنهارا و امعی مپانه تا مصاد با بند الهی
 و اسنطهار اقبال بی روال حصرت ساهستاهی ازان ناله که حدان
 آبی دداسب نداس خلاد و دلفری نگذرد و همب تر دسنگر
 ساحل استماع معصور گردانده اوزا محال عبور از دریای گنگ
 دهندند لکن حدانکه درین تاب امرا و مرداران را بحرگ و تکلف
 کرد کوناهی و خود داری نموده سخن آن بودن احلام آبی زار کا
 ندسند ناحار حای سدهدار و مچانه سدی که همراه رسیده بود ارس
 طرف ناله غروی عدم حده در برابر آن حنس اذبار صف کسده
 اسناد و نه بری اگنی و آنس روزی هنگامه دسمن کسی و عدو
 سوزی گرم گردیده از او اخر روز تا اواسط شب تا ره حدال مسدل
 بود و برین نصف شب که اعدای ناظر آهنگ دسب از حدگ
 کسندند عساکر معصور محتمه گاه خود که ا حای برول محالغان دم
 کرده بود زنده نامی سسرا سر نرند و روز دیگر مهظم حان ازانجا
 کوچ کرده در کنار ناله که دسمن اگردنگر در مس عدم واقع بود برول
 بموا و صناع آن استماع نر از حای برول حو کوچ کرده برابر
 لشکر مصر بر مرده آمد و در صدک گدسن از دریای گنگ سد
 لکن ارس اندسه داسب که اگر محسبت حو ناحمعی نگذر نامی
 لشکر دسب ارس که پندود اسند ازو گسسته حدانی را مرست
 می حسندد طریق معاربت سوده همراهی از احوافند بمو و اگر
 اول لشکر و مردم از آب نگذراند و حو تا حمعی فلعل دماند منا
 گردنار حرنجه سطوب و اسنطای عساکر فاهره گردانند تا دسبای

مصلحت حدقی عریض عمیق بر اطراف لشکر گاه حفر نموده
 مورچالها بست و داسناب و ادواب توجانه استحکام داد تا از مدمنه
 افواج لشرا مواج امن بوده ناسانی و مراع نال از آب بگذرد و بحسب
 باد شامخ را در نامدار و اقتدار محمد سلطان را که دروس رقب از ربانت و
 و ابغاق ایشان خاطرش جمع نمود از آب گذرا بیده دقائده مرسان
 و چون در دیک درگاچی و حریره در میان دریای گنگ رانغ شده که
 عساکر طهر مائل چنانچه گزارتش در مرمعه سال گذشته آنجا مورچال
 بسده بود و احوال و ابغال و اکثر لشکر را در دواره از شعبه اول گنگ
 گذرا بیده نال حریره مرسان و در مدد بستن حشر شده با انتظار
 آماده شدن آن حشر باستظهار توجانه یک دور در دور و در
 عرض اس اناصص و صرفت و محام معظم حان هر روز با عساکر طهر انصام
 از معسکر و نیروی سوار شده بر دیک محل انصام او می آمد و
 با داحتش توپ و تعنگ ناسه پیکار او روحه باغب بفرق حال بر
 احلال او می کردند تا آنکه شب دوشنبه مشم حمادی الاولی که حشر
 بسده شده بود ناسی از شب گذشته مدهان اقبال حشر رساندند که
 آن ناطل اندیش بد سگال مرشان و آسفته حال نسل ناک از آب
 گذشته بحرب ادبار خویش ملحق گردید و چون روز سه معظم حان
 با انصایی رای صائب مرهان حان را ناسه هزار سوار و محمد مراد
 دیک را با توجانه بدشت رحاب اکثر بگر مرسان تا راه کدهی و
 رنگا مائی که از هنگام استیلای عدم بر اکثر بگر تا اس زمان مسدود
 بود نکشاند و آنحدود نامدست گزاند و موحدا و کوتوال با کدر بگر بعد
 نمود و بدان حان که در آنروی گنگ بود پوشت که اگر احدی

پیرمهار که منتهای اکثرگر است منزل کرد و مردای آن نگذر دوده
 که از پیرمهار مسامت چهار کرده خرمی واقع است رسیده برول نمود
 و رسول بیک روزمهایی را تنهاده داری اکثرگر و علیعلی حال را
 تنهاده داری دوسامور و راحه کوکلت را تنهاده داری لوده جنگل
 و رگمائی و کدهی و راحه بهرور را بهرحداری آنحدود تا موگر
 که محال رسدنداری او بود رحصب نمود و چون قبل اردن دهانه لک
 و پنجاه هزار رویه برای تنخواه مواجب پناه نصرت پناه اردن بشکاه
 حاکمیت مصحوب محلیس حاکم لشکر طغر امر مرسل شده بود و حال
 مذکور اراں حمله ده لک رزیده در طاعت موگر گذارده و عقب لک
 رویه دیگر که سید مندرای سترای نرسادند آن معین بود پیر
 موگر رسیده صمیمه آن سده بود سید نصرالدین حاکم را با جمعی
 دآوردن حراجه از موگر معین نمود و روز دیگر نواره دآوردن حال
 را که دیکصد و شصت کشتی بود سنج حمید بسر او آورده نگذر
 دوده رسانید و چون درنای گنگ درون موضع مدسعب دسه شدند
 شده است بهرور کرد که بر شعله اول که آب آن کمتر بود حشر رسیده
 لشکر منصور عبور کند و در سر زمینی که میان شعله نخست
 و دوم واقع بود مرور آمده از شعله دوم نکشتی نگذر و دوازدهم ماه
 مذکور که حشر رسیده شده بود ناحیون فاهره از نرسدند شعله گنگ
 عبور نموده در حرره منان دردا برول کرد و کشندها را شعله بزرگ
 آورده اواخر روز در مردم قسم نمود که بتدریج از آب گذشته
 در حریره که مابین این سده و شعله سوم گنگ است مرور آیند و اراں
 جهت که دران چند روز اکثر اوقات از سداب و اشتد نام دردا در موج و

ملازم بر لشکرهای و در بمونه در حصه دو سه روز گذشت و حو
 حد رحمت که خاندی از مرز اول عدم موصوع - ده که میان دهه بزرگ
 و - دهه موصوع گنگه محادی اكد بگروایع است و اکثر ملاحان
 بنگانه آنجا بوطن دارند آمده اند تا اهل و عدال آن مرفه را
 بفرمانده بفرستد آن حان اخلاص سوار دویست سوار از اندکان حو
 با جمعی از مرز اول نادساهی از آب گذرانده تا آنجا رسید که ده
 محمولان بمونه اهل و عدال ملاحان را از زمین بطرف عدم مابع
 آید و آنها تسبیح رفته از مرز اول مخالف که تا آنجا آمده بودند خاند
 سوار را دستگیر کرده آوردند و چون چهاردهم ماه از سینه بزرگ
 گذشت در حریره که معسکر مفروری بود فرو آمد و اساره نمود که
 کسندها را تسبیح موصوع گنگ آورده مهمل به تسبیح حو بفرستادند و هزار
 سوار دیگر تسبیح فرستاد که تا آنجا بهانه بمونه از اهل و عدال ملاحان
 تا حو را در تا آن حواء از حرب مخالف جدا شده تا آن طرف
 رجوع آوردند و سواران مصر سوار در سینه دو سوار دیگر از علم
 دستگیر کرده بفرستادند و از فریب آنها موصوع موصوع که تا سجاج
 بر ناله می دادی حو تسبیح فرار داده بود که نادساده رانده محکم
 سلطان را تا بوشانه و لشکری از آب گذرانده دمدا به دلیر حان
 و داور حان فرستادند از اسد اع حو مفروری حو تسبیح
 بزرگ گنگ بر لرل در بغای همب و عود مس راه تا آب و معلوب
 و عود و هراس گسته حو را کسود فالحمله دلیر حان و داور حان
 که آن طرف دریا بودند لواحق و فرستاده تا آنجا آب آمده تا
 معظم حان ملاقات نمود و در صلاح کار مساورب و کنکس کرده

بعد از یکپاس شب لشکرگاه خود رسیدند و اگرچه دویس معظم از روی کوشش و کار طلبی میخواست در سعت سیوم گنگ و بر حمر بسته بروی ازان عبور نماید لیکن چنانچه مذکور شد چون سده در سرزمین همین حرره که معسکر ضروری ابر بود واقع سده و اعراج عدم فاصله در کره از موضع مذکور آنروی ناله مهادی مورچال سده اقامت داشتند بملاحظه آنکه مبادا اعادی پس از بر حاسن عساکر فاعره از سرزمین مذکور ناسا آمده آرا متصرف شوند و در سده مورچال سده نمرودی که در اکثر نگر بودند مجال تعرض و آبرزش نادن رعایت مراتب حرم و دامن را روی چند در همان حرره قرار اقامت داده در کمین فرصت بود و دلیران و داود حان نا همراهان خود و برهادران و جمعی دیگر که با قوساچه نکومک آنها معسکر شده بودند و در برابر انواع عدم که نمر گردگی میدان تاج و حواحه مسکینی و دیگر سرداران مخالف در آنطرف ناله مهادی مورچال سده بودند و در آمده در تدنر عبور لشکر منصور سعید و تلات می نمودند *

اندون درس مقام کلک حقائق ارقام مذکور میامی از که مدت ناله مهادی و تصور چگونگی احتلاط آن نادرانی گنگ و حقیقت مورچال مخالفان فاطل آهنگ تر ران میگردند

آن ناله از کوهستان موردگ آمده درس مکل داخل سعت عدم گنگ سده و نیم کره پائین سبب این موضع از سعت مذکور جدا شده بطرف مالدیه رفته است و از دس مالدیه گذشته بدینک شیرپور و هکراپور ندرانی گد پیوسته است و سعت

مذکور در برابر اگر رنگ در موضع خاندانه نشسته وسطی ملحق
گشته است و این سینه ارحانی که عصاره گریه و مایه در کنار آن
برون داشت تا که کوه عرصه در بهای دمی و آنس بعب
عمیق است و زمین آنطرف دریا از سطح آب کمال ارتفاع دارد
و استماع ارحانی که دالته مهادنی داخل سینه گنگ شده تا حای که
از آن جدا گشته نموده درون هر امر و در حال نشسته شدن ناح و حواحه
مسکی را با برخی از حدود انداز و محاطت آن حسن کرده بود و
از محل اتصال مهادنی از به دنگ در کنار دریا دیوار گسسته
موجود حالی دیگر ساخته بود و خود تا ناسا زان بلند قدر عالی بران
محمد سلطان از گهاب خوکی مدرک دیوار و حاکانه را بنس روحده
آجا امام داشت تا حمله خون گردن سرور مندی که حید ناح و
حواحه مسکی محارمت آن معنی دو بد نگدستن از سینه معلوم
گنگ در سمت مقابل اعادی صورت بدید بود زیرا که حنا به
گزارش است عرصه در ا کم و عمیق دستار و زمین آنطرف مربع
بود زای معظم حان درن قرار گرفت که د دالای آب سینه گنگ
حای که مهادنی داخل شده بخس از آب گسسته تا بقای دلیل
حان و داد حان بد و عمود از دالته مهادنی دارد و تا ن اندسته
صائب معرر نمود که آن در حان سهامت بهار در کنار دالته مذکور
برابر اندای ننگان مو حال سازند و در روزی که آنها بنعدیم این
امر می بردند از کمال حسن بدیدر بوحاچه را از حای که بود
بنسدر برده بود و بنگ ازین روی سینه گنگ تا ورن و حنگ
بر داحب و مخالفانرا بطرف خود معول صاحب تا از آن طرف

دلدر حان و داؤد حان نآسانی برکدار ناله مهادمی مورچال سده در
 برابر اعدای قرار گرفتند و دهمدها بر امراحتہ توبہای رعد سطوت
 اردر مہیب دران منصوب ساختند و بعد از استحکام مورچال شب
 و روز از طرفین بنوی و تعنگ و نان و صرب را دوانر حدال و قتال
 شعلہ در بود و اولیای درلت و محاهدان حدود نصرت درتدبر عدور
 از ناله مذکور و جمع و اسدصال عظیم معہور مساعی موہور بطہور
 رساندہ می خواستند بہر دوع واسد از آب گذشدہ بنای بدات
 محالغان را بناد ہرسمب دہند و چون معظم حان حاسوسان سمت
 بالای آب مہادی برای تخصیص گذری کہ صلاحییب گذشدن لسكر
 صبح رہبر دانسدہ باشد تعدی نمودہ بود شب سہ شدہ دسب ہشتم
 ماہ مذکور مہندان حدر آوردند کہ در گذر گون و کتہ موضع وادل سدر
 دست و از معسكر طغر اثر با آنجا بیک راہ چہار کورہ و براہ دیگر
 دو کورہ مسامت بود لہذا آسمان عمدت دشان هنگام صبح قتل از طہور
 طلیعہ آفتاب برجی از توبخانہ با مرہان حان و حمعی از قراولان
 نان سمت فرسناد کہ توبہا برکدار ناله چعدہ بہ فسنس مورچال پردارند
 و آنمکادرا نادواب توبخانہ مستحکم سازند و درالعشار حان و مدائنجان
 و لودنجان را لکھب محاطب و حدر داری اردر و لشکر گاہ گذاشدہ
 سنس از یک و دسم داس روز خود با محصل حان و حمعی دیگر از
 عساکر گردون توان از سعدتہ سہوم گدگ لکسر عدور نمود و آنطرف
 دلدر حان و داؤد حان و مدر را حان و رسد حان و دیگر مبارزان
 طغر بناء ہمراہ سدہ باتعاق رائتہ سمب معصد گردیدند و در ابتدای
 راہ قراولان حدر آوردند کہ مرہان حان و حمعی کہ پیشتر رمنہ بودند

ترکدار ناله مورخ حال صاحبه بویها نصب کردند آن له در موضع
 مذکور مرتب پنجاه گز عرض و آتشی عمومی دستور داس و
 در طرفین آن حدکلی صعب دسوار گذار از اقسام اسبها در نهایت
 سالم و تراکم واقع بود و چون ظهور موضع که مخالفان کسبی
 حدت آنجا در آب عری کرده اند مظم حان بعد از وصول بان موضع
 حرمی از ملاحان را به تر آوردن کسبها اساره نمود و آنها بحاله دو
 کسبی تر آورده بکنار رساندند آنجا احلاص آمدن بحسب جمعی
 از بندگان ماده ناسرخی از بندگان و آن دو کسبی بکندوب
 از آب گذرانند و بعد از این سر محمد آغا انا و سر فراتان در معابد
 هر کسبهای مذکور رسانده بان روی ناله بر نهاد و اباها بسا
 گذارند و آفرین و از طرف کسبی و حالگی و حد و جهه تمام
 مورخ حال شدند و اگرچه جمعی از سوار و ماده عذیم با امر علی
 داروغه بویخانه ناساه ران والا مار محمد سلطان نگاهداری آن گذر
 تمام دانستند لکن از بهت مهتاب ابدال دسمن مال حد و جهه
 و سطوب و صلابت عساکر کنها سنان دسمن خسارت دبع و منع دس
 نگداشته ماندن سراب از دور همانان بودند درین وقت سر محمد
 آمد با حدتی از فراتان حدکلی سهام و دلاوری از مورخ حال باره
 دس رنده دسمنی که آن گروه حلوه گروند روانه شد محدودان دطر
 باطل بگر بر دلب خدمت آن مبارزان حلاب بروز در اگده مرتب
 صد کس آنها حمله آور شدند دلاوران تصرعند مصمون (الحبر
 حدعه) را کار بند گسند از روی مصلحت مدافعتی از دس آنها
 و دگران شدند و معاهد را بکنار آنها کسندند و ازین طرف معاهدان

توبخانه ندوپا و تنگ و دان و صرب و روی حرارت آن حیره رویان
 قیره سخت را برگردانیدند و در آن حالت گولت قومی از توبخانه منصور
 سواری ازان رمره باسکار رسیده اوزا ارباره حیات مرور انگند اعادی
 دنگال از مشاهده آن حال معلوم رعایت و دهشت گشته سراسمه
 وار راه فرار سپردند و در محمد آعرنا قرارا تعادب نموده یک کس
 از آنها را دستگیر کرد و در آن ایداق قریب سه صد کس از ساندان معظم
 حان از آب عبور کرده بآن طرف رویدند و چون دورده کشی دیگر
 که مخالفان عروق درده بودند دست آمده بود و دلترا حان و داؤد
 حان از روی کارطلنی نزد یگران ساعت حسنه شروع در گذراندن
 مردم خود کردند و تمام آن شب سواران نکشی و اسپان آنها
 دشنا میگذاشتند و آن دو حان شهامت دشان بیرا و احراش عبور
 کرده دلشکر خود بنویسند معظم حان آتشی و روز دیگر با نای از
 شب سرکنار باله دسر نره نداکند و اهتمام گذراندن حدود ضروری
 اعصام قیام داشت چنانچه در عرض آن دو روز چهار هزار کس از
 آب گسندند و روز سیوم آنقدر کشی دست آمده که در باله مذکور
 حشر رسیده شد و رشند حان و منورا حان و دیگر کو مکدان و همراهان
 داؤد حان عذر نمودند و چون مورچال دلترا حان و داؤد حان که
 در آن روی مہاندی را بر مورچال سعد تاج و حواحه مشکي رسنه
 بودند حالی و عدم برد یک بود معظم حان محاطب و حذر داری
 آنرا بعهده عبد الله حان سرای و سید سالار حان و منانده حان و حمال
 دلترا کرده خود دلشکر گاه لرزگ که در میدان در سعه گدگ درد
 معاربت نمود و روز دیگر که عرق حمادی الاخره بود ازان طرف مہاندی

حد رسد که مخالفان را از مطوع نمودن انواح منصرف نماید و
 قرار از حای رفته مرحله نهای وادی را از گسند و سندانج و
 و حواحه مسکنی مورخا را حالی کرده پس باسجاع رفتند و - دم
 ماه دلترا حان و داود حان از حای که بودند کوچ کرده نوکهار ناله
 مرد که نمکای که بدل از مسجولان مورخا رسد و بد رود
 آمدند و مینال از لیکر باسجاع خبر آوردند که سندانج عالم که داود
 اندک مهن باحلف او در حایا نگرفتند تا فریب نگهراز و اندک
 حوازه ناله و درون و از حرد و گلن آمده باو مینویس و خون
 آنطرف مینامی که گروه بدست از محل بران دلترا حان و داود حان
 ناله دنگر نو که لیکر منصرف را از آن عبور تا دستی نمودن نهم ماه
 مذکور معظم حان با جمعی از سندانج - سوم گنگ گذشتند و از مینامی
 نکستی نمودن کرده نگذار ناله و با و بران خبر رسد یکا گروه بدست
 رفتند آن مورخا را نظر حرم و احتیاط ملاحظه نمودن و مراقبت
 کرده بمنزل گاه حوا آمد و روز دیگر سندانج حان و مداده حان و
 حمال دلترا را با هزار سوار و بنا که دستار و فرخی از در حایا اندک
 بعد گرد و - می از مسجولان که را بجا بودند باسجاع خبر بخواه
 آن موج از ناله مینامی عبور نمودن تا آن طرف رفتند و معرزه
 که داد حان را در حان رسد حان و سایر کوکه آن حواس مینامی
 نمکای از مینال و نالی گنگ و ناله مینامی که باسجاع حوا آنجا
 انامب گرفته بود مو حال رسد نهم ماه می و کوسس نهم نماند .

در کشف نادر شاه زاده محمد سلطان بدلات افعال بی روال حدیو جهان

از بدایع تائیدات آسمانی و لطائف عنایات ربانی دربار اوست
دولت حاردا ی که دروس هنگام حسیسته مرحام سخلوه گاه طهر ر آمده
عمار ملال ار چهره حال اولدی دراب رود و مستند ا جمال
عظمت و کمال حصرب شاهنشاهی را دعالمیان روش و آسکارا نمود
آنکه شاهزاده نامدار دلد معدار محمد سلطان که ناعوای وسوس
دعسانی و حامی حوایی چنانچه گذارت نام ارتکاب مخالفت و
عصیان مرشد حعدقی و مدله و کعدله دروهای دموده عمار سورس
انگیزده بودند دروس و ف که انار نکند و حدلان و اماران مدله
روری و ادنار در ناصیه حال باساع رمده کعب برگسده روزگار
برای العین مشاهده نمودند و بدین دانستند که رنات او حرسوی
حادثت و رحامت عاند نیتته ندارد چشم دصرب بر سراپای
احوال خود کشوده ناری عمل رهمما در منج کردار باسراوار حویش
متده کشند و ار علطی که بمعصای تعدد از افشان سر بر رده
بود بدعلم سروش دوام و تلقن ملهم افعال حصرب شاهنشاهی
برگسده دشامراه معاد و هوشمندی مهدنی سدد و چون عرب
رجوع و انابت از روی صواب اندیشی چند روز قتل ارس ده نهانه
دند اهل حرم خود که دران اوقات عارضه بیماری داشتند از
باشجاع مرخص شده نمانده آمده بودند و اسلام حاضر که ناموخی از
عماکر قاهره در اکثرنگر بود از داعده خود آگاهی داده مکرر پوشهای

بهائی با در سناده بودند که با حدود مسعود در دو کجای مد نظر و روز
 انسان باشد در آن هنگام ایدها هر صفت نموده آن اراده شدند را
 از موه به ل آورد و در مسعود حمای الحرة و احرار روز به بهائی سکار سوار
 شده نگار دریا آمدند و خود در کسبی مسعود و تازه کس از نوکران
 روشناس و برخی از حواصه سراسر و خدمه و کاسب سوار
 در چهار کسبی که برگرد آورده از گذر نمانده نگار دو کجای که احلام
 حان با امواج فائده به موجب و ده اسان آنجا متوجه بود متوجه
 شدند در آن ایستاده ای از مردم با شجاع که در نمانده می بودند
 از آن معنی آگاهی نداشتند و در کسبی مسعود راه بهای مسعود
 و دستار بزرگ مسعود و در معادن التماس اسلام حان که مد نظر
 مدوم انسان بود حذر دار شده خود را با راهان نگار دریا رسانند
 متعاقب ایدها هر حان حان به سبب لاسکر طهر اعدصام مساهده کرده
 بودند که کسبی با ساهراده نگار در کسبی مسعود امب حان و با کام
 برگشته تا طرف بودند و ناساهراده نماندند اندل بی روال حصر
 ساهراساهی فردن سلامت معادل معصوم رسانند لیکن یک کسبی
 که گروهی از خدمه اسان در آن بودند از گرانباری بزرگ ناس
 نگار عرق شد و برخی مردم را آب هلاک از سرگشته و حندی
 به نیروی ستادی از عرق آب احل رسد و در دو حان از سبب گذشته
 اسان حذر بهای را از رسد اسلام حان به معظم حان شدند از وقوع
 اسان سبب و اندک مسرب اسان احادی ساطب و اولیای دین
 مسرور و به سبب نجات الطاف ربانی و عراس کراسر بهائی
 آسانی که به واره فردن روزگار اسان حلاوت حار دین مسبق

گردد بدید نصرب را آب روم 'بحوی و دولت را رنگ تازه نیروی آمد
و چون بادشاهرا ده خریدده آمده بودند معطم حان از سرکار حاضره
سرسره برای ایشان از ما محتاج آنچه بحاله معذور بود سامان نمود
و اراکها که بودند ایشان در آدری آب معصای مصلحت نمود، برار
داد که در گذر مهده از آب گدسده بشکر طعم موم آید و دهم ماه
مذکور آن شعبه در حه حشمت و حاه از گنگ عبور نموده بمسگر
مقصود موده گردیدند معطم حان با دیگر پندهای پادشاهی ددره
سده آن والاتار را بسمه که برای ایشان مهنا گسده بود برود آورد
بالحمله چون مهناں حدر رساییده بودند که در سمت پائین آب مهاندی
بر دنگ نگله گهات بغاصله مدح کرده از ماده نانا دمس که صلاحیت
عبور موکب طعر ایاب دارد محمد مراد دنگ که ناسند سالار حان
مناء حان و جمال د'راق و گروهی دیگر در ماده بودن ناشاره معطم
حان حمعی از رفاهی خویش نا برهی از توپخانه همراه گرفته حور را
بموضع باناب رسانند و آنجا مورچال بسده کنار آب را داریاب توپخانه
استحکام بخشند نا شعاع بعد از اطلاع بر معنی نند احرر پسر گهر
خویش را نا سید عالم که عمده ترس سرداران او بود و سید فلی
اورنگ که او نیز سرد فرب و اعتبار اختصاص داشت و سراج الدین
حسوی و میر مریمصی امامی و اکثر سرداران و نوکران سده و
سپاه و توپخانه بسمت ماده و نگله گهات فرستاد که دران حدود
بر کنار مهاندی هر جا باناب و قابل عبور لشکر مقصور باشد
مورچال بسده بمراسم مذاعب و معاوضت بردارند و خود نا حان
دنگ و انس حسدن و فوخی کمدرار هزار سوار نا ستظار توپخانه

و بواره درحالی که داله میباندی از آب گدگ جدا شده بطرف مالد
 میزدند فاصله داله مذکور را بر لاسکر آوردن حان نامی بکشد استوار
 کرده معظم حان خون بر من معنی آگاهی نامی عند الله حان صرامی
 و حو و در حان و گدگ را نامی حو از همراهان در القار
 حان و در پی هزار هزار از مالدان دارد حان و دکنر حان و گردنی
 دیگر از مالدان بگویم لاسکر که در حدود مالد نو معدن
 نمود و در من اوقات بعد بصر الدن حان که بآوردن حرا به از مو گدگ
 معدن شده بود بلسکر طغر من رسیده چهارده لگ و بخواه هزار
 رویده که از اینجا آورده بوا رساندن و حو مدنی بود که در القار
 حان را گوینی صعب طاری شده آزاره نامی آن گدگ شده بوا و حان
 مذکور از عده صعب و آزار در روی سواری و بردن و طایب
 و نامی عساکر فایره دناست بداند من از حان خلاص و بخواه داری
 استدعای آمدن بکنند حضور و و نادراک اس سعادت دسوزی
 پامده بود و در مود و معرم روانه گشتی درگاه والا از معظم حان
 مرخص شده تا بگذرد آمد العص حو اواج مخالف در حدود
 مالد و بگله گهاست اجتماع کرده بودند و از بجهت که جمعی عساکر
 ضروری ما در آن طرف کم بود و هر روز عمده نفرات با بدو مطمنه
 اس می شد که مخالفان از آب گدگ لاس طرف آمد و دسوزی
 مانند معظم حان بصراندن رای احکام بدرا دکنر حان را بدرا
 سمب مدتی نمود و حان مذکور بسمت و معجم ماه مردوزان
 حان روانه شد و حو بربع لازم الاموال از حان سلطنت و اندال
 بطعرا می نهاد بدو و بگو که ناد ساهران محمد سلطان را روانه بدسگاه

حضور نماید معظم حان بموجب حکم و احب الدعاں حاصل لوازم
 روتن ایشان کرده از بدهای نادساهی مدائنکارا ناموحي از پناه
 طغر بقاء و ارادت حان را که حائق در خدمت ایشان معین بود
 ناچندي از بوکران قدیمی ایشان بحراست و حذر داری آن واقف بود
 معروض نمود و بدوالقهار حان که چند روز منشقر از لشکر طغر ابر
 جدا شده روانه درگاه معلی گشته بود نوشت که بهر حای رسیده باشد
 تا رسیدن شاهزاده توقف کردند و او بیدر در خدمت آن عالی نسب
 بوده لوازم حراست و محافظت لجا آورد و شاهزاده نشست و هفتم
 ماه مذکور از آب عبور کرده در پندرهار منزل نمودند و عرق رحب از آنجا
 روانه درگاه آسمان حاه گردیدند و معظم حان در همان روز که شاهزاده
 از آب گذشتند از سرزمین حرره که مابین شعبه دوم و سیوم گنگ
 است و آنجا مصلحت دان ناندضای حرم و صلاح اندیشی مدت
 یکماه آنجا اقامت داشت بوج کره آن روی آب رمب و راحه
 سنجاسنگه را با هزار هزار و نصد بیادند بدتچی و برخی از
 توبخانه برای محافظت آن سرزمین گذاشت که مسا و محالغان
 آنرا نتصرف آرند و در دیگر ار ناله مهابندی گذشته آنطرف منزل
 نمود و سلج ماه مذکور که از آنجا کوچ کرده روانه مالد بود دراندا
 راه بوسته دلیر حان از نگله گهاق رسید و موضوع انجاء مید که مدورا
 نیگ نام یکی از سرداران عمده ناشجاع ناموحي فرد هزار هزار
 چند منزل که از مهابندی گذشت بقصد محاربه و دنگار نامواج فاعره
 داس طرف آمده بود و در منزل گهاق دلیر حان را بار سردی
 مردان و جنگی دلیرانه روی داده است و محالغان شقاوت شعار بعد

از کوسس و آودریس دستار هرصفت خاص آورده راه قرار سدره اند
 حدایقه سدره را رنگ مذکور رنگ رحم رنگ و دیگر رحم نرینه برداشته
 با هفت سورتی که از آن مهله که بر آورده و خواهر رانده از که
 نخطای که از هانی صدم نو و دیگری از رومیای صهوران که
 نخطای سراندار حانی بدنامی داس دران داروگر دستگیر
 سرینجه افعال مدو بند دسم سگار سهندسه روزگار گسده اند و گروهی
 اندوه از آن حسارت کنسان طعمه دفع سرافسان سعادندان سروری
 دسان سده برهی هنگام گرور از آن رهنگر مدده و سندر در آب
 مهندی نغری آب عدم مرو رنده اند و آنجا حدایق سعار دود اری
 منج نه نگله گهاب رسیده نرکنار مهندی مورحال رسیده و در آنطرف
 صد عالم فاتر کانه و اسکری و قرار رسیده است معظم حان از
 دود اری لطیفه نصوب که ندرگی طالع والی حدود حهان حیره
 امروز دولت گسده بود نخط دوس و مسرف ابدور گسده چهارم
 رجب محمود تان که سه گروهی نگله گهاب است و بلند اختر مسر
 گهر داسحاج با سند دلی اردک و حمعی دیگر از سر دازان و سده
 مخالف رانطرب مهنای مدامعه بود رسیده آنجا مورحال رسیده
 امام گرب و روز دیگر سوار سده برای دندن نگله گهاب و ملاحظه
 مورحال داسکر دلترا حان آمد حان مذکور دمدنها بر امرا حده نوها
 دران نصبت ساحده بود و سب و روز آنها را در مهوران می انداختند
 و حو از طرق حسکی نخطا گرنر که راه است یکی راه ماله که
 سند سالرحان و حمال لری و گروهی دیگر در محاطب آن مقام
 داشتند و دیگری راه نگله گهاب که آنرا دلترا حان گرفته بود و سدوم

راه شیرپور و هجر اهدی که سمت بامیں آب مہاندی و از نگلہ گہات
 بمسوات ہشت کردہ واقع است و نا'ن ہنگام مردعی بمحاطت و
 سد آذربق معدن نمودند و علمہ بیز ارار راہ نڈاندہ میرسید
 ندانراں معطم حال درن ہنگام لودمکانرا نا موخی و شش توپ و
 دیگر ادوات توپخانہ ناآجا تعدن بمو کہ صبط و خواہ تہ راہ و مدع
 رسیدن علمہ و آذرہ نڈاندہ نمودہ اران ناحیہ نا حشر نا شدہ بالکملہ
 معطم حال مدت کماتہ در محمود آباد اقامت گردیدہ تمام ہمت
 اخلاص بہمت خویش اندلبر عبور از مہاندی و دبع و استنبال
 دشمنان مساد اندیش کہ نمناحتی آب و استظہار توپخانہ و سوارہ
 قدم ڈنات مشردہ اطہار آثار تحلد منگردند مودہ ہون و چنا پچہ شیوہ
 عدودیت و آندں حد منکرار مساب آسانش و آرامش را حیر ناد
 گفتہ شب و روز درن ناف سعی و کوشش مندود نا بالکلیہ عدارمتدہ
 و آشوب ناشجاع ناظر سندرمودہ برور از صاحب آن نوم و بر مرر
 بشیدد و آن مہم نصرب مرحام بروی الحام ناوٹہ کار نہ موسم
 برشکل آندہ بکشد و چون در حلال این انام گذر ناہانی در حدود
 نگلہ گہات بہمرسدہ ہون رای اخلاص پیرای آں ہونں ارادت آندں
 ہون قرار گرفت کہ پستں ارس توپ و درنگ حائر بداشدہ و تکلہ
 براندال برروال حدبو حہاں نمودہ بہر عہوار نا شد بالشکر منصور از گذر
 مذکور عبور نماید و ہراں و سرداران حدود قاہرہ را ارس قرار داد نا
 حد رساختہ چہارم شعبان از دوم سال حلوس ہمایوں نامی ار شب
 ماندہ ناں عربمت صائب نا مخلص حال و اخلاص حال خودشکی
 و دیگر مدارران بروی شعار سوار شد و در اندامی راہ دلیر حال

و چند مطهر خان و گروهی دیگر از سرداران سهامت نساکه دران
صاح بودند تا سده خو از مورخاتها برخاسته و بی طریق تصرف
گردید و هفت اجتماعی روان گشته اول روز مردن نگذر مذکور که
در کوهه ما بی ننگه گهات بود رسیدند خو تا جماع تسرار من اراده
آگاه سده وخی فائزخی از بونخانه جهب مداومت عساکر طفر مر
مدن نموده بود آنها آماده مداومت درانطرف ادستاده بودند
نمیرد و روز خدود مسعوده نگار ناله دسب ناند ایدن بود و بنگ
کسودند معظم حال بوقت و درگ مصلحت بداده مردم را بکلف
گدس از ناله نهوه مشاهدهان موزر سندن و مداران تصرف نبود
بنام همت و خلادت و نازری بوقتی و سعادت جمعیت مخالفان را
ودی نه نهاده همگی ل در عزم عذور گداستند و بحسب دلائرخان و
احلاص خان و صحاص خان مثل سوار تات و د و دس ارا سندن مطهر
حال و د بربنگان بحر جماعت تان ناله در آده ارحب و راست و نس
و دس موج روح مانند موج در آب روان گسندن در دس و صاف مهوران
ند مرحام نجد و کوسس تمام از کنار آب آس نکار برامرو چندن و
بهادران بهنگ صولت هر بر آهنگ را در زمان ناله سندن بون و بر
و بنگ گرنده لوازم معارص ظهور رسانند و خندی از سناه طفر
مده هدف ناول بعد در گسند سر نجدت دکنامی مرو بردند و
نرخه را آستد رحم رسنده جمعی از صدمه و دس گوله و بنگان
بر گردیدند و گروهی از دلائران سالت کفس سها مت خو که حفظ
ناموس سناه گدیری و آب رو دامن گذران و د روی همت بر نامند
و خو و طرف گذر عرق آب بود و در میان ناله از طریق گذر حولها

نرزمین مرد نرده بودند که دشار ناداب باشد و مردم نرزمین عرق
 آب بدیدند در مروت سبب نمود لشکر طغر ایر آب بدیظم آمده رنگ
 رمین از ته ندر دوت و مصی مواضع ناداب عرق آب شد و چو بها ندر
 غلطیده نشانها فرحای خود نماند و ندین سبب از سوار و نداده
 قرب شرار کس را لطمه امواج تعدیر عروق بحر هلاکت ساخت و
 منج سر دلفرخان رحمت حیات مسلاب احل داد و نامی حذر
 قاهره نرس دصرب و سلام چو باد از آب گذشته دساحل
 معصود رسیدند و بحود نرآمدن حدوت بحر حرورت از آب اعادی
 ند مآب رج از عرصه معارض گردانیده نمورچالها رفتند و معطم حان
 بیر متعاضب عدور نموده لحدود منصور پیوست و همگی عساکر
 گردون مابن نایاق بحامب مورچال محالغان روان گردیدند حمعی
 اراں تیره حیدان دم حرات مشرده ساعقی چند نا-بطهار توپ ده
 و مورچال هنگامه انور کوشش و حیدال گردیدند و عافیه الامر تات
 نبات بیاروده روی هم نرتامند و مجموع توپخانه آنها دست
 سپاه طغر پناه در آمد و در حلال اس احوال دند احتر و سید عالم
 و سید ولی اورنگ که داسخاع آنها را ندر متعاضب اس گروه ناس
 طرب تعین کرده بود رسیده از دور نمایان شدند و از سطوت
 امواج گندی کشا بی آکه محاهدان بصرت لوا بر آنها حمله آرند و
 آوشرشی میمانند روی نماند عدان عرمت تانده راه و مار-پردند و
 نرآوردن حان اراں عرصه معدوم شمرند و بلند احتر نا حید طلی
 اورنگ از سراسیمگی ندانده شنامت و سید عالم با دیگر حدون
 محالغ نکام ادبار داسخاع نر گشته روزگار پیوست بعد از وقوع این

مدح سگرفت چون آنقدر کسینی که قابل نفس حسرت است هم رسیده
 و در معظم خان در کنار پاله بسطیده اهتمام نفس حسرت بر احسا
 و چون حسرت میانه شد دهانه حلقو مسعود را که از آب گذرانیده
 همانجا منزل گرفت با شجاع و حاتم العائده از اسط همی روز خبر عنبر
 عساکر به صورت از پاله شدند و چون دند که مدخل دلا لیکن بالا
 گرفته که بحس و احساس سادتر باطل و اند ستمهای بتحصیل حد
 راه آن توان کرد بکناره مورد باس و ناموسی شده باغراوان حسرت
 و حرمان و بکشد و خدایان دل از فووس بنگاه و مملکت و راست
 در ساله برگرفت و چون سب در رسید بالسكر بکشد رفته و حال
 بعد از حوکی منردا در ریحل افا سب رسیده روی انداز نداده که
 دنگاه او بود آورد که از آنجا سطح راه آوارگی نموده بکهانگد بگرز و
 بالجمعه معظم خان روز دیگر با هواج طغر ابر تحاسب داده که با شجاع
 نمره اختر با آنجا رفته بود و رواج شد و حد از طی اندک مسامی
 داو خبر رسید که نموسی بواره عظم مردک بر دی مور که از گذر
 مذکور با آنجا هست گروه سب جمع شده و با شجاع حو و بر با
 راه خواهند آمد لهذا با جمعی از لسكر جدا شده بر جناح سربس
 و محفل تحاسب بر دی مور شدند و دایمی حلقو مسعود بدر
 مدعاوت دآن سب جوان گردید و بکهاست از روز مانده الحان احصا
 نسل ندری بود رسند و چهار صد کسینی از بواره با شجاع دمعی
 از آن مسجونان اموال و کار حاجات او که در آن موضع داندظار رسیدن
 آن رسیده بکشد مجموع بود بدصرف اولدانی دولت د فرس در آمد
 و معظم خان روز الحس و مدر عمر در دیوان لسكر طغر ابر را با رافعه

مونسى و جمعى از پناه و ششصد بياده، بعد از قچى نرمانى صدف آل
 اموال آنها گذاشته صبح روز ديگر برسم انبار روانه شده و تا
 چهار صد هزار قرب نصف النهار نمانده رسيد و شجاع كه شب
 پنجم ماه مذکور چنانچه گرايش داشت از چوكى مرند دور روانه
 شده بود صلاح آن بانجا رسیده دعوى مراد و قصد سار و برگ راه
 اديار ديروز نمانده تركدار دريا مرود آمد و نماند و اعداء تمام در عراب
 كه اعتماد در استحکام آن داشت از عباس و عراب اموال مثل
 اشرفي و طلا و خواهر و مرموع آلات بر گرفته حلاصه ديگر اشيا و كار
 حاجات كه در آنها داشت بر در عراب ديگر بار نموده آنها را روانه
 ساخت و بعد مراع از سرانجام اس امور بيم كرده از نمانده پشمر رفته
 در درخت رازى مرود آمد و ساعدى چند آنها توقف كرد در مس
 انا قراولي بار حذر رسانيد نه امواج فائز برنگ رسیده است از
 عايت رعاب و دهشب مصطرب گشته سرانمه و از اراخا سوار شد و
 پنج و شش گهرى از روز ماده خوب را بكار دريا رسانيد و تا بلند
 احمر و رس العاديين همراه خود و حان بيگ و سيد عالم و سيد
 دلى اوزاك و ميرزا بيگ و معدودى از پناه و خدمه و حواصه سران
 كه همگى سه صد كس بودند در كشتى نشسته در درى دست
 كوسه در همان روز كه پنجم شعبان از دوم مال حلوس همان روز
 بحانب جهانگير بگر اداره گرديد و ديگر نوكران عمده و سردار رشت
 كه سيمى حير و صلاح و آثار بهرورى و صلاح در چهره احوال او
 نميديدند باقتصاى صلاح انديشى خوب را دكسو كشيده معارف
 گرديد و اعوانان و خود سران لشكرت دست دعوت كشوده واحد

اموال او حصار نموده و خانه و درختی از مهابت ابدعه بوسکتا پس
 را که صندل نام خواصه سرای بخوندان ناساره آن حصار ماب
 انتخاب کرده بر سر من و دوازه ستر بار کرده آورده بود که داخل
 گشتی کند تا خاندی از جانب خاصه که آنها را بدر مکتوب است
 نکستی در آورده همراه ندرت جمعی از جوانان بدو اراج بردند و در
 و در مردم بهم در آمده طرفه خاندی رخ نمود و عورت هرج و مرجی
 بدید آمد هر کس را هر چه بدید می آمد و بپشت و عورت مندر
 و آن را عید می سمرد و چون به طم حال ستم ماه مذکور که
 روز پندس آن داسجاع از ابدی نواری آرازی شده بود دایم
 و در آن احوال مطلع گردید و بصدق و گرا آوری آید و اموالی که
 مانده بود پنداخته در استر و آنچه اربابان لستری عارت کرده بودند
 از آن خدرة حسمان باراجگر و گسجاع زبان جهانست برور مائی شد و
 عورت و درندگان را که آنها مانده بودند با خدای نام حراسه
 کرده جمعی برای کسک بر اطراف حرمگاه گماست و باطران و
 خواصه سران ددیمی را با کدات بلده نموده مقرر ساخت که
 دستور ما و خدمت خود تمام نمایند و لوازم هوسفاری و خرداری
 دستور از دستور ظهور رسانند و دالود حال که بعد از باشجاع از
 خوکی مندر بود در آب مهابدی حشر بسته گدسته بود او احرام
 زور شد و از حلال دلائل افعال او فرگردند در اکتال و امارات
 زور بر نمره زوری و ادبار ناسجاع که بر آن مآل که در هنگام خلوه
 ظهور نموده ندرکی سرما و عورت و نصرت عالمان گردید آنکه آن
 دو عراب که مجموع حرانه و خواهر حاده و مهابت اموال آن بد مآل

در آنها اردشیر برآمدن معظم حاکم از تردی دور چون محادی
 موضع مذکور رسید نندشای نادرشاهی محمودار شده ارس طرف
 کشتیها رواندند و بعوت طالع والای حدبو حها و حادنه رمان
 هر دو را دست آورده بنهار رسانیدند و مجموع اشری و طه آلات
 و حواهر و عباسی که در آنها بود بحیطه صدف و تصرف اولیای دولت
 قاهره درآمده صمنه عنانم گردون و از شهر دور و هجرانیدی که
 بودند با جمعی در آنجا بود حذر رسید که هنگام عبور دواره عدم
 قریب سی کشتی که در بعضی اراها برخی اشیا و اموال ناشجاع
 و مدسوان و اتعاع او بود بدست منارزان مدوروی نشان آمد و برادر
 رانده سند عالم و ریدوله سر خوانده او را چندی دیگر از محدودان
 که در آن کشتیها بودند اسیر هر یک از آنال دشمن شکار شهشاه کامکار
 گردیدند و همچنین اکثر اموال ناشجاع که غارت رفته بود بحس
 سعی و تخصص و مدعی ر اهدنام معظم حاکم از حسارت منشاهی
 که دست تظارل با حد آن کشاده بودند استرداد نموده بحیطه صدف
 آمد و هشتم ماه مذکور جمعی از نوکران آمده ناشجاع مثل سراج
 الداس حائری و اسعدنار معموری و منیر مرتضی امامی و ابن
 حسین داروغه توسکانه و محمد رمان مدیر سامان و فاسم کوکه و داراب
 دس فاعل حاکم و دهم و گروهی دیگر که روی آمدن از بر تافته نازل
 و عدال و امده و اموال میده بودند آمده و معظم حاکم ملاقی شدند
 و آن رانده بنهار بطر بر شمنه وصل و گرم و شبنو بحسانتش و
 و احسان حسرانده کرده همگی را بحاکم و مال امان داد و بودند
 مراحم نادرشاهی و بشارت مکار سانه الهی خوشدل و مسدال ساحنه

مناصب مناسب در حوز حال آن مرقی بحور کرد و جمعی احوال
 آنها را بدو معنی عرضه داشت الحمله معظم حال و از دور در
 نایب سوف نموده نظم و نسق مهمات هر و روی گنگ دیگر اوزی
 اسوال باسجای نگوهدده فرحا و ام و رنده هتروهم سعدان معرم
 معاصب آن بد عاصب خمره اکثر کوچ کرده ندری دو آمدن و اسلام
 حال که نا وخی از ساگر طغر مأ در اکثر گریون خون نایب
 بقار خاطری که نا آن و من از ارب آری داشت بی آنکه از دستگاه
 حلامب و چهارماری زمان طلب تمام از صادر سو نا جمعی از
 ه راغان خود از اکثر بگر رآمده عازم درگاه خلاص بداد شده بود
 محاص حال را بقوحداری اکثر بگر معرود وده دانظرب آب رخصب
 کرد و منبع جنگان و ادلاص حال هو سگی و عد الله حال سرای
 و ربرد سنگان و مالوخی و مدینه حال و غلغلی حال و حال
 دلرای و امر نگه نیروی را نا هزار سوار دیگر نا حال مذکور معنی
 و بود و خود نا دایر حال و داوند حال و رسد حال و سند بصو والدین
 حال و راحه نرسیده کور و رهائ حال و آمر حال و فراوان حال و
 عند اناری انصاری و گروهی دیگر از مبارزان خمس افعال
 نوردهم از ندری و ز کوچ نموده در هترو نور منزل گریند و دور دیگر
 از اینجا بر حجاج مسارعب نوا حسگی روانه چهار بگر بگر گرد نا
 ماسجای آنجا محال مداد و استقرار دایره آواره کسور ادناز سود
 و الکله صاحب آن مملکت از حسن و حاساک مدینه او نمراند
 بالحمله آن نا را اردولب و ابدال بکند وده و برسان حال ناهزاران
 بهسرا و ناکامی که د کباب سوی افعال از دستگاه عدل داور نهمال

مستوحش آن شده بود یازدهم شعبان چهارمگیر و گریه و درین
مدت که رس الدین مهین باحلف از درانجا بود اشاره آن بی بهره
جوهر عمل و مرهنگه با راحه رحمت راه ارسال رسل و رسائل
کشوده مکرر کسان با از معان بود او فرستاده بود و نسبت دفع مقرر
حال رسیدار چهارمگیر مگر که از تحت مبدی و بدش بدی چنانچه
گزارش نموده رسیداران آنحدود را با خود متفق و همدانسان
ساخته هر از اطاعت و فرمان پندری باشجاع بنچیده بود
چندی قبل ازین کومک طلبیده و در آن وقت راحه حمی
کثیر از رحمتیان درو مقرر بهائم حونا حله و عراب بسیار بدیده
فرستاده چنانچه آدشمنه دوحه مسان معاربت و امدان آذوقه
بد بهاد در مقرر حال زنده او را شکست داد و پس از کفایت
آنهم مدلی از بعد و خمس برسد دل حله تا آنها داده آن گروه
حدالان زوره را رحمت معاربت نمود و بنامه و مقام با راحه مقرر
کرد که هرگاه بدر میده در زرت فرمتن رحمت مصطر شود و چهارمگیر نگر
آمده خواهد که پدایه مدی قرار رحمت انداز تا آن گذار کشد دگر ناره
حمی سرحد فرستد که او را دلیل راه آوارگی شده تا آن کفر اند
رساند و راحه لحاکم چاگام که سرحد رحمت است تاکید کرده بود
که هرگاه باشجاع درین باب ایمانی کند بی توقع گزوهی را نرد
او فرستد در حدنگان بد گوهر لکنم درین آمدن حوانی عظیم با طراب
و بواهی چهارمگیر و رسانیده چنانچه شیمه آن بی دندان و عادت
آن صلاحت گردانست حلقی کدیر از رعایای آنجا که اکثر مسلمانان
بود و بعد اسارا در آورده با خود برد و وصال آن بدر برور کار باشجاع

[illegible]

نگر است سرول اذبار نمود و در آنجا حار دیگ که از ترومنت کردهای
 عمدت قدیمی از بود دا چندی از سوکران روشناس و گروهی از عمل
 نواره و ملحقان که در مومت بوجود آنها بشعرا ر عمدت و سرداران
 احداث داشت ترک رعایت کرده راه معارقت نمودند مردای
 آن را با رواء شد و چون رن اندس مهن داخل از قتل از دس
 سه ماه شخصی برن راحه رحنگ و دو کس دیگر سه چهار روز در
 از رسدن باشعاع بهایک در مگر برای طلب کومک معس حاکم
 چانگام فرستاده بود در دس روز بعد از طی اندک مسافتی آن هر
 سه کس با پدما و یک سرول حلیه رحنگی و مردکی سه
 دمردان کار و ادوات حرب و بیگار که حکم چانگام باشاره راده سامان
 کرده برسم کومک فرستاده بود بآن برگشته تحت ملافی شدند
 و پوشه راده و حاکم چانگام رساندند در رؤسای که ره رحنگ اظهار
 نمودند که اگرچه راده مارا برای امداد و کومک فرستاده است و
 قرار داده که خود برآمده در چانگام بشیند و متعاس نواره عظم
 بفرسند و حمعی بره خشک بر تعیین نماید لیکن اس مراسم
 در صورتی مقرر بود که شما در بهایک برنگر قدم بذات مسوده
 استقامت مدورزدید چون اضطراب کرده برآمدند مامور بیدیم که
 شما را بر رحنگ برسم باشعاع آنها گعب که ما دایم عزمت از
 بهایک برنگر برآمده ایم که در موضع بهلوه که سرحد ملک ناد شاهیدست
 رحل بذات انگنده تمکن و اقامت نمایم و قلعه آنرا نادنگر تها حاکم
 استحکام دهیم تا اتفاق و اعانت شما هرچه باند کرد از قوه بعمل
 آوریم تا بدین آن گروه ملات آمدن برامعب و موافقت وامی گشته

همراه سده و آن روز در برگه لکمی دوه منزل نمودند و صبح آن
 تاسع سدراب داخل آهنگ نا واره و جنگ از آن موضع روانه سده
 در برگه بهلوه در مکانی که با قلعه آن همراه جنگ چهار کوزه مساب
 و در منزل و در آنجا امام علی خویش حسن جنگ ابانکس که
 محاسب قلعه بهلوه مقام داسب ناساره حسن جنگ مذکور آمده
 بن آن نفر امام علی سد و آنعداد رده کار را در سلده و استمالت
 نموده رساند که حسن جنگ را مسدال ساحده بنس از آورد حسن
 جنگ از قلع سرمانه داس و بدگر خود کار خویش از ران بار
 بدانسته روز دیگر با خود رست آنعداد روز با نكصد سوار از قلعه
 بهلوه برآمده بدین ادرب و آن آزاده کسور درلب او را با امام
 علی مذکور نگاه داشته بکنک دادن قلعه نمود و امر کرد که مردم
 خود که در قلعه گذاشته و در دوسه که قلعه را نامامی اموال که
 آتیا داسب حواله کسان او دادند و روز دیگر مدررا جنگ را با
 درازده کس ردو کستی رسانده با وسنه حسن جنگ رساند که
 رده قلعه را با سوال و استیای او بنصوب آرد مدررا جنگ در دو
 گروهی قلعه کستی را بکنار بار داسب و بوسنه حسن جنگ را
 نسحی داده بر گماشتهای او که در قلعه بودند رساند و آنها بدعام
 نمود که سرکوبی چند هر شدند که با همراهان از کستی برآنده قلعه
 رد حور بوسنه آنها رسیدند از صواب اندسی و کار سناسی مظاهر قبول
 داس قلعه بموا حواب رساندند که اسدان برای سواری منقرسندم
 و سن از ساعتی چند مطعردام علام حسن جنگ و هندی که
 دیوان او در نا هساند سوار و چهار صد فناد و درستی و مراندار

و در بیل بگذار دریا رسند، بختک نمودند و میاد را آب رده بر سر
 کشتهها آمدند و سررا دنگ را با ده کس از جمله درازده کس دستگیر
 نمودند و دو کس گرگنده خود را باشجاع رساندند و او را از سزوح اس
 مقدمه آگاهی بخشیدند آن بهاء اندیش فیض کرد بعد از اطلاع درس
 قصیده فرار داد که روز دیگر نامدادن رحمتیان و اسطهار دوازده آنها
 کفایت مهم گماشتهای حسن دنگ نموده فلعه دهلوه را بنصرب آورد
 و آن علالت کدشان را سعی و کوشش درس امر تکلف نمود
 چون صبح شد سرداری دیگر از آن گروه شقاوت مژده ناسد کشنی از
 چاکلام رسیده معروفه صادق ملحق شد چون رحمتیان دیدند که امر
 او از صلاح و کارس از اصلاح بدرون اسب از قبول رای باطل و تکلیف
 لا طائل او سر ناز رده دریاں معدرب صرح جواب دادند که آداب
 و آدن ما دست که از کشنی درآمده خدگ کدم بدوپ و تعدگ
 بر روی آب آش کاراز می توانم امرو صحت و حسن بیگ اناکش
 را که بودن او در قدن باشجاع سرماده هوس گرفت فلعه دهلوه بود
 او طلبدده گفتند که با او معامله داریم و طلب را بمدائعه و
 ابرام رسانده چون دیدند که باشجاع در دادن از تعلل و امهال
 می ورزد برده مدارا و مراعات طاهر از پشش مرداشده بداحوشی
 و بلخی در آمدند و حسن دنگ را با امام دلی از قدن او برارده
 پشش خود در د و بعد از بمقدمه با او گفتند که اگر دهلوه بنصرب
 می آمد سمارا آنجا منمگن ساخته دگی از دسراں شما را بر خدگ
 می بردم و آنچه راحه مقرر میساحب بعمل می آوردیم الحال
 چون نقش تدن در دست نه بشست و دهلوه دست دیامد صلاح درس

امست که بی سوت و درنگ و رانج و حجت - مرد باساحت قبول این
معنی نموده - هر حر برابر داد - که در حب نامی در ناحیه کسد
و چون مردمش او را در حب - بی آگهی دامند و دانستند که سول
اساس را درده و - بودند - امست - مثال سر خوانده از بنداسی
را وادی می - دارد - که حر حصار صوب و معنی و خدش دینی
و مدنی سویی ندارد و اکثر - فاس و خدمه و متحال منقرض شده
هرنگ از طریق در روست حفاصه صبح و در دیگر که از اسکا در ده
هند شده - هم داده کس از مادیات نارجه و مند ملی امروز با
دواریه می از معول و معدی بی دیگر که همگی پهل کس می کنند
برابر روست داده مایه - باشد تا جمله ناعده - مراقت و همراهی
و انصاف و امداد و هوا خوشی آبی در حال بد برای درین رنگ
دجاء گشته صبح خدش آمدن از بون نگذرد کرد و با آنکه عقل
مصلحت در و حر و حره دار بهر ارزان مملکت نظم *

اداکر العرب دانند و • منهدیم سفل الیهائس

از کمان حفاظت - بتحرری - در دیگر ناموسی آن گمراختن از کسور
دولت و هم - رستان تمامست نگاره آاره کردند و بعد از قطع مراحل
ادار و ملی لجهای حوینوار تحریر و جنگ که ارباب معورهای عام
و معین نفوذ صلاحت منم است رسیده از دیوه نجبی و در مرحله
داد و ام آ - مرتبی محصورند و سامست کفران معص و نامداسی
و ربا و صلی و حق نامداسی و نفس سید و سدی و هد در حال
وما و مای و مدیوه نامدا و دور - منازعت و لجاج تا ترگرده حال
اکثر مملکت و صبح نگذرد و در است و حسب خدش - ماء را بخا

منا داده ازاره تنه حداد گردید و حامت حال و سوی مآلش ناعب
 عمرت همگماں شد و سراحام کار آن مد عامت بعد از وصول دآن
 ولایت ملایب دنداد و ملاقات با سرگروه آن قوم بد براد و درر بهاد
 که بهراران هزار مرحله از شهرستان ادمعب و کشور اسنادب دور
 و از حلقه دس و دانش و شعار صروت و مردمی ممترا ا د بعداردن
 در محفل خود مشروح و مذکور دواعد گردند *

حش ورن فرحده قمری امار سال چهل و چهارم

درس هنگام سعادت احام که رما را هر رماں اسناد کامرایی
 و مواد شادمانی در امارتش بود حخته حش ورن مدارک قمری
 حدود و کام احس کامران شهشاه بهاددار بهان ستان نشاط انرای
 دران گشته بعروغ بخت و خوشدلی چهره اندرای حال بهانسان
 گردند و سازگی ملای عیتش و طرف و بود حرمی و اندساط بهانسان
 داده درم گله گنتی را رومت کشید و روز مدارک در شده هعدهم
 دی قعدا اس سال فرح مال مطابق چهاردهم امرداد پس از انتصای
 یکپاس روز که ساتی سعادت طرار ممتعب امروز بود در محفل
 مدص مدخل عسلخانه که برای اس حش حسراده رب و آرائش
 نایب بود الحمن عشرت مرتب گشته از - بحدن گوهر عصر
 همانن پانه امرای اوردگ عظمت و سروری میبران سر بار تا آسمان
 انراحت و نایب معهود ورن مسعود نعل آمده بهانی را کامناب
 امدد صاحب و سال چهل و سوم قمری از عمر کرامت قرب
 حدیورماں و رمدن ناکام رسیده سال چهل و چهارم امار شد درس

روز خجسته برپا عاظم بهشتها و بر صاحب حال سعادت اندوزان
 بساط امداد و معرفت نگاه خاص و حال دامت رسم تحسین و نوازش
 و سدوة مکرمت و اعام عام شد و محل مرید و مددطلب از مدد
 بهار برکت ناساخی مسو و ما گزیده شاهد آمل جبهایی گوهر
 انسانی کعب احسان خلدت الهی و رائه حصول نامت ازان جمله
 و خجسته گوهر درج عظم داند اندر برج خلایق ناساها را
 والا قدر خجسته ستم محکم مدظم پانعام ملک روید و مرجم
 خجسته مرصع و ناز دندی که مسعمل در دو قطعه لعل آنداز و چهار
 دانه مروارید گران بها و یک عدد مروارید که دانهایی درون در
 دران اندام داسب سر دندی داند و ناز بهال خجسته کا نگاری
 سادات لعل کلس محدودی ناساها را عالی بران سعادت دوند
 محکم اعظم عدالت کعد در ار د که دانهایی درون دران مدظم
 دوند بر احصا اید و خجسته و ناز اعد سلطنت و مرصع و نوازی
 فوه الطهر اعد و جبهایی ناسا را داند ار دند والا گهر محکم
 اکثر مرجم که رخت در بدل بمسول عاظم گردیدند و مدظم
 جان سدهار نگاره بخاندوی مسای خجسته که در دمع و امدتصال
 ناساج حبران مال اروز طهو آمده بود لخطاب والای حاکمانی
 و سده سالای دلد نامی داند دو هزار سوار از باد داند او دوا و
 سه اسده ضرر شد که مددس از اصل و اساه هفت هزار
 هفت هزار سوار ازان جمله لشکر از حوار دوا و سه اسده ناسد
 و مرجم ارسال خلعت خاص و مستر نا مار مرصع عر مدادات
 نامت و از روی عدالت خلعت خاص نا مستر خاصه برای امد

ائمرای صوبه دار دکن و خلعت حاصه بجهت زانا راجه سنگه و
 و مهانت حان صوبه دار کابل و وزیر حان صوبه دار اکبر آباد و بهادر
 حان ناطم مهم صوبه داره آباد مرسل گشت و ابراهیم حان که صوبه
 داری کشمیر بدست بطیر از تغییر اعتماد حان معین گشته بود
 عنایت خضر مرصع با عطفه مروردد و اسپ با سار طلا مناهی
 گشته مرخص شد و امالت حان که سابق از منصب معزول شده
 بود دروس هنگام مرورده عاطفت خسروء گنده بمنصب پنج هزاره
 سه هزار سوار سرلندی یامت و نوحه داری مراد آباد از تغییر قائم
 حان منصوب شده دعطای خلعت حاصه و ماده بیل و ترکش
 زر درزی کامناب مرحمت گردید و قائم حان نوحه داری چکنه مهترا
 از تغییر اله ورد حان معین گشته عنایت ارسال خلعت نوارش
 نامت و نجاست حان که بمنصبای تعدد در ادامل اس سلطنت
 عالمگیر تعصیری ازو صادر شده بود چون ارانوبت نار که مرورده بعقل
 و کشانش حدود حرم بخش گشته رخصت کوریش یافته بود با
 اس هنگام بی سلاح بملازمت اشرف می آمد عاطفت نادرشاهانه
 او را دعطای شمشیر نوارس نموده حکم شد که بعد اردن یراق بسته
 به پدیسگاه حضور می آمده باشد و طاهر حان عنایت خضر مرصع و
 اسد حان بخشی درم بمرحمت شمشیر و قطب الدس حان نوحه دار
 چو با کده بمرحمت ارسال خلعت و یک رخسیر بیل و سردار حان
 از کومکنان گجرات و سو بهاک پرکس رمیدندار سرور و راحه
 بهادر چند رمیدندار کمانون عنایت ارسال خلعت چهره اعتبار
 ابرو حند و لون حان که دروس انام از نگاله به پدیسگاه خلعت

رسته بود تا صاف با صدی ناصد سوار که سادو نادر عصر
 از منصبت کم شده بود و نصب دو هزاری ناصد سوار سربرار شد
 و سوهنمکن بدد که نعوحداری هزار و عداست است و اراصل و اصاف
 بمنصب دو هزاری هزار سوار دو سده سه اسده مدهای گسب و
 اراصل و اصاف ناصری حان موحدار کره مانگدور بمنصب دو هزاری
 هزار سوار و سند حسن ولد دادر حان بارهه بمنصب هزار و ناصدی
 هزار و پانصد سوار دو اسده سه اسده و بهور حان نعوحداری خدور و
 مرجعت خلعت و است و ناصاف ناصد سوار بمنصب هزار و ناصدی
 هزار سوار و ناصع حان نعلعه داری منج است دکن معن ناصه
 ده مهاب خلعت و حظاب و ناصح حان ناصح حان و اصاف بمنصب
 هزار و ناصدی هزار سوار و محمد دنگ حان نعوحداری و نعلعه
 داری اندور معن گسده و اصل و اصاف بمنصب هزار و ناصدی
 سس صد سوار مورد نوارس گردیدند و از اصل اصاف کاکرخان
 بمنصب هزاری هسب صد سوار و منرا طی عرب که در سلک
 کومکنان دکن انتظام دایست بمنصب هزاری سس صد سوار و اصاف
 کاسی بمنصب هزاری سس صد سوار و اردنگ حان رکومکنان دکن
 بمنصب هزاری ناصد سوار سرا راری داند و مور الحس ده سمه
 اراحوال از در طی سوانج ننگاله گذارس است اراستیا رسده حده
 سالی سده اقبال گردید و بمنصب هزاری ناصد سوار سرلند
 سده و منصور نادر و ناصه حان والی دسعر و مهدی نادر راند
 حان مذکور که هر دو از موهوم گسده نراه ناصحان حوا را بمجمع
 آباد هندوستان ناصح سان رسده بودند و در هنگام تعدد

سده سده مرته نامر شده مشمول عواطف نادرشاهانه گردیدند و
اولی رعایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر ناسار طه و سپر نا
سار میدانکار و اعمام شش هزار روزه و منصب هراری دو صد
سوار و درمیان نمرحمت خلعت و خنجر و خنجر مرصع و شمشیر
نا سار طه و سپر نا سار میدانکار و اعمام چهار هزار روزه و منصب
هفت صدی صد سوار نوارش ناده سرسوار دولت بددگی
گردیدند و بر لغاتش حاکم دقلعه داری قندهار دکن از معینر هنر
عدد الله معین گشته خلعت سرسوار می پوشید و چرخ مهندی
سپاه منصور ازاده کوشه دشمنی داشت نسالنامه ده هزار روزه
کامیاب رعایت گردید و سند جمع و ولد سده حلال نکاری که کسوت
میدادش نطرار تقوی و مصیبت آراستگی دارد و بالعدل صاحب
سجاد آں سلسله است نمرحمت خلعت و دگ و خنجر بدل و اعمام
ده هزار روزه و سند محمد خلعت از رعایت خلعت و ماده بدل و اعمام
یکه هزار روزه و سید حسن نادر سند حلال معذور نطای خلعت و
ماده بدل نطرار انوار نوارش گشته باحمد آناد که موطن مالوس
آنهاست و در احاطه نوظائف احسان و سرانف اوصال ادن دولت
بی روال موطن اند رعایت اصراط یامندن و سند محمد صالح
نکاری که از اولاد ندره مشایخ عظام اموی آوایای کرام حضرت شایخ
قطب عالم قدس سره و صاحب سجاد آں نردمان گرامت نشانست
نمرحمت خلعت و ماده بدل و اعمام درمیان اسرمی کامیاب عاظمت
نادرشاهانه گردیدند و در در بیک مخاطب نازد نجان که همراه نادرشاه
زاده عالیقدر بلند مکان محمد سلطان بود و نادر ندره قصه رفتن

آن را انداز به بدست ناسخ حاج مراد عبادت سپهسالار مالت رفاه گشته از
 منصب مراد شده دو مطمح انظار محاسن گردیده بمنصب سرداری
 چهار صد هزار سر بلند شده و دوازده داری طهرنگر از بعد از مراد علی
 عرب بدست نامت و سندی و لا نکو سالی رکاب سعادت از بعد از
 محمد حل منصور شده نعمات خلعت و خطاب مولان حانی ناصیه
 اعتماد را امروخت و حکم محمد امین سرداری و حکم محمد
 مهدی اردستانی و حکم محمد نواز حکم سمسای کاسی و مدرآن
 منوای روضه منوره امیر گذر و حادان اعظم مطاع سلطان گدنی
 و بدستای حوافر عالم حصرت صاحب مرانی انار الله درهانه
 و حندی دیگر هر یک انعام یک هزار و ده و صد ستر محمد
 قادری انعام سه هزار و ده و سیج عبدالله انعام دو هزار و ناصیه
 زبده مهره اندوز مکرمت گیس و محمد آمدن رنگ خوش
 درائندار حان که در آن امام از ولایت اراک روی نمودند
 تا آن آستان سپهر سال آورده بود نمرحمت خلعت و سمسار و
 خلیع مرصع و سدر تا سار ظلا و انعام سه هزار و ده سر بلند
 اندوخت و سپهسالار به دور که از نکو محسری و سعادت داری
 بودند اراک سرب اسلام ناصیه بود نعمات خلعت و اسب
 سر امیر گشته مسی مرا - اندک گردید و یکی از اهل دکن
 که از دکن ناس و دولت را برگشته دو نمرحمت خلعت و انعام یک هزار
 و ده کامنات شد نیکو هزار و ده تا نرجی از خلی مرصع ناهل
 هار و دوا و نعمه سلیمان آن نرم والا عطا کردند و دوس و ناصیه روز
 چهار امرو از حاکم محذره نعمات حسمت و انزال محسویه اسرار

حاله حلال ملکه شرعا حلال حورشید احتیاج بیستم صاحب کد در
 مستقر الحاقه اکثر آحاد شرع اندر خدمت اعلیٰ حضرت بودند
 یکتند مرارید که پنج قطع لعل آنداز در آن منتظم بود و در آن
 و هشتاد هزار ریبه قیمت داشت بطوریکه امیر رسیده مدیری
 الوار قدرل تد ر حاسب سر بشی مشکوی ایت و احتشام
 دیکم پیشکشی از حواهر را در نظر قدسی مآرد در آمد و گوشت امیر
 سر بلندی مرغ احترا رحمدی نا شاهزاده والا قدر محمد معظم
 پیشکشی شایسته از حواهر ر مرغ آلات که پلجاء و دو هزار ریبه
 دها شد گذراید و پیشکش قطب الملک که شصت و پنجاه هزار
 ریبه قیمت آن بود ر پیشکش امیر الامرا صوه داردکن و
 دیشکش مہاراجه حسوت سنگه صوه دار گجرات مشتمل بر حواهر
 و مرغ آلات و مناس و سوار آل بلند فاحره ر اصل کچی
 نا رمدار که بقرب یک اک ر پلجاء هزار ریبه قیمت شد از غر
 اشرف گذشته بمعری قبول در آمد و راجه حیسنکه پیشکشی
 شایسته از حواهر مرغ الت مواری یک لک ر می هزار ریبه
 بطور ابر رساد و جمعی دیگر از امرا دند پایه ر حالت خوش
 دیشکش ها گذرید و در آن ایام تربیت خان صوه دار امیر که
 از سما معری شده بود در لیت اندر صلاصت اکملر خاصیت گردید
 ر معری هدایو رسید که دارو داد سال دظم صہات انک داس
 طبیعی صلاصت حیات در دروید و حمشد چیلند که ارعماں رشعاس
 ریں آسناں در لیت آسناں بود ر معمداری سررگر عترتہ قدیم داشت

دلی از سادات نهاده و نحسی و صدق هلاکس نموده او را از پای
 در آورد و خوب خدمت گزین کسی و سرپای منمردان مراد آباد که
 از مجال معتمد حذر و رطاب است و جامع بهای و جامع رهنده بود
 حکم معینی صادر شد که نحسی سرکار اده بهال دوسدان به او
 و اندال داد سعاداد ارحمد رهنده مال محمد اعظم نا ابدن سوار
 از سادات انسان نکو ملک اصالب حال و حد از آنجا ستاده نگین در
 و آنجا به معتمدان نگه داشته آمدن و بهر دستگار ادب و مری
 آن سرور منی معتمد و معاون حال مذکور باشد و بعد از استیصال
 منمردان معینی سنگل مراجهت نموده به دستگاه حاد و حلال آن درسی
 و به منضم معتمد مرچنده عند الحقیق مصرف نحس و لها گشته
 آن در عسرب و حرمی باز شد و کوس طرب و حوسدلی بلند آواره گردید
 بوندان عالی معمار و امرای والا حاد در ازگاه ملک دستگاه جمع
 آمده بدستار عسرب صفات معتمد رسم بهندست نمود و
 حصر ساداتی تسلیم معهود عزم و حاد معتمدی فرموده در
 قبل کوه نکردند معطری که بحسب مهر روع طلا در دست آن
 منصب گشته بود سوار شدند و سرور سوار گشت سلطنت و سروری
 داد سادات کامکار معابد معتمد اعظم را در عسرب شر مبارک
 حادی داد و منضم درم و دستگاه ارزانی داشتند و دمار عدد نجمه
 گزارده پس از دگ و دم پاس و رلوای معاونت بر امرایند و در
 زمین و آمدن بهاسندان و اهل کوه و بازار از زر باسی و ستم
 انسانی دست مکرر و خوب معتمد و دنا من امدن امداد و بعد
 معاونت از عند نه بهندست اسلام روز دس نماه دست مبارک ادای

سمت قربان فرمودد درس روز میمنت امروز تردست خان بدشکشی
مسندل بر یک رنجبر میل و حواهر و مریض الت و دیگر معائن بطر
قدسی برکات رسانید و عاطفت نادرشاهه شامل حال بددهای
آسمان عظمت و حلال گشته جمعی کدیر را مورد انظار احسان و
موازش و مطرح اموار عطا و بخشش گردانید *

تعیین امیر خان با دوحی ارجمود
قاهره بدتأدیب و تسبیح راحه گرن بهورقه^(۲)

تدیس اس مقال آنکه در ادام دیماری اطمی حضرت و هنگام
تسلط و استیلای دارا بدشکوه که آن قهره تحت حشران برده ار
بی حردی و باطل اندوخی ناموای آن حضرت پرداخته ایشان را
درس آورد که اکدر عساکری که لجهت تسخیر بلخاور ملارمت رکاب
بصورت مآب شهشاه عالمگیر مالک رقاب معدن بودند طلب نمود
و حمیع عمدها و سران لشکر نادرشاهی بدربار خهامدار شداخته از
امرای بزرگ سوای معظم خان و بجانتخان کسی در دکن نماند
راحه گرن بهالت مدتش صلائت ائیس که پندوسه در سلک کومندان
آندوده اندطام داشت ناموای دارا بدشکوه ار درلت اطاعم و خدمت
گراری و شرب متانعت و برمان سرداری حدبو خها رج برتامت
و بی رخصب ار دکن درآمده بوط حویش سلامت لیکن دران
وقت بحکم صلاح اندیشی آنجا توقف و درنگ نموده بدرار گیتی
مدار برمت و بعد از آنکه دارا بدشکوه متعه سگال که از حدود اقبال

سبب خورده زنگاری وادی حدان و کمال گردیدن و صاحب ملطبت
 و حریم حلافت از عذار سوزش آن بشیر ساد آتش در اسب نامده
 در بر عظم و کامرادی و اورنگ مرصافه می و جهان بینی نقر حلافت
 و اقتدار آن دست برورد لطف امرنگار ریت بد فرست و مهران
 و سالاران و موبدان و مبدانان از بردگی و دور و غنیمت و حضور
 بر عفو بت بر خط مرمای برداری گذاشته باشند ابعاد بردوش
 ابعاد نهادند و گوی اطاعت تحلیف بزرگی بدرود ارجا که مراب
 در سر از رنگار صلاکت بند و دیده بدینوس از عذار بهالت حدوة
 بود بوندی اسد معار و اعتماد و دولت اسلام آفتاب مظهر مزار دنیا ده
 نگه در همه مصای اندیشه های بناء و مصالحتهای رسدند از آن در آمدن
 بنار گاه خاد و حلال فعل و امثال می درون و نفس از مددی که
 از بندگی بساء عقیق و نادانی بهوش آمده تحطای زای و غلط
 بدینرخوس منقطع شده علقه و حسب و دهشت و استنای
 محوس و هراس مانع آمدن از بدرگاه گردن اسب گسده از کمال
 اندمال و سوز در برد خجالت معصوم ماند و از کوبه دنی و
 با عادت اندیشی در نگاه در وطن هو که دولت مالوار مرست
 الحوار اسب رحل انامب اگنده در جواب مناسبت گندی مطاع که
 از سگاه حلافت و جهاد داری در نازک طلب از عمر صدوز می نامد
 از روی مکر و بود و عرای مدنی بر حدل و در نوسنه دفع
 اورد منکر و نایران دروس هنگام رخنده انعام زای جهان آرای
 محصور ساعد ساعی که مطلع و از الهام الهیست حدان اقتضا نمود
 که کی از عده های درگاه والا نا و هی از عساکر گندی کسا ندان

آن بدگفتش باطل اندیش معنی شود که اگر از خواب مغفل بیدار
گشته دست بدامت بدیل اعتدال رود و المهار خصلت و سرانگیدی
کرده بعدم اطاعت و مددگی بدش آرد او را آماں داده همراه خود
نعمت سپهر مرتبه آرد و الا بدیده و تادیب او پرداخته همت بر
احتضالش گمارد و ناس عرفت صواب انجام امور حال را با دوحی
از حدود مصر اعتصام و مبارزان بهرام اندام مثل راحه رای سنگه
راتهور و دندار حان و بددل حان و الف حان و سید منور حان و
سند بهادر ناره و حان مبار حان و ترکنا حان و راحه دینی سنگه
بددله و راهد حان و آتش حان و گروهی دیگر که قرب ده هزار
سوار بودند نه سوار تمام اس خدمت تعیین دوده ستردهم دی حقه
مرخص برمودند هنگام رحلت او را دمای حلقه خاص و شمشیر
با سار مرصع و ماده بدیل با حوضه نعره و ده اسپ از آن جمله پنج
راس عرایی یکی با راس و سار مطلق بوارس نمودند و از امرای
کومک و عمدهای آنجیش مسعود راحه را سنگه راتهور بدایت
خلعت و اسپ با راس و سار مطلق و دندار حان بر خدمت ماده بدل
و بددل حان بدایت اسپ و الف حان بمکرمت شمشیر و اسپ و سند منور
حان و سند بهادر ناره و حان سپار حان و گردار حان و راحه دینی سنگه
بددله و راهد حان و آتش حان و قرب سی کس دیگر هر یک
بر حرم اسپ و دوحی بدایت شمشیر و گروهی دطای حان
فاخره سر بلندی دادند و کسری^(۲) سنگه ولد را در کردن مذکور که برهبری

تحت و دولت اردو نگاه بندگی این درگاه آسمان شاه احدیار کرده کامیاب
 خدمت حضور دو و با در رابطه العبد و داعیه مواجب و ادب
 بموجب امان در ملک کوشندگان امیرخان مدظم گشته و طای
 خلعت و ماده دل مدافعی شد درس انام انور بحال که از
 وحداری مذهب را معزول شده و با تسلیم گشته حلال سرب اندوز
 گردند و معروض اسیر رسد که فاسم خان موحدار سابق مراد آباد
 که درس اوقات نظم مهمات جنگ مذهب را به روانه آید و
 و در آن درس که صیقلی سورده دماغ بود و با عبار بقاری
 از در حال ادب بحال دای و حصار بقاء عارضی او
 را بر حمت از هم گذرانند و در میان جهان مطاع این نکند
 سعاد منس ناسازند و عند الدی خان هوحداری جنگ
 مذهب را معنی گشته نعمت خلعت و ماده دل و اراصل و اصاف
 منصب دو هزاری هزار و با صد سوار دو اسب سه اسب سوار
 با و نظم مهمات جنگ مذهب از مذهب او با مذهب بقدر
 منصب ناماد مذهب سوار هزاری هزار سوار مقرر گردند و
 محترم اخلاص خان خودسکی که بموجب حکم معلی خوانده و
 خواهر خان و دیگر اموال با سمع با عورت و بیرون گشتن آن و حتم
 از خانه آرد و با نادر اک دولت رمنی بوس خبره عیون
 نوای سلط و دمانت حاکم و سبتر با سار مفاکار و احب
 عوامی ارک مدافع اراحت و انور بحال و هوحداری سرکار
 گور که در از مذهب اراحت مریض گشته و رحمت خلعت و سبتر
 با سار مربع امداد نام و انوار و انوار و انوار حاکم

خلعت و اراصل و اسامه بمصاف هزار و پانصدی چهار صد و هوار
 سرامار شد و درس ماه مبارک بدست هزار رزیده بواسطت
 صدر الصدور باریاب استحقاق انعاق شده صمیمه و حائرخسب شاه
 قدسی بدر قدس ملکات گردید و درس اودات خدمات پادشاهانه
 پرتو توحه لسمال نار مالدعای فاسم حان انگنده حانی ننگ همشیره
 راه و پنج سر و دیگر خویشان و مدعوان او را عطای خلعت از
 لباس کدورت برآوردند و همگی را موطامع احسان و شرائف
 امصال مشمول عاطفت و نغده پروری گردانیدند رمور سنگه وکیل
 رانا لمرحمت خلعت و اسب مناهی گشته رخصت انصراف
 یاست و ابوالعاسم بدره لشکر حان نامعام در هزار رزیده کامیاب
 خدمات گردید بدست و دوم ماه مذکور خلعت الله حان صوبه دار
 لاهور که چاپچه گزارش یافته دموح ابوالعاسم بصور لامع الدور
 آمده بکپی کامیاب خدمت سراسر سعادت بوده رخصت معارفت
 نایب عنایت خلعت خاص و شمشیر نا سار میدانکار و یک رخسیر
 میل نا راق نقره و ماده بدل مطرح انوار مکرمیت شد *

کشایش قلعه چاکه که از قلاع حصیه ولایت

کوکن است سعی امیر الامرا رو داده

تندیس از مهال آنکه قلعه مذکور از قلاع حصیه ولایت کوکن است
 و ولایت دست رافع در ساحل دریای شور مشتمل در قلاع محکمه
 و بندرهای رخسیر که اراں جمله بدر چهل و وائل است و پاره اراں
 کوخستان و دره و سنگ لاح و بعضی بیشه و جنگل است در سوانق

انام برخی ازان ولایت که مملکت نجاتپور متصل اصب عادل خان
 و اکثر نظام الملک بعلی داس و در زمان مرغان روانی اعلی
 حصرت که فله سده تعداد دولت آباد اجمع ولایات نظام الملک
 بمطابق دستور اولدای اس مصلحت اندی درام در آمد و از دولت
 و حسب آن سلسله بی نظام اری نماید عادل خان که از عادت
 ندی و مصلحت گرینی حلقه اطاعت و انعام در گوس کرده و
 عاقله اخلاص و اعتقاد بر دوس گرفته در مقام خدمت گرایی و
 فرمان برداری بوده مدسکهای ساخته تحذات حاکم مرسانده از
 خدمت اعلی حصرت الدماس کرد که نامی ولایت کوک که مستتر
 حنون فاهره سده بود بنابر آنکه مملکت نجاتپور اتصال داس
 بار مرجم رسانند و عدل نمود که دخی از ولایات خوب خود
 بر در عوص آن تصرف اولدای دولت ندارد آن حصرت بنابر
 التماس و اقتراح از ولایت مذکور بار عطا کردند و ازان وقت تا کل
 کوک در تصرف محمد عادل خان و در اواخر زمان حکومتش
 اکثری ازان ولایت باطاع ملام احمد نامه که از عهد های او بود
 بعلی داس و دو درگت که یکی موصوف ده مونه و دیگری ده سوه
 است تا گرساهو بهود سله که دستور از اتباع نظام الملک بود و
 بعد از انقراض دولت او عادل خان گرا ده در سلک نوکران او
 در آمد داده بود و ساهو انجا فرم رسانند ازان وطن گرفته خون خون
 در سمب کرناک معدن بود سدوانی سر ند گهرس بنادب آن
 صلاب برور آنجا می بود و در اواخر زمان اعلی حصرت خون محمد
 عادل حلی را عارضه مرضی که آن درگدس طاری سده کومدس

نامداد کسید و ارس و هکدر احتلای در احوال مملکت نیاید و بهم
 رسد مه احمد سپاهی که در کوک داشت برود چون به نجا پور طلند
 و آن ولایت و دلاش ار لسكر و حشمتی که صد و مستطت آن
 کماندگی تواند نمود حالی مالد در بنوت سوانی مراد که خدای
 و بندگی را مکر و گریه مراغم دارد اندهار مرص نموده در آن ولایت
 شمار طمغان بر انگشت و آغار سرکشی کرده جمعی از مفسدان قوم
 خویش بر خون گرد آورد و نیست بختله و ترور قلع چید را
 مقصوف سده دست سده و اسدله نما دهی دلاغ که از خون حراست
 دشمنان ر دحیره و سامان تپی بود دراز نمود در آن اندا میمند عادل
 حان را روزگار خدای سپری شده علی عادل حان پسرش که در آن
 وقت طفلی بود کسوف بدانت پر شد و ارس حبت که ا را هدر
 اسدلهای در امور حکومت بهم بر سده منور و احتلای در احوال
 نجا پور راه نموده بود لحدراش قصده بدوانست پرداخت و سیوانی
 مقهور روز بروز ووب گرمه بر دما می دلاغ و حصون آن ولایت دست
 تملک نامت و سمعدت خاطر و مراغ دال سامان اسباب نعی و
 تمرود نمود و ناسطهار کوه و حیدگل و حصانت و رسالت دلاغ سرکشی
 و مخالفت را میان دست و احداث مسون تاره کرده از سائق و لاحق
 چهل قلعه مشحون بمسامان قلعه داری بهم رسانند و نا علی عادل حان
 اعلان خلاف کرده گردن از طاعت نیچید و چون علی عادل حان را ی
 الحمله اسدلهای در مراتب حکومت و امالت بهم رسیده در مدد دبع
 او شد رسل و رسائل بمیان آورده از روی کد و ترور ناطهار حلت
 بدام استعمار تعصیر نمود و اوصال دام یکی از ارکان دولت

اینجا دور را که بنویز جمعیت سنا و جسم و سرید جلالت و سهاگری
 مو رم بود آن صف و لغت از کمال ملاحظه و دهم داسب از راه احتیال
 و مکنت برای استعمال جویس طلعت و دلی عادل حار بوسب
 که اگر از داس حدوت آند و نامی عهد و متعاق در میان آورده خاطر
 رنده مرا مطمئن سازد بوماطب او نه بخت دور آمده ملائی منسوم
 و با اصل بدر رسی باب خطوط عذر آمدن بوسب بداندرا علی عادل
 حال از حامی و معامله با همی اصل را که در هزار سوار جلالت
 سمار داسب دآوردن او نمیش کرد و حوی نکوکی رسند معررسند که
 ادر سوا هر یک با معدودی بی سلاح و توان در مگای که بدوا
 معدن نموده بود با یکدیگر ملاقات کنند و ناهم عهد و پیمان در میان
 آورده مول و فراری که نامد بعمل آوردن سدوای عذار با نگار بهایی
 مردم خود مسلح ساخته حدیدی را نزدیک مکان ملاقات و ما دعی
 را در اطراف اسکر اصل در کمن گاهها مسانده و در حو در خرده
 در آسندن بنهای داسب حوی اصل بموجب قرار داد آن در فرد
 بد بهاد در حور در ابتدای مصاحبه و معاوضه بوسب خود خرده رور
 و مردمس از کمن کمن در آمده کار او تمام ساختند و د سوس
 که رسی پدر و بد دستگیر شدند و جمعی که حانجا در کمن
 بسته بودند از اطراف و حواص در سر نگاه و لیسکرس رنده
 دسب خسارت عدل و عاریت کسود و حوی سر رندی که آنجا
 مرول داسب اطراف آن کوهستان و جنگل بو و لیسکریاس
 عال دو د اندر عدل رنده معدوی ارا مملکه رآمد و آمده
 و اموال و زر و مراکت و اقبال مکار و نسب سدوای مدبر آمد

و بعد ارس قصد علی عادل خان لشکری سرداری رستم نام یکی
از نوکران عمده خودش نمود و در هواهی مله پرناله
که از معظمت بلاغ سیوا است میان هردو طایفه جنگ روی داده
شکست بر لشکر بیجاورد افتاد تا آنکه آن مقهور را از سبوح انداختند
قوت و اسلحه‌ای تازه بهم رسانیدند و بالکلیه خاطر از توهم و ملاحظه که
از جانب بیجاوردیان داشت برداشت و شروع در قراهی و تاخت
و تاراج اطراف و هواهی کوکس کرده بعضی اوقات که قابو می‌داشتند
به ترحی از محال ملک نادرشاهی نبردست حرأت دراز می نمود
چون اس وقایع بمصامع حقایق مصامع رسید برلع گیتی مطاع از پیشگاه
خلافت نا امیر الامرا صوبه دار دکن صادر شد که با عساکر قاهره
آن صوبه که رهسپار بدیع آن بد سگال و ادراغ حصون و بلاغ
ولایتش رسیده آنجا بودند را از عداوت تیرد و افسان او ده نفر این بد نرل
امیر الامرا بموجب فرمان والا شان دست و پنجم حمادی الاولی
از دوم سال خلوص همانوں دانی عزمیت صادره با حدود مسعود
دکن از حطه مدنی دندان اوردگ آنان برآمده محدودان موجدان
بادنیر را بمحکومت و حراست شهر معرر ساخت و بهم حمادی الآخر
ناحمد بگرسنده برای نظم و نسق بعضی مهمات روزی چند
آنها توقف نمود و بدست و سلوک مذکور از آنها کوچ کرده عرا
رحب بموضع سون بری که از محال ولایت سنوا است برول نمود و
از آنها بصله سوده که از معمورهای ولایت کوکس است و حصاری
ارگل دارد و معاصر دست از محاط آن کشیده حالی گذاشته
بودند آمده حاد برای را با جمعی آنها گذاشت که بمحاطت و

فرصت آن مرداحده از اطراف و نواحی تا حدیث باشد و اهتمام
رسیدن علیه و آروقه پلسکر طعرا بر نماید و خون موصوح پندوست که
انواح محدودان در اطراف و نواحی حدود اقبال ترسم فرامی خوانند
عادت دکنیان زوجه حصال است حولان می نمایند و فرصت
دستبرد می جویند مقرر نمود که هر روز یکی از سران لشکر منصوب
تا سه چهار هزار سوار دولت برای محافظت جمعی که نسبت
آوردن گاه و هدمه و سایر ماحتیاج از اردو نیروی می روند و نامطالع
اهل هند آنرا کاهی میگویند رفته بهرام هراسان و از آن و از آنجا
نعمت فصدت بود که آن دراز معمرهای آن ولادت است و محل
انامب و مسکن سنوای صلابت اندن بود چهارم سدان وضع
ناراضی از اعمال برگشته سوبه که طبعی گلی دارد برول بود
و جمعی آنجا گذاشته مقرر کرد لعل آرا که سکس در سب
بشاریان راه نامده بود فرصت نموده تلوار سب و حدیث از می
و نام نمایند و از آنجا بکنار دریای بغرا منزل گرد و خون خبر رسد
که فوجی از سنوای مقرر شده گروهی لشکر منصوب آمده در کمدی
فرصت اند سرور حان را تا سه هزار سوار جمع آن جمع شد در حان
مندن نمود و متحدان در دیره ایام تاب تاب و فاندازی دناورد
براه قرار ستانند و حدیث روزی که آن حدود دسر برده مانده هم
ماه مذکور موضع دهان از اعمال و گنده پویه که کنار دریای
بهرام برول نمود و از آنجا بطی در مرحله دصده سرول که از
ولایت عادل حان منصوب شده آمده بود رسد و طبع آنرا که عدم
لکم خون تلای دولت خو هدمه ساخته بود مقرر نمود که سب

عمارتش کرده جمعی آسجا باشند و دران موضع سه چهار مقام
 نموده چون آگهی نادت که در اطراف قلعه راحکده که از قصد
 مرول ده کرده مسامت دارد و چهار پنج قلعه دیگر از سدوای بدکهر
 در نواحی آن واقع است جمعی کندر و مروه اندوه از مخالفان
 شعارت منش ابدار مژده فراهم آمده تحیل محال آمده مدامت
 و قتال اند شمس الدن حانرا نواح هرول و زاو بهار سنگه را با
 همراهان و شرره حان را با جمعی از دکنان و ممر عند المعنون
 داروئے توبخانه را با هزار تعلیمی بدیع آنها تعدس نمود اعادی
 مقهور را از مطوب امواج فاهره نای قرار از حای رنده راه قرار
 پیروند و منارزان حش مسعود دههای اطراف راحکده را تاحده
 آن زور دران حدود بودند و زور دیگر لوای معاونت امرا حده شهنظام
 بعسکر بصرب امر بدوستند و صباح آن که لشکر طغر پمکر ازان کوچ
 کرده جمعی از محدودان خسارت نموده بر سر اردو آمدند زاو بهار سنگه
 که سه بار محدودان بود حذر نموده خون را بوقت رسانید و مرداده وار
 نران گروه نانکار حمله ور گشته تنع سران شان بهارزان بصرت نشان
 جمعی از مدبران بی ناک را در خاک هلاک اوگند و نرحی را
 متروح ساحده رهگرایی رادی قرار گردانند و آسیدی از انها نارد
 برسند و آن زور موضع سدوپور که از قصد سرول هشت کرده است
 محکم حدود طغر مرس گردید و چون مایس سدوپور و پویه نزدیک
 موضع کراده کو هنب که ازان ناست گذر کرد و در راه مشهور دارد
 که هر یک نعات صعب المرور است چنانچه سواری نصد نعب
 ممر تواند نمود و حذر رسد که مخالفان در نای کتل فراهم آمده

مصلح و آماده بکام مذاعب و معاوضات آنها : بنابراین امیر
 الامرا برای ساختن راه و بندر و عبور از مصیبت آن کوه در سنواور
 رار انامب داده سمس الدین حائرا تا جمعی از بندگان و بنددار
 بکنی ازان در راه رسیدن که ملاحظه نموده اگر فائز بوسع باشد
 بساختن آن ردار و وسیع سازد و حدود ناگروهی بدین راه دوم رفته
 حوکی باطراف و نواحی آن کوه معدن کرد که بکندن طرق و
 مسالک آن رداخته راه دیگر بکندن ممانند و حوسس از زمینی
 حذر رسد که در کمر آن کوه راهی داشته که بعد از ساختن آن
 اراه باسانی عبور میتواند کرد ساعت جمعی از بندگان و سوار
 با هزار و ناصد سوار از با بندان حدود رسیدن که راه مذکور را
 بشارد و آنها بجهت باج و کوسس نام بساختن آن پرداختند
 اما سام آما : بوزخون نصرت اعصام گردانیدن و درین روز که
 راحه را بکنند نااهتمام گهی رفته بود مرتب چهار هزار سوار از جمعی
 اندلسان سده روزگار بکندن سدرود سمدی که اهل لشکر بکشی رفته
 بودند بکندن راحه وچ حدود را دروک کردند و ای همب در
 به بندان حرات مسروده و دامنه این حصار بکندن در آمد و حوس
 ازان به بی بدست حذر نامدر الامرا بکنند بود سرمرار حان را تا
 جمعی از بندگان و هزار سوار از مردم حدود بکندن راحه بکندن
 کرده بود این گروه در اعیان این حال بکندن رسیدن و محالان
 مصلحت در آوین بکنند و ای حرات بس بکندن بالجمله روز
 دیگر که راه ساخته شده بود امیر الامرا از سنواور کوچ کرده اوسط
 روز بکندن بکندن و بعد از عبور لشکر منصور ازان بکندن و بکندن

گروه طی کرده در موضع کراده منزل گردند و چون زادگاه سبکه را تا
 حمعی چنداول کرده در مای کدل گذاشته بود که اهتمام گذراندن
 بعد از اردر و اشکر بماند بعد از گذشتن آن بودند نامدار سه هزار سوار
 از حدود انبار در مای کدل نمودار شده بمرم ستر قدم حرأب بدش
 بپادند را و پاهو سبکه مرکب حلال در انگلیخته از روی دلیری و
 دلاری در آنها تاحب و ملک جمعیت آفصلالت کشان را متفرق
 و برشان صاحب رنگر ناره مقهوران مجتمع شده از روی حیرگی حمله
 آوردند درین اما شمس الدین خان که امیر الامرا او را بعد آگاهی
 ازین معنی بگویم حدت اول تعین کرده بود حلو بر رسیده بران
 حسارت مدشان حمله کرد و معاشرت تاب نداد و پاداری دیاورده
 نوادی مرار شناسند و روز دیگر فصد^(۱) ساسور^(۲) مکیم برول عساکر منصور
 گشته امیر الامرا بعد از ورود بمنزل حمعی از برق امداران خود را
 بتاحب دههای مای قلعه^(۳) پرده^(۴) دهر که از اء طم دلاع مدوایی دنگهر
 بود و ارساور بمسافت او کرده واقع است مرسان متالعان خبر
 داده ناسه هزار سوار بر سر آنها هجوم آوردند آنوقت نارخود
 دلب عدد و عدم وصول شدن پای همت اسوار کرده دست حرأت
 ندک^(۵) کسودند و نا سرب ناروب داسندند^(۶) ندک انداری کرده
 مدادعت نمودند و چون مصالح بدوق آخرسد بحکم ضرورت دست
 دعاسته تلخ آندار برده دل بر هلاک بپادند و دان مردی و دلیری
 دادند پس از آونرتن بسیار و کوشش ای شمار بیست و چهار تن

که به چهار کس از آنها حماقت باز نمودن مردان و از نقد جان در
مندان خلالت در دادند و نسبت و بیج کس و خسار دلاوری نگذریست
رحم رستم بدست رسانیدند و دستاوی از معهوران سده روزگار دران
کارزار ددار انوار سمانه گروهی رحم برداشتن خون ارس صده
نامدرا الامرا حذر و سست راحه را سنگ و راولهار سنگ را الحراس
از و گذاشته خود ناعنه لشکر سرعت منوچه آن سست کردند
عندم لدم را از صولب و سطوب سده تصرف نهاده نای درار از
حای و منه رهبرای رار گرد و امیر الامرا معاست آن ندره بختان
رداخته تا سرکنلی که در ای طبعه دونه و هراسب ارمی رست
حممی که در طبعه بود نایداختن نای و بنگ برداخته از برج
و ناز آن حصار سرازه زبر آس کس و کار گردیدند در حلال
اس حال خندی از نایندان سمس الدن جان برخلو کره از
کدل بربر و مند و محادمل که در اندن کدل بود نظر بر ملک آن
معدوک کرده بر آنها حمله نمودند سمس الدن جان را از مساهند
ان حالت عرق حممت سهامت شبرکت آمد و بار خود و برین
گوشت بنگ از برج و اره طبعه ناعنه سده خویش از کدل بربر
ومند بر مسالغان با حصار و تصرف بیج خادمان حممی اوان مدبران
می ناک بر خاک هلاک انداخت و ناعنه استع ریح از عرصه سدر
نامده راه گزیر حذر و حن روز تا آخر رسیده بود و لشکر منصور
دو کوره از معسکر طغر فرس دور سده امیر الامرا صلاح در ترک
معاست دنده ده نگاه خویش معاند نمود روز دیگر ازان منزل کوچ
کرده در موضع راحه منزل گرفت و حن کدل ناسوار گذاری بر سر راه

بود که آنرا ناسیبی ساخت و در حمر رسیده بود که عدم عاقبت
وحیم در اطراف چاکنه و بوه هرحا گاه و عله بوده آنرا چون حرس
نصب خویش آتش رده در آن حدود از آنادی ادوی نگداسته است
و در منزل مذکور عله نامده شد و گهی میسر بود بدار رعایت
مصلحت در آنجا نایطار ساختن راه و نجهت آنکه سپاه طغر بناه
مگرر بکهی رنده دحدره چند روزه نگیرند چهار معام بمون و ههم
ماه مدارک و مصالح از آنجا کوچ کرده بسر کدل رسند و چون حمعی
کندوار سپاه و نرحی از اردر گدستند خون دمر دیش رنده سرانرا از
حال و حادثه برای را نا گروهی دیگر و موحی از تاندان خویش
گذاشت که حالها در اواسط راه اسناده اردو را هنگام عبور از دهب
اندازی اعدای معهور محافظت کنند مخالفان هرحا قتلومیدندند
مقدم حساب پیش آمده قصد دستبرد منگورند و مداران بصورت
سوار برانها تاخته دوع شرآن اسرار با نکار می نمودند تا آنکه مجموع
اردوی لشکر سلامت از کتل مذکور عبور کرده در دشب آن سرل بمون
و از آنجا بطی در مرحله قصده بونه متصل ورز حدود مسعود گردند و
چون امدرالامرا هزار هزار از تاندان خون نا و هزار بیاده بدر قچی
سرگردگی اسمعدل نامی از نوکران خویش جهت ضبط ولادت تلکوکن
فرستاده بود و در دعوت حمر رسند که آن مرتق بولاب مذکور در
آمده اکثر آنرا نقد تصرف در آوردند باینرا صلاب دکی را
نمودنداری و حراست آن ولایت تعدس نموده بود اناهی نهونسله
ردا که و حی و گروهی دیگر را بوسم کومک همراه او معین صاحب و
ازین جهت که موسم بارش رسیده بود برای گنراودن انام برسان

زوری حاکم در دونه احدثار اداست کرد و در وقت چهل روز آنجا نهر
 برد و در آن مذهب اکثر ارباب اواج فاعرة را در هر گهی با مخالفان
 بد شکل آرس و خدال زوی مذهب و حوس مذهب طعنان آندی
 که در میان سرحد ملک دادساهی و آن مذهب واقع است راه رسیدن
 جمله و آورده بسکه طهر را و مذهب و از آن و هکذا عسرت و مذهب
 بهر مذهب بهر مذهب رای صائب مصلحت حقان دانست که از دونه
 کوچ کرده فاعلة که از آنجا با سرحد ملک دادساهی عسرت در پای
 دونه^(۱) آبی در میان مذهب و آورده بسکه طهر هکذا فاعلة مذهب
 رفته اداست کردند و دای ایام در شکل را آنجا بسر برد و حوس با
 اداستای موسم ناراض حدود مسعود دنگار بودند دستبرد ملعه خاکه
 که از ملع مذهب آن ولایت است و اندر افس از مذهب صرور
 آن مهم بود غش بهاد عسرت حاجت و دای مذهب از مذهب کوچ
 کرده مذهب و درم سوال تا عسرت ضروری مثال دای حصار خاکه
 رسد و برج و باره و اطراف و نواحی آنرا در نظر احدثار در آورده
 همه احوال مذهب بر کسای آنخص حصص گماشت و مو حالها
 بحسب کرده هر جمعی در طری مقرر داشت در سمت شمال رویه خوب
 دای سده حوس و گرد هر کور و نعم دوسود و حوس حان و
 در دنگی بهر سله و دواخی و جمعی دیگر از دنگ های دادساهی
 طرح مور حال امکند و در جانب مشرق که رو زوری روزه ملعه بود
 سمت الدن حان و مذهب عدد المذهب دارو دنگه و مذهب حوس

و از رنکها و حداوند حشی و نحی سنگه نوکر زانا راج سنگه نا
موحی که از در دکن معین می ناسند و سلطان طی عرب و طی نار
بحاری به بدش نردن سنده مردا حند و در طرف جنوب راز بها وسنگه
و سر ادرار حان و حاد و برای و حوهر حان حشی و حمعی دیگر
از دکنیان تعیین نامند و در حاتم معزی راجه رای سنگه
سندوده و گروهی دیگر مورچال سنده به وع دودش نرد کار کردند و
توهای کلا از دغا صواب که آن نودن رفیع مدرک نسبت تسحر
قلعه مذکور از فلاح دکن طلبیده بود اساره نمود که در حای
مداسد دمدنها ساخته آنها را نصب کنند و از موضعی که رمدن
صلاحیت نعم داشته باشد آغاز نعم نمایند تا حمله مداران
نصرت آمار حصار را مرکروار در میان گرفتند و کمر سعی و احداث
نرمندان نمودند استوار کرده هم در گشایش آن حصص قوی
اساس بستند و ناحیه موسم در شکل و درام فارس اندرهای طوفان
نار و تواتر تقاطر امطار شب و روز از طرفین جنوب و بنگ هنگامه
حدک و پدکار گرم بود سراره شعله نار و همواره از درج و ناره مایند
درگ لاله از ان دهار در مرق صحاحدان طغر سعار مدریج و کوله
قوپ و بندوق امواج فاهره در و دیوار حصار را برودن وار مشک
ساحه خاک انداز در سر دشمنان سنده روزگار می پلخت و گاهی که
اعادی فرصت می نامند حمعی از طعه برآمده لخیال دست نرد
در سر مورچالها هجوم می آوردند و از مدمه پلارک خون آسم
مداران نصرت در حان حا سر فاکم در مگسدد العضم مدت پنجاه
و شش روز نردن و تیغه در ان منال شعله در بود و چون از مورچال

امیرالامرا ندرج معالی آن نصیب ر انداخته بودند هفتادم دی حجت
 از صوم سال خلوص همانوں مطابق سوم بهر روز که نصیب مذکور
 مداروز انداخته شده بود امیرالا را نصوبات دید رای احلاص امرا
 اقرار و ورس داده مقرر صاحب که همه لشکر آماده شده بود از نرس
 نرج از اطراف و حواصی تر قلعه بودند و یکداس از روز صانده اساره
 کرد تا نصیب را آتس داد نرج معالی نصوبه مداروز از هم ماسنده
 اجرای آن ماندند جمل کنویران رسیده بهوا اوج گرفت و ساکنانش
 بدلت جسم رن نروج مشدند املک رسدند و خون راهی برای
 ورس هم رسد آن بودند عذاب این حد تا نصیب رسیده که در
 صور حال او ساخته شده بود آمده نندهای ناساهی و ناندان
 خویش را تر ورس و کوشش بحرص کر عساکر درویشی مآثر که
 آمده مجاهد بودند بکند تر نوری طالع کسور کسای حصص
 ساهمیهی کرده و سر حفظ الهی بر سر گسند مجموع یک د عه
 تر قلعه بودند و داس جانفسانی تر میدان رده دارای حراب کساد
 و هگی داد سعی و تلاش و دلیری دادند خصوصا سیمس الد
 حال و زانوهای شکسته که بهان کوشش و رن از آنها بطهور نوسب
 لکن خون تر نصیب نرج بسته نندی از خاک دو محدودان بران
 شده تر آمده دست حلا ب نمدان نصیب گسودند و ناندان فل و
 رنگ و حه و رنگ پرتاخته ک ل حد و احتیاج در ممانعت
 نمودند مداروز نصوبه مدد آنروز محال عس رن و برآمدن بران
 گریه نند نماند و خون شراب و ورس و سدر روز نآخر رسد
 و ظلمت سی رده منتهی د میان گسند مجاهدان عهدت سمار

که عمار فرار نرجود نمی وسعدیدود اکثر در مای قلعه قدم همت مشرود
 بهر عنوان که بود شب را بسر بردند و صبح روز دیگر که حورشید
 حهاں آرا ماند بهادران قلعه کشا بر قلعه دات الدروح آسمان نورش کرد
 دیگر ناره عساکر مدروزی لوا آمادہ نمود و بیکار گشته بر قلعه دیدند
 و بمیاس اندال گیتی ستان حدیو حهاں محصار شهر بند درآمده
 و بهر و علمه و مولت و امتیلا آنرا مسحر ساختند و بدالالت تدع
 آندار بسناری از محدلان نانکار نادر العوار فرستاده قلعه بنکرشان از برج
 سر مردا حند و بقیة السبع محصار ارک پناه نرده آنرا حص
 عامیت و آمان گردانیدند و درس در نورش مصرع انرد و صد و
 شصت و هشت کس از بند های نادشاعی و قانیدان امرا حانثار
 گشته سرخروی اند اندو حند و شش صد کس را آسیب رحم رسید
 و چون محالغان منط قلعه ارک را بیزار حدر قدرت خویش نروں
 دیدند آمان خواستند و توسطت واردهار سنگه آمده نامر الامرا
 ملاقی شدند و قلعه را نارلیای دولت ناهوه سپردند امیر الامرا
 مردای آن داخل قلعه شده ملاحظه نرج و ناره و توپخانه و ذخیره
 نمود و بتدبیر بدولست و اهلنام مرمب آن پرداخت و چون
 ار حذاب حلامت و جهاننایی اورنگ حان که در سلک کومکیان
 دکن انظام داسب نحراسب آن حصص رصیر معین شده بود اورا
 ناحمعی از سپاه طعربناه و توپخانه شادسده در قلعه گذاشت
 و بعد از چندنی نا حدود نصرت اثر ازالحا کوچ کرده بعصد تنبیه
 سیواوی صالالت کیش و تسخیر قلعه و ما نعی ولایت آن مشهور
 نعی اندیتس دسب پوه روانه شد و قلعه مذکور بموجب حکم

امرت ماسم آند موصوم گسب و سوانجی که بعد از آن در دکن
 روی بود در مقام خود جمع گذارش خواهد داشت اکنون که مکتب
 دولتی حرام خامه بهاءرا مقصود برگزیده نه تشریف و نافع حضور لامع
 الدور عرصه نعل می پندارد و درین ایام رعایت انداز جان که حدیثه
 سادی دیگر نامده ناسارا معلی نثار بعضی مطالب از مهم سری نگر
 به دستگاه خلافت آمده بود تا تمام آن مهم دستوری نامده بهر جمع
 خدمت مریع و است عمرانی سر بلند گردید و هفت کس از کومکدان
 او تعداد است و عهدی دیگر معطای خدمت مدهی گردید و
 چون بدرگی برای انصرام آن مهم خیر انجام منبر شده بود که بعضی
 مصالح از بند و پیچی و بلندار و برخی آلت و ادوات نوبخانه و زند
 علمه ناسر طعرا مرید حکم گندی مطاع به نفاذ پلوسب که
 مرد است جان که صورت داری ملکان معنی شده بود تا تمام رساندن
 آن ضروریات تمام نموده پس از آن عدل آنها نایان رعایت انداز جان
 و راحه و تحریک که مقصدی آن مهم بود جانها بهانه نداشتند
 و به نفع از خدمت آن خدمت مراجعت نموده ملکان ستاند و
 جان مذکور هنگام رجعت بهر جمع و است عمرانی تا حارطلا
 سرانزازی نامده و چون مهمات صوئه ننگاله نروغ خواهش اولنای
 دولت اندی دوام ادبظام نامده صاحب آن مملکت نالگنده از عجز
 اساد ماسجاع سرور انگار پتراسده شده بود ندادن جان صوده دار نهار
 که یکومک جان جانان شده سالار معنی گمنده بود نردع معلی صادر
 شد که ننداد نند معاونت نموده نظم مهم آگیا نردارد هر ندهم
 صفر که حسن وزن سال هفدهم از عمر عمرانی خراج در سال حسب

ان سلطنت نادر شاه راند سعادت منتش مرحدده شیم محمد
 بود عنایت نادرشاه آن تابنده گوهر درج ابدال را نعطای
 یک عدد سروراند ساهوار که دانهایی رمرد آندار دران منظوم بود و
 یک قصه حشرگران بها عراحتصاص بخشید و درین تاریخ مداخلان
 که از موحداری گورکین پور معروف شده بود باسلام شده خلال ماسر
 گردید و برلج گدنی مطاع لجه حرا صوا دار مالوه صادر شد
 که نرجی از باندان خود آنجا گذاشته تا تدمه سپاه حوتش برای
 کوهک امیرالامرا ندکن سعاد و در تعداد خدمت نادرشاهی
 و ممد و معون آن عمده الملک باشد شب دوازدهم رابع الاول که شب
 مدلا مسعود درگردد حال و دود خلاصه عالم همت و بود حضرت
 سرور کانداب و اسرف موحدان علیه و علی آله و اصحابه شرابع
 الصلوة و کرام الکتاب بود شهشاه اسلام پروردن دناه باسره هرات
 رویده برمره صلحا و انبیا انعا نموده اسدعاصه انوار سعادت از
 مناس روح مقدس مظهر آن سرور مرمودند *

حشن ورن مزارک شمسی اغار سال چهل و سوم

درس اوداب مدروری سمات که انواب مسرب و کامرانی بروری
 اولیای اوس دولت دارد بی دار بود و سائیم و موصاف آسمانی و تائیدات
 ردنی در بهار سدان ابدال حضرت دانی در احتراز مرحدده حش
 ورن شمسی حور و نه جهاندا اوج عالمگیری و کشور سنانی عالمان
 را دود هراتان حرمی و طرب داد و گلشن شادکامی را در نرج دلای
 عشر طاب کشاد و دیگر ناره نازگاه سلطنت و انجمن خلاصه نسط

نساط عتس و نساط نرفت اسباب نعت و اندساط آتس حسرانی
و سکو آسمانی ناده نساگران پستگاه دولت داساره والا اسدک محمل
داندال را که سهر نرس ارع رف و نعت و امانس دلنگ و ار
نرف و نسات طرح و رنگ نموده انسب از نعتس از رنگ در نعتس
انوان ناک نسان چهل سدها خاص و عام نارج نعتس و احتسام
در امر اخذند و سرور گردون نظیر مرصع را که

آسمان نسا که مهرس سه المکدر است

دران انوان سعادت اساس نعاونم اندال نصت کرده حمع لوازم
و اواب اس درم مسعود ناعتس معهود آماده و نعتس ساحتند
و اوایل روز مدارک حمعه پارتهم و مع الاول اس سال رحنده دل
مطابق نعتس و هشتم آبان ماه که ساعدی نص نعتس منعتس
ربود و ر محفل سراف مدرل عملخانه ا ن نعتس همانوس صورت
انعتان ناده عتصر نعتس و نعتس کرامت روز حد نعتس کار مکتوب
گستر نعتس و ر و سائر احتسام مدرس نعتس سده و ار و حوه آن خهانی
را نعت معصود نعتس اسند آمد و سال چهل و دوم سمعی از عمر
کرامت نعت و نعتس خستنگی و نعتس نعتس و نعتس سال چهل
و سده و نعتس و نعتس نعتس نعتس نعتس نعتس نعتس نعتس
از نعت نعتس نعتس نعتس نعتس نعتس نعتس نعتس نعتس
و ار نعتس نعتس و نعتس نعتس نعتس نعتس نعتس نعتس نعتس
خلال و سعادت اندوران نعتس نعتس نعتس نعتس نعتس نعتس
حد نعتس نعتس نعتس نعتس نعتس نعتس نعتس نعتس نعتس
از رنگ مرصع نعتس نعتس نعتس نعتس نعتس نعتس نعتس نعتس

این حش جهان امروز عالمان را سرمایه مصرف و شادمانی و درآمد
 حصول آموال و امایی بود و هر روز جمعی کثیر از دیوان اراد
 کیش و هوا خواهان حتر اندیش کلمات مرحمت و اتصال دادشاه
 دریا نوال گشته بمراحه و مواهب و انعامات و ابرائش مناصب
 سرلندی می یافتند از آن جمله نهال برومند نوبستان خشت
 و کامکاری نحل سرانوار راض عظمت و نامداری نادرشاهزاده
 عالیقدر و مرحدده شیم محمد معظم و بهار گلش ایهت و سروری
 مروع احتر معاد و دیک احتر نادرشاهزاده از محمد نادر محمد
 اعظم هر يك ناصیه دو هزاره منصب پنج هزاره پنجهزار سوار
 و بمرحمت دو اسپ از طوبله حاصه یکی با سار طلا عر احصاص
 یامت و برای سرلندی امیرالامرا صوبه دار دکن و حاکم خاں
 سپهدار ننگال و حفر حاکم صوبه دار مالوه و دیگر امرای دلمدار و عمدت های
 رنج مقدار که از نایب ارزنگ خلعت و جهاندانی دور بودند حلال
 فاحره مرسل گشت و مهاراجه حسوب سنگه صوبه دار گجرات بعدامت
 ارسال خلعت با شمشیر حاصه عر امتد و نوبت و راجه حدسنگه
 نعطای خلعت حاص و کوشواره مروارید و دو اسپ از طوبله حاصه
 یکی با سار طلا و مرتضی حاکم ناصیه هزاره سوار بمص
 پنجهزاری سه هزار سوار و عطای خلعت و الا پادکی یافتند و اسلام
 حاکم که نادر بعضی تعصبات یکچند مورد عذاب پادشاهانه گشته و
 از منصب معرول شده در مستقر الحاقه اکثر آباد درس محرومی از
 معاد خدمت انور سر منبر و درس هنگام مطمح ابطار عفو
 و بخشایش حد و عطا کنش خطا پوش گشته رحمت ملازمت

نامده بود و ناسازگاری را در این ترم مرخصی داده بیای آستان مینوی
 گردید و در باب خلعت و سمسرو منصب چهار هزار و هزار
 سوار گردان کاملاً دولت شد و فیض الله جان و رحمت است
 تا ساز طلا و سمسرو تا ساز منگاو و سوار و در صفوی که در سلک
 گروه بستن بود معاف خلعت خاص و اعیان ده هزار روزه و
 اخلاص جان خویشگی تا عام دهم هزار و ده و صفیجان تا عام
 نایبده هزار روزه و محمد بدیع بی حضور بی بدر محمد جان
 اعیان ده هزار روزه و شانتجان که بدل از بی مورد عذاب مایه
 مالک زلف گشته منصب کم شده بود ناصبه هزار و اصدی
 نایبده سوار بمنصب سه هزار و در هزار سوار و حسن علی جان
 نمرحمت خلعت و ماده بدل و است عمرانی تا ساز طلا و سمسرو تا ساز
 منگاو و گنور رام منگه مکرمت است تا ساز طلا نهره ایدر عطف
 حسروانه گردیدند و نوارس جان که در ملک کومندان مالوه منظم
 نو از اصل و اصفه بمنصب سه هزار و در صد سوار مطرح
 انوار نوارس شد و مرحمت جان نقوحداری احمد از معدن برکت
 جان معصوم شده معاف خلعت و است منافی گردید و خلیل جان
 ماکر و نقوحداری هوسنگ آباد مامور شده ناصبه هزار و اصدی
 سوار به منصب سه هزار و در هزار سوار سرمه است انبار ایدر رحمت
 سعدان جان نقوحداری ماکر نهراسج از معدن شد رب جان معنی
 گشته معاف خلعت و اصفه منصب هر روز گردید و منصفی جان
 که خدمت مینوی و بی نام داشت مینویگری احداث صند
 خدمت گشته معاف خلعت و است اعتبار در اراحت محمد

ابراهیم ولد ابراهیم که قبل از این حال عالم خطاب داشت و نامش
 بقصیری سلب خطاب را مسخ شده مورد آن بی عبادی گشته بود
 درین هنگام چون تعرض اسیر رسید که عیترتخان قلعه دار چنانچه
 رحب اقامت از حصار همدانی بدرون کشند خطاب عیترتخانی
 نامور شد و از اصل و اضافه همدان منصوب دو هزار و پانصد
 سوار و خاندان خان منصوب هزار و پانصدی در صد سوار و
 در دست خان بعوحداری کوالانار و از اصل و اضافه منصوب هزار
 هزار سوار از الحمله با صد سوار در اسپه سه اسپه و چهارمگر فلی
 بدگ داروغه نور خان خطاب چهارمگر فلیکابی و بخندار خان
 عبادت اسب و حکیم حمادی کسی که سابق مخاطب بدنام
 خان بود و درین اوقات از علته ضعف و امدادی کدرس گوشه نشینی
 گرفته بدعاگویی دوام دولت فاهره استدعال داشت لمرحمت دو صد
 اسری و ولی بدگ کوالانی از اصل و اضافه منصوب هزار و چهار صد
 سوار و منیر عصغر میر تورک عطای جمعه مرصع منکر گردیدند
 و صد هدایت الله صدر چون از اسدملای کدرس التماس کرده بود
 که رحمت گوشه نشینی نامه دعای دوام دولت اند مرحام تمام
 ورزد مرحام بادشاهانه او را سالنامه ده هزار رومیه کامیاب گردانید و
 مالوحی و پرموخی نکمی که از منصب معزول شده بودند
 بخشدن سالنامه سی هزار رومیه و دو من سالنامه دست هزار
 روپیه مشمول فصل و عذاب خسروافه گردیدند و بدیع الزمان
 کفایت خان چون از کدرس استدعای رحمت گوشه نشینی کرده
 بود سالنامه سیس هزار رومیه موطف شد و صد محمد بواسطه و مدر

ابوظالب مسهدی که درس امام از خراسان بعد خدمت گرای
 از آستان اصفهان آمده بود خدمت سالی خدمت خلافت گشته
 بمرحمت خلعت و منصب سلسله و انعام بمشهرار رفته بواسطه
 امانت و اسفندبار عم رانده است حال که او نیز بعضی نددگی خدمت
 چهارم مرده از اردبار ایران رسیده بود دولت اردور ملازم
 اکسیر حاکمیت گشته خدمت و منصب سالیان مورد عنايت احسان
 شد و ربهی سنگه ولد مهاراجه حسوب سنگه خلعت رسیده
 و حصص وطن ثابت و بها ر چند ر موقوفه دار کمانوں بمرحمت ارسال
 یک مصلحت بمسئرا ساز مرصع سرمناجات نارج اعتبار رسانند و
 نقوی سعار سنج محمد سعید حلف سنج احمد مهربودی خلعت
 و د هزار روئے رسند حسن عرب دو هزار روئے مرصع شد
 و محمد وارث و قاضی عبد الوهاب انصاری القصاب و حندی دیگر
 هر یک با انعام یک هزار روئے سرامنار گشت و یکی از حوین هریان
 احمد آباد که درس امام بهاء اسلام مسرور گشته بود با انعام
 دو هزار روئے مستعمل عنايت شد و محمدی گذر از نددهای آستان
 اقبال و خدمتگزاران بارگاه شاه و خلال و مجمع ارباب ساز و نوا
 و سرو سراسر آن ندم و الا خلعتهای گوناگون ظا کردند و درس امام
 مقدم شد که بساط حسن منسوط ورد نکست نور من آدری درای
 حسن محاسنی عمارت مبارک عسلجاده حراعاتی که با انعام هوسدار
 حال از خدمت هزار سمع برینست ناعده بود برنگاه دولت را روع
 مسرور گشتند و سب دیگر بماسای آنس ناری که اباب آن هم
 برکنار دریا حنده بودند حشر بخش بطارگ ان کردند

کشایش قلعهٔ نریمده با مال در وال

ارایا که سرانجام مهام اس دولت حادثاتی ارر ارل نگر
 کنا آسمانی حواله رفته لایم همواره معاصد علنا و مطالب والای
 اس حدبو عالمگیر نفس برداحت و اشمام پدشگران و مشگاه
 تعدیری توسل اسباب ظاهر و توسط کوشش و تدبیر نا حس
 واهی صورت بدو معکرد و هر روز منشرا ابدال نمودند و ملکی بدیع
 و شارب نصرتی شگرف سامعه افروز اولمای دولت بی روال میشود
 مصداق اس کلام درس حسمه هنگام کشایش قلعه نریمده است ار
 معطیات فلاح حصده و حصون مدینه ولایت نیکابور بمخص پیروی
 ابدال کشور شکار اس برگردند آمودنگار بی رحم و سکاره و بیگار
 کیدیت وقوع اس مدیح از حمد آینه غالب نام شخصی که از احاب
 علی بادلیان نیکراست قلعهٔ مذکور و یام داشت ارایا که ملهم لیت
 آت هدایت بردلس فرحوادنه طالع بیدارتن مصالح کار رهنمون
 گشته بود هوای عنودیت و هوا حواهی اس آسنا ملک نشان که
 قتلک احاب معدن و کعبهٔ آمال همکنا اسب در سر همتش
 ادناه از حرد مدشی و صواب اندوسی صدق لب و صفای طوبت
 عزم اسلاک در سلک ندهای عقدهٔ خلافت نمود و سرور آینهٔ سپهر
 مانند را ناولمای سلطنت اند نمود مهین در معدهٔ ندگی و ارادت
 ر گرس وسيله ادراک دولت و سعادت دانسته نعامه و نعام مکنون
 صمیر حذر اندیش خویش نا امیر الامرای صوه دار دکن در میل
 ارد و لیت تاکید اس دایمه عید الله بهر خویش را دیر مرد آن

رکن السلطه رساند که مسافه اظهار این مطلب همان آں دو دین
 اخلاص آید صورت این معنی تحلیف حلف و عهدانی معروض
 داند اساره معنی صادر شد که او را تحلیف مراحم و عیال و سببها
 مستمال ساخته و حی از عساکر دکن فدای قلعه مذکور فرستد
 و آنرا تصرف آورد امیرالامرا غالب را چون عاطف والای نا ساهی
 مستدر گردانده نسبت تسخیر نرها ملایم خوا که از جانب
 او بقوحداری سرکار بر نام داشت و پس که با جمعی که همراه دارند
 برخاسته سرعت بجانب مرند و سادات و معاندات سرارها و جا و
 برای و کار طلب جان و عده و حی و ترا ریش و داور جان و معبود
 داور و مترعد المعدون داروئے بونجانبه دکن و جمعی دیگر بدان
 صوف معنی گردانند چون آن گروه فدای قلعه رساندند غالب از
 سعادت مدسی بقرار داد چون علی دموده نسبت و هضم رنج اول
 این سال مبارک قال قلعه را حواله بدی های درگاه آسمان خا کرد
 و چون رجا انام را اینجا برگرداند با امداد و اموال و اهل و عیال
 بیرون آمد و نادانان کار طلب جان با سه پسر و داماد و دیگر اسباب و
 اسباب سلیم رنج الدی آمده با امیرالامرا ملاقی شد و آن رنده
 امرای عظام از سرکار خاصه سرعت همداد و فتحه رار روید و بکر بکر
 بدل و نه سراسر و نکه صفت خنجر مرصع و جلعب باحر دمسار الدی
 و دمسار هزار رنده و نکه و خنجر بدل و جلعب بعد از الله بفرست
 که حنا بکر مذکور شد واسطه این مقدمه بود و بکر یک از دمسار
 دیگر و دامادس جلعب و اسب داده اسد مال و دلجوی آنجا
 نمود و بعد از تحلیف حلف و عهدانی از دستگاه حضور لامع الدور

خرامت قلعه مذکور مختار حاکم که سابق موحداًری نادر بار
 متعلق بود تعویض نام و عاطفت ناسازگار را منصف چهار
 هزار و چهار هزار سوار که منتهای منای از بود و عطای خلعت
 و نغاره و علم و خطاب حاکمی بهر اندوز حصول آمال و امانی گردانند
 پوشیده نماید که قلعه مذکور از قدم الامام در تصرف نظام الملکه
 بود در اهل عهد سلطنت اعلیٰ حضرت که ارکان شوکت و استقلال
 آسلسله احلال بدیده مشرب بر اعراض و زوال گشته بود و منجم
 حاکم سرملک عدل سرشته و عیون منجمان آن در لیت تکف اوددار
 حوشت گرفته از نظام الملک حر نامی نماده بود و محمد عادلجان
 حاکم پنجپور اونها بر صرب نموده شخصی را که در آن وقت تکرارست
 آن قلعه و نام داس و اطراف تطمعات بحاکم خود مایل گردانیدن و
 سه لک هون ناو داده قلعه را گرفت و از آن بار حصار مذکور بصرف
 عادل حاکم درآمده از لواحق و مصادات ممالک پنجپور گردید
 و بفرمان اعلیٰ حضرت بکمره مهابت حاکم حاکمان دامواج و اهره
 نادرشاهی نادران آن قلعه معدن سد و روزی چند محاصره برداشته
 صورت تسخیرش در آید سعی و کوشش حاکم گردانید و آخر الامر
 دست از کوشش کشیده بی بدل مطلوب بار گردید حاکم از روز اول
 طلسم معدن های دسوار بنام نامی آن در آب پاندار بسته نموده درین
 انام بصرف احکام بدروزی بحاکم همان و انال روز افروز حضرت
 شاهدشاهی آن حصص حصص ناحب و حقی لکظه صبط و تصرف
 اولدای سلطنت اود در آمد *

رسیدن امر حاشا با انواع تصرف درین ر آوردن را رگزی را با در سر تصور نظر دیگر

ما با اگر اس با یک که حال مذکور باز مره ارا واج با هره ندادیم
آن حال با نفس معنی کردند اکنون کلک با وایح نگار بجز مرا تمام آن
مهم تصرف بدوامی ردارد خون امیر حاشا با حدو معصور محدود نگار
بر نگار را کین بظن ظله توجه عساکر تصرف سعار از حواس گران
عقل و همدردی ندارد گسده حاره کار در سلوک مزهج مستعدم
اطاعت و فرمان برداری دند و بعدی دانست که اگر در سوی کردار
اصرار نماید و فتحیم حال با مسلک میثاقی بونده اندام و
معاونت باس آن دفع مهر و انعام مشاهدهاں دس و مداراں دولت
گردن دمار از روزگار ا انگشته مال و مدو طی و عرص و نامومس
دست عوس منا و زوال خواهد گردید لاجر هوای ندارد باطل از هر
حالش و عرور ندون کرد و معدم ندانم و انداز مرد امیر حاشا آن
و از را سقن عفو حرام و رالاب در حضور حلاوت ساحده عارم
اسلام عدیده شهر احترام گردید و حال مذکور او را همراه گرفته با عساکر
راه معاونت مدرک و چهارم رفیع الهانی تر مسکه عظمی و
حیایانی رسیده کلمات دولت رمن نوس گردید و هشتم را و کین
نوسند آنکار سعادت ناس نامن بددگی در کمال حشاک و هر
ا گندی با ادوس سنگه و دهم سنگه سران خویش حشاک عودست
نرخاک آن با سلطنت سود و سرور لطف و احساس حد و عطا بخش
حقا نوس گسده از ابتدای زعم و دشمنی و عین حوت و وحش

آرام یافت عاطفت و اتصال سانه در الحلال از رانای دمرانش نعطای
حلمت بواحد کسوت عفو رسانند *

رسیدن کنور رام سبک از سری نگر و آوردن سلیمان بشکوه را بحضور در نور

حس بدوده سرائف تانداد ربانی و لطائف تومدعای سنجایی
کار ساز و کام بردار اس درلت آسمان بیست لایحرم همواره دلائل
امور و عطایم مهمات که در نظر طاهر نگر صورت پرستان چهره دمای
دشوار بست نآسانی صورت گنرد و عقد های مشکل و کارهای صعب
که دست تد در دقتقه سنجان عالم اصناف از حل آن بدامش عتبر آورد
ناحس وحشی کسانس بدرد ازان جمله اوست آمدن سلیمان بشکوه
که دگ چند در دمر تعویق ماده بداند بعضی موانع ظهورش در
نظر همگان بدخ می نمود در دس ایام دنیوری دشان معانی افعال
بیروال شهشاه جهان فعل افعال ازان مهم کشود تدس این مقال
آذکة در نیمی سده رمنددار کوهستان سری نگر که از لیسردی و ناظر
بروزی آن شدت درخت مساد را چنانچه گراس بدیده در سرزمین
حدود حانی داده تا اس هنگام بداند فکرهای بدیده و طمعهای
حام در حمام و صیانت او کوشتن بی حاصل می نمود در دس
روم از بدیوسی دساعت عقلت لحدود آمده داست که اگر بدس
از دس در دس معنی اصرار نماید عنقریب دوال نکال آن داناند در
گشته ابدال گرفتار آمده مال و موطقتش دمنحوت قهر و تاراج ابواج
عتر ابواج خواهد گردید و دیدن بداند در سوی کردار خوشت کشود

باطنها را ندانست و نمیدانست اندک از مردان و مکتوبی بخواه که سنگه
 منی بر اسند عای صبح خرام خود از دستگاه سلطنت و بعد سدرن آن
 بی بهره جوهر سعادت نازلای و لب نوسه او را و سنگه در حوامت
 عمو و احساس صاحب حصص ساهسهای فالتماس راحه مذکور
 دم عمو بر خریده بعضی کسیده کنور رامسنگه حلف آن زنده
 راحهای عظام را منی برمودند که سرحد سری بگر سدرن و سلیمان
 دسکوه را از گرفته بدینکه سدر رنده آرد و دورقم رنج انای او را
 عدالت سدر بنا ساز متناظر و نهنگه کی العاس سر دندنی بکشد
 سرخص نمواند و از ناصوف ستانده خون پریی سنگه حذر آمدن
 سدرن جمعی رساند که سلیمان نسکوه را در حای که می بود
 د دیگر گفتن با موصحت دراج گندی مطاح او را نکور رامسنگه دار
 آن باطل بی حاصل بود از اطلاع نرس معنی از ناصص حردی
 بکشد و مدامعت نس آمده محسن ساه کوکه او و حدیدی دیگر
 از همراهان سلیمان بدل رند و خون دندگر سد و ندم حمان اولی
 مطابق همدوم دنامه آن گرفتار دام انبار را رهی سنگه مذکور
 همراه سددنی سنگه سر حوس و جمعی از مردم خون کرده از
 گوشتان مرود آرد و نکور رامسنگه و برکت حان و رعاده از احان
 که حناچه مذکور گسته بدل از بی امواج طهر ابر نرسجدر سری دیگر
 و اسندصال آن صلابت برور معدن سده کار بر میگ کرده بودند
 حواله نمود و خون اس حذر ناصص نرا همدم ساه مذکور بمسامع
 حاه و حلال رسد ناساره معلی سادافه ادا نواحدند و در لب
 خواهان نارگاه خلاصت و نار ناندگان تسلط سلطنت سلیمان بیدند

نحای آوردند و عاطفت نادشاهانه راحه حیسگه را تعطای طرے مرتع
 گران بها تارک تعافر بر امراحت و یاردهم کنور رامسگه و تردت
 حان و رعد انداز حان ما دیگر ندهای نادشاهی و عساکر قاهره
 آن نمره شکره خلاف را که چون شکره خلاف ڈمره دداشت بطاهر
 دار الکلامه رساندند و ناصرالملک او را در دلمه سلیم کده که نادشاه
 راده عالمدر دلمه مکان محمد سلطان بیر آتیا بودند نحای دادند
 و چهاردهم حکم اسیر منصور بنوشت که او را نه پندشکه حضور
 لامع الدور آرند تا سعادت کوریش نامه تفصل نادشاهی
 مسدال و مطمئن خاطر گردند و اشاره والا الله دار حان و معدمت
 حان حواحه سرا او را در محفل حلد مثال عسلخانه شرف
 اندوز ملازمت همانوں گردانند و حصر شاهنشاهی که بهن
 مطهر الطاف الهی اند از مرط رامب و کمال اوصال بر حال از
 کشوده آن رسیدند بحب هراسان را نمره کشادس و امن
 حیاتی قاره عطا فرمودند و دل وحش منرلس را که رهس
 حوب و هراس و قردن رعاب و دهشت بود بدشارب ادس امدان
 عظم و تفصل سکر استیداس و ارام بخشیده پس ار لکمه
 ازرا رحمت نمودند *

فرستادن نامه شاهزاده محمد سلطان را ارسلیم کده

نقله گولیاریاسلیمان بیشکوه آهوی دشت ادبار

چون رای عالم آرای که دمنور امور سلطنت و جهانداسی
 و یرتو انوار الهام رنادنست چنان اقتضا نموده بود که آن نادشاهزاده

و آن نراد را تا آن سینه و وجه و معاد بقاعه سدهر دندان گوالدار
که مراد بحسب لغت را سرس آنجا بود نعره شدند تا مجموع دران
حصص حصص و معقل مندر از سر اموا و امرای مفسدان ملک
اسب و رانده طلای سوزن انگذر محروس ناسد لهدا مریضی خان
را تا حوی از نذای درگاه آسمان شاه برساندن اسان مقرر
ساخته ندرت و چهارم حمادی اولی رخصت نمودند و معدوم
خان حاجه مرا را از معتبر عدد الله دانه دار گوالدار گره
همراه نمودند و هنگام رخصت مریضی خان را بمرحمت در کس
رو دوزی و سدر با ساز مندا کار و سدن حامد سرس نعطای اسب
و معدوم خان را بمرحمت خلعت و اسب و حمای دیگر از کوهستان
بمناسبت خلعت و نرخی را نعطای اسب مناهی ساختند درین
ایام عاطفیت همسران ناد امیرادهای کامکار رحمت دندان و امرای
نامدار را بمرحمت خلعت و مسدانی عراحتصاص نچسند و امرای
و عمدتای اطراف را بدرتاس مناسبت سر بلند گردادند و راجه
خستنگه که کوچ از موت سده بود نعطای خلعت از لباس کدورت
بر آمد و کدورت را مستنگه نمرمت مردم مرصع و گوسواره مرزارد
نوارس ناسب و راو کردن نهورنده که خنایه منق ذکر داده در نایم
جنبه های آستان سدهر احترام گسده بود منسکی از خواهر و مرصع
آلات و نلب رنجر مندل گلان نامرای نرزه و ننج مر اسب بظرف منعی
اسر در آورده نعدول آن ناصند منایات امر حبت و صد راس اسب
پندسکس مهبانجان سوده دار کابل ازان حمله ده راس عراقی ناسار
طه بظرف منعی در آمد و نسکس کسکس خان سوده دار نایم مندان

مشتمل بر ده همراهی و جانواران سگاری از نار و حره و دور
 و دیگر تحف و رعایب محل عرض رسید و فتح جنگ حان که از
 دستگاه رملده حدیه سای آستان افعال گشت و ظاهر حان بجاگیر
 مرخص شده رعایب خلعت سر بلند کردند و تربیت حان که
 چنانچه بدل از در گزاش بدین صوره داری ملکان ناو یعوض نامه
 بود بمطای خلعت سر امرار شده و تصویب مرخص گشت و امان الله
 برادرش رعایب خلعت مناهی شده به همراهی او رخصت نامت
 و منعجان که بمحال قبول خود رفته بود سعادت اندر رسیده حلال
 گردید و بر تهی سنگه رمیدار سری بگر رعایب از مال خلعت
 قامت اعتبار امراحت و مندی سنگه پسر او که بعد از سپردن
 سلیمان بدشکوه ناولنامی دولت قاهره همراه کنور از سنگه بدرگاه آستان
 حاه آمده بمطلب از دولت رمن بوس حاصل نموده بود مشمول مرادم
 والا گشته بمطای خلعت و بدل رده راس اسپ و پا حاه هزار روپیه و
 همد هزار و پهلوی و اور نسی مرصع کامیاب مواهب حسروانه کردند
 و چون بدرس الدماس نموده بود که او را بمقصی سر بلند ساخته
 کامیاب خدمت حضور لامع العور دارند رعایت نادشاهانه او را
 بمصوب دو هزاری هزار سوار مرمایه اعتبار نموده در سلک
 خدمتگزاران آستان سلطنت معظم گردانید و معصوم حان از تعین
 منعجان احده بیگی سده خلعت سر ازاری پوشید و بدلیحان
 بدو حداری متن معس گشته رعایب خلعت مناهی شد و بدو
 برادرش خلعت نافذه نا او مرخص گشتند و راحه تو در مل بدو حداری
 اثاره رعایب خلعت سر بلند گردید و حواحه او را بدو خدمت ناظری

حرم سرای مقدس از مدبران ارجمند حاکم منصوب شده نعطای خلعت
و خطاب خواهرحانی ۱۸۰۰ اعتبار امراحت و تعرض اسیر دهند
که سند بهادر ولد سند صلواتحان نازده چنان گذران را مدبران نمود
و منصور کاسمری که نواز رس و سده نو و حصار و ان کمال لوی
که مدرس مدرسی گشته بود نعتاب خلعت از لباس گذران برآمده
و خانواده ولد نکه نازحان که مدرس حفاکت گزاریس نامده در نگاه
نبار شده بود و خندنی دیگر از جوانان آن مرحوم نمرحمت
خلعت مسئول عاطف گشتند و طلب حواحه که از حواچه‌ای
معتمد ماوراءالنهر است و در عهد سلطنت اعلیٰ حصر هنگامی که
ولایت بلخ و نیکسان معنوج شد و بدو سنل مناص مکن آمده
نکند سرب اندوز خدمت آن بحصر بود پس از آن بوطن مالوب
مرخص گردید چون درسی هنگام از روی منن از است و روح
احلاص عرصه مننی بر اظهار عفت و دعاگوی عدو است و هوا
خوبی ندرگاه چنان نماند ارسال داشته و چهاره هزار روپنه از خزانده
مکرم و احسان نقرسنداده او حواله شد که از امتحان هندوستان خرد
نموده بحکم حواحه مسار الله درود و همجنس حواحه عدد العفار
در که دران نبار بحکم عرب و اعتبار هم وطن حواحه است
چون نارسال عرصه و انداز مراسم عفت استعاضه ادوار الطاب
نارسانه و و بود دوره هزار روپنه دروچه اعان او عطا گرد و
درس اوقات خدمت و هفت راس است تا نرحی از منوهای بلخ که
سبحان دلی حان والی انجا درسم از معان مصحوب نلدخ ننگ کس
حوا نعتاب خلعت و چنانی سرسل داشته و مدبر اکسیر امر

رسیده آورنده نعمت و اتمام بوارش نادت بهم حمادی
 الاحرة را و کرم بهور تیده که کعبیت حال از گرایش پندروب
 نمدصب سه هزاری دوهزار هزار مورد فصل و مکرمت گشته در سلک
 کومندان صوغه دکهن بدسور سوابی امام انظام نام و اوپ سنگه
 و دهم سنگه سراننش به تشریف عذاب مناهی گشته تا از مرخص
 سدید و بدست و چهارم مرتضی خان از گوالنار رسیده در باب
 ملازم اکسیر حاضرت استسکان نادت چون از دافع ندر سوز
 بمسامع حقائق محامع رسید که حسن ناشای حاکم نصره بافضای
 ندک احتیری و سعادت نادر و عربصه مشعر بصدق ارادت و
 و رموح عذبت و مستمل بر تهذب خلوص اشرف بر سر سلطنت
 و اورنگ خلافت ناسپان عمری 'راد برسم دیشکتش مصکوب فاسم
 افای ملازم خود ناستان سپهر ننداد فرستاده موسی الله در ندر
 سوز رسیده اسب یرلنح گنتی مطاع لمصطفی خان ناظم مهمات
 ندر مذکور در آن نعان نام که چهار هزار روپیه در وجه مدد خرج
 از خزانة عامرة آجا نعام انا داده و سرالحام ضرورتاتش نموده
 ادرا روانة درگاه معلی گرداند *

رسیدن ابراهیم یک سعیر سبکان قالی

خان والی توران ناستان ویص مکان

چون آنکار والا دودمان از روی آداب سخی و فاعده دای برای

بهایب خلوس همانون در سر مر عظم و کمرای و اورنگ خلاص
 و جهاندانی و اظهار مراب صدق و ولا و تحریک سلسله عظم
 حافظ و الا اهدم نگ را که از اذهای از خود با صحت احصای
 و تکریمی و ارمغانی از صحت و بقایس پوزان روانه درگاه اسماں حاض
 کرده نو و درین هنگام معروض نارگاه خلال گردیده که او ظاهر دار
 الخلاء و مدده است تسب و سسم حمدای احیره که بجهت اسماں
 او در مراب است اسرف ساعی معروض شده و در ناساره و ملی منبر
 دانی منبر و روزک ندیده شده او را درگاه سلطنتی شاه آورد و دوصله
 و کشتن عظام سرور اسلام شده سهر احترام داده نامه منجیل ملی
 حان را گذرانند و سوعای که از اسماں درکی و ستران برو مانده
 و خابوران سکاری و دگر بعا ص و رعای پوزان آورده نو و نظار
 انوار رسانند و عاطف باد ساهانه او را مسمول پوزان گردانده بطای
 خلعت ماحیره و کمر مرصع و اقام مانده هزار روزه سر بلند می
 بچسند و منبری لادو بجهت پوشش و یکی از نقد ها برعای
 مراسم مهمانداری معروض گردید و خون او را بعد نر آمدن از فلج عارضه
 نه رسیده درین صفت غلیل بود حنا بجهت کوفتاک بعد ملک مریده
 رسیده با حالت ضعف و ناوانی احرار و غلیل شده خلاص و جهاندانی
 نموده اساره والا صادر شد که اطلای داده سر بر اطلی ندد بر صحت و
 معالجه او بردارند و هم درین اوقات ساهان عنوان از وایع موبه
 ملکان بمساجع اقبال رسیده که ساه عداس والی ایران منبر بمعدنای
 صلاح اندیسی و کار آگهی نددند مراسم نکستی و واد و باطن
 مناسی صدایب و انجان برداخته پوزان نگل سر فاند و سلطان

چو آنکه تعقیبی اناسی را که در سلک عمده‌های او بود با نامه مندی
 از روابط موافقت و موافقت و مندی در جهت حلوس همانون بر
 ا رنگ عظمت و خلافت و اوصعی شادمانه روانه درگاه سلاطین
 مباد نمود و او از مددگار گذشته نراه ملکان عارم آستان خلالت
 نشان است ندادن حادان جهان اندال و گت را که از ندهای بردگ
 روشن بود تعین فرمودند که ندره شده تا ملکان نروند و او را
 مهمانداری بجا آورده سعیر مذکور را ده نیشگاه حضور لامع الدور
 رساند و عرق رحمت او را خلعت مرحمت کرده رحمت نمودند و
 بوداق رنگ را ندادند ارسال خلعت مستحوب از کسوت مبادان
 بخشیدند و ندرت حاکم ملکان و خلیل الله حاکم صوفیه دار
 دار السلطنة لاهور و دیگر حکام و ناظران مهمان از سرحد دارالامان
 ملکان تا دار الخلافة شاه جهان آباد فرلغ معلی بطعرا میعاد
 مدوخت که هر یک لوازم صناعت و مهمان مدبری و مراسم تعقد و
 نیکو داشت از عمل آورده از نقد و خمس مزاحور حال تکلفات بجا
 آورد چهارم رحمت ابراهیم بیگ ایلچی سنجان ولی حاکم نمرحمت
 معصای مرصع و رنگ عدد اشرفی که در صد توله وزن داس و یک عدد
 رویند نهمین وزن کامیاب عاطعت شد و چون کویت مرصعی داشت
 و درین وقت مرصعش اسناد کرده بود پس از روزی چند ناقتصای
 تعدیر از تقریر سعیر احل تمام ممان شدند و همراهانش نعدانت
 خلایع و اعیان هفت هزار رویند مشمول نوارش گشته رحمت
 معاونت نامند و درین ماه منارک ده هزار رویند بواسطت صدر
 الصدور ناربان اسدخان اعاق سد سوم سعدان عاطعت داد شاهانه

طراز کسوت حد - و نهنداری بهار گلس عظم و کامکاری ناد سا هرا -
 عالی بنار ریخته ستم محمد معظم را عطا می خست حاصل عر
 اخصاص نهند و کسان بود آن ملک انگلی و الی ایران که حور
 کار و برخی مدوهای دیگر درگاه جهان داده آورده بود
 در حمت خلعت و انعام دو هزار و مایه رومده و حواحه او نای از
 حونسان عا د حان و نام خلعت و انعام سه هزار رومده کامند
 موهبت گردیدند و ستم مذکور نهنداری مکار انگلی معنی سده
 خلعت نام و بهار سنگه دراز راحه را حور و مایه رومده نام
 که عمری در کار جهالت کفر و مصلحت است مریخی گذرانده بود خون
 درون انا نماند از ادب و عود و ناساه د ن بروز حق مریخ
 مریخ و ادب و مریخ سعادت برار و ناطق نامده بود حق ادراک
 مریخ اسلام نامده بود مریخ حور و او را عطا می خلعت مایه و
 و اسم و ماده مثل نواحه خطاب مریخ حانی از زانی نامده و
 و درون مایه ریخته نامده هزار رومده نامده و مایه و مریخ
 مستحق مریخ عطا شد از مایه گرم مریخ و او است گسری
 حد و احسان مریخ آتش درون او فای مریخ مریخ گسری
 طاق و مریخ مریخ مریخ مریخ و مریخ مریخ مریخ مریخ
 مال نهنداری املی حور که انام مریخ و مریخ مریخ مریخ
 مریخ و مریخ مریخ که از مریخ مریخ و مریخ مریخ مریخ
 سر حور مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ
 بود و آسمان مریخ و مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ
 مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ

بدست و سرور عاب اکثر مجال مذهب و عارت تعداد معسدان نه
 نهاد رفت و درس چند سال همانوں مال بدر ترشکال نکمال شد
 و گاهی در اول موسم و بعضی اوقات در آخر فصل کمی ناراض
 روی داده درین اوقات میروزی سماه که انس حالت نامتداده کشیده
 بود در اکثر انس ممالک مسنحه المسالک اثار عسرت و علا شایع گسده
 چهره حال معرا و مساکس و مشارب عیش بدوایان و خاک
 دشینان ازان عدار آلود گشت چنانچه در امور معشیت و تحصیل
 ادواب که منط رندگانی و سرمائه دعای نوع انسانی است تهی دستان
 دینی ترکل دل سوال و رنج طلب منکشدند و درویشان و مسکد
 ندشان در کمال صعوبت و تعب بسر میبردند و در دار الحکامة
 شاه جهان آباد که مجمع طرائف طوائف اسم و مردم خلایق عالم
 است ناوحد معرای شهر از فری و مصدا اطراب و بواسی سرور عابا
 محبت روه آنت رسیده از عاست امطرار با اهل و عیال تقصد در
 روز و تحصیل فوت رو شهر آورده صمیمه معرای اسجاشدند و از بهاب
 کدرت و اندوهی انس گره و طائف حنراب معرره سرکار نادشاهی
 و وحوه انعامات و منرات مردم نادره خوع و طلب آنها فرومی
 نشاندند بداندن عاطفت نادشاه در انوال تر حال آن مسکینان شکسته دل
 ترحم فرموده حکم جهان مطاع از پیشگاه تعصیل و اصطناع صادر
 شد که بعد از لنگرهایی مقرر که از سرکار حاصه شرعه هر روز آنجا
 طعام برای مقرا می پرد ده لنگر دنگر در سهر و دوازه لنگر در
 پرگنهایی نواحی دار الحکامة قرار داده هر روز در وند طعام رادر
 نه حایت مساکس ترتیب دهد و همچنین فرمان همایون بصدر

مخصوص که در مسدود الحاقه اکثر آباد و دار السلطنه لاهور بدر سوای
 و حوض حرات معمر لنگرهای تازه بدستور دار الحاقه احداث نمایند
 و اهتمام این حوض عام بفرهنگ معدمان دیانت شعار فرموده خانها
 داروعلی و محصلان گماستند و ناموای بارگاه حلال و عمدتهای
 بدستگاه سلطنت بدر ا هزاره منصوب حکم اسیر صادر شد که
 بدور حوض مراب و در حوض مناصب از جانب حوض لنگرها
 معمر و ساحه راب حوض و مواضع انفاق سراب دارند و ناس بدستور
 هر روز اطعام معمر می نموده ناسد و از عادت اعتدال و اهتمام
 مسائل این امر در اثر بدستور محصلان معدن فرموده که مراسم باکند
 و مدتی رداحده نگذارند که کسی از فرموده تخلف ورزد و از مدتی
 مرکاب راب و احسان این سانه لطف و مرحمت بردن نوعی
 حفاظت کرم کسب شده و ثوابهای بوال آماده گشت که هر روز حلقه
 بدان اندوهی کامیاب آن موا د گشته از رنج خوج و محسرت و تعب
 در دوره و طلب رسیدند و بدی صل و احسان حلقه زمان تسعیت
 فتن و رفاهت حال توسعند و دعای احسان اسر آن گروه صمیمت
 دیگر موجودات دعای این دولت آسمانی سکوه گردند و ناعسوده بدر
 نام مدد رسد رحم آن حوض عام منعطف نکست و چون تعرض
 اسیر رسد که عله از اطراف کم مترصد و مردم شهر در مواضع
 مروجت عله محسوم آرد از امور ترصعا حذف و مدلل مبرود نظم
 و نسق امور عله و اهتمام آن بعد از انجمن معوض گشته نگاه کس از
 بدست دعای مدددار و نگاه مسائل تر راهی او مدتی نامدند و
 از آن جهت که عساکر گردون عمار و حقوق انجمن سمار در دار الحلقه

بسیار فراهم آمده کثرت لشکر در رکاب طغر اثر مرتفعه کمال رسیده بود فرمان شد که درویشان والا احتشام و امرای عظام بصف لشکر و سپاه را در حضور نگاهداشته بیمی دیگر محال قبول ر انطاعات خویش مرسد تا هم در اندوهی حلائیق شهر تحفیعی پدید آید و هم حال آنقرنق بوسعت و راهبیت گرازد *

رویت هلال مدارک رمضان و آغار سال چهارم

حلوس فرحده و ترتیب حشن عید و حلوس

درس اوقات نصرب سمات که از من معدلت و فرماندهی دانه امرای اوزنگ دولت و دس عمره چهار و حاجت کنهان نشاط آگس و زمس و رما و سپهر و اخدران بهرازان حکستگی درس بود اناام میمنت انعام صیام در رسیده آئس سلاح و سداک تازه شده و دهگامه طاعت و حق مرسدی گرمی بدسرمب و نسبت و بهم شعبان مطابق دهم اردی بهشت عره حندن احکم و افلاک نور بخش انهم حاک یعنی هلال مدارک مال رمضان حوسدر از گوشه انروی ماه رودان از ماطر انی حلول ظهور نموده عنادب مدشان سعادت پزوه را دعروع ایمان چشم روشنی کشید و سال سدوم از سندن خلاصت گندی آرای آنداب عالم ناب اوج عظمت و جهانمانی دعروخی و کسرازی بدرانه انعام گرفته چهارم سال سلطنت و انبال بنبارکی و فیروزی اعار چهار امروز نمود و اساره همانون نه دشکرازدشگاه حشمت و خاه صا رسد که ترتیب انداب و تمهید مقدمات حشن حلوس اشرف برداخته دولنگانه والی خاص ر عام و محمل

مجلس امامی مصالحه را نامش معزز و رسمش ۲۰ و آداب عسری و
سادمانی بلند و اسبک و دلدل ملک نامش آفتاب انعام را که
• لمولعه • نظم •

طمانس هو مهلوی هم خاکند • ره آسمان حاده جدا کند
ندامن او گر رسد نصیب کس • همش نیکو اندامش بس
در نفس ابواب چهل ستون خاص و عام نوح رفعت و احسان در
امراز و سرور ملک نظیر صرمع را که • • لمولعه • نظم •
رئیس مانس در و لعل حوسبات • دهد سادۀ اس نور خورش آفتاب
مهری درو گوهرش ماه و مهر • ولی رسم او نرحلت صدور
و بانای گهر های گدنی مرور • رس توان اخدرس را سرور
در وسط آن ابواب کنواں سان نصیب نموده مرکوب گرمی نه انگ املاک
سارند و آراس و مدراس حجرهای اطراف خاص و عام بدستور
حسبهای سانس مهند اهدام متصدنان ناساه رادهای والا مقام
و امرای عظام معزز گشته حکم معلی صادر شد که اسباب حوائج و
آستاری در نظریات هرحال شامل دهند و دهنده از دوانی لوازم
اس حسن خجسته فرو نگذارند و اگرچه روز سرور آزادی اس رفعت
نحس اورنگ کسای ندرست و چهارم ماه مبارک رمضان است و
سال گذشته دران روز منور از حسن شد لکن اراحتا که همکشان
را درین ماه مندمت نیرو نه مصای طندت سری ار رهگذر روزه
دایمن و کف نفس از لذت و الترام و نصیب ندی که نامت کلال
مواهی حسامتست مراسم حریمی و انصاف رعیتی نام و مندی کامل
نصیب و الدلدادی زای اران حاصل نه رفعت سپهسالار حق آگاه

بردن مرمت را که بدروی بایدها سماوی و توفیقات ازل و سراسر
 این ماه مبارک اندر بعلب و حوارج در لیل و بهار لطافت و برسدش
 حصرب امردگار قناب منور و رانج از دگر حق و ناد صانع مطلق
 عامل و داهل بیسند از کمال اشتغال بوظایف عبادات و تحصیل
 اسباب سعادات درین ماه متذکر فرصت برداشتن مراسم بزم
 و سرور و طرب و سرور نیست اعزاز این جشن سعید را همه ساله از
 روز مرحدده عند قرار داده امتداد مدت آنرا این بوقت تا ده روز
 مقرر فرمودند از سوانح مسرب بیرا آنکه پیش از انقضای
 دوازده گهری از روز درو شده دهم این ماه مسعود در مشکوی
 دولت گوهر افسر حشمت و سر بلندی بهالگلش ادبیت و بخدمندی
 پادشاه راده حواش نکت محکم معظم پسر وی نیک احقر والا گهر
 قدم مرحدده بعالم ظهور گذاشته دروغ نکتش دنده اقبال گردید از
 اجتماع این مژده نکت امرا طمع مقدس حدبو جهان و خلعت
 رمان شهنشاهی و اندماج گرانده حواش معقول باطر آعالی تبار را
 که این بشارت بسمع همان رسانده بود بعبادت خلعت و انعام
 یک هزار روپیه بوارس فرمودند پادشاه راده ارحم کامگار بکهرار مهر
 برسدن بدر خدمت اشرف گذرانیده برای آن بو داده بهال
 عظمت و احشام الدماس نام نمودند حصرب ساهدشاهی آن مولود
 مسعود را سلطان معزالدین موسوم ساختند و درین ایام بمسامع
 حقایق صحاح رسید که بوداق نکت ایلچی والی ایران که کلک
 حوائی نگار صادقاً نامد او از این دینار اشعار نموده سلیم شهنشاه
 داخل بلده ملکان سد و تربت حال صوفه دار آخا بس اقامت

مراسم صنایع لشکرار و ده ده بقورار معائن اتمس هدرستان بار
 تکلف کردن و خون از ملکان برآمده ددار السلطنه لاهور رسید
 حلال الله حال صونه دار آتیا سرا طمهاش بدیری و رسم نکو داس
 نجا آرزو او را صنادی بدیدند نمود و دران ادراع تکلف نگار
 درده چهار صد فاب طعام و هفت صد خول از اسام مددعاب و
 و عطرباب کسندند نسیب هزار رومند و کدخدیه خلج و مسمر هر دو
 نامار منفاکار و هفت عور نارجه از اتمس هدرستان بارگاه
 هر هم ماه مذکور عریضه نوادی ننگ الیچی مسمر پروانه شدن از
 دار السلطنه لاهور ده نسیگاه حضور لامع العور نادرچی حادوران سکازی
 از نار و حرة و حرج و ساهش و عدراش مصحوب کسانس نکدات
 عظم و جهانبانی رسنده آرزندها نعتاب خلعت مسرع سر
 ارای بدیدند از سوانج نصرت ندران حیدر انام ادعاج فله
 کپانا که بی اسب از متعلقاب صونه مالوه و احتیاج آں ولایت از
 محادیل قوم بهیل نجس سعی و کوشش زار بهکوب سنگه هاده
 خون دمسامع حلال رسنده و که حک سنی بهیل سرگروه معمدان
 آن سر زمین که قبل ازین بدولت زمانداری و خدمتگراری آں
 سلطنت کامدات بوطن و رسیداری آن ولایت بود فله مذکور در
 نصرت داس باعوانی بهیل و عمرو و امیطهار خصانت فله مسطور
 از مسلک دادم عودیت و مدیح مصدعم اطاعت احکام ورزیده
 دم استندار مدرد حناجه از آمدن فرد صونه دار مالوه و دادن
 دسکس معری عمده لوازم فرمان بدیری آن محادیل بود مبر بارده
 سوزی و مردم منورزد لحرر حضور ساهساهی حدیدی دس

ارس راوهگوبت سنگه هاه را که محال رمینداری و وطن او نان
 ولایت قرب الحوار است ندفع آن مدبر صلاحت آیین تعیین فرموده
 بودند را و مذکور بموجب حکم حهاں مطاع ناکا شانده ناسندصال
 او برداحت و قلعه کهانا کهتری را بحس کوشش و تدبیر معنوج
 گردانده صاحب آن ولایت از لوٹ تصرف آن مورد ناک ساحت
 چون درس هنگام اس معنی از عرصه ناسب راوهگوبت سنگه
 معروض نارگاه حاه و حلال گردید عاطف نانشاهانه او را مورد
 نوارش ساحده خلعت کسوت مناهات کشتند درس ماه منمب
 نروسپی هزار رومنه از حرائق احسان عمنم نانشاه عادل نادل
 مهربان کردم بواسطه صدر الصدور نمرق صلیا و ادعا و ارباب
 احداق و استحقاق نادل و انفاق شد و دعای احاب اندمای آن گروه
 روزگار همایون آثار منواصل کردند ناست و هسمن چون نوداق ننگ
 النچی و الی انوار نسرای نادلی که نردنک آفراناک است رسده
 انجا نرول کرده بود گنتی حدبو عالم پرور مهربان او را نعباب
 اولوت حاصه مورد نوارش ساحتند و اشاره معلی صادر شد
 که منوم ماه سوال که ساعنی بیک بود ادراک درلب رمیندوس
 نماید سب نوشنده دهم حردان رؤث ماه مرحنده شوال انفاق
 امداده مسرت نکتش دلها و طرب امرو حاطر ها شد درهای نسته
 نشاط نکلید هلال نرروزی روزگار کشاده گشت و اسباب حرمی
 و اندساط ناشارقه انروزی ماه نوآماده گردند حهادنان نوردد حش
 کامناب نکت و حوشندلی شد و عالمیار نقدوم دو عید نکدیگر
 را تهذیب گفتند

• امولعه • نظم •

سده را دو مرتب رفت از امام
 زمانه تا به وقت روز اردو سازی کام
 می رفت همانوں عرف سوال
 دیگر رحمت خلوص سه سه اسلام
 برای عدس دولای روزگار ملک
 در صاف عسرت روح صاحب در دگ حام

و ردای آن که عند حسنه طرب و بارگاه - طاعت و احسن خلاص
 بعدی کار رناران بدسگاه دولت خاوندانی سکوه آسمانی و سراس
 حسروانی آمده نو بوی سال الله ابدال طدصد طاب و حلال
 دگوش گردون رساند و بوندان رفیع مقدار و امرای نامدار و سایر
 نندهای آسمان سدهر مدارای می مراحم بهند - و - ارکندار در گردان
 ملک اساس حاضر آمدند حوس حور صد جمال بهار آزادی گیتی حنبو
 دن در روز اسلام شاه دسان شاه عند ازواج سدهر ا به ان سک بدسنام
 عمو به بارک آزادی معاف گسترد حضور شاهد ساهی بشده
 معهو عزم بوجه دصلی نموده بر دل از حرام کوه نکر دن معطر
 که نسبت روزن توان رده بودن فرس دولت سوار شدند و گوه را سر
 حسما و سروری روح احترای و بدک احتری دساده ران دماکار
 بیدار محمد معظم رانری سر مکارکهای داده بدورک و آبدنی
 که معمول این سلطنت اند طرار امر دمداده سرف حضور نشندند
 و من از معاودت بدولتخانه همانوں در ادوان سدهر دسان حاضر ام
 سربر آزادی عظم و احسانم گسده نکا تحسی حلا و ردا حند
 و بیداری از عمو به دسان احلاص مند و ارادت گدسان عمو د

بدو را بمراحم و مواهب خسروانه روزی دوازتن ساختند ازان جمله
 دبال بروه بد گلشن انبخت و حال نادر شاه را که از محمد مرحداده مال
 محمد مدظم را بمرحمت خلعت خاص و سر پدج مرصع و بکعبه
 مرارند و اتمام یک لک رومیه و توکل حده که انبخت و اقبال نادر شاه
 را که الا قدر حسیه حاصل محمد اعظم را اعطای خلعت خاص
 و بکعبه مرارند عمره خاص بخش دادند و از آنجا که درس دولاب
 نادر و سلطنت گندی مدار حرنادر شاه راندهای نامدار کامکار را
 امراش مراتب منصب رانده بر هفت هزاره هفت هزار سوار
 معمول نیست و هرگاه عاطفت نادر شاهه یکی از بندهای عمده
 که ناس دانه عالی رسیده باشد اقتضای ظهور مرحمتی کند او را
 نایب برخی از محال رانده بر قبول لشکره منصب کامیار عنایت
 میسازد شهشاه بنده روز مکرمت گستر نادر شاه حسیه که از
 بندهای نادرگاه سلاطین مداد است و ناس منصب و آن دانه عرب نادر
 ترمی امرا حده نآنکه ساق نایب محالی که یک کرور نام جمع است
 سر بلند کشده بود مواری یک کرور نام دیگر قبول تر شدن انعام
 مرحمت نموده او را بن الاقران سرور مرمودن و آن رانده اراخیای
 عهده شکار و دیگر نوئلان رومع قدر و امرای نامدار حلاع ماحر
 عطا کردند و ظاهر حان یک اسب عراقی و کدور را مسکنه مرحمت
 یک رنجر بدل ماهی گشته و نادر حان خوشی علم و تمدنی
 سکه ر برایی سکه رمدار سرب نگر سر پدج مرصع مرحمت شد
 و عطف الدین حان و حیدار سورتیه اسب ناسار مطلق عنایت
 نموده مرستانند ر اعتماد حان را ناسار نام ناطق اشرف حانی

[illegible]

شش جهت گندی است و رسداده بود چهار هزار روزه در و خدا نعام
او مصحوب حامل عرصه مرسل گشت و بهناری از امرای
و معصوداران با مائه صناعت و دیگر عطایا و مواهب از خلعت
و اسب و قیل و خنجر و شمشیر و خنجر کماناب عاطفت و دوا
مکرمه شعار و نص بروز گردیدند و سند محمد منولی مرزا
فایض الاوار حواصی انوار و اسوه احرار مدوه العفراء النواصلین حواصی
معین الدین فایض سره بعداد خلعت و ماده قیل و انعام دیگر هزار
روزه و سند حسن مندی نعام دو هزار روزه و حاجی فایض
حوس مونس و شایخ قطب و شیخ عبد الله و ملا مروجی شاعر هر دو
دو ام یک هزار روزه نوارس نامند و نصایح نهادن گرر بردار بدیع
کس دیگر از گرر برداران حقه مرصده و کجی کندها و
خدمت گذاران آستان سلطنت مصدر خلعت مرحمت شد
و بارده هزار روزه بچندی از ارباب فصل و هنر و پنجهزار
روزه نیمه سرداران و سردن سربان آن نرم مسعود عطا گسب و
درن روز عالم افروز از جانب بخله کریمه ریاض ارجمندی دوده
شرافه خدای سر المندی ملکة بعدس نقاب حورشده احتیاج بنکم
صاحب ارحی از نوادر حواهر و مرصع آلات که از مسدع الکلامه
اکبر اناد برسم تهنیت اس حش اولی پدر اخدمت والا ارسال دانده
بودند بطر اکسیر اثر رسیده پرتو قبول بدورمت و راحه بدستگاه
نورده سراسر با سارطلا و بعضی از معاصی حواهر و مرصع
آلات بمحل عرض رسانید و محمد آمنی خان منیر بخشی و وزیر خان
و اصالحان و نهادن خان و مرتضی خان و عزیزخان و چندی دیگر

از امرای عظام و عمد‌های بارگاه سدهر احدرام هر گ در حو حان
مسکسی سا سده گذر اودند

هلازمت دوران یک ایلچی و رسادین

نامه و گذرالدین موعاب رایی اندران

حون معتر مدکور که جعدعب آمدنسن به قی گذارس باوده
ظاهر دارالاجلاء رسنده بود ستوم عهد در انبای اس حسن سعید
حکم صلی صادر شد که اسد حان و منتقلان و ملذعب حان مدر
بورک دیره سده اوزا اردنرون سهرنملزمت کرامت مهر آردند و آنها
سموحب حکم لازم الامدال اوزا ندرگاه حاه و حلال رساندند و در ادوان
یک سال خاص و ام که حضور ساهدساهی آتیا سرور آزایی
عظم و امرانی بودند سرف اندوز عدل آستان سلطنت گسده
نظر و فایزایی که معنوی اس دولت روز امروعب سعادت
ملزمت اسرف در باب و بعد ازا ای آفات کورس و تسلیم نامه
والی انران را گذرانند و عاطف اساهان دران مجلس مقدس
اوزا عطای خلعت باحرة و حده و خنجره صغ نوارس نمود و ارکبه
حسن نا ناله و حوائج طلاء مان نا ناندان و خواص طلا مرحمت
شد پس ارا معنای اس فرخنده مجلس ناساره والا اوزا سخاوت رسد
حان مرحوم که هر میند سب عالی دانستنی ترکناه درمای حون و ار
سرکار خاصه سرده فرس و دیگر لوازم آن سامان نامه بود و رود آردند
و مدر عزیر دوحسی که از دندهای سلجقه بود نمهندازی او معنی
گرد گندی حد و مکرر ما بروز روز دیگر فر اوزا به دستگاه حضور

قدسی سرور طلب درموده سعادت اندوز کورخس ساجدند و دوما
 نکند شمشیر را مار مرصع نو حیدد و چندی اربعه راهانش را مثل
 نظر ملی میر آخور اسپان سوعاب و محمد حسن تحویلدار امده
 و قدسومات و احمد دنگ حوتش الیچی مذکور و سرورس العابدی
 ملای اورا بمرحمت خلعت کسوت مناعاب بخشیدند و شهنشاه در
 انجمن خاص سلطانه سرور آرای اندال گشته چراغان کشیدند
 ناهنگام و کلاهی پادشاهرا دهایی عالی براه والا مقام و بوییدان رواج
 قدر و امرای عظام دستور معهود دیگر خشندها در کمال حوی و نظر
 دریدی سامان یافته بود مسرت امروز طبع معکس گردید و بودای
 دنگ و همراهانش تماشای آن هنگامه دل پذیر نمودند و هفتم
 سوال دگر بازه سعید سرور را بنارگاه دنگ و دستگاه طلب درموده
 کامیاب کورس گردیدند در روز خجسته سوعاب والی ایران از
 نظر گیما ابر کادشاه دس دروز گذشت اولی حمله شصت و شش سر
 امپ عراقی برق تک باد رفتار و دگ دانند سروراید علطان آندازور
 سی و هفت قیراط بود الحی طعه اس قعم گوهری از ملک ابر
 نکسان در صدک امکان کم قرار میگرفت و در دانه اس گون و لون
 نظری قدرت از بحر صبح ساحل ظهور می افتد آن در بدلم را
 جوهر شناسان پادشاه سرور اعلی و شصت هزار روپیة قیمت نمودند و
 مجموع آن ارمغان بوجوب ارباب حرب بچهار لک و دصصد و در
 هزار روپیة بقدمت رسید و بوقاق بیک خود بدر از اسپان عراقی و
 شدوان بختی و دیگر رعائس ایران پیشکشی شایسته مدظر همادون
 درآوردند بقبول آن سرور دندی اندوخت و عاطف پادشاهانه اورا امان

حضرت هزار رو ده و عظامی ماهه دل ناخوشه دعوه و حال در عتب
 منافی صاحب و محمد حسدن مجنوندار را نایم نامی هزار رو ده
 و نظر ملی مدر احوز و مدر و الی اند ن هریک را نایم ده هزار
 رو ده احمد ننگ خودس النکی را نایم ده هزار رو ده سر مراری
 ده سید النعمانی ده مطابق عشر هم در ماه که حسن عدد گلانی
 بود تا ساد راد های از محمد کلمکار و امرای نامدار بر هم معهود
 متراحد های مریع و مستکار گذرانیده مشرب برای طبع مبارک
 سپهسالار روزگار گردانید در ن ایام فاضل خان که طغیانی از در گذریده
 بود عظامی خلعت خاصه کسوف مرحمت نمودند و راجه رای سکه
 مدسودند از وطن رفته دهه سالی آستان خط سگرتند و نیک خان
 که از صوبه داری نده معزول گشته بود مبارک مشرب ساط و من
 فائز شد و خون او سهند نذر اعداء لدوله رحلت کرده بود خاراند
 حال و صلاح اند ن دوران او در انجان همسیره رده اس را عاطفت
 نامسایه عظامی خلعت از لباس گذراند بر آورد و معوضه مشرب
 رسند که جمال ولد دایر خان که نایب در معوضه داری دسپاره بود
 داخل طغیانی روزگار خانی پیروی شد .

حسن و مبارک دهری سال چهل و پنجم

در این هنگام مندمت مرجام صوم و ن قمری مهر شهر سلطه
 و سروری در رسیده آتش جهان بداری و مشرب آزادی ساره شد و روز
 مبارک گشته بود هم ن ده مطابق نسیب و هفتم ماه در
 آتش رحمت مشرب از عاده نایب اس از انصافی نازده گهری از

در مذکور در انوار کیوان نشان غسل حاء که تدریجاً استات قسمل
و احشام آراستگی ناده بود ورنه معهود نآئیس معهود بعمل آمد
و حال چهل و چهارم ممری از عمر سعادت قرص حداد کشور دولت
و دس و نقرخی و ممروری و نیک احیری و ممروری ناکام رساده
سال چهل و پنجم به مبارکی آغاز شد ناساها رانهای کامکار والا مدار
و موبدان و منع مقداد و رسم نثار نعدیم رساییده قسملات تهنیت نحا
آوردند حضرت شاهنشاهی بعد مراجع از مراسم ورنه مدارک اورنگ
جهانبانی و ممرور کامرانی نعره ها و همادون والا ناده گرداننده ناکام
نکشی حادق برداشند ورنه روز مریخته مهانت حان صوبه دار
کابل سعادت ارسال خلعت خاص قامت استدار امراحت و اصالت
حان ممرحم اسپ مناهی گشته نمراد آنان مریخص شد و حان
رمان صوبه دار طغر آنان ناصاده ناصد سوار ممرمص چهار هزار
در هزار و پانصد سوار بلند رنگی ناصب و بوداق ننگ المچی ناصب
نکاه هزار رنده و ممرحم کمر مریض و خلعت نارای و ناندان
نا حوانچه طلا و نک نصد پیر ناسار مریض و نک قدصد نددون
خاصه مورد عبادات کوناگون گردید و ناصد حسن ناصد ناصد
هزار رنده و ناصد قلی ممر احوز و حکم و ناصد از همراهان بوداق
نک هر کدام دو هزار رنده و ناصد کس از قورچنان و همراهان
المچی مذکور سیزده هزار رنده عطاء شد و اصالتکان موحداز ممراد اداد
ممرحم اسپ ناسار طلا مناهی گشته ناصد موحدازی حوز
مریخص شد و حان رمان صوبه دار طغر آنان ناصد پانصد هزار
ممرمص چهار هزار و ناصد سوار بلند رنگی ناصد

و د'خی دکنی از اصل و اضافه نمیشد سه هزاری در هزار
سوار سردلندی با مت و راجه راج روت نمیکارست سرحد عربی
از بعضی سید سپاهان حاکم در گنده دعات خلعت و اسب
مناهی سید و از منضم که سه هزار سوار دو ناصد سوار
دو اسده سه اسده معمر گردند رلیع گندی مطام در بقاد بنوسب
که سید سپاهان حاکم در راجه راجه مذکور ددار الماک کال
آمده در سلک کومکین آل صوه منظم ناسد و سید عرب حاکم
موجوداری سردار بهکر از بعضی خلجیر حاکم منصوب شده نمرحمت
خلعت و د'نا ۱ صد سوار دو هزاری هزار سوار سردار گسیب
و عسکر حاکم موجودار بنارس از اصل و اضافه نمیشد دو هزاری
سصد سوار و رعد انداز حاکم از بعضی عال حاکم موجوداری منان
دواب و د'نا خلعت و از اصل و اضافه نمیشد هزار و ۱ صدی
هزار سوار و وحیدار حاکم موجوداری دواخی دار الکلامه شاه جهان آباد
و عطای خلعت و از اصل و اضافه نمیشد هزار و ۱ صدی هزار و
۱ صد سوار و الف حاکم از اصل و اضافه نمیشد هزاری هشت صد سوار
سرداری اندو حیدر و سپهر اعیان موجوداری کوهستان همون از بعضی
متر حاکم بعضی ناصد از اصل و اضافه هزار سوار و دعات خلعت
مورد وارس گردند و بطرح حاکم حواجه سرا ناصد دار و عیگی زرگر حافه
و از اصل و اضافه نمیشد هزاری دو صد سوار مناهی سید و الم
حاکم سردار بدله دو خانی و ماحی و منندار کچه و بردهی سنگه
و منندار سری نگر و راجه دندی سنگه بدله و اعدار حاکم منندار
اکبر آباد دعات ارسال خلعت سرما و مذاقات اندو حیدر و سندی

اسراهم از انتاع سیواى مقهور که برهنری طالع از آصلت گیش
 حدائی گردنه نمره مدگی در گاه خلایق معاد بود امیر الامرا آمده
 بود بموضع الدنس آن عمده بودندان بمنصب هراری واندن سوار
 کلامات شد و چون سندی حوهر که از عمدتهای علی عادل خار بود از
 منسوب رسیده دلالات سعادت بخش ازادت این آستان اودال بر
 لوح صمدی مرتسم شاحده بود و سندی دلال و کدل خون را بحداب
 خلاص و حباباری مرسانده منکوح است که روی بنار بدر دولت
 اند طرار آرد عاطف نادسانه ازرا نارسا خلعت فاحره با فرمان
 مرحمت عدول مصکوف سیدی لال و کدلس سر امراری کشید
 و کدل مذکور عطای خلعت واسپ و انعام دو هزار رومنه مناهی
 گردید و حواهر خان حواجه سرا بمرحمت ماده فیل و محمد آمن
 شیرازی و حکیم محمد مهدی آردستانی و سید محمد صالح
 گجراتی هر یک بعبایت خلعت و ناسم انانی کس حسن پاسبی
 حاتم نصیری ناعم پنج هزار رومنه و میر شرف الدنس صدایی
 از سادات گلستانه ناعم دو صد اسرفی و خاحی حسین عرب
 بمکرم خلعت و انعام دو هزار رومنه و سید عبد الرؤف مدی
 ناعم دو هزار رومنه و ساه ولی و لد شهنسوار بیگ که از دکن آمده
 بود بعبادت سمسدر با سار طلا و انعام یک هزار رومنه و دسر امثال
 کلاوم و چنددی دیگر هر کدام انعام یک هزار رومنه بیص اندر
 عاطفت حسروانه گردیدند و بچندی از شرف اندوزان بساط خدمت
 از حران احسان و مکرم بیست هزار رومنه انعام شد و سه هزار
 رومنه بمره نعمه سنجان و مررد سران آن بزم مسعود انعام شد

مردم دی الحجه بود او نمک سفیدروایی اراں را نامیده عبد اسری
 کلاں که وزن صحت ربع هفت صد بوله دو و سه عدد رو و هریک وزن
 اصد بوله نوازش نامید و در آن هفتگام عسکس امیر الامرا صوده دار
 دکن از نوادر و حواهر و دیگر تحف و رعایت و در عسکس معاد جان
 و در آن معروف بیده مسجل در مریض آلب و نفاس اصدعه بیده
 و یک زنجیر بل و عسکس سمن الدن حل خوشکی بل زنجیر
 ماده بدل و سکش منگلیجان نظر قدسی انوار در آمد و راحه
 خدنگه در اسب عراقی برسم عسکس گذرانند و چون بمسامح
 ها و رسد که صفرا تراهم و اندر معاد که خفاجه گراس ۱۸
 جهت رساندن مبلغ سس لک و سصد هزار رو به که سپهسالار
 جهان در حرمین سرافرازان ۱۸ لک عدد رو بهط ما کرده بود آن
 اماکن قدس مرخص شده بود و در آن حدود نامنصای اهل موعود
 و خطا هستی ارض سرای قای برنده عاطف نادساهدان اسلام
 جان را که خضر او بود باجم جان حلف جان مذکور عطا
 جامع نواخت و کنور رامسنگه که کوچ از وب شده بود و راحه
 رامسنگه که یکی از انارلس در گدسده بود هر یک حلف کسوب
 نوارس بودند و انجار جان و مبلغ جان و نهاد الدن سران
 اصالت جان مرسوم که والد آنها حلف نموده بود عطا حلف
 از اناس که وزن و آمدند و عسکر جان و حذار نوارس که سرس
 بود شده بود بعد از ارسال حلف مورد انتقاد گردید و از وابع
 صوبه کاس موعود عرض رسیده که هنگام جان انجان داخل طدعی
 در گدسده هم دی حجه که عند مرخصه اصحی بود دیگر ناره بارگاه

سلطنت و حیاندازی تأدیسی نشاط - سادمانی رنم نامده برای
شادمانه امدال سامعه مدرای همکاران گردید و عمدتای آستان دولت
و سایر بندهای عتقه حلافت در نارخپار مدار حاضر آمده چون حور شد
حمال عالم آرای گندی حدبو عالمگیر از اوج عظمت و حلال طالع شد
مراسم نمودند و مملکت تهنیت بها آوردند حصر شاهنشاهی
نشسته گریه خوش عرم مصلی کرده تأنن معهود توحه فرمودند و بار
عدد را آنجا جماعت گزارده فرس سعادت معاود نمودند و بس از
ادای سعت قربان در انوار سپهر نشان خاص و عام بر آوردند ملک
از مرصع نگار خلوص فرموده کام بخش حلائق گردیدند و درین روز
خمسده دودان بنگ الیچی والی ایران را رخصت انصراف ارزانی
داده انعام دگ لک رومنه و عنایت حلیف ماحره و خیر میناکار
با علفه مرارند و امپ نارن و لحام طلا و میل نارن طلا و سار
دعوه و حل زر دقت و دیگر خیر میل در دانی که شکل و صورتش حالی
از طرفگی و عزیزی بدست و دگ مدخل بالکی با سار و لوازم آن
مطرح انوار نوارس شاحند و معزز فرمودند که خواب نامه متعاض
از مصحوب یکی از بندهای عمده که تسمب مهمیدگی و سلحدگی
موسوم باشد با شاشنه ارمعای از بغاص و نوادر هندوستان مدص
مکان نعرسند و بالیچی مذکور از اول تا آخر پنج لک رومنه
و بهمراه اس می و پنج هزار رومنه عطا شد و حکم جهان مطاع
بصدور بدو است که حواحه صادق ندحشی او را بدفعه نموده دملان
رساند و چون درین انام از رفایع دارالملک کال تمساع حقان
مجماع رسد که عند العرب حان والی بحار اتمه قضای طرز شناسی

و فاعده ای و نرو و سبب اسلاف خویش عمل موده عیب بدیدم
 مراسم مبارکدان خاوس همانوں تر اورنگ خلاص و جهانانی حواد
 احمد مسرخواجه حواد محمود را که از خواجهای مازنی النهر و
 نامیدند نامه حلب آن خدمت اسرف رسانده بدیدم مذکور از هم
 دی مدده خطه کامل رسیده است از دستگاه سلطنت مصاحب دنگ
 و عیب مهمانداری و آوردن حواجه معطور بعض نامه مرخص
 کردند و نظار کسوف حسب و بامانداری و عیب مسند نامه و بختداری
 ناسا راه والا و نر محمد معظم و راحه خندنگه و محمد احمد
 حان و مریم و دگر امرای عظام بمقامت موسم برکال خلعت
 نازانی عطا شد و حو موکل خدعه در آب نره بهال گلش سلطنت
 با ساعتراد والا گهر محمد اعظم را برکت ناسا ناسا نوارس و بدو
 اندازی که تحصیل ملکه آن ناکر رسا موزی و سر امرای است
 مامور ساخته بودند هو دارحان که آن سه و را حوب و زریده خدمت
 معلوم آن والا نازارک انجارا راحه خلعت است و ناسا ساعتراد
 سعادت بود و مریم و بدو خاصه موزی عطا شد گردیدند و سردار
 حان که در ملک کومندان صوبه گجرات اندظام ناسا حوب
 طلب ازان صوب رسیده نامه سلی آمان معلی گردید و ک
 و ندر بدل و خند ملاه و که مرد کامل آن در گجرات ندادا بدو نا
 دگرها س اسفا رسم معسکس گذرانند و نعوحداری و جاگنر داری
 سرکار نهرای معنی گسده نعتاد خلعت و ناسا هزار سوار
 نمیشد دو هزار و هزار و ناصت سوار سر ملندی ناسا
 و ظفر حان که در ملک عاگوان د لب فاعره بود و حصص سکوب

خویش را برده و خود را به سبب و خون خود کینه‌دندان در
 فواید مستقر است و اکثر آنان در دارا دستگیر طعنه‌ها و تعارض آن
 بدین مبادی متوجه است و صاحب آن قوم و نژاد و خود دیده
 آمدن او در امداد شد هنگام مراجعت رانان مخالفان نژاد الحمله آن
 مردود نمود و در میان همانان در سبب گوشتن حلال الله بخان
 مسلک کردند در دار السلطه لاهور ماند و در وقتی که موکب اقبال
 از مرکز حاکم بدیع بدیع با اجتماع مدوخته اله آن گردید اتصال
 کنس را عرق در رنگی حرکت نموده و خود را رومانی از دات
 محاسب نهاد سرورده از دار السلطه لاهور بآمدن بمالک گریز
 پند و بار نمود و مالیه رده بسبب دمنده و عادت بد معنویات و مال
 طرفه و راه‌بری و قطع طریق حسن گریز و خود دران هنگام از طرف
 اله اقبال با اجتماع بدیع حولی مساند ارسیده گردید و عدوان
 انگیزه بود حاکم بدیع دیگر نماند دران موزن ضروری امر راجه
 حصول سبب در این معرکه و عارضه و موکب طعنه‌ها از اسیر طعنه‌ها را روگردان
 شده منتهی بمصلحت نمود و از سبب گجرات و را دستگیر ناطل سدر دیگر
 از سبب و سبب می‌فراموش آورده به سبب مخالفه و آن سبب با موکب طعنه
 لوا را به احمد نرسیده بود اتصال اندیش بد مال و سبب گرمی
 مدوخته آن سوز و احتلال اینها بر سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
 مالیه بر سرورده و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
 بود حضرت سبب‌های دران ایام مخالفه و موکب بدین را که هم
 از قوم از سبب با حندی دیگر از راجه‌دان نماند و بدیده آمدن
 بدین مودت و بدین ارنکه مهم با اجتماع و دارا دستگیر و راجه‌ها

سکه نمداس ابدال مرحدده مال مر رمی خواهش اولدای درلست
 بدروال لقطع ر فصل ا بامند و عدار آن مدنها که دنگدار براسده بود
 دآف تبع عالیکدر شهیدشاه سکندر بطر در اندک مرصنی مرو نشست
 و راداب حاه و حلال مرتو ورود ددار الحلافه ایدند راحه دندی سکه
 بددله داسدیصال آن معهور مامور گشده فرلوع گنتی مطاع ندام
 حمع خاکدر داران و کومکدان صوئے مالوه عربعد یامت که نابعان
 راحه مذکور در تبع و اسدپلاک او ساعی دوده روشد فساد آفصلت
 بهاد ازان سررمش بر اندارد و صاحب آن نرو نوم ار حار اسناد او
 دردارند و اذ گروه دموحب فرمان همانون کمرهمب نکعات مهم
 آن محدود دسده شب و روز در کنس فرصت بودند و آن بانکار ار
 نیم صولب افواج بصورت شعار دزان مدن نکا قرار دگرفته رویه
 صعب هر روز گوشه سی حرید و هر سب مسکن و معاصی ناره مذگرد
 با انکه درس سال و نروزی مآل نمردم راحه سکان سکه بددله که
 حود در سلك کومکدان عساکر نکاله اندظام داسب و نوحی ار انداع
 و تادیداس در وطن او بودند حنر رسند که آن سده نحب نده کار
 دعوم دهدنره نناه درده مدان آن گروه در آمده اسب ناستماع
 اذ حنر مولد دهدنره سداده نه تحسین حال ار دردا حنند و چو
 آگهی ناندند که آن عصدا مدس در موضع سهره که موطن راحه
 اندرس دهدنره اسب نحمات مردم او مکتعی گشده است
 دتجا رنده طلب او نمودند حمعی ازان قوم کوته اندیش که
 نمناسبت ملک و کدش اوزا خا داده بودند ار مهر و عناب پادشاه
 مالک رواب حانف و هراسان سده در حالدی که آن کافر احل دگرفته

عادل و مریض بود مداوای او را اردم سمستر بدینتر جمیعند و بحکم
 ضرورت سر سرس از ن نده فرور خدا کرده نهایی از مردم راحه
 میان سلگه ندر بار جهانند از فرستند و دادها جواب دادند که ما او را
 از هم گذراننده نسرای کردار رساندند و چهاردهم ربیع الاول سر
 آن مدبر حیره سر نجات سلطنت رسیده نرحاک ادبار و نمود ساری
 ای مرسو مدلت و حواری گردید و ظهور آ از نریگی انال دسم سگار
 حد و چهل نازگی مردم مناس حالت اند را سرمانند عترب سده
 دولت حواری نندار نحب آگاه دل را بصرف نچسند *

حسن ورن سوسی ر آثار مال چهل و چهارم

در دهم منتهی او و موسم ورن سوسی حد و روزگار نصبت حرمی
 فصل بهار در رسیده گلپای مساطر نازک جهانان انسان و دگر ناره
 نازکه دولت و نسگاه عظمی نآذین حواری و نرب و نرب بدینرند
 وسم عیس و آند سامای ناره سک و جهاننده سلج ربیع الاول مطا و
 دوازدهم آذر بهس از انقضای هفت گهری از روز مذکور در انوار
 شهر نسان عمل خانه آنحس حجه اندعاد نانه از نصبت نچسند
 ناساه اک دسنگاه گفند نوارو حرم حورسند و ماه را ننگ کم
 نرگرم و مال چهل و سوم سوسی از عمر سعادت نرس گندی حد و
 ناند و نند نهر از ان نصرت و نوروزی و منتهی و نهروزی نانجام
 رسنده مال چهل و چهارم اعاز سک حصرت ساهنهای نعد نراج از
 مراسم ورن نانوار چهل سدن خاص و عام که گران مانع نحب
 نهروزی نحب نمرع نگار در آنجا نصبت کرده بودند سرور آزای

دولت و کمرانی شدند درین بره مرخصه قوه العین عظمت و بختیاری
 قوه الطهر شوکت و نامداری نادر شاه را در مرجع حصول محمد معظم
 نایب در آن روپیه نوازش نامند و امیرالامرای صوبه دار دکن
 و حاکمان سپهسالاران و مهاراجه حسوسیت سنگه ناطق مهم
 احمد آباد و جعفر خان صوبه دار مالوه و مهانت خان صوبه دار
 کابل بعبایت ارسال حلاع ناحیه قاضی معاضرت ابراهیم و بعد
 الرحمن بن بدر محمد خان نایب ده هزار روپیه مورد مرحمت شد
 و عائد خان که از بزرگان حاکمان حاکمانی مازری الدهر اسب نقیص
 خدمت حلیل العذر صدارب کل از تعمیر شیخ منور که او را
 کفر من در نامه بود و الایام گردانید و اسلام خان صوبه داری کشمیر
 دلین در از تعمیر ابراهیم خان معنی گشته بمرحمت خلعت و اسب
 ناسار طلا برلند شد و همت خان نصرت بعبایت اسب
 مناهی گشته بعبایت بدر مرخص گردید و چون صف شاکان
 میرآتش نادر بعبایت مورد عذاب نادر شاهانه گشته از منصب
 و خدمت معزول شده بود بدایجان خدمت دارو عقی تونکانه
 خلعت سرمراری پوشید و قناد خان ناصبه ناصد سوار منصب
 سه هزار در هزار و پانصد سوار چهار اعتبار ابروخت و اکرام خان
 بعبایت معزول و حابوه معنی گشته از اصل و اصانه منصب
 دو هزار در هزار سوار مورد مرحمت گردید و حسن علی خان
 توس بنگی بعبایت خلعت کسوت مناهات نامه جهت بسر
 کردن حاکمان شکارگاههای نواحی دارالحکومه مرخص شد و
 چون موحی قاره از منارزان خلعت ابدال برسم کومک دکن معنی

سد بود و رعذ انداز جان نرساندن آن مامور گسند معائنات خلعت
 و علم و دگ رنجتر بدل بوارس نامی و از جمعی که تا جان مذکور
 ندکی بعدن نامند دو دگ و گناهیه سنگه رانهور تعائنات خلعت و از
 اصل و اصانه بمصص هزار و اصدی سس صد حوار و تا ردان
 ادعاری و چهانار جان هرنگ بمرحمت خلعت و از اصل و اصانه
 بمصص هزار و اصدی سوار و راهد جان و سندن علی اکثر نازده
 و حدی دیگر تعائنات است و برکنار جان و سندن رس اعانیدن
 نزاری و جمعی دیگر بمرحمت خلعت و نرحی بعطای سمنتر
 نهر اندوز عرب گسند و سوپهرن نندله از اصل و اصانه بمصص
 دو هزار و هزار و دو صد حوار و مرحمت خلعت و سمنتر حوار
 گسند در سلک گومکان صوبه دار الملک کابل منظم شد و مراد ملی
 کهکر از گومکان صوبه مذکور ناعانه چهار صد حوار بمصص هزار
 و اصدی هزار و چهار صد حوار و از اصل و اصانه الدفات جان
 بمصص هزار و اصدی دو صد حوار و امام او ردی که در سلک
 گومکان دکن منظم است بمصص هزار و حوار و خامدجان
 بمصص هزار و چهار صد حوار و امتحار ولد فاجر جان بمصص هزار و
 صد حوار و محمد عاند ولد راهد جان مرحوم بمصص هزار و
 دو صد و پنجاه حوار و حکم صالح هزار و بمصص هزار و حوار
 مسمول انظار تعائنات گردیدند و مانده سنگه ولد راهد و روستکه رانهور
 تعائنات هر پنج مرصع ازک مساعف امرا حیدر بوطن رخصت نام
 و روح الله ندوانی دار الملک کابل از معتبر معقوب جان منصوب
 شده تعائنات خلعت و خطاط و ساربانانی هر ماه کامرانی اندر حب

و سید جعفر خان ولد سید حلال بخاری و سند محمد خلیف از که
در موطی مالوحدون کجرات دردد سعادت ارسال خلعت سرمائے
افتخار اندوختند و کمال نظر داروئے آندار خانه بحطاب خدمت طلب
حاجی بایک عرت نامت و انور خان خواجہ سرا که الماس رحصت
ربارت حرمنش شریفی رادعما الله شرعا و قدرا نموده بود سعادت
و انعام دو هزار روپہہ سر امرار گشته نادر اک آن سعادت مادر
شد و قاسم ابای کس حسن پاشای حاکم نصرة نایم دواریه هزار
روپہہ و عطای خلعت کامناب گشته رحصت انصرام یامت و
بهمراغان او یک هزار روپہہ سعادت سد و مصحوب او یک قصه
شمشر مرصع گران بها برای پاشای مذکور مرسل گردید و معول
خان که از مرمره گوسه نشندان بود نایم پنج هزار روپہہ بهره اندوز
مرحمت گشت و بسیاری از امرا و منصب داران تمکرم
خلعت و اسب و شمشر و دیگر عطایای خسروانی مناهی
گردیدند و هفت هزار روپہہ مرمره نعمه سنجان و سرود سران آن
پرم مسعود عطا سد و جمعی کثیر از ندهای آسمان خلعت
و ملازمان رگاب دولت سعادت خلعت و مرچی تمکرمت ام
مناهی گشتند و درس روزر حها از حانس خان حانان
مپہ سالار یک طعه الماس انداز که هعداد و نچهار روپہہ قیمت
آن بود نظر مهر انوار در آمده مسد طمع همانون امداد و بیشکس
مباراحه خسرو یک سنگه صواه دار گجرات از نوادر حواشر و مرصع
آلب نه پندگاه حضور رسیده نانگ قبول دامت و دایشمند خان
المامی که پنجاه هزار روپہہ قیمت داشت محل عرض زمانند

و دیگر امرای نامدار و عمده های آستان مہرمدار تسکینها در حوز
حال گذرانند و اسارت والا صادر شد که با پنج روز اس حسن مرخص
هنگام آزادی عسرت و حرمتی و انحصار روز مسرت و سادگامی باشد

ادراک سعادت ملازمت حواحه احمد

مہرمد العزیز خان والی بخارا و

گذرانیدن نامه در انام اس حسن طرب پیرا

حون آن خان والا در میان حدائقه ساسا گوارس نام
سخت خواندن اسلاف و طریقه با واحدان که همواره تا سرور
آزادان اس دولت خدا داد رعایت مراست بکجهتی و داد و سلوک
سلک صدایت و اتحاد نموده دافصلای صلاح اندیسی طالبان
و الدنم و نادی پنج اثناب ارسال نامه و اطلاع بنام بوده اند برای
ادای مبارک ناد خلوس اس وارنده لوای عظمی و کسور سدای
بر آوردن خلافت و جہانبانی حواحه احمد نام یکی از بردگان
خود را با هفت نامه مننی بر مرآت القبت واسنداس و محتوی
بر قواعد آداب دانی و ماء سدای و ارمغانی از نفایس و مرغوبات
نورال نرسم سفارت ناستان ملک سالی رسانده التیمی مذکور رس
هنگام بطاهر دار الحکومت رسیده بود چهارم ربیع الثانی در ایام اس
برم کامرانی و حسن خسروانی حکم معلی صادر شد که ده ارب
بلندم حده حلال مایر کردند و بموجب فرمان همانوں صنعتیان و
و ماء خان مدبره شده او را بتارکاه انبال رسانند و در محفل ملک
سکوة خاص و عام بومثلت لجناس عظام سرب اعلام شده مہر

احترام دریافت و پس از تقدیم مراسم گورنش و تسلیم نامه
 عند العرب حان را خدمت اشرف گذرانند و سوعات که مشتمل بود
 بر احوال راهوار ترکی و شتران نرومانه بخشی و دیگر تصف
 و موارد نظر حورشد مآمر رسانید از آن حمله یک قطعه لعل رنگین
 خوشآب بود که بچهل هزار رومیه قیمت شد عاطفت پادشاهانه
 در آن روز حواحه احمد مرور را بمکرمات خلعت ماحره و خنجر
 گران بها نالافه مرورید و ابعام هشت هزار روپنه نوارش نمود
 و چون در راه کومنتی بهمومانداده هدور نقیضه صغی داشت
 عصای مرصع عطا فرموده مبرای لایق لجهت نودیس مقرر شد
 و شهنشام ناشاره والای فرمان روای انام کشندهایی که ندسور
 حشدهای سانبی بران حراغان شده بود بر روی درنایی حور حلوه گر
 گشده حنوب بخش ناظران و طرف برای حاضران گردید و حراغانی
 که از شمع داران روی آب برآمدن کنار دریا در کمال خوبی و نظر
 مربی ترتیب یافته بود استادهای آن انجمن عسرب را مسرب
 بخشند حضرت شهنشاهی در انوار سپهر نشان عسلخانه رو ندرا بر
 سربر عظمت و ابدال حلوس فرموده از اوج رفعت و علان تماشایی
 به سمت امرا توحه فرمودند و حواحه احمد انلچی قدر دران مرحدده
 محاسن سه ادب حضور یافته از تعرج آن هنگامه ناپند سر بهره ور شده *

حسن کدخدائی نادراده عالی مدارت و دار
حسینیه سیم محمد معظم نادر صفت سروراحه
روشنیگه رانهور بر طبق سبب سبب صفت افرور

ارایا که حکمت کامله خلق احد و بندگان صمد که ان صمد سس
دیده لم دولت متعقد و ممتاز و در صفت وحدت و یگانگی
بی مهم و انداز احب سرشته نغای انسان که حلف الصدق
دودمان امکن و فیه العین خاوانه اکوان احب و محلول
از برای سرشس صانع و معروف دران بدوالک و بنامل دار
سند و سرور اهل دانس و مدس که کدخدائی سرای آرمس احب
در برعص صفت سمد کج دار لماکسوا بکبروا عمن خواهررحب
در دامن تحت تک سراجمان احب گسند بر دایم خلق و کائ
عناک خصوصاً سلاطین والا برانکه اماطن کارخانه انجان اذن لازم و ملجئ
اصا که همب داند به هم بر یکد در ذرت که سرمانه نظام کسور صوریست
معمور داسده سراجده هندی و نسکه حق سرستی را رودی راند
و احلاف عالی گهر را ناعف مدشان بگو ستر سبب سرارحب داده
در امدغای نعل که خلود ذکر و درام نام از سراج مداح آنست
کوسس نماید بارس رای عالم آرای حشر ساهداهی که
نهس مظهر خلقت الهی و در همه امور معدنی تا بار سرع مظهر
حنان رسالت نغای اند درین هنگام صمدت درحام حنان اقتضایمود
که ورزنده احتر برج دولت و حسند گوهردرج سلطنت نادراده
کامکار تحت ندر محمد معظم را که من سرشس ندان بورده

سالگی رسیده محل برومند و درش در گلش شاد و کمرای قی
 کشیده بود ارس مدت واپی مرکب بهره در سارک و خاطر اقدس از
 مدوند آن بو-هال گلستان حاد و حلال که دردمت همب والا مرضی
 بود لازم الادا پذیرد و بس از تامل در احداث عیب سرشتی که
 سرادار اس منصب ارجمند باشد مرعۀ اس دولت تمام صدقۀ ستوده
 اطوار راحه روپ سنگه را تهور که از بژان راحه‌ای دیشان و سر عم
 مهارحه حسوب سنگه بود انداد آن مسطورۀ بحمدن را نامرد
 دادشاه راۀ عالی و در مرمودن و چون بموجب برلغ گذتی مطام
 از موطن خویش بمشکوی دس و حرمکده ابدال رسد بحسب
 دلمعس کلمۀ طنبه و ادراک سرب اسلام ماسر گردن و روزی چند
 در خدمت علنه حمله دشمنان حرم عمت و مرده گردان سرادق
 عظمت کسب ضروریات احکام دینی و آداب و مراسم انسانی نموده
 در اندک مرصدی جمال حالتش بر نور احلاق حمده و عادات
 بسندیده آراش نامت و اشارۀ همایون بترتیب اسباب و مهمات
 آنطوی فرجده صادر گشته کارمندان را بیکگاه سلطنت بهرام
 لوازم آن بردارند و منصوبان مهمات سرکار ناکشاه راۀ نامدار
 بحمدنار بپرسامان ضروریات آن قیام ورزیده آنچه ناهست مهینا ساندن
 و عاطفت حسروانه از روهر حواهر و نیرایهای گران ماده رباده از یک
 اک رومده آن محدوده بقاب حنا عطا مرمود و بسیاری از معائن
 اثواب و امدعه و دیگر اسباب تحمل و ترنس مددول داشت و همچنین
 صدر آرایان سرادق حشم و ابدال و معطمان شدمنان حاد و حلال
 اعدی نگهان تعدس و نقاب حورشید احتجاب ثریا حجاب بهرام اسام

حلی و حل و مرصع آلاب و رعایت ملبوسات بلطعات لجا آورده
 چهارمی ساخته برای آن ^{مکتوبه} عقب منس مرتب نمودند و
 سترده هم رفیع الهانی مطابق اندرهم آورده سب هنگام آن داندان
 اندر سامان ۱۰ مرتب اعلی ساعت عدد معروضه بود در منزل
 ردس منال عسلجانه حشمت حسنی با شاهاده مران ابعاد با
 لدولعه نظم *

که بطارقه حسن آن نرم گاه * پی ساختنی دنده را از نگاه
 نهشتی در تانی روی خور * ازو حشمت خون عم از عدس دور
 هم در خون دامن دومان * صفا حشر خون سینه دوستان
 و آن در رشت ۱ روز در منزل قدس مرتب بادشاه رانده ارجمند مدر
 مضاط حسن و معروضه گشته هنگامه عیس و طرب گرمی در مرتب
 ارباب نعمه و سرور با لب و خند و رنق و عون آلتا برآهیم آمده
 نواهیج عسرب و حوشدلی بودند و اولی با مذکور که آن نرم و دسی
 سرور در دارگاه ابدال صمد گشته مو بادشاه رانده عالی مدار والا
 معام در کمال سوکت و احسان از منزل خون ترا ده برآه در با هزار
 هفتاد سعا با منوچه دستگاه حضور لامع الفور گردیدند و در روح ولعه
 مبارکه از کسبی رود آمده نگران دواب و کامرانی در دران
 گستردن از آلتا با بانی ساه برج که مطلع آفتاب سلطنت و چهاراندانی
 است از در طرب در رمنی کنار درنا خوب دست نموده خراعاتی
 در کمال خوبی و نظر و بی کرده بودند و مادیهای رنگین و
 و منفس نظری دلگش در پیش آن در آرتخته بدستور معهود
 دیگر حسنها خراعات کسبها بر هنگام امرو آن نرم طرب ارا شده

از تلمع و میا سطح فلورس آب هم چشم چشمه آفتاب گردیده بود •
 • لمولعه • نظم •

و بس شمع و مشعل در او روشن • زمین همچو مدخل شد امروخته
 چراغان چنان گشت عالم مرور • که نگذاشت در دهر یک بیره روز
 و دران طرف درنا آفتاب و ادرات آشناری پییده شده بود بموجب
 حکم اعلی چندی از امرای عظام مثل اسد خان بخشی دوم و صلیحان
 و اندیمار خان احمد تنگی و ملایع خان میر نورک از حای که
 ناسا هرا ده بلند معمار سوار شده بودند در رکاب امثال روان گشتند و
 طایفه مطربان و اهل مشرب و سرور از انات و دگور نایب و سارنه بعه
 شادی و اهنگ منازک داد گل نایک نشاط در کشیده قراة سرادان و
 سرود گویان پلشتن بیس می آمدند و آواز بغاره و کرنا و صغر و
 بقر و سرنا از نالای سعاس چراغان که در روی درنا خلوة گریه و
 آرزو سگوه و حلالک دگوش گردون مفرسانند و در انجمن همانان
 مسلحانه که حضرت ساهدشاهی نامر الهی سرور آزادی حریمی و
 انبساط بودند ترانه سنجان محفل خاص در مرقه بهندت نوا ساز
 گشته سعل آواز سان در حریم طایف باهند در گرویده نون و علعل
 سادمانی و صدای سادمانه کاهوانی اوان نرم معلی سپهر اعلی
 بر رفته • * لمولعه • نظم •

سرود معنی سده گرم حوتس • رنه بعه چنگ و بی راه هوس
 پی گوهر حوشدای رنده ساز • چه آهنگ مطرب چه آزار ساز
 دالجه ناساه راده عالی و روالا حشمت قرص دولت و مسرب سعادت
 ادور ملازمت اسرب گشته آداب تسلیمان نجا آوردن در حصر

محال است بناهی آندسته دودمان ساطب را عظمی ادطار عاطف و
 مطرح انوار مرحمت گردانده بکعبه مروارید ساهوار که نسیاه هزار
 رومده ازرس داسب از هر عذاب و دسب گرم پرور در سرادس
 بسدد و گراندها سریندی ۱ کرار یک دانه لعل آنداردن دانه مروارید
 علقان که نسیاه و پنج هزار رومده ممب آن دود و نارویندی مرصع
 و حاکم خاصه با لاف مروارید و حرکسی خاصه مروارید دور و حاکم
 مرصع و دکنه رومده دعد و دکر بکر عدل خاصه ناله پرو پنج سر
 اسب عربی و عراقی ازان جمله کمی نامار مرصع و یکی نارس و
 مار طلا مکرمه مرموددن و اساره والا نامروختن آلاب آندازی
 صادر شده بماسای آن هدیه دلدن بخریب دسب باطوان گردید
 بکلهای ناروی که دسان سرو حوی داری از گذار دریای حوی دد
 امرا حده و گلهای آسدن در دامن رمن مرو رکت و اعطاس
 صوران گوناگون دسهای بدیع از صفحه آنده نام آب انگشت
 صورت بر رمن و نار گشتن بمر هوایی از گلداری دو دهال گل
 نرهن در صاحب ناع و گلس دسان داد و از سعله ربری و سرور
 ناری گل امسان هوای گلدن در بهار در سر عسرب طلدا اندا
 لمعاب روع ماهدا ی کره رمن را حور گوی آتاب زرر صاحب و
 هلهای زرر دس نور بهر آدن رمن مرور ردر نام سهر و کو انداحب *
 * زوئعه * نظم *

را وار مهندانی مه صفا * بهان بسکه اندر حب نور و صفا
 هوا و سندی دسب ادراک سب * رمن سمع مابوس افلاک سب
 و س از ادصرام ان بماسای دسب امرا حور ساعب عقد در رسد

بموجب امر اعلی فاضلی عند الوعاب امضی العصات در حضور انور
 تأیید سریع مظهر بمهند قواعد عقد بمؤید آن نکلند حدیقه
 عفت را با مهال درومند گلش حشم بدوند داد اسناد های بساط
 قرب و حضور و نارامنگان آن انجمن برزور مراسم تهنیت بدویم
 رسانیده تسلیم مبارکباد نمودند و بعار های عشرت بدوا آمده نعمه
 سرانجام حوت آوار و برانه گویان طرف سار بعمهای داموار در مقام
 تحیت و بنا جوانی مرودند و آن برم در نشاط و محفل اندساز
 مبارکی و مرحدگی صورت انعام بدسروت درس حش مهبت
 بدرا سواد احد الیپی بحارا که ناشاره والا شرب اندور بساط
 حضور بود دو عدد اشرفی یکی سه صد توله و دیگری دو صد توله
 درن داسد نا دو رومده بهمن درن عطا گردند و خوشحالی حال
 گلاوب و بسرامیان درادرس مواری چهار هزار رومده از حلی و
 حلل مرصع و سه هزار رومده نقد و ^{۱۰۰}نوشهر حال گلاوب دو هزار رومده
 مرصع شد درس هنگام مرحدده مرحام چون انام بر سگال سپری
 گشته و هوا بخوشی گرانده بود و فصل زمستان که موسم بدر و شکار
 این کشور فیض درور است در رسیده هوای نشاط صد لکچر ار
 بدشگاه خاطر مهر تدویر شهید شاه عالم گنر سر در رده هجدهم ماه مذکور
 صاحب سکار گاه دالم از مدص ورود فرما بروای عالم سرف اندور شد
 و آن روز و روز دیگر آنجا شکار کلنگ و آهو و نشاط اندوخته دور دهم
 سکار توحه فرمودند و روز دیگر ارا حاکم سکار نور سعادت قدوم

بحسب آنکه در کتاب و حکم نگارانه بحاص سکار مراجهت نمودند و مندرج
 در رد بحر را در بحسب آنکه در راه و مسان و مواجی آن صدق بدله گاو
 عسب آرا گشته در رده سکار برورس حال رعایا و ربر دستان
 منکرند و بقراولی معادب ازلی صند دلهای رمنده نموده خیره
 افروز دل و معدلت بود و در حلال اس انام در مومع انوب سکار
 روزی سکاری عرب دلقرب که کمال دروب داسب مسب بدای
 طبع اس کرب نگاراس که دس اس که حوس آنحصرب بعزم صند
 بدله گا که هنگام مسندی آن دو دسکار تاد مذکور رسدند از حله
 مروانی که در بحسب آنکه در هر سو کاود اسند سنج بدو نام راوی
 آمده مودف عرض هما و رسدند که د بدله گا در س بردگی از
 حوس بدای مسنی بحدک مودف ادرسی سگرب حدرب امرا
 داند دگر اردن حصرب ساهدساهی بداسای آن وحسنان وده
 مرصوده بر لب تآها رسدند حنان رحاس مصنی و سورس بدی
 در انبا مسئولی بود که اصلازم بحورده سرار حدک بردا اسند و بدوسی
 درهم آو حله رد و خورد می نمود که عام سرو گردن هر د
 سچروج گسته بحوس رآعسده بود دس از حدک ممد دکی از ان
 دوستدیده وحسی معلوف گردیده راه گرر درب و آن دگر در ی
 او سنامب درن و دس حدبو زورگار صد سکار انبا نموده از بحب
 رول مشارک روا آمدن و نا دالی و موده د ارالاب و ادواب
 صند و حوس اسب منوحه سکار گردیدند اما از رسای کمند
 مدوید ابدال حصرب ساهدساهی که هنج صند معصودی گردن
 از ان بدحدک بحسب بدی که گر بحدک بود برگسده رسر بدر آمدن آن

حضرت از روی چستی و چانه‌گی تعنگ موسوم به بی‌مدال را که
 در سرراستی و بی‌خطائی بطور ندارد بسیار از شاه خواندند
 و گویا شاه اس رسیده از اطرف گذر کرد و آن صند می‌دم رفته
 را با در آمدن و دیگری که تعاب او کرده بود آمده بر در آید
 رمدن سعاد بر آن که کنه‌ها حدیثا داد و دین بدولت آتیا سر بر
 را روی صند افکند بشده بودند کردند و چون دعای آتیا صرف
 در آمد او را در نشان کرده تعنگ موسوم مظهران را که بر سر
 دست مبارک بود چنان بکشد و برق‌آور شدند که گویا بی‌مدال
 در سنده اس حای گتر آمد و او بر بختاه دم رفته در غلطد شمع
 بدهو و بار محمد قراول که بر دیک بودند رسیده آنها را دایج نمودند
 و آن شکار عوانت آمار که اسورخی بود از دقتش در گی طالع حصم
 افکن افکنم سکار شه‌شاه روزگار حیرت ادرای دنده و ران هوسمند
 گشده ازان تندرستی بحسب و صید افکندی ابدال مدوی ناری
 قاعدن اس بر گردید در الحلال مکندها بچشم بصیرت مشاهده کردند
 و طبع مبارک حدیثا ازان بشکستگی و اندساض گرایید و بچرخ
 دیک اهدک توحه ناساعانه آن دو شگرت بچرخ در برش دلید
 که گذارش ناف دو تدر صید شد و ناتفاق مهارت بدشکل من شکار
 و صد آرمانا کهن دشت روزگار صندی ناس بدرب و خصوصیت
 کم ابعای می امدن اشاره معلی صادر شد که سه تحنگاه سادگن یکی
 دران گل رمدن که شه‌شاه دولت و دین در حالت صند اس
 وحشدا آتیا بشسته بودند و در دیگر در درخا که آن دو بچرخ
 تندر ابدال عالم گیر کشه بودند سارند ا نشانی از کدیب اس شکار

در آن آمار باشد و نیز بر همان همان موصوفان موسیقی که در آن موصوفان خوب
 کار در آنجا و مخصوصی که به هر اسب و نه بر آن در آن هنگام
 نفع از آن در حاد و حلال کوهر محظوظ طبع و ادب آن که اهرام
 در آن حاصل محمد طم و یک سر اسب از طو و یک خاصه عطا کردند
 و در هر صحن داد حان و کدور را میبندد و هو و دار حان و در نص الله حان
 و حسن ای حان و دار اسب و روحی از مراد و ع و یک سگار خلعت
 سگاری سر حان سد قنجم حمادی الاوائی سپهسالار دس ماه راس
 و او را از سگار گاه بر او راحه صاحب دار الحلال را از رفندوم
 اسب سعادت بخشیدند در دوقوت رافع گیتی مطلع امام مهاراجه
 حسوب سالک صوفی دار کجرات عرضدور نام که در حان صوفی سالک
 حوس و کوسک اسب الامرای که ناعساگر منصوب شدند و اسب و اسب و اسب
 و وای صوفی نام اسب و اسب و عطف الدار حان و حان و حان
 حونا که در همان سد که نگهبان آمده با رسیدن صوفی داری دیگر
 در طم مهمان انصوفه استعمال و زرد و از و نافع دار الملک کاذب معروض
 از گاه خلعت کردند که راحه راحه و بهانه از عیش تا حل طبعی
 در آن سد و سمسر حان که حراسی حصار شهر کالی معدن بود
 سگای او و صوفی سده و اسب و اسب و اسب و اسب و اسب و اسب و اسب
 و اسب و اسب و اسب و اسب و اسب و اسب و اسب و اسب و اسب و اسب
 حان که در سالک کو مکنان آن صوفی مدبطن دو معروض گشته مدبطنش
 که در هراری هرار سوار بود و اسب و اسب و اسب و اسب و اسب و اسب
 و اسب و اسب و اسب و اسب و اسب و اسب و اسب و اسب و اسب و اسب
 و اسب و اسب و اسب و اسب و اسب و اسب و اسب و اسب و اسب و اسب

ارسال خلعت مورد توارش شد و از اصل و اضافه بمنصب هراری
 هزار سوار سر بلند گردید و فرموده جان برادرش که چنانچه سابقا
 گذارتش بدیده از دیک سرانجامی سرب اسلام دربانده دولت
 اندر حضور لامع الدور بود در خلعت مرحمت شد دهم ماه مذکور
 اله در دستان بوجدار گورگ دور در وسط نوح نارگاه سلطنت حدس
 طالع بر امر وخت و سه رخت و مل بر سیدل بدشکتش گذارادن و عطاء
 خلعت سرمایه مناهات ادوخت و درون اوقات جمع بودندن والا
 قدر و امرای والا نامدار و بسداری از عیون و منشان خدمت گذار
 خلعت و سیدانی عطا شد *

تسکیر ولایت نلاون از متعلقات صوبه بهار

چون از دور لحسب کار کدان فصا و قدر معالند و صبح و ظهر
 بدست شکوه در آب این حدبو سکندر فر داده اند و در مدارج
 عالمگیری و کشور سنای اواب قاننداب عیدی و وینعاب آسمانی
 درری لحسب بهان کشای کشاده لا حرم ارفانی سلطنت گندی
 فرورس هر روز ده تسکیر ولایتی درور و کشانش باحتی بصرت اندر
 گشته دلوامع سرب هم و مجاهدت عرصه مملکت از طلعت
 و خود سرکشان بحوب و دش در اس معدهد پرت کشای چهره
 صدق این مصمون مسخر کشش ولایت نلاون است که درین انام از
 مناس افعال گندهاها حدبو بهان لحسب سعی و کوشش دارند
 حان صوبه دار بنده بر منصبه ظهور آمد توصیح این معدمه آنکه چون
 مرربان آن ولایت که بوراثت وداگان صلاحت آیدن آن سر رمدن را

مصرف بود تا سبطها را قطع کنند و حصون استوار و گذرگاه های
حرار و صحرای طبرستان و مسانگ از تعدادی جنگل های ابدی و مریخی
گروه و گروه بدرای امور دیو و غریز گشته اند بحیث و استعمار مینور
و بدست حسارت نوای استعمار از مراجه از درگاه دخی و خود
سر مینور و از نیکوکاری و مصیبتی ترحمی صوبه داران در
مصری ارباب که اینها را مصرف مینور ای حرار از حد خود را برده اند
دست در مصیبت لیسال ملک مادی که می گویند و مینور از دست
الحوار بود دراز مدت و از گروه بطری و مریخی که پندار
جهالت و حدال خود سری سرار و درگاه رمان مینوری بازده مینور
و اطاعت و بدست صوبه دار مینور در دایره و مسکن برسم مینور
دگر مریخیان مینور و مینور مینور سال گذشته در هنگامی
که داود خان صوبه دار بهار از مهم بدگاه مینور مینور
مینه رسیده بود و دراز حدود یک حد مینور در ده مینور و بدست
بعضی مینوران مینور نام مینور و مینور مینوران حدال از مینور
سلطنت و ابدال لیسال مینور مینور مینور نام که تا کومندان و مینور
آن صوبه هم در مینور و بدست آن سه روز طلب که مینور و مینور
گماشته را با دین و مینور مینور و مینور آن مینور را از عدار مصرف
آن مینور لیسال مینور و مینور مینور مینور مینور و مینور
و مینوران و مینور که مینور آن صوبه صادر کردند که تا مینور و مینور
خونس بود از مینور در مینور آن مهم مینور و مینور
مینور و مینور آن مینور مینور مینور مینور مینور
مینور و مینور آن مینور مینور مینور مینور مینور که

از تادیس دیگر مساند کیشاں مارع گشته بود اتفاق منرا حان موحدار
 در بهنگه و تهور حان حاگیردار چیں نور و راحه بهرور رمیدار موگیر
 و دیگر عماکر نادرشاهی و رمیدار از و کوشکیان آن صوره نسبت
 معصود رواده گردید بلان بمسامت چهل کروه در جنوب رونه نند
 واقع شده از نند مذکور تا سرحد آن ولایت نسبت و پنج کروه امت
 و از اینجا تا مکانی که ممکن و مامن مرزبان آن ولایت و آوار شهر
 و آبادست نبرده کروه آن معموره کهر و صالات دو قلعه میسم
 اساس دارد هر دو سنگس یکی از آن در مرار کوهی که در آن دردیگی
 امب و دیگری بروی رمن رودی عظیم از نای آن دو حصص منع
 میگردد و در اطراف و نواحی کوههایی مرتفع ر حدگلهایی اندوه است
 و سه قلعه مند از متعلقات آن ولایت در سرحد صونه بهار است
 نخستن قلعه کوتهی که نسبت کردهی بلانست دوم قلعه کده که
 از کوتهی بمسامت هفت کروه در سمت دسار آن واقع است سوم
 قلعه دیوک که بماصله ده کروه از کوتهی در جانب مند آنست و
 همواره از قدیم الایام رمیدار از صالات و حام آن کهرنوم را نعی
 و سرکشی با حکام شوه نوده و ده شست کرمی حصانت قلاع و صعوات
 مسالک و اندوهی نندشها با صونه داران دم محالعت رده طریق اطاعت
 نمی نموده اند چنانچه در عهد سلطنت اعلیٰ حضرت که عند الله
 حان بهادر میروور جنگ مدتی بصونه داری پنده قدام داست پریان
 ولد ننددر چروکه در آن هنگام مربان آن با حدیت بود از کمال چهل
 و اسدداد تن اطاعت و انقیاد ندارد و در مدت حکومت او
 بمشکشی نبرستان و بعد از آن حان مرحوم که امیر الامرا حاف

و در اندوه آفتابان که در آن و ب سانسده جان مخاطب بود نصونه
 داری آنجا منصوب شد اگرچه در وقت زمان حضرت اعلیٰ با عمارت
 کومکی آن صونه نه بدیده آنصلاک پرور برداشت لکن او را مصداق
 صاحب و اندراج دلاخ و ولایت مندر نگشته هستان هرار رویده
 دینکس گرفت و مراجهت نمود تا حمله خون رینندار سغاب سعار
 ثون همواره دلاخ سه گانه سرحد را تمامان محاربه و نبرد مسجون
 دانسته ناسنطهار آن دست حراب نه صی محال ولایت ادسایی
 دراز می کرد داؤد جان اندراج آگاهوار از معدیات مطلب دانسته بحسب
 مستخر فله کوهی تنس بهاد عربت صاحب و التجم ماء مارک
 رمضان ا س سال همانون نمای آن فله رسد مقصدانی که در آنجا
 بودند از سطوب حدود فاعره مندر تا تمام حشر معلوب رسد و
 حوت گودند و حب انامب نروون کسندۀ بودند و فله را حالی
 که نه داؤد جان آنرا تحفظه بصرف آورده بدو دست ما سده داد و
 پس ازان کسانس فله گنده وجهه همب گردانند آن فله است
 در کمال استحکام برقرار کوهی رابع سده و حای کفرار معاهده را
 سامان فله داری در آن بودند از فله کوهی تا آنجا اگرچه مسافت
 هست کروه است لکن مرا سر راه آن جنگلی اموه است و در وسط
 طرق کوهی بلند و کروه دسوار گذار ندر هسب ارس خیمت جان
 مذکور بحسب قطع استجار جنگل و هموار ساحل راه رداخته در آن
 باب سعی و کوشش ام نطهور رسانند و خون ندر روی جهد و اهدام
 مبارزان بصرف اعصام تا یک گروهی فله گنده جنگل رنده شد
 و راه قائل عدوا انواع منصور گردند اهاس مناب و اسدنگل محدود

مد سگال ترلزل پدبرده آن حصار مصائب آدار را دیر نی مدافعه
 و پنگار جالی کرده نکام مرار معملک اذنار سپردند و داوود خان دامواج
 مدروزی دشان چهارم شوال پدای ملعه رسیدند آنحصار مدس را
 تصرف نمود و اهدام آبرا معصای زای صلاح اندیش دایسه
 بهم بدعاش برداشت و در اندک فرصتی آن حصار اسوار را تا
 خاک برانر ساحب و چون فصل برشکال برنگ رهنده بود قرار
 داد که ایام داری را که به هنگام حرکت و نورش است در آنجا گذرانده
 بعد از انحصای موسم نازان رهگرای معصک گرد و رعایت مراسم
 حرم و تدبیر را از ملعه کوئی تا آنجا در هر سه کروه ملعه گلن
 ساخته در هر یک صد سوار از تالینان خویش و جمعی از مداهای
 دند و قچی و برخی از رمیدن اراش عین نمود که چون رسد آروغ بمعسکر
 بصرت آند از حدود خود سلامت بگردانند و محافظت راه نموده بگذارند
 که از دست برد معهوران بی دس آسیبی نمتروند پس برسد و چون
 موسم برسگال سپری شده هنگام سهص و سواری در رسید همت
 اخلاص گرس در سجنر دلاون بسده با عساکر بصرب قرص حارم آن
 مهم شد و با آنکه مررا آنجا بصدمه صولت اوج مدصور از مدسی
 دندار و عرور بشعور آمده و کلا مرستاده بود که تمهید مراسم معدرب
 و بدامب و بعه و طائف انقیاد و اطاعت کرده پیشکشی معرر نماید
 تا حدود فاعره از عرمت استنصال و انرا و لایت آن حصارا مائل
 در گذشته نه نند معاروف کند آن حاس سهامت شعار ترلزل در
 اساس عرمت خود راه داند و توروک لشکر و ترقیب اوج نموده
 عره ریدع الارل انس سال مرحدده تأئیدی شایسته روانه سمب معصک

گرفتند و مدراجان را سوار حلاب آبار و درودخانه و مدومچی
 بهراولی که در هفت در میان بردلی است و بهر حال با هفت
 صد سوار و سصد تنه در ترابعار آماد؛ کارزار است و سنج با از ران
 راه؛ دارند جان با با صد هزار از با میان جان مذکور و راجه بهر
 با چهار صد سوار و یک هزار و سصد تنه کار فرمای خرابار کردند
 و دارند جان خود با دو هزار سوار در طلب حای سوار گردیده این صد سوار
 از باستان خودس نیز داوولی معین صاحب و گروهی اندوه از درد از آن
 دسرگردگی جمعی از بدعای اندامی و مردم خوش بخت
 بودند که هر اسرار را را با فلع؛ آن که خفگیهای صعب داس و مصبور
 بود که محدودان در تنه آن کمین گاه گردیده با مطهار بساک اسرار
 طریق آمد و صد در مردودن لیسکر تصرف سوار سواران جنگل
 بری نموده مسطح و مصفی سازند و در هر جا که با نصای مصلحت
 جمعی با است گذاشت بهانه معرر کرده جوی تمکار و آب گماشت
 با معهوران را محال دسندرد نماید و با خوش روزی لوا بریدند
 و آمدنی که گذارن با است هر روز سوار شده مسامی بدل می
 نمودند و جنگل نرفته و راه ساخته پس میروند و هنگام برول در
 اطراف لیسکر مورخاها ساخته لوازم بدعت و هوسفاری که با گریز
 سداگر است تمام می ورزیدند و فنانر بعضی ساختن راه در عرض
 ده روز ده کروه طی شده نهم ماه مذکور در موضع نرسی که از اینجا
 با فلع؛ ملاون هفت کروه مسافت است مصرف حنام امواج طفر
 اعصام گردید و اگرچه دروس مدت که دارند جان برای گذراندن
 ام ترسکان در کنده انصاف داس حناحه سانی ذکر است و کلاهی

زمیندار دلاور برای تمهید مصالحه و معرور کردن نشکستن برد او آمد
 شد داشتند اما احسان مذکور حسن آنها را دسمع قبول راه داده حرایی
 که مشعر بحصول معصوم آنبردود باشد میبکفت درین هنگام که
 امواج قاهره بموضع نرسی برول کرد مجددا صدمه رعب و امیدگی
 حدود مسعود در ناطق صلاحت آمود آن کثر مطرود کار گر آمد و بمشاهد
 آثار سطوت انبال دسم مال و ملاحظه و حاصت عادت و سوی
 مآل هوایی مرکشی و سودای محالعت از هر بعد ارتش برآمد و باچار
 از راه چاره سکالی و لانه گری دمتش آمده صورتسنگه وکل حدود را
 که مدار علت و صاحب اختیار مهماب از بود دگر ناره برد داؤد حال
 فرستاده اظهار عجز و راری و قبول برمال تدیری و خدمت گرایی
 نموده راحه بهرور را در حصول اس مدعی و حینک انگشت و تعدل
 دادن یک لک روبه در محمل بیشکش سرکار جهاندار و پناه
 هزار روبه داؤد حال کرد حال مذکور درین مرتبه از کمال بصیرت
 و الحاح او تن نقبول اس معنی داد و بد برمن مامول آن محذول
 را از معتصبات صلاح اندیشی شمرده اس مقدمه را بحساب سلطنت
 و جهانمانی عرصه داشت و ناقتار و سندن خواب از نارگاه منبر
 حجاب روزی چند دران مقام توقف گریخته در امتدصال از امهال می
 ورید در حلال اس انام روزی مینان حسن اسلام حذر رسانیدند که
 جمعی از مقهوران انبهار مرصب دهوده در هفت گروهی معسر
 ضروری رسد علت را رده اند اگرچه پس از وقوع اس مقدمه زمیندار
 عدار بواسطه وکلا تمهید مراسم اعداد کرده چمن و نمود که آن
 حسارت بی اطلاع و اسارت از او مرد دمتش سرورده و پیر پناه هزار

روپنده از حمله پندسکسی که مدول کرده بود مرستاد لنگ دازد حان
 دران ادای باغیخار مسامحه نموده بشکر یک عترب و بکلیف حمیت
 مردم نس برد کار و سرادان آن نگار هستم ردع الدای از مری
 کوح کرد و در دامن کوهی که سه گروهی قلعه تلاون بو درول نمو
 و سائردهم آنجا که کوه مسمر رده حنام نصرب در افراحت
 مجدولان از قلعه برآمده در بزم گروهی عسکر طغر سمار مورخاها
 اسدوار سده لجمعت و هجوم تمام سسند نمودند و مهنای مداغه
 و محاربه گسند اظهار آبار جلالت منگردند درین وقت از حداب
 حلاص و جهادداری درلغ کرامت توان در جواب تعرضه داس
 دازد حان مسمر بادن معنی نرو معادب گسند که اگر موربان
 مذکور نرهبری فکب و مادی دولاب مونی ادراک سرب اسلام
 در بامده دس مدس احمدی و ملک والای مصطفوی گرانند و برک
 آس صلال و باطل نرسنی نماید اورا دمن ایمان اان داده بسکس
 لگند و آن ولایت نرو مسلم دارد و الا حنانکه مامور سده همب در
 اسنصال آن معهور و ادراع قلاع و ولایتس گمارد آنجان عمودب مدس
 مصمون حکم همانون را نان مذکنس بدره انام منعام نموده اخطار
 جواب دایب اراان حاکم مبارزان حقوق ابدال را سون حدال و مثال
 دا اعتدای نه کمال عدل گسل سکنت و تحمل بو بهور حان نرلاس
 که از صدق نام نهره نام داس با وصول جواب آنکسوزان مآب که
 آبار امندا و انا از مدول ان مقام هدایت نرا از جهرة حالس
 لاح بود صبر نکرده بشکر نص بهور و دلاوری در احرار صندب
 صحاهده معادل نمو و بی اطلاع و مسورب دازد حان دسب و

چهارم رنح اناسي نا - پناه خود سوار سده بر طاعیان مردرد حملہ
 بدن و بدنک مورچال آنها رمنده دایره بدن برامروحت چون دارند
 حال ارس معنی آگهی ناصب از دتر نصرورت نا حدود نصرت سوار
 شده دشت رومت و در موانر مورچال مهوران معاصله دگ تدعی
 انداز مردد آمده آنها طرح مورچال انداخت و توپ و بدنک
 هنگامه جنگ کرم ساخت از دگ ناس روز تا هنگام غروب حوز شدند
 گیتی مروز بدن حرف و قتال شعله در بود و دلبران حالات موش
 از طرفین سرگرم کوشش و آو برش بودند چون تهور حال بدلان
 منشار حبال مروز بدنک تر بود شایده کس از تانسان از سر
 بدنک بدنامی مروز بودند و پنجاه کس از سوار و بناده و دسارمی
 از مراکب را آسمن رحم رسند و او آخر روز آنها تهور نشان
 نمودند دارند حال معمکر طغر بنوسب و چون شام مردد طلسم بر
 چهره سخت عاصیان تنه انام کشند آدمردان در توپ بزرگ از
 قلعه تر آورده در مورچال نصب نمودند و دشت حرأت بود
 اداری کشورند از صدمه گوله آنها تنی چند از سوار و بناده نا درخی
 از دوات عرصه قلع گردیدند و درین شب رمنده از مذکور دشوار
 ارای و صلاب حلی اظهار اصرار بر آمدن کفر و انکار نموده
 سرتانی خود از رنجه تکلیف اسلام نداؤند حال بنام داد بالحمله چون
 مورچال ممردان بر دراز گاهی بود و مهادان نصرتمند در شنب
 حای سده ساحه بودند و آسپ توپ و بدنک آن گروه شیار
 نروه عساکر گردون شکوه میرسید داؤد حال کوهچیه که سر کوب آن
 هرکشان مذکور بود و آن را نا سابر کوهها و پستهای بلند مراگردند

مورد حالها ساخته بودند نه نیروی ناس خراب و جهاد همت نداشت
 آوردند و بی حدت بران بالا بردن و پس امر را بوضع منصور و الاکی
 و گرم دستی طی الاصال آنها را بران مستحقان عذاب و بلا ساز
 گردانیدند این دشمنان خروشان منساختند و در اناس بنات و از کل
 استدلال آن روز نه شکل بر لرل می انداختند تا آنکه بدست
 و هفتم شهر مذکور اسرار را ای قرار و بانداری لعین بدیده
 از سندها راه قرار نمودند و در کت نقله رفته در گذار و رودی
 که در نای آنحصار خار و گیاه دیگر ناره ناری خند و کوشش
 بدست مورد حال کسودند چون از معبر خنود نیروی آنجا
 جنگلی اندوه نوا دادند حال در سه روز داهدمام بردن استعار
 جنگل و ساحل راه ردا حب و عمره حمادی الاوی که راه قابل عبور
 بدست منصور گشته بود با مواج طغر مرز با همگ دورس بر مورد حال
 معبران بی دست که در کنار آب دست بود روانه دست گردیدند سنج
 بانار و سنج احمد برادر رانهای خود را تا با فغان دست و جمعی
 از منصمداران ناساهی و مسر راحه بهروز را ناساع او و همتی از
 با فغان بهروز را حال در دست حب معنی ساخته قرار داد که از راه
 درهای کوه بر میخانه خندان روه حمله کرد و سنج صعی را تا
 حوی در صفت نمون بدست کرد و خود با مندر را حال و بهروز را
 و راحه بهروز و او مسلم و شدت نجات و گروهی از منصمداران در
 طلب فرار گرفت و از سه حادث بر مندر ان عصیان منس دورس گردیدند
 دلبران رسته و عا دست بران دست منازیب ناس حرب کفر و ضلالت رسانده
 دران قتال در انرو شدند و با دو فاس روز ناس نمره روزان سقاوت اندوز

حرری صعب و بندری شدید نموده منوبت عز و جهاد اندر حید
 و آخر الامر سائن علیّه و استیلا بر پرچم اعلام حید اسلام دریده کفار
 ملالت مرحام مقهور و مغلوب گردیدند شعله تند سر او شان نهادن
 نصرت نشان حمعی کثیر از عصات را آتش در حرص حدات
 انداد و دیناری از ان بی دلمان نداردش تنور تنگ و صرب سمسیر
 و طعن سنان حسنه و مستروح گشته رحمدار بدر رفتند حمعی از انها
 در نهان کوه و جنگل در حیدند و موقی رحمت انداز بحصار شهر
 بند کشیدند پس از ودوع اس مدح اگرچه قرار داد داؤد حان اس
 بود که نابواج نصرب شعار نرحای موزچال مکائغان فرار کردند از
 روی تأمل و تدبیر منسیر و لمعا که در کمال صبات و استواری بود
 و کشتن آنها بودی در مرآه ابدشه چهره دمی نمود پیردارد لکن
 مهادان حسن اسلام که رعیت و شعب تمام باحرار رتبه عراد استند
 عنان تمالک و تماسک ارکف داده بندری حلات و باوری سعادت
 نقاب آن جمع در عبادت رحمت شجاع بر انگشند و موج
 موج دسان موج سدک از آب گذشته در می آن خاکساران ناد دنیا
 روان گشتند و بحصار شهر بند رسیده بنورش و آذربتش پیرانند
 معهوران بعی اندیش تاب ندان و استقامت از حوصله طاعت
 حوبش امر دانسته مرا سیمه وار از حصار معرون شدند و هزاران
 حواری و دشواری بقلعه مانس و حصار کوه نهان حسند و رمنند
 حسران مآل اهل و عیال و رنده اسما و اموال حویش که در دلمها
 بود برآورده جنگل مرستاد و حویش نامتظار حصادت آن در حصار
 ناگرمی از کفار تحسین گردیده مراسم مذاذعت و معارص تمام

و زربند عاریان متروزمند حصار سهر بند در آمده نسله تبع و منان
 آنس دران کفرستان زدند و از احاطه روانه قلعه رسیده بندروی
 کوسس همب ترکسانس آن بستند و با یکسانس سب از طرفین هنگامه
 جنگ ندوب و بندق گرم بود انجام حال تر اهل حصار نگ سده
 رسیدند از بندره روزگار س از نگ و نیم نامس سب راهی که
 از قلعه بجانب جنگل داس برآمده ره گرای مواز گردید و دمناس
 عوس و باند الهی و امدها ۱۱ مال بی روال حصر ساهنهای
 منج و متروزی مردن حال منارزان حباد آنس گسته آن هر دو حصص
 حصص بدصرب اولغای دواک و دس در آمد صاحب آن دنار از
 لوب و خود کفار سده روزگار دوانس نامت و صنم حانها و معاد
 هندران که از دنار ظلمتکده سوک و صلال دو دابوار دگرو بهلند
 برآمده و در س بورس و آدوش سصب و نک کش از مجاهد س اسلام
 مدای مردی سعادت ندانه والای سهادت رسیدند و یک صد و هفتاد
 و هفت س دمنس مجاهده و نکاز جهرة سعادت را از کلگونه رحم
 ستمای سرخروی تحسندند و نعلاری ازان خرة نعلان دندباد را
 تبع حصص انگن بهادران دمنس سکی رح سرار قلعه س جدا کرده
 نگوی دمنسی مرد انگند و حمعی دمن گسته و رحمداد آواره دسب
 اد از سدید و جمع عهتر استرو دمن گنگر گردیدند و دمن از جنگ روز
 خون منهدان خنر رساندند که گروهی انبوه از حشران مدسان ناغل
 مروه در قلعه دیوکن فراهم آمدند و نه مزار دور از کار استعدان جنگ
 نکاز نموده آنجا دمن حراب مسره دارند حان سلج صعی را با وحی
 آراسته از ناندان حوس و نرخی از بند و مندان تبع اسرار و سحر

آنحصار ثمن نمود و از آنجا رسیده بمحاصره پرداخت و کار در
مستحصان تنگ صاحب مدمردان باطل سبترتاب ثبات ناورده طریق
مزار پندمودند و آن قلعه در تصرف دولت خواهان درآمد و حاکم مذکور
بتمهت بدو نسبت آن ولایت و مدط و استحکام قلاع و حصون و قلع
رسد مساکمها تدره درون چندی دیگر در آن حدود توقف ورزیده
مبکلی جانرا که بموجب مزایع گیتی مطاع موحذاری دلاون و حراس
آن قلاع باو عویص داده بود آنجا گذاشته و به پند و مراحض نمود •

اکون سمدت در گام آسمان حرام حایه را در طی
مناهیج تحریر اس شکر نامه بهمن بکارتش و
وقائع حضور در دور عدان تاب گشته سرسند سوانح
اندال را از حای که گذاشته بود باز نکف می آرد

ندست و درم حمادی الا لی عذاب حصروا : داؤن حادرا که در دست
ولایت دلاون مساعی حمیله ازو دطهر بدو شده بود نارسال خلعت خاص
کسوت مباحات بخشید و اضافة مقصدش در یکی از حشدهای حصروانه
مقرر گردید و درون تا پنج راسب اندال فرمانرایی عالم بر تو سعادت
لشکارگاه پالم انگنده سه روز نصدن لشکر آن عرصه ناپدید مسرت برای
حاضر شهر تنور بودند و بدست و ملحم راحت دار الخلافة بعید
قدم اشرف مهبط انوار عرو شرب کردند وصف سکینان که چندی
قدل اردن مورد عذاب حصروانه گشته از حدس و منصب معرول
شده بود مورد ابطار ع و لحسامتس حدو ندده مرور مذران گشته
بمنصب دو هراری یک هزار سوار سرافراری داب در حمادی
الاحرة فاصل حاکم مدر سامان بمسند الخلافة اندران مرخص

گردیده که خدمت همایون اعلیٰ حضرت رفته گراس معصی
 مطالب و مقدمات بماد و پس از بدست آمدن آن خدمت ده بنسبت
 حضور آن دو مقام رحمت عذاب خلعت خاص وارس نام و درین
 هنگام امیرخان ده وده داری دارالملک کابل از مدبرهای خان
 سر بلند شد و بعطای خلعت خاص و سه ستر خاصه و حمده و مرصع
 نا علامه مرور کرد و اسب عراقی نا سار طلا و منل خاصه نا سار بقره
 و نا فل داری بقره دخل و درخت و دصاغه هزاره هزار سوار دوا ده
 سه اسب خدمت پیشهزاری پیشهزار سوار از آن ده که هزار سوار
 دوا ده سه اسب مرور بامداد اطاب گسده هجده ماه مدبر در داس صوت
 مرخص گردیدند محمد اراغی و محمد اسحاق سوار سنج مدبر مرحوم
 و خدمتی دیگر در سلک کومندان آنصوه انتظام نامه بعضی از آنها
 خلعت و برخی اسب مرحمت شد و از کومندان آن صو را علی
 کبیر و حمی دگر هر دو رحمت اسب و خلعت و ساد خان
 دسرب عذاب خلعت مرور بوارس گردید و عسکر خان و خدایندارس
 در سلک کومندان صوته بنگاه انتظام نامه حواحه صافی بند حسی
 خدمت او خلعت سوار واری بوسند و دایر ولد نهاد خان روه ده
 ده و خدایری برهه از مدبر هند عبدالعزیز مرمن سده بعبادت خلعت
 و از اصل و اضافه بخدمت هزاره هزار و در صد سوار از آن ده
 مابعد سوار دوا ده سه اسب مرور گردید و از روی عذاب خلعت
 خاص نا در مال مرحمت افوان چپ و انا را حسنگه مصحوب کنای
 رسول گسب هر دهم ماه مدکور جلند الله خان صوته دار صافی
 محاب که در دهور عارضه بر مزاج اوطاری گسده از دبر بار کومندان

بود بظاهر دار الحکامه رسند و اراجحا که بقیة ازاں آزار و ضعف دسدار
 داشت اشارت والا بصدور بنوست که داخل شهر شده بسر منزل
 خویش مرود آند و از کمال عاطفت و ندهد بروری تعرب حان و
 دیگر اطمینانی بانه سرور خلافت را حکم شده که بمعالجه او برداردن
 و مدر حان حلف حان مذکور با روح الله حان و عزیز الله برادران
 خود احرار دولت ملازمین اشرف دهون عمره رحمت ماضل حان از
 مسند اعلی اکبر آید رسیده ناصبه های آستان خلافت شد و برخی
 از بغاس خواهر و موصع آلب که حصر علی از سر عاطفت مصحوب
 او فرستاده بودند و عزیز پائنده لک رویده قیام آن بود خدمت اسرف
 گذرانند و مدر حان هرده سر اسپ عوامی با برخی از خواهر و موصع
 آلات در مدخل پیشکش نظر انور رسانید و هرده هر اسپ کاهی
 باد و مدار صرصر حرام از الحکامه به سر با سار طلا که قطب الدین موحید از
 صورتها برسم بدشکس بدرگاه معلی فرستاده بود بموقع قبول رسند
 و خواسته احمد انلیچی بحارا نایب پائنده هرار رویده و برخی از
 بغاس احمشه مرود نوارس گشت و مدر را بدگ مفر سکار و لطیف
 بدگ میر آخور و محمد رحیم مشرب سوعات عند العربر حان خلایع
 فاحره و بشهرار رویده مرحمت شد و از سوانح بسر آمدن روزگار
 حیات حلیل الله حان اسپ چون کوفتش نامنداد کشنده ضعف
 و فتور قوی مرتبه کمال رسیده بود ناندک نکسی که از بی بدبیری
 عداوری داد کارس از مدوا در گدست و بدعوب احل نمک حوا
 (کُلُّ نَفْسٍ دَائِقَةٌ اَلْمَوْتِ) چشیده دوم رحمت پنهان رندگی او بدر
 گشت چون از بددهای ارادت شعار احلاص کیش و مدونا هواخواه

حضرت اندیش بود و درین دولت اندامش مستند بود و در روزی
 و درین خدمت دینش داشت پیوسته عاطفت شعار مژگان را از
 درگذشتن آن مدوی و بدست مدد خاطر حق سلسله حقیقت بود
 مریس ناسف و با رگسده روح او را تابوار بوجهای زرخای هرمانه
 امروزش نگه داشتند و روز جمعه که در روز از خلعت او رگسده بود
 مقصدی کمال قدر سخاوت و مدد روزی که آن خدمت در سار
 آن حوزستان اوج عظمت و سروری از مسجد جامع مریس مدوم نسیم
 منزل نارماندهای آن مرحوم اگشته آن سوگواران را تریان عاطفت
 بسنده و مریس و ل حرمی و نوارش مریس و مریس و روح و روح
 الله جان و عزیز الله جان سران آن معفور و افتخار جان و مریس
 جان و نهاده الدن نرادر رادهای او و حنف الدن صغوی ناسد در
 را عطای علاج فاحره نواخته و همگی منصوبان را مسمول مریس
 حسودانه ساخته از گذشت مریس رسدگی بر آوردند و روحه و صندیس
 را نماند و نجات هزار رفته کامیاب مکارم پیوسته نماند و
 سران و دامادان را نماند مقاصد مطاع انظار و بدست ساخته و نماند
 آنرا در حسی همانوس بدست طرکه برداشتند مریس مریس و سیم
 مذکور حنفی صور دوگل حد مریس و حلال اریه بهال رنای حسف
 و ابدال ناسد ران و الا گهر محمد اکثر و نماند برای احسن حلاف
 گشته در ساعتی مریس آن قوت الطهر سلطنت عظمی نماند
 مریس مریس و حنفی آنرا از دل بسند دین مریس و مریس
 از نماند صغیر مریس و حنفی مریس که همواره از صور انهم
 نماند مریس مریس و حنفی مریس و حنفی مریس و حنفی مریس

لعنت هزار روزنه عطا شد و خون عند الرحمن دیوان تنگی عند العزیز
 جان که از اساطیر در لب اوجب عریضه مندی بر مرآت عنودیت
 و هواخواهی آن آستان صهر نسل خدمت اسدادهای آنک و رنگ
 عظم و خبانی نکلند تا محضر نسکسی بقصد استعاضه انوار
 مواهب ناساهانه که منقش عامس نعل ادراراب عمام تجمیع طوایف
 انام مترسد و دور و نزدیک و ترک و ناحک از عوانده و اند آن بهره مند
 میگردند درگاه خلاص بقای ارجال دانسته بود از حرانگ انعام ناساهی
 هست هزار روز نه نقر سناد از حواله سادکه آرامد و هندوستان حرید
 بموده برای او ندر و متر عند الله کسری و خندی از ریتعاس
 نایام حواره از روز نه کامت عذاب گسند عمره سعنان هستان
 رستدر بدل از مقلان ماسجاع که جان حایان از نیکاله رسانده بود و دو
 رستدر دل از عنای ملان معطر همانون رسند سب مآورد هم ماه مذکور
 که لیل الموات بود نایره هزار روزه از حرانگ انعام نیکوان نوحاطت
 صدر الصدور نارباب احتیاج انعام شد و درون انام ریتعاس برای
 امیر و اورنگ مکرر نعیم سگار کلنگ محضر آزاد بوجه نمردند حدانجه
 نکصد و منتخب کلنگ درون سال صد ساعدار انبال همانون ال شد
 و حدد ن نار حدر مدک رسا و لوای خورسند و رسم اشراکاد و دیگر
 صد گاه های نواحی دار الحکومه سانه گستر شده انعام سگار مسرور
 نفس طبع همانون گردن دار حمله سگارهای صد و صرعه بود که آ روی
 در ای خون در درانر محضر آزاد انعام اناد خون خاطر مبارک دست
 آن سگار سگرب رعیت دمود بعض اللعنان فراول تنگی حکم والا صادر
 شد که مردم اطراف را گرد آورده باشد ام آن بردارد و هان مذکور

با برآولان و عملت سکار بموجب فرمان سر الحام لوازم آن کوشیده
 دامی بزرگ که آبرو بریان منرشکاران هند نادر گویند در عرصه
 شکار گاه کشید و حاکم و سوار از هر طرف رانده بدرون آن در آورد و
 چون قمری دست بهم داد و کدورت آن تعرض اشرف رعیت گلگون
 عرمت حسرواله داهنگ بساط اندوزی آن شکار بدیع آثار نکات
 حصر آباد سنگ حرام گشته روز دیگر با شاهزادهای ارجمند بدار
 تحت و معرین بساط عرب و ملیرمان رگاب دولت بآن روی آب
 توحه فرمودند و چون نکند دام رسیدند ناساه رانهای والا مقام و
 چندی از امری عظام بدرون آن در آمده مشغول صید انگلی
 شدند و عمدتها و حواص را بر رخصت شکار فرمودند می صد و نگاه
 و بیج آهو لحظه دام در آمده بود شهشاه والا بدسری دسب و نادر
 کشور کدشاهش آهوردند از احملة شتر نه تنگ و در نسرر حدنگ
 و سی و یک سچندر را قراولان دستگیر کردند و چهل و هفت ازان
 عرالن را جمع می که رخصت صید یافته بودند بقدیر تنگ از دامی در
 آوردند و از آنجا که پرتو انوار رحم و کرم حلی و فصل و راست دانی
 این مطهر رحمت نامنداهی چهره امروز حال جمع مخلوقات الهی
 است و چنانچه افراد انسان را که بدائع و دائع اند و سگوش
 حور و بطاول و پانمال طلم و تعدی نمی پسندند اصناف حیوان را
 که بی زبان کشور آفریند اند اسر دام ستم و نداد رواند دارند
 در اندای اس حال که طبع مدسی حاصل بمعصای دشریت
 مشغوب صند و سکار بود ندانند سر هوشمندی و تانس انوار آگاهی
 صورت این حطره الهی باطر ملکوت باطر خلوة ظهور نمود که آن

گیرنداران بی دوا را که از همه جور آه و دست و سر و دست خاره دسرو
 سد از جمع بهای گسسته است پس ازین بهوای خواهم طبع
 از ای در آوردن از آتش سمول را ب و عموم به عدلت در است
 مدوب ناساهاء و سرور حسروانه بر حال آن و حسنات مسکن
 بحساس آورده اساز و الا منع صد و اطلاق آنها از ند صادر شد و
 مجموع آنچه سالم مانده بودند از یک نای دام رهایی یافته داس
 صحرای عاقبت گردید و بعرض همانون رهند که آهوی دستار
 بختی و مرع در آمده بو حور برد که دام رهند بهای محمولی
 رم نموده براهل و رعه حمله کردند و بیج کس را از صدمه ساح آنها
 آفتاب رسند از اسخمله دو ن هلاک شدند و دوی هزار آهوندر رفته
 سه صد و پنجاه و بیج دام آمد نالسه و درین هنگام نقص الله و هوسدار
 حان و دارانجان حلقه مرخص شد و سناری از سر سگزل و جمعی
 کدتر از بندها و خدمت گزاران د ناس حلقه و نومی بعطای
 است سرمراری نامند و از نکاست و نایع نگاران صوته دکن بمصامع
 حقایق مصامع رسد که گردن هر داس کور که در سلف کومندان
 آن صوه بو باخل طبعی نساط حنات در بوردند از عراب سوانج
 که درین ایام بعرض اسرب رهند آنکه جمعی از اطفال در دصند
 سونی پنا حنانکه عادت صدان است داری ساه و ورر هداگاه آزای
 لهو و لعب بودند از اسخمله دو کس درد شدند کوا کی که سخته آن
 ناری بو آنها را گرفته پس طفلی که نبارسه حکم رایی داس
 آوردن را در صفت نازی اساز سناست آنها کرد آن کودک با عوسمند دس
 و ای هر دو دسده خودی که در دسب داس حان بو سر آنها رد

که هر دو را بصرف آن سرار هوای حیات پرداخته شد و نادمی
نصای آن لاهو صورت حد بدست •

بافعال جهان کشا ظفر پرا رفتن معظم حان جانکادان
سپه سالار بنگاله با صباگر بصرت پیرامین لوا در پی
با شجاع بد درحام ناهک تسحر ملک آشام
و کشایش آن ناحیب بیامان معی و جهاد اولمای
دولت فیروزی اعتصام یس ارکشایش کوچ بهار
هر لحظه مدد صاحب امدالی را که اندک کم بخش بدیها مال نفع و نص
رتبه علیای خلافت و کنهان حد نوی و بخشش مدرک و الای مطایب
و جهان خسروی بهره مدد فصل و کرامت ساخته چهره سعادت
سیمای احوالتش نلوا مع انوار داد دهی و معدلت بروهی در امروز
و علم عالمگیری و لواهی گندی ستانی بدست دولت گردون شکوهش
داده پانته ندر و حشمت آن در گردید حولش نواح صرت و استدلالی
ورزیده سپهر رفیع و اعتلا بر اسرار لاصحاله کارهای سدرگ و مهمات
سگرف که حشر برای درویدان دنده و رویدنش امروز ژرف نگاهان
دصرت پرور باشد بدترین سازی مآثر افعال و کار برداری مددسان
عنده حلالش لکوندرس صورتی در مدشگاه ظهور چهره کشاند و ساخت
ولایت گردن کشان روزگار و عرصه گاه بحوب سرتان اطراف و اقطار
که بدست سرور سرحد سری حارند و کلاه استکنار بر برق پندار کج
گذارند کوا و امر مراکب مواکب گیتی سناش مر سوده آید اندائع مصداق
این کلام صدق آنحام درون اوقات حسیده و رحام مسخر گشت

و لا یم کوح بهار و نوحه خلود طفر استصام امب ارانجا ندهمختر
 مملکت آسام که بمسای کوسس رنده امرای عظام حان خانان
 سهندار دنگاله سمب وقوع در مبعصل اس احوال آنکه خون
 در اواخر سال هزار و سبب و هفت هجری که اطلی حصر را
 دیماری طاری سده مذک آن ارمه امداد استامدوحدانیه دروس
 صیدیه سمادب طرار گراس نامه آن سبب در حمنع حوانب و
 اکتاب اس مملکت سدهر دستب گون سورس در حاصده مدور عظم
 باحوال ملک واد امب و سرکسان هر طرف و منبردان هر باحده
 قدم خراب از حد خود مرا ربهاده راه طعمان و طریق عصیان نمودند
 و مقصدان یعنی اندیس و مدینه گرانان وادعه طلب که در کمین
 حدس وقتی بودند مرصع با ده آغار سوراگیری نمودند و با کجاع
 از بی حریدی و حام طمعی در دنگاله ندعوی سلطنت و سروری
 در حاصده برادر دده لسیگر گسند و اس خوک با صواب ارد فاعب
 مدور و احوال احوال احوال گسند رمننداران ساد حوانبدر سلوک مس
 گر مند نم براس رمنندار کوح بهار که بدل از حدود اس سانبه نور
 صدهج قوم اطاعت و فرمان ددوی با م قدم بود و حدانیه رسم معور
 سابر مر رانان امب همواره نار سال بدسکس اظهار اعتقاد می نمود
 جسم از صلح حال و ملاحظه مال نوسنده ناعوای دیو صلال از ساه
 راه خود نکسود و از هر حصار و ناحب گهواره کهاب حصار و ورزد
 و جمعی ددر از معنور که در و عانا آساکه اکثر مسلمان بودند استر
 کرده بواسط حرد بود و خرابی نصار فآن ناحبه رما د و مس ار
 از نکاب اس خراب سدهج دگر ناره در سر انجام اسباب نکال حونس

کوشنده به ولایت و در محراب را با گروهی اندوه قصد ولایت کامروپ
 که عمارت از هاجورا و گواهی و توانج آن است از قدیم اقام
 داخل ممالک محروسه ناساهی بود و فرستاد که آنرا بدریغ صرف در
 آوردن درس و مت حی و ده مسکن راجه آشام که بحسب وسعت
 ولایت و مروجی دستگاه مدرب و کثرت و حمیعت لشکر و انبوهی
 بدل و حشم و نساری نواری و توسکانه و ملل حذقی بر رتبه تعوق
 داشت و بهوای مدد از ناطل هر طرح اطاعت و درمان بدری
 مددگداشت و ولایت خویش را که از نگانه دور دست واقع است
 و آنهای عظیم پهنای و دریاها و حار حوضوار و پندشهای صعب
 دشوار گذار در طریق آن حامل و بر ملاح رقیعه و حصون منته
 مشحون ثلث نگار و مردان کرم مشتمل است از آمدن ترکدار مواکب
 بصورت طرار امن و مصو می بد است چون بر سوج آن حوادث
 و من و مراتب سور انگیزی و ملک آشوبی ناشیاع ادبار بصید
 معادیت دشمن آگاهی ناب و بر کیدیت دلیری بدم براس و عزم
 قاره او مطاع شد اورا بدر سودا طمع حام تکلیف حسارت تصرف
 ولایت مذکور نموده چشم از ملاحظه سوی نتایج و مقاصد آند انداخته
 بوسند و از صلاحت مدشی و ناطل بر ممتی آن بگوشیده خراف را
 منس دینی با بتم برای حنال کرده از و حامی انجام آن کردار
 با اختیار بید شد و لشکری عظم از آشامان در نهاد و دیو حاصل
 بادواره و توسکانه براه دریا و برخی دیگر از راه خشک ولایت کامروپ
 تعدس نمود و لطف الله شیرازی که در ملک پندشهای بادشاهی
 و در اعداد کومکیان آموخته بود و دران هنگام بفرود آمدن اینها

نام داشت چون دند که حلق آسب از دو طرف در رسیده و سینه
دند از در و بالا گرفته و با مقاومت را مرا را از در و در دست
مدد است و از وصول کومک و مدد استند مدد بود با نصای
صلاح از سی و حب انام از آن و با برگرفته و داند برای نواره
حود را از مهر آن سفل حادنه در کنار گسند و نشود و چهارگدر نگر
رسند و بهولانیه و در روم برای خون در صد آسمان و توجه آن
گروه س اوب رده نشان صوب آگاهی نام از اینجا که حشره دینی
و اهدای با را مدیقت و مصالح و مقاومت می توانست
نمود همان عویند از سمت آن مقصد فرماید و در ناکمی
مراحل و اودن نمود و معلمان صلوات رحام آسا بی مانع
و مدارعی بر ولا اب ناساهی دست ملک و تسلط نایه نهی
و عارب و حور و دندان بر احدث و حادنه ستمه دندنه آن جمع دندان
است سگده و رعایای آند از را اندر سادند و خون و اسجاع نشود
دک مرحام که در این هنگام از محال حوسی و مدنه دروژی هوای سلطنت
و حود حری در سر افکنده اسداب سوزش و مواد و صان سرانجام داده
بود در اندک فرصتی عمار آلود اذینار گسند لجال پرا حنظل حوس
در مانده و گرمناز آمد و نگر آن قصه و توانست مردان آسمان
معهور از اینجا و دم حراب نسر نهاده بی مانعی با حوالی مرگه
گری بازی که بدیج مدلی چهارگدر نگر است منصور مدد و در
موضع مسدود که در دست نگر داری است نهاده ساخته جمعی
دک در محاط آن گد سدد و در سوا و ازمنه در ازان دیره نکان
امثال اس حرات و حدرگی نظیر رسنده حادنه در عهد در مانروانی

محصور حبس مکانی نای حسارت از سرحد خود پنتش نهاده
 ولایات ناساهی را تاحند رسیدن انکرا که از نندهای عمد
 آستان سلطنت بود دا گروهی اندوه از سوار و نهاده از حوالی حمده
 ناسری بردند و در ارادل خلوس اعلیٰ محصور دیگر ناره چنره دندی
 نموده شبح عدد السلام موحدا را خورا ناعمی گذر از گواهی
 دستگیر نمودند و درین صلب هنجک از حکام ننگاله توفیق تادیب
 آن جمع بانکار بنامت مگر مندر عدد السلام مخاطب ناسلام حال که
 در بونت صوبه داری خود در زمان سلطنت اعلیٰ محصور تته کدر آشام
 و نندنه آشامان ندره انام را وجهه همت ساحتیه سرکردگی سندان
 برادر حوس لشکری ندان صوب فرستاد لکن چون در حال آن حال
 از صوبه داری ننگاله معرول گشته امر حلال العذر وزارت ناریا مرد
 شد و آنصوبه ناطاع با شجاع برار گرد توفیق اتمام آن مهم بنامت
 و امواج فاهره ناساهی از موضع کمال که دهده ولایت آسام امت
 پدستر بنوامت رب نالحمله چون در ماه رمضان سال سنوم خلوس
 همانوس با شجاع از ننگاله نجات رحمت رهبری آرازی گشته حانان با
 حدود طفر اثر متعاس او نجهانگیر نگر رسند و در صد حنرا حلال احوال
 آن حدود شده طططنه صواب و سطوت عساکر نبر نشان رعاب انک
 دایهای سرکسان و عصیان معشان گردید راحه آشام اردنمه پلارک مهر
 و انتقام صحاهدان حدود اسلام نندناگ و هراسان گشته در مقام اصلاح
 کردار ناهنجار و تمهید مراسم اعدار در آمد و کتلی ناسعدرت نامه مردان
 حادان فرستاده اظهار نمود که چون ندم نراس و میندار کوچ بهار که
 نامن سمب حصومت دارد در انام شورش و انعال دست تعرض

مولایب ناساهی دراز نموده و لایب کامرور را که در دهم الام
 داسام نعلی داسامی خواست منصرف شود من او را از صرف آب
 نازداسم و آن حدود را بخطه صراط آردم الحال هرکس دامن موب
 معدن سو ا و لایب را مصرف او بخارم حال جانان دامنای صالح
 ابد سی دراز وقت ظاهر معدن او در مدبره و رگدل را خلعت
 داده نازگرداند و رسد حال را ناسد نصرالدین حال و سند
 مالار حال و آخر حال و جمعی دیگر حدیث و چون که رده و لایب
 ناساهی را دانه دراز را آسامان مصرف کند و درین امانم نراس
 در معلوب خنوع و خوف گردیده در خواست عفو و منصرف
 خود را و کفلی فرستاد از آنجا که ناسد و گوسمال او لازم و منجم
 نواس جانان نخواست آن حسران مآف برداشت و رسداده را روی
 نداده و مستوس صاحب و راحه سجا سبکه ندیده را نا دوحی
 از ندهای با ساهی و منور را یک کس خود را نا که راز سوار از
 نایقان خویش ندیده آن سعادت معار و مسخر و لایب که ح دیار
 معدن صاحب آسامان خون بر بعض رسد حال با انواع مصرف
 دسان نسمب کامرور آگهی ناسدند نسمب رگده کری نازی و حدیث
 در گدگ دیگر را حالی کرده من نسمدند و آخر نا کنار آب دسان
 ولایب نا ساهی را وا گد سدد لکس رسد حال چهار منبر از
 چهار گد منبر من رسد ناسد راط احتیاط دوبت کردن و اس معنی
 را در حدیث وری و برادر آن گروه صندی داسد در من رسد نعل
 و زرد و حدیث که حال جانان مراسم ناکند نهای آوردن مو رنده ناس
 نایبک سدد دوحی که ناسد از قبل ناسخاع موجود در رگده کری نازی

نود و آخر حان از کومکین رشید حان و حمعی دیگر ناشاء آن بودند
 عقیدت آمدن پیش رفته کرمی ناری و روحی از سرگناه دیگر را که
 آشامیان واگداشته بودند بحیطه صبط و تصرف آوردند و بعد ازین
 شدند حان در بیشتر وقت بموضع رکاماتی که از توابع کامرپ است
 رسید و چون مستعدان آشام از تعلل او در پیس رفتن حیره گسسته دیگر
 ناره و سودای طمع حام دل بمصرف آن ولایت بسته بودند و بدشرب
 و حمعیت تمام نا سامان و تحانه و درازة مسافرت و سایر ادوات بدرد
 و دیگر در مقام محال و مداومت در آمده و او لاسکر و سامانی
 در حوزة ادب آنها همراه نداشت در رنگارنگی ادب نموده خدمت را
 لیکن حانان بوقت و راحه سکا سکا که نه تنیده نم بران معین
 شده بود چون دند که آن مهم از بدتش نمی تواند درک او بدرد
 مواجی یک دواز که در بند ولایت کوچ بهار است توقف نموده
 خدمت حانان در نمودن حانان بعد از اطلاع درین حقائق
 معصای رای صوت آن دانست که سامان و سرانجام آن در مهم
 لازم الانصرام نموده خود نا بواره و تحانه و عساکر نگاله لازم آن
 معصود شود و ضرورت این اراده خدمت اسنادهای پانته سربر
 خلاص مصدر عرض داشته دستوری حواس و درایع گندی مطاع
 بر طبق ملتزم او بعد از دوام و دایمی کومگی و سران سپاه
 دهر پناه که در مهم ناسخا نا او معین و دند حکم معالی صادر شد
 که درین مهم شایسته موافقت و مراد معظهور رساننده از صلاح و
 موافقت او ند و ناسخا و چون انان بر شکل ناسخا رساند و طعن
 آنها درو نشیب عرصه حریقت مصمم نموده کمر خدمت بر میان

همب و احاطه نصیب و سبب هر چه در دفع الاول از چهارم حال
 جلوس همانوں مطابق سده هزار و هفتاد و نهم هجری بمقتضای
 استیصال عاصیان در شمال از حصه و روائه بدو در باب دوازده همرا
 گردیده نامی را در چهارگنبر بگرگدست و بموجب حکم معالی
 در اسب اکثر بگرگدست حاصل جان و محافظت چهارگنبر بگرگدست
 جان بقدری نام و سند اختصاص جان و راحه اسر سگه بروری
 و جمعی دیگر از بیلهای معتمدان را که در کمان مقرری نیز راهی
 اندکسایم خان به من شدند و از نظام مهمانی حاله سرته بمقتضای
 بگویند اسد و آن آغا دستور معهود مقرر گشته اندکسایم مهمان
 دوازده بمحمد مقدم معوض گردید و چون معظم جان ناواج طغر فردین
 بموضع درمی بنده که سرحد ملک ناسا هندست در رسیده ده صد
 استیکسایم احوال ظروف و مسائل از سرحد ملک ناسا می نویسد
 کوج بهار سد از دستور ماموریت دادن آن سر زمین حدی بموضع
 انباشتمند که سه راه مسلولک مسطور نویسد بگور همب می از
 همب ولایت مورنگ و دوم از جانب ملک ناسا می از جمله آن
 دو راه یکی راه که دراز است و آن عبارت از درندست مستحکم
 اساس که در بالای اندی عرض مربع که باصطلاح اهل آن ملک
 آل میگویند از مردم اقام ساخته شده و شهر کوج بهار نا برجی از
 برگدان محصور است آن بند عالی و در پس بنسب و چهار گروه
 است و در بالای آن بند از همه طرف جنگلی است اندوه اردر حب
 داس و بند و بگرگدست و بلند نمودند و ساحهای آنها بموضع برهم نامده
 شده که بهر ازان بدستواری عبور برآید نمود حدی جان بران بند

حصانیت پیوندد در و دردد در کمال استحکام ساحه و تپه‌های
 بزرگ و رندورک و صرب و و دیگر ادوات پیکار بران چیده شده مردان
 سوار و حراسه بدشکل هشدار بمحافظت هر یک معین اند و بزرگدوس
 آن در بندها یک دواز است که راه مذکور از سمت محادی آن سر
 برمی آرد و با وجود آن جنگل بر خط حندی عملیق نهاد و بزرگدور آن
 در بند حفر نموده اند و راه معارفی که از آن بولاد کوچک بهار تردد
 می شود همین است و اگر در بند مذکور معسوج شود تا معسوره کوچ بهار
 دیگر عارضی در راه است لکن فتح آن آسانی منسر نمیشود و بطریق
 دیگر راه که در ^(۲) گهات است که در کماقی اتصال یافته و عرض آن بند
 در این طرف کمتر است لکن در آن راه دانه‌های عظیم عمیق و سوار
 عبور و جنگلی خطرناک صعب‌المرور است که از بشادک سعدهای
 اشخارس هوای آن وادی در رندورک است و کثرت درختان خاردار از
 باد را هنگام عبور دامن گداز و هوای آن طریق سه گانه مشهور راهی
 دیگر از سمت ملک نادشاهی نشان دادند که آل آن طرف عرض
 و ارتفاعش از دیگر اطراف کمتر است لکن تا معسوره کوچ بهار
 همه جا جنگلی اندوه برمی دارد که نعم بران از آن راه که احتمال
 عبور موکد معصور از آن راه دور میدانست چنانچه مناسب بمحافظت
 آن بزرگان بوده و ناسطه‌ها را معسوب آن نیشه خاطر از آن اندیشه
 جمع ساخته حان حان ناد و صای رای کار آگاه احدی از آن راه نموده
 تا سده طغر دانه از دری قله روان شد و معمر کرد که نواره را در ناله

که از گهواره گهباغ آمده پدریای برمهاتر ملحق و منصوب آورده نگه دارند
و راجه سجادسنگه در سر آرمودن عقیقت کنس دا همراهم خویش
در سر راه مذکور بخت و منصوب خویش عساکر گیتی کسان داخل
آن راه شده سر دلاں سهام سه دران نشسته در آیدند ملان
ملک توان کوه دگر و سرداران و پادشاهای لشکر پس پندش اوج
بصورت لیا پندهای جنگل درهم میکشند صاحب آن عرصه از راکم
و ادوهای آن می بردارند و راه مدساختند و بحسب سواران
حسن فردوسی مرکب رانده اهل اردو از عقب آنها روان میشدند
و بناس عنوان هر روز سعی و کوشش عظم و رحمت و مسعت تمام
دران سه راه کسوف ندای همب مردانه آن وای ر ب می
پندوند در اندای طی اس ممان بردی عظم بهادر پس آمد
که نور ازان ناگزیر و مرم آن نوم و ر اظهار نمودند که نی کسی
و پسند دگر گشتن لشکر ازان منسردست و اداف ندارد و از
رهگذر برخی مورد رستار طاعن بگر که از ندایع انداد سماوی و
سکوه معدومی اس دولت داد طرار عالی بودند بگرداب بفر در
انداده کوبه دسان را موج خف از سر برگدست از اینجا که
ه واره مدام اعاد و امدا کز ساران آسمانی عساکر بصرب ابر
را در هر طرح راهبر است و اول موکت فردوسی که تنقخص
اداف هر دو درنگ و بودند بدلال حصر و مدی راه گذار حدود طغر
سار دامنه بخان ده سالار حشر رسانند و حوس بصرب مآب
ندامان ازان رو گشته ساحل سلامت رسیدند و مساهده اس
سکرت کاری اندان گلس ازاد اولدای و لب نیرال را آبی دگر

ورود بالجملة امواج گدازي سدان بصولب آتش و سطوب درق ازان
 دسدان گذشته عرق حمادی الاولى ندای آل رسد حمعی از محدودان
 قنبره انام که لحر است آن مقام داشتند نارخود آن سد استوار ندای
 همت سبب دیودن شان بسلاب وعب شکست داده پس از اندک
 آذربشی رج از عرصه معاومت بر تافتند و مردایی آن حدود طغر
 پندرا داخل آل گسته چون شهر کوچ بهار بردگ رسد دم براس
 که داسطهار آن آل دم سر کشی و استدلال بگردن و آذرا حصار
 امندب ملک و مال خود از آسب حوادث روزگار میدادست از
 مشاهده آنا قهر و استیلائی عساکر ضروری مآل و داخل شدن در آل
 عرصه عادت بر خود تنگ مصا دنده بر آرین حال و ناموس ازان
 ورطه معدوم شمرد و سه روز بدل از وصول امواج ناهره شهر خلاصه
 امول و تمام اهل رمان را بر گرفته ناحمعی از خواص و بردگل
 رهگرایی وادی آررگی و ادبار گردید و پدایمردی مرار خو را ندای
 کوه بهو بدب که بناه حای خودش اندیشه بود کشید و بهولا دانه
 روز برس اشاره و موافقت او با دسج شش هزار دانه دسمت عرب
 زرنگ کوح بهار که داس کوه مورنگ است و حدگل های صعب
 دارد هزار نمود لحدال آنکه چون حدود افعال از اسحا بهت گرد
 مندوخ پدس سوک از کمس فرصت برآمده دهطع طریق و شوراندن
 راه و سوختن قری و مزارع و سلاب و اعوای سکنه و رعایا بردارد
 و نگدارد که آذوبه دلسکر طغر ابر رسد و ششم ماه مذکور حوالی شهر
 مصر ب حیام سپاه اسلام گشته روز دیگر عرصه آن معموره بهت ابر
 که از ظلمت و خود تناه گذشان صلاکت پرور پدراختن یافته بود مرکز

زانان صبیح شد و هفت صدق صدر مگانه با سارای خان حایان بر راز
 حایان بنم بران برآمده گشتند آن سال ۱۰۰۰ ر ساندن
 آن کفرستان گو دو طاعتی دفر و بهلول که از ندا سطوع با سار
 صبح صلیب احادی آی ویت که س باطل بدوس اهل آن دار
 مرستده نو نعم الدل صدای ناموس آمد در کده سجد اصنام
 بسجود و رکوع دار مدخل گشت و حای طاق اسروی بدان کجرات
 مرار گریست آار کفر و ضلال سمب اطمان ددرب و ارکان دن
 و مواعد اسلام بلند اساس سدو از انجا که همی همب معدن گرس
 دانه عدوب دو مروت آیت مدوحه آست که اصناف خلای و
 گروهها گروه بران ره کسور و ناحیت از مدائن وصل و کرم و صابر
 عدل و احسان با سارانه مرصهان امن و امان مدمنی نو هرگز از
 رهگذر حدیس عساکر فائز در اصناف حدیس انبال بر صبر احوال
 رعایا و برستان هر چند با نصای سر و سب در اطاعت و رمان
 مدبری سرکشان و نعی اند سان رو دار سان ستری شده با د عمار
 صلاهی نه بسند و هواره سدید ازان ربع مقام بودند والا احسان
 از دستگاه عدالت و حای مای بهد و باکند صبر که مواعد
 نصیب و رایت را در حمتع آمده و احوال با طواف انام باس
 دارد حای حایان بمقتضای کار آگهی و خلوص عدول بطور
 در ستمه بدست لطف و مروت خسروانه کرده نکرور ل از وصول
 سپهر باکند و مدعی ظم نموده صدای گریه اندیده نو و حمعی با اعتماد
 گماشته که لشکریان و اهل ازم دست بطاول بازار و عمارت که سار
 نعمت حایان است طریقت نگسوده عرض و مال و ناموس رعایا را

حواء در مساکن خود باشند و حواء از دم سپاه طغر پناه مرار نموده
 متعزز بشود و مدعیچنان پس از دخول لشکر شهر تکی چند از
 سوار و مداده را که دست تعدی مال رست گریخته دراز کرده چند
 فر و گاو و برخی احناس ما کوله منصرف شده بودند گریخته آرردند
 حان سپه سالار آن معمله طمعان خسارت سعار را در قق تیره اس
 دولت معدیات آبار دسرای کردار رسانده آبهارا نااشدایی که تصرف
 نموده بودند تشهر نمود و اندشار صلب عدل و انصاف ساهدشاهی
 موحب بالدف و اهدمالک ملوک رعایای گریخته سک و اکثر ناستماع
 اس معنی مساکن و اماکن خویش نار گریخته سپاس گذار
 و دناش گرس عدالت مروزی و داد گستری حدادو جهان و
 حلقه رسان گشدد و بش براس دسر رمندار مذکور بناوری
 لخت و رهنری دولت باعدال خود از بدر بدگهر خوش حدادی گریده
 روی بدر بلشکر طغر طرار آورد و نطوع و رعیت شرف اسلام در دامت
 بم براس بنابر آنکه از کج بدی و جوهر ناشناسی داغده خود سری
 و اسدلال از سنمای حال اس دسر تعمس می نمود او را مکتوس
 و بطرند داشت لنک از مشاهده احوال و اطوار اس امارات حاکم
 آن سداری ر بطر از دات بصدرت مرتو ظهور داد حان حانان او را از
 سرکار اشرف حلقه داده اسدمالک و دلجویی کرد و جمعی از
 صحاهدان حدس ابدال بدعاقب دم براس که چنانچه گراش
 نایب در دامنه کوه نهوتعب نایب انصاف در دامن ناکسی کشیده
 بود تعمس نمود و اسعدندار بدگ ولد اله نارحان مرحوم را که بر
 خصوصیات احوال آن سرزمین اطلاع داشت بمعص هولانابه شورده

قیام که در جنگل های دامن کوه سورنگ در حریده هوایی
 رست سوزانگ ری بود رساند که هم آن صندوق را بدست آورد و هم
 بدستده و اسدماله رعایا را داند آنها را بمصافحان خود سال ارگرداند
 و رها حایر اندر ناگروهی از سمب دیگر که به هم می طلب
 روانه صاحب و حکم بازستانی و بدین اشاره دو اعمار
 در مددک دراز را می بینم ساختند و از هر طرف با صد گریه گل
 پری کرده حاضر آن از هجوم استار و داند و قصد و سس
 موب از حرد و تررگ و قصد و شجاعت و بیج و سورگ و را می بینم
 و بدو و دندار و دیگر آلات و خانه و ادوات بنکار و برخی از احوال
 و احوال بدین برای دند در آمد و اسباب و دندار که به دندار
 ارسال نام و مرهاد حال که بدنام بهولا نایب و بدین گشته بود
 و هم یکمسی که آورده ای های که سوار می و اسب و سب
 بدلیل او سداب و برخی از اسدان و اسنای که آن صندوق را گداخته
 شد گل رفته بود بدست آورده س از هفت روز مراد و دو و
 اسدندار دنگ که ماهیت دان آن بود بود مکانی حد که گمان
 موس آن ضلالت کفیس داسب خاسوسان و دندار کوسس دلتع در
 تفحص آن مدبر گمراه نمود و خود خبر شد که در یکی از جنگلهای
 آن سمب نشان مودناب در حریده مشکواید که از اینجا ده نایب گاهی
 دیگر دراز نماید بصفت سب تا همراهان خود سوار شده تر سوار
 انبار کرد و در اس روز دمکانی که او را سال داده بودند رسیده
 آن دن مرهام را ناز و فرود و حندی از ابوام که همراهش بودند
 دستگیر کرده و بدین دلیل مطلب مراد و نمود و ارگردان شدن آن

کادر نهاد آندس سنگه آن سرزمین که از شر از حایف بودند بمطمن
 گشته جمعی که معرق شده بودند رجوع نمود و بزم براس مقهور که در
 دامن آن کوه بهوتفت مادی گردیده بود چون آگاهی یافت که موحی از
 حوتس داهره بدانصوب معنی گشته است بکمانب دهرسراج
 سرربان آنکوهستان توسل حسته مالای کوه فرآمد و آن کوهیست که
 حرمنده را بعد دسوارى محال صعود بر فلل آن بدست بکاهدان
 بصرب شکوه پهای آن کوه رسیده یک رنجیر میل و برخی از اسپان
 و دیگر دواب که از آن حوران مآب آنجا مبادده بود با یکی از مردم
 آن کوهستان بدست آورده بر گردیدند و آن شخص کوهی بران
 عسرو تصرع بکاحان اظهار نمود که اگر مرا امان دهید و مکتوبی
 مشتمل بر مطلبی که باشد برربان افس کوه بدوسید رفته با
 مدرسام و حواب می آرم آن حان صلاح اندیش او را امان داده
 بدشش خلعت و زر خوشدل صاحب و روانه بر میداد بدوسید
 پوشده مصحوف او مرسل گردانند مشعر بآن معنی که بزم براس
 مقهور را که با او بنده حسته است بفرستد با او را از آنجا برون کند
 کوهستان بهوتفت سرمدر است و دمسایب پاندره کروه در سمت
 شمالی کوچ بهار واقع شده و فلل آن که همواره برب دارد از سه
 مدرلی نلدگ مذکوره نمودار است میوههای سرش شروس بدل امروز
 و سیب و نه و امثال آن آنجا میشود و اسپان محصر که آنرا تابان
 و کونت گویند و مسک و بهوب که قسمی از پشمینه است و بری
 که پارچه گنده است پرردار مسوج از رنسان که بکار فرس می آید
 در آنجا بهم مدرسد و بدوره و طلا فللی از رنگ شوی بددا بدسون رمنندار

آن کوهستان سردی بود معمور مریاض و آب فروزان صاف عسله مردم آن
سرمه من خندان را مندمودند که در یک صد و بیست سال از عمرش گذشته
و مع هذا موی و مساعرتش مورد کلال احسن نگشته از خطوط و لذاب
احترار می نمود و حر گشته و ستر عدا می نمی خورد و در رعیت در
کمال روح و راس سلوک منگرد و بر جمعی گذر راسب داشت
در وسط ولایتش بند رودی عین کم عرض خازدست و بجای بل
زنجیری اهدن بر بالای آب بسته اند که هر دو سرش از طرفین
دستگاههای عظیم بلند است و زنجیری دیگر بر بالای آن باز ارتفاع فاصه
ادبی فراهم و بندر معدنه شده منردن های بر زنجیر زرین بهاده
و در جهت هر زنجیر بالا زده تا عنصام آن در سلسله عبور مندمانند
و احمال و انمال و اخاب نادگی را منردن در زنجیر از آب منگدانند
آن شخص کوهی وی هتکل و سرج و سعدن بود و در سرموی
دراز رود رنگ داشت ده از اطراف رود گردن فرو رفته بود و حر
لنگی سعدن که در میان دیده بود گداسی دیگر نداسب گویند در
و مورد آن قوم ندس هذاب و رگساند و بهمن وضع و لداس رعیت
می نماید چون بدان برخی از خصوصیات ولایت کوچ بهار در بهمام
ناگرم راسب حاتم سوین نگار نگذارس محتملی از آن صفت ارا
منگردن آن ولایت مادن شمال و مغرب ننگاه مادن شمال واقع
سده طولاس المنجاده و منج کروه خرمی و عرض المنجاده کروه است
نحسب برهت و معا و لطافت آب و هوا و دور راحس و ازهار و
گرب دسلس و استعار و خرمی و دلکسای و منص نحسی و مرج
اراسی از بلاد شرقی رونه امتنار دارا و پاکه را به از هندیستان و ننگاه

مانند اند و کتله و انداس و کونله که نه درین اقسام بارنج است
تعمات خوب میشود و بهال دملعل گرد و در دران سر زمین بسیار
است آنچه ازان ولایت در اندرون بند واقع است آرا بهترند
و خارج انرا ناهر بند گویند و در بنای عظیم و دوماهر مختصر
داخل بند میشود و آنها را دیگر آنها و دریاها که از حواصیل دیگر
می آید بدر بنای سنگوس که از سمب آشام منتهای ولایت کوچ بهار
است داخل میگردد و در انام برسات هیچیک باب نیست و بعد
از انحصای موسم داران بعضی باب میشود و اکثر در ته سنگ رمره
دارد و آب شان در کمال لطافت و عدولت و صفاست و در درون
بند پنج چکله است مشتمل بر هفتاد و هفت برگه و در درون بند
دارده برگه و محصول آن ولایت در بند ده لک رنده است سکه
آن دو قوا اند یکی مسیح و آن گروه در برگدای درون بند حکومت
دارند و دوم بهار که درون بند میباشد و حه تسمه آن ولایت کوچ
بهار و حدود آن دوم است و ولایت آشام را نمر کوچ آشام بند
حکمت گویند که بسیاری ازان طایفه در اینجا توطن گرفته اند و هر دو
موم کافر و تب میسند و دم بران ازان موم است و بران حر
نام احداک و بناکن اوسب بنابراینکه بنی که اهل آن دیار آرا
پرسدش مینماید موسوم به بران است که عرق هند رسد ازان آن
ولایت را اعدار عظیم میکنند و از بران راحهای بررگ که بدل از
طهر دولت اسلام دوده اند میدادند رسیدار و مذکور سکه در بر میرد و آن
در را دران ولایت براندی گویند و طبعش بعدس و عشب و خود آرائی
و ریخت و پاکیزگی تعایت مائل بود نمسی و هوا پرسدی در کار

گذراننده خود نامر حکومست کمدرمی رداست و صند و سق و صفا
 به بهولا ناسه و زن حوس دار گذاشته بود و از آن عمال و مساکین
 دل مستی مستعمل نبرد و آن خانه و خلوت و حرم و خواص و زور
 و حمام و باغچهها و بهر و واژه و آسار و عریضه و طرح در کمال رست
 و تکلف ساخته و همه حایضات خوف نگار رده و سهر کوی بهادر بهر
 طرح و عریضه آباد شده و کوچهها همه همانا دارند و درجههای
 داگسرو کینار که بهاست حوس برگ و گل مورد رست نهاده
 شده بعضی آن مورد رست منحصراً در آن است که بهال حایض استخاص
 از بهار خوبی و جمال بهره ور رست و آب حوس را کمال لطافت
 حوس مورد رست همانا ده همانا مضامین و حایض و رستای در رست
 طلعت آن قوم نهفته شده و مصور صبح در حیره کسای آن گروه
 قصد شده کسی صورت انصافی کرده خرد و برگ را زوی و طلعت
 رست و با دلستن است و لطف منظر اردن و مرد آن کشور گریان
 و گلزار گردن در هدایت و اسکل طایفه امان مساهمت دارند لکن
 اکثر سیر و نرحمی گندم گون اند و در قوم مشیخ و صبی سهند رنگ
 می نند و آن مرقع هم مزاج اند و هم به آهی خرد آید و
 سمندر و سنگ است و در ها اکثر ره و آلوده و تکلیف بهر
 و چندان آن دین خای رحم آسای مفکد و مسخر را هلاک میسازد
 گویند علاج آن خوردن گندم است و طلا کردن آن در موضع
 حراحت و مسود شده که بعضی از اهل آن ولایت استونی میدانند
 که خون در آن منجوع است و مسود از آن نهاده از است آن رحم
 جانگزا رهایی ناند تا جمله خون حان حان را نهاده است احلام

مدت و عرض اصلی ارس نورتن تسخیر ولایت آشام و تدبیه و
تادب آشامان دانکار تیره ادم بود سادب و اسدصال دهرمراج
و اندراج آن کوهستان را دومی دیگر حواله نموده عربمت آسام مصمم
نمود و اسعددار دنگ را که بموجب التماس آن بودند معظم اردشگاه
حلاوت و جهانانی سلطان اسعددار حانی نامور شده بود با جمعی
از مددداران و چهار صد هزار ارتانندان خود و دگ هزار دینار
دند و پیچید نفوذ از وی کوچ دهار گذاشته آردا نعلمگیر نگر موسوم ساحت
و قامی سمو را که صادق بود کربا شجاع بود و در حقائق و کیفیات آن
ولایت وقوف و اطلاع تام داشت مددجوی آنجا گذاشت و در عرض
شایسته روز که عرصه آن ولایت مورد اقامت حدود قاهره بود خاطرات
دند و نسب آنجا برداشته بنسب و موم ماه مذکور با همکار مددصور
دعوم تسخیر آسام از راه گهوژا گهات رواده شد و بدست و هشتم
مویک مدروزی دنگار دریای بر مهانتر رسد و دو گروه از رنگمانی
گذاشته برل نمود و رشد حان با همراهان خویش آنجا لشکر طغر
اسر ملحق گردید و چون دواره برسد به بود دو روز نایطار رسیدن آن
اقامت رابع شد دریای درمها پیر از طرف ولایت جدا می آید و
آبهای دیگر در داور می پیوودن و در کمال سدت و تعدی جاری
است اکثر جاها عرضش نیم گروهمسب از طرفین اس تسخیر پنداور
تا سرحد آشام و اراش مدشدر تا حای که علام العلوب دادند دو کوه بلند
کشیده در ساحل آن از کثرت عشه و جنگل و موراها و نالها و گل رلا
و دلدل عبور لشکر در کمال دشواریست و اگر چه رسیدن اراش
آن حدود و نومیان آن مرز مدس طرق و مسالکی که سهولت عبور

و انجمنی گرد نشان میدادند بدینکس حال سده سالار داندن حرم اندسی
و دور بندی که اساس سرداری و سده سالار است و رهنمایی آن گروه
اما نکرده راه گذار در بنا و حدود بهاد صعبت احوال و و
مهرر صاحب که داندن حال با واج هوال و متر مرصی نا نوحانه
منصور آن راه را که راست است مقصد منتهی می شد سرگرد
نفس نفس اواج فاعره و نورق مصر و غروزی گردید حامد کور
نامش کو من و احبها بر منان احصا و اعتقاد رده گام هم
در مراحل عربت غرو و جهاد بهاد و منان ملک مدگر کوه وان نصدمه
که داندن اسرار جنگل را درهم شکسته و منهای نسیه را که در کمال
المنوی رسیده بود نمکند خرطوم شکسته شده پامال متعاضد و
تدوین ازان و مادهای لشکر و قدر و قدر و وانی در نصدمه
مهره آن مسلک با هموار سعی و کو من نگار نکرده طرق مطلب
ارحار مواج می ردادند و آنها و نالها دران راه دستار بود لدن
اکدر گذر باناب داسب و در هر سرور من که حمله و دلدل من
می آمد آنرا مساحهای درختان و دستهای بی و پست های گاه
می پاستند آنکه سکر و ان وادی تصرف دم هم نران می گذارند
و چون راه نای مریده صعب و خطرناک بود و مواره ازان حمله
که سر نالی آن می آمد در می رسد در و وری دو گروه نا در و دم
گروه مسدوطی می شد و هر جا که سرکرانان برول به کسب هر
خونی از سنا اسلام در محط رجال و مصر حام خویش جنگل بری
و و د حای رو آمدن می گسارند و رحل اداست می نهادند و
حال سده سالار ازان نام نام مساحدن طرق و مسالک و گذارند

اردو و لشکر از مواضع احطار و مهالک اهتمام سعی و کوشش می
 گماشت و دران مراحل محبوب هادل شدنها را نآدرس حرم و بیداری
 ماس مدد داشت انحصار معاروف سعادت لوازم مساعدت توفیق در قطع آن
 طریق حار ریح و تعب که گل راه طلب است در و بر بای همت چون
 برگ شکوفه و با سمنی که ستم مرور دس بای انداز قدوم لشکر
 بهار سازد تصور نموده بشوق عرا و جهان نا آسمانان بد بهاد و مسمو
 رسوم کفر و جهالت ازان بروم صلاحیت تعداد آن مسامح در آست
 را دادواع مشعب نموده تا انکه ششم حمادی الاحرة در بدم کردهی
 خوگی کپه منحل گاه حدود طغر پناه گردین و آن کوهده است داند بر
 ساحل دریای برمهانه واقع شده وحه تسمیه اس آنست که در
 موانع از مده یکی از خوگدان هند در معارف ازان کوه به موله گرس
 شده از حلق کناره گرده بود و نلسان آن نوم عمار را کوبه گویند
 اریحا تا گواهی که سرحد قدیم ممالک مصر و سه است چهل کوه
 مساعدست و اریحا ناگر گادو که مسکن راحه آسام و دار الملک آن
 ولایب است نکاه راه آشامیان سعاب پژره از داس اان کوه که
 که متصل در ناس بلعه که عرض دیوارس از پامس به گرو از نالا
 بدج گرو دورش از درون حصار رفاده از دک کوه و افع است مشمل
 بر بروج مشده در کمال مناب و رضایب ساحده اند از رعاع
 دیوار از جانب عربی که بر سر راه میانه طغر نده بود تا بله
 کوه رسیده و چنانچه در استحکام فلاع و حضور رسم آن نوم سده درون
 است بمسام یک تعنگ انداز دور از دیوار کوه الها حجر نموده
 میجهای سر تر ناس که بلعب آبطائعه نهانچه گویند در میان آنها

نصب کرده بودند و در عقب آن مرتب ده دروازه قرار دادند و کنار
حدود در سطح زمینی آنهاست و دروازه در حدودی است که
در عرض سه گز و در عرض و دروازه آنهاست و دروازه بود و در سمت
حدوبی آنرا در نای در میان دروازه طاعت بوده و از جانب مشرق
در نای طاعت از نای آن کوه گذشته در نای در میان دروازه است
و در سمت شمالی حدود و کوه و حدنگی اندوه استحکام در دروازه
و محاذی کوه مذکور در آن طرف دروازه در کوه است که آنرا
نیم در گویند و در آن کوه در دروازه و دروازه حصار می باشد و قلعه
حصص است در قلعه دوگی که در دروازه دروازه هزار کس است و در
بستار و در نای قلعه سه صد و شصت کس است حدنگی تا سار و آلا
نکار بود که اگر عساکر حاضر در آن قلعه مسئولی بودند در حصص
حدود را از سمت دروازه تا دروازه قلعه کوه نیم دروازه رسانده
آنجا مداف و استقامت ورزید و در آن حصار استوار در دروازه
حدوب لشکر پنج و در دروازه تا دروازه شصت کس از کس در دروازه
رسد آدونه را در دروازه راه در دروازه در دروازه قلعه در دروازه
شصت هزار کس از آن جماعت عصاب تا دروازه و دروازه آهسته در دروازه
و در دروازه و در دروازه موضع دروازه در دروازه گشته در دروازه
هر در دروازه قطع زمینی حصار واقع شده بود که نسبت گاهی است
محدود و در دروازه در دروازه آنرا در دروازه و در دروازه استحکام
داده بودند و در دروازه تا دروازه با ساهی از هر دروازه که قصد در دروازه
مردود و در دروازه در دروازه از دروازه که در دروازه در دروازه
سالار در دروازه در دروازه و در دروازه در دروازه و در دروازه

و میانه حان و حمال حان و روسنگه را بهر و برتاب سنگه هاده را
 ناحوتی دیگر از دریا گذرانید که دران روی آب باشد تا عدم
 عادت و حتم آن طرف را محل نبات و درنگ دهند شد و حمعی
 نسبت ععب کوه چوگی کپنه تعمس نموده مقرر ساخت که جنگل
 بری کرده تا کنار دریای بنام از ععب کوه رمن از هجوم اشجار
 بپردازند تا راه برار گمراهان مردود از طرف جنگل مسدود شود چون
 آشامیان دانستند که راه گریز بسته میسود از صدمه خوف و هراس
 حصار طام را مندر لول ارکل دنده در حجاب ظلمت شب هر دو قلعه
 را حالی کردند و بنواره در آمده استعداد جنگ بنواره نادشاهی نمودند
 روز دیگر که سپه سالار حبل نبات و بنار نامبراع بلند حصار سپهر
 از تصرف آشامی شب دوچهر رادت همت بر امراض و کار فرمای
 سعاس کواکب روق حور شد را نادان بر نگار کشوده از ساحل ابق
 سپهر احصر ملک دریا درون ساخت حان سه سالار با مواکب اسم
 شمار نادشاهی سوار شده روی بحاص حصار آورد و بنواره منصور را
 نامعدان شایسته و آبان سرارار روانه نمود و بنادر اندس حان و دیگر
 امرا با بوحی که از آب گذشته بودند برار حای خود باهترار آمده
 از آن طرف متحدی اس انواع بحر امواج سال بسته روان شدند
 و دریای لشکر از طرفین آن بحر بهتار قصد سورتس محیط سمندش
 آمد و بنار از بنواره مسعد احراز مقبوع عمر و جهاد بر روی
 کشیدها بهنگ آسا بحر مرسا گشیدار هجوم و اندوهی بنواره توگندی
 انرهای تیره از روی دریا بر حاست و عمار خوش سپاه از کناره بحر
 را نمودار رنگ روان گردادند آشامیان شوم تحت تیره روز که از

حصار دیواره ناه خسته بر روی آب آمانه اندر حین آنس بنکار
 بودند از مساهده سطور اواج تصرف مرا از طرفین دریا و حرکت
 دیواره منصور سینه طایب نگردان اضطراب داده اندگرینان و
 استقامت برگزیدند و روی اسار نوادی قرار نهادند دیواره ناساهی
 معاند آن لب برگسنگان کرده کار برانها تنگ بود اکثری کسندیا
 بنکار کسندیا جنگل ناه خستند و ما حین دران لشرحون حوار
 بطوان خلایق و کارزار عاریان مرور مند لطمه حور امواج ناه کسند
 بعضی رحمدار بدور رفتند و جمعی کندر گردان و دستگیر گردیدند
 و یک صد و چهل و هشت کسندی و سب و چهار بود آمدن از
 کوچک و بزرگ و بندگان و نادلیح دسما و سرب و نازد سنا
 و دگر اسباب و ادوات حرب و بنکار منصور صحاهدان طغر سنا
 و در آمد و منج آن دو حصار حرج آثار حیره اروز دولت پاندارسند
 مداران تصرف سکوه بی کوسس صحارنه و نورس کامنان ضروری
 گردیدند اگر ممدولان بای نماندند و بدست سنا ضرورت سنا
 آن دو حصار در آیدند و دگر خلوة گرمه سنا حده سه طرف
 حصن خوگی کهنه حناکه گراس بدربار سنا درانی
 بر سپاه و بداس و جنگل و کوه استحکام داس و سنا روی روی
 لشکر طغر ارکه سراسر دیوار بود صلاحیت سنا داس را که
 بکنند دو گراز آمدن آب می خورند الحمله حان حان عطاء الله
 سلام حون را ناه می سنا و بهانه داری خوگی کهنه معند
 نموده عرب سنا گواهی نمو و حون از درانی ناس داس گدست
 بناساره آن دومین معظم حیر نرا دسند سنا و لشکر منصور عفور

نموده و در آن هم ماه مذکور از کنار دماغ منبسطه و منقبضه گردند و سینه
 بصر الدن حاکم و دیگر امرا که از دریای نریمانتر عبور نموده بودند
 مقرر شد که از همان روی آب بصورت مقصود در حرکت آیند و هر
 روز در برابر لشکر مدح و تهنیت و در وقت گذراندن توپخانه
 از دریای دماغ يك كشتی آب مرورند توپ گلائی آب اندک حاکم
 سده سالار چون از آن آگاهی یافت به بر آوردن آن توپ که کمال
 اشکال داشت بلکه متعذر می نمود همب نموده راضی نمادند آن
 بشد و عمل توپخانه و مواره را به بر آوردن آن تاکید کرد و آنها از
 موضعی که توپ مرور می نمود رمدن کنار دریا را مرده آب را از آن
 حاکم و دریای نریمانتر اندامند و لشکرهای بغیل و مساعی حمل
 پس از چند روز توپ را از آن قد رود عمیق بر آورده و لشکر
 رساندند و اسب معنی ناعب شکست همگان گشته در نظر بندش
 از باب بصورت از حلال داندل و دناغ آفات اقبال روز امروز نمود
 و نسبت و حکم دو گروهی گواهی که سپاه آسام بعلیه و از لحاظ تمام
 آنجا قدم حرارت و شرفه مهمانی مدانعت و پیکار بودند و از باب
 درول کردند آشامیدن دو موحام آنجا دو قلعه در نهایت وسعت و
 رفعت و استحکام بنا نموده اند یکی در مریح سری گهات که مدح کوه
 را حصار کرده اند و دیگری بر کوه تاندو که آن روی دریای نریمانتر
 محادی سری گهات است و تمامی مواره خود در میان اسب دو قلعه نگاه
 داشته بودند و از دو قلعه از يك لك آسامی رانده بود بعد از ورود

حدود معهود بدان موضع حان حده سالارستان حان را تا وخی بعد
 نمود که قسمت شمالی قلعه که راه فرار مستحضران بانگاز بود را بدست
 طریق گریز آنها نهاد و آن معجزان ارسطوب عساکر حان کسا معلوم
 رعیت و هراس گسند ای بدای و فرار سنان لعین بدین وقت دست
 هنگام قتل از رسیدن حان مذکور قلعه را حالی کرده حمعی از آنها
 حدود را نوازه رسانیدند و مرز مدلب و حواری از راه دریا طریق
 راز میزدند و دخی دراه حسیک آواره دست انداز گسند عمار آلون
 ناکمی شدند خون حان حانان ازین مدتی آگاهی داشت از حای
 که نو کوچ نموده دیگری گهاب آمد و داخل قلعه شده مشاهده
 و سب و صلابت و رعیت و مصائب آن حصار سدهر آثار نمود و
 حاط از بدو سب آن رداحب و از احیا نگواهی که نساوت رع
 گروه بنسیر بود رده حنام برول آفرایست حار حان قلعه باند و درونی
 ازینک جنگ و سدهر دراه گریز رسانیدند از کار حان ازینک از آنروی
 آب است آن مردودان در صلابت دوه درخی را رده مع خون آسم
 رهگیری نسنی گردانند و در موضع کجلی ندر که هفت گروه
 بنسیر از راه باند و صلابت چهار صلابت معار قلعه مندر ساخته ح می
 کدیر با صلابت و نسا و لوازم قلعه داری بحراست ان گذاشته بودند
 باستماع فرار معجزان از گواهی گروهی از ان بنو حنریان بی دس
 که رآنحص حصن بودند از سرانمگی و بنم قتل از رسیدن
 حدود طعور و رده راه گریز میزدند و هر سه قلعه که در کمال صلابت
 و استحکام و استعجال بمحاصه هر یکی از آنها مایع بنسیر آسم بود
 بمها نبع ابدال حباب کسا ندر آسای کسانس بدین وقت همانا معاونان

عدی و سازندگان آسمانی که همواره سامان طرار و کلام مرداران
 دولت خادای اند رعیت امن دلهای صلاح امای آمرودان
 داطن سکان گشته صرب عنان همت و عربت شان از رادی
 نبات و استعلا نبردند والا اگر نای ترار مشرعه نمراسم قلعه داری
 که آن در کدشان را مسلم امت می برد احدث تا رسیدن انام بر شکل
 که برهم زن هنگامه حرب و حدال امت تسکیر یکی اراں حصون
 صورت بدر بند و نا حمله ننگانه کومکها و لونا چماری و اسمعند
 خوگی که از صمغدهای مرگ مشهور است و در اندوسون های هندی
 و افسانه های هندوان بعمهت و برزگواری مذکور بر مرار کوهی متصل
 بقلعه داند و واقع شده از نشدند تا مرار آنکوه قریب هزار ربه از
 سنگ ساحه اند و قلعه کجایی متصل بکجیل موجود کجایی بر
 امت که ذکر آن در اسرار کفار هند واقع امت و میل بسنار دران
 هست چون راناب ناداهی تا گواهی که سرحد قدیم بود از
 تصرف کفار آشام و نیروی تابع سعی و جهاد مناروان اسلام مستخلص
 شد و ساحت آن حدود از حار تسلط و استیلای آن گروه نغره ایام
 بدراسته گشت حان حادان محکم بنگ ملارم حوک را نا حده می
 نعوحداری گواهی و حسن بنگ رنکده را که او دیر در ملک بوکران
 او بود بحراست کجایی تعدد نموده نیست و پنجم ماه مذکور بالشکر
 منصور آهنگ تصحیر ولایت آسام از گواهی روانه شد و ازین جهت
 که مدار جنگ و بنکار آن قوم دار بانکار مرحدده و عرب و شجریست
 و همواره در حوانی از مده نسیاری مکر شکالی و حیل اندوزی
 در لشکرها طغر یافته اند و بسیاری از حوک سلاطین هند که عربت

مسخر آن ولایت کرده اند تا آن طریق در آن حدود و رطبه هلاکت
 ابدیه حاکم شده سالار از کمال حرم اندیشی و کار آگاهی اندک و مدعی
 نمود که حدود مروری اعلام شده در مختل درول و مصرف حاکم
 مراسم حفظ و نظارت و لوازم احتیاط و هوسناری تمام در رده دنده
 بخواب تمام مسخرند و شاه صرف تمام سلاح از تر بیفکند ریس
 از سب مراکت باز نگرفتند و هر حقوقی در صورت رسم کدسک بحای
 آورده از مکر و عذر اعمادی داخل ناسند و معزز شد که هر جا معسکر
 بود درینس روی مرالان لاسکر و در عقب آنها ستر مرصی حاکم دارد
 بوب خانه منصور با گروه بیفکند و برق افکند و بحای بوب خانه
 و از عقب آنها دلیر حاکم فوج هر اول رود آمده سد راه معهوران
 ناسند و در آن هنگام مکر و لاج و متداری ولایت درنگ که از لواحق
 آسام است از دور ندی و مصلحت گرمی تقدم اطاعت و اعتدال
 فکندون تصرف لوا و سده طریق و وند و در لب حراهی شد و
 دو رختدر مثل درسم متسکس آورد حاکم حاکم او را استمال و
 دلجویی نموده به همراهی حاکم منصور مامور صاحب و رمتدار
 درو رفت که آن دراز مواج آسام است برادر را و خود را که سم
 نداد و حاکمندی او داشت تا مکر رختدر مثل بود حاکم رمتدار
 رسانده با طهار نمازی بداندن خو را بمقتد اعتدال نمود آن
 عقبت سگال برادر را و اس را مصممال ساخته همراه گرفت با جمله
 درس طرف در دای بر ممانند که عساکر فاهره را تصرف می نمود
 قلعه است بخمدهر موحوم از معطام قلاع مسهوره آن مرزوم
 و آن سه حصار استوار است مسلح در دروچ مسده که بر مرزوم

بلند در روی هم کشیده اند و بهلوهایی آن کوه را تراشیده و یک
 طرف آن دریای برمه اندر است و سه طرف دیگر عرفانست عرص
 عملق که اکثر جاها عرصش یک نفر انداز است و محاذی آن قلعه
 در انطرف دریا قلعه ایست در کمال وسعت و رفعت و نه دهانت
 متدایم و حصانت موصوم بسمل گنده و کثرت و هجوم آسمان دران
 پشتر بشار میدارند چون کرگانو که دارالملک آشام و مسکن و مسدق
 راحه آن بحاسب آن روی دریای برمه اندر بود و مدد محاصره
 حمد هر نامداد منکشید و تسخیر آن ناسانی دست نمی داد حان
 سپه سالار صلاح کار دران دید که نکسایتش آن ملذمت نشود و عدل
 عرصت بحاسب قلعه سمل گنده معطوب داشته از دریا گذرد و مسار
 کشودن آن حصص حصنی که آشامیان بی دس استظهار تمام ندان
 داسند روی هم بسوی کرگانو آورد و ناس اندیشه صاب سشم
 رجب آن لشکر نیشمار را از ان بحر مهادر رخار نگشتی در عرص در
 روز گذرانیده نا آئین حرم و هوسناری روانه شد روی در اندای طی
 ان مسامت تداد نادای مصرصر مادند و ریدن گرفته راله عظیم مارند
 و نه نسناری از نوار پادساهی و سکران آسید عرق و شکسب رسید
 و ستور و مراکب از سمل گنده راله گرد مادند چداچه بعضی ا-پان
 و دیگر چهار مانان تاپ مدمات آن نازود حوک را از سراسر مدگی
 نآب ردند و بناربان موج دریا نویه راه عدم برگردند نازدهم ماه
 مذکور ابواج طغر طرار ندای قلعه سمل گنده رسیده نفاصله در تغد
 اندازار قلعه نزل نمود و ان حصنی اسب مدین و حصار بی رعیت
 آئین که گونی انمورحی است از قلعه دات النروج آسمان در روی

و من صحابه را آن از نیروی قدرت و طاعت از باب هم عالیه ابرو
و ساکنان از سنگنار از حوادث روزگار و آسب منجبتی ابلک
مصون و هم در ادر رسدن بنای برج و داره اس بعلل را کوه
سلامت اندسند و از حلال معویست بختنرس مر اندسند حصار
گرمای دامل گردنده • • لمولعه نظم •

گسند حص و رعب و رعب • بهروز خون حصار خرج نرس
عولع حور دلو آملان بختنرس • در حرجس بختی کار رمن
مختلان مانگار در دو دست آملع سدر آمار د دیوار عرض رمن
امدوار گسند اند یکی در حاک حنوب و آن منبهی منسوب
نکوهی که در عتب ملعه است و از اندای این دیوار با آن کوه
چار کوه است و دیگری در طرف شمال و آن د وار ناسه کوه
گسند در بای بره پندر رسنده است و این دور وار مسد لی است
در منج برج گل که د رگ هر یکی چهار صدوی گراسب و برجهای
حرج هر کدام بقاصله منجاء گر دور از دیگری واقع است و در
دور هر یک از برجهای بزرگ بدسور ملعه د وری امدوار کنگره دار
گسند از طرف درون و نفوس خدمتی و من نرسن رو نرسند اند
و دران بختی آب حاکی نرم خون بو ناسخا طریقه آن کوه
حاکمار است اندسند و نرسر آن هر دور وار موت و نالنج و سنگ
و سایر آلات و ادوات جنگ حنوب رسند و در مرتب سه لک اسامی
حکمو دوحو درل حصار فراهم آمده سدره و عدال را آمده بود
و در مقام مدافعت بخدمت کوسس و مناب استناد حنوب ماهره در
کنار ناله که از سمت جنوب ملعه بختی برج حنوبی رسند و از اسخا

نظرب عرف حرمین یافیده است قبول سعادت نمود - هرگز شد که آنها
 چندی از سرداران امواج جهادگسارنا دومی از سپاه مصر پناه سوار
 شده تا هنگام ظهور طلوعه لشکر صبح معسکر طه را درسم طلانه داس
 دارند و از عذر شکنی محالان با خبر باشند و صبح ننگ بخشی
 لشکر منصورند و این امر معنی شده هر شب با قدم مراسم
 ماسداری می آید و می دروند و از اینجا که محاصره تمام آتشیار میسر
 بود و میبایست حار سپه سالار دلدی حار ناوح هر اول و منبر و قصبی
 با اهل تونجاده از معسکر منوروی اوامیر رفته درحالی که بدوق از
 قلعه میفرستند برادر یکی از نوحهای کلاں مورچال بسند و توبهای
 بزرگ در دهندها بر آورده بر قلعه میروند و خمی از مناروان صرت
 نشان و نوحی از سپاه حار حانار ناشاره او بساختن کوچک سلامت
 برداخته سیدها قربت بدوار حصار رساندند و بدولان آشام هر روز
 تا سام و هر شب تا صبح مراسم حرب و کارزار می برداختند
 و علی الاتصال توپ و تفنگ از برج و تاره می انداختند و مناروان
 مدرژی شعار برش آن اثر لا را چون طراب امطار که در وصل
 بهار در سدره و هرگز نازک تصور نموده می از سعی و کوشش می
 آسودند و دست از جهاد کوتاه نمی نمودند و در بعضی لنالی
 بدولان عدار استوار در صرت نموده بعضی بدست بر اهل سنده حمله
 آورده شدند و بدفع خون آسام بهادران بهرام انتقام حمی ناک
 هلاک انداده بعد از استع با کم و خاکسار نه مناه حصار در میروند
 و چندی از محاصره دان اسلام مدر دران کارزار و ستر برتق و الای
 سهادت میسر شدند و نوحی میگر مردی را بدست رحم طرار سعادت

می بستند و بی گردی از آن جمع صلیب پرده اصولی تمام
 برسد که با تمام سنا و سرزمین حاکمان بود و سینه اطهار آوازدهور
 و خلالت نمودند و بر آن که بود که آمدی عظم و جسم رحمی ماحش
 باهل شده که در آن دم از گداز متاعان عامل بودند برسد با نفعان
 دلدردخان ترخسار و حفرگی آنها آگاهی داده بگویم که پرداختند
 و معهودان باب حمله آن با سالن بداورده روزه صعب گران شدند
 و کاری مشاهده چون روزی حشد از محاصره گذشت و حشدان کاری از
 پیش ترمیم حله هر بودی که از بویخانه منصوب بر طرح و بازه قلعه
 مدرسد از کمال استحکام و استوری آن حصص محکم آسایش حرگردی
 از آن ترمیمی حواس و امری به داده چون سکسین دیوار و امان
 کنگره در آن مدرست می شد و بفرمانگی که حشو مسعود آنجا
 حدام برول اراخته بودند سرزمینی فلس خطرناک و در اینجا
 مطلقه شدند حصار اندام بی داک و در حنایچه در سوانح
 از صله و دانه در همس مکان اسکرهای عظم هندوستان که روم
 دستخیز آن دارنده بودند تحفه و شدند آن مو عذار شده درون
 دستخیزین هلاکت و با مال حرای شده کسی حان سلامت از آن
 روطه بر نداد و لایحرم رای اصابت اندامی حان شد حائر ندان قرار
 گرفت که بر یکی از آن در دیوار که کنگره حصار و محکمی آن
 گزارش نامت بورس کرده بود و در کسانس آ حصار سرعت و
 محمل بکار رود که در بومع و با حذر احتمال هزاران آفات و گوناگون
 محاصرات است و با آن اندامه و رای صائب مرهات حان را
 برای بومع راه بورس بعدی نمود که اطراف حصار را بنظر احداث

در آورده حائمی که صلاحیت آن امر داشته باشد اختیار نماید اگرچه همه اطراف جنگل بود و مقهوران بعارضه کثرت عدد و وفور انواع و اقسام از همه موحدین او آماده بیکار بودند و توپ و تفنگ بسیار می انداختند لکن چون جنگل جانب جنوب کمتر بود حال مذکور آن سمت را برای این مطالب انبساط دادند و معرر گردید که دلیران با جمعی از دلیران و اطفال حدود اقبال نآن سمت شناسیده از اسباب بوزش نمایند و سایر عساکر ماهره بمرار معسکر و درواری طرار باهترار آمده از بدتش روی خود حمله آور شوند و محصوران را از همه مو مضطرب ساخته بفرار در بنای مذاب و رنده در اساس حیات آن بی دینان امکنند لهذا در سب پانزدهم ماه مذکور دایم عزیمت صواب آئین دلیران با راحه و برهنگ و مرهادخان و نادگار خان و سراندار خان و جمال خان و منانه خان و آفرخان و فرار خان و رستم نصر بهادر خان و رهینه و هزار و مایند سوار از تاندیان خان خابان و گروهی دیگر از هزاران و منتر مرتضی دارو و توبخانه نآن سمب معنی سد بکی از آسمان تیره بحد که در منادی احوال از میان آن قوم که مآل برآمده و سال ها در ممالک نادرشاهی بسر برده در سلک احاد لشکر منصور مدظم بود مصصوب * نعت *

عافیت گرگ زاده گورگ شود * گرچه نا آدمی بزرگ شود

موزب حالتش آمده ندهادی و موزمانه نرادی خار خار شرانگری و دکهونده سگالی از خاطرش در انگشت و عرق محاسن داتی و مناسبت و طوری او ناسامیان حرکت نموده نمکر اندرزی در مقام کدده توری شد و بدخان خابان آمده بصورت دولت خواهی اظهار

و بود که چون بر حقیقت این نوم و ترکماهی آگاهی دارم اگر
 بهر همدی من عمل نماید اوج بروری را موضوع که ارتفاع دیوار
 و عرض و عمق حندق و دیگر رابع نوزس کمتر باشد مندرم حال
 سده سالار بر مکتوب و بقای آن گمراه آگاه رسیده ادرا بهر همدی سده
 طهر ماه معین نمود و آن عذار با کارها ادم بمحسوران پناه داد که
 در میان مکن که اصعب حواب و حدود است جمعیت و هجوم
 بمواد مندرصد باشند که من امواج فاعره را بآن طرف رهنمون شده
 بر سر بر سما می آرم دلیر حال آن داندنوس را همراه گرفته اواسط
 سب رهگیری مقصد گردید و چون بمشادی دروازه که در وسط دیوار
 بود رسید مندر مرصی را تا مناده حال و حال حال معالی دروازه
 گذاشت که آلتها بنبوت اندازی به پورالها بحود مسئول ساخته از
 موضع نوزس عالی دارد و مندر مرصی بوب جانها را آلتها نار داشته
 ناهتمام بوب اندازی و بروی بروری مرداحب و حور و راهانش را
 هائل و ناهی خدائک ناند نمود بهمداری از سوار و ماده هدوب
 بوب و بعلک سده عرضت لب گسند و آن آسامی ند بهاد که
 بجهت بهدیری همه از دلیر حال بوب مرکوز صمبر نداندنوس خوش
 بعمل آورده حال مذکور را با اوج مقصوره هنگام ظهور نداندر صبح
 و گاهی نریده راه دورس بود که خندنی بر آب داس و صوب
 طرق نداندر از دیگر آمده و اجتماع معیوان زناده از حواب
 دیگر بود اهل حصار دسب حرآب مدامعه و سنگار کسوده نیکمار
 حدن هزار بوب و بادلیج و بعلک و دیگر ادواب آندمانی رها
 کراه روی هوزا از انور بود چون روز نسیب حورنوس بدو ساحتند

بعد مدای توپ اردوهای دیگر از رزم و رمان را بر له انگیر شد و حقهایی
 ناروت از نالای برج و ناره بر مرق صحاهدان شراره و برگشت برق بدوق
 از دامن هوا بگردان سما رسید و بر سر کولت تعنگ عرصه حاب
 را دسان دامن افلاک لغز بر سنگ حادیه گرداندد دران رستخیز فلا
 از حسن اتفاق تقمکی بر معدل آن آسای بر بغای رسیده ازرا
 بحرای کردار رسانید و شاهد معنی (لَا تُحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ) خلوه
 ظهور نموده سرمایه عورت سابر ندانند نشان شد دلیر حان را چون و مور
 همت و شهامت روح تاند از آن آشونگاه حادیه که آرمونجای حوهر
 مردی و مردانگی بود تحویر می نمود بر حمایت ابدال بی روال
 حضرت شاهدشاهی که در صیامت بدد های احلاص کیش نمود از
 حفظ آلهیست تکیه کرده دلی که بران سوار بود از کمال حلاوت نآب
 حندق راند و دیگر بهادران بدوق حو و منازران رسالت حو چون آن
 حسن دلیری از سزا را مشاهده نمودند همه را عرق حرارت بحرکت
 آمده بای عزیمت بدتش بهادند و مجموع یورس نموده دران
 موقوف بر خطر و عرصه فدایست ابر که پروان روزگار را بدم همت
 از مهیب آن مدلعرب و روان تهمس و روح رویش تن از حوب
 آشونتش بر خودش می لرزد ناعدای بانکار داد گیر و دادند
 و جنگی عظم در بنوسنه منازران دس و صحاهدان بصر قریب را
 با کفار بانکار و برفه اشرار حردی صعب روی داد چنانچه اکثری از
 سپاه اسلام را تن از آسب رحم و مکار و حمعی را دران ددل کوشش
 بعد حان نثار شد و بدیغ دیر بدایر حان وحید لیکن چون سلاح
 پوشیده بود بدکرتش از آن محروم شد و قدر بسیار بر فیل مرکوبش

و حوضه آن بند شده بود و حایا لدرنا حدی از بلان حصص انگلی
طایفه گنر بدای حصار رسیده بدستداری سیاحت بدای بیوار درآمد
و بدعای او دنگر بدای و انطال رسیده تا اهل صال برزم و مثال
در آرزو شد و معارف این حال مدرصر صی که بجاری درواز حصار
مستول کارزا بود بدیروی برق امروزی و در سوزی محصورانرا
مملوب ساحده درواز را معدوم گردانک حمی که در سنده
نود بدیروی همب از حدی گذشته بد بدوار حصار گذاشتند و از
جمع حواب داده مصر سعار داخل حصار شده لوی علیله و اسدله
ترا رسانند و کفار بجار که در درون حصار بدرون از حصر و شمار
بود از مشاهده آثار سطوب و مواب و نهاس دهر و انعام حدون
اسلام تا کمال کرب و حنفت و سامان ادوات حرب و بنگار و
حصان و رصان حصار ارکان مداف و مرار مفرزل دنده مرار احداث
عمودند و از طایفه براهی که داند سق حدی زوری بحایب جنگل
گذاشته بودند رهگوی ایدار گسند و حص کلنا در را که دله اصل
بود و آنرا محصور بحصار سنده داده ساحده بود در مهاب حصان و
مداف و اسدوی و کسامس آن فی حد دانه در کمال مواب و
نسواری نو از علیله رعب و دم حالی گردید و عساکر گردون مآبر
داخل حصار شده دومی دسرکردگی محمود رنگ بحسی بدگامسی
محدول سنا شد و حمی ازانها را طمعه سمستر اندام گردانده
و چندرا دسنگر کرده معادب نمودند و گروهی از معاهد که
بجانب طایفه بدیروندام داشتند از اجتماع مستحصر حصار سنده
گده مملوب حوب و هراس گشته آمرا در حالی گردید و راه وار

چپرت که حال منه سالار ندرون حصار رفته از مشاهده وسعت
 و متانت آن حصن محکم اسام و استحکام برج و تار و کدورت
 رموز آلات قلعه داری مشکف آمد و از تسخیر آن قلعه سپهر
 آسائندس عنوان میدادند درنگ داری تحت والا و نیروی اندال
 کشور کشای شهشاه جهان مستوثق شده ناصند شکر و سپاس
 بسجود درگاه کنوا بر ابرو حب و معرر نمود که از آشامان تیره لحت
 که مانده بودند دهمی که بعدم عجز و اطاعت بدش آند اینها را
 آمان داده و سلاح گرفته بد کند و معید ادرا نکجا مراهم آرد و هر که
 از شعار و نداری راه حفرگی سپرد و دسب بپراق کند بدع خون
 آشام از هم گذراننده نفس و حوش از معشقه هندی بسپرد و
 تا کند و ددع نمود که هیچکس از لشکریان دست دعار نکشاند
 و اهل و عیال رعایا را آسندی نماید تا حاضر رنده و دل رعایا دنده
 آن وحشی طیندان دیومندش بد حصول از آمیب مصر حدود
 قاهره امن و مطمئن گردنده در مساکن و اماکن حودش قرار گیرند
 و دهمی و خلعی اینو از فرقه مسلمان و سکته و رعایای ولایت
 کامروپ که بعد آشامان گرفتار آمده در از بار و ددر دران تیره
 نوم صلاحت و بی دینی و دیوسار جهالت و دامن می نصحت
 اسرار معد میر دستند از تسلط آن ملامع با نکار رهائی نامند
 و نارطان مالوفه حودش شتافند و مقرر نمود که آهازای اشام را
 بکهانگیر نگرفته نکار ناروب ساحس و سعل مرا انجام ادرا ت نواره
 نار دارند و حود درس نصرت و طعنه عساگر و نیروی اثر در پای
 قلعه کلانر برول نمود و بدیع روز آنجا ادا صفت گردنده بدد مصدر

اندکس حال را تا به بی از بلد های پادشاهی و تا بهای کس
 معرحداری کلانتر و چند معرورای سمرورای را تا چند انار و راجه
 کس به که پنهان داری حمد هره معنی کرده خو از انجا کوچ
 نموده روانه کنس شد بدانرا آنکه تا دو منزل در بای رمهاند بدان
 کوه پدوسند از بای آن میگذرد و ارس بهب لسكر مدح دهنر را
 معرور در ساحل دریا میسر بود و از کنار آب در امداده در آب کوه
 راه می پیموند مانند عساکر قاهره و نواره مسامی بعد پند آمد
 درین وقت معروران بی دس که نصیرا و د در کنس کس بودند
 اینهار مرصع نموده تا فریب هستند کسلی هدی مسجون نمودان
 کار و ادوات نگار در جای که بنسیر از صد کسلی از نواره منصور بهرل
 نرسیده ماسمی در دستان بو بعد بر سر دواره آمد بدوب و بنگ
 نروزی آب آنس جنگ بر اوج بلند درین حالت اس حصن
 دارو عتوب خانه خون حال حانان بدانر بعضی مهام او را همره
 گرفته دود حاضر بود منصور حال و معدار و علی جنگ ملازم حال
 سهندار که نجر اسب و اهدام نواره معنی بودند دوان موج بهر
 میده و سدر که طوبان را بلند گسده بحر و آسوب حادیه از سرصر
 حطر ملاحظه بود سعیده طامب گردان اصطراف داده و دل نازری
 الطاب الهی و مدد کاری افعال بی روال حصرت ساهن ساهی
 نهاده در مقام مذا عبت اسرار تا داری نمود و نازری همس و
 دلبری نهاره و نگار آن جمع ناگار کسو د و خون دوا اس از
 سب متری شد نرجی از نواره پادشاهی که در سب داری
 رسیده ناعب اسطهار معاهدان طغر سمار گردید و تا نکداس روز

دیگر با بره قتل و حداقل سعه در بود و حرلی صعب و جنگی مبتد
 روی نمود چنانچه نآن اشداد و اشداد هنج گاه حدک نواره ابعاق
 و پنداده نادر کدر محالغان و طب جمعیت مگاهدان مردک بود
 که لشکر اسلام از مدافعت و مقاومت مسدود آمده مرور علمه و
 استلای کفار شوق و حدا کولنده چشم رحمی روی مانند درس اژدا
 که کار بر منارزان طغر جنگ تنگ شده بود عو عدانت ابرو نصرت
 لختش که همواره در جمع سداند نادر ندهای احلاص نرو
 عقیدت مرور است چهره ظهور نموده بسیم و معج و طغر از مهت ابدال
 در راست آمال منارزان مرورمند و رنده آسامان منکوب مهترم و
 معلوب گشدند و مدب آن بود که چون در سب آوار تویا نلسکو
 طغر ندر که از کنار دریا تا آنجا مه گرده مسامت بود رمند حال
 سیه سالار مروج ابر سابعه ماعط گشته محمد موس نام یکی
 از ندهای نادرشاهی را با جمعی تعین نمود که خود را نواره رسانیده
 نمدن بردارد و از دران شب راه گم کرده نمدار دریا نخواست رسند
 پامی از دور بر آمده نامندودی نسال دریا در موضعی که منان
 نواره نادرشاهی و مندرلان آوریش بود و کوناچی را که همراهش
 رسنده بود اساره نموده تا کونا کسند معوزان ار شنیدن آوار کونا و
 نمودار سدن حونی از سواران که همراه محمد موس رسنده
 بود مرور و سب و هراس گسده سعده همت را لنگر نادات بر
 گرمند و منارزان نواره منصور را حرأب و دلیری ابروده سرمانه
 استطهار سد و نه شب گرمی وصول کومک نغارگی خود را
 فراهم آورده و کشندها را راس کرده نصول تمام بر نواره عدم

جمله آور گسندند آسمان کافر کسند شد سگال که از سطوت ابدال
 د من مال حدبو جهان دل ناخته نوسند رخ از عزمه معانله ناله
 حون حاساک سیکسر از نس ناد صرصر گریزان گسندند و نواز
 ناساهی عاصب آن برگسند نخلان حوده و سناری ازانها را دران
 نحر حو و نواز ط مده بهنگ دفع آندار ساحتند و ح می که در بند روی
 گسندنها اعدمان نداسند از دم مهر و انعام عار ان اسلام حون را
 نکلار ابداحنه خاکسار ابدال نرا رار سنا بدند و نامی ماندها ندای
 مردی سرعست سحر سفا از طوان آب به سنر وهایی نامند
 و فرست چهار صد کسندی که در هویک نوی بزرگ با ا داب آن از
 سرف و نازوب بود ندرست معاهدان طغر بودند در آده ناهی
 سترگ روی داد و سگسندی احسن بر اعدای سعار و منش
 ابدان اگر ده مسامحت طالع از حمت دسم سور و معامدت کتب
 بلند حادون و نوزر حضرت ساهندساهی شامل حال اولدای دولت
 بی روال گسند همب نجس و مذاب ا رای دلاوران نمی سد و اندک
 کوشاهی از اهل نواز طهور می آمد تمام نواز از ندرست رنده
 بهصص حدوس نصرت بکر سنر و نسر دی گردند و جسم رخی
 عظم از ان معهوران اندم مدرسد ناله هم از روع اس معنده و
 هم از سحر حصار ستمله کنده که نس از روی داده بود منور و
 سگسب تمام باحوال معذوران آسمان راه ناصب و حون خود را در
 معورا با ستران ندرست سهامت و در در انا بهنگل نحر صرامت آزموده
 آمار عکرو روتی حونس مسوده گردند حازه کار در فرار و آراگی
 از سهر و د ارداننده امانده گر بر نجات کوهستان کام و ن که در

کمال معروفیت است و سوار را محال عبور بر مرار آن بیعت گردند
چون موضع سوله گده محکم حدود مدروزی اثر گشت عمدها و حواص
راحه که مدار مهم ریاست و حکومت از بودند و بلسا آن قوم آنها
را بهر کسی نمادند بکار مکر و خدعتی که سرشته طینت آن طایفه
پروردند بهاد است حیلله ساری و زورده ناری آغار مهادند و عرائص
مندی بر عجز و اطاعت و التماس مصالحه نگاشته مصحوب و کلا برد
حاج حادث مرسانند آن نشان کار آگاه حواب داد که اگر راحه آنچه
از توپ خانه پادشاهی و اموال رایا و سپاهی که لغارت آن از
گواهی خسارت نموده نامامی رعیت ممالک محروسه که درین مدت
استر کرده در داد دارد بفرستند و من بعد امثال او امر و بواهی
پادشاهی کرده قرار مرساند چند میل گلاں هر ساله بآسمان ملک
نشان داند و بالعقل پدشکشی لایق از بعد و جنس نا دختر
خوس نشان سلطنت مرسل دارد حدود ناهره از تند و
اسدیصال او عدل عمریت مصروب خواهد داشت و الا وصول عساکر
جهاں کشا را نگرندو متدقش گشته آسانه آوارگی و ادثار باشد و
چون نامی آن ملنمیس بر مکر و ترس و دفع الوقت و تاحتر بود و
همگی بدست آن گروه بد طوبت معصود بر من که لشکر مدروزی
را از مراسم حرم و پاسداری عادل سازند تا مکر و خدعه کار تواند
برد حاج سیده سالار سیده نصرت شعار را در عانت مراتب تدعط و
هوشداری بدشتر از بدشتر قاکدک و مدعی بویه و من و مقور در
عمریت تندرگرا و راه بداد و دست و رعیتم رحب موضع لاهوکه
محکم خوس کیدپادستان گردند و آن موضع عیسب که آب دهنک

که از کوهستان جنوبی می آید آنجا در دای بر مهابدر ملحق می
 گردد و با گرگینو دنگر آنها و مهرهای کوچک در داخل بر مهابدر
 می شود و الحمله دارد و چندین بار از راحه در لکپوگده ندرست اولنای
 در است طسرا در آمد و در آنجا برهمنی که از معبدان راحه بود
 ناساره او رد حان حان آمده بران نضرع و انکسار النماس
 مصالحت نمود و منعاب او کمی از بر دنگل راحه در راحه داندان
 و مسرتی طلبی و در سنوی نعره و دلمی اسوقی و مکتوبی مدنی
 بر مراسم بدامب و اعدادار و در خواست صلح و مراجعت امواج
 گردون ابتدا و قبول بر حان ندرستی سادسته و حرادر آورده از هر
 محرو و انداز گزارش مدعی نمود و چون این معتمدان لحکم راسا
 و هوسمدی محمول بر خدمت و خلد ووی دوز حان مده سالار
 جواب داد که الحال خود خلو مسعود عازم گرگانو است بعد از وصول
 بنایا آنجه صلاح وقت و مقتضای حال باشد به ل خواهد آمد چون
 شهر گرگا و بر ساحل رود دنگو آنها است که در هسب گروهی آن
 تاب دهندک متصل مسود و آتش آمدن ندرست که سراس در رک
 دران مرور تواند نمود معرر سد که نواره مدصور در لکپوگده که مجمع
 آهار آن دبار است فرارگردد و کسندهای حرد که ترآب رود دنگو و عدور
 تواند نمود همراه نگرگانو آند و ان حسن دازوغة نواره نا منور
 حل و سائر رمداران ننگه و جمال حان و جمعی از منصنداران
 و علمی ننگ مژرم حان حان با گروهی از داندان از و برخی از
 نهادهای ننگینی در سر دواره نموده با شتمام رسندن آدوده و امندب
 طریق و حذر داری از حواب و حدود آن ولادت نکوسد و عمره معدان

را که هو گنده کرج سده در مکایی که کارخانه نوارا راحه بود لشکر گاه
 سد و قربت صد منزل کشیدی بزرگ که در اینجا مانده بود منصور
 اولدای دولت در آمده داحل نوارا منصور گردید و روز دیگر امواج
 گندی کشا در موضع دیولگانو از رود عطیمی که در پیش آنجا است
 عبور نموده بر ساحل آن حمام برادر ارحاب راحه در آنجا ساخته
 عالی بنا و ناعی در کمال برف و معالنه جهت برهمنی که از
 معددانان او بود مشرف بران رود ساخته و روز دیگر آنجا معام شده
 حان سپه سالار جمعی از تانندان خود را نتهانه داری آنجا و محافظت
 راه و تسلیه و استقامت رعایا بنهش نمود و درین منزل از بعضی
 مسلمانان کرگا و که بحسب تعدد اسیر کفار شده از دینار آنجا بفر
 می بردند نوشتنها رسد مشعر تا آنکه راحه بعد از استماع خبر قرب
 وصول امواج فاهره اهل و عیال و زنده اموال از خواهر و بنود و دیگر
 بقایس آشنا برداشته بحسب کوهستان نامرور که از کرگانو تا آنجا
 چهار روزه مسافت مرار نمود و برخی از ویلان بکنکول ها مر داده
 بعضی دیگر با بعضی احوال و افعال آن سر حیل اهل صلال لحاظ
 و حارمی در شهر مانده است چهارم شعبان قمره کچپور مورد منزل
 حشش منصور گردید و در اینجا چهار رنجر و فل از ویلان راحه
 بدست آمد و فردای آن ناسار حان سپهدار و رهاک حان و سند
 محکم دیوان لشکر طغر اثر با جمعی بحسب صراط اموال راحه بر
 حناج استعجال بدشتر روانه کرگانو شدند و روز دیگر آنجا رسده
 نگرد آوری عیال نمودار شدند و آن روز موضع ترمهانی که مجمع رود
 دیکهو و دهنگ است منصور حمام امواج بصرف اعتصاب کردند و

در آن بواخی سائیده و محقر مثل از دلائل راحه مضرب اولای در آب
 در آمد و خمعی از سناه مدروزی در کجوز و برخی در برهائی و
 و برخی در لای دانگ که موضع است مانند برهائی و کرگا و
 رودی از نس آن خار و سب معنی سدد که حدیث آن حدود مقام
 نماید سسم سمنان از چهارم سان خلوس همان حصه کرگا و که
 دار الملک آسام است از ر و ماهجه رایت اسلام نور آگنی گسب
 و حدود طفرور در از ر و دنگهو عبور نموده در سب مری ساکن
 راحه مرادی مضرب زده برول و دود از صولب و استغالی محاهدان
 مدروزی لوا سب سوبک و محتر اسرار بانکار انکسار با ده عمار آلو
 فاکامی و معوله گرس انداز شدند و ده مرو انوار ا ان طلعت عواک
 و باطل رندی رو بختان باری نهاده صاحب آن نه ده و
 روستی بدربار از هفت گلننگ ادا با موس را نفس در سنده
 سکسب و روز سر سینه فوب دس مدس ربار خون رسنه اهل باطل از
 میان کفار گسب نهاده ام عاربان سعادت مدد ه اکل اصنام میان
 موالب لیجان داندک رندی از هم مرو رخت و صدمه و عله و مدروزی
 اسلام گرد بگو سازی از معاند کفر و صلیک سرک ر انگشت
 طنطه سکوه ا ال ساهد ساهی در اطراف و ا طار ان دیار محمد و
 و آزاره اس منج نامدار آ نر فگوس و ورکار گردند و گروه مسلمان و رفه اهل
 ا ان که از دیربار محموس آن رندان صلاب و محسور با ارباب کفر
 و جهالت گسده در سب حور و حمار و دد تسلط و استغالی آسامان
 سوم لغا سب حوس ریح و باعما عفا بودند و هوگر ا س لطیفه عینی
 و عطفه آسمای بخواپ و حمال در خاطر محبت رده آن آزارگان و

وشت بلا و نپا ارکان معروف منقلا بطور دمی دهوژ از دموژ اذواج
 طغر مدرا بهره مدن حصول امدد گشته حوتش شادمانی و نشاط
 در گرومند و مانند معدنی است که در قنایب بس از انصرام انام
 تعدیت به نامی وصل و تسلیت و بکردم از لای حکیم رهایی
 یابد از عذاب محبت کهار لدم نجات نامند و الحمله چون تسلیت
 پیوست که راحه و خواص از معد از عریضت فرار از توپ و صرب زن
 چندانکه توانسته اند در قلاب ها عرق کرده اند حال سپه سالار
 خود نامصدان و عمل توپخانه باهمام بر آوزن آنها در صر قلاب ها
 رمت و نه سعی و تلاش تمام دوزد و هشت توپ و صرب زن بر
 آورده داخل توپخانه نمود از عدایمی که سرکار والای نادشاهی صط
 سد راده از نکصد و سدر مدال و تعزینا مواری سه لك روپنه از طلا و
 بقره و دیگر اصدعه و احسان آندبار بود و از آثار انس مورتش نصرت
 طرار با هنگام مراجعت حدود دشمن گذار شش صد و هفتاد و پنج
 توپ که از الحمله یکی قریب سه من گوله می حور و دو هزار و
 سه صد و چهل و سه رندورک و یک هزار و دوزد رام جنگی نوعیست
 از بندوق کلا و شش هزار و مانصد و هفتاد صدصه بندوق و راده
 از دو هزار صدوق ناروب که هر یک دو و نیم من ناروت داشت و
 هفت هزار و بدست و هشت قصه سپرو از آتش و سرب و شوره و
 گوگرد آن مدر که از وزن و حساب امرو بود و راده از یک هزار
 کشنی جنگی محیطه تصرف در آمد و یک صد و بیست کشنی سرب
 و بدست تمام در کمال بررگی و استحکام از سعاس حاضه راحه در گرگانو
 بود و چترها جهت محاطت بومرار آن ساخته بودند یکی از آشامان

مشهور سنی دسراره سراب آس در حشرها را که بمای آنها دران طو ان
 آس بغداد ما نرسد و از معطیات عظام که نگار عامه مدد و کافه
 لسكر آمد اندازهای تریج بود که محتالان دتره انام از سعادت و
 طمع خام نگان آنکه پس از مواجعت لسكر اسلام دار دران دست
 بملک جواهرند نامت دسوحش و تلف ساحش آن در داحنه بودند
 و درون مدب که عساکر صرف بگر دران نوم و برافامت داسب
 اعظم اسباب قوت لسكر همان شد و اگر نه آن بودی از بی موی و
 هندان آذوقه مخصوصا در موسم ترسگل و هنگام طغیان آها که راه رسد
 آذوقه از اطراف مسمدو بود مردم را کار بختان مدرمند دگ صد و
 همدان و سه انداز که در هر یکی ده هزار من تریج و در صبی کمتر
 بود بصط در آمد حال سده سالار از پس بدنی و مصلحت گزینی
 کسان بمجا طب آنها گماشته نگداست که دست رده عارب و دارج
 امواج لکرامواج سوز و زاده از ددر احتیاج با مال ا ف و اسراب
 گودد و معرر سده که رعایای ولایت کامرب و اوطان خویش رفته دعبارب
 و رزاعب ردازند و با مدب عسال از اندای مال واحب و تکلف
 دنوایی مرموع العلم ناسند آن محبت دگان حور دنده و لبحارگان
 منم رسنده که بمنامن لرباک دولت ناساده دبی ماه عدل مرور
 رامب گستر از سر آن قوم بد سدر فحاک ناده بود بد ترحصت حال
 سده سالار در سعاس حرد آسمانی که از دگ جغت حوب معتراسند
 و آنرا کوس گویند سوار سده بمواطن و مساکن خویش نموسند
 اکنون کلک حقایق از نام درون مقام نگذارش ترحی از کفعلات و
 خصوصیات ولایت آسام و سرج د صبی از احوال آسامیان ملالت

کیش بد مرحام پرداخته متاعان این مائر مائر خرب را از آن
 آگهی می بخشد ولایت مذکور مانند شمال و مشرق بنگاله واقع
 شده و دریای برمه پتر که از سمت حدائی آمده از میان آن ولایت
 میگذرد و آنچه از آن حوزمنی ساحل شمالی دریای برمه پتر
 است اتر کول گویند و آنچه در طرف ساحل جنوبیست دکن کول
 خوانند و معدهای طول اتر کول کوهستانیست که سکنه آن لغوم سری
 محمی اشتهار دارند و میندات گواهی است که سرحد ممالک
 محروم بادشاهی است و امینداد دکن کول منتهی میشود به موضع
 که موصوم است بحد و مادی آن دکنستان سری نگر میسند و
 از کوهستان های شمالی مشهور که در طرف اتر کول واقع است
 کوهستان دونه و لامده است و از حدال معروفه جنوبی سمت دکن
 کول کوهستان نامروپ است که چهار منزل فالانی گرگانو است و راجه
 ناکا گرگخته بود و دیگر کوهستانیست که سکنه آنرا قوم ناکا گویند
 و متوطنان حدال مذکور مال گداور راجه بنشینند لکن اظهار اعتقاد
 میکنند و امتعال برخی از احکامات منعماند مگر قوم دونه که از
 دائره اطاعت او میروند و گاهی اوقات فرصت نموده بخدودنی که
 متصل بدامن کوهستان آباهت قاحت می درند ولایت آشام طوقی
 واقع شده امیندادش تقریباً در صد گزوه حوزنی است و عرشش از
 کوهستانهای شمالی تا حدال جنوبی تحمیناً هشت روزه راهست
 و از گواهی تا گرگانو همدان و پنج گزوه حوزنی است و از آنجا تا ولایت
 حتن که مملکت مدرا و نسه بوده و درین زمان مشتهر به آوله و دارالملک
 راجه بدگوست که حدود را از فصل مدرا و نسه میگذرد پانزده منزل

مساحت است از جمله پنج مایل آن طرف کوهستان با مرز
 جنگل و کوهستان صعب دسوار گزار است و از آن گذشته تا آره که
 مسوق رونه است زمین همدوار و دست است و در سمت شمالی
 دست خدائی است و حدایچه گراس نام است دروای نر مهاندر از آن سمت
 آمده و حدود آن را کوهستان حدودی آسام آمده دروای نر مهاندر
 داخل منسوب و اعظم آنها آب دهک است که حدایچه منوع ذکر
 تا است در موضع لکپو کده نار دروای مهاندر موجوده و مایل آن دو آب
 حریره است مدهور مرزوع در کمال مساحت و حریمی و صفای تربت
 لکچاه کروه کسند و آبادی آن مدهبی منسوب جنگل صعدی که
 حرارگاه دلاص است و از اینجا مل منگردند و سوای آن در جنگل های
 ولایت آسام چهار پنج حای دیگر هست که صندوقه ملل است حدایچه
 اگر خواهند در مایلی پانصد سس صد و مل گرفته منسوب و طرف
 دیگر آب دهک که جانب گرگانو است سرزمینی است و منع
 حرس و مصای فسیح دلکس و مجموع آن آباد و معمور و در همه
 ها گسب و رزق و نایع و درخت راز مومور و مجموع آن حریره که مذکور
 شد تا آن سرزمین نکهن کول از موضع مذکور کده تا سر گرگانو
 که تربت لکچاه کروه مساحت است همه حای ناعهای بر درخت مده
 دار حنای هم موجوده که گونا گونا گسب و در میان ناعها حایهای
 رعنت است و ادسام واحد رنگ س حور و و انواع گل های باغی
 و خودرومی درهم میگفته در آن دام درسات و منظرها را آب منگردند
 لکچاه و ولایت مدهور در دوس از جمله کده تا گرگانو الی عرض
 بلند شده اند که سرزمینی مرزوع حر آن نظری نمی آید و از در

طرف راه درختان نارس سانه گستر سر برهم نهاده از مواکه و اثمار
آنها اندک و کنگله و کثمل و نازج و تریح و لیمو و انداس است
و پدیماله که دسمی را آمله است در اینجا نمنا و راحت صره و حوش
حاشنی میشود که جمعی طعم آن در نموده اند بر الوچه تریح
میدهند و درخت نارحیل و بهال ملعل و فوئل و سادج بید و مور
دارد و بشکر و عیس نازک شری سرج و سناه و سعند و ریحمل
بی ریشه و برگ تعدول میشود و قوب نشو و دمای نباتات و قابلیت
زمین نمرقنه کمال است هر چه بکارند و هر بهال که بکارند
حوب میشود و در اطراف کرکا و درخت رزد آلو و انار پیر هست
لنک چون خود درخت و برکت و دودند نموده اثمار آن برکت
و محصول عمده آن ولاب تریح و ماس است و عدس بسیار کم
است و گندم و جو کمی کارند و انرشمی بسیار خوب میل انرشم
حینه میسود لنک بعد از اخراج میسارند و دوز عظیم ندارد مشعر
و محمل و تات ندک که دسمی از نارچه انرشمی است که حمله و
قناب ارا سازند و دیگر ادواب انرشمی خوب می نامند نمک
در اینجا عرب و که مناسب در دامن بعضی کوهها بهم میرسند لنک
تلج و گریده است و در اصل آن ولاب نمکی نبات تلج از درخت
کنله میسارند در کوهستانی که قوم نالک می باشد عود بعض
وافر بهم میرسند و هر سال جمعی ارا قوم عود تأشام آورده نمک
و عله معاوضه میکند و اس گروه صلاالت پزوه که دران کوه مسکن

دارد نفرسنگها از سرزمین آذمب دور و از حمله صغاب و سمانل
انسانی و کلبی و پور انداز ای ناسر عربان و نسب می نمایند سنگ
و گرده و مار و موس و مور و ملج و امثال آن هر چه نماید متجاوزند
در کوهستان نامرود و سده و لکهن کده بدر عود خوب عرفی بددا
مندود و در اکثر آن حمال آهوی مسکن هست و سرزمین
ساحل سمایی دریای ر بهایر که از رکول گویند در بهایر
آنادانست لعل و ول دستار را حاصل مندود و در مره وری و
کدرب گسب و زرع دران طرف مندود از دکن کول است لنگی حور
حنگل های صعب و ا ناکی دسوار گذار در دکن کول ارون و
است حکام آسام نامند صای مصالح ملکی احتیاج را محل مگویند
و مرکز امامت ساخته دار الملک خوش آتیا قرار داده اند
و در او رکول از ساحل دریا با داس حمال که مرد سدر است و
توب دار و مسامت مدها و سب از پانزده گروه کم نسبت و از
چهل و پنج رتبه ده سکه آن کوهستان ها توانا و قوی هنگل و دجه
و مسدودی الحلقه اند و مانند سایر اقل مرد سمر گونه روی سان سرخ
و سفید است و اسباز و انمار مرد سدری دران کوهستان ها مندود
و در سمت قلعه حمدهره حجاب خواهی کوه مندود است که آمار
ولایت در یک گویند حمنع سرم اس کوهها ناکدنگر در احوال و
اظوار و گندار مسادیه دارند و ناسامی بدابل و امکنه و مساکن
از هم مدماسر اند در اندو آن حمال مسک و قطاس و بهوب و ری
و نوعی از است کوهی که آنرا کوب و ناکی گویند بهم مندود و
طله و بقره از رکب سوبی آنها بددا مندود و همچنین در کل ولایت

آشام از شستن رنگ درباها و دهرها طلا حاصل میشود یکی از محصولات آن ولایت همین است گویند که درآوردۀ هزار آشامی و نرد انتی بنصرت هزار رنگ شویی آنها پیام دارند و مقررچندین است که ناله معطع هر یک از آن جمع که ناس صعب مشعول اند در سالی یک توله طلا نواحه دهند اهل آسام گروهی بد کنش ناطل آید اند و در و ملتی مشخص ندارند و هرچه مرعوب طبع کج رای ایشان اند یعنی حوشتن بعس و مدل طمع عمل کرده ناخندار آن منکرانند و هر امر که در نظر ادراک فایده شان خلوه استخوان کند نآن اودام مینمایند از کمال خشونت معید نهیج طریقی از طرق کفر و اعلام و معددی نهیج مرعی از مشاهدۀ برق انام بیسند درحلاف مائر کفره هند از اکل مطبوح مسلمانان احتراز نمی کنند و از تداول هیچ یک از لحوم عمر کوش آذمی انا ندارند و میبند درمنحورید و بنابر عدم عادت از خوردن روغن معددی اند بماند که اگر بوی آن از طعامی آید رعیت نآن نمی نمایند ستر و حجاب عورات در میان آن قوم رسم نیست چنانچه در میان راحه آنجا در روز ارکشی نمی پوشند و ریح کشاده و سر برهنه در بیرون تردد می کنند مرد انسان اکثر چهار و پنج زن دارند تبع و شری و معاوضه ازدواج در میان ایشان منعارف و معمول است و سرو رس و ثروت مندراشد و هر کس از آن معارف و رزق او را زحر و ملامت میکند و زبان شان با زبان اهل نگاهه اشنایی ندارد خوب و توانائی و حرأت و دنیاکی از عذاب و خلعتشان بداد و حصال سعی و معاف نهیمی از ستمای حال سان هوند است تاب و عاصات ندنی و قدرت بر امور شانه از

اگر طوایف اعم نوسید دارند همه سخت کوس و سخت حال و
 و جنگجو و گنده و زار و مبارک زخم و سخت و اسر و الق و
 صدق لیه و زار و سرم و عقب و خفا در طایفه آن و م ندها
 سرسده اند و بخت اهلش و ا ممت در مروج و خو صلابت آمو
 سان و کسده خون از لباس امانت نکلی عاری اند موسس در مدنی
 ندارند کونسی در هر و لکی در کمر می بندند و حادری ندوش
 منگوند و سوار تر سر نسی و حاکم و ارار و گشت رسدن دران
 د از رسم بدست هم از دست و سنگ و گل در گل آن و لا ممت
 در و ازهای شهر گرگان و معنی از نجاتها بدست مدنی و مهر
 مساک و نوب خویش از خوب و می و علف مری می سازد
 راجه و خواص از تر سکس و رؤسا و اعتمادی و ممت در دولی که از
 سکس دارک را با سوار مسوک از دوات ا ممت و مهر و درار
 کوس دران هر رمدن می شود مگر از حای دیگر مانجا نرد آن مدون
 سدوان نیکم ممت بد دس و داسدن درار کوس میل تمام دارند
 و نعت اطمینان خرید و فروخت می نمایند و از مساهله ستر
 نعت عظم می کنند و از اسب نعت مرمود خدایه اگر ک
 سوار تر صد آسمی سلج حاکم نرد همه سلاح اندا حاکم نرد ممت
 و اگر گر ممت بتواند خویش را به نیک بدهد اما اگر نکی ازان
 ممت آن ناده ناده از مومی دیگر و نرد سود علفه ممت ندهد و ندم
 آن و نعت در ممت اسامی و کلدانی موم نانی نرد ممت ندهد و ن
 حمت ا و ندهد و ممت دارند مگر در مراسم حرب و نجات ممت
 نرد ممت ممت امور که آسمان ممت و دران ممت ممت

قدم اند ستش هفت هزار آشامی دمو سیرت خلالت شعار با اسلحه
 رزم و دنگار همواره در اطراف نشیمن و خوانگاه راحه نجر است و ناس
 از تمام دارند و معدود و مدوی و منیر عصب راحه آن بوده اند
 حریف اهل آن ولایت لندوق و سمشیر و بیرة ر قنر و کمال ناس
 است و در ملاح و بواره بوپ و صرب و ن ورام جنگی ندر سنا دارند
 و در انداحس آن نعمت ماهر اند راحها و حکام و عمدهای آن
 ولایت چون رهگرایی مدسی شود برای آنها دحمه سارند و روان
 و حواص و خدمه مدومی را با برخی اسباب حمل و حواص انام
 رنگانی از بدل و اوانی و روس و سمنس و مرش و ناس و حور دبی و
 چرامی با روعس بسنا و مشعل داری در دحمه گذارند و اس را بمهر
 توسه آخرت شمرد و سر دحمه نچوهای دوی ناسنکا تمام پیوشد
 چند دحمه کهنه را که مردم لشکران راه نموده بودند شکامه بودند از
 مجموع آنها سواری بود هزار رنده از طلا و معر نر آمد از بدائع امور
 که عمل طندعی مشربان روزگار از قبول آن سردار رند و حربان عادت
 در امتناع و مویش شهادت دهد آنکه حمعی از مصدداران بدش
 حان حان آمده مدعق اللعط و المعنی نقل کردند که در یکی از
 دحمها که هشتاد سال دران گذشته بود داندان طلایی نر آمد کدبان
 سرتاره دران بود و العهده علی الروی شهر کر گانوش مشتمل اسب
 نر چهار درواره که دستگ و گل عمارت شده از هر درواره تا خانه
 راحه سه کوره مسامت اسب و اطراف شهر را دیسنان احاطه کرده و آل
 بلد عربصی لجهت تردد مردم در انام نرسات در سراسر شهر ساخته
 اند و در پلنق خانه هر کس داع و سرور است و در حقیقت آن

شهر محوطه است مستعمل در عربی و مزارع حاشیه راه در کنار رود
 دنگو است که از میان شهر میگذرد و در هر یک از طرفین آن رود
 معموره است و بازاری مختص دارد که غنای آن مریوس دیگر
 اصناف محترقه در آن نمی بینند و صنایع آنست که در آن ولایت
 خرد و روح اطعمه و اعدای معارف و صنایع آنست که در آن
 انواع کسانه خویش برین داده محترقه کنند بر اطراف حاشیه راه
 آبی نموده اند و در کنار آن نواحی دیوار دانهایی محکم متصل بهم
 درین مریوس کرده و در دور آن مذکور معدنی محترقه نموده که همواره
 بر آنست و در آن محوطه یک کوه و چهارده حوض است در دور
 آن ستمهای عالی و مساکن وسیع بعضی از حوض و برخی از کاه
 و علف که آن را خرگوند بکشد و در آن داده اند و از حاشیه
 آن اماکن دیوار حاشیه است بطول یکصد و پنجاه ذراع و عرض چهل
 ذراع مدنی در وسط و پس ستم حوضی و دیواره هر ستمی در
 چهار ذراع است و در اطراف آن ستم از انواع سنگهای حوضی مدنی
 کار نصب کرده از دور و دیوار آنرا بلوچهای برخی مصل که
 دیوار بر آنست در آن اندک مساحتی در حوض درین نموده اند
 و در حوضی نموده که سه هزار فکار و دیواره هزار مریوس در سال
 دیوار در آن کار کرده اند تا مهیا شده هرگاه راه در آن دیوار می
 بسته با سوار می شده نواحی بقاره و دیوار و دیوار می شده اند و دیوار
 لوح است مدور ستم از روی و همانا طاس رویش که در عهد ملاطس
 محکم نواحی آن در حوض و در کسب معارف بوده همی است
 نواحی آن ولایت نموده بکرب حسم و خدم و در حوض است

و انصار و سراجام امداد بحوت و صواب استندار کلاه گوشت و عروبر
 مارک بدار کج بهاده اند و هرگز سر اطاعت و فرمان برداری
 نهیچیک از سلاطین نامدار و حواری کماکار فرود نیاورده ناح حراج
 بهاده اند در حمت از مدد دست استغنی فرماندهان هندوستان
 از دامن تصرف آندار کوتاه نموده و محتاج تدبیر هیچ کس از
 اعظم گدنی کسانان کشور گیر طلسم اشکال آن مهم نگشوده در سوانق
 انام هرگاه لشکری نعم تسخیر آن سرور و نوم روی قوچه ددان صوب
 می آورده چون سرحد آن ولایت می رسید است آشامیان معهور
 در مقام مداومت در آمده لشکری و خدعه و عذر و سد راه آورده
 کار بر آنها تنگ می ساخته اند و اگر ندان طرعه بران گروه طغر
 بیامده از مقاومت و مصداق عاخر می آمده اند رعایا را کوچانده
 نگوهندان ها مندرده اند و آتش در غلاف رده ولایت را حالی
 میکرده اند و چون لشکریان کشور در می آمده است و انام بر شکل
 مندر شده از کمین مرصع برآمده نموده خواهی اندام میگردانند
 و آن مریق را از ددان آورده و قوت کار بهلاست کشیده در دست
 آن محادیل اسیر و بدل می گردیده اند و ناس عدوان مکرر لشکر
 های گران و افواج بکران دران گردان فلا عروم بحر مانا گشته مدد می
 از آنها بر نموده در از مدد سالقه و فنی حسین شاه نام یکی از سلاطین
 دنگاله را عریض تسخیر آن ولایت مدد بهاد همت گشته نا لشکری
 حرار از بهاده و سوار و نواره دستار متوجه آندبار سد و در آمار کار
 بر آسامان ملالت شعار طغر نام و نا پناه خویش نآن ولایت
 در آمده راست علی و اسدلا بر امر داشت و راحت آنجا چون تاب

مقاومت نداسد ملک را خالی کرده بکوهستان رست خستنی ساه
 سرحد را تا اکثر لاسکر مضطرب آن حدود گذاشته نه نگاله معاودت
 نمود چون برسنگال در رسیده نه طمان آنها طرق و مسالک مسدود
 کردند راحه نا اعوان و انصار خویش از کوه مروز آمدند و آسمان
 بد گهر آن لاسکر را در میان گرفته تحنگ مردان کنند و از حمله خویش
 راه وصول آذوقه مسدود ساختند و آن گروه را در اندک فرصتی از
 عدان موب کار تحار رسیده در دست معاشر مدلل و استرگسند
 و همچنین متحد ساه بی بغلی ساه که رومان زوای اکثر مواد اعظم
 هندوستان بود بوندی اب الف سوار ناسامانی سرور از نکسانش آذوقه
 رسانده و مجموع دران سرور من طلسم آهن بر تحنگ گمنامی
 مروز برده خبری و انبری از آنها ظاهر شد و ناری دیگر هم بدین
 مدوال خستی اندام آن آسمان بد حال و مدارک این قصه تحنگ
 کرده بدان مهم زبان نمود و چون فایده نگاله رسانند هیچ عرب
 نداده این دانه را موقوف داشت از مردم سرحد هر کس نان دینار
 قدم گذارد این د گسند ندارد و همچنین تحنگ از اهل آن
 ولایت را ناری بر آمدن ازان سرور من دست ازین جهت کسی را
 اطلاع نرکنده حال آن گروه کاهی حاصل نمی شود مردم
 هندوستان اهل آن ولایت را حاد و خادو گر خوانند و در او موهای
 هندوی و مطلاب صحر اسم آن ولایت مذکور است و گویند هر کرا
 بدان دینار گذار آمدن گر ناز طلسم شده راه نروین سد بی نانه
 حی ده تحنگ راحه آنجا صعب تحنگی راحه است و سرک در لعب
 هندوی آسمان را گویند آن سورنده صاع موهای دینار را ار کمال

صلالت و همالت معتقد آنست که احداث دد مران او مرماروای
ملاء املی بوده اند یکی از آنها وقتی میل هندو نمود و مردمان طلا از
آنها مررد آمده بکچند نظم مهام آن ناحیت مشغول شد و چون
آن سررمس دل شدن او کردند همانجا اناست گردیده دیگر ناسمان
مروت القصه را بدی ندس معانه وسع معمر و کشوری چنگس دور
دسب دوار عمور که ندان کدعنات اخطار و مهالک و خصوصیات
معولت طرق و مسالک و دیگر عواقب و مواع تسخیرش براتر از
مرووی مگارش و تعمر است و قومی چندی دو صعب منع حاصل
بنهمه اطوار و طایفه همه دو هیکل سخت گوش بی ناک عدار
ناعدت دانهی تمام و کثرت و جمعندی مرون از تصور اوهم همه
ها در مقام مدانعت و معارعت عساکر گنتی کشا آمادند حدک
خوبی و کمد خواهی بودند و چندین قلعه حصص محکم اساس
و حصص مدس ملک محاس مشکون مردان کار و سامان حصار داری
و نیکار که کسادش هر یک از آنها مدتی مدید میسر دمی آمد داشتند و
لیدشهای صعب پر خطر و دریا های رخا پندار در راه بود ندان
کاری تایید ارد بصرت بحس مرووی رسا و پنداری امان
کشور ندان حدو چهار مسخر حنود مرووی اعصام و مرکز رانات
دولت اسلام گشته تارک بحوب و اسکنار بسناری از آشامیان
معهور که کردن کشان معور و بی ندان از حد دور اند بحوابر
مراکب مواکب طغر مال نامال ادلال شد و محاهدان دس و مبارزان
سعادت آیین و صلیت عرو و جهاد اندر حده مرکات مدنات آن درر کار
میرحده آبار شهید شاه حق پرور سرعت کسدر توووق سعار عابد کردند

و راحه مردو مضرود که ناح دماغس آسانه راح بحوب بود و عمری
در حوض و ربا ست قوم بد فعال کوس بحوب و استعمال بواحد
هرگز بصورت اس اسار و نکال نمی نمود بوال اعمال گرمسار آمده با
معدردی از عمدها مردنکل و اهل و عدال و توحی از اسنا و اسوال
حسابه گزارش بدنرمس نکوهستان نامروز که برداب آب و هوا
و نگمی حص و ضا بد برس اماکن عالم دای یک نگمی اردرکات
چندم اسب قرار نمو و سایر مرداران و داهس ناساره از ناس زوی
آب دهنگ از بد در حرره و ستمی که مانس دردی نرسهاندرو آسه مذکور
ا ب و مسدل اسب مر حاکلهای اندره و نهمهای صعب اداس
گردند و توحی دیگره صی کوه صنادها حای گر نه حوای مرمه
کن شده نامروز سر و صندی اسب در حاکت دکهن کول صنان
سه کوه بلند واقع شده و از گرگانو با آنجا چهار روز راهست از من
مکان بد آب و هوای دگ صا دلگدر اسب راحه هرگز موزد عصص
ساحیدی آنجا فرحاندی طرق و مسانگ دسوار عبور دارد که بناده
نصوبت نام موزد و یک راهست که سوار میدواند رب ابتدای
ای راه با فرس دم گروه خفگی ا بوهست و ازان گذشته دره انست
سدگلج بد آب و ر طریس آن دره دو کوه بلند سر تعلک نر گسندده
بالحمه حان ده سالار زوی حدک در گرگانو افا ب نموده بظم و
نصق مهم و نسله و اسمالت رعانا و گرد آوری اسنا و اوال راحه
مر احب و مکرر خطه تمام نای و العاف نای حدبو چهار و خلدقه
رمان سه سه عالمکدر چهار صنان خوانده و حوه دراهم و دیاندر
نمکه هاون رب بددر احب در ابتدای ای حال در سه روز

نارانی شدت تمام ناریده نادهای تعد ورنده انار موسم نرشکال که
 دران دیار از سایر ممالک همدردندان منشتر شروع منشد هوند گردند
 چون بالضرورة فصل ناران را آنجا ناست گذرانند خان سپه سالار
 در مدد تعدی تنهائها و حفظ حدود و حوائص و صط طریق رسیدن
 آورده شده معروضاحت که انام نرشکال را آنجا نگذراند و چون
 ساحت میدان سپهر از مناهنی لشکر سحاب منکلی گشده بدر ناران
 انر و برق امروزی هوا مروشدند و آنها و دریاها از حوتس و طعنای نار
 استند عساکر گردون مآثر ناهترار آمده در قلع و اسدیصال راحه
 و انباءتش کوشش نمابند و عرصه آن نر و نوم ارحس و حار و حوت
 صلاحیت آمود آن مردود و پیرایند و ناس مواندید حوت نا اکر حدود
 منصور در موضع منبرامو که بمسافت سه و نیم کره پشتر از کرگانو
 در دامن کوهی مابین مشرق و جنوب واقع است و بوضعیت و صا
 و رفعت و زمینی صلاحیت نمکن موکب طعنه قوس داشت قرار اقامت
 داده میسر مرتضی داروغه توپخانه را نا راحه امر سکنه و جمعی از
 باندان امرا و نرجی از بند و فچنان پناه نمکاو طت کرگانو و گرد آوری
 آلات و ادواب توسیاند که از راحه مانده بود فرسناد و سند محمد دیوان
 لشکر بصرت انرا بحیث تسلله و اسد مالت رعایا و مرداحت مهمات
 دیوانی و محمد عابد دیوان دیواب را برای صط اموال راحه در کرگانو
 معین نمود و معزز کرد که مدر مرتضی از آلات توپخانه آنچه در کار
 ناسد نگاهداسته تد را کتبا نگذرانگار سال دارن و محمد عابد ملاحظه
 عرض اموال و احناس نموده اراں حمله آنچه تنخواه مواحب سپاه
 توان نمود در رجه علونه آنها تن نمابند و بعینه را نا ادواب توپخانه

مجهانگرد دیگر رسید و مدافعان را با اسلحان او و طائفة از نادانان
دیگر امر را بموضع سادانی که در دامن کوه خموسی گرگان و دافع است
و یکی از سرداران مدافع را به نزاری از محدودان آنها مای خراب
مسروده سرماند و فتنه خوبی و سوزش انگیزی و بد و مراحمیت
بحال سگان آن سرورش منرسانند معنی صاحب که آسازنده نه
بلند و بمراد معنی و حراست سنگه و را با بردارد و عاری نام افعالی
از نوکران خود تا برخی از سوار و مدافع در موضع دینو دانی که مانند
گرگان و سادانی رافع است محدوداری گماسب و حال ملارم خوش
مصطف و محارست کنار آب دهنگ معرور کرده و حی با او همراه
بود و دهم سعاد نامواکب گنهایند از گردان و مصطف و مو
منهرا و در محکم سردار و برول صاحب و قصد گذراندن انام نارس
آنها بساط ادا و ادا و ناساز و آساز ده سالار موحی از عساکر
گردون سکو هسب گروه بدستاران منکل رفته بهانه نمودند و مکرر
آنها را با محدودان ننگار که در لیل و بهار ادبهار مرصع نموده از
سر حصار نادره امروز کن و کار منگسند محاربات عظیم اتفاق
آمد و آو بر سهایی منورگ روی داد و در هر کرب عله و نصرب و
اردای دولت را دو و معاهدت آسامی همواره جمعی نکسین داده
حاکم را میسند و همچنین گروهی از عفار ندره روزگار که آن
روی آب دهنگ در ننگها و جنگل های آن ناحیه خون مورو
مار انسا را دادند هنگام مرص و فانو ننگار سنجونها بر عساکر
حلال آورده هر بار جمعی آران محاکم لیل در محام عرصه دمع مهر
و انعام عاریان مدروری انحصام شده معلوب و منکوب منگردند

و چون بعد از شکوای کاری بساحته چند نوبت بحکوم و جمعیت تمام در روز محامدان وارد و بیرون حمله آورده در هر کارزار مداران سعادت آمدن مطهر و عالی و اعادی بی دین مذهب و جانب میگشتند و چون مکرر این صورت روی نموده بنسب حالات و دلآوری حلال مذکور در دلای محامدان مقهور که در آن سمت بدشوار دیگر امکان فراهم بودند دراز گرفته سطوت آن سپاه کنده خواص رعایا و رهبرانی منمردان تنه اندیش سد و روی همت از عرصه معالیه و محالیه بر تانده روانای ناکامی در شدند و توقف ممانه جان در موضع سلطانی ناعث آمدن آن حدود گشته عمار امداد آشامان بد بهال فرو دشت و منمر متصنی ناهمراهان خویش در گرگادو بسط و محارست آنجا کماندگی تمام در رنده همواره تا دین حرم و احیای با جمعی که داشت مستعد و مسلح اسب منداش و از عذر و مکر اعادی در حذر و نا حذر مندرست نالجه کل مواضع دکهی کول تحت تصرف و تسلط اولدای دولت داهره در آمد اکثر سکه و رعایا ناندیشار صیب رامت و معدل شهنشاه جهان سرور خط اطاعت و انعام دهاده همساکر و اماکن خویش قرار گرفتند و سکان زمین او بر کول نیز در صد ادلی و برماں پندری در آمدند و چون کیفیت اس فتح نامدار و خصوصیات مواضع اس بورس نصرت آثار درس انام سعادت اوار که منتهای سال چهارم از خلوس همایون بود از عرصه داشب جان جان سپه سالار ده مامع حاه و حلال که همواره شاعرانه نشائر انان باد رسیده مسرت پندرای حواطر اولدای دولت گردید عواطف دادشاهانه محمد امین

حاج حلیف آن دین معظم را که عرصه داسست او گذرانیده و د عظمتی
 حلیف خاص و اختصاصی هستند و در میان مومنان مدعی
 در جلال و احترام دادها از عسکاه عذاب و عوارض د نام حاج خادان
 در اندک لغات با به با حلیف خاصه و به جهت از مرسل گردید و دیگر
 عنایات حلیف و کار مند که در مقام خود سمیت ذکر خواهد است
 در ناز او ظهور رسد اکنون کلمات حلیف بکار تحریر و فایده حضور
 برور برداشته نای احوال آن مهم خبر مآل و کتب انعام آنرا
 در مقام خود گزارش خواهد نمود

حسن خلوص جهان افروز و آثار مال بحکم ارمیس در لث درور والای عالم کبری مطابق سه هزار و هشتاد و دو هجری

درس حسنه هنگام منعم مومنان که از حسن جهان رانی و
 حرمان روانی گناهان خود و حق برست بران دوره د ن در لث مهم
 آمدن داسست و ملک و ملک دنگر داسست می نمود و دوم
 مرشد ماه صنام در کت بحس انام سده سرف اندوزان لب
 اسلام را هنگام آزادی انج ن سعادت و خراج ا روز سست عذاب
 گشت دگر داری نور طاب و منص صناع د ن مدین مؤمن
 صعدان پاک د ن را خبره دسمای صلاح امروخت و نفوس هوا
 درستان طبع روز را احرنکلف الهی نظرات منافی و ملاهی در
 در حمت پرکاب ماه مدارک رمضان جهانان را در مانند بودی صلا
 عام در داد و طابع طاعات و سراج اذات معهود آن سهر

کرامت نهر ادواب حصوات و مقومات درودی رمانیان کشال و شب
 بلخشدند سلیم درودین شرف رویت آن ماه سعادت درتوروی نمود
 و سال چهارم از حدین سلطنت مدهمت هوس طوارده ادرنگ
 جهاندانی فرارده لوی کسور ستامی بهرازان مرخی و کاهروانی
 بفرارده احتتام داند نهم سال خلافت و صومر آرای دمنارکی آغار شده
 بود حسن انعام رسانند پیشکاران پیشگاه دولت و کار گزاران بارگاه
 حشمت را برماں شد که ترتیب اسباب و تمهید قوانین و آداب این
 حشمت سعید تا رسیدن عدد نموده نآیند معهود تا فراخدن اسبک
 دالعاذل در دمتش بلند ادواب چهل متون حاص و عام و نصب کردن
 تحت مرصع نگار در وسط آن بارگاه گردون احترام و دیگر لوازم و
 مقدمات این نرم همانوس مردارند و اسباب چراغان و آتشناری
 دیر بطرفی هر ساله آماده و مهیا سازند بفرایش و آندس حجرهای
 اطراف حاص و عام بدستور بنشدن بعهده وکلای ناکشاه راندهای
 مالی معقدار و امرای نامدار فرار دایم ششم رمضان المبارک سی
 هزار روزه بواسطت صدر الصدور درمرکز اهدای و صالحین و فقرا و
 مستحقین اتفاق سده درگات دایم احباب این آن گروه صمیمه
 اسباب خلوت و دعا ای این ادواب آسمانی سکوه گردند و درین تاریخ
 از بسنده و فایع نگاران دار السلطنة لاهور معروض محفل لامع الدور
 گردند که خواجه احمد انلیچی عند العزیز خان دالی بخارا که چنانچه
 گزارش بدست درین درونکی رحمت انصراف یافته بود در راه
 کومت قدیمش عود نموده رحمت انامب از سر منزل هستی بر
 گریخت بار دهم درم دینو سیهودنه از وطن رسیده حبه سالی آندین

خلافت سد و یک رنجور مل و دو سر است دویم تسکس گزراونده
 و طای خلعت فامسپ ماهاب ابراحت و سب سده تسب و مهم
 از دی بهست هلال رخنده سوال سان ماه روزان رما جهره مصر
 سندا ار منظر ضرور اذو انو نمندظران تر عسرب و سرور نموده
 هنگامه آرای طرب و حور سد و ردای آن که عند خجسته مطربود لوای
 کوس حسروانی و صدای سا ائع عددی ار بارگاه حسمت و حاة
 مرده کسامی کوس افلاک گسند انجمن عسرب و اندساط آراسته سد
 آندرس فلص عند اهل اهلالم با ساط حسی خلوص سهندسه خورسند
 مر مریدون علام زمانه را نامبراج درکات دوس و دولاب ر اندهاج مراح
 ملک و ملک ساربت نچسند و احتلاط اس دو عیس دل ا روز رم
 سمج در حریده دگر خجسند و نام نورور گسند نچب و سعادت افعال
 و کامرانی نورود اس دو عند یک دیگر را بهتف گفده مصاصحه
 القب گردیدن و روستان سادی و معدمان علوی نظاره رب و
 زب اس محفل حسروی را پرسم مامانسان در احوار ام هدیر
 نوس هجوم آوردند نویندار بلند مکمل و امرای عالیشان و سایر
 نندهای آستان گنوان مسان همه مرس و روس لداس در کرباس
 دولاب اساس و عند ملک ممان نچب ادای مراسم مبارک ناد
 واهم آمدند و حوس خورسندی عالم گذر اوج خلافت نابوار طلعت
 صهان پندرا مروع نچس بارگاه سلطنت سد و طاعت کورنس و تسلط
 تپندب ر موصف عدودت سحا آورده ار زبان حال نامی برانه بنا
 حوان نرم افعال گردیدند •

• نظم •

ساها رموصد باز نچ شدند گندم • در عند نو آراسر امند گندم

تا حشر چنان باد که از تحت سعاد • بدیم مه روی تو و عدد کدم
و حضرت شاعره شاهی سعادت معهود عزم توحه مصلی نموده بر
مدل ملک هنکله همانوں منظری که تحت زورس بر کوه پشت آن
مصوب نموده بودند با حبابی فرو سکوه و حشمت و عظمت سوار
شدند و اندر وک و آندمی که معمول اس دولت گردون شوکت و
مخصوص اس سلطنت پیر سلطنت است فیض امراي ساخت
میدگاه گشته بمار عدد سعادعت ادا کردند و پس از معاودت بر
سعادت در انوار خاص و عام که نادیدنی است و احتشام روکش
چرخ برین و رشک انراي نگار خانه چیس شده بود بر سر بر مرصع
نگار خلوص فرمودند و عمام نعل و انعام ناد ساهی چون سحاب
فیض و رحمت الهی بر گشت راز امید جهانان قطره بار گشته
بهال آصال دستاری از شرف اندر آن معمول مردوس مثال دران
بهارستان مکرمت و اتصال شگونه مراد گردید ارا سمله رحشده
احمر برج حشمت تابنده گوهر درج است ناد شاهرا د
عالی تدار بلند معدار محمد معظم دعای سعادت خاص و سرین
مرصع و خلعت مرصع با علاقه مروارید و دهکده کی و اورسی و پهلوی
مرصع و سمر مروارید مشمول عواطف جلالت گشید و مروع نامند
لحت مددی اسر تارک سر بلندی ناد شاهرا د کلم کار نیست نندار
محمد اعظم مکرمت یک دصه خلعت مرصع با علاقه مروارید و توکل
حدوده دولت تاره بهال حویدار سلطنت ناد شاه را د ارحمک والا کمر
محمد اکبر مکرمت حده مرصع عر احتصاص نامند و چون
مراحم ننگران گدنی حدود نده مروارید انحصای آن می نمود

که خاں حاکم در سالار را بخاندی معامی بداده که از در سحر
و آب آسمان و کوح بار ظهور رسیده بود مورد موهبتی سترگ
سازند و منصب انتخاب از آب سال سرشته هفت هزاروی هفت
هزار سوار پنج هزار سوار دوازده هزار که از پاشهای و آلائی
مذهبی درگاه معلی است رسیده بود عاظم سهندانه از او
داد ام محالی که یک کرور دام جمع آن بود رانده در انطاق مقرر
و عطای بوسان طوع که در بر دولت اند طرار اعظام بودند و سواران
جمع مرید را آن سرب آمدنارمی حسند دواحد ران عرش
دارج کامرانی و مناهات امراحت و بعد ستا خلعت خاص اختصاص
نخستین و راحه خستنگه و محمد آملی خاں منر لکسی و مریدی
خاں و امدانده خاں و سانس مند خاں و فاضل خاں و سناری از
عمدهای نارگاه خدمت و محمد خاں فاحره کسوف النجار و سندی
و امیر امرای صوفه دار دکن و انا راج مدگه و مهاراجه حسوب
مدگه و دهمر خاں صوفه دار مالوه و وزیر خاں ناظم مهام مستقر
الکافه اکثر آباد و امیر خاں که امالت صوفه کابل دار مقصود بود
و دیگر امرای اطراف و حکام صومها تعداد ارسال خلعت مطرچ انوار
دوارس گردید و طاهر خاں و مناد خاں حسعلی خاں هر یک عطای
دکراس است عروسی و سارطلا و حسن خاں بعد سارطلا و عروسی
و سارطلا مسمول مکارم حسروانی شدند و الله و در خاں عطای خلعت
و خلعت و علاقه مروارید و سه سر است یکی و سارطلا سر بلند گسند
نگور کند که و خداری آن دار مدلول بود مرخص شد و سه سر
و رحمت است مذهبی گردید و در انتخاب باصافه باصافی و منصب

سه هزار و ناصدی دو هزار سوار و مفرحان ناصافه پانصدی هزار
سوار بمنصب سه هزار و ناصدی دو هزار و ناصد سوار و از اصل
واماده الله یار حال بمنصب سه هزار و ناصد سوار و يوسف خان
بمنصب هزار و ناصدی شش صد سوار و روح الله خان برادر امیر
خان بمنصب هزار و ناصدی چهار صد سوار و سیف الدین معری
بمنصب هزار و شش صد سوار و دارالشیان بمنصب هزار و ناصد
سوار و ناصر خان خواجہ سرا بمنصب هزار و شش صد و پنجاه سوار
سراپار گشدد و نرم^(۲) دمو و سمنوده که درس ایام از وطن ناسلام
سده سپهر احترام رسیده بود بمرحم خلعت حنجر مرصع با علامه
مروارید و دهکده کی مرصع و اصپ با سارطلا تارک تعاجر بر
امراحت و علی فلیحان^۳ سانوی نادر تعصیری از منصب معزول
شده بود مورد فصل و تحایش گشته بمنصب هزار و ناصد سوار
بوارش ناصد و منصب رای مکرب و وحدار برلی ناصافه پانصدی
هزار و ناصدی هزار سوار و منصب بختار خان و منددار را از
اصل و اماده هزار و چهار صد سوار معزول شد و رشید خوسدویس که
در زمان اعلیٰ حضرت بختار گوسه بشمنی کرده تا اس هنگام در
کنج امروا بوطائف دعا گوئی درام فاعره قنای داشت بمنصب
پانصدی هشتاد سوار کامداد عذاب شد و خدمت دینوایی مرکز
برده آزایی هودج حشم و بنت امرای مشکوی ابهت رند و مکدراب
زمان ملکه جهان بنگم صاحب که سابق پیر نگیند تا آن سر بلند بود

خلعتا سرانبرازی و سنده و سنده اخلاص اکثر آناد مرخص گردد
و مدر عماد حوس خلعت سلطان خدمت دارو عیگی زورند سارا
که سابق دستخ مشر مرحوم مدلی نو منصوب گشته خلعت نام
و اخبار ولد ناصر خان خطاط معاصر حای و مندی سنگه رسانده
و انا را حسیکه بعد از خلعت و امب و ماده دل مداهی گسکه
و حصص انصواب نام و سنده چهار که قبل از خطاط است
حال ده نو حوس اراده گوسه سندی داس بهال نامه ده هزار روزه
بهروز اندر خطا مکرر گردند و رضو حان بخاری نابعه تکرار
روزه و عمر الدین نادر راده حیر حان که گنددا مدسد در حصص
خلعت و انعام تکرار روزه و مدر احمد ولد صفی حان نعطای
خلعت مرصع و ماده دل و مطهر رنگ و بر گرمان که ناره از دبار
اسرا رسیده بدولت ننگی آسمان رنگ مسان امر گردنده بود
و رحمت خلعت و انعام تکرار روزه و مدر انراهم سازنداری که
او ندر داره ازان دبار نعطه مهر مدار رسیده بود بعد از خلعت
و انعام در هزار روزه و عند الله ولد خدمت طامحان نابعه
روزه و سنده حوس و مدر نعلی طالقانی و حواحه اگر که از
سکه معظمه را ندها الله سرما و مدر نر گسده بود هر یک نابعه
مهرار زنده و اس ' ندر دروس روز جهان اروز از حان ملک
ملکی صاحب عدس نعام طراز طلمسان عقیق و احتیاج ننگ
صاحب برخی از زواهر حواجر و نعام مرصع آلاب که برهم پند
از نرم کامرانی و الحسن سادمای ۱ مسنده اخلاص اکثر آناد
ازمال دانسته بودند نظیر اکهاراب رسنده اوار بدولت و

بادشاهزادهای ارجمند کماکار امامت رسم پیشکش و بنابر نموده بوسی
 از عباس و نوادر روزگار گذرانده و ویشکشیهای شائسته از موبدان
 رنج قدر و امرای نامدار بمحل عرض رساند و درین تاریخ ترتیب
 حار صوبه دار ملتان که بموجب فرمان طلب اراکین آمده بود دولت
 رمین بوس بارگاه خلافت نامیده بعطای خلعت قامت مناجات
 ابراحت و چون اس روز خستیده بهر ازان منهدت و سعادت مددعی
 گشته شب در رسید و بمحل خاص سلیمان دایوار حضور سپیدشاه
 حورشید حاد مایند درم ملک بفرود سمع ماه درزان شد چراغان
 کشندها که باهتمام امرای عظام و متصدیان بادشاهزادهای عالیقدر
 والا مقام در کمال خودی و بطور مرتبی سرانجام نامیده بود نور امرای
 الجسم عیش و خوشدلی گرفتند و شب دیگر تفریح اس همگانه
 نشاط پندرامشی شد و چراغانی که از سمع بروری رمین کنار دریا
 حور مرتب شده بود بدر طبع معدس را مسرت آورد تا سه روز اس
 خوش گذتی مرور شرب آرای بمحل ابدال بود *

گفتار در الحراف مراجع مقدس بایه افرای اورنگ خلافت روری چهار منہج صحت و استقامت

درس انام سعادت انعام که مراجع زمانه از مداس عدل و راس
 حد بوداد گر معدلت برور بمراغه اعتدال داشت و اسداب انظام دس
 و دولت و موحدات شگفتگی حواطر اولیای سلطنت سمت کمال
 پندرفته بود چشم رحم معرفت و تشویشی بهمگانه جمعیت دلپارنده
 سموح عارضه ذات همان روری چند ندهای اراد کش معدن

نبودند را ملائک نجسند و مددشان عبادت فی عبادت استودی عبادت
 عبادت گرانند یعنی این مقال آنکه عیون در انام ماه
 مدارک رمضان که هوا طاعت گرم و طول طاعت بهار تازه
 آن نور حصر جلدی الرحمنانی باقتضای اعداب آسمانی
 و طاعت برداری اکثر اوقات روز و طاعت طاعت و طاعت عبادات
 و طاعت و کثابت و حفظ کلام مسجد ربانی استعمال می نمودند
 و از آن گذشته لوازم نصب روزی و طاعت گسترده و برهمن
 حاکم مطلوبان و داد هی ستم رسد گل که مهندس عبادت برگردان
 درگاه صمدی است استعمال دوده و راسم استراحت نمی برداختند
 و سامگاه که اظهار میفرمودند طاعت بهار مسجد مسکنه را روز
 آمو حضور صاحب با مدنی از سب تا ای فرائض و سدن و بوال
 که ستم برادری از انجمله بود مکرر ایندود و مع هذا بقصد ریاضت
 بدن و بلطف سر و بضعه روح باطن بقصد مددشان و ابزار و سدن
 صافتن و احرار از اسرتی لدوده و اطعمه سیده که سرمانه بود دیگر
 حتمانی و ندرانه دوام هتکل بصورت استراحت و عیون و عیون
 سب عبادی و عیون که از عیون روحانان دسان دادی تناول میکردند
 و اکثر سب در برهمن طاعت مسجد عبادت و اکافی و اندامی
 صمدی الهی گذرا نده اگر لمحه می نمودند و دمی می آسودند
 هنوز بصورت استراحت از بلوی مدارک گرمی و برهمن و که ندرت
 تحت نندار و دل هتکل و ندرت و اندام مکرر ایندود و دیگر ناره از
 چشمه سار بودند بحدود وضو نموده با ظهور انوار مجر برام
 طاعت و حق برمدی و ام می و روزه و ستم سر سار آن ماه

و مرخصه نایب دیوان گذرانیده از ملت غذا و الترام - هر روز اقدام
 بمعدانات شاهه عنصر معدس را کمال رنج و تعب رسند لاحرم مس
 از انصرام انام صنام و وقوع حش منارک مناسرتعدا این اسباب و
 عمل آثار گراسی در بدن همانوس و مقدمه اختراي در مزاج مزاج طاهر
 شد لکن از آنجا که کمال حوصله و فار و بهانت تحمل و نبات ذات
 قدسی برکات آنحضرت است بقوت نعم از حمد و علوهمت بلند
 خود را معلوب آن عارضه نگردانیدند و با منوم عید که ادام حس مسعود
 بود هر روز درسم معهود در وصف در محفل والای خاص و عام و انعم
 خاص عسلخانه هر روز آرای اقبال و کمرانی گشته هنگامه نشاط و
 طرب را مسوده مساحتند چون روز منوم آن سوی المزاج اردباد
 مدبریده تپ بر دیگر مقدس طاری شد آخر روز که هنگامه
 مار عسلخانه بود از حریمکده مدیس درون آمده لمحه در نایب اسنادند
 و بندهای آستان حلاص که نایب معرور دران نارگاه عروخلال
 مزاج آمده بودند کوربتش دموده کشیشان عظام اهل چوکی را
 تسلیم نور فرمودند و مس ازان بر ورود نازگاه حشمت و خاد
 کشیده امر معلی به برداشتن اسباب حش و آدن صادر شد و روز
 دیگر نه حرارت آب اسیدان مانده بود و آخر روز حکم محمد امین
 و حکم محمد مهدی که سرآمد حداب مدشان نارگاه سلطنت اند
 آن حضرت را مصد کرده بمعالجه و مداوا پرداختند و آن شب
 کمال گراسی در دیگر کرامت بروز بهم رسیده از اسدیای گرمی
 تپ دسان اداب در تاب بودند و گاه مدهوشی رومی میداد و ازین
 حسی که مصد حور دستار کسیده شده بود معنی عظم بدر علاوه

آن گرد در آن شب از سبب آن عارضه رنگ از چهره درآید بریده
 بود و بدو از نازوی افعال رسیده صراج فاعلت منتر است و طبع
 سرمدی مندر سلطنت در حوس مندر و ملک از گرد آمده
 مندر شده آید آن مسکوی است و برسد از بارگاه عظمیای
 و از گرد آن سمع است و عبادت و عبادتاری جمع آمده است
 در آن مندرای بود و روز دیگر در آن راجعتی در آن
 و نام و مرد که از هر آن حادث ملک و ملک بهم در آمد
 و این و عبادت مسوس گران از آنجا که داف معدس آن برگرد
 و اکتال در هر حال بهر مدد ناب و استدلال است و اصحاب رای
 و دانی ملک آرای آن حضور از حالت ستم و صحت بر و گ
 و بدو و عدول در آن حالت نظر است که در صلاح امر جهان
 جهانان انگذده ناز خود کمال معر حال و استدلال آزار و عبادت
 سلسله است و آماں بعد نفوس آمدن و مو و داف و نفس مو و
 را نام مقام و انای در ساحده و نازوی عصای باید و نانی فاعلت
 افعال را حاده هنگام مسلم بود که بعد های عده خلعت در صاحب
 عبادت جمع آمده بود و در آن طرف و آمدن که در امام کمال صحت
 و داف آزار حضور و بود و از آزارگاه خاص نفوس حرام شده
 بدست از اساره و بودند و خلای را که منظر طلوع اعداب سلطنت
 در داف مروج ادوار جمال مهر آثار و داف و عبادت بخشنده خاطر نگران
 عبادت مدد احلاص کس را که رهن هزار گونه و بدو و مسوس
 و آرام کس گردیدند و لحن نفوس روحانی و بدو و هم
 عظمیای و عبادتای بر ای استاده بخواب گاه دوله باز گشتند

رهی ذات قدسی به آن و نفس تواند پرورد که شدت آلام جسمانی
 و عوارض عصبی که شردلان روزگار و بزرگ همناں عالی رفار را
 عیان تخیل گسلد و سررشته تهاک از کف رباید معلوف نگردند
 در آن حالت طمع آشوب و شورش مرد انگز بهره مند جوهر ثبات و
 استعانت باشد و اندکاهی حرد والا و دلتش از حمدش بر معصنات
 محسم و قوی و آثار طمع و مزاج غالب و قاهر اند نگارند؛ این ضعیفه
 معالی و معاذر آن روز در سلک ندها حاضر بود در آن والا نارگاه
 درایت بار و سعادت کورنشر آن سانه رحمت امرنگار نوده دند
 تعرض عیان میدند که در مدور این حرکت مصلحت بدرا و ظهور
 این خلوه عالم آرا که سرماند اندظام حال رمان و موجب اس و
 آرامش رمایان گردند آنحضرت را خرقوت نفس موند مستمدی
 دیگر از اسباب تحرک نمود چنانچه حصار ادکنا و هوشمندل از
 مساهده این بدروی همب حسروی در سگفت مانده از جو انصاف
 ادعان نمودند که در چندین سگرفت حالیه این مانده ثبات و مکنون
 بر شخص اندس و ذات همانوں مسلم است امید که اندر نهمال
 بنوسان بهال ارموند عمرو ابدال این مهندس دانسان ملک و ملت
 و دین قهرمان دین و درایت را که سرماند روبرق بهارستان اتحاد
 است از دسان نامدوم نشاءکور و مساک صیانت نوده درلال چشمه
 سار دعا سرمد و سادات دارای نالحمله روز دیگر بیدر حصر
 ساهمشاهی بدرا رعایت مصالح ملکی بهمن دستور هنگام تعلیم
 قور بدرون آمده از انوار دندار مبارک مرقو حیات بر عالمان گسترده
 و مردای آن ده ندهای آسان خدمت از درایت کورنشر محروم

مراد از هفت سوال که روز جمعه بود روزی که آخر روح حسمت و
 و حال دساعترازی احمد در حین حصول محبت و طم را ندانست
 حوس حکم فرمودند که در من مقرر مسجد جامع و نه دارگذار
 و اواخر روز راحه حسمت و محمد آملی حان مدرسی و واصل
 حان مدرسه و راحه و کعبه و نظم امور دیوانی تاراسگاه خاص
 طلب فرموده دولت کورنس داد احمد روز دیگر هنگام تسلیم
 در سرب مقدم نه نرو می بخشد و لمت اسناد و جمال
 جهان اروز بخلاف می نمودند و گاه دی در راز کرسی قرار
 می گرفتند و در این ایام بقریب حان را نه حندی بدست ازین
 مورد عذاب حسروانه گسده از مظهر الدعاب امانده بود مورد فصل
 و حساس و مسئول کرم و نوارس ساحته و حصص کورنش
 دادند و روز سفر هم که وقت معهود حلول سعادت نه نرو نمودند
 در تحت سنگ مرمری که در پیش انوار جوانگاه مبارک است
 جلوس فرمودند و جمیع نار انگار الحسن عسلحانه دولت
 اندوز کورنس سده نادر مقرر و روح تفاوت نانه و مدرک در مقام
 خدمت و عدولت استنادند و حوس سام در رسد نماز معروف
 لایع گذارده بعد از ادای نماز تحلیله انیس حرامندند و روز
 دیگر که همه بود نازحون بهاب صعب و حینه کوفت لایموز انام
 صاحب هنگام نماز در تحت رول مسندت عروس سعادت و نودنی
 مسجد جامع بحسب فرمودند تا عاصه حان از مساهده جمال عالم
 آرای آنحضرت ندهای گرانده از نوری حاطر و هانی ناند و حینه
 گر در نرو و ندره عمل نموده جهان و جهان را اس و آرام

آوردند و در عرض اس امام مدبر صعب و بقاءت گاه از مدبر
 درس آفتاب طلعت همان طالع می نمود و برخی اوقات حکام
 تسلیم طور بر آمده نداده را اطمینان می نداشتند و گاه نسبت
 ادای بیمار مسجد مبارک عملخانه حرامتی ابدال مقرر بودند
 و درس وقت بعضی از عمدتها و حراس و محرمات حرم قرب و
 اختصاص درخت کوریش می اندوختند و در هفت دیگر در بعضی
 اعیان یکس در آزار آن حضرت روی داد چه بچه سه روز مدوایی از
 آرمگاه خاص درون بیامدند و چند جمعه در تو حضور مسجد
 و مگندن چون طبع صعب بهاس صعب ندیده بود و اس یکس
 روی نمود و صبی و وارص دیگر علاوه کوفت اصلی که سوی المراحی
 حاد بود گشته مدب اس آزار نامنداد کشیدند لکن نماس وصل
 و موعبت اندی نصحت و عادت انعامیده حاتمیت آن احوال
 بر احوال که حار دستان از بهم گردش بسته و درید بود و سلامت
 درس گشت .

اصدال مراج حدیو هعب کشور

وشهشاه بحر و در حلیعه دس درور

در معالجه و مداوای اس عارضه از حکیم محمد امین و حکم
 محمد مهدی که با اتفاق منصدی علاج بودند باقایی الهام عدی
 و تربیق شعاحتش جمعی خدمتهای زمان را تدبیرات شایسته
 بطور پیرومت و مساعی حمله بوموع آمد و مرا ب حیرات و مدبر
 و بدور و صدقات که از محرمات معالجات روحانیست چندین تکرار تا

که رزم احتیاج و تدوین از جهان فراموش محکم حصر نیست ساهی
 در حلال اسباب و حرکات و کمال ضعف و بعد از آزار سر سده
 صلاح اندیشی ملک و ملت و رعایا تدبیر دین و دواست از کف
 همب رود نگذاشته گاه اوایل روز از مطلع درس دروستان حاکم
 سعادت مند بودند و گاه وقت محترم نور الهی جلوه اندازد و بدین می
 فرمودند و مطالب و مقدمات ملکی اکتفا و مواظبت رعایا و رعایت
 و عرض میفرمودند و جواب با جواب بخط مدنی به خط تحریر می دانست
 و گاهی بعضی مقصودان عمده در آرا نگاه خاص دولت باز با نه ضرورت
 امور معروض میدادند و با حکام مملکت مرا ارساد می نمودند
 و درین اوقات بخیل و در برابر گلس احوال گوهر ارحمان محبط حلال
 داد ساهراده ارحم فرج حاصل محمد معظم بمرحمت خلعت
 نازانی سرف اخصاص میدادند و صف سکنیان و راه و گهناهی
 و صفی حان و اخلاص حان و الله از حان و انکار حان و حسن
 علی حان و جمعی دیگر از امرا که در حسن مدارک خلعت بداده
 بودند کسب مناهات و ستم و در سرانجام عونی و نسکس امور
 الامرا تا سار صرع و ماکار و بیخ و بخت و بدل و نسکس حان دروان
 صوبه داران و اراده امرای عونی و بیخ و بخت و علام گرجی و نسکس
 مصطفی حان باط و اب و بدر و بوز از نظر امور گذشت و بعضی
 اسیر شدند که و الحان مدنی که مدنی درسم گوسه مدنی در لاهور
 بفرمودند و درین هنگام بمرحمت طلب و تصور پر نور آمده بود و
 کامکار حان که در سلک کومکین ادبیه انظام داشت و مالوخی
 دکهدی که مدنی و ل ازین گوسه مدنی شده بود داخل طبعی

روزگار خدمت سار نسر آمد و چون بمسامع همانون رسید که درخواهی
 سرگده گوی که در قبول حصص علی حاق بود خدمتی مستعدان و او
 طالب از کوفه اندیشی و تهره کشی عمار شورش انگیزده سرورسان
 برداشته اند حال مذکور با ناصد نروندار ر ملتفت حال مدر
 بخشی احدیان با چهار صد احدی و بصفت بنده و قادیان آن عصار
 منشار تهره آن پس تمدن نامه مرخص گشتند که گروه آن شعاب
 بروی و نسرایی کردار حوش ر به بند هفدهم دی قعده که بعد
 لطف و عنایت امری مزاج و هاج نصیب و اسدعامت گراندد
 نقد صعب و بغایت امری از عوارض پیکر قدسی دایده بود
 حضرت شاهنشاهی نهر قدوم اشرف و یص بخش حمام گشته عمل
 عادت نمودند و عمار ملایب از دلهای عالمن شسته شد و نوردهم
 قریب مرخی و نوروری در نارگاه - پهر احدرام خاص و عام اسحق آرای
 اقبال گشته جمع بندها را دولت کورش دادند چون ستردهم قدره
 ماه که عدد گلانی بود در ادام عارضه ذات همانون واقع شده مراسم
 آن بعمل بیامده بود دروس روز مرشد اشارت والا دای - اهرادهای
 عالی قدر و امرای روع مقدار نایب معرر صراحنهای مرمع
 میدار گذرا ده بشکرانه صحت و عادت ذات مددس حدیو روزگار
 رسم نثار نحای آرورند و نیست و ششم مهانب حاق که از صوبه
 داری کابل معرول شده بود باستان میص مکان رسیده سرب اندر
 ملازمت اکسدر حاصنت گردید و بعنایت خلعت خاص اختصاص
 یامت و نیست و هم چون مرده آرای هودج عرب و روع بخش تلق
 حشمت ملکه تقدس بغاب حورشده احتیاج روش رای ندکم

سادتی ربع عارضه داب عظیم الممال در حرمگاه دس و مسکوی
 ابدال برجده حسی ریت داده بودند امرها و جمع امرا
 و عهدهای نارگاه خلافت برای ممرام پخت سده لند حرمگاه
 دولت رفته سلیم مدارکنای آردند و از سرکار آن ملکه ملکی
 سترمدی اطوار با قرب محله کس از اندھا نخلاج و احرة اهی
 گرد دند دهم دی الحکمه که مدد مازک اصحی نو نارگاه سلطنت
 و دولت سرای خلافت نامان بکمل و احکام دس و آراس با نه
 صدای ساد انه عندی و حرس کوس خسروی جهانان را صلی
 صرف و سادمای در داند ساهراهای مکار بکمل دندار و دندان
 و جمع مریب و امرای دامدار و سار و دههای درگاه جهان مدار در
 حداب والا و آستان معلی حاضر آمده بصلوات به دس مازک عرب
 بر ابراهمد و حصر ساهدساهی مسلمة معبود عرم و ده بمصلی
 مرصوده نا فر آسمانی و گوشت عظم و جهانانی بر بدل مدع
 منظر آسمان بنگری که بکب زدن بران رده دودند سوار گشته دس
 منبر و زود دساحب عتد گاه انگدند و شمار عتد گزارده دس از
 معاربت دسب مبارک ادای سعت بران نمود و در دهاب و اداب
 آن حدبو مالک رفاب از زر و ستم دندار اهل کوحه و بازار را داس
 امند گراندار بعد معصود سب کا و خلاص و عوم سکند دار الحکمه از
 صعد و کندر و عتی و دندر که بکشد از حرمیان دندار مهرا وار
 دسج ناکاهی دس ده بودند حورسند جمال عالم آرای آن حصر را
 در ادج کمال نا روح عافیت و ابدال نگام حورس دده از مدس
 دو عدد و حصول دو امند سهره در گرد دند *

حش و رن فرخنده قمری سال چهل و ششم

درس اوقات مصلحت قرص که حها از میامس صحت و عادت
 حدبو زمان و رمس ناسان دولت و دین مسرت اندوز و نشاط
 آگین بود موسم ورن حخستند قمری در رسیده حهایان را مشرت
 و حرمی اندوده روز چهارمده شانزدهم دی الحکم مطابق نازدهم
 امرداد که دگر دارة نارگاه حشمت و حهایانی از آدس طرب
 و شادمانی چهره نآراسگی امروخته بود در محفل نردوس مهال
 عسلخانه برمی نشاط امرا و حشمتی عالم آرا مرتب گشت و بعد از انقضای
 نکپاس و مدح گری از روز مذکور ورن مسعود نآ ئیس معهود
 بفعل آمد و سال چهل و پنجم قمری از عمر سعادت قرص آن
 حضرت دانه احتدام نامده سال چهل و ششم آمار شد بادشاهرا دعای
 گامگار عالی مقدار و امرای اعیان دوام دایدار رسم نثار بجا آورده
 تسلیمات تهنیت بنقدیم رسانیدند حضرت شاهنشاهی بعد فراغ از
 مراسم ورن مبارک سرور آرای اقبال و کامرانی گشته دست دریا
 نوال مکرمت و اوصال کشادید درس حش فرخنده ندادشاهرا دهامی
 نامدار نحت ندادار و سناری از امرا و عمدتایی حضور مائص السوار
 خلعت مرحمت شد برای حمی از امرا و حکام اطراف خلع
 فاحرة مرسل گشت و مهانت حان که صوة داری گکرات از تعدیر
 مهاراجه حسوبت سده نار معروض گشته بود دعایب خلعت خامه
 و اسب عرامی تا سار طلا و یک رنکار عدل گلان تا سار نعره و حل
 زر نعت سر ناند شد و دو هزار سوار از تاندانش در اسب سه اسب
 معزز گردید که مددش از اصال و اصافه ستش هزاری نبحرار

سواران حمله به هزار سوار دوازدهم شده است و بحدودی
مساعی حمله که لاری در کسان و لایم پهلوان از داوران
صوبه دار بنده نظیر موجود بود که هزار سوار از ایشان او دوازدهم
است و مقرر گشت که منصفش از اصل و اصالت چهار هزار
هزار سوار از آن حمله دو هزار سوار دوازدهم شده است و منصف
راو کرب که در ندد در کومکلی دکن بود باصالت دایمندی سه هزار
هزار و پانصد سوار قرار نامی و کنور رامسنگه و مرجم بهوشی
مرجع مسمول نوازین شد و رضویان که قبل ازین در ملک گوسه
بستان ادا نظام نامه بود مورد اظهار عاطف پادشاهانه گشته
و منصف دو هزار و دایمندی چهار صد سوار و عذاب حلع و
محمد علی متا کار سوارناری اندوخت و منصف اسماعیل خان
و لعه دار احمد نگر باصالت پانصد سوار و منصف هزار و دایمندی هزار
سوار از اصل و اصالت مکریم خان دیوان گجرات و منصف هزار
و دایمندی سه صد و پنجاه سوار و بلند خان و منصف هزار و هشت
صد سوار و محمد تقی خان و منصف هزار و صد و پنجاه سوار و
منصور ولد ملک بدر سالنامه هزار و دایمندی گریه و
رسداد حاکم دلد در که دایمندی قبل ازین باستان ملک دسار و منصف
بود و عقیب حلع و است و حلیج مرجع مورد نوازین گشته
و منصف انصاری با و دایمندی از نوکران عادلان که با دایمندی
او درگاه خلایق آمده بودند حلع و نامه مرجع شدند و
منور محمد ولد ملک حلال نزاری و محمد صادق درادر راد و منصف
هر که نام دو صد و بی و حواصه عند الامان اعلام به هزار

ر پند و شلیخ عند الوعاب بسیاری نایعام در هزار رومند و حواحه
 قادر و چندی دیگر ه دك نایعام نیکهزار رومند و وارث ناست و یک
 هزار رومند نه سرا صحن کدویت و هشت هزار رومند ناسر نعد
 سرانان ر سرور درازان آن رزم ساط دغا عطا گردند و چون مجلس
 مردوس آمدن اسلانه هزاران شربت و شادمانی و مسرت و
 کامرانی سرورسد حضرت شاهنشاهی حرمکده مدس را شروع انوار
 ظل الهی برافراخته دگر دارة دران مشکوی افعال دسب درنا نوال
 نیرود و اتصال کشودند و مجموع صدر آزادان سمنان دولت و پرده
 گردان سرادق انبیا را بخلدی حسن خدمت و برسداری که در
 ایام کومت و نعد اری آن رینده اوردگ عظمت و نیکداری از نشان
 بطور نوسده بود تا عامات سامند و مواهب عالیه نوارش سرورسد
 چنانچه از نعد در لک و سی هزار اشرفی تا ن مقدسات نطق رب
 سطا نمود تا نامله تا سه روز آن حش طرب امرا امتداد داشت
 و هضم میوم الحرام گندی حد و کنوان علام اوائل روز ناع صاحب
 آباد نلص مدوم نلشدند و آن روز و روز دیگر قرص حشمت و
 حلال دران گلش مردوس مدال سرورده دهم ننوات خانه همان
 مراحت سرورسد و چه اردنم بر تو عرمت نلصر آباد انگده چون
 میص و نرخت و صفای آن مکان دلکشا ملائم طبع اندس امداد
 ناورده روز آن ساط انامب گسدرده مسرور اندور بودند و سلخ ماه
 مذکور عرصه دار النانه از رود مسعود نور آموه شد و چهارم صفر دگر
 دارة عرم گلگشت ناع صاحب آباد از خاطر انوار سرورده دو روز
 دران سرا سمنان حلد نسل نحت امرا طبع معدس بودند دهم

ماه مذکور چون مطابق روز دهم بود که عند هفتاد و نهم راحه
 حسابی و کنور را میسازند خلعت خاصه عطا میگردند و اراحا که
 بعضی از رانندگان کوهستان خود و معتمدان آن حدود از کوه
 دینی و نده گری طریق میرد و عسلان بمو و اعوای جهالب
 و گری می رسد ناسد و بد و ای محبوب و اسدندان امروند
 دج و اسدندان آن گروه حدان کال من بهاد همب حسروان
 گسده منبره اراحا جمعی از دند های حضور لامع الدور تان مهم
 میرخص نمودند و وحداری آن سرزمین منر از معتمد سپهسالاران
 همان مسارا الله نفود منمود و هنگام رحلت اوزا بعد از
 خلعت و اسب عراقی ناسار طلا و کت ریختن عدل و ناصان مامد
 سوار نمیدادند هزار و انصدی سه هزار سوار بواجیدن و از کوهستان
 او تریج الله جان برادرش و سبب الدن صغری و راحه سارنگدهر
 و جمعی دیگر خلعت و ده رچی اسب مرحمت کردند و نمیدادند
 سده که سر راحه سری نگر اسب خلعت مرحمت کرد و سائر ده
 عربیت گنگسب ناع فص مداد اعراناک رموده هر فردوم والا بهار
 عراقی انجمستان دوام گسند و چند روز آغا منر خرمی و نساط
 دسر نرده نسیب و کم مراحمب نمودند و چون درس هنگام نفود
 جان نازل طبعی رحمت هسانی منر نده بود عواطف ناساهانه
 میزد سلیمان دسرس را نعطای خلعت از لباس کدورت بر آورد
 و چون نسیب نصدوان دسرس او منر از معتمد معزول گردیده بود
 در ن و سب مور فصل و حسان سبب ناسه عطا را احسانند
 سده و نسیب هزار و انصدی دو صد سوار نوازش نامد و احد جان

نحسی درم که طفلی از در گذشته بود عظمی خلعت حاس از
 سوگواری برآمد و درس انام موحداری تره از تعیدر دلیر انعام
 مراحه دینی - مکه ندیده مقوص گشته منصبتش ناهانه ناصد سوار
 درهراری در شرار سوار معمر شد و در دلجان موحداری هوشنگ
 آناد از تعیدر خلال حاس مناهی گشته یک هزار سوار از تالان از در
 اسبه سه اسبه درار نامت که منصبتش از اصل و اسبه در هراری
 درهزار سوار در اسبه سه اسبه باشد و چون معروض بدشگاه حاه و حان
 گردید که اکرام حان موحدار درون مستعد دار السیلة اکثر آناد
 ودیعت حبات بمعاصی اجل موعود - پرتة عید الله حان نحاسی
 از معین گشته ناصانه ناصدی ناصد سوار مرلندی یامب و
 ارسله علی واد الهردی حان معمر موحداری نارس از تعیدر
 حواحه صادق ندحشی تعین نایده نمانت خلعت و از اصل و
 اسبه منصبت بهصدی هفت صد سوار مناهی سد و از وقایع دار
 الملك کال درص اشرف رسد که حدار فلی که یکوار کومندان آن
 صوبه داخل طندعی درگذشت درآردهم ربع الثانی چون روز در
 رخشدند احدی منبره و آخر و معالی ناصانه راند هوشمند نظرت نلد
 محمد معظم بود عطاقت ناصانه آن نره الداج عظمت و تختناری
 را عظمی نك عهد مرور در گراندی نواحت و ناصانه همانان حاصل
 حان مدر سامان بمدول شریف انشان وقت ناهم نام لوازم و سراجام
 معدمت آن موحده حش نواحت و بر آن گران قدر والا گهر
 نادن مقرر بعمل آمد و سال نورد هم سمس از س گرامی انسان
 ناصام رسیده سال نهم نمارکی اعار شد و ناصانه ارشد ارحمد

دار معلى خلعت فاحرة و حنجر مرصع لجان مذکور عطا کردند
 ندیم وزیر حاکم صوفیه دار مسدع الخلاء اکثر آباد که مشهور عاظم
 طالب او عمر مذکور داده بود از اینجا رسیده احد از دولاب زمینی موس
 نمود و معانی خلعت خاص امین مداهای اراحت و شمع حاکم
 که بدل ازین مدائن بعضی از منصب در اول گشته در شهرت
 درهم گویست شمس نصر معروف درین هنگام مسئول التوار مرخص
 گشته و حسب حکم لازم الامتثال محضه سانی اسنان حاکم و خلل
 حمزه امروز طالع کردند و معانی خلعت و منسب و منصب دو
 هزاری هزار و انصد سوار سرور شد منجم رنج الدانی حضور
 خلعت الرحمانی نمود و سوار سوار لوای بوجه ده اعتراف امر کردند
 و حور داساره معلى خدیو بدل ازین مردنک قان خدیو خلعت آسا
 داعی حوس و سنان سرای داکس که دول تازی موسوم
 امین اسامی نهاده بود درین وقت که «مرو گلگست» آن بهارستان
 انبال تحت امرای خاطر قدسی مآثر کردند و سواران دادند پس
 که ناهیدام خلعت حاکم مفروروک صورت انعام داده بود
 بطور اکسیر از رسیده شد طمع افروز انداد عاظم حسروانه حاکم
 مذکور را عطای خلعت و اسب و از اصل و اصا و منصب هزار
 و ناصدی سوار سوار سرور شد سوار سرور از موافق مصلحت
 حاکم بدل نمود حراس عامه امین از حصص سادات دنداد مسدع
 الخلاء اگر آنا تعلع دولت اسامی دار الخلاء ساه خپال آباد حور
 درس انعام زای عالم آرای ا و آرای اورنگ حاکم و خپال دانی
 که مرتبه حال نمای سواد الهامات و ناصی نام نمای دسی

از دابق مصالح ملک و ملت در تو بوده، مصوب این مطلب انگدا
بود حکم اشرف عرنداد بامت که در هر حال مستقر خلافت سدامده
در بر آوردن آن حراش موعوده و گفتنهای نامتصوره رساندن آن
به بدستگاه خبر لامع النور لوازم قدس و اهتمام ظهور رسان و
واحدی حاشا خوشگویی و کثرت معنی و جمعیتی دیگر دار معدن
شدن و هشتم ماه مذکور حاشا مسارا الله با ه واهل بدن مهم
مرخص گردید و در حلال این ایام مکرر راست افعال مصوب اعمران
و حصر آناد اهدار نموده سر و شکار آن حدود مسرت امرای طبع
همان گشت و بوندی هنگام بهشت بختصر آناد گندی حدیو حق
مرور برابر روضه متبرکه مدوده آکابر عظام سلطان المشایخ شیخ نظام
الدين قدس الله سره العزیز توحه نموده نص اندر کشید و عبادت
معبود مبارک آن بعهده نموده را از نص اتمام بهرور گردانیدند
درس ایام عاطف ناد ساهاده طرار مسند حشمت و سر بلندی مروج
گوهر و طریر هوسمندی نادشاهرا " فکامگار محمدمعظم و راحه بدستگاه
را عطای خلعت زمستانی عر ماهاب کشید و همچنین سایر
عمدهای آسمان خلافت و معرین بدستگاه دولت بدرت قدر و
مهرت داس عبادت سر بلند شدند *

حشون ورن فرحده شمس مال چهل و پنجم

درس اوقات منسبت بدرا که از شکوه معدلت و فرمان روانی
رسمت امرای اورنگ سلطنت و سروری دس و دولت در پانزده رعدت
دتر تری و ملک و ملت کامداد سعادت و بدک احدری بود

مهوم وزن نخستین سمسری در رنده جهانان را کام نهمس عسری
 و خوش دلی گردادند و روزی که عرق حماد الاولی مطابق دست
 و دوم آورده که بارگاه حسرت و حیات نادر حسرتی در آراسند و
 در انجمن مردوس ممال عسلخانه و رنده حسرتی ناساهانه مدد
 گشت و پس از انقضای دو ماه از روز مذکور گوهر عنصر سعادت
 حضرت ساهندساری بر روز ستم و دیگر آسمانی مهربان سنجیده شده
 وزن مبارک نادر مهر و فعل آمد و سال چهل و چهارم سمسری از عمر
 سعادت و بر سر آرای حلاوت و جهانانی هزاران مریخی و کامرانی
 تا بحال رسیده سال چهل و پنجم نمدارکی آثار شد ناساهانه و انهای
 نامدار تحت نادر و امرا و عدل دولت نادر رسم نادر نهای
 آورده سلامت نهدت نهدم رساندند و در روز عالم امر
 نهدس سعادت نودت عظم و انال گرس نادر مهال حیات و حلال
 ناساهانه زاده و نادر و محمد معظم عطای حلاوت خاص و انعام دگر
 لک رنده و ذره الناح حسرت و کامرانی نره العین سوکت و
 نمدارکی تا ساهران از محمد محمد اعظم نهدت دگر نهدن سرور
 و نودل حلاوت نهدت روح ناسانه سعادت تا ساهران والا گهر محمد اکبر
 نهرحمات حلاوت نهرمع مطوح اوار طبع گرس نهدت و راحه حلاوت نهدت
 و ندرحان و محمد نهدت حان و مریخی حان و انعام حان و نگرانی
 نامدار و نهدت های نگرانی نهدت و نهدت حلاوت نهدت نهدت
 نهدت و نهدت را نهدت نهدت و حان حان نهدت نهدت
 و نهدت حلاوت نهدت نهدت نهدت و نهدت حان نهدت نهدت
 نهدت و نهدت حان نهدت نهدت و نهدت نهدت نهدت نهدت

از سال خلعت مورد توارش گردیدند و خدمت مأمور مدد دادند و
 حاکم و منصب عطای خلعت گشت و محمد امین خان ناصبه حرار
 سوار بمنصب پنج هزاره پنج هزار سوار و مرتضی خان ناصبه حرار
 سوار بمنصب پنج هزاره چهار هزار سوار و احمد خان ناصبه
 هزاره بمنصب پنج هزاره یک هزار سوار و ناصر خان ناصبه
 هزاره بمنصب پنج هزاره دو هزار سوار و هوشدار خان ناصبه
 پانصدی بمنصب چهار هزاره دو هزار و هشت صد سوار و اسد خان
 بخشی درم ناصبه پانصدی بمنصب چهار هزاره دو هزار و ناصبه
 سوار سربلند شدند و از اصل و ناصبه عابد خان بمنصب چهار
 هزاره هزار و دویست سوار و فدائی خان بمنصب سه هزاره دو
 هزار و سه صد سوار و اسرف خان بمنصب دو هزار و پانصدی چهار
 صد سوار و عبد الله خان ولد سعید خان بهادر مرحوم بمنصب
 دو هزاره هزار و هشت صد سوار و صف شکن خان بمنصب دو هزاره
 یک هزار و دویست سوار و پرم دیو سیسوده بمنصب هزاره پانصد سوار
 و نامی خان میر تورک بمنصب هزاره سه صد سوار و محمد منصور
 کاسعری بمنصب هزاره دو صد و پنجاه سوار سربلند شدند و کاسعری
 که در مدائن سال اول اس خلافت همانون ناصر و معز قدسری
 مورد عذاب حضوره گشته از منصب معزول شده بود مطمح اظار
 وصل و مکرمت ناصبه شاهانه گردیده بمنصب پنج هزاره چهار هزار
 سوار دگر باره کانداد دولت شد و خلعت خاصه و حمده ناصبه
 مروارید بار عطا گشت و وزیر خان که چنانچه گزارش نامت نسبت
 آوردن حاکم و ناصر مستعز اختلافه اکثر آنان رفته بود خدمت

مذکور را تا آن سا حده نجا آورده درین حسن مرخصه دولت و مدتی
دوس در اسب و نه عطای خلعت خاص و ناما و هزار سواران نصب پنج
هراری چهار هزار سوار و الار و گردند و معنی خان ناما و انصاری
نصب سه هراری هزار و صد سوار و راجه و کهنه ناما و انصاری
نصب سواران نصب سه هراری هفت صد سوار و عبد الرحمن بن بدر
محمد خان انعام ده هزار و نه و داس صد خان و مرخصه صاده مل
و الله بارخان و عباس علم و اوتش نامند و علی خان بقوحداری
اظم آناک از اعمال صوره گجرات مدتی نامده خلعت و سوارانی بودند
و منصب حکرام از کومکدان دکن ناما و انصاری هزار سوار معزز
سوار و پنج نه سوار مراد و مرخصه مل مورد و اوس گردند و خدی
کندر از منصبتاران و خدمت گذاران بارگاه سلطنت و عباس خلعت
کسوت اختیار بودند و چهار هزار و نه در رة نعمة سنجان و سواران
سواران آن نرم عسرت و ترا عطا شد و درین حسن و سواران و سنجان
امیر الامر صوره دار کس از خواهر و رواج و عباس مرصع آلات بنظر
و مدتی مرکبات رسیده رفته قبول مدبریت *

نوحه رانان عالمان مصوب کتاب

حس دراز هنگام که مراکتب حاشه و حلال دعا و دعا داران سکوة
ند مال سانه سعادت و اقبال بر عرصه محاب گستردند و انوار سلطنت
و مکه و استیلا حجاب سحر و ذکر باده روی از آن حدود
مراعت و انفع شد و آن قدر بوقع روی داد که خاطر اودس
حسرت و پشیمانی از سر و سکار آن ناحیه و ساط اندر سوز و

درس امام طبع مبارک را ننگست بر همت آداد کشف در مردوس
 بظرف هم رعیت تام بهم رسانیده بود و بعضی مصیحت هایی ملک و
 دولت در انتصابی آن میگردید که رایات حورشید تاب بصورت
 پنجاه اندک ندادند لهذا اس عرمت مرحدده بدش نهاد خاطر
 اشرف گشته سرافرازمانی اولی که روز حش و در مبارک بود
 اشاره و الاصدور دوست که بدش خانه همایون بهمت پنجاه بیرون
 رند و هفتم ماه مذکور مطابق بهمت و هشتم آذر که ساعت ناظر
 سعد و انوار سعادت قریب بود حد و زمان و زمین پای دولت در
 رکب ابدال آورده لوای توحه دنا صوب فراموشند و آن روز اعر آداد
 میض نیاد را مهبط انوار برول ساختند هوشدار حان بصورت داری
 و خراست قلعه دار الحلاوة تعیین یافته بهنایت اسب با سارطه
 و منل با حوضه دهره سر بلند کردند و دارو عقیق عسله به مبارک ارتعذر
 حان مذکور ناله بار حان معروض گشته خلعت و علم بار مرحمت
 شد و یازدهم از هراسان اعر آداد کوچ فرموده چند روز در سگار
 گاههایی بواهی آن نشاط صید بچپر اندوختند و شانزدهم حوالی
 قصه سویی پم مصرف حنام انبست و اندشام گشته دوزور در اینجا
 مقام شد و سب هفتم مرا یکی کردال محط سر اوقات اقلان گردیده
 چون خاطر ملکوب ناظر بسر محصل پوز و شکار چور دران خدر
 مائل بود درس مدخل فاصل حان مرسامان را با رواند اردو و لشکر
 و کار جانباز رحمت فرمودند که از راه راست نادر السلطه لاهور
 رود و هنگام رحمت حان مذکور را معطای پوسین خاصه پشت
 گرم عدالت ساختند و روز دیگر کوچ فرموده با ملازمان رکب

دولت مراحمه آزای - ادب گستند و سگار گزان و صدق انگدان
منوب شده تحم و دی الاخرة بحضور آنک مرو و روز گسترنک و
بس ار استدعای سمر و سگار آن حدود عدل و سوا ال بسبب راه راست
مصدق صاحب ساخته دارندهم تاج اندال را مروا اسرف و می و طراوت
نخستند و درون انام بسکس اندر امرای از دعائس خواهر
و مرصع آلات بنظر مدسی بویک و بعد از رنده بول در صفا و مدد الله
خان مرادل بنگی و حسن علی خان موس می و اعتماد خان و رحمت
خان دیوان دینو اس و جمع می گذر از و اول و ع لک سگار دعائس صاحب
سکاری نواری ناند و مصطفی خان دایم مهابت بندر سمر و
راحه بود و مل و خدا را داده و راحه بهادر خند زمندان گمانی و مرصع
ارسال دایم سر بلند گستند و جهانگیر فلکخان بقوحداری صفا
در آت معدن گسده دعائس حلیف و احب مداهی سد و حور درون
او و صفت سکن صفوی که از دیر بار در گوشه انرا و بوطایف دعا
گویی ا ن دولت گندی آزای استدعال دایم و در کار دعائس سمر
رسنده بود و اخلاص خان حور سگی داخل طبعی دساطهستی در
نور دیده عاطف اسافانه مدد الدین و دایم سکن معفور
و دیگر منصوبان او و خداداد دس و اخلاص خان مرصع و خندی
دیگر از حور سانس را دعائس حلیف نواری مرصع و موبهاک
مرکس زمندان سر سمر و دایم خان بقوحدار سهرند دموکس خا و حلال
بنوسنه ادراک دولت و مدد دوس نمودند و عاطف و داساهانه
موبهاک مرکس را دعطای حلیف و از مدسی مرصع و حمدهر
مرصع و است نا سارطه سر راری نخستند با در دهم طاهر دایم سهرند

از عمار موکب مسموم عدو آموذ شده ناع حلد مبالغت از برل
 اشرف چمن راز دولت و بهارستان افعال گشت و نثار منص هوا
 و برهت و صفای آن سنان سرای دلگشا دو روز آنجا اقامت شد و
 دادر خان پیشکشی از امتعه و امشه آن ولده بمثل عرض ره آید
 و عطایا حلوب صدای گشت نوزدهم نواهی قصه لودنانه مصوب
 سرادفات حاه و حشم گردید و روز دیگر زانات سطمت و حلال
 درنای سلج را که اشاره همایون حسر نران بسته شده بود عدو
 نموده در دست بعضی دهلوز برول کرد و چون قراران در میشدایی
 مرددک آن در شتر دنده بودند شهشاه سیر دل هر بر صولت معرم
 صد آن د صبح صار سوار شدند و هر دو را بصرب تعنگ از نای
 در آوردند دست و ششم نواهی تلودی محتلم عساکر گردون شکوه
 شد و ابراهیم خان ناظم مهماب دار السلطنه لهور اراجا رسیده
 احرار دولت رمی بوس نمود بیسم و ششم موکب طغر پناه از
 درنای نده برخی نکشتی و بعضی پاناب عدو نموده بودیک
 متج آناد منزل گردید و دوم رجب طاهر دار العالطه از طلوع
 ماهیچ رانت افعال مروع سعادت پذیرنده ناع میص لحتش که
 عمارات دلشدن و مساکن درهت آفیدش عترب ابرای تصور
 مردوس برمن است برول اسرب مهبط انوار عمرو سرب گردید و
 ماصل خان مبر سامان که بدشتر آمده بود لدولت ملازمت احمدمعاد
 نامت و چون ساعت داخل شدن شهر و قلعه مبارک دعم ماه
 مذکور مطابق عرفه اعمدنار بود حافان خبان تا رسیدن ساعت
 دران سنان سرای دولت بساط اناصب گسرنده چمن آرای عشر

و کرامتی بود و در مقام مآه مذکور نعم دخول آن معتمد محترم
 و شاه با الهی و عظمی سببهای درویش گویا سکوة و ما بطری
 که حب ملک اده روزی هر گویا سبب آن نصیب گشته بود سوار
 شدند و رسیدند احوال شهر ابدال ناسا را دیدند و رسیدند حاصل محمد
 م طم را در بی سرمدارک حای دایه نوای نوحه شهر اراحدند
 و تربیت در این از روز گشته و با ممدارک که مناصب دوم همایون
 سرور و عجب تاج گردون رسانند و چون فصل خوش برگشت و اوایل
 موسم سکوة و هنگام ستر ریاض و گلگشت نسا من بود روز دیگر
 دستور نایع ناسا که آبروی در نای را و نصیب نوحه دموده مهر
 و برای طبع اودس گردیدند و برای آن که جمعه بود در مسجد
 ممدور خان که در صای ندرین قلعه بود یک ندروارده هدیه ول
 و نصیب نایس م بود نماز گذارده معمر فرمودند که سایر جمعی
 ندس دستور آنجا انامب حمام می دوده ناسند و در انام
 این مآه مبارک را و نسیب هزار روزه دو اطم صدر الصدور اندخان
 دارناب استحقاق اتفاق شد و درین اوقات از رفیع ندگاله دمسماع شعاع
 صحیح رسید که سند نصیرالدین خان و سند ممدورای سراداری که
 با خان حان در نای آسم بودند داخل طبعی مرحله هسنی
 ممدود و عاطف ناسا هاده ممدور علی اصغر سر سند ممدور را ناسه
 برادر دیگر و در آن خان برادر زاده و عرزالله و خدیر زاده آنمردوم
 را و طای حله از اس کنور و تزار و و نروز خان ممدورای ممدور
 لکهی جنگل که در آن اندوز ملازم شده بود حاجت با ده نمدال
 ممدورای خود ممدور گشت و ممدور عمه رانا راج سند ممدور

حکمت سرورند شده رحمت انصاف نامت و مصحوب از خلعت
 حاضره بجهت سرورازی و ایا مرسل گشت و رعایت حاکم معظم مهمات
 ندر صورت از دندرمصطفی حاکم معین شده دعایت حکمت
 و اراصل و امانه منصب شراری چهار صد سوار منافی گردید
 نسبت و چهارم حضرت شه شاهی معمر سکر تلوندی راست توده
 بر ابراحته روزی چند در آن حدردشاط اندر شکاری بود در آن سواحی
 دوسر که آسب آن دسکده و رعایا میسرند مددک از پای در آورند
 و چهارم شعبان ساحت دار السلطنة را از سایه چدر امن شروع
 سعادت بخشیدند و چون اراده سکر کشمیر دلید بر مرکور خاطر مهر
 تعویض بود خدمت کار حاکم را با جمعی از نندازان و تدرارازان
 کعب ساجدن طرق و مساک آن که اکثر کوه های نامد
 و کوه های دشوار عبور و درهای بگ - تکلاچ صعب العرور است
 و مصائق و مرالی بسیار دارد رحمت نمودند ششم ماه مذکور منبر
 حاکم موحداار کوهستان حمون اراان حدود رسنده دولت رمدن نوس
 دربادت *

فتح ولایت حاکم و کشته شدن رایسکه تیره
 سرالحام رمیدار آلکا بحسن صرامب و شهامت
 قطب الدین حاکم حوشکی موجد ار حوناکنده
 تدیس اس معال آنکه رومل رمیدار سانی آن ولادت که خلعت اطاعت

و زندگی از آستان خلافت نشان روزگوس خاں احدی را حاد
 مرمان بدتری و دولت خواهی نائب قدم بود و همواره نمودن
 صلاح اندیشی و کار آگاهی امتثال او امر و نواهی ناساهی و ادای
 بدست کسی معززی می نمود چون درین عهد سعادت عهد روزگار
 خدایس بدتری شد از دستگاه ماطف و جهانای رسیداری آن
 ناحیه سدر سال سرس نواص نائب و او نمودن در دفع کرامت
 نشان و رسم معهود و مکنند ازان نوحای بدر دست و سرکردگی
 دم خوش و راحگی آن سرور من را که در دست راستگاه بود و
 دراز رمدل که معززی معزور و عذاری ناچار بود عرق عرق و
 حمدنس حرکت نموده نراه سمدی و محالعت سدر سال سنان
 و در صدق دفع و اعلاک او رآمده چون با حوهر بدتری و خراب
 مکر و حریرت فراهم داشت مردم را از رسانده بجانب خود دعوت
 دمو و بلطاعت بدعزات و حقل مرتب منج پس هزار هزار و
 بقاده جمع آورده نائب غلغ و احداث در اراحت و گور دهی
 زانور را که حد مادری سدر سال و مدار مهمان داشت او بود بعدل
 رساننده سدر سال را ناخواص نوکران و دستکاران و مایوس معتمد
 صاحب و رسیداری و ولایت را مضررت شده نهای بدر دست
 و نواحی رسیدار ولایت کچه را در ناحیه معزور و او را
 و مواجب او معظهر گشت و از آنجا که ندهد عادتش شد و عمل
 مصلحت گرس نداشت و ظلمتکده ناطن صلاکت موطنش از ناس
 در حرت بهره در نبود دم نخواست و استعجال زده هوای خو سری در
 سر ندمر انگشت و کسان دظمت الدن خاں حاکم حوفا که را که

نسبت تحصیل در پیشکش آن ولایت معین شده بود از شاه
 حاج میرزا محمد مردم ناداهی را از دارالصرف و بندر مرزبان که
 از اعمال آن ولایت است بفرموده حاجت و پس از چندین
 سفر سال از بند آن مدینه بدستگاه رهایی یافته بود قطب الدین خان
 آمد و از حور و نداد آموخت که بهاد مظلوم نمود چون این سوانح
 و نواح بمسامع حقائق مجامع رسید در اوج لازم امثال از پیشگاه
 قهر و داخل مطهرای بغداد بنویست که قطب الدین خان کمر همت
 ندوخت و استیصال رانست که حسرت آن سال بسده عرصه آن ولایت از حور
 تسلط و استیلائی او ده میراند و ستر سال را دیگر ناره برمنداری آتشی
 نصیب نماید و منور و ستم حوای و عهد الداری انصاری و اسد کاسی
 و جمعی دیگر از کومکینان صوفیه کجرات نمودند از تعین نامند
 و خان صدکورد و زور و مشهور بمعذور سامان لوازم آن صومعه
 با سپاه حوتم و کومکینان کجرات که مجموع فریب هشت هزار
 سوار و پیاده سوار از بدو قشبی و تیواندار بود از ارباب حمادی
 الاولی این سال فرخنده فال از خود داده بمرم دفع رانست که روانه
 گردید و اواسط ماه مسطور داخل ولایت حام شد رانست که تیره
 نجیب که فرحام با سماع قوچه حدود نصرت اعصاب همگی سپاه و
 مردم خود را فراهم آورده و سرانجام قوچه حاده نموده بجمعیت و
 الهب تمام از سهر حام بمرم مدافعه بفرموده آمد و در چهار
 گروهی از شهر بدول ادبار گردیده و اطراف لشکرگاه را به دستن مرزبان
 و حشد ادوات بپ حانه استحکام بخشیده و تماچیی مهیور و میبندار
 ولایت کبچه که از رانندگان آن حدود در قوت و اقتدار و جمعیت

اعوان و انصار را رای جنگه سعادت سازد و بمقتضای مصالح
 و در امضای خیانت و طریقه غلبه هزار سوار هزار دهره گزار
 از راجه و بان حاکم سعادت بگویند از حق نموده دو دایره و طبع
 الدن جان را حقوق دایره بر یک و بهروزان رسیده بهاصطلاح نمیکشود
 در برابر آن گروه سعادت برود آمد و از دیرینان رعایت مراسم
 حرم و احتیاط که مدیاط به اهکری و عراز است در پیش مدسکر
 خوشش مورد حالها رسیده اکران بویحاء احتیاط کند و با امضای رای
 صامت و بی حد از اسکرگاه پس رساند که در موصی که آستین
 کولک ادبها بمقتضای رسد نصیب نموده مو حال سازند و منبر رسد
 و بعد الداری اصراری و آمد ناسی را با گروهی از سادات خو دعین
 نمود که بزرگ نمیکشند مذکور رول نموده از دین مردن صحالان با
 بدر رساند و این گروه با دوستانه از اسکرگاه پس رسد در حای
 مناسبتی مورد حال ساعدت و از طرفین خوب و بدی هنگامه جنگ
 سرسده است و روز را و فداال مسدول نو واردن صفت که علم عادت
 و حتم منبر دوستانه عظم داشت بدو اندازی و درون روزی مناروان
 دین را برده بان ضلالت آتش عله و اسفند دشت دنا و خون
 حرب دو ماه نرسد و دره گشت و کاری از پس نرسد و منبران
 حذر آرند که کوشک رسد از ولایت کجه مردک رسیده است و آن
 جمع نرسد سرانجام سعادت بهروزان خام ملحق گشته خوب و سوخت
 ایامی مدرا بدو دهد گر بد طب الدن جان تصواتند حر و مصلحت
 دان صلاح دران رسد که پس از یک توفیق مذکور و ابرایش جمعیت سادات
 روزی هر آب صحالان خوب گذرد صفت آزادی فداال گشته است در

استیصال آنها گمارد و این عزم مصمم نموده بدینست و تودرک ابواب
 برداشت و موحی بر سر راه کومکان کچه که نزدیک رسیده بودند معین
 ساخت که سد راه آن گمراهان بوده از حال آنها آگاه باشد و هر یک را
 میر رستم و اسدگاشی و عددالناری انصاری که از لشکرگاه پدرش بودند
 موحی تازه از - وار و پیاده و بندوچی کومک داده مقرر نمود که هر
 کدام از طریقی بر مردودان حمله نرند و محمد نسر دررگ خود را
 هزارل حوش کرده مسممه و مسمره مردان کار و نهادان شهامت
 آبار استوار ساخت و شب مائودهم رحب معرم رزم و آهنگ کارزار
 چون داسی از شب ماند ابواب مصر سعار سلاح ملکار پوشیده نبار
 حدک بواختند و از مورچالها نبرون آمده ده بیت عرو و جهان کمر
 همت بر منال سبی و احتیاد بسدد و اعدای ند نهاد بر آما
 مدامت و مقاومت گشته از مورچالها برآمدند و قطب الدین خان
 خود با اکثر لشکر که همراه از بودند در دوش مورچال توقف گرفته
 قرارداد که بحسب ابوابی که با تریخانه پدرش بودند بپیران قتل
 امروخته حدک سرکند میر رستم و عددالناری و اسدگاشی دست
 استظهار و اعتصاد مدام تاسدات الهی و انال بی روال حضرت
 شاهنشاهی رده بندروی شجاعت و دلوری هر یک از طریقی بر
 حرب کفر و مرفه ملال حمله نرند و دگروهی از محدودان که پدرش
 حبل حدود عدوان بودند معال شدند و دلیران خلادت کنش دست
 حرأت از آسدن شهامت بر آورده مصر تعدک و سنده حدک
 روی حسارت مهوران باطل آهنگ بر تافتند و آن بی دینان پای
 همت برکشده برادسنگه سقاوب منس پندوسند و چون از - طوب

و اسلامی اس / واج نصرت لوا بطلب الدنیا حان خیر رسید تا
 ساگر ماهره در جناح صریح بمقابلۀ کفار بانکار رسانیده محدود باشد و
 کهر و طمان مقابل شد و سنگه نره تحب همگی هداف خویش
 کجا راعم آورده تحسارت چهل و غرور پایی باب درمندان
 مدافع مسرد و ناراحتوبان حاصل پور کدس که دست حفظ
 ناموس و هدنگام خویش حدیب و هر آب مع خویشوار را سریت خویشوار
 و سغوف سربازی سرمانه مذهب و انکار دانند نداده شده منهورانه
 دل در هلاک بهاد و مدار سانی حدیب که از طریق اردهای دوت
 و بعدنگ در حروس و تحروعا بطوار آنس در حوس بود منازران
 منصور از اطراف و حوافص معهوران در آینه طائران ندر جنگ
 حدیب را از آستان کمان مروی / مای روز داد و در هر سنده ندر
 حدیبی کدس و حدیبی عذر از ای دمان ندر سعتر و در کاب
 ندس الحضر رسانند و حوس را سنگه مردود قرار کسند سنس ناحیه
 دانه نصد در ناحی ندر جناب قدم استدلال و دراز در عومند نگر
 استوار کرده دوت ناحی سرندگهر خود را ناحیانم نوا رصالب نروز
 حوس و جمعی از ارباب و راجوبان جهالب اندس بمالعه تمام
 و حصص دات که ادای مردی گرهواران و منجنر نلا نرآمده حود را
 بگوشه کسند تا دست نسل و نبع دسان او دران سرزمین نامی باشد
 القصد عاریان نصر د و مجاهدان هاب بلند داد سعی و جهاب
 داده بدولت نبع حاسان دستاری از بی دینان را رهگرایی مضمور
 ندسی گردانند و رایی سنگه مردود که روی نروی قطب الدنیا
 حان بود تا کما سر دهم و ارباب و حوافص و دهاکه هکی سنس صد

تن بودند لکن در آن سیر در آشوب هلسا مدد ناد حمله بهادران
 میروزی لوا خدای آسا سرگرمیادان میروزد و فردک هزار
 کس دگر از کفار مده ادا م شمع جمع انتقام عاریان اسلام گشته بعینه
 السیف راه برار - پرت د و تک صد و هفتاد و هفت تن از مدارران
 شهامت کیش برتعه والای شهت داسر گردیدند و چهار صد و سی
 و چهار کس رحمی شده گل ملک نامی از ساحسار مردی چیدند و
 از میروسم و اسدکاشی و عندالداری انصاری که معدمه این حیثیت
 میروزی بود بدلاسهای مردانه و ترددات بهادرانه بطهور رسد و
 چون سرعه بدرگاه از لوث و خود حیالت منشان گمراه سراسر
 یامد و رحسار سعادت محاهدان دس موم نگذرونه اس عرو سترگ
 و خداد عظم آرایس بدورمت قطب اندس حان در ساحت مددان
 رزم سرو آمده شکرانه اسر بگانه را دوکانه ادا کرد و سلامت دات
 اندس و تحص معدس حضرت شاهساهی را که اس وتوحاب والا
 و مصرط های سترگ بدروزی نکت بهان امروز و نازری ابدال
 دسم سر چهره آزای دس و دولت میگردن برنای اخلاص
 فاسد خوانده اواخر روز نا حدود بدروزی بشکرگاه آمد و تفقد حال
 سحر و حان نموده حرا حان نمدارای آنها گهاسب و چون معلوم شد که
 موخی که رسندار کچه نکر مک و اسدنگه محمول تعدس نموده بود ددر
 گروهی رزم گاه رسنده بوده و باستماع حدر علده و استیلای اوانای
 دولت رهگرای برار گردیده حان مذکور موخی از حدود منصور
 بدعانت آن در گذشته نکتان معین نمود و هفدهم رحمت از حای
 که اقامت داشت کوچ کرده در طاهر شهر خام مرول کرد و لشکران را از

تعرض حال سنگه شهر منع نموده میدادی گردا آمده که عزیرندان و صد اهل
 ح می که گسند شده بودند کسی آستین نرساند و سدر سال را که
 رسیدناری آنجا نالصاله ناو متوجهند نحای زان سنگه منتهی گردا آمد و سر
 ر سر راس که دتره احذر و نامد ده هزار و سنگه رام حاله راده و سانگی
 س لشکرات مرغان که از دروازه های شهر در آورید اهرمانه عترب
 دیگر چون سران ده دروز ناسند و کادو ماه چپ بند و نه و
 صبط و صو آں سر زمین دران حدود و نف غرنه خون منهدان
 حذر رساندند که نماهی سر را سنگه و حسای نراد رآن و حتم العافه
 سه هزار کس از سوار و پیاده و اهل آوره در موضع هالار عمار
 انگتر ده شدند آن حال سهامب نسان محمد سر چون را نا دو
 هزار سوار دفع و امدتصال آن سوزده نندان رندن و آن هر
 دو سر و ناسماع بوجه ان حرس مسعود ناه راهان از موضع
 هالار راز بموده رو نحایت کجه آوردند و محمد مذکور تر حجاج
 امدتصال از دنبال رسیده آآن کوه ان سان ننگ و دنبال
 موسب و حرینی صعب روی نموده نکهت و هفت س از ده
 کفر و طعن دران آورس نحاک هلاک اماند و نده استعب
 ننگ با نهم حانی بدر نردند و حدی از مداران اسلام نمداد
 سها ب رسدند و خون قطب ان س حال عرصه آن ولایت از حار
 مسادنی دمان نده نهد خراسنه خاطر از نده و نسم آن حدود
 رداصت نخواستگده معاوضه نمود و پس از وصول حنرا ن منج
 نما ان ناسدان دولت آستان حان مذکور مسمول عواطف ناساهانه
 گسند شهر حان نقرمان سهلساه اسلام موسوم ناسلام برگردند •

معاونت خان حالان سپهدار بنگاله از حکم بعد مصالحة و تحصیل پیشکش و پذیرود کردن جهان فانی

سابقا رزم رده حامیه حقائق نگار گشت که چون دودمان ابدال
کشورمتان حدبو جهان و مساعی حمیده خان حالان عساکر اسلام
را بدیج ولایت آما، دست داده بودند عرو و جهان با آسمان
شعارب ندان چهره امور سعادت شد و شهر گرگانو که مرکز
حکومت و مسدود انات راحه آنجا است و از دیرباز ظلمت و شرک
و ضلالت و دار الملک کفر و جهالت بود دوزخ بود مصعون دور
آمود گشته تمامی سر رسیدن دکن کول که ساحل حدودی دریای
فرماید است تصرف مداران دولت و صحابدان دین در آمد
و راحه مردود آنجا بهزاران خواری و خاکساری رحمت ابدار
نکوهستان کامروپ گشوده عساکر قاهره دران ولایت ابدار
در امر شدند و سکنه و رعایای آن ددار که از دم سطوت سپاه طعرباده
نکوهها و جنگلها گرنجیده بودند ناسماع صدت معدلت و نصف
این دولت خداداد اماکن و مساکن خویش نار گشته سر بر خط
اطاعت و ابدان گذاشتند ازین جهت که موسم نرسکال نزدیک رسیدند
بود و انام نارس را آنجا نایست گذرامد حال سپه سالار همب در
صدط و مصداطت حدود و معور آن ولایت گماشته، در هر جا که مطمنه
سوزش و مساد آسمان در دران بود تهاذه قرار داد و یکی از سرداران
نا موحی نایجا برسد تا از هر طرف که آن قوم معهور سر آمده و
شور بر آرند مداران منصور همب بدیع آدها گمارد و سر مر تصبی

را تا خمی از مشاهده آن نرسد لوا در شهر کمران گذاشته باشند
 سعدان از چهارم سال جلوس داد و حو تا نفعه اسکر طغر این در
 موضع منبرا پور که سه و دهم گروه دالای کرگان واقع است و سرزمینی
 بلند دارد که در موسم نرسک آنرا آب نمکگردد آب صاف و زرد درون
 اینا موسم نرسکال در رنده خوش اسکر این از صاحب میدان
 آسمان سورس انگرسد و از بنادر امطار و زرش شفاف مندرار عرصه
 دسب و بسط هامون طومان خنر گسب موج خنلاب حو زنجدر
 ای دیوانگان دسب موما گردند و خدمت اسکران در صحرا نمودار
 خنلاب روی دریا آمد مشاهده صوب برق رمنی از آب رچ در بقاب
 احتیاج کنند و از دهم بدر تاران از دریا رزه حاصه موج در بوسند
 مهرها و مالها دسب حو دسبگان سر طمعان در آردن و طریق و
 مسالک از وورکل ولاف راه مردن در سده و اسکر محدود کردن حوران
 و سرداران معاهد آسام و سدهاها و زرم آوزان آن گروه بدو ادنام که از
 دهم لارک مهر و اندام مشاهده طغر انضمام در نگنای جنگلها و
 در مال جمال سر تختب داکسی در کسند ورنه صعب از سدران
 دسب دعا و هر تاران عرصه هجا احداث گردیده بودند اینها بر صفت
 نموده دلتیری و خسارت آغار کردند و نسبت در موضع دیوانگان
 عمارت در انگلند در بهانه دار آنجا سب حو آوردند نندهای
 داساهی اراجا که سرور سده حوزم و آگاهی از کف نداده هوسنار و خنردار
 بودند لیکن محدودان اراجا فریده در تمام مدد صعب مداب در و زردند
 و اعمادی را هر صفت دادند حال خابان بعد از استماع اس خبرها کار
 حال اوزوک را بدست دود که مدموران آن حدود را ندیده نموده

محمداطفت آن تهبانه بنام نماد و حان مذکور ناآنها شناسنده وضع
 شر اشرار بانکار نمود چون مقهوران در دیوانگونی کاری بهاحدند آهنگ
 تهبانه کچپور نموده عمره سوال محکوم و جمعیت تمام بر سر انورنگ
 تهبانه دار آتجا رمدند و او در اول وهله اگرچه بدستوری ناری
 حرأت و دلیری بران دیوسنرتان صلابت برور طغر نامت و آنها را
 منبرم گردانید لکن چون پس از فتح خاطر از دعدعه محالغان
 برداشته حرم و احداث را که سرمانه سپاهیگری و پترانه دلیری و
 دلوروست کار نیست و مورد عقلت و بی مردانی گشت صلاحت
 کیشان عذر اندیش که هرست نامده بودند یکام حسارت بر گردیده
 ناگهان بران تهبانه رنجدند و او با معدودی شرب هلاک چشیده
 دیگرانرا دای ثبات ارحا رب و آسانان مقهور کچپور را مصروف
 گسده انروی آب دهنگ از محادی موضع مذکور تا نواحي لکهوکنده
 مورچالها ساحده بسک راه نواره وضع رمدند آدوه نلشکر طغر
 قوس پرداختند چون حان سده سالار نرس معنی آگهی نامت
 سراندار حان ارزدک را ناحمهعی تعدس نمود که لکچپور رنده بددارک
 اس قصده کوشد و چون آن حدود را از عمارت معسنان به ندراند
 در کچپور اقامت گزیده نحر است تهبانه آنها قنایم دهاید و منعاد
 او محمد مراد ننگ را که چندی قبل ارس تا نرجی از سعاس
 حدکی ندرده کشیدههای آدوه از لکهوکنده نکرگاورنده بود نواره
 همراه او و چندی دیگر از کشیدههای حدکی معور نمود که کشتههای
 آدوه را که حالی سده بود ندرده بوده بر گرداند و سراندار حان
 ملکی گشته ناندق راه معصک سپارد و معاوی هم مسطهر باشند

بدینجه محمد مراد ننگ جان مذکور را فدای مردی نواری که با
 او ماب آت‌ها و نالها نگذراند و سراندار جان با همراهان خویش
 در ساحل شرایط آمدند و کوسک نواری ظهور رحمان و محمد مراد
 ننگ در موضع ننگ که سراندار جان با انتظار رسیدن از موضع نموده
 بود ناو رسیده از آنجا نماند بگرز واده شد و در گذشتن از کسبدهی داله
 که بر سر راه سراندار جان بود فغانی در عجب و دلشاری روی نموده
 از دررس ملک ناک سینه و رنجش کسی ابقانسان در موج خنجر
 متاعب و فغان انبیا و تعلل و عسالت سر رسیده اند و خواهی
 و مصلحت فدای از کعب روهیده سراندار جان از هاجا بدم
 مرادب نص کنند و محمد مراد ننگ از خود را ی و خویش
 دمای معدن در فغان او نگشت و عفت را بدست سنگسری
 لنگر برآید و سب هنگام که کسندها را ننگار کسندة مغول گزند
 نرخی از واره معهوران بمانان شده ناگهان بر نواری ناساهی حمله
 آورد و از طرف ساحل در معازن این حالت گروهی از اهل صلاب
 در رسیده نماند بگویند خویش سو سنجون در انداختند محمد
 مراد ننگ و همراهان را بای نبات و سکون لغزش بدیده
 همب و دلوزی در مدافع و معارض ناری نکرد و معوج
 لنگرهای و اهل نواری بی آنکه شرایط کار و مراسم گزار ظهور
 رحمان از کسندها خود را ننگار انداخته عازر قرار گیرند و در مهابی
 رحمانند و نمر حد کسی از ابقانان لغز جان که نرخی ظهور
 نواری عدم آن مردان بدروی ناری حلال آن فغان را بمان
 نواری متاعان رده بدر رفتند و در نالگو رسند و دیگر معوج

نواز پادشاهی و لشکریان و کشدنیهای که آورده نه گرگانو رسانیده
 بودند تا جمع استای که در آنها بود بمصرف آشامیان در آمده
 سرمانه بحوب و استمدار آن گروه نانکار گردید و راه رسیدن آذوقه
 و لشکر و دروژی امر و طریق آمد و شد نواز و حذر از آنگه و کده مسدود
 شد و چون حریره آبروی آب دهک را که حلال تصدق آن معنی
 بود اکثر آب گرمه از طعمان دریا و کثرت گل ولای نادپانان دشب
 پیمای را آنجا محال حوالا نمود و مناروان جهاد آدنس از تریدن
 نارمانده در سرزمینی رفعت قریب رخل اقامت رسکون انگنده بودند
 و در دامن کوه ساپای که مدینه حان تا جمعی آنجا بود از کثرت
 برول سلاب آن کوه محاهدان مصرف پزوه نهاده آمده حر محاط
 حوش نامری دیگردهی توانستند مردان محاط و آسمان او
 صدمه تیغ خون آسمان عاریان طهر اقتصام حاطر بددعه ساحه
 و رانج حسارت امرا نه جمعی اراان حسدسان حسن طبع که
 در بندر روی آب نسان حاساک بی ناک و چالاک اند شدت او
 آب دهک گذشتند و برخی اراان بسب قدر آن نازل مرتبه ننگون
 ساری بحب و هبوط طالع چون سدل او فرار کوه ساپای بی ملحدار
 گشتند و دست ترض بحواسی گرگانو فرار کرده مصرف دسب برد
 بحارمان شهر می حسدند منر مرضی که لمحاطب شهر قیام
 داشت و پیوسته ناندی عیون و اخلاص و ارزوی کوشش و بیگو
 ندگی مراسم حرم و ناسداری و شرایط حذر گنری و هشیاری
 همب می گماشت پس از آنگهی برمن معنی بدشترا از پیشتر در
 و طایف حراست کوشنده روز و شب آماده مدداعت و بدکار بود

خون دشت استلای معهودان مکرگاو و برسد و آنجا کاری از دس
 نبوالسندک بود ای گذرانان مدبران وضع د و ای که عاری
 امان با دشت حواری و پلجاء معاهد بهاء دار آنجا بودند آرا ل
 کردند از آنجا که او را از حواری دلفری و سداهنگری تصدی بود نظر
 بر طلب جمعیت همراهان خود کرده مقصد دح سر اسماوت
 کنسان از محفوظه ناندی که کعبه مکتوب حوس ساخته بود
 نروان آمده باحندی از رجا که در میدان خلایق و سرکاری با او
 سربکا العبدان بودند بران جمع گذر ناحیه درین اندا سرورآن
 معتمد که خون را بدروازه محفوظه رسانده بود ندکی از همراهان
 عاری معادل سده سمسری در نسایی احب او رسانند و اسب
 تصدیه رحم از زمین راسب سده حواری بر زمین اندا و حصص گده
 حواریان آتیه رویدو نهان آن سرود صفت سهامت کنس
 ناندی و حالکی از زمین بر حصص نامردود در آوشت و برحم
 همدهر حوس با خاک بر آشت اسرار نانکار از کسند سدن
 سرور معلوب رعیت و ندلی گسده روی هم از عرصه بنگار
 بر ناند نالجه از ووع اس فصا با رعایای که سر بر خط اعتقاد دهاده
 نساکن حوس باز آمده بودند ناندی از ستامند و در خلال اس
 حال حذر استلای دلم بران بر ولایت کوح بهار استهار آمده
 بحوب امرای اعدای معهود و همب گسل ندلال لسكر منصور گس
 و اس ساخته ندان حیب دفع نامب که جمعی که نظم و دسی مهمات
 مالی آن ولایت معمد گسند دیدند دافقتضای مصلحت و بددر
 کار نکرده ندروری که در ممالک معزوم الساهی معمولست

شروع در حمله نمودی آرد و مطالبت اموال از رعایت نمودند
از آنجا که زمینداران مملکت همدوسدان نموده ای "د" رحمت تسخیر
قلوب و اسد مال را که سر از رفته اطاعت و مالگزاری آنها در
ندارد در محال رسیداری حوثش مساعله در اجد مال نگاری بود
و دستور و قانونی که در ممالک محروسه معمول است بعمل نمی
آرد و دم براس بنرمس و تیره عمل می گرد گاه رعایای
آنها از دوع آب معامله و قرار آن دستور که از آمدن مهربان آند ساز
در بود و دانستی و در هیچ سمت ظهور استمرار گردن متوحش و
و عور گسده خواهان دم براس شدند و از را دعرون آمدن از
کوهستان و تحریک سلسله و ساد ترعدب نمودند آن صلاکت آئین
اس معنی را دولتی عظم شمرده از کوهستان دعرون آمدن همگی
اهل آن دیار تا معی ادبش سده روزگار پیوستند و دگر باره او را
بجکومت و ریاست برگرفته در سر محمد صالح نام یکی از مصلد ازان
ازان دادشاهی که در موضع گنبل نازی بود رخصت و از نا همراهان
نقبح عصیان آن محاد بل بعد حان در راه عنودت در ناحیه و
انواب وصول رسد ناسکری که آنها بود مسدود سد و دم براس
ناسعد نار حان بدام نمود که طریق سلامت آدسب که حوک را در
معرض هلاک نیارده رحمت امامت او را دیار در گدیری و ده نگاله
رومی حان مذکور چون بود معارضه در حوک بدد تصوا بدد حوک
مصلحت دس ناروعای حوثش از آنها در آمده دگهوزه گهاب روت
و در دس روت مسگر حان بحم نانی که از حداب خلافت و جهانبانی
تا آنها معدن سده بود در گهوزه گهاب رسیده نار پیوست و دادر آنکه

استعداد آن مرد را در آرزوی دولت از کفر و کینه‌ها جدا کردند ضرورت آنجا
 نوع گردیدند تا مهم آسام تا تمام گردانده و بی از خان خانان دادند
 تا جمله خون آن در من سوزانده گفتند خراب و خسارت آسامندان
 و آمدن آنها لغو می گردان و محاربه و ناعاری بهاء دار درویشی
 آگاهی نام ابوالحسن نام یکی و جماعت هزاران درون بهاء و وحی
 ساخته بودند معجزاتی که حدیث در نواحی درویشی و در حال
 ساخته دیگران در صدد بهاء بردن هزار بهانه بودند بعد از نمودن
 در صدد آفران را تا حدی دیگر دیگر یکدیگر صبر و صبر و صبر
 و ابوالحسن بدوای رسیده دادند مقصدان برداشت و آن
 بی درین صدد را از آن حدیث مدق و رسان صاحب و خون صفت
 سگسب محمد بران دگر و استعدای آسامندان در نواحی که همراه
 او بود میان سده سالار رسیده و هاد خان را تا راجه میان سده و
 راول خان و دیگران های نادانی و فوجی از سده از سده درون
 و لگه‌وگده بدن و ده که رفته کسندیهای آورده را که آنجا فراهم
 آمده ناسد بساط طعمه رساند و در در من و آمدن مقصدان اطراف
 را بدیده و با دست نموده سراندار خان را محاط طبع که نور باران
 و در هر بهاء که کوچک ضرورت داشت بهایی نگذار و بهانه‌های آن
 حدیث را بدوئی بدو دست دهد که بعد از آن معجزاتی بی درین
 محال تعرض نمودند و دادند و ابوالحسن را که حدیث گراس
 نامده بدیده مقصدان و بی معنی گفته داد و در مامور صاحب
 که همراهان حوسر و من خان مذکور ناسد و مرهاد خان هر دهم
 سول دیگران رسیده از بهاء و کفو که کمال سوز و غلاطم و بهانه

طعنان و استلیم داشت شب هنگام عبور نمود و ابو الحسن از احوالی
آب ناردوست و چون بموضع نیک رسیده صحرا را دریای بکران
دید و چندانکه در حصت و حوی راه گشودند چاره و تدبیرش بجای
فرستاد چون آن روز و شب آسمان از سحاب قطره ریز و رمیی از آب
طوبان خبر بود سواران حیرانه برین منزل گاهی نگریستند و ندانند
بعبور اندادن در آب چاره ندیدند روز دیگر مرهاد حال ناچار
چاره کار در معادلت دانست و بر انداز حال را که دران موضع
بود همراه گرفته سمت کرگانو روان شد و ناروقا همه دران آب
را نده فروب بموضع ترمهانی رسید آسمان عذار نا کار نثارگی آنجا
ابهار عمو و حداقل عروص حجر نموده آب دعدک مدخل کرده
نمودند و بر سواحل آن مورچالها ساحه مردان کار و آلات جنگار استوار
نموده راه مراستع سبزه طغر پناه را مسدود گردانیده بودند درین
انجا بسیاری از ملاعین آشامی که بر کشندهای جنگی بنشسته بودند
در رسیده بر اطراف لشکر معصور شروع در انداختن توپ و تفنگ
نمودند و از مورچالها بر دست استعمال آلات حرب گشودند مرهاد
حال و همراهانش حال برین معوال ندیده در گرداب حیرت و اندیشه
مرد شدند نه نواره داشتند که با دفع اعادی مقهور و از آنها و نالها
عبور تواند نمود و نه آذوقه که موب دراب و لشکریان شود ناچار خود
را بنالای آلی که دران نواحی بود کشنده دُشمنصل الهی بهادند
چون ازین معنی بجان خادان خبر رسید محمد موسی که تارحانی
را با موحی عظیم از سپاه خود نگویم فرستاد و از ترمهانی رسیده
بدشتر بنواست آمد حال سپه دار و مائر دولت حواریان عقیدت

معارف را از اجتماع این حالت موصوف سامان و ملالت گسسته در حال
 آن معصومه فرو مآیدند القصه تا که هفده رهاگ جان و رمغای او
 در مرز آن آل محصور آسمان دینو سترپ درد حاصل بودند و از بی
 موی گاران لشکر را هیچ نموده نگویست اینها معدی می نمودند و
 معهوران محال طلب هر روز در هر شب از گسستهها و مورخاها ناندادند
 بوب و بنگ نابره جنگ امروخته مراسم گنده بوری و سر اندازی
 دظهور مدرساندند و خند بود از گسستهها و آرمده بدم حسرت
 در آل بهاء حملات متواتر نمودند و رهاگ جان تا مبارزان مصروف
 نمان در مقام مدافع در آمده مصروف دفع سرانسان کفایت سر
 آنستاقب منشار می زد و بی جمعی گذر از صافتر ندای آل
 آمده بر معدودی از راجدویان راجه سجان میگفت که آنجا بر دینک بودند
 حمله آور شدند رهاگ جان از این حال آگاه گسسته خود را تا آن موضع
 رسانند و راجدویان را اساره نمود تا مضمون الشرف حذمه را کار
 بسته از روی مصلحت و دم هم را پس گسسته آسمان بی فرهنگ
 باطل انگار مشاهده این حالت حفره گسسته بی درنگ پس آمدند
 و از گسستهها دور انداخته جان مذکور چون در دینداز هدایت معصوم
 خانگر دون تا همراهان عطف عیان همب نموده دران گمراهان
 حمله نموده اندری از آنها را طعمه دفع بی دروغ ساحته خند گسستی
 را منصرف شد محملات چون این حالت نامیدند گسسته و حدود معصوم
 را آذوقه معصوم گسسته از بی موی کار تصعوت انجامند جان مذکور
 و ادعس بصواندند همب و حراب فرار داده که گلکها از درخت
 کدله و بی و کاه تربت دهند و آت را صدمه گسستههای که از محالان

خدمت آورده بودند ساحه و در آنها سوار شده ندید شر اشرار بانکار
 بردارند و خود را بهر عنوان که باشد از آن گرداب خطر بساحل نجات
 اندازند بنابراین قرار داد پس از هفت روز که در آن گرداب عدا و
 آشوب گاه بلا درینج تسلط و استعلائی اعدا مبدل بودند مرههان حال نا
 جمعی از بردگان که هر یک به یک محتر شهاب و شجاعت بودند در
 اول ظهور باشد صبح که هنوز روشنی روز جهانرا چهره امروزر نگشوده
 بود بران گشدها و کلاک ها که برتیب داده بودند بر نشسته و سینه
 همت در ربای توکل انگنده در روی آب در روی صحنه و لاله حسران مآب
 حمله ور گردیدند آنصالب کفشان معهور از اسکا که سر خوش دشاء
 مدداز و عروزر گشته احتمال ظهور اس مهم دستبرد از مبارزان منصور
 راه نمی دادند جمعیت خاطر و اطمینان دل بی پروا و عامل عدوه
 بودند از سموح اس حال و مشاهده حرأف و حلاوت مبارزان میروزی
 مآل معلوب رع و دهشت گشته نوادی قرار و نوادی ادبار
 شادانند و عاریان اسلام از آن مهلکه نجات نایند مرههان حال سپاس
 وصل و موهبت انردی نجا آورد و پهل و مک کشیدی که از
 آشامان مردود خدمت آورده بود لاسکران را از آنها گدرا دیده دوم
 دی فعدا نجانان موص و مس از مزاحمت مرههان حال از
 درت نارتش و طعیان آنها طرق و مسالک نالکنده مسدود شد و هر کس
 در هر تهاه که بود بر آمدنش از آن حا و وصول کومک ناز بردک
 سمرقند تعدد رسدند بنابراین حال سپهه دار قرار داد که سپاه طغر مداه از
 تهاها بر حفرند و حلال نا همراهان از آن روی آب دهک و عاری
 از دیوانی و جمعی از مردم تهاهای دیگر نگرگانو آمده مرد مهر

مرضی باشد و منابه حان از دامن کوه خاندانی برخاسته و
 مرندار حان آبروی دالک دنگو که از سن کرگانو خارنسب امامت
 بنامد و سکنه آن حدود را از سر دمرض اعمادی مردود محاط کند
 و دنگر لسكرها از هرجا که باشد بمهرابور آمده بحسن مسعود
 نمودن دالحمله دنا بر سروج اس اسباب و موحداث دگر ناره حمنع
 ولایت آسام بمصرف آسامان را امام در آمده در ار کرگانو و مهرابور
 حای دنگر در صرف عساکر منصور داند و از حنرگی مهوران
 کار نحای کسند که از مهرابور دنگانو بی وحی محال درون بود
 از دوع اس حالت وحسب و دل دنگی و دهست و مواندگی بر
 صامبر استلا ناک و دلها رس حنر و حانرها رهس صحرف
 گردند عسرف و ملت آورده در اس حالت در ملالت را علاوه شد و
 راحه صلاحات کنس کمی از عدهای حونس که از را بخدلی بهوک
 گهنددی سر از صاحب احداث کرده نالسكری عظم نمادند عساکر
 گردون صامر معنس نمود و باطراب آن ولایت نوسب که هنج کس
 از گفته و زمان از سرده نیکد و حود از کوهستان نامرود برآمده در
 مصدق سولا کوری که در حان مدلی کرگانو است و رسوانی ادام
 دار الیک راسهای آسام نوه امامت نمود و بخدلی بهو کهن
 که دنگر بهردلی که از کوهستان برآمده و از بر ک مهرابور گنده ناک
 دهنگ می نمودند و در موسم درسکال عزای عظم می سود
 آمده در ارگرس و از اطراب آ دنا مرد را ظننده حسری اندوه از
 آسامان سفارت نروه دراهم آور و دیواری عرص مربع در کمال
 استحکام بطول سی گز در عرص اندک مرضی در اب آب مذکور

حاجت که بکسر آن بکوه متصل بود و هر دیگر منتهی سده نحای
 که بهردای متصل تاب دهک می شود معاهیر شقارت مرحام
 چندس بونت جمعیت و هجوم تمام ار آب گذشته بر لشکر دلیران
 شب حو آوردند و آذر شهای صعب کردند بونی آن حان
 شهامت شعار خود سوار سده بران مستولان تاحت و حمعی گذر
 را طعمه صمصام امدعام ساحت و دیگر لشکر او جسارت نمودند و
 چون رسیدند چارنگ که از اعظم اسوان راحه بود نائناع خود بردند
 متبرادر آمده مورچال بسده بود حان حان راحه مکان سنگ را
 بدوع او تعیین نمود و راحه مذکور بر سر او رنده با آن کابر لکن
 حربی عظیم نمود و او را هرمت داده کامناب طغر لشکر منوروی
 امر معاونت کرد و همواره مبارزان حلاب آثار را در لیل و بهار نا
 اعدای تنه روزگار آذر سها روی میداد که ذکر مجموع آن بر سیدل
 تفصیل موجب اطناب و تطویلست چون مخالفان را از مختاریات و
 مقاتلاتی که در متبرادر نا حدود منصور نحای آوردند مقصود
 حاصل شد اندراج کرگادو که ویلان و اسپان و حمع آلات توپ حانه
 و مواره و دحتره آورده در احسا در دوش بهاد همت ناطل بهسب
 ساحند و شما لجمعیت تمام بر اطراف شهر و محوطه حان راحه
 هجوم آورده بر مت نورش می حسند و مواحی شهر را دشراره
 شرارت آتش رده حانها را می سوختند و صدق (کرمه کربون
 نگو هر یاندنیم) را چراغ ظهور در پیشگاه نصیر می امروختند میز مرتصی
 درون آل بر دور محوطه حان راحه از بنانه های دندرتچی حمعی
 نحر است نار داسته و گروهی در کنار باله دیکهو محاطط گماشته

حو تا ه راهان مکمل و مسلح با صبح آما؛ مدافعین و محاربین
 بود و در مراسم ح و داری و هوسداری بهادر لمی بمو حو
 حان حان ارمی معنی آگاه ده همدی العبدی رهادر حان را تا سند
 سالار حان و فراوان حان نگرگانو بعدن نمود بعد از آمدن رهادر
 حان محندولان سعادت روز مدسدرار مدسدر حسار و حدرگی نموده
 نکران و سراب هنگامه آزادی حدال و عدال گسترد و آویر سهای سدرگ
 و کوس های سحر نکر دره هر از حاسر و ناکام و معلوب بدع سطوب
 دلاوران اسلام گردیدند و صعب رن محاربات آن بود که در سب ستر
 دی الحجه زوی داده رهادر حان رخ می شد و در کت بود که کرکاو
 بدسرب آسمان محندول در آون و وار لنگر بصرب سعار نسان
 گران و آن حنا بودند معاهد ناطل مدسدر محال طلب درده داری
 طلب سب ادهار رصبت کس و و ارسندی که حندی مسوطه مدول
 راحه اناب بود گسترد و دای دوار با س رسنده بسوز عظم که
 هنگام رزم و حدال سده آدهوم مد حسال سب بر ندر و حدانی که در
 ای دوار نحر است تمام داسند حمله آوز ند آنها را س از اندک
 مدافعین تا ب فرار از حای رنده فرار و و دد و اسرار بانکار و دوار
 را آس رنده ندر و حصار آمدند و صعب آنها ر گریه و از وقوع
 اس معنی سوز و انقلب عظم بر اهل حصار بهم رسنده مردم
 بهم بر آمدند و حال نگه گوس سده حو سدراران حدود مدروزی
 صدای ها و هوی مهوران را به ممالک هر سب که بر اطراف حصار
 آمده سوز می انداختند مداس کرده نحتال اس حسار نعداند
 و بدو حان مذکور مدربعدی دهسب و سراسمگی از وقوع اس

حرّات در حرّات آنها رسانیدند و در نندارک اس نصیه پردادند
 محملا چون در راه حال و مندر مرتضی در کینهت اسبیلای ادا
 آگهی یابند تا جمعی از دلداران سوار شده بدفع آنها متوجه گشتند
 اما چون ظلمت لیل برده احتیاج و استتار در چهره مخالفان سیه
 روزگار کشیده بود نمی دانستند که جمعیت آنها در کدام طرفست
 و بچه حادث حمله نداشتند در حلال اس حال آشامان بد مگال
 یکی از چپ‌رهای بزرگ خانه راحه را آتش زدند از برتو شعلات
 آن شب تیره نمودار زور روس گشته محل اجتماع مساد کیشان
 ظاهر شد و مشاهده‌ان مدوروی مآل نورشانی آن مشعلۀ انبال
 بران گروه تیره تحت حمله کردند لکن چون رمن ها گل ولای
 داشت و کودالها بر سر راه در آب شده بود اکثر سواران از هم جدا
 انداده حذر معدودی از سپاه با سرداران رسیدند آشامیان مسب
 هم با وجود کثرت عدد از صدمۀ حرّات و دایمی بهادران بصورت
 نشان مورد رعب و هراس گشته بنالای آل برآمدند و از انجا دست
 حرّات انداختن تفرک شوندند مبارزان پدای آل رسیده مندر مرتضی تا
 همسواران مدبران معاد مند مدرووی همت و خلایق بنالای
 آل حمله کرد و شدت تدرناران آن مانکارا را چون قطرات ابر بهاران
 سرمانۀ حورمی و طربناگی سموده دایمرانه خود را ندالا رسانید
 و بناد آن حمله مرده‌ان را جمعیت آن تیره زوران را برار آن نشنه
 منغرق گردانند و در راه حال از سمنی دیگر تا معدودی بر مخالفان
 تاحمت و همچنین سائر سرداران و دلداران هر یک از طرفی بر
 محدودان بی دس رده تدع قهر و کس از حور آن ملاعین زدگین

[illegible]

پدوسته شب حو دران لشکر می آوردند و آنها چون حای مستحکم
 داشتند بمداومه پرتاحده دفع شرآن بداندیشان منگردند و در
 هفتم دی الحجه محمولان با همگی انواع خودس بکرب و هجوم تمام
 شده بکام بقصد بورتش بر حصار از آب گنشند و شهر رسیده بکنار
 بر امواج برون و اطراف حصار حمله آورده جنگ در اندامند
 مرههک حان نا انکه از شدت الم رحمهها که بدخمس رسیده بود که ال
 آزار داشت حوار شده مدان حصار انسداد و اهدمام جنگ و مواسم
 سرداری بجا آورده سپاه بفروری را بمداومه و محاربه کفار نا کار تمند
 بموت تا قرب به پاس سب بدران قتال و حذال سعله ورنه و
 حربی صعب و کارزاری شدند که مثل آن کم بوقع مفسده بود و
 بموت خود معهوران شعارت بروز مکرر از هر سو بر دیوار حصار بوزس
 نرده در هدیج طرف محال عله و احتلا دناوند و عادت الامر
 بصدقه دفع محاهدان جلالت سعار سپرادن احتنه نوادی فرار شدادند
 و درس بکار و آدرس از اکر مداران بتمندمند و مدویان احلاص
 معش خصوصاً مرههک حان و سند سالار حان و میمر مرتضی گرداناب
 مرداده و کوششهای دلدارانه بظهور رسند و سب هشتم شهر مذکور
 مبدان لشکر مدصور حدر رسایند که دگر ناره ساهیر از آب گنشده
 عرم عدر و شجون دارند مرههک حان یا کمال ناوای و آزار سوار
 شده آماده روم و کارزار گردند و امواج درون و درون را حدرار و مسعد
 بیکار گردانند مرد و پاس شب که ماه جهانگرد سر بعباب
 احتجاب در کشید عاصدان قعره لخب طلمت مرست از کمدن دس
 برآمده برخی نا بند سالار حان و عد الرسول معادل شدند و حمعی

گذر صحابی دیوار حصار صفت بسنده خواهی نصیب نورس برداد
 درس اندا ندره اری مترام که نموداری از انبوهی و هجوم اوج
 محلب نو ظاهر شده نازی سندان آمار کرد که خون رس سدل
 سرسک عسان رصبت دنده کون می اند آت دت ال
 آنس حورسند دلاوزان اسلام را محال ناحس دران خاکساران نما د
 نگی معاهد درمای حرات عس نهاده قدر آب و رس بنامند
 دار ازل آجر در دیوار عساکر نصرت مآ را سنده با ان سب رح
 از عرصه معالیه در اندک و دور عند الصحنی حمر رهند که گروهی
 اندوه از آسمان سقارب برود از آب دندکا نور نمونه در سواد شهر
 منان د آل بدسین مور حال دسب خسارت کسانه اند مرهاد خان
 فراولجان را با مرکه اعران و حلال را با همراهان او و دیگر دلاوزان
 مدافعند که اندکسان معدی صاحب و آنها رنه صندک عرو و جهان
 با آن جمع صلابت نهاد اندوحد و آن باطل سندان را معلوب
 و منبرم ساخته مور حالها را که شکوب و محله ساخته و بد آنس
 رده سوجندک خون رهان خان را الم رحم دسب ناسندک انجاسنده
 از کدوب درک و سبب آن آزار صعب و دایمی در و مسئولی گرد نه
 دو محالان ارس معنی آگاهی نامده حفرگی متگردند خان سده سالار
 رسند خان را بجای او نعتن نموده از او خور طلبند و حال مذکور
 ارد هم شهر مسطور داخل گرگا و سده همان روز سدد که کفار عار
 دیگر ناره دوزخای که متصل شهر از سده و حوب ساخته بودند و در
 بدس عراب اسلام آنرا آنس زدند آمده شجود و استحکام آن مسعل
 اند نمکرد اسداع ان حدر نا حنود طعرا رسوار سده ده بدنده آن

قنبره لندن شد است؛ آشامیای مردود از مطوب و صواب حدود مسعود
 ره نورد مرار شدند رشدان تا کنار آب دندک تعادب آن بدعامندان
 کرده از اینجا معاودت نمود و در همی روز سراندار حان دیر حذر
 یافت که صلاحت مدشان آسامی در یکی از مورچالها که مرددک
 بمحل امامت از دراندوی ناله دندکو ساخته بودند جمعیت نموده
 عزیمت ششون دارند تا خود کهرت آسامیان بد اندیش و قلب
 همراهان خودت نترسدک جلالت و دلآوری بر سر آن مردمند که مدد
 رفته جمعی کدند نه دفع کس و کمدن قهر مدیل و اسیر گردانند و مورچال
 را حراب نمود و اسیران را که از صد تن بیش بودند برهائی
 کشتگان از گردن در آورده نرد حان حادان فرستاد بعد از وقوع این
 مدیج اعادای حسراں مآب دسب از تعرض حال ادواج آنروی آت
 کشنده دیگر ناره دندامون عزیمت ششون نگردانند و چون گروهی
 از کهار تنه روزگار در کنار ناله که موسوم است نکاکو حان و از مانس
 دهر دلی و دندک منگدرن مورچالی ناستیکام رسد نوسد رشید جان
 محتاط شهر ر حصار دندر مرصی و راجه امر سکه گذاشته
 سائر دهم ماه مذکور بعد از پنج آت معسندان معهوران از کرگاو برآمد
 و از ناله دندک تا تمامی سپاه طغر پناه به ندروی بوکل ر دلبری گذشته
 چون نمدار ناله کاکو حان که دران طرفس عظیم لقم مورچال رسد
 جمعیت عظیم بشسته بوک رسد مرفه صلال بازوی حراب دندادند
 و حدال کشوده شروع در انداختن توب و نعلک نمودند و چون زمین
 آنروی آب ندوی ارتفاع داسب که صعود ساحل مدندر می نمود
 و حدود فاهره در گذشتن از آب مدندر گسده لحنی درنگی گردیدند

و در این اثناء رسول خویش را نزد خان تا حدی از بهادران
حالات معارفه و حدیث بدیدار یافت و در آن وقت که بگذار رسیدن
مخدولان معلوم حوت و رعب گشته روی بفرار نهادند و بتلاش از آن
به فراموشی و حالاکتی راهی که یک سوار بدلا تواند رفت در آن
کنار گساده و سواران طغر باده از آن راه بدلا نرفته بعباس گریختگان
مردانند و دیگر لشکریان بدر از عقب آنها بسرعت از آب گذشتند
میانه اسلحان در آن صحرای وسیع باعدای صلابت رخام رسیده بجمع
اندام در آنها نهادند و کسبی و فدی و فلی بدربار کرده میونس
چهار اندوختند و بسر لشکری بهوکن که سردار آن جمع بانگارد و با
نعمه التسلع آن حدل ادبار رنگ با نمحانی از آن عرصه بدلا نرفته
نگار بهر دلی رسید و حوگر بختگان از دم عباس حدود طغر مآب
دست حوس اضطراب بودند سرانجامه از نکستنیهای که در کنار
داسند هشتوم آورده حوت را در روی هم در میان انداختند و ترحمی را
کسندها عرق سده دنداری را موج بدلا از سر گذشت و یک صد و
هشتاد تن از آسمانان در نهاد که اکثر رؤسای آن قوم بد در آن دو تن
و از آن جمله یکی از سرداران عده نو یکصد مهر و اسبهای
بهادران و روزمند اسیر گشتند و رسد خان مورحال آنها حرات
کرده درین تصرف و ظفر معاد فمود و از موضع این جمع بمانان
حوت و هراس نمداس در نواظن آن داخل برسدان ایرد فاسداس
مستولی گشت و از جمیع مو حال ها در حاشیه نروادای واکامی در
خردند و فی الحکله آرامشی در اهل شهر و حصار بد آمد و
ناساره خان سفیدار رؤسای اساری را معلول و معند ساخته مادی

را در کنار ناله دندک نثار دهند تا حلاف اندیشان ند سگال ازان
عسرت گیرند شمع از سوانح لکھوگده که نواره نادشاهی آتیا بود آنکه
بعد از رسیدن موسم برشکال و طعیان آب ها و مسدود شدن راهها
چون حذر حسارت و حذرگی آشامیان مقهور و قصه گشته شدن
انور بیگ تهبانه دار کچپور اشتها نامت انس حسین در درو لشکر خویش
حصار از نامس در کمال مبادت و استحکام ترتیب داده بر اطراف
آن ادرات توپ خانه حید و مرکب دریا ندر بر سر راه و موضع کمن گاه
معاذ مرورچال ها بسته از شراعتا و سب حو آتیا مارع گشت
و برخی از نواره مشحون بمردان کارزار و ادرات پنگار نسر کردگی
ملی ندگ ملازم حان سپه سالار کچپور مرسدک که آتیا رفته بدیده و
با دب اعدای بردارن چون ملی بیگ کچپور نردنگ رسند برخی از
کفره بانکار بر روی دریا نامعاس خدگی و جمعی از طرف ساحل در
سر نواره نادشاهی آمده از در سو نحر و حدال بنوسند و در اول
کار نواره منصور معلوب شده تا موضع نامس داری که مادن کچپور
و دیول گانو است ناز گردند و در اینجا منصور حان رهنمیدار که
انس حسین او را نادرخی دیگر از نواره نمده علی ندگ مرسدک بود ناز
بنوخت و هر دو نایعاق نراهل کفر و سعاق حمله نردند و آنصال
اندیشان تاب نجات نیارده طریق فرار سپردند و چند کشتی ازانها
ندست صغاران نصرب مند آمدند و منصور حان و ملی ندگ
بلکھوگده معاودت نمودند و چون در نوب یادگار حان در دیولگانو
از سر اعدا امن نمود و نودن او در اینجا با جمع فلیلی که همراه
داشت از مصلحت دور می نمود انس حسین نادن حان سپهدار

و مدتی از وزارت دولگادو مرشدان او را دلگه و گنده طلبند و حدت بوی
 ندای مری نادری و سهام با مدارران منصور نادری درای
 بر مها در رده حدی از ر سای آسامی را که گروهی اندوه ازان
 قوم ند بهان فراهم آورده دران طرف مصدر دینه و فساد گسسته بودند
 و جمع وصول رعد و قطع طریق مسلک بمر و سرکسی می نمودند
 مدینه و بادب دود و جمعی ازان بی باکر را جمع اندر جمع اراهم
 گذرانده و سره گذر دهند امر آورد و اندر ارا ناسانی نهاد که
 عده است دروس نصف سعار گسسته بد دلگه و گنده رسانند و در عرض
 ان ایام سه بوی وزارت ساروسامان بحیث ندوده گسسته های رده که
 بسعل بخارب عله و رساندن آدوده تمام دانند نگوهی مرشدان
 که ارا حاد را در ر دلگه و گنده آوردند و خون مکرر تر سکنه حدون قطع
 سوله گنده که ما بس لگه و گنده و کلا ا رواع است صاحب نرده مقصدان
 آن سرور من را گو مال داد رعایای آن موضع اورد کنار عاریان سعادت
 پیرو ندوده آمده سرداران خود را که محرک سلسله مدینه و سورس بودند
 دستگیر ساخته برد او آوردند و اظهار اطاعت و اعتقاد کردند و بعد
 کرب در مینوطن دامن کوه ساخته قتل و ساری عظیم نمود و آنها
 در درو سردار که از عمده های راحه بودند و در کوه سنان سرور حال
 ساخته هنگام مرص قدم حرات بحوالی کرگاو می گذاشتند تا زبان
 و مردان آنها دستگیر کرده برد او آوردند و خون اکر مقصدان را
 مدینه و ا ددب نموده نصف حرات و استیلائی آنها کوه صاحب
 نادار حانرا مرشدان که تا بس خط دولگادو نماید حقایق
 ان احوال را بحان حانان بوسه مصحوب می از آسامان

مرسلان دالحمله چون نیکدلی بهوکی مکرر حملات مرد آرما و سب
 حوین ها بر عساکر فاهوه آورد و در مراتب مدافعت و محاربت
 هر تدبیری که ممکن بود بکار برده بقدر دادند که اندام بدات
 و همت مستاهدان دس و مداران بصورت قرون نامثال این امور
 لغرض نمی بدرد و شاهد مقصودش در صراة سعی و کوشش صورت
 نمیکرد ناچار مسلک عجز و انبهاال سپرده بدلال ععل دور
 دس و حرد مصالحت گرس ناشارت راحة شعاب ککش صلااب
 آندن بران مسکنت و خصوص اظهار بدامب و امددعی مصالحت
 نمود و عربصة مدعی بری مراتب مصحوب یکی از مردم کاردان
 مرد حال خدان ارسال داشت و مرسلان او نمدهرا پور که محل
 انامب مواکب مدصور بود آمده حان بپده سالار را بدکار کلمات
 عجز آمیز کشادش انگیز بصلح راضی گردانید لکن آن بوند
 صلاح اندیس کردان قبول این معنی را مسروط تآن ساحت که راحة
 نامصد ربحدر بدل و سه لک دوله طلا و دختر خویش بکثت مرستاری
 برده آرانان حرمکد سلطنت و انبال بعرسدن و هر ساله نسجه ربحدر
 قیل برسم پیشکش به دمشگاه حاه و حلال ارسال دارد و آنچه از ولایت
 آشام بی سپر ادواج طعر انحصام گشته بدصرف بدهای ناساهی
 وا گذارد و کوهستان دمرور و دگر کوهستانهای اطراف آن ولایت
 در متعلق باشد و نورمل ام مدوی از بدهای ناساهی بهب
 انلاع این مقام بدامب کس نیکدلی بهوکی مرد از مرسلان و چون
 نورمل آفجا رسد نیکدلی بهوکی بدویش ناداب مهمان
 مدبری تلقی نموده سعی او را بهایی از اعیار طلبدن و اظهار کرد

که اگر راحه مدول شرایط صالحه نکند من ازو مفارقت حسنه
 تر جان جانان می آیم و در هیچ عقوبت و ذرات جوهری خند و
 رمن در میان منکرانم و نه از دمه روز نورمل را این انصراف
 دانه در حال این احوال در مظهر و در که جان جانان را اکثر عساکر
 منصور آید امانت است بسبب کدورت نارس و زدا ب آب و هوا
 اقسام امراض و اقسام خصوصاً تب لوزا و اسهال سابع شده اکثر
 اهل لسكر مردص و کودکان سدید و امر منتهی در هوا و مقدمه
 و نانی در حلقه نصرت لوا به مرصده جمعی کدورت با قضا می گذرد
 بساط خدای در دوسند و این حالت در ممالک در گرگان و اطراف
 و نواحی آن بلکه در جمیع ولایت آسام سرانگ کرده این نسله عموم
 نام و خلقی ابدی از آسمان سقارب و در خصوصاً اوج و اسنای
 راحه که خو را بگوشتان های دور و ننگانی درها و جنگلهای کسند و آن
 مواضع انداز حای خوش اندیشند بودند از بیخ رهو آنداز و با رحم
 بنا خورده بدو ربان خشم و دوسند خدایه از حواص راحه دعل بموت و
 که دو لک و سی هزار آسامی نسله و با راه دسندی دسودند و دفع
 مسط و علا و دسوز حواص سروری معصب که علیل است از سندان طرق
 و مسالک و عند وصول رسد ارحه انگر نگر و نعلان و علا و السجال گسند
 کار مردم از آن سواری گسند از جمله کک صد و هفتاد و سه انداز
 سالی که از محاذیل عظیم اولنای دولت گسند نو هشتاد طبعان
 آب و حوض و حدیثی اعدای حصران مآب ساند و انداز در نصرت
 عساکر نصرت سعار مازده مانی را مظهران منصرت سیده بودند
 و درین منصب موب غالب اهل لسكر و ذرات تربیع بود و دیگر

احساس غلبه و ماکولات و مسروبات و خود دعا داشت چون گاو
 بسیار از مخالفان دست سپاه طغریانه آمده بود تا یک چند
 گوشت گاو در آب مرب خوسابیده با در بند آن سکه با درنج
 مذکور در اواخر حال آن عمر معهود شد و چون اقسام لدمون
 و نارنج دران ولایت و امراست گاهی صفای هوس منعمان اران
 می سکست دیگر از انواع خورنی چیری نامت میشد محملا بداند وقوع
 این مصانا و حدیث این دلا آشامیان سفار درو حیره تر شده نارگی
 آمدند در اندراج آن ولایت بسند و نیکدلی دهوک که چنانچه گراس
 نامت از محال و کوشش بحر گرانده ازری مصرع طلب مصالحت
 میکرد دیگر ناره راه مخالف و طعمان پندود و از قراردان صلحی که دشمن
 نموده بود بر گشته نکرده نوری و سر اندوری دشست و چون
 عقوبت هوای مهرداد و حدیث علل و اسعاب نهادت رسید
 حاسمان با حدود مصر نشان اران ها کوچ موده در ارد هم محرم از
 منجم سال خلوس همانون دیگر گاو آمد و آشامیان محمول این
 حرکت را در بحر محمول داسنه حیره تر شدند و در حاسارت و دلیری
 مردود اکثر شب ها نامن بگویند؛ خویش باطراف حصار آمده
 قصد شب حون منکردند و حملهای متواتر می نمودند چون
 عساکر فاهره از درون و بیرون حردار و آمده مدامت و پیکار
 بودند و شب ها بر فسر اسرار حب می نمودند و مردودان دهر
 طرف حمله می آوردند تنع قهر بر سروناوک دلا بر حگر خورده از
 صولت عاریان اسلام 'مهرام می گرانندند بوقتی معاهیر احدهای
 عظم نموده در مهتاب شنی مورچال دلیر حان و راحه سخا سکه

آئینه نازک مثال را روحانیت و حی که قدر طبعش مصصام اندام
 مبارزان ضروری مثال گشته خردندان و مکل حاصلی ندد و خدند
 اندر حال را از خستگی و حرارت آنها عروق عروق و بهامت و دلبری
 حرکت بموازه بهامت آن حصارف معسان برداشت و با ناله سده
 رفته مع خلالت چون نسفاری از مقلدن بی بی رنگش صاحب
 و پس از وقوع این معنی آسمان صلابت کدس سر از هوایی
 صحت چون سردا خنده نگردد دم خسارت مردنکی کرگا و نگداستند و در
 حلال این ام در کرگان و در امراض و علل مهلکه ساع شده سده
 آن فله و اسدنداد فخط و علا بهامت انحامند و از اینجا که خرد صغر
 و سکون حارند نبود مجاهدان دس و مداران طغر درن بمقصدای
 (ان الله مع الصّّامین) بای هب در دامن مصانرب گسند و
 دسب اعدصام و وصل فحل المومن مسلم و وکل در رده منظر
 انصرام انام درصاف و ظاوع خردی بی و حجاب ازان و روطه بر آب بودند
 و در اواسط ماه صغر نازان روی نه کمی بهاده خورسند حباب اروز
 لطف و عدایت ازدی از او اتصال نادان سد و از باندگر گاه گرم
 آفتاب رفته رفته بهامت آب از حبه ساعد رانرا ماده ری دل خوی
 زمین بموازه گسب زمرد اسلامان را ای بی از گل برآمد و
 گسبی امند و محالان بحسب ادا درن انام چون بطهور و سب
 که ازان روی رود دمه و ادبولگا و دراه خارجک رب داس کوه
 آلی هست که ارا در درسکال آب دی گذرد و درن وقت که زمین ها
 دعدی از آب و گل دارد و آن راه حسک و قابل عدور است حان
 سده سالار دسب و دکم صغر ارا انحصار را با موحی از مواکبه

نصرت امر تعدس نمود که اراں راه نچارنگ رفته نندیده معسداں
 اطراب و سواحی آن بردارد و عاری امعرا با صد سوار و صد پیداده آتجا
 تهاده دار ساحنه خود بدولگانورود و آتجا تومف نموده نائس حسین
 اعلام نماد تا کشندهای آدوده را بدولگانو فرستد ابو الحسن نچارنگ
 رفته تمره گردان آن حدود را ندیده و تادیب نمود و عاری امعرا
 را با جمعی که بهمراهی او تعدس نموده بودند آتجا گذاشته بدولگانو
 آمد و محس از وصول نآتجا چون کشندهای آدوده از لکھو کده رسید
 از انور که هنوز برخی معاهد بر طریق دربار مورچالهایی خود
 مدمک نموده و نواره را ندم آستب تعرض و دسب انداز آنها بود
 احتیاطا برخی احتیاس سغاس را نا نوحی از سوار و نداده نراه چارنگ
 روانه نگرگانو نمود و خود نواره را همراه گرمه عازم نگرگانو شد و چند
 قلعه که اعاهی بر طرفین آب دهمک احداث کرده بودند بقهر و
 اسبیلان اذتراع نموده مہدم صاحب و درون اوقات حان حانان سید
 احمد ملازم خود را نا نوحی از سوار و نداده ندهاده دار نچپور فرستاد
 و سید سالار حان را نچارنگ تعدس نمود که باتفاق عاری بصدط و
 و صحا طت آن حدود تمام نماد و از آخر رنج الاول رسد علامت از
 راه حشک سر کرد و ابو الحسن با نواره بر آدوده نگرگانو رسید و
 نمن فصل و گرم انور مدان شدت عسره نسر مددل سد و وسعت
 و رماھدب در حال لشکریان بدید آمد نا حمله آشامدان ندوه
 نحت را از فرو نشستن آنها و انصرام انام در شکل و انعاج طرق
 و مسالک هوای حرأت نحبوت از سر رفته که ناره روی انداز
 نشواھق حمال و ندگناسی درها و جنگل ها نھادند و راحه

محدولی که اصولاً دوری آمده بود باز نگوهندان باصرف گریخت و
 محدودی بهوک اگرچه دانه طهارت و استحکام مورحالی که
 برکناربردنی ساخته بود با گروهی اندوه آراستادن سعادت برده ر
 حای خود بداد و استعانت و زورده بود لکن دیگر آره از راه
 محکمت و حسن درآمد و سعرا برمناده مکرر الدماس مصاحبه نمود
 حال سدیدار قبول ملامت آن عذار باکار اقبال نموده همب در
 دمع و استیصال آن مدبرند سگان و گردن مورحالیس گماست و
 هشتم رنج الدانی ادو الحس و فراول حال و جمعی از مشاوران
 طفر رن را دین دود که در کسدهای جنگی دسجده درمهای
 روند و از استیصال نالی بهردلی روان شده از عفت مورحال او
 در آمدن دس از رسیدن این دود ناخا اعادی نهدم مداد متا و
 معاونت دس آمده و حربی عظم و کارزاری سنگریزی داد
 آخر الامر مجاهدان مفری لوا علیه و استیلا نامده دحضاری که
 اعدا از دس ساخته بودند در آمدند و مخالفان منهرم گردیدند
 و خون ازان حادث که حدود فاعره در آمده بودند اسجل ادامه
 محدودی بهوک که محادی گرگانو دود و مرفه عظم از معهوران دینم
 آلیان بودند گروه مصائب دود و دس او الحس با همراهان بر
 سر آن گروه مددنی مصلحت نمی نمود حال دده سالار فرار داد که
 خو دینا اکثر عساکر طفر امر از گرگانو رآمده برسر محدودی بهوک
 زد و معرر نمود که او الحس با همراهان دما عا ادامه گرفته
 مددطر رسیدن امواج دسر امواج ناسد و معان وصول حدوس مدصور
 ازان طرف دراعادی حمله دود و دسر مریضی را دس دود شایع

نمک‌نط و حراب کرگار و حراب کرگار را بصط آن روی رود
دیکو معین ماحنه چهاردهم رابع الدانی با حدود مسعود از کرگابور
آمد و از آب دندک پیدای گذشته چون لشکر فتح و همراهم در دانی که
ماناب بود رسد نمدلی بهوکی که از داخل بدن ابو الحسن همورچال
ندای مانتش لرزل دامنه دل از دست داده بود و آمادۀ فرار ایستاده
از سطوب عساکر فاعره دندار معلوب رعاب و حوب گشته چاره کار
در فرار دند و با همراهمان خودش از مورچال در آمده راه گریز
سپرد و حلوب مد وری مرس نصرب و بهورری نآن مورچال که در
کمال رضاب و استحکام بود داخل شده مراحی اعدای محلول
حنام درول امراستدن از وقوع اس فلج آسمان تیره سخت مورود
یاس و ناگهسی گشته دل از امید علنه بر داشتند و رعابا و سکنه
هر ناحیت که در اقام شور انگیزی و دنده ساری سپاه آشام و ضعف
و احتلال حال لشکر اسلام طریق بدوایی و مردم گرایی نمودند
بعضی بطوع و برخی نکره تراحه گردیده بودند دگر تار از ممانعت
از رجوع کرده روی انجا لشکر منصور آرزدند و حوب مدیهان حنر
رسادند که جمعی از مهوران در مورچالی که آری آب دندک
ساخته اند بای حراب و شرده حلال نمود در سر دارند خان خانان
با حدود کنها سندان از ان موضع کوچ کرده هردهم مده مذکور ساحل
آب دندک رسید مسالغان آسمانی که در آنروی آب مورچال
داشتند با آنکه آب عمیق عمود در میان حائل بود از مسافه
و اداب و اعلام حلوب تصور اعدا م نامورام گرانندند از سواستی که
درون مقام باد صای بعد تراب آسمانی روی داده مدسانی معار

حدود اسلام از ديار آسام سد آنکه هنگامی که خان شاهان سواره
 بخانه آب رسیده مورخان میدانان را واحد نظط طریقی نمود آن و در
 هندوستان را سی و صعبی طاری شده تعلیم آن حالت از است مرد
 آمد و نروزی رمی نکرده کرده ساعی بخود سد و خون مهوش آمد
 نکرده ده روزه برول نمود و میدانی کوب و آزارش که نام
 مصاحبه آسامان گشت و آخر آن در گذشت همان و در
 موضع ديار حدوت این ارضه چند روزی اقامت نمود و در
 مکان ندلی بهوک که از سران و ده نامی راجه و سر آمد سخاات
 آسام نو و نادر رنجی که از راجه داسط قطع نظر از اهل و
 عدال کرده نامه برادر خویش ازو بدانی گردیده بود روزی ارادت
 نکرده نروزی آورده بر ديار خانان آمد آن خان بندگان باقتضای
 مصاحبت او را شش جعبه اضره و ده گدگی و چند سر و
 استخوان واحد دلیوی و استمال نمود و معرور کرد که از مردم
 خلگی آن ولایت هر در تواند راجه آورده بصط و سقاظت بری
 و مصائب و راهها از ناصرب با کرگان و نام بماند و راه دریا در
 موضع برمهانی میداد او کرد خون او را در میان آسامان سرداری
 و هر اسکری اعتباری عظیم بود در اندک رخصتی چهار هزار کس
 از مردم خلگی آن ولایت جمع و ده نام خدمت گزاری و دولت
 خواهی برداشت راجه از این نامی نمداک و هراسان گشته در همه
 عمدهای خون بی اتمام سد و نمدانی بهوک را که بدانی
 گرازس نامه هنگام سوزن نازان و طعمان آب در محاربه و محاربه
 و عساکر مصر متآب کمال سعی و کوشش نمود اصلا میداد و بهار

نکرده بود از کمال خوف و استعشار به پناه اینکه در مداوای لشکر
 نانشاهی مسامله و کوتاهی ورزیده است تا عیال و اطفال از دُکور
 و اوائت تسلیها آهنگ کشنده یعقوب شدند هلاک گردیدند چون
 ندلی بهوکن بحال حاکمان اطهار نمود که چندی از عمدهای راحه
 با جمعی از معاهذ و چند رئیس دمل در موضع سولا کورتی هستند
 حاکمان سپه دار در دستش تنگ ملازم خود را با شش صد سوار دد مع آن
 کثرت معدن کرد او تا آنجا رفته مستدران را انهرام داد و هفت رئیس
 دمل بدست آورده لشکر ضروری فرستاد از آنجا که حاکمان را
 همگی همب بر استیصال راحه مقصور بود و می خواست که ساخت
 آبولایت از حار و خود رفته آموخت آن کافر مردود ندراس یابد یکنم
 حمادی الاولی معرفت نامرور که راحه تا آنجا رفته بود از کنار
 آب دهک کوچ کرده زور دیگر در فصد سولا کورتی برول نمود و هفتم
 صده مذکور عساکر منصور در دستش آن فصد از آب دهک پدایاب
 عبور نموده آنروی آب برول کرد و بهم که دران منزل مقام بود حاکمان
 حاکمان را دردی شدید در سینه و معده بهم رسیده تپی مکرر طاری
 شد و بعد از سه روز مرض داب الصدر بر علاوه گردیده زور زور
 آزارش اسداد و ضعف و ناتوانی از دیار می نامت و لشکریان که
 در موسم برشکال گذشته از حط و علا و بیماری و وبا و فعدان
 ارامتش و آسایش و دوام محاربه و آریرس بنده آمده انواع سداوند
 و مکاره را متحمل شده بودند چون حال سردار و کیمیب کویت و
 آزارش درس و تیره دیدند و ملاحظه اس دادند ده منادا بدتش
 از حصول مطلب که استیصال راحه بود موسم بازش در رسد دگر باره

حالات سابق رحمتی تا آنکه حال جانان را ثانی عارضه روزگار خدای
 سرآید از بی سری کار لشکر بفساد گرامد مورد مغرب خاطر گسسته
 ارباب همب و مناب سان صدر لعل گردند و عطای لشکر در صدد
 این در آمدند که اگر حال جانان 'عجب اسمان' منم و استبدال
 راحه اراده گذرانند موسم درمکال ناسعه باشد مسلک خود سری
 سیرده از وحدا شود و نه نگاه آید خون جان ده سالار در عین
 کوب و آزار مرین معنی آگهی نام این الم روحانی مرکوبه
 جسمانی او غلظه کرده مرین عفو روز هنر مطالب سده چهاردهم ماه
 مذکور کوچ کرده یک منزل تن رحمت عا عظم لندم خنده نگردد
 ملکی بنابر ضرورت و اقتضای مصلحت ارا مصلحت و عزم
 معاربت پس دهان خاطر صاحب و راحه مطالب آید که همواره
 تار سال سفر و بوسه امرا اند اس صلح و طلب عفو می نمود و مقبول
 معروض نمیداد در آن وقت که گریزی و استبدال خود پس درم
 التوجع و دود نذر جان رسول حسنه در التماس مصلحت و اظهار
 عجز و مستغنی منالعه کرد و آن حال سهام و سان بنابر صلاح
 وقت حال جانان را دانست می راضی صاحب و هفدهم ماه مذکور کوچ
 سده موضع نام که ترا رحمت گل دره فارو سب محل درول گردانده
 سر زمین بنام مدعلی درمندیاری بود که سبب مران و اختصاص
 در راحه داس و از حامی او تحطاب راحگی از اشراف معنار بود و
 تا ازا راحه در دهنه جنگل و دره مورخالی در بهاد متقاب
 و استیکام سده بود و در موضع امر مصلحت درین موضع معرر گسسته
 بود و در از وصول حدود مسعود تا ننگل و کلابی سردان که راحه

تمشیت صلح برای وراثت آنها معوض ساخته بود رسیده بدین
 مخدمات مصالحه پرداخت و پس از گفت و گوی دسدار چنین
 قرار یافت که راجه بالفعل صدقه خود را دختر راجه بنا بر دست هزار
 توم طلای و دگاک و دست هزار توم نقره دست زکتر میل نرسم
 پوشکش و داده زکتر بدل برای خان حاکم و پنج زکتر بدل
 بیست دایر خان نعرسند و صدعاص در عوس دوازده ماه سه لک
 توم نقره بود زکتر میل مسرکار نادرشاهی واصل سار و هر ساله
 بیست زکتر بدل پوشکش می فرستاده باشد و تا وصول ندمه
 پوشکش که ادای آن در مدت دوازده ماه مقرر شده بود چهار
 کس از عدها که از کل ایالت و حکومت او بودند هر کدام
 دگاک مسر خود رسم گردگان همراه لشکر طغر پناه به نکاله رسیدن
 و مرودان و عمال ندای بهوکن با روحی از رعایای ولایت
 کامرپ که در کوهستان مامور و دیگر حاکم محسوس بودند
 دلشکر طغرائر رساند و مقرر شد که از همه اترکول ولایت
 درنگ که بکطرس بگواهی و طرف دیگر در دای آبی
 براری که از حوالی قصه حده هر سنگردن متصل است و از جانب
 دکن گول ولایت دل قلی و در مرز که هیچگاه در تصرف
 ندهای نادرشاهی نبوده داسل پوشکش و صدقه ممالک مسروبه
 باشد و حد فاصل میان ممالک نادرشاهی و ولایت آسام در
 جانب دکن گول دریای کلدک و در طرف اترکول دریای آبی
 براری قرار داشت رعیه نامه مشتمل بر تعهد این امور از جانب
 آسامیان و قولنامه از بدل خان حاکم مدنی بر قبول صلح مشروط

مذکور بود که در حین معرره گردان که حلقه معصوم نواز ساحل
 آب دهنک لوای معاروف ابراحه بگریگا و رود حال مدد سالار حیر
 مرصی بود که همراهان و سوارخانه و آشنای که آغا و و
 جمعی از رها را و سکنه آن ولایت از مسلمان و هندو که اراده گناه
 داده ناسد از گردان و سرآمده و اسیر منصور بودند و با حیر
 حیر رسیدند که بجهت فعل اسباب گریگا و برخی از نواز ناسحا
 در آمدند و حیر نادی نهوکی اظهار نمود که حدی از مدلل راحه
 که هنگام اهرام در صحرا و جنگل رها کرده و در آن واهی
 همب حیر و بعضی آنها را در صاحب و سب سه سده و حکم
 حای الاخره و کلامی راحه رسیده و سبسی که رساندن آن
 بلا تا حیر معرره بود از طلا و نقره و صندل راحه و در حیر راحه نام
 تا چهار هزار و سیصد و بیست و یک راحه که بود آنها در ننگاله باز رسیدن
 نده و سبسی که بود سده و بیست و یک و سبسی که بود سبسی که
 و بعضی مدلل رده بود بعد از حدی روز رسیده و نقره و نقره مدلل
 آوردند و دهم ماه مذکور از نهم سال خلوس همان که مقدمه
 صلح صورت آمده و با حیر حیران تا موکب گدایان از دهده
 گدایان تا صوب کوچ نمود و را ب معاروف تصوف ننگاله نواز راحه
 و حیر در آن هنگام بی الحاح حدی در از آن بود و ننگاله مدلل
 آمده بود و سرعت سیر در رود گسسته کوچ در کوچ طی منازل می
 نمود و حیر ندرمادی و حدی و نطو و نوحه که نواز که آن حیر
 نگرگان و رسیده و با ننگاله و احتمال سرکار ناسا می
 کند و از آن جهت هدور معرره و نطو از گریگا و ننگاله در نگر

سرانجام نواره است معرور نمود که تهاه داران چارنگ و کچپور
 و دیو لگنو تا آمدن مدیر مریدی در سبانهایی خود نوده وقتی که مدیر
 مذکور عازم لکھو کده شود نا او رفعت نمایند تا حمله حان حیدر سالار
 نا حدود نصرب شعار نداشت و دوم شهر مسطور لکھو کده رسیده
 نا دینار رسدن مدیر مریدی چند روز آنجا معام نمود و چون
 مدیر مریدی نا همراهان و حمنج اشدا و اموال نانشاهی و خلعی
 کثرت از دگور و انانث آن ولایت که طوع و رعیت عزم مهاجرت ازان
 کمرستان نموده بودن رسدن از آنجا که نندوست و سرانجام مهام
 سرزمین درگ و در مرده و عذر آن که چنانچه مذکور شد از
 ولایت آسام صدمه ممالک محرومه گشته بود و نظم و نسق مهمات
 گواهی که در مدت تسلط و استیلای آسامان بد سگال کمال انحلال
 یافته بود لازم بود و بدینم برانی و ممدار کوچ مهارا که دگر ناره عذار
 و سان و طعمان انگلیس بران ولایت مسدود گردیده بود تدبیر نداشتی
 نمود و موسم نرسگال فریب شده بود آن درون سپیدار نامندای
 مصلحت عازم بنگانه گشت و دلیل حار را نا اکثر لکھر نواره نا دینار
 رسدن برخی از فنان بدشکس که هنوز نرسیده بود در لکھو کده
 گذاشته نداشت و هشتم ماه مذکور عازم گواهی سد و سلج آن ماه موضوع
 کلتا نرسیده عرق رحب را آنجا کج نمود و نصیب ملاحظه کردن
 حدود در مرده و سرحد ولایت آسام و مملکت نانشاهی که نذارگی
 قرار یافته بود نراه ناسی کو روان گردید و نبار صعودت راه و اندوهی
 حتمی لشکریان سه چهار منزل تعب تمام کشیدن و چهارم شهر
 مذکور از درنای کلدک عذرت نموده در پای قلعه کحلی برول کرد و

چون مکرده هیچ راحه در دگ هنگام ورس آسام ه راهی حدود ظهر
 اعتصام اخذ از نموده دران سحر مساط حجاب در دورا نده بود و مادرش
 که با مصر حرد مال او رولا ب درونک بود و در مذب دلوام دولت
 حوہی مقام و رده جان مہدار کس بطلب مادر و مکرده هیچ
 مرمانه دران منزل حرد دور مقام نمو با آنها و راحه دو مرده که
 اورا در طلبنده دو برسند و مہمات آن حردون را بظم و بسوق دهد و
 درم انام آن جان حادان مہمہ سالار را دنانرا د مال بعضی از
 ا ریه حارہ کہ بخود و بظنندان مریگی نکا بود صنوع الدنس و جعفران
 و آبار مرخه سس و ا دستا کہ ہ دگ مراہہ مہلک است بر آلام
 مانع امور و ناچملہ ناردہم سہر مذکور کہ ما رومہ مکرده هیچ از
 ولایت در دگ رسیدند جان حادان آنها را دعا اب نادہای حردان
 و مسدال ساحدہ آن بسررا کہ دہ سالہ د فام مقام پدر صاحب
 و حردون راحہ در مرہہ خدمت عارضہ کدارا طاری شدہ بود بدوانست
 آمد مادر خودرا مرماندہ مہند معترف نمود و او در در ہمین روز
 رسندہ مورد احتمالت شد و آن بویسن عقدت آئند سنرا ہم از
 گنجلی کوح کردہ بموجب پاندر کہ معادل قصہ کواہی آبروی آب
 وانعست برول نمود و حردون از بستگاہ حاتم و جہاندانی برلج
 ہما وں ما رسدہ بو کہ رسید جان بعودداری سرکار باسرور مقام
 بناد خان مدینور را دآن خدمت معنی ساحدہ حمی دیگر از امرا
 و مہنداران و مسد دگ مہار حوا را ما چہار صد سوار و در صد

پنداده و برخی از نواره بهمراهی او تعدی نمود و روز دیگر دلتراخان
 از لکه‌پود رسیده هشت رنج‌رویل که راحه آشام از حمله ویلان
 پیشکش مدعاوت ارسال داشته بود رسانید و چون خان سپهدار
 ناخود شد کوفت و آزار مهمان آن حدرد را اندام حساسه خاطر
 ازان برداشت و ششم ماه مسطور از موضع نا در نکشدی
 دشمنه کوچ ده کوچ روانه گشت و سلج آن ماه بمقام اری تله
 که سر راه ولایت کرچ دیار است رسیده اهرم انا راع آن را دست‌داده
 و قادیان دم در آن آسما رول کرد و اردو و سایر اهل لشکر ده راندشک
 می آمدند بعد از پنج شش روز رسیده صدای موضع مذکور از
 آب گذشتن و اسعدنار خان و عسکر خان و راحه دهرور که در حدود
 گهواره گهاپت اقامت نموده بودند لشکر و درویشی نفوسند و درین ایام
 کوفت خان حاکم امرتخته رسید که کار از مداوا در گذشت و طبیعت
 معلوف اسبیلای مرض بد چون حال خودش بد شد مدتران دید و
 کمال همت و حماسه نوشتند و کوچ بهار مصر رفت و عسکر خان
 را تا اکثر حدود قاهره و نواره و ششم شعبان سال مهم عدلی
 نموده جانب حصر در روانه شد و اواخر روز چهار شده دوم شهر رمضان
 المدارک از ششم سال حلوس عثمانی در در گروهی حصر بود داعی
 حق را لیدک احانت گفته اربن مرخانه دعا سر منزل ها بومب
 چون اس حدرد از پوشانه سواج نگارن نگاه در دار السلطنه لاهور
 بمسامع حه بنو متابع رسد از آنجا که مراحم نادشاهانه ویمت
 سمج گوهر عد د و احلاص میگویند های عقیدت مند و در
 پندش گاه حلاوت و جهانمانی عاطفت و مردمانی را پادشاه نند

اینست حضرت ماهمدهای نور و آن موطن ازاد آتش که دند
 و دله دوی این دوات اند و درین موطن صانع گسسته روح اوزا
 باواع بوجهای روحانی موارس میشود و محمد آتش حال
 حلقه الهی آنجا معنور را که خدمت و الهی معرستگری
 و منصب ارحم اندیح هزاری ایچ هزار موارس مریاندی است
 مود اواع مکار و امات اطلاب ساحده سالی نکس خاطر
 صحت و اگس که حقایق و لغزین دفعه لی در محل خود سبب
 گراس خواهد نام اکن کلک حقایق نگار سرزنده و نایح حضور
 مه اوار را از حای که گنایده دو و بار کعب می آید *

آغار سال مسم ار مسم حلاوت والای
 عالم کبری مطوق مده هزار و هشتاد و مده
 هجری و نوحه نحاس کشمیر حیت الطیر

دربس هنگام مذمت انجام که ما عدل و راست اند امرای
اورنگ حسد و مایه های دس و دولت را چه در افروز و جهان
از دس نعل و نعل و نعل نعل نعل نعل نعل نعل نعل نعل
سلاطین اندوز و شاه مدارک و شاه پهلوانان و پهلوانان
و پهلوانان از مروت و ادب و نورانی و ساد و ساد و ساد و
نعم مروتی و دولت و لال کرامت انوار انعامی و ساد و ساد و
عوام حلال سعادت و نعل نعل نعل نعل نعل نعل نعل و
مروتی و نعل نعل و مروتی و نعل نعل نعل نعل نعل و
نعل و نعل نعل نعل نعل نعل نعل نعل نعل نعل نعل

معرفت خطه دلپذیر کشمیر بود معرر شد که در ساعت مذکور نداع
 دلکشانه آن روی آباری سخانی طعمه مبارکه و امعسب و بی شوائب
 تکلیفات محسوس و بی نسخه است از رباص و صوا و مشتمل بر
 عمارات منص آباد و منازل بهشت نشان درو برول انگیده روزی
 چند آنجا بساط اقامت گستردند و حشس مرحدده خلوس اشرف راکه
 هر ساله وقوع آن در سید معدن مظهر معهود گشده است گذارنده
 دس از انصرام آن نرم نشاط انجام لوائی توحه بصوب مقصد بر
 امرارند و اساره همایون بکار بوداران پدشگاه سلطنت و سامان طراران
 نارگاه حشمت عرصه دور یاقب که دران نشان سرای ابدال اسباب
 و لوازم آن نرم حشمت تربیت دهند دروس انام طلب حواحه که
 از اعظام حواحه های ماوروی القهرام چون دعادت معهود عریضه
 مدعی بر اظهار مراسم عید و دعاگویی دولت داهره نا مختصر
 بمسکسی بحداد حلاوت و حیا داری ارسال داسنه بود عاطفت
 دادشاهانه او را نارسال خلعت کسوت مداهاب تحسینده ده هزار
 روبنده از حرانگ احسان بنگران نکسانش حواله شد که از امتعه
 هندوستان خرید نموده برای او بفرست و هفت هزار روبنده در وجه
 انعام عند الرحمن دیوان ندگی و سنجان فلیجان والی للیح که او بر
 نارسال عریضه اظهار مراسم عید و احلاص کرده بود عطا گردید
 و دهانیک ملارم سنجان ولی حان که از جانب او برخی حانوران
 شکاری برسم از معان آستان منص مکان آورده بود نامام پنج هزار
 روبنده دوارس نام و جمعی کندر از اهل ماوروی ال هرکه بعضد
 اسدعانه انوار مکررم نادشاهانه بدرگاه حلاص پناه آمده بودند

به طایفه و موافقت سید محمد کمالی سید و محمد آمدن خان معمر
 نجفی و اما سید حیدر را علاوه بر وزارت نواب و رعایت امداد
 خان که برآمدند و حتی از حدود اقبال نجف کومک لشکر دکن
 به من سده بود از آن صوب رسیده دولت اسلام مدد حلال در امان
 و تعرض اسیر رسید که رعایت خان موحدار سوسدان داخل طری
 بمطابق حداد در بروج و حیدر خان خلعت داده در سلک کومکدان
 صوبه اقبال مدعوم گردید و معین خان نجف صاحب دیوانی هرکار برده
 آزادی شواج عرب رند را رای مسکوی دولت ملکه مقدس و اب
 روس رای بنگم از بغداد مقدم خان خلعت سرارای و سید بدست
 این شاه مبارک مرحام موافق بهم از دیوانه صاحب مقصدان پس
 حاکم هارون ناسار و الا در ساعتی مسعود مراد اب اقبال از
 دارالملک لاهور و درون دره در باغ دلکشا بساط حسمت و انبیا
 گذردند و در مسقط و بنجم مطابق چهاردهم از دیوانه نسبت که ساعت
 بهشت موکب مسعود نو پس از انقضای پنج گهری از روز مذکور
 حضرت شاهنشاهی با عسر الهی و عطش و سکوت بهان ناشی از
 قلع مبارک سوار شده نوای نوحه نغم کسمفر در امرا شدند و
 در بنای راوی را بحسب عذری نمره در باغ دلکشا برول سعادت فرمودند
 در روز رزم خان و حیدر کومکستان حمون را رعایت خلعت و
 احب نا سار طلا نواخته نجف صاحب مرحومه و حصص نمودند و از رواج
 صوبه بنکاله حیدر در گذشتن خان حایل سده سالار از من دار بنمادار
 بمسماح هماون رسید و پس از سه روز از کمال مرحمت و ذره
 بروری اسارا معلی بهمن نمره سحر اقبال گرس نادر بهان حسمت

و حلال دادشاهزادۀ قدیمی شدم محمد معظم صادر شد که برای
 سرانوارای محمد امین خان حلقہ الصدق آستان معصوم بسرمدخل
 از عرق دوم بخشیده تارک امتحان رس خارج سر بلندی برانوارند
 و او را همراه ده بیسکه حصص آورند و اسد خان بخشی درم را در
 حکم شد که در رکاب پادشاهزادۀ سالدق در روز و چون خان مذکور
 کامیاب اس محروم مهابت ملازمت مدسی درکاب رسید عاطفت
 حسروانه او را عطای خلعت خاص از لباس سو کواری بر آورد و در
 حش مسعود بدنگر مواهب عالیۀ دوا رس درموند چنانچه در مقام
 خود گذارتش خواهد بدست سب چهارشده روز هم از دی بهشت
 هلال مرحدۀ شوال از امتق سعادت طلوع دموند هنگامه امروز عشرت
 و شادمانی گردند و روز دیگر که عدد خسته مطر بود حصرت
 شاهنشاهی در مصلائی که از حیمه ترتیب داده در رسم معبود
 دمار عید گزارند و دم مراغ از بیمار اتم آرای دشاط و کامرانی گسند
 هر در عظم و جهاندی را از در حالوس والد آسمان پانه گردانیدند
 در روز خسته نخل درومد گلش دوا لب و کامکاری بهال دنگو در
 دوسان سلطنت و نحت داری ناساهزادۀ ارجمند محمد معظم دامع
 در لک روید و عرق داصیۀ حشمت و سر بلندی مرغ احترابست
 و نحت مددی پادشاهزادۀ والا قدر محمد اعظم عطای طرد
 مرصع مطرح اوار عاطف گردند و امر الامرا وراحه حسوت
 سکه و دیگر عمدهای اطراف رعایت خلعت دامت مهابت
 امرا حند و تراحه حی سکه خلعت خاص و آروسی مرصع
 و در اسپ عرانی یکی با سار طلا و محمد امین خان بدر بخشی

است عردی تا سارطلا و ماه مدل و سمسر و ستر و حدهر
 تا عاده سروراند و متجانسان ماده مدل و است تا سارطلا
 و متاصل حان مفر سامان تک و متحر مدل و دانسمند حان و غاره
 و دراحه رانسنکه اورنسی مرصع و متروپ حان حمدفر مرصع و
 نمند الرحمن ولد بدر محمد حان و ظاهر حان و است حان عسی
 درم و نص الله حان و مدانجان و حسن علی حان و باد حان
 هر یک است تا سارطلا عطا سید و امندار حان که در کس بود
 تا صاده بانصدی بمنصب چهار هزار و دو هزار و انصد سوار والا ناگی
 نام و سرلشد حان که او بدر در سلک کومندان آن صوه اندظام
 است از اصل و اصانه بمنصب دو هزار و بانصدی هزار و بانصد
 سوار و الله بار حان تا صاده انصدی بمنصب د هزار و انصدی هزار
 سوار و انجان حان احمد ناگی از اصل و اصانه د منصب دو هزار و
 هزار و دو صد سوار و از سال حان تا صاده انصدی بمنصب هزار
 و بانصدی هشت صد سوار و از اصل و اصانه روح الله حان بمنصب
 هزار و بانصدی تا صد سوار و د نام حان بمنصب هزار و بانصدی
 دو صد و پنجاه سوار و انجان حان د منصب هزار و انصد صد و
 پنجاه سوار والا ناگی نامند بمنصب خنجر حان که در سلک
 کومندان کابل اندظام است از اصل و اصانه هزار و بانصدی هزار و
 تا صد سوار و هزار گردند و بخار حان تعداد ماه مدل و ا جعل
 و منددار هوب که در س انام سرف ادوز ملازم است سرف گسده بود
 لمرحمت خلعت و مدل و است تا رس و سار غره و سنج پهاو والد س
 ملانی عطای خلعت و ماه مدل و انام تک هزار و دصد و مکرم

سنگه گوالداری نعمات خلعت و اسب فارس و سار بقرة و الله داک
 حویشکی که موحد از بهرائج بود نعمات خلعت و خطاب حانی
 و دولتی^{۳۱} رسیدار کهلور که ناره دولت زمین موس رسیده بود
 نعمات خلعت و حنجر مرصع ناعلائے مروارند و اور نسی و بهوشی
 مرصع و دک رنجر مدل و خطاب راحگی مشمول عاطف نادشاهانه
 گردیدند و عدد الرسول دکئی که از منصب معزول شده بود تسالیانه
 ده هزار رزیده موطع کش و عدد الله حان نعمات خلعت مناهی
 گشده در رزیده کومکین صوة کمال انظام پذیرد و مرید حان خلعت آمده
 در سلک کومکین منور حان موحد از حون منظم سد و ترهان الدن
 برادر رادۀ فاضل حان که از ولایت ایران روی ندر تاس آستان
 سپهر نشان آورده بود دولت زمین موس شده سلطنت نامده دعطای
 خلعت تشریف مناهات پوشد و شمع عدد الوهاب 'کاری و شمع
 عدد الله اکبر انادی و شمع محمد موسف کروبری و کب اندر هندی
 ساعر هر کدام دک هزار رزیده و مدبر محمد صادق و ان عدد الله صغوی
 و مدبر موسی بدو او دک هزار و پانصد رزیده عطا گردند و ده هزار رزیده
 نعمه سخا و سرور سران آن نرم نشاط نرا مرخص شد و امرای
 نامدار و عمد های درگاه سپهر مدار مثل راحه حدسنگه و نجابت حان
 و مرتضی حان و انراهم حان صوة دار لاهور و فاضل حان مدر سامان
 و چندی دیگر اقامت رسم بدسکس نموده تحف و رعائب بمثل عرص
 رسانندند چو آن نرم والا و حش عالم آرا در کمال دولت و کامرانی

و بها سرب و سادمای نا تمام و عند ستون سوال رانست نصرت
طرار از اع دلکسا و اعترار آمه از سواج اس اام آ که حوس ستوایی
معهور که امدر الامر صوبه دارندکن و راحه حسوب سبکه نا دکنر حدود
فاهره با سببصال او مامور بودند در من وقت خسارت و حدیثی دوده
ستحوی نلسکر امدر الامر آذره بود و دوع اس معنی که از عقیق
آن عمدت امرای نامدار ناسی بود ناعب عذاب نادناه مالک رفات
آمد رای عالم آزایی حذل افضا نمود که صوء داری دکن را از معذر ار
نعزوز د احرر برج سلطنت و افعال رحمتد گوهر درخ عظم و حلال
ناد ساهران عالمقدر رحمتد حصال محمد معظم بقودص در ما دن
و هسدم سوال که موصع حمدت دکنر مصرب حام انهب و احسانم بود
ناد ساهران ارحمد و الا بدار را ندان عرب مرخص نموند و هنگام
رحصت آن بهای نرومند گلشن حسمت را نادب حلت حاص
و نلجاه راس اسب عمرای از اس حمله دور اس نارس و ساز طلا
و نلجاه راس ترکی و دکن رحمتد قتل از حلقه حاصه نا سار هره
و حل در وقت و نماده مل و سمدر مرصع گران بها و نلج لک روده
و ناصانده هرازی نلجه از سوار نمصت فابره هرازی و هرا سوار
مود عواظت گوناگون ساختند و مهار حه حسوب سبکه را که در
دکن بود نعداب ارسال حلت حاصه و نلج لک نکی نا سار طلا
نواختند و در بر حال صوء دار اکبر آبان را که نسمت ندامت خدمت و
ا د ا و صدع عتودت و اعتماد موصوم است نلجه نعداب آن دره الناح

خدمت و بامداری مدعی مرصوده او را ادعاست خلعت و بک رختیر
 میل مناسی گردانند و سند حامرا قلعه داری دولت آباد خیمه
 دندان و محمد تقی خان را بخدمت بخشی گری آن صوبه تعیین
 نمودند و روز دیگر موکب طغر بکر از چیمه بکر بهست مرصوده
 در بای چناب را بکسر عبور کرد و چهار دهم قصه بگذر که اراک
 داخل بکوهستان گشمر میشوند مدتی اندوز منزل اشرف شد از
 دار السلطه لاہور بکشمتر خلعت بطیر چهار راه سلوک مشهور است
 یکی راه پکھلی که دور ترس مسالک است حم و پنج و شیب و مرار
 مقدار دارد لیکن گرم سحر است و در آن راه برب کمتر از دیگر
 راه ها می بارد و رود رابل می شود چون خواهد اراکل موسم لاله
 و شگوه و حوتس بهار گشمر را در باند ارس راه میروند و راه مذکور
 می و پنج منزل و یکصد و پنجاه و چهار کروزه نادشاهیست که
 کرهی دویست هزار و خردی نسیب و پنج درع نادشاهی ناسد
 درم راه چومک که نسیب و ده منزل و یکصد و در کروهست درس
 راه بدر نازش برب کم است اما بعد از آب شدن آن در یکروز موضع
 گل ولای بسیار میشود که گذشتن اراک کمال تعب و صعوبت دارد
 و ارس راه ناداسط بهار گشمر میتوان رسید سیوم راه پونج که نسیب
 و سه منزل و بون و ده کروزه نادشاهیست آن راه بدر کم برب است
 و آن راه اراک بهار گشمر را می توان در تمام چهارم راه برنجال^(۷)
 که هشتاد کروزه نادشاهی و نسیب و پنج منزل لشکر است اراک حمله

تا به رکه راه هموار است شیب مندرل و سی و سه کروه و از پندر
 ا کسمتر که کوهستان است دوازده مندرل و چهل و هفت کروه و از
 راه از آن سه راه دیگر سرد سرد و بر سر است و در فوس در مربع
 مندرل حدانجه تا از احراز می است در سرکندل و بحال رف و سر ما
 می باشد و ممکن نیست که از آن راه دسرس گوه و لائک حوعاسی
 که پندرل اسام لاله است و در منادی موسم بهار کسمتر می سکند
 دوان رسد لکن از دیگر طرق درد یک بر و پندر است و حوب دنانر
 صعودت راه که اکدر در سوامچ خنال است ستر از پندر پندر
 دی دوان درد و در آن کوهستان مندرل و است و استر و مردوران
 کسمتری نار نمی درد و سرادفای حاه و حقل نادشاهی آن قدر
 که درد گر اسفار و حرکات همراه می باشد تا راه درد مندرل و
 بختی در آن سرد است از زمان حصر حذب مکانی حدس
 معهود شده که در نازده مندرل از آن مندرل دوازده گانه که حوکی هنی
 و بوسه و جنگس هنی و راحور و بهبه و ندرم کله و بوسانه
 و نالای کدل پرنیال و هنر مور و ساحه رگ و حان نور باشد
 هر جای که است مندرل رعوف مستعمل در حرم سرا و اسلحانه
 بخت دولت خانه مندرل و ناصطلاح اهل کس سر آت را لری گویند
 و عمارت و مرمت هر یک از آن لرها بعد از اهتمام کمی از امرای
 عظام معزز می باشد و همچنین از هر راه که راناب عظام و حاه منوخه
 کسمتر شود همین طریقه معمول است از آنجا که راناب عالنان را
 بل حد در دا السلطنه لاهور است روی داده در آن بهص مسعو
 باختری واقع شد حدانجه اول ماه حرداد الی و همانون ظل ورد

خواهر نظر مهر دور رسند و شمعها را چراغی که با همدام راحه
 حیات رسانند آنجا از هیمة برکنار رود خانه و فرمرار کو، ترتیب
 یافته بود بهجت امور طبع مقدس گردید و عاطفت نادیده راحه
 مذکور را عطای حامت و انعام منکهرار رفته نوارش مرمود دستم
 مومع تهده که مرتضی جان با همتا لری آن مامور بود از ورود اشرف
 کام ناب عرو شرف گردید و جان مذکور مراسم مشکش در عظیم
 رسانند و در دیگر مومک ابدال از کدل رتن نیچال که کرده است
 محبت دشوار گذار عبور نموده فلری ندرم کله مرول مرمود اگرچه
 طریق اس مرحله سر تا سر کرده صعب المرو است اما سواره آرد
 طی می توان کرد و اسیدی کدل بر نیچال دست که در بعضی عقبات
 پنداده ناند رفت حصر و بشار و حریمی طراوت آن کوه ملک سکوه
 نمرتند است که نکر بر سمه اراش شکعب دست اگر دبال خشک
 حامه سر سدر بهار حاودان و آب در حوی مسطر روان گردن در تمام این
 راه که گویی قنطرة صراط مستقیم در میان رباص حبب تماشای نقشه
 و یا سمن و اقسام سدرهای شاداب و گلپای رنگس و درختان مورون
 صده فامت طوبی آئین حسرت بهشت نرس از خاطر باطرا میبرد
 و مشاهده آنهای روان کوثر مثال و چشمهای صافی تسددم رلال عدار
 کنورت و ملال اردل های تماشا بیدار میشوند و اس کدل مندهی میشود
 ندره ندرم کله که نمونه از کوچۀ ناع مردوس است از دو طرف کوههای
 سرحرم بر صدور سر نیچر احصر کشیده و چون صمعه عارض روحطان
 مهوش سدر های داکتس بران نموده و رود خانه که عدوت آن
 گرد آبرویی در چهره چشمه حصر پیچده و صفای رالاش آب آند

سجاک در آنجا در آن دره جریان دارد و منتهی ال مراد است
و لری دولت خانه ناساهی برگزار آن ساخته شده بدل از
آساری در آن دره واقع و در آن چهار آستانه ای گرازی رانده
داخل رود خانه منسد و مشهوره و حصص حذب مکانی روزی آن
سجگاهی از سنگ ساخته بودند که آنجا بسنده و ماسا میگردون
البحال چون در روز انام بعدی آب سنگ را برنده و بر آب و
و کندی آسار بحالت ساقی نموده است و جمله ندرست و دوم
لری موسسه که امی کتل در بحال است از رود مشهور منصف آمود
سد و رود دیگر مویک منصور از آن گردیده و بعد از عبور نمود
از این کتل مذکور با قرار آن درخت دو گروه پادشاهانست و حاکمان
صها گرد و سواران عالم مورد ترس و حاکمان حباب را همی صحت
هولناک نشان داده اند و سحرای حاکمان نشان و صحنی حاکمان و پادشاهان
که نظم و تدبیر و معرفت کسب و داند و سرانست و مدد و لطافت
مخصوصات آن خطه و در درس نظیر نموده اند بطریق وصف معلوم
و افسان بر نیای حامی صدور و نموده اند و حاکمان عدالت و افسان
رباص مدنی معنی حاکمی محمد خان و مدنی درین باب گفته

• • •

دکستر اعتماد ما در دست است

وای ایمان و افسان و حاکمی محمد خان

و صاحب طبع سلیم محمد علی و صفی بیگی راه نلطع سخن حسن

آدا کرده • • •

درین راه خوش بود معشوق دلخواه • که بتواند کسی او را بود از راه

محمداً موکب حلال بعد از طی آن عقد در مصای بالای کدل که
 لری آن ناهنگام اسلام حاکم بود برول احلال نمود نشست و چهارم
 لری هدره پور از برول همانوس کامدات میض و صفا گشته روز دیگر
 آنجا مقام شد و مردای آن بمنزل ساحه مرگ توجه فرمودند مردیک
 بمنزل مذکور موصعت که برار شمع موسی بعدانی که معاصر عرب
 سنیانی و ولی حقانی حضرت سید علی همدانی دنا من سره العرب بوده
 آنجا رافع شده سرزمینی مندر حرم دل نشین است و در حاکم موروث
 طوبی نشان دارد و حوثی بقدر در آسیا که گونی از بهر سلسل مندل
 جدا شده ماندر معبره شمع و مسجدی که آنجا ساحه اند منگدر
 و همه حا در میان مدره حراب دارد الحق مکانی میض قریس و برهت
 گاهی حلد آنس است نشست و هفتم لری حها که کشا بمنزل حایپور
 در اهترار آمد درس راه مرز میذهای حرم و حوث و مرعراوهای
 دلکش و جداول آنهای صافی و گلهای رنگارنگ و سفرهای
 گوناگون بنظر همانوس در آمد و حصانص و کنقیات کشمیر بهشت
 بنظر و آمار حصرت و بصارت و صفا و طراوت آن حطه داپندر
 آشکار گسده عمارت منب معرو منحب راه از دلهای بطارگیان ردود
 و درس بمنزل سینهکان که پندشدر نکشمندر آمده بود و مراد حاکم
 رمیندار تمت دولت رمنس 'وس در یادید و روز دیگر آنجا مقام شده
 مردای آن کنار دریای بهت برد که موضع هفت چهار مصر حیا
 حشمت گشت و سلیم راه مذکور آنجا مقام شد و عرق بی تمده
 مطابق هر دهم حرداد که ساعتی مسعود بود شهید شاه روزگار اوائل
 روز از موضع هفت چنار سوار بهینه اندلی گشته بهار آسا زوی توجه

دلکش کسمندر آوردن و اوضاع روز و شبانه و الا غصص و در اسرار
 روز کس خدیجه حسان گردید و صعب حظه کس در و معرف
 حصص و نبات آن نند و در و ص بطور فرا را با کس بحر و امت و در
 کذاب مصطفی نادسانده که مستعمل است در و فای عهد دولت
 اطمینان حصص علنی مکانی فردوس آسانی صاحب مران دای
 ساحبان نادسان طاب ذرات نرجی از حصص و احوال آن نند و حاد
 مثال از و ناض و ناضی حبس نسان و حریرهای دلکش مصص
 مکان و حسمه سارهای مصص ماده و در و مر و گولافهای ضای
 صلال آینه الدن و آتسارهای دلغریب مرج فرا و نلامها خوش
 هوای دانکسا و سرزمینهای حرم و خوش و در حسان موزون دلکش
 و کدر و ناض و ازهار و و در و ک و انمار و بر و عر و صا و
 لطافت آب و هوا و دیگر مرانی سگر که آن نند و مصص لذات نآن
 از سار امکنه و نند امتدار دارد مشروح و مین گسند لا خرم در و
 صجله نأمر سعادت و انال در و صعب و نمرهات و سرخ حصص
 و کنهات آن که بعضی را مجلدی خدا گانه ناید نوسب نمی مردارن
 بالجملة چهارم ماه مذکور قوای گلگسب ناع و نسان از بهار حسان
 خاطر انور خدیو حسان سر و در و نحب ناع ناص نحبس و مرج
 نحبش را از ناص و دوم نحر می و نصار و نحبش و از انجا ساند
 سعادت ناع نساط (نند و در آنگلشی فردوس مانند و موزون و نسی
 از مزاج بدولت خانه و الا مراجعت و و در و ننگام سردار حان
 نوحدار مرکز بهر ارج نعوحداری سرکار موزون از نند و نطاب الدن
 حان که در سلب و مکنان اسکر کس مینظم شده بود مصصوب گسند خلعت

بر مراری نامت و چون معاهده برادر منص الله خان داخل طبعی
 در گذشته بود عاطفت ناسازمانه خان مذکور و در برادر دیکرش را
 عطای خلعت از لباس کدورت برآورد از سوانح اس اناج دفع و
 استیصال قوم سیدل است از کنار دریای مهاب آن گروه وحامت
 بروه سیدل انداز مائل افعال دیاری که بیشتر از آنها در نیروی
 بیلاب تمکین دارند و در سوانح اناج برخی از آن طائفه ند فرجام در
 موضع دهکوب که آنرویی آب است و حصرت شاهنشاهی آنرا
 بمعظم نگر موسوم ساحنه اند اقامت گرفته بودند و دنا بر آنکه قومی
 معتمد جهالت کنش و مرفه دو قدرت با عانت اندیش اند و
 بعضی اوقات مصدر شر و مساد می گشتند اشاره والا لغو حذارا و
 حکام آن حدود صادر شده بود که آن شور لکنان را از سرزمین
 احراج و اراج نمایند و بموجب درماں همانا آنها را دنا بر روی آب
 کو چانیده بودند چون بمسامع حقایق مسامع رسید که درس اوقات
 آن جمع واحد الجمع بمقتضای جهالت و با عانت اندیشی
 مسلک نعی و عصیان و طریق تمرد و طعیان پندوده اند و گروهی
 اندوه از خود سران حصارا مآب پندامردی حسارت و دلیری از آب
 مهاب عبور نموده بر تهبانه ناسازمانه که درس طرف آب اسم حمله
 آرگسده اند حلیل الله خان موحدار آنجا که بدروزی همت و شهامت
 قدم بدات و شرده تان مردودان نانگار بمدا مده و معانله پش آمده
 بود دران آد برش و کارزار خان سارگشته تهبانه نتصرف مقهوران
 در آمده است لاجرم چهره عصمت ناسازمانه دشعلت عذب بروران
 شده برلیع لازم الاستیصال از موقع مهر و حلال صادر شد که دنا بی خان

مدر آئین که با و بجای مخصوص در گذاردنای حداد بود با اهل
و بجایه دادن صورت شناسه آن صد نفران برگشته روزگار را تسرای
کردار با همکار رساند و حال مذکور محمود و زوی منصور لاج النور عازم
آن حدود گشته نرسیده و استیصال طاعنان دنبال مرداحب اگرچه
ناستماع بوجه اوج فاعله که معاوضه آن روز از اندازه طاعت
و بوی آنها بود اهل و اعتدال و اکثر مواسی و مال خویش با جمعی
از آب گذرانیده بودند لکن گروهی که فحش و سرور درین
طرف آب مانده بودند طعمه مع سوط ارزان بصره میداد گشته
سر بخت بدی در کسند و عرصه آن با حدت ارحار و خود
عاملان سرور و عراس مانده از مال و مواسی آنها عذمت مراد
بدست سناه طغر ناه آمدن و مرید در لک رومنه از بعد و حدس
در کار خاصه سریده صدف سد و نای حال زوری حدت آنجا بوقت
بموده و بدو بسبب نهاده و صدف و سدق آن سرور و حدس و حد
برایع همانی فحش و حال که در سلک کومندان صوفیه کالی
انظام داشت صادر شده بود که در جناح طبع و امتیاز حال دادن
صوب شناسه بحراست نهاده و موجداری آنجا تمام نماید بعد از
رسیدن حال مذکور مدانی حال او را در آنجا میمنت ساخته
مراحت دمرد خون راحه و کهنانه مقصدی مهماب دیوانی را در
راه کسندر عارضه طاری گشته باسنداد آنجا مانده بود درین وقت
مستوی و صا روز با صفت حداس از دمانر هسنی بر آورد و مدصب
خلیل القدر و راز اعظم و عامل حال متر سامان که بسمت و صفت
و حاصرت در علوم متجذگی و معامله مهمی و رزانت رای

منصف بود و احکامان این خدمت والا ریت داشت نامردگشته
 یازدهم ماه مسطور لغو و این رتبه والا و منبر است عظمی سر مناهات
 مارج کامرادی رسانند و معطای حلعب خاص قامت امتیاز
 ادراحت و انتحار حان خدمت منبر سامانی حلعب انتحار پوشید
 و ملذت حان در ادبش از تعدد او آخته نگین شده حلعب یامت
 و روح الله حان خدمت منبر بخشی گری احادیث از تعبیر ملذت
 حان منصوب گشته رعایت حلعب مناهی شد از شراب و سوانح
 این اوقات قدسی درکات امراش و حوۃ حشرات و مدر است در
 عهد سلطنت اعلی حضرت هر سال در پنج ماه متدرک از حرانه
 احسان بادشاهانه مدح همداد و به هزار روزه بواسطت صدور الصدور
 نارباب استعناق و مستحاضین و رمزه اتعیان و صالحین اتفاق میشود
 ندس دستور در هر یک از محرم و ربیع الاول دوازده هزار روپیه و در
 رجب ده هزار و در شعبان نایزده هزار و در ماه مبارک رمضان
 سی هزار و در هفت ماه دیگر حشرات را و حیاتی مقرر بود از آنجا که
 همواره همت ندی بهمت شهید شاه مومن حق دروۃ در کام بخشی
 حلائق و آنجا معاصد حاجت مندان مقصور و طاعت لازم
 السعادتش ناماست آوار کرم و اشاعت انوار احسان سیاب آسا
 حور شدند سان معطور است در وقت حکم معلی از پندشگاه مصل
 و مکرمت صدور الصدور و منصدان امور و نوات صادر شد که در آن
 پنج ماه متدرک بدستور سابق عمل نموده در مانی سپهر در که
 بدسترو حوۃ اقامی مقرر بود هر ماه ده هزار روپیه نارباب استعناق
 اتفاق شود که و حوۃ حشرات معرره از سابق و لاحق در سالی یک

لک و چهل و ده هزار روپیه باشد تا از ثبات احتیاج در تمام عمر
سال بهر اندوز وظائف حشر و اصال نوبه هنج و دست از مواهب
پادشاهانه محروم نباشند و این مدافع سوای رزق که از و حوۃ در
منارک سمس و ممری در سالی دو قوت دامن امند حلقی را
لبر بر بعد مقصود می سازد و دیگر مراتب حشرات و مندراب و و حوۃ
ایمانات و اندازات که از کند صابطه و دستور نفرومست میباشد
و هم و معنوی حلال مصدق و بعد از آن بدو اند مردانست •

حسن و منارک مری مال چهل و هفتم

درین اقام طرف بحسن بساط مفر که عرض دلکسای حلقه
تسلی از در منزل سعادته مهر انس و بهر سریر حدیو جهاندار
عالم گذر سعادت آگس و نص مدبر بود موسم درن فرجند و مری
در رنده جهاندارا بود سادمانی و سار کمرانی رسانند و روز
منارک نکسند هفدهم دی بعد مطایق سنوم بر نص از در
پاس روز آن حسن دل امروز انعقاد یافته و در مسعود تائن معبود
بفعل آمد و مال چهل و سیم مری از عمر کرامت طراز حضرت
سعادتی بهر از منمند و رحلتگی تا تمام رسیده حال چهل و
هفتم آمار صد درین روز هما در حاصل جان و در اعظم دامنند تا صد
سوا بمنصب پنج هزار و دو هزار و داند سوار والا زندگی نام و
داسمند جان عطایا را رامت امتیاز امراخت و مرصی جان و
کدور رامند که والله دارغان هرک اعتبار است تا سار طلا مناهی
کند بعد از خلعت تا صافند تا صد سوار و بهر در هزار و

پانصدی دو هزار سوار مشمول عاطفت شد و امتحان حان میر
 حاکم نامان پانصدی منصب دو هزار و پانصدی هزار و دو صد
 سوار و سیف حان نصو، دارای کشتن ار تعذر اسلام حان معصوم
 گشته نعمات خلعت و امرایش منصب مشمول عاطفت شدند
 و حکم محمد مهدی لخطاب حکم الملکی نامور گشت و معین حان
 از اصل و صافه منصب هزار و پانصدی سه صد سوار و مراد حان
 و منندار تبت نعمات خلعت و اسب و خنجر مرصع و از اصل و
 و اصافه منصب هزار و شش صد سوار و معاصر حان از اصل
 و اصافه منصب هزار و چهار صد سوار و محمد تقی حان که خدمت
 کشیدگری دکن بار معوض شده بود منصب هزار و دو صد و
 نگاه سوار و خدمت طلب حان نعمات اسب و الله قلی چیله
 نایم یک هزار روپیه و مرحمت اسب و شمشیر مورد نوازش
 گردیدند و سعید جعفر ولد مید حلال نحاری که در موطن مالوب
 حویش گجرات بود نایم سه هزار روپیه مورد مرحمت گردید و
 و عیان حان ولد ظفر حان که در کشتن احایار گوشه نشینی کرده
 بود از اصل و اصافه نهالیاده نعمت و چهار هزار روپیه کامیاب
 مکرمت گشت و لحواجه معین الدین ولد حواجه خداوند محمود
 خلعت و یک هزار روپیه و لحواجه عبد الرؤف ده نندی و وایسی
 عبد الوهاب ایسی العصاب هر کدام یک هزار روپیه و نشیج
 محسن کشمیری خلعت و دو هزار روپیه و لچندی از سعرا و
 سازندهای کشمیری سه هزار روپیه و فرمره عمه سلیمان هند که ملازم
 رکان بصرب مآب بودند سه هزار روپیه انعام شد از سوانج در

گدسین فاصل حان در ر اعظم است ارس جهان نسی اراسا که
 بمعدنی ارات استعداد را شهر خمد سه دس دس و روزگار
 دل آزار عمواء ناحیه مدال بر سر گس است آجان معدن دس
 را که حلب به ص لعد و دت وزارت بر فاص اندلس
 رنده و سالار بود نس از سلم آن خدمت کویت معده بهم
 رسیده در ادک رصنی سدا نام و حون اسب عمرس از منزل
 سدن سدن به حل بر گدسده محدود سعتن مسرت گسده بود
 و طبعیت سحوت را دود مقاومت آن مرض صعب د اند
 معالجه و مداوا سو مند معداد و نسب و همد ی معده گذر
 یار دهم آن معور رنده والای دیوای کامرای ناده بود داعی حق
 را لعدک احاب گفده جهان گذرانرا بدرون نمود خصر
 سبب ساهی که در دان گوهر احلاص و دمت سنج جوهر بودست اند
 بر موف آن دستور دولت حواء منامع گسند و دس آن معفور
 نموج و صندس لاهور نقل فاده در داعی که صعب مدس
 خویش ساخته بود مدس سد و درس روز که ستردهم تر صاء رعد
 گلانی بود حون طبع مبارک حافان حون سانس از حدود اس
 ساخته مدابر گسده بود مراسم آنروز را موقوف رمودند و روز دیگر
 حسن مذکور دآس معور بفعل آمده ناساگرانهای کام کار والانسار
 و امرای نامدار رسم گذراندن صراحتهای موضع و مذاکار عا آوردند
 و درس روز برهان الدس ترادر واده اصل حان مرحوم کتاره ارا ران
 رمس بدرگاه سدر آدن آمده بود ضرور انظار موارس گسده مداب
 هاب ار لانس سو کواری بر آمد و منصف هسب مدنی مدو سحاه

سوار سر بلند شد دهم دی الحجه که عند مردیده اصحی بود مراسم
 آن عند سعدک بعمل آمد و حصر شاهنشاهی سعادت معهود نه مسجد
 عیدگاه پرتو قدوم گسردند و پس از ادای نماز معاودت فرموده
 دهم فردا بجای آوردند و شب نهم و هفتم باشاره معلی نور
 کوچه چکه که آنطرف دل رو بروی دولکانه والا واقع است و همچنین
 در کشیده در روی دل چراغایی در کمال خوبی و بطرف فردی سده
 معاشای آن مشاط امرای طبع همانوں شد و بودند دیگر در روی
 دل چراغان کشیده هنگامه امور عسرت گردید و بکرات حصر
 شاهنشاهی بگلگشت و ساتین سر درخت گاهها توجه فرموده
 صرب اندور گسندد در دین انام شهامت خان خازن حصار شهر
 دار الملک کامل بحراست قلعه ارک آن بلند و منحصر فردی از بعید
 قلعه دار خان و شمشیر خان تپانه دار عربی و محاط طاب حصار شهر
 مدکور و قلعه دار خان تپانه داری عربی تعیین نامند و از فوائد صولت
 نگاله بمسامع حقائق محامع رسد که خواصخان از کومکیان آموخته
 داخل طبعی مضاط خدای در وردند و چون از سوانح صولت دکن
 مبروص مدنگاه خلافت شد که سید علی و راجی واد اصل که از
 نوکران عمده عادل خان بود ازو مهارمت حسنه نعم ندگی درگاه
 آسمان حاضری ارادت ملوک طغر ابر دکن آورده اند عنایت نادرشاهانه
 ارادن را بمنصب در هراری هزار و ناصد سوار و دوسن را بمنصب
 هزار و ناصد دی هفت صد سوار وواحد و دلاور خان خدشی از
 کومکدان دکن بحفاظت حسن حای سرور رسد *

بهشت رباب حاد حلال از بهشت آباد کشمیر بجانب ویرناک و ازانجا مصوب دار السلطنه لاهور

این در سمت جنوبی کشمیر حسمه سارهای کور رلال
و بهشت گاههای حاد منال که هر یک ربع شمس اندکی
و حسم و حراج کسوری تواند بود و از راج حده نر مدسگاه خاطر
حورسند سار حندی بر تو افکند که بدان صوب بوجه د و ده بساط اندوز
مهر آن اماکن دلکسا کردند و از و روناک به شد اندال و انجانب
دار السلطنه منال بر نماند و روز منارک دو سنده نسبت و دم
مستوم مطوق چهارم سهر نور که ساعدی رجده این بود موکب حاد
و حلال از آن حطه ردوس منال بهشت موده آنروز در موضع ناندور
که سر زمین آن رعمران راز است و در انجا نیمی حوس و منبرل
دلکس ای دل انجا داد ساهی نر کنار آب بهشت ساحه سد و و
دول گسترند و روز دیگر در نیمی در محط سرادی منصور گردند
و ردای آن حصه پنج هزاره که آنجا در طرفین آب بهشت
و نستان سرا در کمال بهشت و صفا میدی هم واقع است از روز
مسعود سعادت آموز گشت و در آن مکل مدص نسان مکرور مقام شد
نسبت و سسم که راس طغر طرار در پنج هزاره ناهنزار آمد تا دل
کپده بلکه که صندهای سدر گندی است حصرت ساهد ساهی سوار
سعدت اندال و طع مساس برمودند و ازانجا ندولاب نر نشت روان
نشده ناسلام آباد معروف ماستجه که در حسمه حوس و عمارات
عالی ناکس دار سرف و دوم نشتند و حوس آن موضع ناطح ناره

بهال رصاص حلاوت شاداب لعل گلشن سلطنت نادشاه رانده ارحمده
 محمد اعظم متعلق بود آن موکل حدیقه دولت پیشکشی از نوادر
 حواهر بنظر مدسی متأخر رسانیدند و نسبت و هدم نافع و عمارات چشمه
 سار آصف آباد معروف لمپهی مهرن که مثل آن سرچشمه لچشم
 سناحت بدشکان بهان دنده کم رسیده و مشتمل است در عمارات
 عالی دلشس و حداص و رصاص میص آفتن از برول همانون ادوار
 میمنت بدسرفت و چو آن مکان برهت بشال معروف طبع اقدس
 آمد روز دیگر مردن عرواحشام آنجا مقام فرمودند و ارحاب
 رحشده احمر برج سلطنت تانده گوهر درج حلاوت نادشاه رانده
 العذر محمد معطم که آن مرصع بدول ایشان متعلق داشت رسم
 بدشکتش بددم رسدن نسبت و سهم چشمه سار میص بداد بدکم آباد
 معروف ناحول از روزن اشرف آبرویام و آن چشمه است
 هم چشم کوثر و تسنم که نا حورشدن هر صبح از لال صافی آن دست
 و رو بشود سیمای روشنی بگرد و تا ماه هر شامگاه بطریق انعکاس
 دران عوطه بچورد رحمارش حلاوت بدرد آنتر را در عدوای و گوارایی
 صمت صرمت در آنهای دیگر است دران مرعب گاه دولت عدوای
 دادساده و مدارل خسروانه در کمال رسم و رعب و رعب و مداب
 ساخته شده و ناعی حوس و دستان سرای دلکس دارد که ریشه بهال
 محدس از سرزمین خاطر رضوان آب می خورد دران بهارستان عشرت
 بیدرک روز معام شد و چو آن مکان حلد مثال سرکار پده ارای هوج
 عظم صدر بشین تنق حشم بواب تدهس و عاب رب الدسا
 بدکم متعلق بود آن ملک ملک ای اطوار ادای مراسم پیشکشی و بنار

بود درم صهر رانان جهادکسا از ملکم آباد انبساط نموده بودند
 و در آنجا سار ساد آباد معروف به ویریاک انکند آن منهل آب
 و سرخس منهل آب مدفع دریای بهب امت و آب نسلار دارد در
 کمال صفا و سرور که منتهی آبادات قباب عربی آن ندارد از آن می
 شوند و حداقل و انبار از آن خربان می باشد در آن مکان برهت درون
 در تمامات عالی اندیش و فساد حدیث آید منهل ل بردهای
 حوس و آسارهای دلکش که هر یک آب روی کسوری تواند بود
 ساخته شده است و منهل هوا و برهت و صفای آن موضوع دلگشایی
 طبع اندیش حادان جهان آمد در در آنجا تسلط امامت گسترده
 گلس امروز دولت و تخت و حوس آزادی عسوف و سا مانی بودند
 از سوانح آنکه حوس خضر حان صوفی دار مالیه بهب معروف
 خدمت جلالت القدر وزارت اعظم به نسیکا حضور طلب شده بود
 صوفی داری مالیه از معتد ار لاجات حان که در کار حیات بود
 مقصود که در مرمان وادان منعمی نویص معنی تا شلعت خاص
 بهب او مرسل شد و مدعیس که منتهیاری چهار هزار هزار بود
 نامان که هزار هزار را منس در وقت و از وایع صوفی گنرات
 مناسمع حقان مناسمع رسد که سوزنده تخت لای سرورهای از موم
 ملوح دران با خدمت موسوف صوفی ناطل و انوای د نو انداز
 حو را را نسیکوه نام کرده بود و جمعی از واده طلال منده حو و
 او اس بی آر دراهم آید اعداد مناس می انگشند و طاعت
 گولار گنرات که موسوف هوای صوفی و صوفی طلال آن گروه
 عصیان بود را در سر آست آن فرومانه را دسب آویر منده ساخته

نورس امرائی می کردند مهلت حال صوة دار آنجا مدفع
 از بردارنده سلک جمعیت معسکری که در آن مسجول فراهم
 آمده هنگامه آزادی امساد بودند از هم کسب و مرفه کولان را
 تادیب بلع نموده گرد و مار از روزگار سان انگلیت و آن تنه
 تحت بی نام و شان را از آن حدرد آواره ساخت بالکله بمجم
 ماه مذکور موکب منصور از شاه آباد 'حاجب دار السلطنة لاهور
 عمان ابدال معطف ساخته هستم همدرد نور که سر راه پرنچال
 اسب برنو برول انگند و در اندامی راه حضرت ساهدساهی سسر
 آشار او هرکه در دره دسب چپ راه واقع اسب و کمال بدربار
 عراب دار دوحه نموده مساط اندر تماشای آن شدند درون منزل
 سدق حان که بصوة داری خطه کشمر منصوب شده بود نعطای
 حاجب و اسب عرابی و یک رخبر بدل مناهبی گشته دختوری
 معاونت داد و مراد حان رمیدار تحت حاجب نایب سرحد
 شد و از واقع دار السلطنة بموقف عرض رسید که طهر حان که برسم
 گوسه یشدنی آنجا بسر می برد باحل طبعی روزگار حناس
 پیری شد و از همدرد نور در عرض نازده روز عرصه پهنر از عمار
 موکب مسعود عطر آمون گردید و راحه حی ساگه که بموجب فرمان
 همانور در بواخی گجرات امامت گردیده بود و صف سکن حان که
 در پهنر برول داشت و راحه رایی سگه و دیندار حان دولت
 ملارمب اندوختند و راحه حاجب رمیدار راحور نعلاب خلعت و ماده
 میل سرمرار گشته رخصت انصراف نامت و روز دیگر که در پهنر
 مقام بود از واقع مسعود الحاله اکثر آباد بموقف عرض رسید

که اسلام حان صوفیه دار و کفایت حان دیوان آن مرکز دوله
 اخل طبعی رجب هستی در دست و تولد کرامت حان تمام
 هوسدار حان صوفیه دار دار الحکله و شاه جهان آباد صادر شد که بعد
 از رسیدن صفت حان که از بعد از انجمن است و طبعه مبارکه و نظم مهمات
 دار الحکله و معنی شده بود ثمرة اخلاصه سعادته نصوب داری آن
 مصر احوال تمام نماید و صفت حان تعلیم سوارس نامده مرخص
 گردید که ترویج خود را در دار الحکله و رساند و بعد از آن از بعد
 هم حان بقصداری نواحی اکثر آباد شد نامده و عطای
 خلعت ماهی شد و از منصف که در هزاره هزار و ناصد حوار
 بود ناصد سوار دو اده شد و در مرکز گردید و منصفی ترویج
 بدوایی آن مستقر حاکم منصوب گشته خلعت سرمرازی پوشید
 و معتم حان بدوایی سرور ملکه ملکی حصال مددش دعای طرار
 هودج عقب و احتجاب روس رای رنگم مدافعی گسده و عطای
 خلعت سرپند شد و دست و دست موکت طغر مآب اردنای حنا
 کسر عور نموده در داخل آن برول معاد برمود و چون فراوان دران
 نواحی ستری حد فدل کرده بودند به واسطه سفر کار نعمت شد آن
 داع صار و در دکان مردم آزار روز دیگر که معام دو سوار شده
 اران حمله در ماده سدر را که هر یک نیمه داشت بهنگ از ای
 در آورند و سدر سحر را فراوان گردید و صلاح آن که از کنار دریا
 کوچ شده دگر ناره نسکار ستری حد که نامی مانده بود بوجه دوده
 در ماده سدر و چهار سه رجه را بهنگ از نامی در آوردند و مدعی الله
 حان فراوان بدگی را طای خلعت نواحی چهارم ربع الاول مواد

مادردهم مهر رایت طغر بنرا در تو سعادت در ساحت باغ دلکشا
 انگدده عمارات دولت خانه آن از برول اشرف مهبط انوار عرو
 کرامت گردند و انرا هم حال صوبه دار دار السلطنة و اعتقاد حال
 و تربیت حال که بموجب حکم والا در لاهور مانده بودند دولت
 آستان بوس دریافتند و پس از دو روز انامت دران حدیقه حلد
 آسا اواخر روز چهار شنبه معتم ماه مذکور مطابق هردهم مهر که
 ساعت دخول دار السلطنة بود حصر سپهشاهی برس دایند
 الهی لوی اعظمیت و حلال آرا سناسرای انبال در امر احده روی
 توحه شهر آوردند و از دریای راوی بحسر عبور فرموده دلقه مبارکه
 را بقدم میمنت برس رفعت و درو چرخ برس بخشند درس
 انام راحه حی سنگه عطای خلعت خاص نامب مناهات امراحت
 و ظاهر حال از چاکیر رسیده جنبه سای عده سلطنت گردند و
 عطای عصای مرصع دوارس نامت رمر حال موحد ارکوهستان حمون
 ارا سار سده بدعزل سده سده سرف اندوز شد و سده سلطان ارسادات
 کرلای معلی که نک چند در کلکده بود و برهنری سعادت و باوری
 تحت ارا سار بعد اصلاح آستان خلعت و انظام در سلک خدمت
 گرازان پدشگاه سلطنت از قطب الملک جدا سده بود دولت آستان
 بوس نامت نک رنجیر میل برعم پدشکس گذراندید و عطای
 خلعت هر داند گردند و ارس حبت که ملا عوض و حده دنادر
 تعصیری مرورد عذاب حسرانه شده بود حواحه فادرکه سرف سیادت
 نامرلت بصیلت فراهم داشت خدمت احتساب از فعیتر او
 خلعت سرمراری پوشید و چون درس ایام مودت حال چیده را یکی

از حدیثی که شاه فیاضی در حدیثی که ناوار است ترجمه کرده
 از بنای درآوردن بود معدلت نادسها که قابل را نادس رساند و سران
 و دیگران را مایل آن سرخود مورد عاطفت گشته و نادس حدیث
 نوارس دادند و کوچک بگ ملام عدل العرواح و الی بخارا که از
 جانب آن حار والا در میان حدیث سر است و در حدیث حانوران
 سکری برسم از معان آورده بود سعادت استندم آستان ملک احدرام
 دروایه آنها را نظرا رساند و بمواحم خسروانه سر اراز گشت
 و حاجی محمد عرب رساند امام شمس سرف اندر ملامت اکسیر
 خاصیت گشته دو سر است عربی و در حدیث سمسیر که امام
 برسم حدیث دارگاه خلافت ارسال دانسته بود بمحمد است سرف گذرانند
 و بعد از آن نوارس نام یافتند هم عمر را از روضه م ورثه حضرت
 حدیث مکانی نور الدین محمد جهان گز دانست طاب ثراه که در آن
 روی آب راوی واج است از خاطر ملکوت ناظر گندی حدیث حو
 برسم سر بر رفته تا بموار مدص الوار سرف قدوم نهندند و روح
 آن سر بر آرای محفل حدیث را و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا
 رفته نهندند و بخاروان آن روضه نصیحت کل اعلم بره دند

حش ورن مدارک سمعی و آثار سال چهل و سیم

درس امام مدینه مرحام که جهان از مامر عدل و راقب
 دلساه عالمگیر مالک رفات نام است بود و مهال آمال عالمان فرسخ
 صحاب نصیب و اجماع حافل مهر امیر شهر جناب سرختر
 و سادات بر خنده حش ورن سمعی آن پانه انرای اوزنگ خلاصا

و جهانگشایی طرب نداری الحس انام گشته هنگامه حرمی و نشاط
رونق پذیرفت و روز مبارک در شده نازدهم ربیع الثانی مطابق
نهم آبان در عمارات میص نهاد شاه نرج دار السلطنه لاهور که در
ربعت و شان عرت تختی چرخ داب الدروج و آفتاب هر صبح نعیم
تماشای آن شگرف مکان بر بردن نه نایه ملک در عروج است
و باشاره همایون و بزرگ پیشگاه دولت برای آن حش نهجت
طرار آبرا نمط بساط تحمل و احاطه نوعی که معمول است
سلطنت گردون بسطت است نایب و آراستش درودند خسته
نرمی دلکش و مقدس مکتبی مسرب اما ندانند انعام یافت
و خورشید گدنی در در اوج عظمت و انبال پرتو ورزیده نرج میبران
امگنده ورن مسعود نائنی معهود بعمل آمد و سال چهل و پنجم
از عمر همایون بهراران منصب مرشدگی نایبام رسیدند سال
چهل و ششم آغار شد حضرت شاهنشاهی بعد نراج از مراسم ورن
مبارک سرور آرای حشمت و کرامتی گشته دست در نوال نکود
و اتصال گشودند درون در خسته امیر حان صوبه دار کابل که
بموجب برلغ طلب از آنجا آمده بود ناصیه سالی عتبه خلعت گشته
نیشکشی شایسته از اسپان عربی ناد رفتار و ترکی راهوار و نغائس
خواهر و دیگر رعائت و نواز گردانند و نعطای خلعت خاص اختصاص
نافته از مدینتس که پنجه برای پنجه نراج بود، نکه نراج در اسپه
سه اسپه معزز شد و نجات حان صوبه دار مالوه نمرحمت یک رنجیر
میل مشمول عاطفت حسروانه گردند و منصب هوشدار حان صوبه دار
الخلایفه (کدر آنک از اصلا و اصانه چهار هزار و سه هزار سوار

هزار نام و امانت خان بخشی دوم از اصل و اصافه و منصب چهار
 هزاری سه هزار و هشت صد سوار و عدایی خان نامافه و ناصدی
 بمنصب چهار هزار و دویست و صد سوار و منصب سنگخان از اصل
 و اصافه بمنصب دویست و ناصدی هزار و چهار صد سوار و سنگخان
 صو و دار کسمندر عدایت از سال خلعت و مسخر و انگار خان مدو
 سامان عطای و امان و محمد الرحمن ولد بدر محمد خان نایم
 و چهار روز و منصب خان ناصافه و ناصدی بمنصب دویست و هزار
 سس صد سوار و منصب خان نامافه و ناصدی بمنصب دویست و هزار
 چهار صد سوار و حکیم الملک ناصافه و ناصدی بمنصب دویست و هزار
 پنج سوار و از اصل و اصافه سوار خان بمنصب هزار و ناصدی
 ناصد سوار و محمد خان ناصد ناصد خان بمنصب هزار و ناصدی
 سوار و ناصدی ناصد و عامل خان که نیکو و ناصد ناصدی در
 لاهور و سر مدو منظور انظار عاطف گشته و ناصد خلعت و منصب
 دویست و هزار هفت صد سوار دگر ناصد ناصد ناصد ناصد گردید
 و ناصد سلطان کورانی که حدافه گدارس با ناصد در ناصد ناصد
 معالی رسیده بود بمنصب هزار و ناصدی سس صد سوار سوار گشت
 دوازده هزار و دویست و ناصد ناصد ناصد و ناصد ناصد ناصد
 که در ناصد ناصد ناصد ناصد ناصد ناصد ناصد ناصد ناصد
 سر ناصد و اور بخشی مرصع و منصب هزار و چهار صد سوار و خطاب
 راجگی ناصد ناصد ناصد ناصد ناصد ناصد ناصد ناصد ناصد
 سوار و خدمت طلب خان هر یک ناصد ناصد ناصد ناصد و ناصد
 و ناصد ناصد ناصد ناصد ناصد ناصد ناصد ناصد ناصد

امپ نا رس و ساز نعره مناهی شدند و خواحه بهاء الدین از خواحه
 راندهای ماری الدین که رحمت طواب حرمین شریعت راندها
 الله شرفا و قدرا نامه بود نعطای خلعت و انعام نابوده هزار رومیه
 کامناب عاطعت شد و کوچک تنگ ملایم عند العربرحان والی
 بحارا نمرحمت خلعت ر انعام در هزار رومیه سر امرار گشته رحمت
 امصراب نامت و فامی عند الوهاب امصی العصات و محمد وارث
 و حادط رحیم الدین و حکم صائب و رادم اس صحیفه ابدال و چنددی
 دیگر هر کدام ناعم یک هزار رومیه مناهی شد و پشهرار رومیه
 پرمرو نعمه ساجان و سرور سران آل نرم پر نشاط عطا گردید و پنج
 رنجر بدل دیشکس بهادر خان موده دار اله آباد انظر انوار رسید
 و جمعی از عمدها و امرای حضور بر نور ادای مراسم تشکیش نمودند •

فرستادن صحیفه قدسی در جواب شاه عباس

والی ایران نا موعانی قیمت هفت لک

رویه مصحوب تربیت خان

چون شاه عباس والی آذربایجان معصای صلاح اندیشی و آداب
 ستمی نسبت تهنیت سرور آرای اس رفتند ارنگ حلاوت
 و کشور کشانی بوداق بدگ سر فلندر سلطان چوانه تعجبی
 اقای را که در سلک اعدای او بود نامه مدنی بر مراسم
 مبارکند خلوس همانون بر سرور سلطنت اند نهاد و مدنی
 از فوائد حکمدی و اتحاد ارمغانی ساسده ارتضی و دعائس
 ایران زمین بسده سپهر آئین و رسانده بود و از در سه چهار خلوس

والا پادشاهان معلی رسیده اند ای مراد به قمار نمود و در همان
سال کلمات مزاحم حمزروانی شده و حصص انصاریان داده
درین اوقات حصص سه ساهی را نیز تسکین صحترا آفات اسیران
که دودنه سنج زموز انفس و آفاق است خدش رو افکند که
مدنی مکتبه عطاوت مسکون در جواب آن نامه بهدست مصموم
طراز نگارش داده با دخی از نفاس و توان در ممالک هندوستان
درهم از معان مصحوب یکی از دلهای درگاه آسمان خاخره والی انوار
فرستاد و ریت حال صوبه دار ملکان را که از بدنه های متجدد عمده
این دولت گردون دوان و صاحب درون و سامان بود ناس خدمت
مقرر نمودند و در روز خمس وزن اسیران او را تعظای خلعت و دلا
و کدر و قل ناسار دهر و ماده عدل و ده سرآمد از الحمله دو
عربی و دو رانی یکی از آنها ناسار طلا و حلقه مربع و مستور
و ستر و ترکس همگی ناسار مربع و ناصافه نگهراز سوار نمیداد
چهار هزاره چهار هزار سوار مورد انتظار نوارس ساخته به قمار
ازان زمین مرخص فرمودند و گرامی سرآمده که بموجب امر
اعلی دانستند حال انسا کرده بود ناصوبی از مربع آلات و
و نفاص امتعه و اموات و دیگر توان در رعایت این ملک ملک
مستحب که بناده از هفت لک روزه تمت آن بود مصحوب حال
مذکور مریدانند .

معاودت بهشتیای مسلمان مریز

از محاب نداد الحلافه شاه جهان آباد

حون خاطر ملکوت ناظر گندی حدنو عالمگیر از گلگشت

خطه کشمیر و سیر و شکار عرصه پنجاب و قلم مہام آن حدود
 مراعت نادت و یک چند سائے چتر ہمایوں انوار سعادت
 در ساحت آندہار گسترده ساکنان آن نوم و ہزار مدد معدلت
 و احسان بادشاہانہ کامناب و ہر روز گرد بندہ عزم مراجعت بصوب
 دار الخلافہ سائے چہاں آرد کہ مستقر بہ بر سلطنت اندہ نداد است
 از باطن الہام موطن سر نرد و روز منارک حمعہ پانزدہم رنوع انسانی
 مطابق نص و چہارم آنان کہ ساعی مسعود ہون مدد دیان و
 عملہ نفس حائے خلعت یافتہ بموجب امر والاہرادات اقبال ہنرون
 رند و دوشندہ ہژدہم مطابق بدست ہجتم آنان کہ احمر شناسان دانہ
 ہر روز اعلیٰ شاعی اس بہ نص مرحندہ معرور کردہ ہونند قربت نسہ
 داس روز حصر شاہنشاهی نا مرالہی و شکوہ چہاں پناہی بر میل
 کویہ منکر بدیع منطری کہ بحب آسمان دانہ روز بر پشت آن
 نص کردہ ہونند سوار شدہ لوای توحہ بر امر احند و آن روز در
 دایع مدد بحس درول سعادت نمودہ دو روز دیگر در آن دستان سوای
 درلت ہزار نامہ دادند و چون صوبہ داری دار السلطنہ لاہور
 بدسوز سائق ناہراہدم حان مقوص شدہ ہوا اورا دعطای خلعت
 ہواحدہ رحص فرمودند و حاجی محمد طاہر بر ہج سائق
 خدمت دلعہ داری آن مرکز سلطنت حاتم سومراری ہوسید و
 ہارور حان منواتی ہوحدار دہالپور دعطای خلعت و از اصل و
 و اصافہ مدص ہزار و پانصدی ہزار ہوار مناہی گشدہ خدمت
 سرخوہ مرحص شد و بیست و یکم کہ از دایع مدد بحس کوچ
 شد ہر سکن حار و ہاند حان و چندی دیگر از امرا و ہزاری

از بدهای منصددار را تا اقدر رواند از آن و در حاکمات رخصه
 فرمودند که برای رخصه دستور رخصه در دار الحکمه احرار سرب
 ملازمین نمایند و معزز باشند که خود را حاصل و برنگان و عملیه
 سکار بحسب سکارگاه کتب اعلیٰ موصوفه در آن سکارگاه ابدال
 مساط سکار اندورند و هم سکارکنان و صند اگندان طی منازل نمایند
 و نسبت و چهارم در حاکمات مدنی دار السلطنه امیر خان موصوفه در
 کابل را بمقام خلعت خاصه و خنجر ناعلمه مروراند و در است
 هر دو تا سار طلا سرنهند ساخته و حصص انصراف فرمودند نسبت
 و هفتم عرصه سکارگاه کتب اعلیٰ از سار سار خان کسا نو آگش
 گشته عمارات مدنی آنان در لب حاکم آن درول والا مهبط اموار
 سرب و گرامین سد و در روز حص اندوز انام هم آن گردید خون
 اعداد خان التماس نموده و که با حاکم در لاهور بوده منعاف
 در حضور رسد او را خلعت عطا کرده مرخص فرمودند و مندر خان
 و حاکم کوهستان حمون نام خلعت و است تا سار طلا سرنهند
 گشته بحکم مرخوعه رخصه نام و اراحتان که تعرض اسرف
 رسیده بود که برخی از معتمدان نواحی در حالدر رخصه
 ناعا نام اند سی عمارت مر و عصیان انگیزه اند تا دهم حمادی
 اولی مدالخان داروغه و مجاهد فاکند در مرخص شد که بده
 و نایب معتمدان سار است و بده است آن سر زمین
 کرده منعاف ننند و صالح نهاد از عذر حاکم را که خان
 بموجباری آن حاکم خلعت سروراری و صند و سدر سکه و معتمدان
 حاکم نمکرم خلعت و خنجر مرصع و است تا سار طلا و نقره

و یک رنجیر بدل کامداد عاطف گشته نوطی مرخص شد و از
حرانه احسان نادرشاهاده و بیچ هزار رومده نکس حواحه عند العمار
که از مادرین الدهر عرصه او آورده بود و هفت هزار رومده نعرسناده
کو مک اتالعق که از عمدهای سنجاعلی خان والی بلخ است و
و محضر بدشکشی نجات والی سلطنت مرصاده بود حواله روم
که از امعه هندوستان خرید نموده برای آنها بفرستد درین هنگام
عاطف نادرشاهاده مروع دردمان حسمت و کامکاری بهار نوسان
ابته و بختاری نادرشاهاده والا و در عالی هم محمد معظم و
مهاراده حسوب سکه و دیگر عمدهای اطراف را بمرحمت
حلب رفسدانی نواح و راده حی سکه و محمد امین خان
میر بخشی و دیگر امرای بارگاه سلطنت و عمدهای آستان علام
را نعطای حلاع فاحره نام امدهار امراحت و امیر الامرا که از
صوبه داری دکن مبرول گشته بود بصوبه داری لنگه معنی سده
فرمان کرامت عدوان مشتمل برین معنی ناحب حاصه رفسدانی
نحیب او مبرول گردید و حکم شد که پدیسگاه حضور بنامده بدان
صوب شتاد ستردهم ماه مذکور موکب معصور از دربار سلیم
نحسره عبور نمود و ناصر خان موحدار بهرید و جهانگیر فلیجان و رحدار
میان دواب شرب اندوز ملازمت گشتند و روز دیگر دولت حایه ناع
بهرید از میص مدرم چمن پیرای حدائق عظمت و حلال
بهارستان انال گشت و چون طراوت و نصارت و برهت و صفا آنگلش
دلکش ملائم طبع اندس انداد و چهار روز شرب اندوز انامت
همانوش شد بیست و دوم اع معنی آئین اناله از برول اسرب

کهنات حرمی گردند و چون خاطر ملکوت خاطر نهار و سکار محصل
 نور مال و د راناب عالقات از ابداله تان سمب متوجه سده نسبت
 و هشتم حضور آنا که سه گرهی محصل نور است محکم سراج
 محسم سده و حضور شاهدساهی نعم ستر عمارت و ناع محصل
 نور که بعضی آناد موسوم است نکستی از درنای حور محمور و
 آن گلشی سرای دولت را ستر و و بد و از اخر روز بدولت خانه همان
 مراجعت فرمودند و سه روز آنجا اقامت گرفته و سکار حرر بساط
 اندر نو بد و سودهاگ رکس و ممددار سرور و آن حدود جنبه سای
 آستان سلطنت گسده نوحی حانوزان سکاری از نار و خرة و ساهدن
 نرحم بنسکش گذراندند و نعطای حلیت کسوت مناهات بودند
 هفتم حمادی الآخرة بدولت کرفال مصرف حنام انهب و حلال سده
 و نعرض اسرف شدند که الله نار حان که هنگام نهضت را به
 منصور از دار السلطنت لاهور کومی بهمرساننده از راه راجه
 سدر دار الحکامات ساه حهان آناد آمده بود در آنجا ناسندان
 آن عارضه بساط حجاب در نو بدند و مملکت حان محکم دارو عکی
 گزر در داران و ملامان حلو که تان حان مرحوم مدعلی بود حلیت
 سر امراری بودند و نار حان فوحدار سر هدد و جهانگیر فلنجان
 فوحدار حان و آن حلیت مامده نخدمت مرحومه مرحض گده
 نهم ماه مذکور نواح نص و انی س مبدط ابوار درول سده و روز
 دیگر که دران منزل مقام بود در امرای عظام حان حان که او را از
 مالوه نحبب بقوس حدمت حلیل القدر وزارت طلب دانسته بودند
 در آن زمین نوس آستان حلیت در ۱ - هزار مهر و دکه هزار روبده

بصیغه ندر و برخی از خواهر و اهر در هم میشتن گذراندید و شهنشاه که
 ساعتی معذور بود در انجمن خاص عسکانه خدمت وانی وزارت
 اعظم که آن بونى اختصاص آمدن را لیامت و شانسنگی آن حاصل بود
 مریدان گشته نعطای جلالت خاص ناچرخسی فامت امتدار
 امراحت و درون هنگام ملاحتی یافته ده ملا احمد مهین برادرش
 رکن رکن دولت منجسور بود و او نغاروی نحت و دلالت سعادت
 حدامی از عادل خار گزیده ناسان حلاوت نشان که قلمه انبال
 مقدماتست تصدق نیت روی ارادت آورده بود شرف تلثم سده
 پهر مرتبه درآمده خلعت مدهات پوشید چهاردهم نواحی سونی
 بت مرکز ریات ملک موسا گشته و دورور آنجا مقام شده طبع
 مدارک بشکار بنده کار مشاط اندوخت و درون ارباب از وقائع صوغ
 بهار معروض نارگاه سلطنت گردید که مفرور حال موحدار درهنگه
 که نا آله ورد تان موحدار گورکھپور نه تدیده رمنندار مورنگ معنی
 بود دران حدون داخل طبعی روزگار حناقتش سپری شد و نیست
 و دوم ناع ملص ننداد آمر آباد نعر و درون گیدی حدبو حق پهرست
 کامداد نرخت و صفا کردند و تانیست و بهم دران نستان سرای
 حشمت نرم آزای الهیت و کامرانی نواز چهار شنبه سلج ماه
 مذکور مطابق نازدهم نهم که ساعت و انوار معاد درون بود
 پس از در ناس روز نعرتم دخول شهر فرمدل کوه شکوهی که
 تحت مفرور نحت درون نر کوهه نشت آن مدهسوب گشته بود
 سوار شده رایت توحه صوب دار الحکامات امراشدند و در ناع سرهددی
 که نر سر راه بود درون آمده نمر طهر نحه اعاب گزاردند و بعد نراع

از بهار درس یافتند و زانوی و رآسمانی از اینجا پیروخته گشته صاحب
دار الحکومت را در مورد مسموم گرامب آون ساختند و قلعه دژ که را
از دهن بیرون همانی در تاج گردن بر آید احدی در دهن انام نسکس
عادل جان حاکم دنیا روز مسعمل تر شایسته راجد در دل و نهالین
خواهر و مریع آتد بنظر قدسی در کتب و عد و عامل جان خدمت
دارد یکی عملیات مدارک که مسفر قائم دار جان موم مریع
نود سوار شده بعد از حاکم و است و مسفر مریع گشت
و ملقب جان و - رازار جان خدمت مسفر روزی - بر بلند گشته هر یک
حاکم سوار براری بود که اسعد دار جنگ و در حوز از جنگ در آید
الله ناز جان مسفر و طای حاکم از لباس گذر از بر آمده سوز
معدت و رعایت مسفر و گشته و حاکم مسفر مرشد امام
نمن مسفر حاکم و ادعای چهار هزار روزی مسفر مریع گشته
رحمت انصاف نام چهارم رحمت امالین جان از مراد آباد رسیده
ناحراز دولت ملازمین چهار مراد نوا روحیه و چهار مراد است عوامی
مرشدل دنگش گذارنده دعطای حاکم خاصه سرمانه مریع
اندوخت و محمد دنگ جان که سانی قلعه دار اندوخت و از اینجا
رسیده است زمین دوس در آب و عذاب الدن جان که نسکی
صوه دگر دو نظم مریع ندر سوز از معتبر رعایت جان مریع
گشته بعد از حاکم و دصافه ناصدی مریع سوار مریع هزار
و ناصدی مریع سوار - قلعه شد و شد صدر جهان حاکم
سلطان که بر مریع سوار از ایران نمره ننگی از آید حاکم
نمال آمده بود سرب اندوخت مریع اکسفر حاصلت گشته دعطای

خلعت و منصب شایسته بکامیاب شد و هفت سراسپ عربی که
 محمد شاه حاکم لیسما از روی عنودیت و اخلاص در رسم پیشکش
 مصحوب عند الله بیک نام شخصی بکتاب خلعت و جهانداری
 رسانده بود بظربانور رسیده آورنده خلعت و اعیان مناهبی شد و
 مصحوب او هفت هزار رومله نادرچی احناس برای شاهی
 مذکور ارسال نامی بیست و چهارم نعم سیر و شکار رایب مهر
 اسوار در تو افعال ناعمر آباد انگذد و در اندامی راه رکن الدوله جعفر
 خان سپاه خود بظربانور عرص نمود و یک سراسپ با سار مرصع
 پیشکش کرده عاطفت حسروانه او را بعطای خلعت خاص عراحتصاص
 بخشید و حضرت شهشاهی از آعر آباد نامی شکار شرب قدوم
 بخشیده چند روز آنجا بصلند لکچیر نشاط اندوز گشتند و بیست و نهم
 رایت مراجعت بسهر افرایند و ستوم شعبان بحصر آباد توده دموده
 دو سه روز بسدر و شکار آن حدود معسرت اندوختند درین هنگام باقتضای
 رای عالم آرا صف شکنان را با نادرچی از عساکر قاهره تعین نمودند
 که نادر بیک آباد رفته در خدمت دره التاج سلطنت و بختداری قوه
 الطهر عظمی و کامکاری دوشاه راد و والا بدر حکسته شیم محمد
 معطم باشد و او را بعطای خلعت و اسب و ناصا و پانصدی صد سوار
 بمصوب سه هزار و پانصد سوار سر بلند گردانیده پنجم
 ماه مذکور مرخص فرمودند و لچندی از همراهان او اسب و
 نادرچی خلعت عطا شد و معصو خان حب شاهسوار حسن مرحوم
 بعودداری تبرک مونس گشته بکتاب خلعت و اسب با سار طلا
 سربرازی نامی و هفت خان از تبرک او فوزیگی شده بعطای

حاجت سرمایه اختیار از رخصت و معتقد حال که سابق و بخدا
سلطان دور بهتری بود نه و حداری سرکار خونروز از بعد از عصر حار
منصوب شده حاجت نوارس نام و حواجه بند از بعد از هر رخا
تحریر است بلکه ایک اساس و بناس و عذاب حاجت منافی گشت
ندست و دوم احداث حال که در سلک گوشتیان نگاه بود از استی
رسیده دولت اندوز بعد از ده عده گردیده نعطای حاجت کسوت
مناجات رسد

آغاز سال هفتم از من والای عالم کبری مطابق سنه هزار و هشتاد و چهار هجری

درس اقامت بخشنده از که چهار از منص معتقد است بهرگاه
دادگر بهر روز بود و زمانه را بعد دولت گشتی حدیث دس مرور
حاجت خوشدلی در هر و سر ساد کلمی بر سر دوم فرخنده ماه
صنام ترکب تحس انام گشته چهاردها را بود بهر روزی و مرد
معانی اندوزی رسانند و سب دو سده دهم و روز ن ماه زودست هلال
انسان امانده سال هفتم از من معتقد من سلطنت و زمان
روانی جلعه زمان و زمان حال حق و سب ال دس آغاز شد
و اساره معالی به نیکاران دستگاه حاجت صادر گشت که باز شدند عده
سعدت سامان لوازم و ترغیب و هدایا حسن خلوص همانوس برداشته
ترجم هر سال محفل والای خاص و عام و انجمن خاص علیستاده را
آدرس بداد و چون این شهر منص بهر هزاران سرب و کرامت
فائز نام رسند سب دو سده دهم از دی به سب هلال فرخنده سوال

از اوق سعادت طلوع نموده هنگامه آرای عیس و نشاط و مروج
 امرای انجمن اندساختند و مردای آن که عید حسنه و طرب و بارگاه
 سلطنت و جهاندانی بسط بساط حشمت و تحمل شکوه آسمانی یافته
 بود در دربار پیرمدال شادمانه احوال بدوا آمده صلابی خوشدلی و
 شادکامی بجهاندان رسانید و ناساه و ادعای کامکار عای مقدار و
 امرای نامدار و سایر بادهای آستان گنهای مدار در سده حنیفه
 سلطنت فراهم آمده آداب عدودت و تسلیات تهنیت بحای
 آوردند و حضرت شاهنشاهی ناشان آلهی و مرجهای پناهی بر ویل
 کوه پندگرنما منطری که تحت زرس فرارده بودند سوار شده تنور و ک
 و آمدنی که معهود اس در لت اند و اس امب به صلی توجه فرمودند
 و نمار عدد بحماست گزارده پس از مراجعت در ایوان چهل ستون
 خاص و عام که در کمال ریخت و آراستگی روکتی نرم سپهر و حضرت بخت
 دنده ماه و مهر بود بر تخت و فرور بخت مرمع نگار خلوس فرموده
 دست فوارس نگار بخشی خلایق کشادند و سب هنگام در محفل
 فردوس مانند اسلحاده که آن مرد سم مقور و سب و آراستش یافته
 سر بر آرای انبال و انجمن امروز کامرانی گشته بانامب آیدار لطف
 و کرم و اشاعت انوار خود و احسان داد امید خلایق دادند و شب
 دیگر چراغان کشیدند که ناهندان متصدوان سادشاهرا دهای عالیه در
 والا معام و امرای عظام مراسم یافته بود درگاه دولت را مروج عشرت
 بخشند و تا چهار روز هنگامه عیش و طرب امداد داشت درون
 حش فرخنده بهال برومند گلش خلافت بحل سر برار رصاص سلطنت
 پادشاهرا د والا قدر عالی هم معتمد معطم که در دکن بودند

نعلایب خلعت و سیمستر خاصه و منصب سراسر ای و هستان
 سراسر ای و کی مورد انتظار مرحمت گردیدند و عمره نامند خدمت
 و کا کازی مره ناصر و کب و خنداری دادنامه دادند از محمد
 اعظم نعلای سرتیج مرصع گران بها و ستر ناساز مرصع و یک
 رنجر بدل از خلعت خاصه نامه رنجر بلاسر عمر اخصاص نامند
 و راحه خستگه و جعفر خان و محمد امین خان و مریدی خان
 و اصالب خان و دادنامه خان و طاهر خان و بهداری از عیدهای
 آستان معلی و عیدهای عید و الا بهرحمت خلعت اخره نامت مناهات
 و امیرالامرا صوبه دار بنگاله و مهاراجه حسوب سنگه و وزیر خان که در
 دکن بودند و مهتاب خان ناظم مهتاب گجرات و سعادت خان صوبه دار
 مالوه و ابراهیم خان صوبه دار دار السلطانی لاهور و دیگر عیدهای
 اطراف و امرای صوفیات نعلات خلعت بوارش نامند و محمد
 امین خان و سعادت خان که منصب هرک پنج هزاری پنج هزار
 سوار بود از باندان هر کدام یک هزار سوار دو اسبه سه اسبه معرور
 سد و اصالب خان دادنامه انصد سوار منصب پنج هزاری چهار
 هزار سوار و دادنامه خان دادنامه هزاری منصب پنج هزاری دو
 هزار سوار والا نامه گردید و عادت خان از اصل و اصاده منصب
 چهار هزاری هزار و ناصد سوار و مرحمت یک رنجر بدل صورت
 عاطف سد و احتسام خان اصاده ناصد سوار منصب سه هزار و
 پانصدی سه هزار سوار و راو کرب بهر ده و خا و برای که در سنگ
 کومکدان دکن منظم بودند هر یک ناصد انصدی ناصد سوار
 منصب سه هزاری دو هزار سوار و عادت خان از اصل و اصاده

منصب ده هزاری دوهزار سوار و اسب سگه چند راوت نامانده داندیدی
 منصب دوهزار و داندیدی یک هزار و سصد سوار و سصد مدور خان
 منصب هزار داندیدی هزار سوار و اعماد خان نامانده داندیدی صد سوار
 منصب دوهزار و داندیدی چهار صد سوار و اصل اصافه تهور خان
 منصب دو هزار و هزار سوار و بصری خان منصب دو هزار و
 هشت صد سوار و اعتبار خان قلعه دار اکثر آباد منصب دو هزار و
 هفت صد سوار و رحمت خان منصب دوهزار و چار صد سوار
 و کاکر خان منصب هزار و داندیدی هزار هشت صد سوار و
 وصل الله خان منصب هزار و داندیدی شش صد سوار و محمد
 علی خان منصب هزار و پاندیدی سصد سوار و شجاع خان
 منصب هزار و صد سوار و دارن خان منصب هزار و شش
 صد سوار و حامد خان و میر انراهم ولد سنج میر مرحوم هر یک
 منصب هزار و پاندیدی سوار و بند الرحیم خان و ناظر خان هر یک
 منصب هزار و صد سوار و ترق انداز خان منصب هزار و صد
 و بیست سوار سرانرازی ناندید و طاهر خان و منص الله خان و
 حسن علی خان هر یک بمقام اسپ داسار طلا و همت مان
 و مرحمت علم و نورگ امده خان بمقام اسپ و اصل و اصافه
 منصب هزار و چهار صد سوار و محمد کامگار خان ولد جعفر خان
 از اصل و اصافه منصب هزار و صد سوار بمقام کامگار حانی و
 فرج نال ولد یمن الدوله آصف خان مرحوم دایم ده هزار روپیة
 و میر عصمر میر تورک بمقام نگه تار حانی و دارالحک و
 عرب سنج ولد طاهر خان و کدور خان هر یک بمقام اسپ

و کرموخی دکنی که از منصب معزول شده بود بمالخانه تعین هرار
 رفته و ادب سنگه زمیندار مالدو و عطای مریض و دهکده یکی
 مریض و محمد منصور کسری تعین - سرتا سار متاگرد
 مکتوب خار و بهال حد حوهری و مان سنگه ناک روس هرک
 نمرحمت ماده فعل و حوسحال خار گذرمت تعین است و
 گردهر داس س دمت مرسامان بقطاب زانی سرلندی آمدند
 و سنج عدد اکثر آتای و خواجه و ما از اهل مازراء البهر
 هرک مامام دو هرار رفته و هوی سعار سنج محمد اسر
 لاهوری و سید دناک الله واری و خاخی نام حوسنوس و
 سنج جمال محمد و سنج قطب و ملا دروی ساعر و حدی دیگر
 هر کدام مامام یک هرار و ده نهره اندوز مریض گشت و پنج هرار
 و ده نمره نمره هنجار و سرود سرادش آن نرم مسموم عطا شد و
 درس روز عالم امروز از جانب نهانی بمرکز شجره ملطاب گرم باره
 بهال خلاص بادماه را و والا قدر محمد م ط که در دکن بودند
 نسکسی مستعمل نزدیک رنجور مل و عباس آمده و دیگر
 نجف و رعایت نسکس قطب الملک م عمل بر چهار رنجور مل
 و روزا هر حواهر و نسکس عادل خان از نوادر مریض آلات نظر
 مدسی ترک رسد و جعفر خان و راجه حد سنگه و اصالت خان
 هرک نسکسی سادسته گذارد و از جانب و زور خان دو رنجور
 مل و چهار مرامب برخی حواهر عده از نظر اد رگدست و
 محمد امنی خان و دادسمند خان و داد خان و کنورام سنگه و دانی
 خان و احسان خان و صی دیگر از عده در حضور حال نسکسها

بمحل عرض رسانیدند و بهادر خان صوته داراله آناد که مشهور
 عاطفت بطلدش صادر شده بود از اینجا رسیده سعادت ملازمت اکسیر
 حاصل در بامت و یک هزار اشرفی و در هزار رینه تصدعه بدور
 و مشکشی سامسته گذرانده بعد از خلعت خاص و شمشیر
 مشمول ابطار عاطفت شد و دلیر خان که بموجب برقع طلب از بدگانه
 رسیده بدولت رمدن دوس فایر گردید و یک رنجر بدل و ده سراسپ
 قانگن برسم بدستش گذرانده بعطای خلعت کمربند اختار و رشید
 و ملا بدی درادر ملا احمد نایب سه رنجر میل و گونال سنگه هاده
 یک رنجر بدل برسم بدستش گذرانیدند و منیر حاجی مولان ایلچی
 عند الله خان والی کشغر که خان مذکور از او نا صیغه احلاص و ولا
 و محضر ارمغانی از بوانر آن دیار ناسان سلطان مدار مرستاده بود
 سرف اندوز ملازم اشرف گشته مسمول مکارم حضور اند شد هشتم
 ماه مذکور احدشام خان بمرحوم اسب مناهی سده رحمت
 حاجدر بامت و راحه کش سنگه توپور و راحه امر سنگه روزی
 خلعت نامده در سلک کومندان صوته کال مدظم گشتند و در رس
 هنگام بعرض همانون رسد که منیر را بدور صغوی که برسم گوشه بشینی
 در مسدعر الحلاه اگدر آناد بر می برد داخل طبعی و درعب حیات
 مسدعار سپرد و مدص الله خان دراول بنگی که سترش موب شده بود
 و اسد خان که کوچ او در گذشته بود هر یک بعد از خلعت مشمول
 نوازش گردید و بمقابر خان بمناست حوشی اسد خان خلعت
 مرحوم شد و ملا عوض و حله که سائق منابر تعصیری از منصب
 معزول سده بود مورد ابطار عنایت گشته بمنصب هزارگی من سوار

مذاهبی شد و خدمت معلوم قوه الظهور و خیمت و علمداری مهتره الصلح
 الهی و کامکاری نا اهراد از حد متعین اعظم جانب سراراری
 وسند و مندرجان از کوهستان حمون که وحداری آن دارم و معلوم بود
 و معتبر جان از خود دور و محصل جان از نگاه و ذک العزیز جان
 از مالوره و حب رافع طلب رسیده دل لب و منی دوس دریا مدد و سعدی
 احسن که والی حسنه او را در رفعت مدار و محضر نسیمی در نگاه
 سلاطین بانه مریدانه بود دولاب اسلام مدد شهر احترام و ابرگسده
 سر و عتاب و سب و من از روزی حدی دیگر ناره عطای جانب
 و انعام ده هزار روز ده کامتای مرحمت شده رخصت انصواب
 نامت و مصحوب او از نقد و حدس مواری بخت و پنج هزار روز ده
 نوای والی مدکور مبرسل گشت و پنج سده الله در نگاه حاکم
 عمل دولاب اندوز ملازم اکسیر خاصیت سده عتاب جانب و
 انعام پنج هزار روز ده روز نوازش گردان و او در نردی رخصت
 معاروف اندک هزار روز ده بخت حاکم مذکور مصحوب او مبرسل شده

حسن ورن حسنه قمری

درین اوقات رح سبب که از مناس حق رندی حد و مصوب
 و معدنی دین دولاب کرمک نو و عدی و عدی ر لنگ مدرال
 معادل هم سنگ و حنده حسن ورن قمری خورشید اوج حلا
 و سروری در رسیده جهاندار را بود سرب و ساء کامی داد
 و آزاد در منارک سده نعمت و نکم دبی بعد مطاوع بدست
 و هشتم خردان که نارگاه سلطنت و دل سبب برای عظمی نادین

همسرانی آزادی داده بود در محفل میض نهاد عمل حابه
 روز معهود تأیید معهود فعل آمد و سال چهل و هفتم عمری
 از عمر مملکت قریب حدیث زمان و زمین هزاران مرحمتگی
 و بیروزی انجام رسیده سال چهل و هشتم سعادت و بهروزی
 آمار شد درس حش همافون عاطفت بادشاهانه گوهر اسیر
 حشمت و اقبال طرار مسند اہت و حلال پادشاهران والا قدر
 محمد معظم را نعمت خلعت حاص و انعام یک لك رویه نواخته
 متصدیان دکن درلج رست که مدلع مذکور را از حرات آسما
 مصرکاران عالی تبار رسانید و نراحد حسنگه و چندی از امرای
 باہدار خلعت عطا شد و همفرخان نعمت حشر نا علاقہ مرورید
 مورد توارش گردید و بہادر خان مرحمت خلعت و شمشیر و اسب
 با سار ظہ مرولند گشته ناله آباد کہ صوفہ داری آن نار تعلق
 داشت مرحض شد و دلیر خان نعمت اسب با سار ظہ مناهی
 گشته رخصت خاکبر نام و ظاہر خان معطای ہمت سراسپ
 مطمح انظار مکریم شد و منصب شاہ ولی خان موحدار اودہ ناماند
 داند سوار دودھران دودھران سوار از انجملہ یک ہزار سوار دو اسب
 سوار سپہ معرر شد و ملا بخشی سوار ملا احمد باندہ کہ چنانچہ گراس
 باندہ از لشکر روی بنار بدرگاہ خلایق مناد آورده بود منصب
 در ہراری ہزار سوار و مرحمت اسب با سار ظہ و شمشیر با سار
 منداکار و محض خان از اصل و اصافہ منصب دو ہزاری داند
 سوار سر امرار گشتند و منصب مراد خان رسیدار تدب از اصل
 و اصافہ ہراری ہزار سوار ہزار یامت و میر عمر مر دارعہ عدالت

و برق انداز جان هر کس از اهل و اصا و منصب هزاره دو صد
سوار مستحق گشت و مندر خاخی و لا الحی عند الله جان
والی کاسر بغداد خلعت و انعام تکپزار روم و جمعی از
رمدانسان ناعام چهار ده هزار روم و بهر اندوز عاطف گشته
و حصص انصاف آمد و مصحوب سحر مذکور از نقد و حدس
می هزار روم برای جان مذکور رسانده شد و عند الله جان
موجود در روز و بهادر حدس رمنندار گمان و جمعی دیگر از امای
الخراف بمرحمت ارسال خلعت بر ما و اختیار اندوختند و عند
عنا الله که کد خدا می شد بغداد خلعت و احب و خدعه
موضع و انعام تکپزار ده و سنج قطب ناعام دو هزار روم و
منصور ولد ملک عند ناعام یک هزار و ناصد روم و سنج
عند الوهاب بخاری و سنج مصری و دوش محمد خطیب و درارده
کس دیگر هر کس تا امام تکپزار روم مدد اندوز عنا گشت
و عند حمز ولد شد خال بخاری و عند محمد مسوس که در
موطن مالک خود گجرت بود بمرحمت ارسال خلعت و انعام
دو هزار روم مورد انعام گردیدند و ملاحت رعای داماد ملاحت الله
سودری مسهور که در ر اوقات مساعدت تحت ار ابران ناسنای معلی
رمنده بود بغداد خلعت و انعام در هزار روم و وطفه سانسده
کامداد شد و تکپزار روم و مرده و سنج و سرور سران آن
درم عشرت نفرا عطا گشت و آن حسن مرخنده تا سه روز جهانان
را طرف امروز بود از سوانح بهجت ارا آنکه درین هدم از
عربه ناسب گوهر اسرمسم و انبال مروع اخبر عظم و حلال

نادرشاه را در حین حصول محمد معظم بطور میوست که مقدم
 دبی قعه در مشکوی دولت آن عالی قدر والا قمار بعد انقضای سه
 پاس از روز مذکور از بطن عصمت نعل والدۀ کریمۀ سلطان
 معر الدن سری والا گوهر منوادی شد حضرت شاهنشاهی آن دوکل
 حدیقه سلطنت را سلطان اعز الدن موسوم ساختند و امان الله
 ملارم نادرشاه را که عرصه داشت ادیان آورده بود خلعت
 و امان در هزار روبه نواختند هشتم دبی حجه مطابق میرد هم تیر
 ماه حش عید گلانی منعقد شده نادرشاهانهای کامکار عالیقدر و
 امرای نامدار تائبی معبود رسم گذاریدن صراحیهای مرصع و منداکار
 بجای آوردند نهم ماه مذکور که عند مرخصی اصحی چون بارگاه
 لطمت و جهانانی نسط نسط حشم و تحمل آدن بدیده
 دیگر ناره بوابی کوس خسروانی نعمۀ عشرت و سادمانی نسماع
 جهانیان رسانند و حضور شاهنشاهی بدستور معزز منقذ قدم
 نعدده نعدده نمار عند نسماعت گزارند و دس از معاودت در
 مستعمل پیر مشاکل خاص و عام سرور آرای اندال و انحصار امروز
 کامرانی گردیدند در روز حشده حشر حان نعدایب خلعت
 خاص انحصار یامت و اصالت حان نمرحمت اسپ ناسار طلا
 مندهی شده نمراد آاد نمرحمت گشت و خلعت حان نوحدر معظم
 نگر نعدایت ارسال سلم لوای تقاخر نر امراحت و میرر صی الدن
 نغور حدرائی سرکار سارن از تعمیر منکلی حان معین شده نعدایت
 خلعت و از اصل و اصافه نمنص هزار و ناصدی هشت صد سوار
 سرور گشت و سید انور که سابق نوحدر سرکار حیر آبان دون

تعهد داری گوالدار معنی نامه بعد از ارسال خدمت سرمانه
 مناجات اندوخت و متعصب از اصل و اصل و عزیزی نه صد سوار
 معزز است و منیر اسعد دار معزز تعهد داری حذر آنکه منصوب شده
 مناجات خدمت و است هر چند گردید و صد و شصت سرب جوان
 اعظم خان مرحوم که تازه از ایران آمده بود در خدمت خدمت و
 انعام در هزار روز نه نوازش نامه سرار در دست نگه داشت *

فرستادن مصطفی خان به سقاری نوزاد

حسن عند العزیز خان والی بخارا در چهارم سال اول سلطنت
 عالم آرا حواصه احمد خان حواصه خاوند محمود را خدمت در مقام
 محو گزارش نامه با خدمت نامه و متعصب از معانی از معانی
 نوزاد نوزاد حجاب بهیست مدار کند خلوس اسیر در هر روز
 حجاب و جهان بینی آستان معنی فرستاده بود و بعد از آن همواره
 نارسال هدایا و ابلع نام صدق و ولا اظهار مراتب مواضع
 و یک رنگی می بود و لایق حضرت شاهنشاهی را در این اقام
 سعادت رخام تقدیمی کمال عظمی در خاطر ملکوت باطر
 بر تو امکند که یکی از اسنادهای معانی و حضور را به سقاری
 نوزاد معزز نموده جواب نامه آن خان والا در دستان از معانی
 سادان متعصب او ارسال دارند و مصطفی خان حواصه که از درون
 بندهای سلطنت درگاه آستان حواصه به خدمت معنی
 گشته هر روز می خدمت مرحض شد و هنگام رخصت خدمت خدمت
 و است ناسار طلا و سکه ناسار ناسار و محمد مرصع با عادت

ضرورت و تیرگی هر دو تا ساز میساز و ماده و میل تا حوصه
 میبلند شد و مصحوب او نامه که بموجب امر اعلی داشتند حان انشا
 کرده بود تا سواری یک اک و نسیاه هزار دریده از نوادر مرصع آلات
 و نفایس امشده هندوستان بحضرت حان مدنور فرستادند و چون
 میکان ملی حان را بمی بدردرسوم سال خلوس همانون چنانچه
 درس صحیفه مآثر اقبال گراس نامه انرا هم بیگ را که از عمدهای
 او در درج سوار بحضرت عالمان مآب فرستاده در ادای مراسم
 تهییت در عند العرب حان سمعت گردیده بود گندی حد و مکرمت
 پرور مدردان آن حان والا مکان را هم تا سال نامه عطوب عدوان سواری
 یک لك رودنه از معان یک آوری فرمودند درس هنگام عصفر حان
 بصود دارمی تهیه از تعدد بناد حان منصوب گشته بعد از خلعت
 و اسب تا ساز طلا و یک رنجیر بدل با صافه با چندی هزار سوار منصوب
 سه هزاری سه هزار سوار را بحمله هزار سوار و اسب سه اسب سه اسب سه اسب
 حان از کومکان صوبه دیار بموجب بدیع طلب از آن حد و رسیده دولت
 رسد نوس در باب - و از سوانح صوبه دنگاه معروض و لشکاه خدمت
 شد که مندر صالح داماد سله نوار حان و در سب کام ولد معتمد حان
 که در سلك کومکان آن صوبه منظم بودند داخل موعود در گزیدند -
 و از وقایع دار الملک کابل بمسامع جماعتی حکام رسیده که بشارت
 حان دیوان آنجا داخل طبعی سپری شد و از وقایع شهرک و ظهور
 بدو سب که ناصر حان موددار آن چکله را در کار حیات بسر آمد و
 عند العرب حان بحای او معدن شده بمرحمت خلعت و اسب
 مناهی گشت خدمت و بدو مکرر نامدار حان که در سلك کومکان

مهاراجه حسوب سنگه اندظام داس و در هند و نادوب متوانی
 معهور برداد بمانی ازو نظهور رسیده بود بموجب مرماس طلب
 از اینجا رسیده محبیه مانی آستان حیات حدیث عتوبت نورانی
 صاحب و دعای خلعت امین انتخاب اراخت و درس انام
 مناسب موسم درنگال بهار گلشن حاد و حلال سخات ح
 حسب و اقبال انساهازاده ارجمند محمد معطر و مهاراجه حسوب
 سنگه و امیر الامرا و نجاب خان و وزیر خان و دیگر عمدتهای
 اطراف دعای خلعت نازانی نوازش فامند و راجه هند سنگه
 و جعفر خان و محمد امین خان و دیگر امرای حضور و اسنادهای
 دستگاه قرب در حسب تربیت قدر و منزلت ناس مرخص
 سرراز گردیدند و چون از نص نازان رخصت انردی هوا اعدال
 داده دست و مخترا نصارت و حرمی گرامنده بود حضور
 شاهساهی مکرر حسب آمر آباد و دیگر صد گاه هلی اطراف
 دارالخلافه دوحه نموده بساط سفر و سگار اندوختند و آهوی سزار
 صد فرمودند و درین اود ب راجه نرسنگه گو از ننگاله رسیده احرار
 دولت ملازم اسیر و ون و خلعت داده بوطن مرخص شد و
 از متخصس که هزار و ناصدی هزار و پانصد سوار نو پانصد سوار
 در آمده سه آمده معر گردند و چون در عرض همانون رسد که حواجه
 ددر درس انام تعلیم داری و هتاس دهن داده نو اخل طمعی
 در گذشت و انو مسلم تحرامت آن حصص سده را اسامی هفت سده
 دعای خلعت بنگام حای سرراز گردند و درزل اهند خان و است
 خلعت منافی گسده ده ننگاله رخصت فامین حکم والا صد و دای که

بود امیرالامرا باشد و منگلی خان که از موحدازی سرکار سارن معرول
 شده بود سعادت رمنی نوس دریاقت و در نارخان حواحه سرالخدمت
 باطری حرم سرای مقدس از تعذرخواهر خان مورد ابطار اعتماد
 گشته خلعت سرمرازی پوشید و موحدازی نواحی دار الحکومه از
 تعیر موحدار خان صمیمه خدمت مولان خان کونوال گشته خلعت
 دار مرحوم شد ، منصبش امراشر بدرجه هشتم رابع الدانی
 چون دسهره بود که عند هدیه وادسب عاطفت ناساهانه راحه حدسنگه
 را عطای خلعت خاص نوارش نمود سائردهم ماه مذکور داود خان
 که از صوبه داری بدعه معرول شده بود ادراک سرب ملازمت
 کیمنا حاصلت نموده عطای خلعت مشمول عنایت گشت و
 هربر خان که از قلعه داری رهنداس معرول شده بود از احکا رسنده
 نعت بساط نوس نابر گردید .

تعیین راحه حبسنگه با انواع مصبور

جهت دفع سیوای مقهور

چون آن نانکار سعادت شعار که محملی از حال خسرا
 مآل او درین صحنه مآثر انحال گزاشت بدسره در ولایت خود
 ناسطهار فلاح حصن ر معادل مدد و کثرت جمعیت او ناس
 ودکنان راعه طالب بدعه آئین کمال بود استدلال ناعده
 ریشه استدعرا درل سررمنی فرو نرده بود و شدوق تاحب و مرانی
 پنتش گروده عدار شورتش می انگینحت و ارس جهت که ولانش
 نساحل دریای شور بردکسب و بدری چند در مصرف داشت

مانند طایفه ملندار ندردی و زهری نرگسی بسعای نرنگوهری
 خوش هویدا منساح و هرگاه کسی مورد منور دریا سده نگی
 از ندرهای او می افتاد تمامی اموال و اسدانی که از او دست
 خوش حور و دلب او می گشت حدانچه درین انام بطهور دوست که
 چهار نرگی که حمی که را طواغبت و اموال و اسدانه ندرار دران
 دود بطورانی سده نه صده صرف و اسدانی از درآمده بود و آن کابر
 حابر دست بطاول نادر و بهت اوال آن مسکنان کسوده دانی
 را منصرف شد و مع هدا مالک اموال را که اکر مسلمان بودند
 معند و مستوس سلحه نادرار و آزار طلب ربانسی می نمود و از
 ظلم رندی و سوار پروی مذاب ها آن مستد و گال را اسدست
 در سکنه عت مدله دایب آنکه حمی از آنها که در مواظ و
 و مساکن خوش دقت مروت و بصاعتی دانستند ازان حمله مدایع های
 کلی طلب داده نادر و در از حدک حفر و دنا آن سلال
 کس بد بهای رهای نامند و مهاراجه حصوب سکنه که اعساکر
 فاهره باسدنصال او معنی نامه بود اگرچه نر سردلاست آن مردود
 رند که حدن محاصره حصی از دلاخ او دنا و زرد و د ندرست
 ولادت و مستحصر حصون آن معهور سمی موهور ظهور رسانند لنگی
 ابری که مطلوب اولدای دولت دو نرگوسس از مدرت شد و
 هج دکا از دلهای عظم آن مستدرل لدم مقنوح نکست و مهم او
 بطول و اسدنان کسند لحریم درین اوقات سعاب نرارای ملک آزای
 حصوب ساهدساهی که مطرح انوار الهام آلهی و مرآت صور اسرار
 سلطنت و جهان ندهدست حدان بقاص نمود که دکی از بودند

بارگاه خلافت را نا لشکری تازه و سامانی شایسته ندفع آن صلاحت
 آنس تعین نموده مهاراجه حسوت سنگه را به پندشگاه - صور
 لامع النور طلب دارند و راجه حسوت سنگه را که اراجهای دی شان و
 بحس تدبیر و جمعیت لشکر و امور سامان سردازی و سرلشکری
 را شایان بود نا چندی از امرای نامدار و عمدهای آستان سپهر
 مدار میل دلترا حان و داود حان و راجه رای سنگه میسودیه و احتشام
 حان شیخ زاده و فناد حان و راجه سحان سنگه دندله و کثرت سنگه
 و ملا کشی باند و راجه بر سنگه گور و مورمل دندله و زبر دست
 حان و نادل کشیدار و برق انداز حان و دیگر منازران بصرب شعار نا
 توسجانه و سایر ادوات بند و بیکار که همگی قرب چهارده هزار
 سوار بودند تعدادم اس خدمت تعین نموده مقرر فرمودند که آن
 رنده راجها و جمعی که در رکاب طغرمات بودند در حش مدارک
 شمس که موقع آن نزدیک بود بدان صوب مرخص کردند و درلغ
 گیتی مطاع تمام دایر حان و احتشام حان و برخی دیگر که در
 محال قبول خویش بودند بمر صدور پندوست که اراجا عازم مقصد
 گشته براجه مذکور پیوستند •

چشن ورن موارک شمسی

درس انام مرحدده الحام که ارمص این دولت آسمانی عرصه جهان
 بهارستان طوت و شادمانی که الحام گدنی نگارستان عشت و کامرانی
 بود موم ورن شمسی در رشید اوج خلافت و جهانمانی در رسیده
 جهانان را بش ط تاره بشد و روز موارک سده نورد هم ربع الاول

مطایب همدهم آنان که بارگاه حسمت و دولت برای سلطنت
 ناسار و الاآدن خسروانی و سکوه آسمانی مانده بود بعد از انقضای
 در اس و سه گهری از روز مذکور در محفل منقش دندان عملخانه
 همانون حشمتی ناساهاغه انعقاد یافته عصر انور و بکر گرامت
 در روز گیتی خدو دژنگر معدت گستر را ناسنای معبوه ناسن
 معمر ششده سد و سال چهل و هسم - سی از عمر اسرف فرس
 سعادت و اقبال نایحام رسیده سال چهل و هفتم نه مذک احترری
 و بهر روزی خلوه جهان امروزی آغاز کرد و مصوب سهامهای بعد
 فراع از روز معصوم سوان انحصار طرف و دراز سریر آرا گشته نکام
 نیکسی جلای برداشتند و مهال آمال نسناری از عنودت مناس
 ارادت سگان را از منقش بهار مکرمت و اتصال کامناب نسو و نما
 ساختند دران روز عسرت ا روز رخسده احتر درج سلطنت نانده
 گوهر درج خلافت ناساهاغه ارجمند والا قدر محمد معظم که در
 دکن بودند نعتاب دوسر امت عربی مورد عاطفت گردیدند و
 و خنجر حاتم باعلامه سروار د نغو گل خدیده دولت ناره مهال رخاص
 حسمت ناساهاغه امکار صد اعظم عطا شد و جعفر خان سعادت
 خلعت خاص نا ری نامت امتدار امرا حده ناساهاغه هراری هرار
 سوار منصب هفت هراری هفت هرار سوار از انجمله چهار هرار بطوار
 د امد سه اسده والا رنگی نابت و راحه حدنگه که نابواج
 واهره ندمع و استعصال متوای معهور معدن سنده بود سعادت
 خلعت خاص نا نادری و سمسر مرصع و نکات صد است از انجمله
 منصب راس عراقی و عربی نکی نا رس و سار طلا و نعل خاصه نا

تلاش و ساز و دق و حل و دقت مورد عواطف ادا شاهانه گسده مرخص
 سد و مرتضی خان داماد و کبیرا سوار منصب بدیع هراری بدیع هرار
 سوار و بدائی خان از اصل و اعاده منصب چهار هراری دو هزار و پانصد
 سوار و منصب الله خان با عاقل و با صدی منصب چهار هراری در
 هزار سوار مسمول مراحم خسرو و گردیدند و سادات خان بقوحداری
 شاه آباد تعین نموده بعد از خلعت و داماد و با صدی منصب
 دو هزار و با صدی دو هزار سوار سرور شد و حسن علی خان
 داماد و با صدی منصب دو هزار و با صدی یک هزار و هفت صد
 سوار و منار خان بعد از ماده بدل و خنجر خان فوحدار معظم
 داماد و با صدی منصب دو هزار و با صدی سوار و سیف الدین
 صفوی خطاب کامناب حانی و از اصل و اصا و منصب هزار و
 با صدی هفت صد سوار و قلعه دار خان حارس با عاقل تعین
 ارسل خلعت و یک رنجیر بدل و حکیم صالح شیرازی خطاب
 صالح حانی و داماد و با صدی منصب هزار و با صدی منصب
 یک صد سوار و خاکی شمع دیوان دکن خطاب شعیب حانی و
 از اصل و اصا و منصب هزار و دو صد و پانجاه سوار و منار خان
 و دربار خان هر یک عطا می ماده بدل کامناب مرخص گشتند و
 از اصل و اصا و هادین خان از کومکدان صو و چهار منصب دو هزار
 سوار و روح الله خان و معدود خان خواجہ سرا هر یک
 منصب هزار و با صدی سوار و سوار و الله خان منصب هزار
 و پانصد و دو صد سوار و سید سلطان گردانی منصب هزار و پانصد
 هفت صد سوار و گدا تنگ منصب هزار و چهار صد سوار مقنر

گرد دود و از گروزی که تا راحه خستنگه دکن معین گسسته بودند
 دارد جان مناسبت خلعت و اسب تا سارطلا و دکن و سحر فیل و اهی
 سد و معصوم که چهار هزار و چهار هزار سوار بود تا صاعقه هزار
 ا براس بد رفته و نگار و سوار از استقامت دوامده است و معرکه دین
 و راحه را به گسسته و اسب خلعت و اسب تا سارطلا و دکن
 مرصع تا صاعقه و وارید و دین جان و اسب خلعت و اسب و داماد
 تا صدی منصف سه هزار و دو هزار سوار و کثرت سنگه مرصع
 خلعت و اسب و از اصل و اصاعه و صاعقه و هزار و تا صدی هزار
 و هفت صد سوار و ماله خدی نایب و اسب خلعت و فیل و تا صاعقه
 تا صد سوار و منصف د هزار و هزار و اسب سوار و راحه در سنگه
 کور و سوزنل و دین و کمر خلعت و اسب و نادل و دین
 و نوق انداز جان و سناری از مناروان سهامت نسان و عطای
 خلعت و برخی نعلات اسب نوازس تا صاعقه مرصع هستند و محمد
 اظمت ولد مکرمت جان مرصع و دین وانی آن جنس و معصوم خلعت
 سرا واری بودند و حادی دنگ ده و خستگویی آن لک و معرکه گسسته
 نعلات اسب و خلعت مناهعی سد و نعلات دکن جان خلعت
 د گرو دکن و سحر فیل و برای احسان جان خلعت مرسل گسسته
 و از امرای دکن سرا و رار جان و قطب الدین جان و دین جان و
 سرور جان و هلال جان و نعلات جان و جوهر جان و دیناخی مناصب
 ارسال خلعت سرمایه مناهات و دین و دین و دین و دین و دین
 سوء دار مسدود و الحاقه و اگر آزاد که بموجب التماس ده و سنگه
 حضور آمده بود و سرب و منس و دین در آمده نعلات خلعت سر نعل

سند و مردم سمنگه رسیدند از حمزی نگر که مدرس اورا بعد مدت کثیری
 فارگاه خلافت نداده فرستاده بود دولت اندوز بعد از مدتی سمنگه گشته
 بدشکشی از طلا آلات و اسباب کوهی و حایران شکاری بمحل عرص
 رسانید و بعد از خلعت و سرپیچ و ارنسی و بهوشچی مرصع و
 منصب هزارری نایند سوار مورث عاطفت گردید و احمد بیگ خان
 نایبم ده هزار رومنه و ناصی عند الوهاب انصی الغصاه بمرحمت
 ماده بدل و انعام بکهرار رومنه و عبدالله ولد حاجی قاسم خوش بومس
 که کد حفا میشود نایبم چهار هزار رومنه و محمد قاسم چوراعاسی
 که تبار از بوزان ناستان پیهر نشان رسیده بود بمرحمت خلعت و
 حنطه مرصع و انعام دو هزار رومنه و خواجه سکندر که از بیرنقارگی
 اراں به دار آمده بود بمعاش خلعت و خلکو و انعام دو هزار رومنه
 و سید شمر محمد قادری انعام سه هزار رومنه و ملا محمد معین
 کلپی که از حاصل و مصاحبان دشکوه بود نایبم دو صد اسری و
 شیخ عند الملك و سعدای خوش بومس و خواجه کمال الدین و
 شیخ الله داد هر یک نایبم دو هزار رومنه و سید شمس همشدرزاده
 سید حلال نجاری نایبم یک صد اسری و محمد وارث و خواجه نادر
 محسن و دست کس دیگر هر کدام نایبم یک هزار رومنه بهمه
 اندوز عاطفت گردیدند و دو هزار رومنه دهمه سنجان و سرور سراجان
 آن انجم والا عطا شد و مردم نرم مسعود بودند نایبم دار و امرای
 عالیمقدار رسم نادر بجای آورده بدشکشیها گذرانیدند و تا سه روز
 این حش حسروانی بهاندن و سرماده شادمانی و پیرانه کاهرازی
 بود درین امان چون هوا سردی گراییده موسم سکار نیله کار رسیده بود

خاطر متارک سہنساہ روزگار بساط سگار مایل سداہ دوم حمادی
 الاولی تا آخر آناد سرب قدوم نچسندند و پس روز در نچسند گاہہای
 نواحی آن بساط صد ا دوختہ بدہ کار نسنار سگار مرمود بد دہم ماہ
 مذکور مقرر سلطان صفوی خاکسار دار مقامونی اراک رسدہ احرار
 دولت ملازم نمود و یک ہزار اسری نصبتہ نمود و در نچسند
 و برخی حواری و مرموع آلات رسوم نسکس گذرا بدہ خلعت نوارس
 بند و ہونہار خان صوبہ دار مسندہ الحاکمہ اکثر آنا ہمہ
 خلعت و مسند و اسب با سار ظہ مہابی سداہ مرمود گردند و
 از دفاع صوبہ مالوہ بمسامع حقای محامع رہند کہ نجات بخان
 صوبہ دار آکھا بہان گذران را درون جو و نظم مہام آن صوبہ موزر
 بہان صوبہ دار خاندنس بقویص فادہ درلج ہمابون صادر شد کہ
 بدار صوبہ سداہ نہ بدد و نصبت مہام آکھا مزارا و نجات
 ارسال خلعت خاص اختصاص نام و داوڈ خان کہ در سلک گومندان
 رادہ بدستگاہ نظام سداہ بود نصوبہ داری خاندنس مہر رگسندہ
 مہر سداہ یکی از انارب خونس ناحیہی از مہمان در بددہ ظنیہ
 مہرمانور گذارندہ بددہ سداہ عارم معصود و عاطف بدرواہ
 بدرب خان خلعت نجات خان را کہ کامدات بدست حضور بود
 نعطای خلعت از کسوت جوگوارمی برآورد و معصود خان و اسماعیل
 خان و دیگر سران آن خان مرموع را کہ از بانہ سربر سلطنت دور
 بودند ارسال بدست نوارس مرمود و تعرض اسرب رسند کہ خدیو
 خان و خدار معظم بگر را روزگار خدای برآمد و اللہ تبارک و تعالی
 نعطای خلعت از لباس گذرور برآمد و روزن آللہ خان کہ از مسند

الحاکمه اگر آزاد آمده بود بعدیت خلعت میپوشید گشته رخصت
 انصراف یافت و راحه تویر مل ناظم بهاب چکنند اقامه که بر موجب
 طلب بحضور پربور آمده بود خلعت یافته خدمت مرحومه مرخص
 شد و منازار حان از کابل رسیده شرب رمن رمن در بامت و
 بعدات خلعت سرافراز گشت و بدالله حان از تعدد راحه اندر من
 دهنده به خود داری شاه آزاد از اعمال صوفیه مالیه معنی گشته
 نامیده بانصد سوار منصب دو هزاره دادند سوار بارک اعتبار
 بهر راحه و فاضی عارف شمیدی بکارش و انواع احوال تواریت حان
 که به حمایت ادراک رمن رفته بود تعدیل یافته بعدیت خلعت و
 اسب و انعام بهر راحه رفته میگردید حکم شد که نورانی راحه
 کشده بحال مذکور ملتقی گردد و ششم حمادی الحیره از عرصه داشت
 گوهر معطر و شصت و یک داری احقر بهر عظمی و کامکاری
 دلساز رفته والا در محمد معطر که در صوفیه دکن بودند ظهور دوست
 که دیست و ششم حمادی الاوی در مشکوی در آب آن واله تبار از بطن
 دجبر ستوده سیر راحه زپ ساکنه را بهر گرامی دسری تولد یافته
 مروج احسن دیدند و ادب کردند و یک هزار اسری که به خدمت بدر
 مر داده بودند بحال عرصه و بعد تصرف شاهشاهی از رند آن مرد
 دولت در امور و مدافع گشته آن صواب مسعود را سلطان نظام
 الدین مرصوم صاحب و معروف معنی مرام سال شاهزاده کامکار را که
 عرصه است ادشال آورده بودند خدمت خلعت و اسب و انعام در هزار
 رفته و مدرا میمند و کابل آن عالی منصب را خدمت خلعت بوارش
 میپرداخت یازدهم ماه مذکور آله و رای حان از کور کم پور که باطاع از

ثعلبی که است رسیده خدمت ساهی عند حاجت گزین و چهاره شصت
 دل که از رزمندار نورنگ گرفته بودا ده رنجبر دل شکست بود
 محفل عرض رسا ده حاکم عاطفت داد و کار خنده دل شکست
 مصدر جان دطر انکسرا و رسد و درن امام نادانانهای
 عاقد در والامقام و امرای عطا که اصل از خدمت حضور بود
 مرمی حاکم رسد ساهی برسم معون مورد نوارس گردد و در حال
 مودت مله طار که بود است نادانان در ارض اند محمد مظم
 و امرای اطراف باین عداوت عز احصا است و مکرر راند
 اعدا شکست آه آه و مالک و حصه آه و در مکرر کاههای اطراف
 در ارض و اهد در آمده خط اودن از رسد و با آ حد و شکست
 آمو سد و در نص االه جان و اول دمی و در اول و عماله سکار
 حاکم سکاری مرمی گشت و از آن علی و اند آه و بی جان
 مرمی که ساهی حدار نوارس بودا ده حداری سوادان از مرمی
 صا الدن جان مرمی گزین و اراض اصانه مرمی سزاری
 بهشت سوار اراض ده خدمت سوار دوا و سواد مرمی
 سد خطاط از ساهی نامر گشت و سنگ خمار خطاط
 نارسان جان خطاط خنجر حانی سزار گزین هر رجان
 مرمی حداری دازن اهد در اراض جان و اراض اصانه مرمی
 هزار دنا صدی خدمت سوار سوار رسد و مرمی اراض
 رسد که در روز جان صدی و در دنا در و خدمت جان
 که در یک گونه سوادان و نازل مرمی در دنا در و در
 جان مرمی حداری دنا در مرمی اوده بهمانند حاکم است و

نامانده شش صد سوار بمصوب دو هزار و ناصدی دو هزار سوار
 مدهی شد و چون حواصی عند العفار وعات معهود از مازراء النهر
 عربصه مندی بر مرهم عبودیت و دعا گوئی بدرگاه خلافت نفاذ
 ارسال داشته بود از حواصی احسان دادگاهانه هفت هزار روده
 در وجه اتمام حواصی مرزور و سه هزار روده نعرستانهای او عطا
 شد درآورد هم رحب حضرت ساعدشاهی و الدماس مستدرکه تدقیق
 عصمت نورس نامو دنگم روخته کریمه شاهنواز خان مرحوم شرف
 قدوم سرمدل او نیشنده آتیا نعمت خاصه مداول فرمودند و آن
 نادوی حمیده اطوار ادای مرهم نامی انداز و نثار و شکر مقدم حدیو
 روزگار نجا آورده بدشکشی گذرانند و درین هنگام منیرخان موحدا رحموی
 که به بدشگاه حضور آمده بود و حصص آن حدود یافته بعد از خلعت
 و اسب سرآمد گشت و سند شیرخان نازده از کومندان صوبه آدیسه
 نعلیه دارمی اندازی و موحدا رمی نواحی آن تمدن یافته از اصل
 و اصافه بمصوب هزار و ناصد سوار سرافراز شد و چون مدانی خان
 محمد صالح که سرحد را گذراند و مدکور بدشکی مدطرهمادون درآورده
 الدماس رحصب نمود و عاطف پادشاهاده پسوس را نعطای خلعت
 و خلحر مرصع نوارس فرمود و سید سلطان کریملاهی که از دیر
 گذراند مدشد نعیای خلعت و خلحر مرصع سرمانده اندجار اودوخت
 دست و دوم ماه مذکور معروض بدشگاه خلعت گرداند که بدکدام
 خان نعلیه دار رهناس بساط حیات در دورند و دلی بدگ گولاسی
 نیراست آن حصص سپهر اساس معین شده از اصل و اصافه بمصوب
 هزارری چهار صد سوار مناهی سد و دلار خان نعلیه دارمی رتبهور

ده تا رسندن عند سعد در بخت اسناد و سر انجام لوازم حسن
 مسود و پرداخته متجمل در اساس خاص و عام و اشیای خلد
 مدل سلطانه را برسم هر ساله دس عسرت و سادمانی مدد در
 جنگام آید و در بختان موخدار گورگه دور که خدایچه مددگورسد ده دستگاه
 حضور آید بود خدمت مرجوعه مرخص گشته نعطای خلعت و
 اسب با سار طایفه و سار مددکار مسمول عاطفیه سد و معدن
 حان دواشی دارالملک کذل از بخت حکم در ابدن منصوب
 گشته و نامت حاکم و اسب سربلندی دایم و مقیم جان از
 بخت اراده ای سوار ملکه ملکی حصال بخت نجات طیار هودج
 معیت و احتجاب روس رای بنگم خلعت - را اراری بوسنده از
 اسب و اسباده بمصوب هراری درود سوار مداهی سد و خون انام
 مام مرس اوار مدد و سرب دایم رسدن سب جمعه بخت
 و بخت در درون هلال فرخنده سوال از مع سعادت طالع گشته خیره
 آرای شاهد عیس و بساط سد و دایم آن که عند مدد و نظر بود
 و ارگاه خلعت و خدای سب بساط جسم و بخت تراش
 و آراستگی نامده در دواشی عسرت و خودلی دند گشته سادمانه
 ابدال طوطیه عظم و حلال دگوس گروس مدد با ساد رادهای
 کام کار عائد بخت و امرای نامدار و سایر بدهای آستان
 گنهان مدد رسد و لا و رگاه معلی فراهم آمده آید و سب
 و بساط بخت بختی آید و سب ساد مهراد سب سب سب

تعیین یافت عرق شمعان لشکر حان که از صواء دارای تهنه مهرال
 شده بود درات رمنس بوس باقی معنات دعوت مشمول الدفات
 گردید انجم ماه مذکور معنیان صواء دار گشمنر که بموجب
 الدفات دعوت معالی رسیده بود سرب تفصل داده شده بامده
 خلعت بوارتن پوشید ششم لشکر حان بصوفه دارای بنده از تغییر
 دارند حان تمدن داده نعطای خلعت و یک رنیر و دل و اسپ نا سار
 طه کامیاب مکرمت شد و چون صفی حان مدر عدد اسلام سرحد
 را که حدامه کرد بدشکشی محل عرض رسانده رحمت طوی
 دعوت و طاعت بادشاهانه و سرس را نه دعوت خلعت و خلعت
 صومع بواحت نسبت و ششم معنیان صواء دار گشمنر رحمت
 انصراف بآر حظه باند بر داده خلعت و اسپ نا سار طه و عطا شده

آمار سال هشتم از مبین دولت والای عالمگیری

مطابق مئة هزار و هشتاد و پیم هجری

درین اوقات همایون که رسانده را مراد عشرت و کمرای
 روز ادروس و دس و دعوت نه هزاران سعادت و در حدنگی
 مهرون بود شهر گرامت بهر رمضان در رنده انوار من و برکت
 در حبان و جهاندان گسترده و شب چها شده نور نعم ماه امتداد
 رؤیت آن ماه مهر انوار ابق اناده مال هشتم از حدس خلاصت
 و فرمان روائی طراد د اوسر و تحت شهشاه مود و میرز رحمت
 بشارکی و درواری و حدنگی و بهروزی آمار شد و اشاره والا نکر
 برداران پیشگاه دولت و سامان طراران بازگاه سلطنت صادر گشت

مانند در مد و حوسد عالم گنبر که رسیده در آن سر و دل
 ملک حرام کوه خال که تحت رزم رکوبه دست آ نصو
 کرده بودند سوار شده مووک و آن سر صهر مصلی بود و در و نه
 و اداسه در آن جماعت و و ه من از مراجهت در انوار چهل
 صدون حص و عام که تحت دروز تحت مرمع کار را دران احسن
 صلب اساس مرکوب گری به مانده ملک ماحنه در نس این
 اسدک دند دل محمل بر انداخته و در آزای این و
 کهرانی گسب دست دوارس و احسان یکم تحسی و عطا کاری
 گسردن و نا میج روز و من تحت بندار و دل و در محمل حصی
 و طرب آراسته باصناف مکرمت و احسان صدن دلای حلاق
 مروان و حور دواب از خاص و عام در حاسندک از کمال حور
 پرمی و نوبی سقاری دگر دازه تحسم حرکت و سقاری رمواء
 حصب ای نماز حله و و دم مسجد جامع گسردن و نایس
 معبود نما گزار در من حسن حسیسته رای مهین ناره بهال
 عظم و انان گری ممره سحره این و خال ناسا هرادا ارسمه
 مسد معطم که در دگر بود خلعت خاص مرسندون و بروج دمان
 حصب و کامکاری حراج خادای ملطاب و تحدازی ناسا را
 دال قدر مسد اعظم را محبت سه است از طولی حاصه و دگر
 عهد سوارند و دو گل جدمعه دولت اوره بهال روم خلعت ناسا
 ارده والا که محمد اندر را و طای جمعه و مهویتی مرمع مسمول
 عاطفت ماحنه و ا در تمرا و راجه و سبکه و دگر امرای اطرف
 را بهادیت ارسال خلعت کسوف مهابت تحسیدند و حقه حان

نمرودت خلعت خاص اختصاص یافت و در حان صوء دار مالو
 که پنج هزاری پنج هزار سوار منصب داشت یک هزار سوار از
 قایدانش در اسب سه اسبه معرشد و طاعر حان نمرودت هشت
 سراسر از جمله یکی سومی تا سارطا را داشتند حان ناصاف
 دایند سوار منصب نهم هزاری در هزار دایند سوار رار اصل و اساده
 اسد حان منصب چهار هزاری سه هزار سوار در سوار سلطان مغربی
 و نامدار حان هر یک منصب چهار هزاری در هزار و هشت صد سوار
 منصب سه هزاری دو هزار و سیصد سوار و عدل الرحمة در بدر محمد
 حان ناصام چهار هزار روده رصف شش حان که در دکن در ناصاف
 دایند سوار منصب سه هزاری در هزار سوار را انداز حان ناصاف دایندی
 منصب سه هزاری هزار و دویست سوار و حسن علی حان نمرودت
 اسب تا سار طلا و سوار حان دایند پنج سراسر و سید سلطان
 گرناسی ناصاف دایندی منصب در هزاری هفت صد سوار و سید
 شریمان ناصاف دایندی سصد سوار منصب هزار و ناصافی
 هفت صد سوار و از اصل و ناصاف هفت حان منصب در هزاری
 هزار و دویست سوار و ملکعت حان منصب دو هزار و هشت صد سوار و
 عیاض الدین حان بالحلم مهم بدر سورت منصب هزار و ناصافی هشت
 صد سوار سوار حان منصب هزار و ناصافی شش صد سوار و یوسف
 حان منصب هزار و ناصافی ناصد سوار و صالح حان منصب هزار
 و ناصافی صد و پنجاه سوار و جناح حان موحدار دویست و سوار و
 هشت صد سوار و مرهاد حان از کومکند صوئے نگانه منصب هزار
 چهار صد سوار و مکرمت حان دویست و گکرات منصب هزار

مسند و نجات سوار و محمد بنی خان نجفی دکن بمصاف
 هزاره سنند سوار و صد حفر نجاری که در طن مالوب حدود
 گجرات بود دعای ارسال خلعت و انعام در صد اسری و صد علی
 داروغه کذاب خانه بمرحمت خنجر مرصع و برقم سبزه نصر و مندگار
 سری نگر دعای حمد و مرصع و صد دعای الله دعای ماده
 دل و انعام دو هزار رو و خدمت طلب خان بمرحمت اسب و
 محمد ناصر حمله بمناسبت داروغگی بفار خانه خطاب دویست حانی
 و خواجه طرف که در خدمت اعلیٰ حصر بود خطاب محلدار
 حانی معتبر و مناهی شدند و ارسال خان موحد و سا و فارسی
 که حدایه گراس نامه بعودکاری سنوستان و عدن نامه بود حدایه
 های آستان ابدال گسند دعای خلعت و اسب سرنند شد و دنان
 خدمت مرخص گردید و جهانگیر علی بخان بوجدار معان دو آب
 که بموجب الدماس سرب اندرز مقرر اکسیر حاصلت گسند
 بود دعای خلعت سرفراز گسند خدمت مرخو و حصص دایم
 و خواجه سکندر که ناره از مادره الدهر آمده در سلک ندهای اس
 آستان ملک اهتمام نامه بود بمرحمت خنجر مرصع و سمنر
 و ستر با سار طلا و انعام دو هزار رو و مناهی شد و صد نجفی نانعام
 دو هزار رو و سنج محمد ماده خوندوری نانعام در صد اسری و
 مسند الله و محمد معصوم از ملازمان قدیمی که در سلک کسیر
 دعا منظم شده بودند هر یک نانعام سه هزار رو و ملا محمد
 امین خوس تونس نانعام دو هزار رو و سنج نصر محمد صاحب
 سجاده خذاب ندرة الواصلین حصص خواجه معنی الدن و دنس مره

معدنات حلب و انعام یک هزار و ناصد رومیه و الله ناردند
 رضا بهادر و حکیم احمد عرب و منیر محمود سروازی و سعدایی
 حوتی تونس و ملا فروری شاعر و کب اندر و کنترایی که از سروازی
 هندوی رانند و چندی دیگر هر یک با انعام یک هزار رومیه کامیاب
 شدند و مبلغ هزار رومیه معصومه سلیمان و سرود سرانان آن نرم مسعود
 عطا شد و درس روز حسیه موبدان رفیع پدر و امیرای داماد
 پزشکهای شافیه که یک لک و هشتاد هزار رومیه قدمت آن شد
 گذرانند و از جانب امیر الامرای صوفیه دار بنگاله برخی از خواهر
 بقدره و مرصع آلات و از قبل در بر حان در ربحر میل با معایس
 خواهر بنظر اکسیر مآثر رسید و مرتضی حان و دانشمند حان و کنور
 رام سنگه و دیگر عمده ها در حور حال پزشکشان ها گذرایند و در
 ربحر قبل با سار بقرة معسکس مختار حان قلعه دار پریده از بنظر
 انور گنسب و حاجی احمد سعد که در چهارم سال خلوص همان
 بجهت و ماییدن مبلغ شش لک و سبب هزار رومیه پدر خرمین
 شریفین را درهما الله در را و حلاله نان امکن پدر تعدس با نده بود
 از ان صوب رسیده حبه های اسنان خلافت شد و چهارده سراسپ
 عربی لرسم پزشکشان گذرا مده شد یعنی که شریف مکه معطومه او را
 با صدقه داری مشتمل بر اطهار سراسم احلاص و دعا گونی و سه سر
 اسپ عربی و برخی تبرکات و تندسوبات آن مکن ملاک آشنان
 برنام مشار الیه درگاه ملک معشقه فرستاده بود دولت اندوز ملازم

اسیر گشته دعوات خلعت و انعام سمن هزار رو ده هرلند سد
 وحدتی کامل سحر حاکم حدسه و سند عدالت در ستاد حاکم حضور صوب
 که آنها قدر با صحائف اخلاص و اسرار حق از دستورات آن حدود
 درس امام تار حجاب ملی رسیده بودند تا سلام حداد خلال فار گشته
 بخشدن عطای خلعت و انعام دو هزار و پانصد رو ده و دو مین
 و نام خلعت و انعام یک هزار و پانصد سرکاری اخلاص و سنج
 محمد مرستاد سند بد الرحمن معرفی که از اخلاق سادات
 و اخلاص و سعادت اندوز محاور حرم قدس کعبه معظمه اخلاص و عدل
 عدله اقبال نموده دعوات خلعت و انعام دو هزار و پانصد رو ده
 و ده سر است معرفی که امام اسماعیل حاکم من از روی اخلاص و
 هوا خواهی ارسال دانسته بود نظیر حص گستر رسد و این حسن
 جهان امروز با پنج روز چهاردها را هنگامه آرای ظرب و بساط بود در
 اوقات از رفاه صوبه دکن بمسامع علنه رسید که احدسام خان سنج
 راه که در سلطه گومکنان راجه حدسه نظام داسد فاحل
 ظلمتی روزگار حدتس معرفی سند و اسوای مستقر الاخلاص اکثر
 آباد معروف نارطه سلطنت گرد و که اعتماد خان خواجه سرا که
 سر است حص منبر منال آن مصر دولتی و اقبال تمام داسد رحب
 اخلاص از حصار هستی دترو گسند و رعایا دار خان و حصار نواحی
 مستقر الاخلاص بجای از معنی گشته دعوات اخلاص و پانصد
 پانصد سوار منسوب دو هزار و پانصد سوار مناهی سند و
 خدمت خان مدکور بود دار خان صوبه دار آن مرکز سلطنت متعلق
 گشته منضمس ناما که هزار سوار چهار هزار و سوار معمر

شد هشتم دی نعدۀ مهاراجه حسوبت سنگه ار دکن رسیدۀ ناسلام
 بنده بنده چهرۀ طالع بر امروحب و نک هزار مهر و نک هزار
 روپۀ بر سدنل بدر گذرانده نعطای خلعت خاص (سرمانه
 میاهای اندر حب *)

حش ورن ورنده قمری

درس انام منمنت مرحام موسم ورن قمری پایه اداری
 اورنگ خلافت و جهان نانی در رسیده آدن مسرب و شادمانی
 تارة شد و روز مدارک به شیده هفدهم سوال مطابق سپرد هم
 خردان که نارگاه سلطنت و دولاب برای خلافت دگر دارة بسط
 بساط عشرت و کامرانی آدن حشروانی و سکوة آسمانی یافتۀ بود
 آن حش حخته انعقاد یافت و بعد از انقضای یکپاس و
 دو گهزی از روز مذکور در محفل جلد مثال مسلحانۀ ورن مسعود
 برسم معبود نعل آمد و سال چهل و هشتم قمری از عمر مننت
 طرار شهشاه خورشید قدر کنوان علام درس هزاران مریخی و بهروری
 نایام رمیده سال چهل و بهم آغاز جهان امروزی نمود درس حش
 عالم آرا بهار چمن حشمت و کام گاری بهال گلش انهب و تحذیری
 نادرانۀ حوان نحت محمد اعظم نعباب یک رنجر ویل نا ساز
 نقره مورد عاطف گردیدند و مهاراجه حسوبت سنگه نعطای
 خلعت خاصه و بهونچی و دهکدهکی مرمع مشمول التباب شد و
 جعفر حان موحدار و محمد امین حان و مرتضی حان و اعتقاد حان
 و دانشمند حان و ظاهر حان و بدست و پنج کس دیگر از امرای

عظام و مرحمت خلعت نوارس نامند و کور را سنگه معانت
 مستور و منار خان معطای خلعت مرصع و اسب ناسار طلا سر بلند
 سبد و از اصل و اصافه قلعه دار خان خارس عریض و نصب در هراری
 هزار و پانصد سوار از آن حمله نامند سوار ۱ و ۱ ده سه اسبه و رای
 مذکور موجدان برلی نمکصب 'نصندی هزار هزار و دو صد سوار و اسبه
 سه اسبه معافی گسند و سهراب خان که سانب و حدار نالا نور بود
 قلعه داری او گنار و معر بهرام خان معنی ۱ ده از اصل و اصافه
 نمکصب هزار و نامندی سس صد سوار سوار سب و معاد خان
 نامسال خلعت ۱ ده لجاگر خود مرخص کردند و خاخی احمد
 معین بنظم مهم خلعت اناوه از معر راحه نورمل معنی سده
 معانت خلعت و اسب و از اصل و اصافه نمکصب هراری هفت صد
 سوار انگه اعتماد را راحه و از اصل و اصافه علی فلنجان از کومندان
 صوبه گجرات و خواجه معانت الله از کومندان صوبه دکن هر یک
 نمکصب هراری هفت صد سوار و احمد تنگ بجم بانی از کومندان
 صوبه مالوه نمکصب هراری چهار صد سوار سر فلندی نامند و عالم
 جان سردار قندهار بوجانی و معر احمد خان قلعه دار بهالسر و برخی
 د گنار اسرای اطراف معانت ارسال خلعت و کامل تنگ موجدان اول
 خطاب کامل حانی و نکریم سنگه ولد احمد خان سنگه گوالداری از مندگان
 کوهستان ح و ن خطاب احکی و مرحمت ارسال خلعت سرمایه
 امشار اندوختند و دعوی سعار سنج محمد اسرف لاهوری معطای
 سه هزار رومند و ساه علی حمله و معام فلجهرار رومند و حدار دند تنگ
 ولد تنگ دار خان مرحوم و هیچ کس د گنر هر یک نامند و هزار رومند و حکم

احمد عرب و دوازده کسر دیگر هر یک نعام نهارار، و نه کماند
گردید و سند نحمدی رسول شریف مکه نعمانت خلعت و اسب و
انعام هفت هزار رومند، یکصد اشرفی و یکصد روپنه هر یک نوز
صد توله و سندی کامل سقراط حکم حشده نعمانت خلعت و اسب
و انعام دو هزار روپنه و سند عدد الله مرستاند؛ حاکم حصر موت
نعمانی خلعت و اسب و انعام دو هزار رومند و شیخ محمد مرستاند؛
سید عدد الرحمن معربی نعمانت خلعت و اسب و انعام ^(۲) دو هزار
روپنه سرامزار گشده رحمت انصاف نایند و از حرانگ احسان
نادرشاهانه دوازده هزار رومند برای حاکم حشده و هفت هزار روپنه
جهت حاکم حصر موت و نه هزار رومند برای سند عدد الرحمن
معربی مصحوف سقراط مال نایند و چون کونگ ^(۳) اتالیق که از
عمدهای سیدان قلی خان والی بلخ بود عربصه مدنی بر اظهار
صراحت ندگی و اخلاص نا مختصر بدشکشی بدرگاه ملک پیشگاه
فرستاده بود آورنده نعمانت خلعت و انعام دو هزار رومند نوازش
نموده مرخص شد. مصحوف او هفت هزار رومند نا خلعت ناحره
و خنجر مرصع سیب مشار الله مرسل گشت و بلخ هزار روپنه
در سره نعمه سیدان سرود و انان آن الحکم اتقال عطا شد و درین
نرم نوحنده حصر خان بدشکشی مشتمل بر در و خنجر میل و نه سر
اسب عربی و عراقی و نعلانس امشه و دیگر تحف و رعائت نظر

(۲) چهار (۳) بلخ (۴) ده (۵) و صالح محمد

(۶) چهار (۷) کونگ

همان زمانند و سایر امرا و عمده‌های ناراضه دولت در حور حال
 نسکس‌ها گذرانندند عرق‌های خنک و آب‌های روسی که دوم ناره
 از حاکم حاکم‌های حاکم ناره آمده دو ناره شده
 خدمه امروزی طالع گشته به سرانجام رومی فرستادند اسامی مذکور و
 و چند اسم از حاکم حور و بعضی عرص رسانند و تعدادی از
 و چند مرصع و انعام به هزار روز کامیاب عاطف شد دهم ماه
 مذکور که عند رخسار اصحی نو آتش عیس و اندک نازگی
 نایب و کوس طرف و مساط نامند آوازی بدین‌صورت و حصر و ساه‌های
 نایب معهود زانکه نوحه بمصلی امرا حاکم پس از معاودت بدست
 مبارک ادای شد رفاه نمودند نوزدهم که مطاوع شد دهم نوزدهم
 حسن و نیکوگانی مددگشته ناساها را های ارجمند نیکوکار و امرا
 نامند از رسم گذرانیدن مرصع و نیکوکار نیکوکار *

فتح اکبری از قلاع ولایت و وادانل شدن آن جهالت
 گمشده و اگر بحسن کوسس و بدین‌صورت حاکم
 بدین‌صورت ناساها را از آثار آمده آن رنده را حاکم طام
 که ناساها را ناصرت اعلام حاکم گراس نامند نوزدهم و نوزدهم سال
 گذشته از حاکم حاکم و حاکم‌های نوزدهم و نوزدهم معهود بدین
 نامند نو چهارم به بار آن سال نیکوکار بعضی نیکوکار آنان رسیده
 با همراهان سرور ملازمین دره الناح عظمی و حلال قوه الطهر
 حاکم و اندال ناساها را نوزدهم نوزدهم حاصل محمد معظم در نایب
 و نوزدهم ماه مذکور از آن عالیشان و الا نیکوکار نیکوکار گمشده و نوزدهم

مقصود شد و نصبت و پنجم بقصد پوند که مهاراجه حسوت سنگه
 نا اوج فاهره دادشاهی آنجا بود رسد و مهاراجه بموجب فرمان
 همان سررسنه اختیار آن مهم دربار گذاشته روانه درگاه سلاطین
 مداه کردند و آن بودی احلاص آنی چند روزی در بونه اقامت گرفته
 مصط و مسق آن حدود و استحکام قهاها رداخت و قطب الدین
 حان را نا هفت هزار سوار طرف خدر فرستاد که دران سمب بوده
 از عدم مردن باختر ناسد و معرر مساحت که رو نرویی قلعه لوه گده در معام
 مدامی قهاه با استحکام ساخته و هزار سوار آنجا نگذار و معادل حص
 ناردک قهاه دیگر قرار داده دران مکل بدر دوحی شایسته معین
 سار و حود نا تلمه حنوت فاهره همواره دران اطراب و حدود سواری
 نموده مراسم هوشیاری و پاسداری میام و زرد و همچند در هر طرف
 که مطمن دست برد نمی اندیشا بود جمعی از حنود مععود تعیین
 نمود و معنصای رای مصلحت بدو نصبت و معمر قلعه بودند هر
 و حص در مال که از معطامات قلاع سیوایی قنره نصبت بود نقش بهاد
 همت احلاص نصبت ساخته ناس عمرمت صانب هضم رمضان
 این سال برج مال از بونه سمت ماسور که هر دو قلعه مذکور بردک
 آن بر قرار کوهی واقعست فرآمد و احتشام حان را مصط و حراست
 بونه گذاشته رندوله حان و بترم دیو میسو و راهد حان و حان نثار
 حان و حواجه ابو المکارم و جمعی دیگر را که همگی چهار هزار سوار
 بودند بهمراهی او تعیین نمود و بعد از وصول بموضع بونی که بدیع

کرده از بوده سمب ساسور روی تروی کوه قلعه دوزندهر واقع است
 و در راه از میان آن کوه دملک نادساهی سمب که عاصمان گ راه تان
 در طریق مسلک حصار می بودند ستر رانا و هندوستان را و
 با ستم سوار و ستم داده دندوچی نداده داری آنجا معمر نمود
 و تقست و دوم آن ماه مبارک که دنگ منری - امور رسد دندوستان
 را که مقدمه دس منروزی و د نا و ح هراول و ستمانه منصور
 منسمر روانه نمو که ارگدلی سمب الود که بر مر راه بود و ورمو
 دندل ساسور منری گریند و ردای آن خود دندو دنگرا و اج داهره
 معصام او روان سده خون ندای کدل رسد داند حان را آنجا
 گداس که من ازانکه همگی لسكر طهر ابر ازان کرده عمو کدل
 ازانجا روان سو و خود نا سده ه راه ار کدل گداس و دو کرده طی
 نمو تروول کرد و دندو حان که ستر آمده بود دنگ ساسور رسد
 در صد تروول بود و هواره اسنا و مرمن ستمانی برای رود
 آمدن می سمب درین وقت وحی از عظم سده دوزگار و دنگر گسده
 دنگر انگر دنگر سد آن حان سهامت روز سده طهر ابر را و روزک
 کرده و آن حصار گداس دنگ و رسد و آنها بان سده و معصام
 و تروی نای و معصام در حو دندو بطرف کوهی که قلعه
 دوزندهر در حال تروول آن معادل هم دندو دنگ انداز
 واقع است روی انداز آوردند و جنگی دنگر و دندو میروا آمر
 منکر دند حان منکور نا حدود منصور جنگ کدل و حسم انگل
 ندای کرده آن کوه رسد و درین آویرس نداری از معاهد طعمه
 ستمر دندو دنگ و تروی قلعه را حصار عاصمان ساخته

ماهی آوار دشت ناکمی گردیدند و مشاهده آن در روز ملد قدم حرأت
 بر آن کوه آمد سپهر مانند گداسه معلو همت چرخ نمود ابر آسا بر آن
 بر آمدند و معموره که در کمر کوه بود و دکنان آنرا ماچی گویند
 آتش رفته نعرم محاصره قلعه نشنودند منحصمان هر دو قلعه
 شروع در انداختن توپ و تفنگ و بان کرده برق اسرار کس و نگار
 گشتند دلیران با حدود نصرت نشان بای همت پش نکستند
 و مدارای حرارت و مسالت نزدیک شخص پوزندهر رسیده عکاله
 مورچالی نست و خدمت حال مزاحه حیسنکه اعلام کرد مزاحه چون
 از بمعنی آگاهی نامت کثرت سکه مصر حوت را با سه هزار سوار
 حویس مزاحه راسنکه و فکاحان و مترسن و اندرمن نبدله
 و نادل کدنا و حمعی دیگر تعدن نمود که بدلیبر حان پیوسته
 در محاصره هر دو قلعه نکوشند و حمعی از بیلدار و سقا و سرب و
 ناروب و دیگر آلات نونخانه و مصالح مورچال مرسند و داوود حان
 که مزاحه او را در پای کدل نرسم چنداوی گداسه بود چون از بمعنی
 آگاهی نامت از کدل عبور نموده او نر بمعنای کار طلبی از
 همتا نماند لشکر دلیر حان شدامت و بار ملیح سد و چون سلاک
 خدمت مشاهده آن منصور درست گردید بشوکت و انهب تمام
 همت بر محاصره هر دو قلعه نسته ناسنکام مورچالها نر انداختند و
 کمد تدنر بر کنگره تسکدر آن نند حصار چوخ آبار انداختند
 دلیر حان با سپاه خود و عرب و مطعر برادر رادهای او و دیگر
 اعیان و اردنهای و هر نهای کور از ماچی گدسته ما نسن پوزندهر
 وردر مال حای مورچال اندنا نمود و آشکان مدر آتش آن خدمت

ابدال را در دستانه اداساهی و کنار حان و جمعی از راحه حدسنگه
 در نفس روی خود حای داد و کثرت سنگه تا سه هزار هزار راحه
 و حدسی از مصلحت داران و نوری دروازه ملعه نورده هر سنده صاحب
 و در دست راحه نورسنگه کور و کور رانهور و حکمت سنگه در روی
 و سنده مبدول عالم صور حالها را دادند و دادند حان با نام ناندان
 حونس در راحه را سنگه رانهور و محمد صالح بر حان و راحه سنگه
 و سنده رس العاندی نکاری و حونس او ری و ستر سنگه رانهور
 و راحه سنگه و حدسی و کرار نندانی اداساهی عقب ملعه نورده هر
 مقال کهرگی حای صور حال گرد و رسول سنگ روزنهایی تا
 جمعی دیگر از روزنهاندان در دست راحه دادند حان قرار گرفت
 و حونس و حونس و حونس از سنده دلنور حان و نوری حونس
 و در حال و مدرسی و اندرس نندانه و حدسی و گر راحه آن
 و سنده نگام صور حال را دادند و روزنه راحه از حای که بود کوچ
 کرده دساور سنده و نندانه دو گروه از ملعه لکتر گاه صاحب و حونس
 با جمعی دای ملعه رنده ملاحظه سندها و اهتمام حونس برد و کار کرده
 نندانه گاه برگشت و حونس حاسوسان حد رسانند که نندانی مردون
 که حونس نندانه سنوای صلاب گراسب و سر حایل نندانه آن
 مبدول بود تا حوی نظری رنده سنده اداس راحه سنده مبدول
 حان نازده را تا سرده حان و حونس حان و حونس حان و حکمت سنگه
 و دیگر نندانی پاداساهی که در سنده حونس نندانه نندانه و سنده
 آن معهور فرسند و این گره با نندانه رنده حونس مصلحتی نندانه
 نوحه آنها قرار نموده بودند معاودت نمود و از آنجا که احسان حان

نهاده دار بونه را چنانچه قتل اربس در طی و مانع حضور در نورگزارش
 دامت باحل طبعی روزگار حیات سپری شده بود آن بوندی ارادت سگال
 ستوم شوال مباد حان را بجای او تعین نمود و تصویبند رای صادر از
 حامی که معسکه و روزی بود کوچک کرده در بای کوه نزدیک مورچال ها
 درول کرد چنانچه اکثر دانه های اهل لشکر در کمر کوه راجع شد
 تا سمله شب و روز مداران بصرت شعار ندوپ و تنگ شعله انرور
 بند و هنگامه آرای بنکار بودند و متحصنان آن در حصص حصص
 در مراتب مدامت و مقاومت کمال سعی و کوشش می نمودند
 و راحه هر روز خود مورچال ها رفته مراسم تاکید و اعدام بطور
 میسرانند چون یک برج قلعه در مال بصدقات منواتر توپ ها که
 علی الاتصال بر آن منورند شکست و انهدام یافت دلیر حان سپاه
 خود را در بورس تحرص نمود و ششم شوال آنها نامظهر افعال
 بی روال حدس و حسان دلیرانه بر آن برج پورش کرده برقرار آن برآمد
 و جمعی که محافظت آن میداد داشتند تاب نداد و پایداری ناورده
 بمحیطه که معادل برج مذکور است در خردند و مداران ضروری
 لوا علم بصورت در بالای برج افراشته نامحکام آن پرداختند و
 درین بورس و آورش چهار کس ارتابان دلیر حان پیکر مردی
 تربیت رحم آراستند و هفت تن از محالغان در خاک هلاک افتاده
 چهار کس رحمدار شدند چون راحه اربس معنی آگهی یافت از
 راجه پوتل خود در جمعی تعین نمود که سپاه دلیر حان بنویسد
 در محاصر حصار کوشش نمایند مداران منصور دست حالات و
 مردانگی نمدال و قتال کسود و لوی حله و استدلا در ابراهند و

تا استعمال آلات جنگ کار در محصوران تنگ ساختند چون آن
 گروه ضابط رده شده آمده بدوی صاحب طب فلعه درخود ندند
 روز دیگر کس مرد راحه رسانده دربان مسکن و حضور امان
 طلعتند راحه نظر درستم صل و گرم خسروا نموده آنها را امان
 داد و اراحر روز محصوران از فلعه درون آمده بداند حان ملای
 سدید و آن فلعه درصوب اولنای دولت در آمد و از صوفی
 مذکور دو سردار را داند حان خلع داده داد که همراهان
 داس راحه رساند و راحه بدو خندی را خلع داده چون رخصت
 خواستند که ناطان خود رود املکه از آنها گنده همگی را مرخص
 ساخت در شکر آن حصار استوار از منازران حالات سوار فرست
 پیکار سوار و سی داده حان دنا گسند و می و دو سوار و هفتاد
 و هفت پداده را آستین رحم رسد و بعد از فتح این فلعه راحه
 فصولد رای احاطه بدرا دادند حان را با راحه زاننگه و سرور
 حان و امرونگه خنداد و صاحب صالح بر حان و هند رس العادداس
 تجاری و اهل سنگه گنج واهه نوکر اند و چون و چهار صد سوار از
 اندان خویش و جمعی دیگر از منازران تسلیت کدس که همگی
 فرست هفت هزار سوار بودند معنی نمود که از دو طرف بولایت
 سدهای سردو در آمده بناحت و تراج بردارند و ندس حبس کار
 بر آن بندر روزگار تنگ سازند و نور هم سوال حان مذکور را با
 همراهان رخصت نمود و بعطای الدن حان که او دنا لاسکری
 ساخته در حبس خندرمعدن نو و بکود حان که صاحب طب فلعه و کس
 مقام داس بوسه که آنها بدرا از آن طرف بولایت آن محمول در

آمده در بحریب آن نگوسند و رعایا و متوطنین آن سرزمین را که
همگی در کشتن صلاحت و آسایش حال امت اود چندانیکه تواند دعد
اسر آوردن تا سنوای سعارت بفرود از همه جهت ستوه آید و بحری
و بیچارگی گرانند فالحمله در دمی از شعبا جمعی از مخالفان عدل
اندیش قمره درون دارانده دست برد و شب خون مورچال قدرت
سنگه آمدند و چون او را همراهان حذر دار و هوسیار و آماده حرب
و کارزار بود کاری بساخته حاسر و ناکم تر گردیدند و بوقتی دیگر
اندبار فرصت نموده بفرده دارجی ظلمت شب تر مورچال رسول
ننگ روز بهائی حمله آور گشتند و چون او را در یقائنش معلوم
عقلیت و بی خبری بودند تر سر بوبهائی که در مورچال او بود رفته
آسگاه یکی را میخ زدند و بنامندان رسول ننگ ناگهائی در آسجده
یکی را از پای در آر دند و چهارده کس را محجوج کردند چون صدای
اس دار و گمر بلند شد رید دست حال از مورچال خون و محجوج نوکر
دلیر حال نا جمعی ازان حال سهامت نشان رسیده بمقره رزان در
آر رسیدند و چهارتن را طعمه مصمص اندام ساخته بسیاری را حسته
و محجوج گردانیدند و بعد السعف بیم حائی تر آورده به پناه قلعه
در رفتند و در بی دیگر فردی ازان تحت تر گشتکل بعصه برداشتن
لش های کسنگان از در پیقه قلعه تر آمدند چون دران طرف مورچال
پردگان و سوبهکران بدیدند و دیگر بدهای ناگهائی بود این گروه
سعارت بفرود آمدند و معاونت عظیم در آوریدند و آن مدبران لشکر کاری
بساخته رهگرایی برار شدند و درین آبرش هشت تن از مبارزان حصم
افکن گل رحم از شاحسار مردی چیدند و چهار کس از مخالف را

مرموز حمله دلاوران خاک نمایی بر سر صاحب و بستاری رحمدار
 شدند و داود خان و راجه رانی سنگه و دیگر صدوران مرموز شدند به صاحب
 رفته بودند و صاحب و یکم سوال فواحی و دهانه و دهن کوه قلعه
 راجه رسیده مرسه فجاءه فرقه را چون خرمن تحت انعامی آتش
 زدند و چهار موضع که در سحاب خدای آباد بود و جمعی از مسجد لاس
 آنها نمک داشتند، گروهی از معائن که مرادل جنس منصور بودند
 و آنها رسیده باعامی در آن محله و حذر ندارد خان مرسند خان
 مذکور راجه را سنگه را تا موج هر اول و احل سنگه کچه پاشه را تا
 راجه بان راجه جنس سنگه نامدان آنها معائن نمود و معائن دهگرایی
 مزار گسته هر چهار موضع نساک ترار شد و رعایای صلاح گرا اسیر
 گردیده مواسی و امداد و اسنای آنها بدست بهادران طهر لوا در
 آمد و روز دگر در آن سرزمین مقام کرده مردای آن سمب راجه
 رفته شدند و بستاری از مواضع و فری را آتش در زده و بران ساختند
 و بدست و چهارم ندای قلعه مذکور رسیده به مسجد مصایب و
 فواحی آن بر انداختند و جمعی کثیر از قلعه در آید در کمر
 گاه کوه صحر کسنداده اسناده بودند لکن از سطوب و صولب اراج فاهره
 حراب فروز آمدن نثار شدند نمود بالحملة چون آن سرزمین کوهسار
 و سنگ زار نو و لست و مزار بشار و اسب خدمت مسعود بعد از
 صاحب و عارف آن حذر از راجا دو گروه برگشته بودند کدل کوچی
 کدوره دایره گردید و سب را قاتل باسداری و هوسناری سر برده
 زرد گمر بستوا و ز آیدند و داود خان از راجا به سب قلعه گردانده رفته

مصافحات آنرا ناحت و قطب الدنس حان نا همراهان مصمم
دره^(۲) پور کپوره و تاسمی کپوره بردنک ملعه کدواری رنده لشکرست و دست
اهل کفر و عوات برداحب و از سنگه آن دوم اسنر دستار گریب
و مواسی دستار دست آورد و دست و دم شوال که داود حان و
قطب الدنس حان هم ملحق گسندند فداق یک دیگر سمت ملعه
لوه گده شتایند چون امواج فاهره پدای ملعه رسید از اعدای نابکار
پادصد سوار و هزار پنداده جنگی حرار از ملعه برآمده نا قراولان حیث
مصور جنگ در میسند چون اس خبر دادند حان رسد راحه رانسته
و قطب الدنس حان و اچل سنگه نوکر راحه دستنگه را ناپاده اوردان
مرستاد راحه رانسته و اچل سنگه بهنگام رسیده سلک جمعیت صلاب
کیدش حصار شعار دفع آندار از هم گسندند و خون جمعی را لیساک
معرکه برآستند و دینه السیف رهگرایی فرار گشته ملعه را حصار
عایت ساحند و منارزل مصور معوره های دامن کوه ملعه را آتش رده
و بران ساحه اسنر و مواسی دستار دست آورد و در آن بواحی دایره
کردند و صناع آن دیگر دایره سواری نموده مواضع دامن کوه ملعه
لوه گده و ایسا گده و تپکی و تکونه را سوخته و حراب کرده دایره گاه
در گشتند و چون اکثری از دامن عاصمان مردود دامن حرابی ساحه
از ناحت و ازاج آن حدود پرداختند و در کمر معوم معاونت کوچ
کرده بردنک مصنفه دایره برول نمودند و چون راحه دستنگه معزز
کرده بود که قطب الدنس حان نا همراهان در بواحی پونه تهانه

عمده را بخواهند چندی از مردم خود را بپای خود که در مدینه مدد را
مستادی برخی که سنوای مقهور بجهت مردم استحکام آن قلعه
احداث نموده بود و تدرج سعید را در رداست نصب نمایند و از آخر
روز در مدینه در برابر آن برج منصوب شد و معارزان توپخانه و برخی
از راجپوتان را در برابر آن برآمدند اهل قلعه از مشاهده این حال
شرع در نارتس توپ و تفنگ و رفرش حقه و سنگ و دیگر آلات
آتش باری کرده بمداغنه معارزان منصور و اطال ساختن در مدینه مرا
مردان در این اثناء جمعی دیگر از راجپوتان عمده را که در
مورچال بودند با سپاه دایم حار و آمدند بهادران حداثت کاتر رسیدند
و پس از آنها در دست حار و آتش حار دایم حار توپخانه خود را
رساندند و هنگام حداثت رهنال گرمی بدرجده از طوین به دست حار
گوشت و نمال دایم حار و سپاه دایم حار و در وقت سنگ سوکر عمده
را در حداثت که در دایم حار و سپاه دایم حار و چندی از راجپوتان و یکی
از قاتلین دایم حار حار گشتند و بسیاری از مظاهر قهر و سیر
دیو در حداثت بعد از این سونیکون و در حداثت و در حداثت و جمعی دیگر
از اسباب ملشان بمداغنه بهادران بصورت ملشان تعین نمود و دلیر
حار و قدرت سنگ حاصل در مدینه اسبابه قاتل حان و از راه وادام
پشت در کار نمیکردند بمداغنه توپخانه منصور در برج معده
بکست و رنجت و حداثت و سپاه راه نماند معارزان بصورت ملشان مکرر
بورش کردند و خود را پدای برج رسانده شروع در گوش آن نمودند
و مقهران این صابین این برج و برج قدیم که در برج سیاه مشهور است
ناروت بهیار رنجده بودند که اگر دایم حار معرور ماند در برج سعید است

وایند و خواهند که از اینها روح سناه درس نما د آتوا آس و بلند
 در موب آں داروف را آس زدند و مرتب هستند بر آن و در دل
 می دانند سرار و سراف و معلله کدن خود سوختند در همدن گرمی
 خلقت کدسان مصر منس و اداعه آن نو که بر روح سناه بدر
 ورس نمائند خون سب بر که رسیده و در صحائف میان هر و
 روح که دست نگاشته و آس در رده بود و راح حمله که از صوف
 اندسی صلاح در آن داده و با طهر نما را از آن بر س از داس
 و در این روح سعادت حال و بد و خون ما و در نظام و خود
 تحت عاصفان بد رحام کنند و حب افاضت از روح سعادت برگرفته
 و با حال داده روح سناه در آمدند و آن روح و روحی که برگرفته آن
 که هر و اگر که سدوی و با دو صرف ادا می داند اندی و بدان
 در آمد و با راد و روح سناه بسته و با افاضت و سب طاهی
 که مادی و روح گامد و در صانع سر و در آن را
 خاک و سنگ انداختند و بر آن زمین و روحانی انداختند و آن بر
 روح سناه مشرب ساختند و در و در فانی آن بود می اتصال
 می انداختند و در صدمات بود در آن در رجعه افکن گشته خاسانیس
 را گردید و سوار شدند روح مذکور را و روحی دیگر که متصل آن بود
 حالی که در در ماه در از حصا حای گردید و آن هر در روح در
 بعضی بهادران قلعه کسا در آمد و در آن حای بهادران
 بهادران و در خبر رسیده بود که جمعی از بهادران در موضع
 مرکوب مارا دارند و با انعام و عند الله سران خویش را با جمعی
 از بهادران خود و در آن حال و خواسته او المکرم و زاحی و بهایی

پسران امیرالبحرین و برخی دیگر از فدهای پادشاهی بدان
 جانب تعیین نمودن آن گروه چون نزدیک بدان موضع رسیدند
 قصد سواران ایشان را که در آن حاضر بودند فرار نمودند و سپاه نصرت
 شعار اسیر و مواشی بسیار گرفته مراجعت کردند و اکتفا چون
 سواران غالب کشتن بر مراب سطوت و استغلاي حدود داهره آباد
 گشته بدین میدانست که عذرم حصص مدبر نوردهر که از
 مواد عده کتب و اسکنار آن تنه روزگار بود و بسیاری از افراد مردم
 کاری از دران مکتور بودند و مدبری قهر و صواب اویان دولت
 مسخر خواهد شد و لا محاله اوج نکر امواج بحر ازل محاصره
 حصص را کرده که آن بانکار دشت اسطهار بدان بار داده ناهمگی
 اهل و عیال و دحائر و اموال دران بود خواهند پرداخت و آنرا بر
 بحر و دهر معنوح خواهند ساخت و اگر در حادثه سرکشی و عصیان
 مدشی بابت قدم بوده مسلک مستقیم متابعت و فرمان برداری
 بگردان و در مصالح و طعنان اصرار نماید مآل حالتش بحدال و
 بگل و سرانی و استعصال خواهد کشید لاجرم پس بدین مصلحت
 گردنی را کار بسته چندین بدل ازین بکار کسان بود راحه چندنگه
 فرستاده بود که تمهید مراسم اعتدال و اصلاح کار آن صلاب شعار
 بماند و در آخر مدب نام برهمی که آن معهور لندم دار را طه اراد
 واعتقاد عظم داشت تاشاره او بود راحه آمده حریف استعای امان
 درمیان آورده بود و راحه دار عهد نموده که اگر آن مدبر عدار بدم
 صدق و راستی طریق بحر و مداومت بود و بی سلاح ناؤن محرمان
 آمده میباب کند از آنجا حای در امان خواهد بود چون بدب مذکور

مبادی و مبادی آن بهائیت کتب صلابت مریه که از صدمات مهر و
 استدلای مواکب گران سکوة صدوة آمده در آن بهائیت اس و آمان و
 و دلت برای سلامت مال و جان محتولست عهد و پیمان را از حوت و
 هراس و اندیشه و وسواس رسیده در صراط است و اندک و عدوت و
 و مریه در سری آسمان مهر و صفا مصمم نمو و عاظر انیس و دل
 مطمئن هفتم دی حجت نام دودی از راحه که قصد ملاقات راحه
 پادشاهی که قرار داده دو روزان گرد و سب راحه خبر رسیده بود
 که آن صلابت کتب در آن خواهد آمد حوت و روز راحه دلت را حوت و کرب
 سنگه که از نس و دمان هر صفت نگار بودند و سنگه آنها انحصار بسیار
 بود که رسیده بود تمام بود که مریه حال حوت نس در آن دلت
 و نس در حصار نما آمد جان مذکور و کرب سنگه نس و اهتمام بلع
 شروع در نس در کار کرد از مساهدات انجیل مریه و آن نس
 نما از حصار درو آمده و مراسم نما است بود اندک مریه و درو و نس
 نسهای متواتر دلت را آن حصار مریه را از نس راحه
 درو و نس رسیده و نسوی مریه روی داده مریه نس
 نس از اعدا نس سراسر دلت را نس نس سراسر هوای نس
 در اندک و نسوی نس نس و نس از دلت راحه و
 و دلت جان و کرب سنگه حوت مریه نگار بود و نس و نس
 حال مریه در راه عدوت و نس در اندک در اندک انجیل که
 هنگامه نس و نس گرم بود و راحه هر ساعت حوت می گرفت که
 کار حجت و کار نس انجیل مریه مریه حوت رسیده که حوت
 مریه و نس و نس رسیده از آنجا مریه مریه حوت رسیده از آنجا

بمقامات می آید آن عمده راجها اودراج مدشی خود را با گرگ
 پس کچهواهد ناسدعمال او ورسنداده نعمام کرد که اگر آمدن دعوم
 ورمال مدبری و عودست و قصد سپردن فلاح و حصون بدصرف
 اودای دولت است این عزم صائب و اراده بسدیده داد
 که مرور اطار عفو و تفصل ناسداهاند گشده مال و ناموس و
 حاش در امان خواهد بود والا آمدن در سر دست چه ۸۱۰ یس
 بمقام عو عداست اورد مدعمال و مدروی تحت دسم سر عدا
 مال ارریک شین کسور افعال تمامی فلاح و ولانتس مسر خواهد
 گردید اودراج دس اوطی اندک مسامدی دار رسیده پنام راحه گزاره
 آن حسران مآب خواب گعب که احوال خود در یک بصور رسیده ام
 آنچه مقصدای مددگی و دولت خواهی خواهد بود عمل خواهم
 آورد و بس از ساعدی بمعسر طغر موساه بردنک دایره راحه
 رسد آن لوند کار شناس حابی انگ بخشی لشکر بصرت
 امر را مرستاد که اورا مدرون آرک و چون مدرون حمله رنده را راحه
 ملاقی شد راحه ناسداهه کرده گردنک خود حای داد آن علالت
 سگان ران عکر و انتبال کشوه اظهار دامت بر رلات و تعصیرات
 خود نمود و گعب که ملعه پورده را ناسیاری ار قلاع دیگر نامند
 عفو بخشایتز گیدی حدبو فصل مرور گرم گسر پشکس می کنم و
 من بعد خلعه اطاعت و مددگی در گوش و عاسیه دولت خواهی
 و خدمت گذاری بدو دش خواهم کشید راحه بطور بریمه تفصل و
 احسان ناساه خطا بخش عذر بدوش کرده اورا بحال و مال امان داد
 و عاری بدگ میبرد و روک را اساره نمود که برامت یکی از مردم او

بود اندر خان و گدوب و دیگر راهی نمود که چون ستوا داداری بستند
 و رهدری طالع سدهج نوم و سار و رمان و سی سده است
 سرانجام خاطر از کرده محصوران را امان دادیم مدعوض حال آنها
 نگهسته نگذارند تا بیرون آیند و سده طعنه بقاء بدهد در آمده آنها
 بصرف نماید عاری نگذاشتیم الاغ غلام و کس حدوا باساره او
 در ارفه حصار رفته متحصنان را اعلام کنند حال مردم حجاب
 ماره بستند و آنها آن سبب مهلت جویند و راحه ستوا را که حرم ده
 آمده بود در داره حرم حاکمی داده تا از انواع صلاطین ظهور
 رسانند روز دیگر و حب فرارده هفت هزار ناز و زن از الحمله
 چهار هزار ناز و حب حاکمی از قلعه فراموش و نندهای ناساهی
 داخل شده آن حصص بدست و بصرف نمودند و راحه ستند و بستند
 حواد را که توان بدویند اسکر طفر امر و بدست نمود که بدهد
 رفته احمره و اسلحه و موسی و سار و دانی که دران باشد بدهد
 و ط آرت و حرم ستوا در همدن روز پنج قلعه و گره موسوم دایره کده
 و اسانده و دیکری و بگونه و رهدری بدستش کرده راحه ستانکه راحه
 ستانکه بدهد که در حب عفت حصص بدویند و در سر راه
 راحه ستان معنی نو اشاره و در کد اندر من ابرار خو را تا رقی
 برای بصرف قلعه و رهدری بدست و دغا خار بهایار و ده نوس
 که در هزاره نایند و هزار رفته چهار قلعه دیک را بصرف آورد و
 ستوا بدست کسان خو بدست نمود که سر م اوزا در آورده ملاح مذکور را
 در نندهای با سده حواله نمایند و چون دایره حجاب ظهور در دانی
 قلعه ایست و راحه ستوا را بر ماست راحه را ستانکه بدست حاکم مذکور

مرشدان که بار ملائی شون آن حان شهابت بروز معد از ملائکات دوسر
 اسپ یکی عربی با سار طلا و شمعدان و حمد هر هر در نا سار مرمع
 و در تعویذ از بغدادس آمده ناو داده و حصص نمود و چون بنسدر که
 سینوا بدادر مآل ادبشی و مصلحت شناسی چنانچه گراش دامت
 راه آسانی و آمد و شد کسان در راه کشوده بود و راحه ادرا ساندع بصالح
 هوش امرا و منعم بنم و امید و شاهره اطاعت و بندگی میخواند
 بجهت اسد مالت خاطر آن مدبر در میان عالیشان مکرمت عنوان
 مدنی بر مرده فصل و نجشامتن بنام او نا خلعت عاطفت و بوارش
 از پندشگاه خلعت و جهان سنایی النماس کرده بود و در میان همانون
 و خلعت که بموجب اسدعای آن رنده راحهای عظام از جانب
 سلطنت مرسل گشته بود در من بروز رسید او اخر روز سنوا ناسماع ان
 بشارت عظمی بجهت ادور گشته ناسماعان مثال کرامت تمثال
 شتابت و بوزد آن منشور مکرمت مصمون سر مناهات نارج گردون
 رسانیده حاجت انکار پوشند و چون ناطی صلاکت موطن آن وحشی
 دشت عصیان نه رنده عمو و احسان شهشاه جهان فی الحمله آرامش
 و اطمینان یافت راحه نا او در ناره سپردن تمامی قلاع و حصون
 نازلای دولت اند مقرون سخن در میان آورده بعد از گفقت و گوی
 دسار چنن قرار یافت که از حمله سی و دمیج قلعه که از زمان
 حکومت ولایه نظام الملکیه دران ولایت بود و الحال سنوا در تصرف
 داشت نیست و سه قلعه که حصص متین مورد دهر و در زمان
 از حمله باشد و قریب ده لک هون حاصل ولایات مدخله آست
 بنصرف ندهای درگاه آسمان حاه سپارد و ارا سکا که دست توکل

و اینجا بقوم عظم و فصل حصص سه ساله خرم نهمین مهرنای گزین
 در ده نهم بدامست و اعتبار مسلک اطاعت و نندگی و مدیج
 عموست و سرانگندگی سدره بود دوازده قلعه که در دست یک یک
 هون محصول مصالح آن است و دستور مایع در تصرف او ناست
 و نماری و مسکن خویش نارگسده سدهاچی در سر خود را که طعلی
 هست مالک بود بود راحه رحمت و آن در در سلک ندهای درگاه
 جلای مناه مدظم گسه همراه راحه ناست و سناه و نوکراس درام
 خدمت بدام دماوند و سدوا حو در هرگاه دران حدرد مهمی
 دمنان آند کمر خدمت در میان حال نده اوارم نندگی نهای آوردن
 و بداندن برادران راحه اوزا نواست تا سارطلا و یک ربحر بدل ماده
 داده رخصت نمود و کنوین سبکه را همراه کرد که تا قلعه کندانه که از
 حمله قلاع بدردنی ناولدای دولت و در حصان و مناسبتانی
 حصن بوزندهر بود رنده نمدار تصرف قلعه مذکور و ستردن آن براده
 حال که قلعه ازی معرورگسده نو سدوا را از اینجا رخصت کند و تفصل
 اسامی قلاع معنوخه انست بوزندهر و درمال کندانه که بداندانه
 لوه کده انسا کده ننگی نگونه روهده ناردزک ماسولی^(۴)
 بداندازدول نکس کپول^(۳) روه کده نکس کده مورنجن مانک کده
 سروب کده ساکوکده مرک کده انکوله سون کده مان کده بالحمه
 چهاردهم دی حکه در دمی مراداک سدوا سدهاچی در سر نرد
 راحه آمد و حون نندز حنول از حمله ولایتی بود که از سدوا نص

امدای سلطنت فاهره آمده بود راحه بود کسان را نصیط آنجا تعدیس
 نمود و نسبت و یکم رنج الاول دادند و ملائکه کندانه که در شش گروهی
 معسکر طغر بگرا بود رفته آن حصص رنج و معقل مدد را ملاحظه
 نمود و اهدام نمود و سب و سرانجام ضرورات آن کرده و شب آنجا
 بسر برده روز دیگر لشکرگاه برگردند و از آنجا که بموجب التماس
 آن عمده راحه سندهاچی بسر شدند از دیشگاه مکرمت و احسان
 بمصوب بکرازی پنج هزار سوار سرافراز گردیده فرمان مرحمت
 عنوان مشمول بر من معنی درس روز رسیده بود راحه او را هنگام
 دیوان طلبیده بجای ملک بخشی لشکر طغر امر اساره نمود تا او را
 تسلیم اس عطفه عظمی فرمود و از جانب خود خلعت و یک رنجر
 بدل تا سار نعره داده پس از چند روز سوار بدر از راحه رسید و
 چون عادل خان حاکم بخانور محل ارس مصدر درجی تعصیرات که
 ازان جمله احقر و امثال در امصال و حوۃ تشکس بود گشده درس
 اوقات برای اصلاح کارهای باهنگار حوۃش ملا احمد بانه را که در
 ملک آمده و اعظم دولت در انظام داشت فرد راحه فرستاده بود
 نسبت و ششم رنج الاول که در شش گروهی معسکر طغر امر رسد
 راحه اود براج مدشی حوۃ را باستعدال او فرستاد و ملا بخشی
 برادرش را که مدتی محل ارس چنانچه گزاشته داده بود درجی طالع
 در ملک بدهای درگاه آسمان حاه مسلک گشته در آن حدیث
 میروزی بود بر دسوزی دادش داد و پس از سه روز که ساعت
 ملاقات ملا احمد بود راحه مهرر حوۃ که راحه رایسنگه و کدرت سنگه
 رفته او را یاد آرید و آنها اندک مسافتی طی کرده در امدای راه نانو

برحورزدند و ا را آورده براحه ملائی ساختند آن عمدۀ راحهای عظام
 مراحم بگویند و احتیاطاً منجای آوردند است عرامی تا سار
 طلا و دگ ریحتر بدل تا سار بقره و در بغور از قابض اتمسه دار
 داده بازطای خودس رخصت نمود عادل حال مصحوب آورد ریحتر
 بدل و برخی حواضر و مرصع آلات برای راحه برسداده بود و حور
 از آن وقت باز که سدوا در م مجرمان می سلج آمده براحه ملائی
 شده بود تا آن وقت برای نمی است راحه درین هنگام که نصیه
 سمندر و ک نصیه حمد و عرعر و تا سار مرصع نادر داده بکلیف برای
 بعضی نمود اکنون کلک حواضر بکار سر شده سوانج دکن را اینجا
 گذاشته بیکر روافع حضور برپور می دارند نور هم بی خجسته که
 حذر مینج فلعه نورید هر و کتفب آمدن سدوا برین راحه حسنگه را
 عرصه داشت آن عمدۀ راحها بمسامع حاه و حلال رساند تا سار هلی
 سار نایک اقبال لغواست آمدن و عوظفب حسروانه راحه را بعطای
 خلعت خاص و سمندر خاصه تا سار مدداکار و یک ریحتر بدل تا
 برای بقره و حل زر نهف نواخته هرار سوار از ناینداسر دو آمده
 سه آمده معرر رمور ده منصصن از اصل و اصانه هفت هراری
 هفت هرار سوار دو آمده سه آمده فاسد و کنور راحسنگه خلعت الصدق
 راحه مذکور که دواب اند و خدمت حضور برپور دو عذاب خلعت
 و برخی از خلی مرصع و دگ ریحتر ماه بدل بورس تا سار و از
 عمدۀهای آن حدس مسعون دلقر حان و سازن حان و راحه راحسنگه
 حنهور ده و کثرت هذگه بمرحمت خلعت فاصت مناهات (براحیدن
 و یک هرار سوار از ناینداسر دلقر حان دو آمده سه آمده معرر رسد که

مصدقش از اصل و اصابه پشهراری پشهرار سوار از آن حمله دو هزار
سوار دو اسپه سه اسپه ناسد و از اصل و اصابه راجه ستانسیکه بدنباله
نمصب سه هزار سه هزار سوار و ناصد سوار دو اسپه سه اسپه و
کیدرت سنگه نمصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و ترکداران
نمصب هزار شش صد سوار سر فلندی اندوچند و دیگر دندها
در حوز حال ناصه مناصب و دیگر مواهب نوارش نامند سوم
مکرم مرتبی سنگه ولد راجه حصوت سنگه از وطن رسیده در ملت
اندور ملازمت اکسیر خاصیت گردید و مناصب بهوشی و سر بیج
مرصع سر بلند شد نوردهم ماه مذکور که حش ورس سال در ارد هم از
سر شریف بهال گلشی الهی و کامکاری بهار چمن حشمت و
نعمتاری نادر شاه راند از احمد مکده اعظم بود عاطعت شهشاهانه
آن گوهر درج سلطان را نعطای نک عقد رمرد نواخت - درس انام
از دفاع صوبه مالوه بمصامع حقائق مصامع پیوست که نوارش حان
نراد در حدل الله حان مرحوم که نوحدار ماندو بود بهان گذران
را ندرود نمود و مرحوم والای پادشاهی انکار حان میر سامان
و ملقب حان و منیر بهاء الدین نسران اصالب حان مرحوم و
روح الله حان و عمر بن الدین پسران حدل الله حان معور را که
نراد رادهای او بودند و کامناب حان معوی را که سمت قرانت نار
داشت نعطای خلعت از لباس کدورت نر آورد و منیر حان بهین
خلع حلیل الله حان را که نوحدار حمون بود نارسال خلعت
کسوف نوارس نکشند و محمد ننگ حان نوحدار بی ماند تعین
نامه نعدانت خلعت واسپ و از اصل و اصابه نمصب هزار

و باصدی پس صد هزار هر نیکند صد *

نفس ناس عده راحها راحه حدسکه
 ناساگر منصوره بعد فراع از مهم سدوا
 نجرت ولادت نجاتور و سسته عادل حان

هر یکی معرفت احدى که از سرما ن دانش و دنده وری و دیران
 کفایت و حرک و روزی که مناجا حمتع امور خصوصاً منو ر باصا و سروری
 همان تواند بود بی بهره و حرمان بصد اند و از ارل و امتدصای
 بعضان فطرت و امتداد تا دستی مریه اصل و دراه جوهر والای
 بصد و پس نسی و گوهری نهایی ادب سنجی و مصلحت
 گردنی که نظام احوال جهانان بدان منوط و مربوط است گرامت
 نگشته ناسد هرانده رسلوک مسالک زندگانی و نظم قواعد اعمال
 و امای بورطه حشران و ریان زدگی در انداده از هرجه کند و نویسد
 بدامد و بدستایی اندورد و نسا ناسد که از کج اندوسی و ناطل
 بروهی حرمان نحت و سعادت خویش ناسد و متالع و عقل و
 دانش سوزن نازند صدق اس و نسی از حال عال حان حاکم
 دنیا و زهر و طهور مندهد که حوس در اصل فطرت از جوهر سعوز و
 دانی محرم و نقص فروما و نرادی و وصف مستی و ص
 موسوم است و واره از مذهب صلاح و حاد صوب عدول و زنده کارهای
 ناسد و اندوسهای حام خود را امور خسارت و ناکسی می گرداند
 و دنده تا عاصب پس از نتایج کردار تا نسد و نده سود سار
 خویش از ریان نازنی داند از حمله نگوهنده کارهای از آنکه

دران ادم حتر انجام که صونف دمن سرکرانان افعال و آرام گاه
 مرکب حاه و حلال بود و آن با مال امرانالت که بی سادعۀ ارث
 واستحقاق ناره حکومت آن ولایت رسیده بود امور دولت و امارتتش
 کمال منور و احلال داشت حصر ساهدساهی نادر موحسانی که
 دکر آن موحب اظنان است با عساک طعرا عتصام و امرای عظام که
 یکی از آنها معظم حان بود لوای توحه ده تسخیر بنیانور بر امرراخته
 ندان صوب بهصب و مرموده بود و در ویدروی ابدال کشور کشاخص حصن بندر
 و قلعه صیدن کلان را مهرا و حترا معوج ساخته بودند که صاحب
 ولایت بنیانور نالکنده از عمار بصرف آن با سرارار امر ریاست بنوازش
 نامه بعضی ملک ارلنای دولت منورال درآند و در حلال آن حال
 نادر سوج حوادث و وفای که دران ادم روی نمود و از جهت کمال
 عجز و خشوعی که آن مرو ماده گوهر اظهار کرد هیچ عریمت آن
 مهم نموده و منت حان و مال و ملک و ناموس نرو بهاده عنان
 معاودت لحظه مدص نداد اردنگ آباد نامند آن مجهول الدب
 لشکر اس عطیۀ عظمی و موهبت کنری که فوق تصور و حدال
 و مرا تر از اندازۀ شادسنگی و اسدنهال او بود تعیل دان صبلع دگ
 کرور رونده بر سدل دستکش نمود و بعد از آنکه موکب ابدال از دس
 نمدنر خلافت اندهاص نموده سرر حلطیب و جهانپانی و اورنگ
 حشمت و کامرانی از خلوس همانون والا نامه شد و عساکر گردون
 مآذر نکچند ددع مدنه لشکوه و چندی دکر ربع سورتش انگیرئی
 با سجاج و نس ازان دنگر مهماب و مسانها مسعول شد از آنجا که
 ناخبر و بسودف در امور و کوه اندیشی و با عانت دیدنی و مکیدب

و ابدال ارحصا من احوال گشتن زود حاصل است در ادای رجه
 پندش ملل و ناحدر ورزیده در من مدب بلد و بدل و لطافت
 معاد بروحل منکدر اند و ه گاه راجع همانون نمائند آن عرض دور
 می نامد نهدای نجا و درهای ما روا مهند مراسم اعدار
 دوا و ناخود اندوخته های و احکام ماصدق نجاتور که بی سانسدگی
 و اهلب و نا عدم ساعد و راب مقصد بصرفش آمده بود دعوی الماس
 و ناداری و اظهار خصلت و سرمساری می بود و ناخود از یکا ب
 و صفراب هنگامی که سنوای صلابت سعار مرو عتد و اسندنا ناده
 بر سر بعضی ملاح او که نحد و ولادت آن نانکار مریب التوار بود ریده
 در نو رنگ داس و برنگ بود که فلعه ناله را که از معطمان
 ملاح جان مدکور است منصرف بود در روج تسلط او نجات
 سلطنت و جهانمانی ملتجی شده در من دات بر سیدل بوا و دوالی
 مراسم مدنی بر مراسم احتاج و امداح و مخدومی بر الدرام خدمت
 و دولت خواهی و رساندن رجه آن نسکس و دگر نسکسها
 در دندهای ناسانی در دکه سلطنت شاه رساند چون عذر بدوسی و
 خطا نسکی و فصل بروزی و گرم گسبری از خلایل حصایل نسلند
 اس سر در آرای ابدال و نورنگ نسکی کسور اتصال است عاطف
 ناساهانه بر حال او نیت سود و ناس نسج و انحال برو فصل و
 برحم رمود و مداسنر نهند و عمدت نسوا صادر گشت و امواج فاهره
 دگر را در زمان سده و نند و ناند و بر نده نسب اسندنی

آن معذور را کوتاه کند و از تمداد معذرات او اجتناب نماید و حق تعالی را در این باب
خوش بفرماید عادل حال بدش و سبب از شر او مصون ماند و چون مهم
آن مردود بداند سود و منفعت سرداران خود طفره مآب و دیگر موهومات
و امداد نامداد اجتناب کند و بکشد عده تعویق درین مطلب امداد
ناعت مردد خبرگویی آن فاکر گردند بر ما کرامت عنوان عادل
حال عرصه دامت که او در اموال خودش بر سر آن بد کیش
تعیین نماید که چقدر بپایه عساکر گردان نماید ازین طرف دفع و
استفصال او میگوید لشکر بخانور بر ازان سمت در قمع و اهلا کشت
ساعی باشد از آنجا که حال مذکور را بداند عادت بدش و عمل
مصلحت گردش نبود و گوشت قهر بحدش مروج سعادت و معنای
نداشت در این معصیت بزرگ و طاعت و الا نشانده مسلک کفران
و ناپایایی سپردن و صلاح کار و سود روزگار خود ندانسته از کج ادبشی
و کوتاه نظری بعبادت دکنان یغای معامله در خدمت و خدمه گیری
گذاشت و اگرچه ظاهر چنین را مندمود که بداند امداد امر اعلی
در دفع او مساعدت و ترحمی از لشکرهاست خود بخود ولایت آن
مصدق تعدیل نموده بود لیکن ازین جهت که دفع آن بدبها و
قلع ریشه و ساد او را نالکلیه از مقدمات حرانی حال خوش اندیشده
صواب چنان میدانست که آن مقهور میان عساکر منصور و اهل
بخانور حاصل نباشد درین اوقات بداند مصلحت کار خود با او نداند
و بداند و عهد و موثقی سلسله چندان نکندلی و موافقت گشته متفق
و همداستان شده بود و نهانی در مراتب امداد و اسعادت کوشیده
تعمیم انطاعات و ارجال دعوت و دیگر مالحضات او را معارضت میکرد

و بدان بدین ناص و اداست واهی نطق الملک را نفر نرسد
بود که بصرف و شدن آن که مرا حرمه و رها بدو رسید و ناخود اس
سابع اعمال نادر مرعاب حفظ ظاهر همواره عراض مندی در اظهار
صدق عقیدت و رموج از ارب بدرگاه آسمان خاد معرساند حق
اس حقایق و معانی در مرتب خاطر مهور نظر که بنویسد از صلعل
انهام خلا نبر است برو و صوح انگنده ندلال طاهره و نراهن
ناهر بدو نماند بود و آن ناحق سناس نعب مکرم و ابصال
مستوحب نادت و گو ال گردید قحرم در سن هنگام که عساکر
منروزی انصام از کعب مهم ستوای سقاوت گرا نارع سد نراع
همان از موقع خال نراحت حدنگه صادر گشت که نعد از بدو س
فلاع و ولای که از ستوای نصرف اولنای دوات ناعره در آمده بود
با اواج منصور نناحب و لا نختانور سنابند در حرم وابع
و مصائب آن که همگی سگاس در کس کفر و جهالت و آدن
نست نرسنی و صلاب اند حد و کوس نکار نرد و ای فلع نختانور
رنده و نختانور آن معد گسده آن ندر که ممکن و معدور ناسد و لا نست
مذکور را نند و هرها از حقو مخالف انری طاعرسو صف
آرای کارزار گسده گر دمار از روزگار آنها نرانگند با عادل جان نادان
از گران حوات ععل و نختنری نانداه گراننده سرنانه هوسناری
د کار آگهی ندرست آرد و نعب اس مهم نصرف نرا از مندا
ا مندی در طی سواج نهم سال حلوس اسرب سمب گراس
خواهد ندر و نعتهم مفر گنج علی جان از کوکمن دار الملک
کابل که نختانور النمان نه ننگاه حضور آمده بود دولت رمن

نوس در نایده نمرحمت خلعت مناعی شد و سعادتگان فائشال
که در خاکبرخود بودن و موجوداری معطم مگر از تعدد الله یار دهر
خلیر مان مامور گشته نعمت ارسال خلعت و اراصل و اضافۀ
منصب در هراری هزار سوار سرمراری یافت و درس امام
مناسبت موسم در شکل عاطف نایشاه اندر کف درنا نوال
نایشاهراسنی ارجمند عالی مقدار و امرای نامدار را عطای خلعت
نارانی نواخت و نیت سرمراری سیوای که نرحی از حقیقت حال و
کدعب معاملۀ آن صلاحت مآل گرازش ناست دگر نازۀ خلعت فاحره
از پندشگاه مکرمت مرسل گشت و چون دسوز اعظم جعفرخان نر کنار
در نایحون مدرلی عالی دلشش ناکرده درس امام صورت امام نایه
بود برای امیدار و سر امراری آن عمده موبدان عقیم رنح الدانی
حورشد اوج خلافت و جهانمانی نرتو سعادت نسر مدلل از انگدۀ
ساعدی تشریف حضور داشتند آن حان رنح مقدار ادای مراسم نای
ادار و نبار و سکر مقدم حدبوررگار نهای آورده پیشکشی ساسده
از خواهر رواهر و مرصع آلاب و دیگر رعاب و نواذر نظر مدسی مآثر
در آورد هشیتم ماه مذکور چون روز دسهرۀ بود که عید هدند و اسب
مباراحه حسوبت سنگه و کنور رام سنگه نعبانی حاجب ناصب مناهات
امراحدند و مرتهی سنگه ولد مبارحه عطای کمر مرصع نوازش ناست
و چون عند الله حان رالی کا سر در سال گذشته چداسیمه رومردۀ
کلک سواج نگر گشته صدعه احلامی نا نرحی ارتحف ولایت حوتش
مصنوب منرخاحی مولاد ندرده سپهر نیدان نرسندۀ اطهار مراسم
مخالصت و نیکبندی کرده بود و عاطفت حسروانه انصافی آن می

بود که نامه از اوئی از دستگاه مهر دانی و پدر دانی صادر گشته
 مصحوب یکی از بندهای مانده سرور عظمی و جهان دانی ارسال نماند
 قهرم درین اتمام خواسته استحقاق که از بندهای سنجیده رو سندان
 بود بحساب کاسر معنی شد و مرحمت خلعت و اسب و سمستر
 و شیر ناسار مرصع و کمر خنجر و حلقه مرصع و انعام هفت هزار روپنه
 مناعی سده بدان صوب و حصص نام و مدعی محققه عظمی و عنوان
 در جواب بنار نامه حال مذکور با یک و نصفه خنجر و یک و نصفه
 سمستر هر دو مرصع نخواستار بماند و فرخی دیگر از بناس
 و رعایت مصحوب او مرسل گردد چهاردهم تعرض اسیر رسد
 که رحمت خان دیوان بدواب تعارضه مرضی که او را طاری
 سده بود مرحله هسنی بنمود و عاطف ادساهانه عدد الرحمت خان
 داماد و محمد صافی سرتش را تعنا بحلب از بناس سوگواری
 بر آورد و از بوسه رفیع نگاران ممالک سرفی معروض بازگشته حلال
 گردید که راحه بهر روز رهنمندان موبکر را باحل طندی روزگار خدات
 مدبری شد و در هفت اوقات خواسته فادر که در رکاب نصرت مآب
 سعل حلال احسان بود مقوس بود همان گذران را پذیرد نمود
 و سرانجام بنام بحلب بواسطه یافتن و دیانت خان که بحکم
 دارو عقی داع بنام است بدیوان بدواب سرمانده منابع اندوخت
 و خواسته صادق ندحسی خدمت او منصوب گشت و سعل
 احسان محمد راشد حلف فاضی اعلم مرحوم که نسبت و صلت
 و نوع موسوم است تعرض نامت و مجموع تعنا بحلب
 مر ابرار گشتند هر دو هم سر بلند خان که بموجب رتبع همار

از ذکر رسیده بود احترام دولت آستان موس بود •

حش ورن مبارک شمسی

درین اواب قدمی ترک که در دولت و منصب معدلت
 گیتی حدبو داد گرچمن بدرای رفاص امن و آرامش و جهانان
 را بعد مضمود و گوهر آمدند ندامان خواستش بود مرحمت
 حش ورن شمسی آفتاب اوج خلاص و گیتی ستانی عالمان را
 بسارت نحت و کامرانی رسانند و اوایل و رچهارشنبه بدست و نحت
 و ربع الثانی مطابق سدردهم اذان که ساعت نابوار سعادت و ابطار
 منعمت اندران داشت و نارگاه سلطنت و جهانانی نآدس
 حسروانی رب و آراستش یافته بود درانوان و نص مکل عسلجان
 مبارک برمی دلکشا و محفلی بشاط امرا منعم گشته ورن مضمود
 نآئین معبود نعل آمد و سال چهل و هفتم شمسی از عمر
 کرامت قرن شهشاه دنیا و دس نحتتگی و بهروری ناکام رسیده
 و سال چهل و هشتم خلوه جهان امروز آمار نمود حصرت شاهنشاهی
 بعد نراع از مراسم ورن همانون نایوان سپهر نشان خاص و عام که
 بر لب اسباب تحمل و احشام بر آراسته گران مانه نحت والا مانه
 مرصع نگار درانجا نغوام ابدال نصبت گشته بود درو قدوم گسترده
 سر بر آرای درلت و نحت و اورگ نشدن عظمت و حلال گردانده
 درین حش حسروانه گوهر اسرار نعت و نحتیاری نروع احتر
 حشمت و کام گاری پادشاهزاده ارجمند محمد اعظم نابعام نک لک
 رومنه مطرح انوار عاطفت گسندد و مهارحه حصوب سنگه و حعفر

حان هر يك نعطای خلعت خاص و دو سراسب از طولی خاصه
 یکی با سارطلا و دیگری با سارمطلی و محمد امین حان صدر
 بخشی و مرصی حان هر کدام و رحمت اسب سر بلندی اسب
 و حور خدمت حصی خدمت و خانسانانی داود حان که در سلک
 همراهان راحه خدمتگه بود از مانع اسکر منصور دکن بموقع
 عوص همایون رسیده بود عنایت پادشاهانه یک هزار سوار از
 بدخشان او را دو اسده سه اسده معرور رهبر که مصلحتش از اصل و
 اصافه و تجهیزات چهار هزار سوار از آن جمله دو هزار سوار دو اسده
 اسده ناسد و کنور رام سنگه و طای بد خدمت مرورید و منیر حان و خدار
 حمون باصافه و انصافی بمصوب سه هزار و باصافی سه هزار سوار
 و عند الله حان ناسد و باصافی بمصوب انصافی دو هزار سوار
 و مرهی سنگه ولد مہاراحه عنایت محمد مرصع را علاوه مرورید
 و از اصل و اصافه بمصوب دو هزار سوار و نپو حراج
 کبیرا که در سلک کومندان راحه خدمتگه اعظام ناسب از اصل
 و اصافه بمصوب هزار و باصافی هزار و دویست سوار و مانع حان و خدار
 بونا که دانی یکی از دلاع معنوده و لائب سوار علاوه خدمت
 اسده بود باصافه و باصافی انصاف سوار ص هزار و باصافی
 هزار سوار از جمله باصافه سوار دو اسده سه اسده و دارا حان باصافه
 باصافی بمصوب هزار و باصافی سس صد سوار و عنایت ماده
 دل و دناست حان دناست نصاب از اصل و اصافه بمصوب هزار
 و باصافی سی صد و پنجاه سوار و معتم حان باصافه و باصافی
 پنجاه سوار بمصوب هزار و باصافی در صد سوار و کامگار حان

داماد ناصبی منصب هزار و ناصبی در صد سرار از اصل اصانه
 صد حامد حال منصب هزاری شش صد سوار و لطف الله سال
 منصب هزاری ناصد سوار و صد علی داروغه کذاب خانه
 منصب هزاری سی سوار و ادهم بیگ لخطاب ادهم حانی مقتدر
 و مناشی کشند و مرج مال ولد بمنی الدوله آصف حان مرحوم
 معزور که در سلک گوشه دشمنان بود دعائت خلعت و اسب و
 ابعام ده هزار رومیه نوازش یافته بمقتدر التلاوه اکثر آفاد که
 در آنجا تمکن گرفته بود مرخص شد و قاسم آفای و ستاده حسن
 پاشای ساکن نصره دعائت خلعت و خنجر مرصع و ابعام
 دوازده هزار رومیه سرافراز گشته رخصت انصراف یافت و به سرار
 رومیه بهمراهان او مرحوم شد و ساه حواحه نعطای خنجر مرصع و
 ابعام ده هزار رومیه و عبد الله بیگ و منیع بیگ که تازه از ولایت
 توران ناستان منصوب مکمل رسیده بود اولس بهرحمت خلعت و خنجر
 و شمشیر و ابعام سه هزار رومیه و دومین دعائت خلعت و
 خنجر و شمشیر و ابعام ده هزار رومیه و سلیم حسن عرب و حسن
 علی بندر مرشد فلکیان مرحوم هریک نابعام ده هزار رومیه و
 دوازده کس دیگر از بدهای درگاه چهار صد هریک نابعام بهر هزار
 رومیه مشمول عطاقت کشند و ملا عبد الله و ملا محمد تقی
 مشهور بمجلسی که نعم بندگان اس آستان و نص مکمل از ولایت
 ایران آمده بود در اب رمنی بوش یافته دعائت خلعت و ابعام
 ده هزار رومیه و منصب مشائیه کامیاب شد و پنج هزار رومیه بر مره
 نعمه سلیمان و سرود سران عطا شد و درین حش سالم امروز دروغ

دنده حسمت و انزال با ساه رادۀ اوجند فرخنده حصال محمّد
 اعظم بنسکسی ساهنده از حواهر و مرصع آلاب نظر عدس درآورد
 قبول آن نامه و بختاری بر ابرو حیدر و مدح و تحسین دل و سه هزار
 اسیری از حاکم امیرالامراء صوبه دار ننگاه تمحل عرض رسند و سر
 دند حاکم که رنجور من معطر انور درآورد و حیدری دیگر از امرا
 در حور حال بنسکسیها گذرانیدند و با سه روز این حسن درلب بدرا
 جبهانان را سرمایه مساط و ساد مادی و مفرانۀ انبساط و کهرانی نو
 درس ازین ارفاق اسکر طغر اسر دکن که بهر داری راحه خندنگه
 بعد از کفایت مهم حنوا خفایه گراس بندیده بناحت ولایت
 نجا و در من نامه نو تعرض ه انون رسند که عادل حاکم ملاحظه
 سوانح حرام و معصنات حوس از گران جواب عقیق بنداز
 گسند و تصدیه مهر و انعام عساکر ضروری اعصام معلوب حوب و
 هراس سده ملا احمد نامه را که رکن رکن دولت و مدار مهم
 حکومت او نو و جوهر عقل و رای و سمع حیدر و فهمندگی از
 امرای نجا و رحمت امتدار داس خفایه بدل اری در طی سوانح
 آن حاکم انزال مذکور گسند درس هنگام بختیت اصلاح کار و نمهند
 مراسم بدام و انداز و بخندون مراتب قول و قرار برد راحه خندنگه
 مرسانده امب و مصحوب او در رنجور بدل و برخی حواهر و مرصع
 آلاب برای راحه ارسال دانسته در مقام خسوع و انمال اسب حون
 ملا احمد را از صواب اندوسی و بختندنی مدبها نو که آزردی
 ملازم و بعضی خدمت این آستان ملک نسان مرکور صمتر
 مصالح دان گسند همواره وسيله می حسب و معصومه ملحق است

که نایب سعادت عطعی مامور آید و در سلک مددگاری درگاه - بار دانه
انتظام گردیده - مراد، شرف و مقامات اندر در درس وقت که حصول
درس آزردهی او را چندی هم ریزی رو داده فرصت احرار این
دولت ارجمند یافته بود مکمل خاطر خویش را براده خدمتگاه اظهار
نموده آن عمده راجعاً کفایت اس معنی نه دانشگاه - خلافت عرصه
داشت و برادر مکرمت عوار طلب تمام مشارالیه عمر صدور یافته
ناحلت فاحره و حمد و مرصع برای سرانرازی از مرسل گشت
و عاطف بادساعات عائدانه او را بمنصب شش هزار شش هزار
سوار سرمایه اختیار کردند •

بور آگس شدن نیت نورک دعراع آثار اسلام و
در آمدن رمیدار صلاّت در حام آلتا شاهراه
اطاعت و سدگی درگاه ملک احترام

[illegible]

مسلمانی در آن سرز و نه دهند آمده بتدریج سهو و احوام سمب
 ستوع و و گنبد و بی دینان آن کفرستان را که در باطل رستی
 و مالت هرری حلقه اعدار بود و هوای استعداد و خود سری از هر
 درون و در و زمان کرامت عفوایی تمام دادن تمکین و ممدار آنجا
 در آن مضمون صادر شد که اگر مطایع الاسلام گسده آمار حق برستی
 و معالم مسلمانی در ولایت خود رانج کنند و حلقه اطاعت و نعدگی
 در گون گسده حلقه و سکه بدام دامی و القاب حامی سرس سازد
 و ممداری ولایت مذکور بر و مسلم خواهد بود و الا اوج جهادگسا
 تا محرم آن ولایت و استصال اهل کفر و عوایب معین خواهند
 شد و گداهار از رو گاز او و انعام خواهند انگشت و زمان
 همانون را بر دستهای صاعه از گستر مرستاده امر و مودت که آرد
 مصحوب یکی از ندهای ناساهی بر و ممدار ولایت سمار برسد
 و در صورتی که استدال حکم اسر و نماد مد و صا احوال او نگر
 در مدد و انا و استماع با عساکر گسند بر سر ولایت او رفته حدلیک
 عمر و جهاد با آن بانکر بدهان اندرود حال مذکور آن دستور لامع الدور
 را مصحوب محمد سعید نام یکی از ندهای درگاه حلقه ماه که
 در سلک که مندان آن صوره انتظام داشت و حدی از باندان خویش
 بر دلدن تمکین سناک حو محمد سعید با همو اهل بدان حدود
 و حد و سران مذکور از مصلحت ندی و صلاح اند سی با تمام حسوع
 و اندمال با سه کرده استعجال مدال ارم الاستعجال نموده آن دستور عمر
 و صرف را بر مرق مدهات بها آات مسلک اب بجای آورده اظهار
 اطاعت و عودت کرد و در روز دیگر که جمعه بود نا اندام خویش

بهت حراستن خطبه سرآمده در مکانی مناسب که خلق گذر آسما
 و راهم آمده بودند خطبه تمام نامی و القاب ساری - بشاه دولت
 و دین گیتی حدیو و زبان مرست حق آمدن خوانده شد و چون
 خطب زبان تمام ذاتی حلیقه زبان گوهر آموذ ساخت در بسیار
 مدار نمود و بعد از عذوم مراسم خطبه در حرور مدنی مناسب ده
 ندای مسجد اشاره کرد و طه و نوره اسماء و سکه همایون روست بچشده
 تا محمد شمع و رفقای او مراسم اعرار و ذکر داشت لحنای آورد و
 چون مسامع ساکنان آن دبار نصبت ملت احمد مختار علوات الله
 و سلامه علیه و علی آله الاطهار و اصحابه الحداد و خطباء در لب و
 طمطه حشمت شهشاه روزگار در امروخت و در ستاد کل ارتعذوم
 مراسم و ترویج مراسمی که بدان مامور بودند در دست داشتند حاصل
 آنها را باخته ام و اکرام تمام رخصت انصاف داد و عارضه مدنی در
 وظائف عمر و بندگی و قواعد اطاعت و سرانگندگی و الحرام اندکه
 من بعد همواره بر حاده بودم عذوبت و هوا خواهی دات قد بوده
 از امتدال احکام و اوامر ناساهی سرمداند و ترویج خطبه و سکه
 مبارک و اساعب آمار و شعار اسلامی را استقامت نماید تا کلید
 طلسمی که اشارت بسپردن آن وامت نامد ر مکرار اری و در عرار
 رزده مسکوک سکه همایون ر بخششی ارتحیف و رعایب آن دبار
 مصحوب آنها در رکه سپهر مدار و ستاد طول ولایت مذکور زبان در
 مس ماه راحسب و عرض در درجی مواضع در مانه و بعضی
 حها نکهاده «عرب رویه آن نکشدر و کهاوس و سری نگرو بهار و
 نکهاله متائی ماشود و مشرق روزه ناز رنگ و خطا مدرمد و شمال

[illegible]

نوسانیدن آن معنی گشته خلعت - ترازی پوشید و درس انام که
 موسم اعتدال هوا و هنگام نشاط ادوری شکار و سیر مسترا بود رایت
 انبال مکرر تاغیر آناد و حصر آناد توجه نموده صید بیلگ کار و دیگر
 اقسام شکار تحت امرای حاضر مقدس خدمت روزگار گردید هفت
 رجب و هشتمه احقر برج سلطنت تائیده گوهر درج خلافت پادشاه
 رانده ارجمند کام کار مژده معظم که بفرمان همانوں از دکن آمده
 بودند چون بکعبه حضور بردنک رسیده در حصر آناد برل داشتند
 درنده امرای عظام جعفر خان حکم شد که بتحصیر آناد شتافته
 آن دره الناح انبال را بفرست اکسیر حاصیت رساند
 و آخر روز در عسلیان مزارک آن عالی قدر والا تبار نابوگل
 خدیعه دولت سلطان معزالدین گرامی بسر خویش باحرار
 ملازمت اشرف - عابد اندوز گشته یک هزار مهر و چهار هزار رنده
 بر سبیل بدر گذردند و مطرح انوار عاطفت و مهرنایی شده
 بعطای خلعت خاص و حمده مرصع با علاقه سروارند و بهو پی
 مرصع و در اسب عمرنی هر دو با سار طلا و در اسب ترکی بوارش
 یافتند و آردهم ماه مذکور دروغ در دمان چشم و کام کاری مهال
 نوبت انبخت و تحت ناری نادشاهزاده سعادت مدتش محمد اعظم
 بعد از ده سراسر یکی از آنها و اساطیر مشمول انظار مرحمت
 گردیدند - درس انام از رسد و ابع نگاران دس بمسامع خفایق
 مسامع رسد که ملا احمد دانته که از عمدتهای عالی حال بود و

خدمت آمدن او از آنجا و گذاشت طلبندس در دستگاه حضور
 جامع المنور بدل ازین رسم ردای کلاک حقایق طرار گشته دروغی و سمب
 و انصافی بعد از که هفتکس را از آن حازه و گریه دست در راه که
 مقصود سر حلقه هندی نموده سرمدل ها رسد و درین آرزوی
 خدمت و زندگی این آستان ابدال را که ساکدان سس خیم و
 فاطما هفت کسو رامندهای امای و آه لب لبناک نومندی در
 آن سرخو خون بصدق اخلاص و روح عفتد عزم مدگی درگاه حلا و
 وفاء داشت آمد سرخو را با مسوی از شاه همراه آورده بود و دست
 و بهم دفع الاول این سال رخ داده مال که در ای ولعت و نذر
 نلسگر طعرا رسیده نراچه حلسنگه ملانی بد راحه نذر رعایت
 فصلت و دانای مسار الله و صدق از با و اعتقادس با آستان
 سه ر نعا با او اوارم احدام و نگو داس و مراسم دل حوی و گرم
 انومی لیجای آورده و در عطف با شاه نده در نذر دان حنا
 گذارس شاه او را منصب سس هراری سس هزار سوار و عطای
 حلت و محمد نر مرصع نواخته نرمان به دست عنوان مستمل
 بر طلب او در دستگاه حضور عرصه نرمان به نواخته بموجب حکم معالی
 دولک در شاه و نجاه هزار رو به ناسد سس و دیگر رها از سرکار
 شاهانه سرعه داد سلجج حای الاولی او را رانده درگاه آستان شاه
 گردانید و از جانب خو در نرمان و حدس نلسب حای آورد و مرکب
 حای و عری ننگ سبب ساول را همراه کرد که نذر نده نموده
 او را داورگ آباد و نص نرمان رساند موسی الله در راه کونینا گسده
 خون ناحم نگر رسد از حام اجل سرب ناکامی حسد و نرمان

حدات مسدود حدی چون این حصر تمام حلال رسد عاصمت
 وادشاهان و سرش را بعد از حدات عاصمت بواحدت برسان شد که با
 مدسوان و ارماندگان و درس به دشمنان حلاوت و حدانی شتاب
 و از بموجب حکم معلی بزرگ آید آمده از اینجا روانه نگاه حادق
 نداده شد. از - و این مصلحت را آنکه از پوشیده و باغ نگار مسدود عاصمت
 اکثر آباء بطهر و دوسب که حضرت اعلی را که در آن سرکر حشمت
 و ائمت در مسدود عاصمت ممکن بودند و روزی همت از - و اعل
 صرری و مشاعل دندوی در قافله جمعیت خاطر و فراغ مال اوقات
 و حدات ساعات حدات و سرشتش ادرا و همان قدارک سواد و احوال
 مدگردانیدند و اهل سب در شده در آنهم رحمت عاصمت حدس دول
 طاری شده شد آن الم تا صبح نای بود از ورز این حدت کفایت ادرا
 خاطر مقدس حضرت شاهنشاهی قریب اندوه و مدلب گشته سرر
 محفل ابدال مدعص شد و باطنائی که حدات ادور حدسب آن
 حضرت بودند و بدیش قدم آنها حکم مومنانی شیرازی بود که
 حدس و حدات مرصوب است و از قدم الانام بمراج همانان آن
 حضرت آشنا و مورد اعتماد و محرمیت و مسمول الهات رعایان
 بود تا حدات شد که در اراله آن عاصمت حد و کوشش بلع در کار درده
 حدات احوال همانان لا روز در عرصه داشت همان و بس از
 باحدار مدوار ظاهر شد که تمام روز دو شده و سب دیگر بزر
 شد آن عاصمت تعارتی بهم رسیده و ازل روز دیگر اگر چه تندورات
 و معالجاتی که نگارنده حقتی در آن عاصمت ندید آمده است
 لکن دیگر کوفتها حادث شده و لذتی در طبع بهم رسیده و رنده

رده آن خائب در راند است از آنجا که گنجهست من و صف
 سبب دفرنگ واضحی که با حق امداد را امداد آن عوارض
 و آلا سمع حدب نادر آن حصرت از صرصه گردن ام موصو
 نمی وادد و طایفه حال بدس مطرا نموده طهارت اس از
 دهد و دد و من بهاد همب آه ها آه آن سده که اوای بهص
 دمسفر اشد و آه اشد احدی حدس و بی نص اقلی مددست
 ددرای آن حصرت در نامه هنگام سدوح قصیده با گریز آجا سرب
 حصو داده داند و نگار از آن دستگاه سلطنت اساف معنی صادر
 سد که ردی در سامان لوازم آن عرصت کوسنده در حمتدع
 و در آن احضار نگار بدد و حدس مرالجمام آن مراب لحدد روز
 می که دنا و رعاب مراسم احداث مطرو رسوید که مهوس داره
 لال دولاب و کامکاری پس مره ستره جسمت و لحدناری دالسه
 واده از مددست د عظم بر خداج سرعت و اشدعجال دسدر باک و آبان
 سدا ده از دین واداب عادات سعادت اند و حدست اگسدر حامست
 حصرت اطلی داند و دسب و سدوم مراد مدکو آن عالی قدر والا سار
 وای حاسب دامن و که عقد مراد وارس رموه مرخص
 سادند در دین بار چ امدد حال صوه دال که نمودت فرمان
 طامب دسور لامع العور آمده بود و مکرم حال صوه از اره که از آن
 حدست معبران سده بود در است رموس درس در آمده بود و نظری
 خلعت مداهمی سدد *

رحالت معرفت ایت مورد تأییدات ربانی مشمول
توفیقات آسمانی اعلیٰ حضرت صاحب قرآن
ثانی بوسعت آباد جهان قدس و ورهت جاویدانی

گیتی که در رزاحت جاویدان بدست • در حرر انصت در مددای بیست
حانی که به حای آرمنش باشد • چندانکه در رنگه گاهی چندان بیست
بندار دلائل هوشمند و حرب مردان حقیقت دهنده که واقفان
اسرار دانت و دانتش و کار آگاهان رزحانه آمدندش اند بدقیق
دانند که اس و درانه در سست بنا کهن حایه معموره نما
که روزی چند مسکن و موطن آدمی گشته حاربان حای انصت
حان پال و مهدط اس گوشت قانداک بتواند بود لکه شهر سنا ی است
برو همدار دارند عینی که چون نبرد بران ارواح و نعوس بروفق
تعد بر فادر در الحلال نعم حاصل معرفت و کمال و رهت آباد
کشور قدس و دار الملک انلم خبروت در اهرر آند و مصلحت
حکمت زای بر مراد کتوال هیولانی و مطابای هاکل جسمانی
راکب گشته آندک - بر سرای شهور و مدل رادی طهور و دهو
مانند بعد از قطع مراحل قمانی و مدت بدان حظه عاربت اساس
رسیده برسم مسامران! آسما لساظ بران اندارد و بصورت ظنلسان
تعلقات دشای کور بر دروش مطرت گرفته روزی چند بمعصیات و
احکام آن در - ارد ما دستیری دود و مشاعر و مددکاری حواس
باطن و طاهر که گرس اسباب معرفت حضرت رب الارباب اند مشاهده
عرائف صانع ناچون و عی - بر - رگا کس و کون نموده بقدر مهلت

[illegible]

درد مصیبت را تسلی بخشیدن و من از لعل طائر عورت
 پرواز روح در موج آن حواص سرمرار از عمار ما سوی نال و مر
 امشاند: بهوای سیر حدیقه ندس و گلگشت سرا دستان حنا طیران
 نمود و در شیمس حلد و برهنگه مردوس حای گرمه نا طولان
 مدرة آشنای حمت هم آزار شد از وقوع این حادثه کدیری دراز
 لداس کندوب در بر کرد و گردون عدار حسرت در سر نیجت قدسیان
 صوامع املاک نا معیمان ساحت خاک، در اتم اس درد حکر سرور
 مهمم گشته حمت حمام حان چاک کردند و روشنای سپهر اعلی
 و ساکنان چرخ والا نعیم بر شش، اس قصیه هولناک آهنگ خطه
 خاک کردند و حرد و درگ را خاطر دستخوش ادوة و تحسیر گشت
 و دصع و شریف را ناطن مورد ملال و تاسر کردند • لمولعه •
 عم و سوگواری دیگر عام شد • صدوری بدینال آرام شد
 دریا ازان گوهر بی بها • که آخر بچویدن صدق کرد خا
 نرمت آن شکوه محسم دروغ • ازان رنم انرای عالم دروغ
 اگرچه گذشتند شاهان نسی • دل آگاه نگذشته رنسان کسی
 ازان نرم مهتاب چه هشدار روت • بتوای عدم نحت بددار روت
 روانسب تا دگر اس کهنه دیر • روانش بود تازه از دگر حذر
 دالحمله نعدار سوج اس وادعه ملالت امر بموحت اشاره بواب نهوس
 نعب حورسید احتیاج ملکه جهان ندکم صاحب رعند انداز حان قلعه
 دار و حواحه بهول درون عسلخانه حاصر آمدند و کهزکی درارهای
 قلعه کشوده باحصار سید محمد فوجی که فصل و تقوی نا شرف
 وعر و سادات فراهم دارد و در انام انروای اعلی حصر حلد آرامگاه

رسیده سعادت اندر خدمت آن حضور بود و ناصی مرثا که
 فعل صافی مستقر الحاقه تاوعلق است کس بر دادند که
 آمده ناصر بختبر و بکشد مردار د و دو ناس سب که آنها حاضر
 میداد بحسب سر اسعاط نماز و روزه تا آنکه هشتگاه ازان حدیث
 مومن و ب رسیده بود تمام نموده منعمی حظیر برای نصابی مومن
 و صلوة معزز ساختند و پس ازان در برج مدمن که طابرورج
 مروس آستان آن حضور ازان مکل سدهار شده بود ناصر بواس
 علله نار نامند و دس مهندس را ناوانی که بود یک برج مذکور
 است نقل کرده دادند سرع مدمن و سب رسول امین صلوات الله
 و سلامه علیه و عالی آله و استاده اجمعین نصابی مراسم عمل
 بر احدث و بعد از مدد و طابع بختبر و بکشد حسد نو آگس
 را در صدوری از صندل گذاشتند و درواز سب برج مذکور را
 که مسدود بود کسوده دمس مطهر را تا مدتی سادسند از قلعه
 تر آزدند و از درواز ستر خاخی که محادی آن درواز بود گذراننده
 بدور حصار زدند و هوسدار مار صوده دار اجمع نقدهای نا ساهی
 همراه گسده هنگام صبح بکار دریا رساندند و بانوب رحمت
 نماز آن سرار عفران بروردگار را از آب گذراننده مروضه مدور
 طننه که تر آزدند معمار همب ارحمد آن حضور است و مرد
 مدور بواس برنا حجاب حورسند احتجاب دمس نقاب رابعه اطوار
 آسند آمار نفکم بکلمان معطم نابوی نابوار عالم مروز زبان زمان
 صغوه دسا دروز قدره مطهراب اسوه معنساب ملکه ملکی حصایل
 مالکه مدسی سمایل مبدط ابوار رحمت مردابی موزد انظار معقرب

روانی فلینس دوم و مریم بانی مهد علیا معنای الهامی در آسمان
است و کیفیت آن برهنگاه قدس در کذاب مستطاب پاسا نامده
مشریح گشته رسانیدند و - مدد محمد و قاضی قربان و سایر صلحا و
اتبعا بر خنار آں محبوب ابوار معرفت بمار گرازدند و بعثت مطهر را
دروغ کنند مرده بخوار رحمت ادرسی سپردند • اللهم كما وقعت
لقطع علائق الشر و الفساد - و قطع اصول البغی و العناد - و هدم
قواعد الباطن و الاعتساف - و نصب رانات العدل و الانصاف - و اعلام
الايمان و ترویج اشرع الدین - حتی بلغت دوله عدل
السماء - و موعظ العضا - و بورت بلوامع - لمظنه العاهره - و سواطع
معداء الماهره - اطار الارض را کفایا - را ارحم الداء و اطراها -
اسكنه فی ارضی درجات الجلال و الی علین - و احشره فی رصه
اهل البیت و الصدق و القدس - و اسعه من ماء معین - و ربه یحور
عین - تاریخ رحلت معرفت آیت آن حصر را یکی از کتب
مستحسان (ساده جهان وفات کرد) نامده و رادم ادب مکذبه اقبال آن را
چندین در ملک نظم کشیده •

چون شاه جهان حدود و دسی ملکات

برخواست دهر معنی ارتخت حجاب

حستم از عمل سال تار کشتن را

گفتا خردم شاه جهان کرد وفات

مدت ردگای آن سرور آزادی سلطنت حار دانی هفتاد و شش سال
و سه ماه و هفت و نیم روز و هفتاد و چهار سال شمسی
به روز کم - و انام در میان روایی و حکم رایی آن حضرت سی و یک

مال و در ماه قمری و نسبت و سه روز و سی سال و چهار ماه - سی
و ۵ روز بود تا حمله اعراسی نه فصله از سال آن محسوب فصل
و عفران و الحلال و موع و ده روز این قدر کلفت ابر در هفت کردی
اکثر تا نه و ده ابر در درج حسب فرو نده گوهر درج سلطنت
پادشاه و الا در محمد معظم که در وقت حکم ابر که تا
مسعودی در حدیث مرخص گشته بودند و آن عالی نصیب و الا بار
در حدیث مرعی طی آن صاحب نموده اوایل روز که آن پادشاه
حادث مکان مدون گردیده و به شهر رسیدند و روز دیگر معلقه مدار که
رینه مراسم درجس و تعریف با ملکه فتنی درج و دروسی برای
ندیم صاحب و دیگر مردگان اسرار درج عای آر و در
حسب امر اعلی و طایف درج و مدرات و خدمات برای تقدیم
رسانیدند و مکرر مجلس میو و آبنی که دایمی سلطنت نامدار و
خواستنی عالی معمار در حوز و راوار آمد و صفا ساجده اند و
اهل اعیان و اطعام ملجأ و علما روح معتمد آن حصه را سرور
و راجع بخشدند و بعد محمد و فاضی محمد دران روبرو مسایح
و ازین فصل و اصحاب قوی اگر با نه و ده بجای آوردند و چون
از ابر روز نسبت و رسم ماه مذکور که رسد این فصله صاحب
گشته بود و پنهان نبردی از معتمد الحلا و نه دستگاه خانه و حلال
رسیده در موع این صاحب و حسب را رسانیدند از اینماع این
و اینه هانله خاطر معتمد حسب ساهنداسی فردن هزاران عصف و
الم و رهندن هزاران بحسروا سوس گشته بی اختیار نظرات عذرات
برو حجاب همادون درو نازد و نا و حوا و عاب و تحمل خسر وانی و

سکوه و وقار سلطانی و رعیت دسنگه صبر و حوصله جهانبانی آزار
قلق و نگرانی و علامات کمال قادر و سوگواری که هرگز از حلول
هینج سالحه احوال ازان حضرت کسی را مشهود و معاین نگشته
بود ظاهر شد و چندان بدل سرشک از چشم جهان بد آن حدیو جهان
روان کردند که معربان نارگد دولت و محرمین حرم سلطنت را
تزلزل در بنای طاعت امانت و در اندوه اس حادثه آن حضرت و
پادشاهانهای ارجمند و الا قدر و جمیع دمرات و خاص رعیت و مقدسات
بدق عصمت مانند صبح سعادت دوش شدند و همچنین امرای
نامدار و ارکان دولت و انداز لباس گذروب پوشیدند و حکم اشرف
نصیر ملوک که در اسب و افواه و رفاه و مفاخیر نام نامی آن
پادشاه حلد آرام گاه محصور مردوس آسانی مذکور و مرقوم کردن
و بر زبان حق ترخمال گذشت نه همگی آزرری دل و منه نامی
حاضر آن بود که هنگام سدوح این صحنه حاضر داشتم و دیده دیدار
نار بستن آن محصور بر آگس ساحه بدکفل لوازم این امر باگزر
احر و سعادت اندوزم چون ناقتصای تعدد بر آن امنیت بحصول
نه بدوسب اکمل دارک آن ناس تواند بود که مسیح عربست اکثر آناد
نگرده بآن مسافر خلافت سنانم و برنار بر مرد منور و مصحح مظهر
آن محصور تدرک حسنه و گرامی همشیره تعدس دعاب ندرة حجاب
نگم صاحب و دیگر سوگواران اس مصیبت را تسلیه و دلجوئی نموده
از لباس گذورت برارم و بدانم تصمیم اس سرمدی چهارم شعبان
مطابق دعست و درم نهمن ناساره والا مصدیان پلشخانه همانون
سرادات اقبال ندرون نروده در محصور آناد دارج حشمت و حلال

و ا چند و دروس روز امیرحاج مسکسی مسدود در نگ مناجات
 عرای و برقی و نوادر حواهر و مرصع آفات و معانی ۱ سه و امداد
 نظر اندوز رسانند و مهم ماه مذکور مطابق نسبت و سیم دهم که
 ساعت به حسب التوفیق طهر طرار و د دانستند حان بصورت داری
 و حراست دلتعه م ارکه دار الحکامه بعد از نامه دعای حلیت
 خاصه و است سر بلند است و حو معادد ز ادب عالیه نیروی
 معزز بود قرار تا س که محذرات سرآمدند انهم واحد سام محتاجات
 حق عرب و احترام محلی آزادی و لب همراهی نگین در مسکوی
 سلطان دادند و مس از اعضایی درازده گهری از روز مذکور بحضور
 ساعدهای با و آلهی و عطی و سکه چهار ماهی از قلعه مدار که
 سوار سده اند امدال گشته روی و حه بهر آناد آوردند و آنروز در
 عمارات حص دند آن روز سعادت نمود و روز دیگر از احاطه به حسب
 رصو ند و معزز سده که از راه گذار دریای حو که در هر منبری باعی
 حد آند و عاری عالی دانستند به حسب دولتی و الا سلحده سده طی
 مسافت رسانند و حو مرکز خاطر اندس آن دو که بعد از وصول
 مستقر حلیت تا از مراسم معرف و سلطه محذرات حق عقب و
 احتیاجات ندر دارند در قلعه مار که انامت نگینند اسارت معلی
 ده نیکوکاران سلطان ما رسد که منزل بدسکوه را برای قبول اسیر
 و است وضعاً متعهد و در مرحله دوم امیرحاج صوبه دار کابل را
 نعطای حلیت خاصه و است با سارطلا و حمد هر تأعلانه سروازند
 نواحد و حسب معادد نزار الملک کابل نمود در در منزل سیم
 هوسدار حان و دار اکثر آناد که اسد ال موکب حلال نموده بود

بعد از عزت و شایسته و در دیگر عند العبدی حال و خوددار
 مدبر ادراک و منی و در نامت و الحمله را اب و الدات دوچ بر کوچه
 قطع مراحل و منی و دستم ماه مذکور مطابق ششم اسفندار که ساعت
 دخول مسجد حرامت بود حضرت شامشاهی از موضع نهاد و روز
 کشی و سینه از راه دریا مدوحه به رکعت و هر اگر آواز گردیدند
 و پس از رسول بآن مرکز سلطنت محفل بیسکوه که نسبت برل
 اسب قرار داده بدست نساظ دولت و منی بدینترت بود سرب و روز
 کشیدند و روز دیگر در وقت مدوخته حضرت علمیه مکی و مردوس
 آشیانی بر تو قدوم گسرد و رسم طواب و زیارت نحای آوردند و
 دعا و طلب و رحمت و عفران روح مطهر والدس کریم
 سرعس را راحت و به روز امروزد و دل حق منزل را قاتر و روم
 عظم دست داده از دنده اشکدار گوهر سرشک سمار بذار آن دو سر و
 معرب انوار فرمودند و دوازده هزار روزه بخدم و محاورس آن قرار
 منس آمار عطا کرده بمار طهر در مسجد روزه مکرمه ادا نمودند و
 چون از تقدیم اسب مراسم فردا بخدمت رس عادت مراجعت کردند
 و بعد از یک روز بعد قدم اسب روم بخت و منی و منی و منی و منی
 شدستان دولت را انوار طلعت بهر مربع بر امروختند و با منی
 کریمه و منی و منی و منی و منی و منی و منی و منی و منی
 حورشید احسان و گم صاحب ملاقات نموده مراسم برستش و
 دلجویی تقدیم رسانیدند و انواع ملاطفت و ملامت خاطر شریف

ائسان نسلی تحسین و همیچس نا جمع مستجاب سران
 عرب لوازم ملطف و مهرنای بجای آوردن و ارنهاس اوسه
 روزهای ساسده هر یک مکرر کرده معوج را از اناس گذوز
 در آرد و در پاس از روزگسسته مراجعت برمود و پس از دو
 روز دوم ناره غلغله ماره سرب و دوم تحسینده آن ملکه مدسی
 بحصال را بقصد حضور مرموز مسرور گردانند و اسارک معلی صادر
 سده جمع امرای نامدار و بدهای آستان سلطنت مدنا در حرگاه
 دولت رده تحسین آن ملکه مدسی دعوت کوریش برسانند و
 بدها بگردانند و چون بدهای سده حاکم بموضع حکم لازم
 الامتثال نموده سمنان ابدال حاضر آمده کوریش رسانند از سرکار
 آن رده آزادی هودج عرب و تحسینای جمع اسر با هزاری حلق
 ماحو عطا شد و بعد از چند روز دگر بار گرامی همسرک مدی مراد را
 بدر ازها و اناس مرموز اندوز ساجده سلطنت و دلجوی نمودند
 و آن ملکه ملکی اطوار مراسم ای ابدال و بنار بجای آورده
 مدسی ساسده نظر اندوز رسانند و حشور ساهساهی هر چند
 روز در روز تروصه منوره رنو دوم گسسته مدعا و مانجه احرو سعادت
 می اندر چندند و مکرر دران روضه مدص آمود مجلس مولود متعدد
 ساحه بانقاص محذات و معرا و انعام صلحا و مصله هدیه سرور
 مروج مرموز حشور مرسب آستانای غلغله مکانی برسانند و
 از انجا که برخی مصلحت های دولت و جهانانی مقصدی آن
 گسب که زانان عالقات روزی چند در مسدود حاکم اند نبود
 امامت نماید مجدرات سران سلطنت را از دار الخلافه ساه جهان

آباد طلب فرمودند و عهد الهی حان و مجلس حان و خدمت
حان خواجہ سرا را ناحیہ دیگر از فدها تعیین فرمودند کہ
آن مرکز انبال شتامہ هنگام آمدن در مقارنت ہودج عفت بنگار
باشد و چہ عہد سعد و طر بردگ بود اشارہ وال صادر شد کہ
تحت مرور بحسب مریض و سایر اسباب و لوازم حش مسعود را
در ہمراہ بردارند و دروس انام بحسب قلی علاہ والی ابران کہ از
حساب آن والا در زمان خربہ برسم موعات آرند بود وہ پدشاک
حکومت رسیدہ دولت زمین بسد سیدہ در بامت و در ہزار و
ہفت صد و ہر کہ بر منجاء حمارہ دار بود تا سہ حواں طلا از نظر
معنی گذرانندہ بحساب خلعت سر ہزار بگاہند و بس از چند روز
دیگر بارہ نعطای خلعت و اعام دہ ہزار روپہ مناہی گشتہ رحمت
انصواب یامت و چون بہال رناب دولت و کمکاری بہار چہ
اہت و بختاری ناہ شہزادہ والا قدر ارحمند مسعد معطم را
اندک انکواب مراحہ روی دادہ و صد کردہ بودند دست و ششم
ماہ مذکور حصہ بخت شادشاہی از روی عطومت و مرحمت بر تو
قدوم بسر منزل ایشان انگندہ ساعتی چند قرین دولت آتہا شریف
حضور داشتند و آن کامکار بخت لدار مراسم بشکست و لدار تعدیم
نمودہ شکر مقدم ہمانوں بجاہ آوردند *

گفتار در متحہ فلعہ چانکام از متعلقات ولایت رحک

چون والا قدر بک احتری را دست تایید آسمانی امسر
گینہی پداہی و جہاں حصروی بر تارک عرب بھد و فصل

و موهب رسانی از عطا جانگداز و کبر صاحب جهان و طالع
عالم گستر [دهد] محاله تمام دولت ارحم منسوس
کارهای دسوار گسارند و مریضی اقبال و نفع همواره مدوحات
سگرب روح نماید مضیق این کلام گسارنش و لغت جانگام است از
کفر آباد و لا رحمت که هرگز مر و ماضی اعلام اعلام در صاحب آن
کفر دوم بنامده و هیچک از زمان روانان هندوستان را حلال و مسخر
در دستگاه صمیر راه نداده و و در سائل رحمت و تمسای
حمایت رفته بونان عظام امیرالامراء و دهک از دستگاه صورت و نوع یافته
جهت از روز دس و دولت بد و نفع این مقال آنکه دسریان و لایق
رحمت که از کمال جهانی و صلابت نصیب مرحله از شهرستان
مردمی دور اند و در اوا و السه و قوم مگر و مسهور بداند و در حوا
رحمت و دستگاه و اتصال مرحمت آن دو و لایق نهم هنگام اینها و رص
از نگوهری و نفع و روزی خسارت و زنده نا و و و عاده و کفر
و حمیت تمام مسرح و لا رحمت دستگاه می آمدند و مگر و رعایای
دستی مواضع که در سر راه آن گمراهان بود آسب بداد آن گروه
ندمها و مدرست و اگرچه از دس و الا آنهایی که راه در آمد نواری
آن سوز نجات در هر دو کنار آن و لایق و ماضی محکم ساخته شده
ند دس مردم نگری استواری دارد و همواره حلی با نواری ناساهی
در مری در با سد نموده از دس مرد آنها با حمر میناسند لکن
از اسکا که آن قومند مات را در مراد و نیکار و بی آن از کفر
مراد و ماضی و ماضی و ماضی عظم است و ماضی حلی
آنها نجات ماضی و ماضی و ماضی و ماضی ماضی تمام در

در راه نگاه دارد و تکلیف راه حسارت آن دو حاصلان مردود مسدود
 نمود و چون اکثر اوقات در کمین مرصت می بودند هرگاه دانی می
 یافتند دشب تعرض و بطارل نسکنه و رعانای سواحل دراز کرده
 اموال و اشنای آنها را عرصه انبها می ساختند و ارغندرو مسلمان
 و مرد و زن چندانکه میسر بود بحد اسرمی آوردند و بعضی
 اوقات بعلیه و اسبندی تمام آمده بهاست حلال و حرانی دراست
 نادشاهی می رساندند چنانکه در سوانی از مدد بردنک جهان گیر
 بگر رسیده با سر و دمب آن حدود بردانده بودند و مرصه انبوه و حلقی
 کثیر از صعد و کندر اسدر ساخته از آنجا که همواره هم ملک بهم
 این طرار مدافه ادرنگ حلافت را امس و آرامش ناک و عناد و بلع
 مواد شر و مساد پندش نهاد است چندی بدل ارس که حقیقت
 حشرات و خیرگی آن سعادت مدشان و آمدن نواره آنها مسرحد
 ولایت نادشاهی از بوسند سواج نگاران نگاه معروض پیشگاه ابدال
 گردید از موصف عظمت و حلال درامع همایون برنده امرای عطا امیر
 الامرا سپیدار آن مرده عرصه در بافت که در حفظ ثعوز آن ولایت
 و استحکام دلاع و تهاها که در ممر آن قوم بد گهر واقع است پیشدر
 از پیشدر گوشنده بی دبع شر مدع ضرر آنها که امید می مدعی باشد
 و قلاع تازه و بهانهایی حدید در هر جا مناسب دادد احداث نموده
 چنان کند که من بعد راه آمدن آن اشرار با کار محدود ولایت نادشاهی
 مسدود شود و آسید و گردنی اراں جمع سقارت بیوند نسکنه
 و رعانای مسدود برسد و نالکله قطع مواد امسان آن گروه بد نهاد از
 آن قوم و بر ممر و بحد هممت در کشایش ولایت رحنگ بسده نخست

مسخدر خائکام که کلند هیچ آن کفرستان و صرب دران موجب
 سد طریق حرات و دسمت اندازی آن گروه بولا ب ننگه است وجه
 قصد ساختن و ساختن است این عرصه است حذر این کوسس ماند
 فائز آن امیر الامرا که هر هفت بمسند این مهم و بدان بودست
 دهنده بسر انجام مقدمات این مطلب رداخت و چون بهانه
 بواکالی که آن طرف بهانه سنگرام کده و دهلوه و سگنده بر یک درنای
 سوز واقع است منتهای بهانههای ناساهی و از اینجا خائکام صرب
 المسام است و هرگاه بواره معهور آن درصفت سعاد و مری
 مفری می شود از مردک آن گذشته بملک اساهی مندر می
 گرد و از اینجا کتف و کمد بواره آن بده حداث بد مآب درهنگام
 دهان و اب مالم می سو و ازین جهت در عهد صوبه داری
 ابراهیم خان منج جنگ همواره جمعی از حبوب باهره بمحافظت آن
 مقام داشتند لهذا امیر الامرا نامند صای رای احلاس فرا استحکام بهانه
 مذکور از صو و زبات این مطلب سمرده اوایل صدر این سال بصرف مآل
 سعید نام افغانی از وکراں خود تا با صد عادت و راندار و نقدگی
 بتر است آن بعدن نمود و برخی از بواره اساهی تا جمعی
 دیگر نامداد و اعانت از معزز صاحب و نامند صای بهانه سنگرام کده
 که الحال موسوم بمکدر فکرو محل جدا شدن انهای است که صوم
 محاد دل مگه است بود اخته محمد سرف و حذر و بدر هوگلی را تا
 انصد برو انداز و بدر انداز و کهرار بناده بدویتی و دهانه داری
 آتیا معنی صاحب و نسبت بود از حرب و کلاں تا لوازم آن در اینجا
 مرستاد و صحت و انگ اناکس و ابو الحسن تا یکی از حائمه داران

حدود را در دارا که در حری سر در تپه دمود که برسد دل دوست
 بر روی آب سدرمانند و از حری سر تا عالمگیر دیگر که بدست و یک
 که در معاد است چون آل که حلقه بر شکل دآن کردند توان نمود نبرد
 مقرر صاحب که آل بدید با در موسم طعن آنجا که رسید با آب
 می کرد طریق وصول کوهک و آذوقه نه تهاه مدکور مصدر و باشد
 و از آنجا که در در رسیدار سوید پ که مطاهر اظهار اطاعت و بندگی
 می نمود بامر مصلحت کار و دتس ناطقاً نامقا پذیر مگر به موافقت
 داشت بانوالکس موشت که آن قدره بسم بی سعادت را که بدتس
 بغاقر از روی کارش لیس بود تکلیف رعایت در سر روی
 آب نماید و اگر از آمدن انا و امتناع کند تعدد و ادب او را حوایی
 وقت و مرص باشد چون اوالکس در دتس ناطقاً نامقا پذیر مگر به موافقت
 که بدتس آمده در بواکالی م می می شوم بانوالکس دتس ناطقاً
 نکند و در انتظار کنند و چون امیری از عدده او ظاهر شد حدود با بواره
 و جمعی که همراه داشت دعوت کردن او عازم سوید پ شد و چون
 بدان سر زمین رسید آن قدره تحت اعلان آمار حلال اندیشی و
 نصیان مدشی نموده با انواع حوسر لشکر بدتس آمد و بانوالکس
 بدتس با همراهان قدم همت مشرود نازدی حرأت و حلات
 ده پیکار کشود و دلار ندگر مس از کوسس و آوشتس سیار قرار نموده
 دعلعه که ازان حریره داشت محصور گشت و سپاه مدصور
 از بی او سداوند و پناهی دلعه رسیده نکشائس آن بردا شدند و تهر
 و حبرا ارا مشرور سادند و آن مهوور صد حیل و سعی خود را
 ازان مهملکه بر آورده نه دناه جنگل در حرد و مردم متفرق خود

و آنجا را هم آورده تا هفت هشت هزار کم دیگر نازد روی حراب
 بمبارند مداران مقررند آرد ابو الحسن تا خود ولب عدد
 همراهان قدم استقامت استوار داند جنگی مردانه کرد و دلدار
 در رحم پدر برداشته بنگار برار نمود و بسازی از مردمس بدیع
 بطوب دلداران سهامت کس مدی شدند و از بهادران نصرت
 شعار بر خدی جان نثار و نوحی رخدار گردیدند و درین اما
 خبر رسید که نوحی از دوازده معهوران رختک و دار شده حو تا
 ابو الحسن آن قدر کس نمود که گروهی بخراسان حریزه گذارد و تا
 حونی دیگر هم در معاند و مدافع رختگان گ از مجموع
 همراهان و دوازده بدیع محمد بن روان شد حو معاهد رختک صلاح
 در حدک ددند دوازده حو دگ سو گشتند ابو الحسن پدر ندانر
 مصلحت منعرض بنکار آنها دگسند نهانند توانهای آمد امیرالامرا
 بعد از آگاهی بنی مقدمه اس حسن داروئے واره و حمالکان
 دلق و سرادار حان و مرادحان و محمد دگ ابناکس و گروهی
 دیگر از منصبداران و دگهزار و مایند کس از اهل بو عاده و چهار
 صد سوار از نادان حو تا دوازده اره سوای آئینه دست روی آب
 مقرر و عیش نمود که ابو الحسن را تا رختی او خوب منضم
 ساخته بلسدر حریزه بودند بردارند و عرصه ان سر رسیدن
 نالگنده از حار و خود دلدار نوره احتر بردارند حو اس حسن تا
 همراهان توانهای که محادی بودند اباب رحمت نادبصای
 صلاح اندسی حو تا صد دگ ابناکس و دوازده منصور بجهت
 صد راه معهوران رختک آنجا بود گرد و ابو الحسن تا نادان

امیرالامرا و رمننداران آنرا بط حمادی آتحره این سال همانوس
 در هر حدیده مذکوره رنده هنگامه آرای کارزار شد و دینوری ناری
 جهد و کوشش ناعه چند که رمنندار شعوت شمار در کنار دریا
 ساحه به دست آورده مورچاله است و حمعی کدر از اتباع
 دتور بدالت قلع دلاوران شهابت مرور مصلک دستنی نمودند و
 شریف معرس رومی شده دستگیر گشت و دلاور بد ستر چون قاب
 مداومت از بصاعت همت حوشش مرون دیک بسنگل گریخته در
 مکانی که بناد حای خود انداخته بود قرار گرفت و انوالحسن
 تعام او نموده سناری از اتباع و مردمش را که روزه صفت
 در جنگل حریده بودند تلف قلع اندعام صاحب و آن تیره صفت
 را نا اهل و عیال دستگیر کرده ساخت آن حریره از حار تصرفش
 مرداحت و او را نا بود و در قس از مرد و زن که دار مدعلق بودند
 همراه مهور رمنندار بود امیرالامرا مرسان آن رنده بونان بعد از
 آگاهی نرس معنی عند الکرم نوادر شدند حار را بصراحت آنجا
 مهور ساخته دو صد سوار و یک هزار پداده بدوقیچی نا او معدن نمود
 و چون عریمت تسخیر چانگام داشت ناس حمدن داروغه بوبخانه
 نوشت که نا همراهان دران حدرد توهف گرفته و قای که دیگر حدرد
 مدروری اعصام به تسخیر چانگام معنی شود او بدر نا رعا و مواره
 بدان گروه ملحق گردد و چون اسمائله مرغیانی که در چانگام
 سکونت گرفته نا رمنندار جنگ موامعت داشتند از معدومات
 ضروریه مطلب بود بصوابدید رای دیدن خطوط مندی در لطائف
 مواعید بآن گروه نوشته مرغیانی که در بندرهای ولایت ننگاله

ممکن دانستند حواله نمود که با نوسنهای خود نزد آنها فرستند
 اما حدودی از آن نوسنها بدست گرام گدیری نام یکی از مملکت
 مکه که زمیندار و جنگ او را دعوت بکوهند و حوس با برخی از
 نواره نوسن برای مطرب بودند فرستاده بود در آمد و او نوسنها
 را نزد زمیندار مذکور از مال داشت و بدست حاکم آن مملکت
 طایفه مرغیان بی اعتماد گشته گرام گدیری موسی که آن مرغی را
 با مددکاران از جانب جنگ فرستاد مرغیان از آن مددگری
 داده با جنگیان در مقام مخالف و محاربت درآمد و برخی
 از سواران آن تحت رگسنگ را آسوده با کل اسلحه و کسبهایی
 خود معمر ندگی و دل حواهی این آستان اندال آستان روی
 مردم بولاب نگاه آوردند و دست و یک حمادی آلا حره نگاه
 حمله مرغی که مستحق بود بدو و جنگ و سایر آلات جنگ و
 تمام طایفه مرغیان جانبک داخل بهانه بواکالی شد مرهات حان
 بهانه دار بهلوه حندی از مرداران آنها بود امیر الامرا فرستاده
 ما می را نزد خود نگاه داشت و آن عمده بودند آن گروه را خود
 مراجع اداسهی بدست و اعتماد نموده هم از سرکار والای ناساهی و
 هم از جانب خود آنها رعایتها کرد تا حمله حوس این معده
 روی نموده اسباب و معدنات جنگ جانبک سعی در کشتن آنها
 سلحله و از دست بهم داد و قابوی سرکردن آن مهم بدست آمد
 امیر الامرا آن مردم معمر نموده درگاه امیر حان حلف حوس
 را با هزار سوار از بندگان حو و دست اختصاص حان بازه و
 بدست حمله بدست و معانه حان و کربن کبکی و حندی دیگر از

مسئداران و حمای که مستحقان عسکریان مهم کوچ بهار معین
بودند تا آن مهم تعدیل نموده دست و هفت ماه مذکور رحمت
کرد و چون معمر گشته بود که حاکم مشارالیه تا همراهان اراده
حشک عارم مقصد شود نفرها حاکم تپانه دار بهلوله نوشت که تا
اس حسی داروئے دوازه و مدور زمیندار و دیگر بندها و لشکری که
آنها بودند سعیده سرعت را از حدرد لنگر برگرفته براه درباران
شود و مدر مرتضی داروئے توبخانه را بدر رحمت نمود که در حداج
سرعت نفرها حاکم رسیده او را تا دیگر همراهانش در پیش رهن
سراولی دماند و کپتان مور سرگروه فرنگان چانگام را تا دیگر
سرداران آنها خوشدل و استعمال ساخته مقرر کردند که تا تمام اساع
و لوازه خویش در آن سرعت و نیروی اثر روندی حدود مدیح بوده مراسم
خدمت و دولت خواهی مردان و کمال مسرمدار سائق رحمت
را که اردب "سلط و استلای رمدار حال در عهد فرمان رانی
اعلی حضرت علی بن مکی فرانس آسانی طاب ثراه باین دولت
ملک رعیت نهاده آورده بجهانگه بگرآمده بود بوعده تعویض سرگروهی
قوم او امیدوار از عداوت پادشاهان ساخته معمر نمود که تا مرتضی
از قوم مکه که در جهانگردی بودند همراه مدر مرتضی برون و مراسم
خدمت و حاشانی در آن مهم بخدمت رسد و براه مدنی در
ترتیب مراتب عدولت و دولت خواهی و استماله بمرام والای
پادشاهی بچاکم چانگام نگاشته مصحوب مکی از مردم مکه برون او
فرستاد چون بوسه امیر الامرا نفرها حاکم رسد و مدر مرتضی
تا رها در دوست بصوابند و کنگاش دولت خواهان چندان قرار

است که حان مذکور و منبر مرصعی با دیگر بندهای نادساهی و
 مانند آن امدن الاسرا برسم مدفعی از راه خشک مراحل مقصد دارند
 و این حسن داروغه بوجاهه و محمد تنگ اناکس و مدور و معدن دار
 با دیگر معدن داران از راه دریا روانه سود و نقانرس قرار داد مرهات
 حان جمعی را با معدن داران و معدن داران و برخی از نادساهی بدر
 انداز و بدر بعضی جهت ساحل راه و نه در حدنگل معدن دوا و
 سایرند هم رجب نام منبر مرصعی و دیگر همراهان از اگاهی کوچ کرده
 ندیه به حکمده برول کرد و این حسن و همراهان که با نواره بودند
 روزی عریض را لنگر برگزیده بهنگ آسا بستر رسا گسند و هرند هم
 ماه مذکور مرهات حان با همراهان از آب بهی مدور کرد و از روی
 بدین و کاردانی طی مراحل نموده بنسب و چهارم بر کالانی
 که از آنجا با حاکم مذکور مسافت سال میدادند تا انتظار رسیدن بزرگ
 امدن حان برول کرد و حان مذکور بنسب و کم رجب از آب بهی
 گنبد دامن حرم و احداث و هوشماری که صراط سداگیری و
 سردار بنسب طع مسافت دوار و طی مسافت نا هموار کرد و نکوستن
 و بدین تمام از آنها و دریا های حوضوار و حدنگل های متراکم اسرار
 مدور نموده بنسب و بنسب بهست گروهی موضوعی که مرهات
 حان و منبر مرصعی برول داشتند و از آنجا تا امدن حاکم ده گروه
 مسافت سو و حدنگلی در کمال امدنی و راهی تعانت صعب
 دایم رسیده منزل گرفت مرهات حاکم هر روز مدوری راه را حدنگل
 برده و هوار ساخته پس مدور و نواره نادساهی در موضع
 در صوره از متعلقات حاکم که با موضع انامب بزرگ امدن حان

قریب بیست گروه بود توقع نموده منظر قرب وصول حدود
 مروری بود عظیم عادت و حرم که در کمین گاه اسبهار فرصت
 نادر بشک آنگاه با عساکر بودند مآثر از نوارده منصور دور است ساند
 دستبرد می تواند نمود نوارده حدود تورک نموده بدست و هفتم ماه
 مذکور لجمعت و ایهت تمام در سر نوارده نادشاهی آمده لشکر
 بدو شدند این حسن و مدور رساندار و دیگر مداران بصرت شعار
 باعتماد تانند آسمانی که همواره درس حال این دولت حاو دانند است
 دمت سعی و کوشش کشوده مداومه و مقابله اعاد می در آمده
 نوار حدال و فداال مروری آب التهاب یافته هنگامه کوشش و
 آفرین از طرفین گرمی پذیرفت سطح دربار آفرین خون بهنگام
 لبروعا سهری شفق گون و بچار موخته صدمات تیر و تیغ و
 توپا و صرب و کشنی عمر محالغان عریق در بای خون گردید
 یدارش انر مداران صدف سیند دسمنان از گوهر آ دار پنگل لریر
 و بعد عرس بدوق حادسنان نمودار آوار روز رسانحتر شد ازانجا که
 سندره باطل با حق و آفریده طلسم با نور کجائی دمیرسد اعاد می
 صلاحت فرحام باب ثناء و پایداری با مداران اسلام یدارده روی
 نواد می درار آردند و این حسین داروخته نواره نا کشندهای سنک تیررو
 بدعامت در آمده ده عراب و سه خانکه ازان قعره کجنان بدعامت آرد
 و معارن این حالت نواره بزرگ معاهیر نمودار شد و دیگر ناره لبر
 طوبان حتر مکارده و سندره بدلاطم آمده بعد از حرب و صرب بسیار
 چون روز ناخر رسد محالغان طلسم سرشت روی از عرصه معادله
 بر تافته رهگرایی ایدار شدند و این حسن تعامت آن مدبران نموده

حور بواره آنها در دای گرن مهولی در آمد و سراس در رگ نادشاهی
 همراه بر سده بود صلاح در مس رس ندده بواره را در مکانی
 مناسب باز داشت و سب را نامی اندازی گذارند حور در رگ
 آمدن حور از مس معنی آگاهی تا س بفرهاد حور و مد مرصی می کند تمام
 دوست که لیکن گری و ساحل راه معند تا سده در حناج استعمال
 دران کردند و بهر توان که باشد خویش را نزدیک بواره رسانند و
 حور در رگ خفگی می کرده مسرت ستر و دیگران در بفرهاد حور
 و ستر مرصی تا همراهان روز دیگر بکنار درنا رفتند و معاهد
 ندره انام را از مساهده لیکر اسلام را سب همب نگودسار سب در مس
 روزان حسن تا بواره منصور در دای گرن مهولی که بواره مسالف
 دران لطمه حور امواج تا کمی بود در آمده تا اعادی انکار هدیه
 آزادی بازار سب و دیگران بواره بوانر حدال بسب تمام استعمال نامده
 حرنی صفت و ندری سب در دای داد و تا در اس روز از ظریف
 بهادست مرید کوس و آبریس ظهور رسند و آخر الامر دران موج
 حنر حرس و مثال داد مراد عنا سب اری سینه اعمال سنارزان
 مروزری مثال ساحل نصرت و مروزری رسانند و مسالفان باطل
 سدر سکت باحسن نامده روی نوادی گرر آرند و جمعی
 کدر از معاهد را کسی حناب نگردانند سب روی سب و گروهی اندوه
 بعد اساری گرمناز آمدند و نصاری از علنه دهسب و برط اربعاب
 حدود را تا سب در امکنده ازان راه تا مس دورج بنوسند و آن روز
 مس از پنج بواره منصور در دای گرن مهولی اندس ملعه جانگام
 توصیف کردند و حندی از مریدان جانگام که آنجا مانده بودند و جمعی

دیگر از اهل مرگ که در آن وقت از حد و تکوین آنها رسیده بودند
 با حسن ملاقی شدند و پدیان مور که قتل ارس نا همراهان خودتش
 چنانچه گراوتش مانده است از چاقم سرد امیرالامرا آمده در آن
 مهم همراه لشکر نصر بنه بود مصدر خدمت و دولت خواهی
 گشته بودند شایسته ظهور آورد و روز دیگر درگاه امید حان نا ندم
 حدود نصرت اعصاب پدایی قلعه چاقم رسد و امواج قهره از در
 بحر بر مانده محبط گشتند محصوران بعد از تلاش دینار و کوشش
 دشمار چون تاب مقام و مددعت از انداز قدرت و نیروی
 مکت خودتش برون شدند و سطوب و استدلی خود مسعود رع
 امکن باطن صلابت مسکن شایسته بود ناچار ترک مخالفت و بنکار
 خسته دست توسل ندانان استعما ردد و روز درم محاصره
 که سلیم رحمت بود رحمت فامب از قلعه دیرون گشته اولیای
 دولت اندی دوام آن حص مندن و معول حص را که در
 ممانت و حصان و استحکام شهره انام احب و هرگز کسک عربمت
 هیچیک از سلاطین اسلام و حوائس دس در روز والا معام بکنگره تسخیر
 رسیدند و اندام حدود خطرات و اوهم سپردن ساخت تصدش
 آشنا نگردند نا کل ولایت چاقم و تمام توپخانه و دواره آنجا
 منصرف گشتند و میام تابنداب قادر متعال و برکت توفقات
 ایرد نصر بحس بهمان اس قسم فتنی که سرمایه تشدد
 منائی دس و ملت و دراهم تطیم قواعد ملک و دولت بود احادی
 سلطنت و امعای حلام را بصب گشته عرصه آن برو نوم کفر و
 صلال ارلوت تصرف ارباب حری و نکال مرداحده آمد و راناب

انداز کفار و دیگر گوسفار گشته بجای آن اعلام اسلام امر احده سک
 و حاکم حاکم که عراد و ممدار حدک نو دا ک سر و حدنی
 از حوسار و مریس سصد و نجاه من و د گرازان دن کنسان دند
 امر گروندار گردن و مکتد و سی و در کسلی حدکی و دگ هزار
 و دست و سس نوب رنجی و آهلی و مکتد و ریزورک حدار و سرب
 و نارب دسار و د گرو مصالح نوب جان و سه و نوب ر و دل بدست
 آمد و نمدان حسن دس از دد و مکتد و همب آ جان دمود
 گدی حد و مودن و درور ممد صاحب کفر آملی آن سر و منی که هر گز
 ر و حور سدن ن ممدن در آن و ناده دود آموز آن اسلام روستی
 د س و مسماع سکند و مطناس که هنج ناه حر رای کفر و
 صلال بسدده نود ناسماع و مری د و نبال ر امر و حب و خلعی
 کددر از رعانی و اب دنگاله که نسیب دددر از دوزار بدد امر
 کفار سده و در بار گروندار آمده از ارو دار و در دد دد از سر سلط
 اسرا ناکار رسدند و امران و مساکن حدش نود د و الیله نرورک
 ا دد جان اس رای حدنگام را به مراهی حدی نود امر و امر و درسان
 و خوب ناسدوس داشده استا بساط ادس گسندده در صد و دد و سب
 آن و ادب سده سده جان را با حوی سب ا ممالک و ا و ساددن
 بهاء دس سمالی جانکا معدن نمو و اح مناده را ناکو سکنان
 ناسدناس و مکتد دفر مدو مکی مهاد سازی و محاط ط طرق و
 مساکک از حدنگام ا دد در نا بهی معدن سلخ و حور در دد ر و ممدو

که از چائنم تا آتیا چهار روزه راه و مانس چائنم و رحنگ
واقع است حمعی کدر از مستادل رحنگ بودند و لممارست
و بگذاشت فلعه آن مقام داشتند منر مرتضی داروئے توجیه
را تا برخی از افواج فائزه بدادصوب تعدس نمود که ناسمائل
رعانای آن سمب مرداحده از کدعب مسالک و معانر آن
سرزمین آگهی بخشید و اگر میسر آید در آنجا رسیده در تسخیر
فلعه آن هم گمارد منر مذکور مدار قطع مراحل صع و گذشتن از
جنگلهای اندوه و آسهای دسوار گذر منس از دواوده زر تا همراهان
ندک گروهی فلعه رامبو رسیده توسع نمود و از روی کار ظنی
کشادش آن حصص مدس بدش بهاد همب اخلاص آمین ساخت
و زور دیگر هنگامی که حدود مسعود ادوار صدح لغره تسخیر بدلی حصار
آسمان از کمس گاه اوق بدرون قاحت تا مداران سالب حوالر امو
رسیده باعنصاف عون و امداد آبی و اسطهار اقبال و فروری مآل
حصرب شاهنشاهی در فلعه نورس در راولی نام برادر رسیدار
رحنگ که نظم مهم آن سرزمین باو متعلق بود تا همراهان خویش
از سر تحکک مدافع مرداحده دعدر قدرت و توانای مراسم کوشش
دیدند رسانند و چون باب معارص از اندازة استعاضات خویش فرو
دید تا محصوران رحب اقامت از حصه و در گرفته ننگلی که متصل
نکوه نزدیک فلعه بود گرفت صاحب منر مرتضی تا روعا تعاب آرند
عافیدان نموده حمعی کدر را طعمه شمشیر اندام صاحب و گروهی
اندوه دسنگر شدند و برخی از معهوران صلاحت آفند که از صدمه
بمع کس بهادران طهر منس رسیده در پناه جنگل حراوده نکوه پناه

حصه بود و چون داده شدند که دستگیر سرسختی امان خواهند کردند
 امان طلبیده ملائی شدند و اولیای دلبسته را از صندوقان را
 بندگان اساری را آوردند و گروهی از مسلمانان را ایامی نکاله که آنجا
 رفتن میدادند و بندگان را آوردند از عذاب و اسرار رهایی میدادند
 و از مناسبت درلب فائزه رحمت امانت اراک که برآید صلابت میدادند
 در گریه و بخت اوطان خویش میدادند و چون خبر از بدیع و درگ
 آمدند حاکم رسید و در ظهور بنویسند که رسیدند از صلابت سوار رحمت
 و حی از راه حسنی در آمدند و منمودند و بندگان را از اسباب اسباب
 میدادند و حاکم و حاکم حاکم دلیران و حاکم حاکم را بگویند و من
 سر حاکم در میدان منمودند و بعد از رسیدن و آمدن حاکم از بدو و میدان
 بندگان روستی که به مسافت یک و نیم کوه از راه و اوج است و بدو
 کرده بود که آنجا امانت نموده از آمدن عدو با من ناسند و روزی
 ناگاه جمعی کثیر از مخالفان اهل و بخت را از جنگل در آمده
 و زمره بدو و میدان که آوردند و حاکم را از هم گزاردند و حاکم
 منمودند و منمودند از من معنی آگاهی نامت سوار شده با جمعی از حاکم
 فائزه بدیع آن اسرار و انسد و بندگان و منمودند و رسیده با آنکه
 آتش عملی بود و منمودند و شروع در استحکام صور حال در کنار آن
 نموده بودند با همراهان دلتراست و انسد از ان سالم عبور نمود
 مردودان بندگان بندگان و بندگان من آمده کوسسی بلع نمود و
 آخر الامر انسد و با داری و انسد و روی نوادی را از آوردند و
 منمودند و منمودند و انسد و حاکم حاکم را بدو و انسد و انسد
 و انسد و انسد و انسد و انسد و انسد و انسد و انسد و انسد و انسد

دست میبازد از طغر شعار در آمد تا بحمله چون مسامت از چانگام
 تارامبو تعایت صعب است و کوه و جنگل بسیار و یکدو آب که ای
 کشنی متعذر العود است در راه است و در موسم در شکل همه آن
 راه را حمال آب میکنند که بالعینه طرفی عبور میدارند و گذشتن و
 دروس سال از جهت قلم آورده و در وصول فصل اول - کمال تعدی
 امواج بحر امواج رخسار در حذر خوف اندازد و در برگ آمدن حمال
 از روی دور ندی و مصلحت ادبسی بطور در اندازد طرق و مسافت
 و عدم وصول کومک در هنگام طعین آنها نموده بعد از مرتضی نوشت
 که نا همراهان از اسب آورده سواران و رزمندگان و اسارا و رعایای رامبو
 را بدکی گول که ماعلی پیکارگاه است ندارد مگر مذکور خواهد بود
 لرزگ امید حمال از رامبو پیکارگاه آمد و چون حذر انس فتوحات ر
 عرصه داشت آمدند امرا و اواخر شعبان این سال هدایای مال بمسامع
 اقبال رسد حضرت سلسلهای چانگام را تا سلام آمد موسم ساختند
 و آن رند و دودمان را بعد از خلعت خاص و شمشیر با سار و مریح
 و دو اسب از طوالت خاصه یکی تا سار قلا و یک رستخیز منل تا لایر
 و لرزگ آمدن حمال از راه را با صدی صد سوار و نصف
 هزار و با صدی با صد سوار و فرهاد حمال را با صدی با صدی
 و نصف هزار و با صدی سصد و پنجاه سوار و مریح و تصی داررند
 تو حاده را خطاط میبازد حلی ر انس حساس در راه و
 خطاط مطهر حالی و سرنگ را با صدی سصد و مریح و مریح
 از اصل و اصداد و نصف هزاری پانصد سوار خواهند *

هزار سوار و خطاب اکرام حانی مورد توارس شد و عند الله
 حق موحدا برور که بموجب التماس به دستگاه حصو آمده بود
 احرار دولت ملازمین اکسیر حاصل نمود و تعرض اسیر رسید
 که دلار خان حارس قلعه رندپور داخل طبعی بساط حیات
 در بورد و یک صد و بیست و یک رنجبر وکیل که برخی رمنندار
 آشام درسم دشمنش ورسند و بعضی در جنگل های دنگاله صید شده
 بود مجموع را امیرالامرای صوبه دار آنجا بحداب معالی ارسال
 داشته بطرح حورشدن اثر رسد و سب سه شده همدوم فروردین
 هلال حشمه شوال از مطلع سعادت و کامرانی رخ نموده چهره
 آرای نشاط و شادمانی شد و روز دیگر که عند فرجده وطر بود نوای
 شادمانه افعال از بارگاه حشمت و حلال دلدی گرای گشده آواز
 طرب و سرور بجهاندار در داد و طنبطنه عظمت و سکوه نکوت
 گودرز رسانید بادشاهرانهای والا گوهر عالی تبار و بوندان رنوع
 در و امرای نامدار و سایر بندگان آسمان سپهر مزار رسد سده
 خلافت و جهانمانی حاضر آمده بمسلمان تهیت تارک سعادت
 پلراستند حصرف شاهدشاهی سعادت معهود ار دلدی کوه پندگرنوع
 مدطر که تحت زر بر کوهه دشت آن رده بودند سوار شده با بر
 آلهی و عظمت و سکوه جهان براهی لوای توحه بمصلی برادرانند
 پس از اقامت نماز عند درس سعادت معاودت نموده در انوار
 عالی بندان خاص و عام در سرگردن بطیر مرصع نگار حلوس
 فرمودند و دران والا بارگاه نرم کام بخشی و کامرانی آراسته دست
 درنای نوال بخود و احسان و مکرمت و اوصال کشوند و بعد از

دو داس و دو گه‌ری که از آن محفل شهر مسافر می‌باشند و دو
 دایم خاص علی‌حده گسرده تا وجود جسم حرکت و ضرب موت
 دماغ دهنگه آزادی جسم و سوزند و آن عدالت و داد گسردی که اهم
 مهمات ملط و سرور هب و در هنج روز و طبع آن سعل خندل
 از آن بصری مختلف نمی‌سو و رن‌اند و نمائس عدل کامل
 و لطف شامل مظلومان و خور دندگان را بدر کام دل روا سازند
 بالیه با سه روز دهنگه عیس و طرب و الحس خرمی و سرور
 مریب نو و از آن حس رخنه عاطف نادس‌ها به ره‌گ ستیای
 جسم و کام داری دره صراط سوکت و لحنای ملکه عدس
 بغاب خورند احتیاج بکم صاحب را تا کرام یک لک اسرمی
 عراخصا نرسند نرسالغانه انسان که ساج زارده لک رویده
 بود هیچ لک رو نه امرو و لحنه‌گ بغاب رب برده آزادی مسکوی
 ایت برهنه باو بکم و رندب بحس هودج عقب نور انرای
 مسلمان دولت گوهر آزادی ندگم هر کدام یک لک رویده عطا فرسو و
 رخنه‌گ احدر برج خلافت ناندگ هر دو روح سلطنت ناسا هودج عالیه‌در
 محمد معظم نعمات خلعت خاص و ناز و مد و روحی مریض
 و انعام دو لک رویده و باضافه دو هزار سوار منصب اسره هوزاری
 دارنده هزار سوار و دره نهال ریاض عظمی گراسی کل بوسنار
 حسب ناسا هودج نامدار محمد اعظم عطای خلعت خاص و خنجه
 مریض و خنجر ناعانه مرورند و باضافه دو هزار سوار منصب
 دارنده هزاراری هفت هزار سوار سوزن موارس گردند و جمع‌ها
 و مهاراچه حضرت سکه هر یک نعمات خلعت خاص فامب

منافع افراحت و مهرا م در محکم حان داد ام در هزار روم
 و طاهر حان بمرحمت اسپ نا سارطلا و فاصد داند سوار
 بمنصب رازی سه هزار سوار و مدد اله حان و حسن سلیمان
 هرک بمرحمت اسپ نا سارطلا و سر دند حان امانت داند
 بمنصب سه هزار و دصد سوار و اصل و امانت عدد الدی
 حان موحدا مدهرا بمنصب سه هزاری هزار دصد سوار امانت
 هفت صد سوار در اسپه سه اسپه و حکم الملک بمنصب دو هزار
 یک صد سوار و معتمد حان قلعه دار گوالدار بمنصب هزار دصد
 شش صد سوار و عدد ارحم حان بمنصب هزار دصد
 سوار و ملد حان از کومکمان لشکر دکن بمنصب هزار دصد
 سوار و عرب شبح ولد طاهر حان و دهم سنگه سرور میداد سری دگر
 هرک بمنصب هزاری شش صد سوار و دربار حان خواجه
 بمنصب هزار دصد سوار و امانت حان بمنصب هزار دصد
 صد و سی سوار و مکرمت حان و توان گجرات ده موحدا مدهرا
 دگر صده خدمت شده بود و عدایب ارسال خلعت و امانت
 شش صد سوار دماص دو هزاری در هزار سوار مسمول عاطفت
 گشتند و عدد اله حان موحدا در روز بمرحمت خلعت و اسپ مور
 الدفات حه راجه گشته خدمت مرحومه مرخص سک و مدهر
 عماد الدین حوتش خلعت سلطان خدمت دوائی و توان رکاب
 سعادت از مدهر دیاب حان منصوب شده و عطای خلعت و
 امانت پانصدی حاجه سوار بمنصب هزار و پانصدی دو صد
 سوار نوارس بامت و لطف الله حان خدمت دارو عقی روزنه داران

از بخت مکرر مذکور خلعت سررازی پوشید و برپای سنگه ولد
 مهراجه حسوب سنگه دعطای طوق مرصع و است و سارطلا سرماد
 مناهات ادوحت و حور درس هنگام رای عالم آرای حصص
 ساهتساهی که گنجور کدور رمور ملک و ملک و مرآت سواهد اسرار
 دن و دولست حدیث اندضای نمود که خراس عامره را که در
 لخم سال خلوص منقلب فرس نذر بعضی مصلحت های
 سلطنت و جهان بینی از قلعه دولت نهاد مسدود الحاله اکثر آباد
 علوه مدار که دار الحاله ساه جهان آردن عمل کرده بودند دیگر ناره
 تخصص شهر ممال آن مرکز حسمت و اقبال که از سوانی امام
 همواره محل خراس و دحاصر آن دولت شهر انضمام است
 فعل نمایند که بدستور قدم آنجا نماند نامدار حان را نامدهام
 آوردن آن بعد از نموده تعداد است سارطلا نواهند و دوازدهم
 ماه مذکور مرخص ساختند و برلغ گندی مطاع بنام دانستند حان
 ناظم مهام دار الحاله و دیگر مقصد از آن دار الملک مسجد و حلال
 طمرای بقا نام که دردی سرانجام احداث و لوازم این امر
 نموده خراس عامره را مسدود خلافت فرستند و درین اقام مرص
 اسر رسد که حور ورد حان قلعه دارانست داخل طدمعی در
 گدست و حور حوی حاتم حداد نص الله حان که انگه نواب
 حورسند احتجاب عدس دعاف ملکه جهان بنگم صاحب بود جهان
 گذران را ندور نمو عاطفت ناساهانه حان مذکور را نامحمد عاند
 نرادر و محمد جعفر ولد از اب حان معفور که دختر راند آن
 مرهمه است دعطای خلعت او لباس گذرد بر آورد نامرهم

دی قعده چون سیوای مقده گرا که بدل ازین کیفیت احوال آن
 صلاحت مآل و مرشدان راحه خدمتگاه او را نه بدشگاه حاد و حلال
 معصلا سمب گراس مدبرده بطاهر دار الخلافه رسیده بود حکم
 والا بدواد مدوست که فردای آن که روزحشی ورن مبارک بود
 خدمه سالی مدد سیده گردن و بجهت اسمائله قلب آن وحشی داشت
 جهالت و گمراهی برسان شد که دران روز فرحنده کنور رام سده
 حلف راحه خدمتگاه ر متصل حان مدبره شده او را بدولت رمین
 برس اسنان معلی رسانند و درس تاریخ نامدار حان که چنانچه
 مدعی ذکر داده بجهت آوردن حراس عامره اردار الخلافه شاه جهان
 آباد معین شده بود احرار سعادت ملازمین اکسیر حاصل نمود و
 ان حراس مدکران و گنجهای روان که در یک هزار و چهار صد عمره
 بار بود بمسعر خلافت رسانند و مجموع آن در عرض چند روز بنانند
 و اهتمام تمام داخل قاعه مبارکه شد *

حش ورن فرحنده قمری

درس انام ممدت درس که از مرادات و منص معدلت رندت
 بخش آذربک خلافت و جهانبانی روزگار در عین سعادت و کامرانی
 و زمانه هم آغوش ساعد آمال و امایی بود موسم حش ورن قمری
 آن حورسند سپهر سلطنت و سروری در رسیده جهانبان را مرده
 عشرت و سادمانی رسانند و روز مبارک نکسند هر دم دی قعده
 موافق رسوم خرداک بعد از انعصای یکپاس و چهار گهزی از روز
 مذکور در محفل فیض بداد عساکر مبارک اکبر آباد که پیشکاران

دستگاه ابدال آنرا توسط مضاط عظمی و حلال آراسته تحت نوروز
 تحت مرصع نگار آنجا نصب نموده بودند دامن امدن برار از مناس
 سلیمان گیتی حد و عدل روز مکرر گستر لرز و زود گوهر
 گردید در مسعود نایب معبود تعالی آمده از ترک آن نمانی
 عالمی حصول نوبت و سال چهل و نهم عمری از عمر اند طرار
 خلدند و ماں حافان گنهای سنان سعادت و بهروزی ندرا و انجام
 داند سال نجاتهم بهر از آن ممدت و بهروزی آثار جهان ارزی
 نمود حضرت ساهنده ای بعد فراغ از مراسم و رن مبارک تر سرد
 گردون نظر مرصع خلوص مرموه نکام بخشی خدای مرد احدث
 درون روز خستیده مبدی سعته دوحه سلطنت بهدی ناده نسل
 انبیا اداسهرا و والا در محد معظم عطای خلعت خاص و ظرف
 مرصع و سمنر خاصه و یک حد مروارید و رخسند احدر برج
 کامتاری نایده گوهر درج نجاتی اداسهرا و ارحمد ممد اعظم
 بعد از خلعت خاص و سمنر مروارید و سمنر خاصه و ناره بهال
 ریاض ابدال ناساهرا و الا گوهر سدره حصال محمد اکثر مرصع
 خلوص مرصع نایده مروارید و موکل حد و دولت سلطان معر الدن
 مرصع خلعت و یک سمنر دل عز احصا نایده و حد
 خان و مهاراده خلوص سمنر هر گ مرصع خلعت و مکرر
 خان عطای سمنر مسمول عظمی گسند و واکه ممد حکم
 معالی کور رامسند و مجلس خان ندره سده اوزا سده سمنر
 مرصع آزرده بودند ناسندهای ممرس و کمال انکسار و نندگی
 و خلعت و سمنر گیتی ا اب مکرر و مکرر ممد و نای

آورده باحرار در لب رمی فوس تارک مناهات اسراحت و نکهرار و
 ناصد اشرفی در سیدل بدر و ستش هزار روپه نرسم نثار گذرابنده
 مورد مزاحم حسروانه گردید و گنجعلی خان نعلاب حاکم صرمع
 و از اصل و اضافت بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سر بلند گشته
 در سلک کومکدان دارالملک کابل انتظام نام و سردار خان از
 کومکدان صونۀ گجرات ناصافۀ ناصدی بمنصب سه هزاری دو هزار
 سوار از آن حمله هزار و پانصد سوار دو اسب سه اسب و از اصل
 و اضافت معدود خان موحدار خوینور بمنصب دو هزاری دو هزار
 سوار از آن حمله نکهرار و هشت صد سوار دو اسب سه اسب و تهور
 خان بمنصب دو هزاری هزار و سیصد سوار و سید ابراهیم از کومکدان
 صونۀ بنگاه بمنصب هزار و ناصدی هزار سوار و محمد علی خان
 بمنصب هزار و ناصدی سیصد و نجاه سوار و صالح خان بمنصب
 هزار و ناصدی دو صد و نجاه سوار و مدرسن بدیده از کومکدان
 و راجه حسنیکه و راجه مهاسیکه بهدو روپه از کومکدان صونۀ کابل هر یک
 بمنصب هزاری هزار سوار و سید خان خاوس قلعه ارک دولت آباد
 بمنصب هزاری شش صد سوار و ممر مہدی دیوان مستقر الحلاوت
 اکثر آباد بمنصب هزاری یک صد سوار و عمر الله ولد حلیل الله
 خان مرحوم که کد خدا مدشد نعلاب خلعت واسپ و خدا بخش
 ولد باحر خان که از بدر اراده کدخدائی داشت ناعام ده هزار روپه
 و راجه حیات سی رمیندار باحر نعلاب سمشیر نا سار مدعا کر
 امر الله بدردۀ عبد الرحیم خانکادان معفور و بدیع الرحمن پسر ادنا ملائی
 مرحوم هر یک ناعام پنکهرار روپه و سید محمد صاحب سخانه حیات

مدود الاولنا التواصلين حصرت حواحه معدن الدن حسنى نابعام
 در هزار رنده و منج جمال محدب و بح كس دنكر هر كدام
 نمرحمت نكهار رنده سر نلعدى املند و نكهار رنده نمره
 نعه ستان و سرو سران آں رم مسعود عطا گردند دهم ندى ححه
 كه عند رهند امكن و دگر ناره نازك حلاب و دلب سران
 سلطنت طرار عسرف و نساط و نترانك طرف و اندساط ناعده نوى
 كوس دولاب و ساد ناعده ابدان مرده نكمت و حرمى نمسامع جهانان
 رساد و گندى حدسودن نرور حى رسب س جند نلسنه حوس
 راب حسمت نصوب مصلى نرا نرا حنه نروروك و آ ندى كه معمول
 اى دولاب عالم آراس نوحه نرودند و نمار عند نسماعت ادا كرده
 نرس سعاد و اودب نمودند در اى نام ستان كه از صوعه نازى
 كندر معمول شده بود از انجا رسنده احرار دولاب و نى نوس نمود
 و نعطای حلع نناعى گسب و نمرحان و حذار كوهستان حمون
 كه موجب نرلوع هما وى از انجا آمده نو نلدنم سده شده نبر
 سد و دندار حان نعو حذارى نوسه نره از نعر د نر حان ناعن
 ناعده ناعده ناعدى در صد سوار نعتص دوهزار و ناعدى
 هزار و در صد سوار سرانرار گردند و د نر حان نعو حذارى حمون
 از نعر نمرحان منصوب گسب از اصل و اصاء نعتص هزار و
 ناعدى نكهار سوار از النمله هسب صد سوار در اده سده شده
 نواى ناعده نعره نعره سده نرور نرور نرور نرور نرور نرور
 امكده در روز آ نجا نساط اندوز صدند و در روز سدوم نرا حنه
 نمودند و در اى نام نمناسبت موسم نر سكال نك ساعه ناعده

کامگار تحت نندار و امرای روم مقدار خلعت نارایی مرحمت
 شد و امر ایضا راجه خدمتگاه و دیگر عمدتها و امرای اطراف بدر
 دامن عذاب سرمایه مناهات اندوختند و از وفای دکن بمسامع
 حقائق محاسن رسید که حش خان از کومکهای آن صوبه داخل
 طایفه دسای حنات در بودند * نادر هم ماه مذکور ستمخان نصوبه
 داری ملتان از تعمر ترغیب خان تعین یافت و بعد از خلعت
 و شمشیر با سوار منداکار و اسب با سار طلا و نعل داخل در نعمت و
 ناصبه دادند سوار بمنصب سه هزار و ده نصد سوار سردار
 گشته مرحض شد و حسن علی خان بمندوب داروغگی ملازم
 خلوت و همت خان داروغگی گزر برادران از تعمر ملند ' خان و
 یوسف خان داروغگی کارخانه مرصع آلات از تعمر عبد الرحیم خان
 خلعت سر امراری پوشیدند و چون منصب الله خان از راه گوشه نشینی
 کرده بود دارالحکام از تعمر او فراول بیگی سده خلعت یافت و
 درس اوقاف عند الدی خان که بموجوداری چکله منبر اقام داشت
 بموجوداری نواحی اکثر ایداد علاوه خدمتش گشته بعد از خلعت
 و ناصبه دادند سوار دو اسبه سه اسبه بمنصب دو هزار و ده نصد
 سوار از الحمله یک هزار و سصد سوار دو اسبه سه اسبه نوارس داشت
 و با نیکان بحراست دله چاندور و بموجوداری نواحی آن از تعمر منبر
 محمد خان منصوب گشته نعطای خلعت و از اصل و ناصبه
 بمنصب هزار و نصد سوار مداهی گودید نسب * و سوم نعرص
 اشرف رسید که اصالب خان بموجودار مراد آباد که او را از دیر باز
 عارضه معنی طاری سده عریض و عامل بود و روزگار حناتش

مهری سده عالم دعا و احباب نمود و الله ورد جهان فوحدار گورکهنور
 بجای او عدس ناده از منحصس که سه هزار و ناصدی سه
 هزار سوار و اصد سوار است سه اصد معزز گشت و دانات
 ارباب خلعت و رمان عالیشان مسعر تاس معنی سرادرار سد
 و سادات حان و حدار ساه آناد نفوذاری گورکهنور معنی گسده
 مبرحمت خلعت صورت نوارس سد و منحصس که دو هزار و
 ناصدی هزار و صد سوار و ناصد اصدی هفت صد سوار
 ادرا من بدو ص *

قرار نمودن سنوای صلاّت معارف درگاه سپهر مدار

هر بمره احتراد گزهری که اصدت کتب سعادت رس از خانه
 بدو دره بدو دعوس حری و نکال و طذمت ادبار روزس معطور
 در سلوک منتهج گمراهی و ضلال ناند له محاله باقتضای رمان اربابی
 و حدائق طوری نبوده از دیوان گریان بود و از اندال روی گردان
 گرد ساهت صدق ادس معنی روح امن سنوای ک بها اسب از
 آسنان ملک ندان و قرار نمودن از مسعر الخلاء اکثر آناد بدین
 ادس صدق آنکه همیجانکه در مقام جهود سمب گریس ناند بعد از
 بدین اواج فاهره ناسد صال او حو آن سه روز لندم بمنهج موم
 و مسلک مسدعتم اطاعت و رمان برداری گزاده کامناب دولت
 عدو تب و حدیث گزاری گسده بود عهد راحهای عظام راحه
 حدیثکه بدادر عهد و نوای که نانا اسب در صدق اصلاح دار و انجاس
 آمال از حشران مآل بود و در بدو ص که آن صلاّت منس را بموجب

خواهش از ندرگاه والا و سناک و الدماس کده بود که چون بدشگاه
حشمت و حاکم رسد بشمول مزارم و مکارم و اداساهی پس الامران
سر بلند و مناهی گردد لهذا درین هنگام که رسیده ملک احترام
آمد حصر شاهنشاهی که مطهر لطف و رحمت الهی اند نظراً
در سوابق معصراقتی نگرده تا از در مقام وزارت رسیده بروری
در آمدند و متوجه شدند که آن ناطل مروه را رهس عدالت و احسان
و مورد معصل و امینان سازند چنانچه در روز حش مدارک که
رسیدن و بتول مزارم اکسیر حاصلت دران روز مسعود قرار
داده بود کدور رامسنگه و محتاص حان را حکم شد که نسبت
مهر ابراری از بدنه سده ان سعادت منتش را بعراسان موس رسانند
و چون ندرگاه حاکم رسیده کامناب تعدیل سده سده گردید بعد از
بعدم آداب ملازم ناسر و والا بر دساق و رب و مدولت نار دامت
و در مقامی مداس که حامی سعراں بدشگاه درلت بود تا امرای
دامدار و بوندان رومع مقدار دوس بدوش استناد و معرر شده بود
که دران روز مرحدده بمواطف گوناگون سر بلندی ناند و زوری
چند در لب اندوز ملازم اسر بوده و از مداس الطاف و مکارم
پادشاهانه بمطالب و معاصد خویش فائز گشته برودی کامیاب
عرب مدهات رحمت انصراف ناند انکی از انجا که آن تیره تحت
حدال شعار همواره تا وحسدان دشت صلاب و در و دام صحرای
جهالب روزگار بسر برده حالی از نشاء حدطی نبود و هرگز شرف
ملازم خواص دامدار و سلاطین سپهر مقدار که بهن سرمایه تحسین
احلاق و تهذیب الطوار اسب در نیافته قواعد آداب محاسن

محدودی در صورت حال و کیفیت معامله آن معهور در احوال حیسنگه که مشغول مهمانان بود و نا آن بد گذشت عهد و قول در میان داشت عرصه در باده حکم شد که آنچه در ماده او اصلاح در لب دادند درگاه آسمان حاض معروض دارد تا فروغی صوابند و ملامت آن عهده را با آن مردود معامله روز و دس از دو سه روز که آن شعارب اندر مورد بی توجیهی و تلککام رهبر نعدانگی گشته از دولت کورنش محروم بود شور سودای دندار و عروسی که در سر داس درویش شده از مدهوسیتی دشاء سقاها بهرش آمد و از دهم بهر و عذاب ناساغانه حکم در ناعده در صدد چاره کار خود شد و توسل با امرای و دمع قدر و بوندان و اله حاض حسنه اطهار عکرو بدامب بدتش گرفت و چندانی که حصوع و الحاح نمود بر توالتاداد نانشاهی بر صاحب حال آن صلاکت بدتش نمانده دولت دار و رحصب کورنش بیامب لکن سندهاخی پسرش نمود حکم معالی با کور و امسنگه دعر کورنش منورند و نعدانات و مواحم حسروانه مفتکرو مدهای سنگست در خلال اس حال عرصه داشت راحه حیسنگه در جواب منشور لامع الدور رسد معروض داشته بود که چون اس و درمی با آن محدود مراب عهد و میناق در میان آورده و هنوز بمهمات اس حدرد مشغول است اگر وصل و کرم ناساغانه از حرم ار در گذرد هم اس نده رهن مدب نچشانتش و احسان و سرمرار در رصرد افعال و ابرار منگرد و هم اس معنی اصلاح کار پادشاهی و تمشیت مهمان اس حدود ارب میماند و منعه گذشته بود که آن مطرود از مساک بددگی و فرمان بددیری انحراف نورزیده حرأب بر سلوک حاده یعنی

و عضلات متواتر نبض و تقابلهای عاقلانه آن را در راحها را
 و در وقت این منظم سر بلند می نمایند و در وقت عجز و احساس ترحال
 آن ناظر به حال گذار و حکم اسرار بقول آن صاحب که جمعی
 که در وقت صراحت از تحبب خبر داری مشاهده نمود در حیرت و
 حائز روحیه و اسرار جمعی و اطمینان گرا در صدهای سرت
 در سراسر این امر آثار عذاب و مرحمت مظهر رسیده هرگز ناظر
 ادب این بود که پس از چند روزی آن صفت را در کلمات
 دولت گیرش گردانید و مسئول الطاف و اسباب حاحده و حصص
 انصاف دهد از آنجا که ناظر صفت مواظب آن دلت تحت از
 تصور منابع اعمال و اطوار سابق و اوضاع با اختیار و انانی مالا و
 که در اوگی از هر روز با این بود و علت خوف و دهشت عصب
 انسانی که در او ظهور صفت الهی است او را بقرار داس در موقوف
 که اهل دولت و با عدل و در حال از اطراف مدرکات او برخاستند
 و گذر راسخه در از با داری حال او عقلت در وقت اینها
 در صفت معزیه مکتوب و احوال را کار نیست و بعد وضع داده در
 سبب نسبت و هضم صفت با صدهای در خویش و هکوی وادی
 راز و مرحله معانی نسبت ادبار کردند چون این معنی در صفت
 اسرار رسیده گذر راسخه موزن جسم و عذاب ماد-ساخته شده از
 منصب معزیه و از دولت کورس ممتنع گردید و سراج حدسنگه
 زمان شد که بدو صفت ح را که با آن یعنی اودیس شده در
 سبب مرآت داس و حدیث مذکور شده فعل از آن سر اسکر از
 بود و مدائن مصائب دولت و صواب در راح حدسنگه به منصب بدیچ

هراری سرلندی دافده در لشکر طغرائی همراه راحه بود بحس
 تدبیر دسنگر ساجده بحکایت خلافت و جهانگیری رسید که مبادا
 عرق شعارتش بختش آمده از حدش بصرع شعار و راز نماید و
 آن عصیان مدتش قدره روزگار گراند درس انام حان زمان باطم مہام
 احمد بگر بصره داری حاندیس از تعدد داؤن حان منصوب شده
 بخدمات خلعت و صدور فرمان عالیشان مشعر باین معنی سرلندی
 ناست و چون بوحدازی ملاون از تعدد مہکلی حان ناشکر حان
 صوبه دار بنده معوض گشته بود بخدمات خلعت بوارش داده
 بکهرار سوار تاباندنش دو اسب سه اسب معرور شد که بمصیبتش از
 اصل و اصابه چهار هراری چهار هرار سوار از الحمله دو هرار سوار دو
 اسب سه اسب داسد و مرحمت حان بوحدازی آره معین گشته
 بمرحمت خلعت و اصابه مایند سوار بمنصب دو هراری بصد
 سوار مہامی شد و خلال افعال که بفرموده بخت از لشکر عادل
 حان خدایی گریخته بفرم دادگی درگاه خلاصی بقاء براحه حبسنگ
 بدو شده بود بموجب تحویل آن عمدت راحه بمنصب هرار و
 دافندی هشت صد سوار سر امراری ناست و چون ببار اسباب و
 معدمانی که مذکور خواهد شد عزم توحه بدار الحلاوت ساه جهان آباد
 مرکور خاطر منص بندان بحصر شاهنشاهی گشته بود رای عالم
 آرای چند اوصاف نمود که قتل از ادبهاص الونگ جهان کشا مہد عفت
 و هودج دراب برده آرازان سمنان حسمت و اقتال نال دارالملک
 محمد و خلال بخت سعادت نماید بباران درس انام که موسم
 برنگال بانجام رسیده هوا بامدادال گرانده بود بحسب مہذره سرادق

سرب محبوسه اسناد انبیا ملکه مقدس تعالی روس را می نگام را
 نامرات طنبات نهال ملطفت ددان صوب مرخص ساحند و محصل
 حان را نا جمعی از منصبتداران و احدثان و دق اندازان همراه بعض
 نمودن و او را تعالی حلقه و است و از اصل و اصا و منصبت
 در هراری سس صد سوار بواحد حکم رمو بد که خون گوهر را سر
 عظم و احدثاری روع احدث سوگت و نامداری ناسا همراه
 والا قدر اراد بد محمد معظم که رساندن انسان با ادواج بصرب لوا
 حلتا حله مذکور خواهد شد نادر الملک کابل معمر شده بودند
 نادر الملک و رسد در سلک کومندان ربات طهر متب انسان منظم
 ناسد و پس از چند روز مسند بسن حرمکند عرب و احترام رسد
 بسن سرادق انبیا و احسان ملکه امان می نگام ساخته را که روس
 انسان بدر نادر الملک و ساه جهان آناد معمر شده بود رخصت ان
 صوب نمودند و سعی حان را نادر صوب هودج انبال آن رهبره سدمای
 سعادت و کمال بس فرموده تعالی است ناسار طلا سر نلدنی
 بستند

بسن مهن سعه درجه سلطنت و فرمان
 روانی کردن نادر نهال حلافت و کسور کسائی
 نادر ساهراده کامکار تحت بندار محمد معظم
 نادر صوب طرار نادر الملک کابل

بسن محملی از م ساه ای معصد حذر انجام آنکه خون ساه
 عباس فرمان روی ایران در سال چهارم از بسن ای دولت

میمنت مرس بوداق بیگ دسر دلدرد سلطان حواله تغدگیچی اداسی
 را با دامنه حلب ندرا و ارمغانی سانسده نجهت اداء مراسم بهدنت
 خلوس همانون دسر دسر سلطنت روز امرون دسرسم سعادت چنانچه در
 مقام خود سمت دکر دافده ددرگاه دملک بیشگاه فرسنداده اظهار مراتب
 صدق و معارف ابرار مراسم نکجهنی و ولا نموده بود و ددر دمت همت
 بادشاهانه دافدصاء آئین و نوت دروژی و صدانب گسنری فرسندان
 جواب آن بهدنت نامه با شانسده ارمغانی لازم و متکتم می بود
 لاحرم تردمت حان که از دندهای عمده بارگاه آسمان حاه است
 دس سعادت ابران معنی گشته در سال ششم خلوس اسرب از بیشگاه
 خلافت رخصت آن صوب نامب و چون دبران رسیدده در اصعبان
 دشاه ملافی شد آن سلطنت دناه بحان مذکور خوب در کورده نی
 مدشاء و ناعثی آبار بغار خاطر و عدار داطن طاهر ساحت و در خلافت
 آئین محالست و وداد و قانون نکجهنی و اتحادی که در تهذیب
 نامه ابرار آن ده نموده بود با او ملوک نمود و بعضی اوقاب عرم سپده
 کشی و درم آزمایی و دافدنه فرسندان لشکر دسرحد ولایت داساهی
 و دیگر امور که مسعر برستش بود اظهار مذکور نالحملة تردمت
 حان دمن از نکسال بار درج آنداک مرخص گشته روانه دددوستان سد
 و شاه بعد از واده شدن حان مذکور از اذله لشکر کسی که اظهار کرده
 بود ددشدها داطر ساحده سپاهی گران با توجدها دمران بحراسان
 تعیین نمود و از درج آنداک روانه اصعبان سد که سرانجام اسناد
 اس عریمب نموده خود بیر مدعانت بحراسان آند چون اس
 مراتب بدل اردن محتملا بمسامع حقایق محامع رسنده بود و در دس

وقت که مردم حاکم داخل حدود و ممالک محروسه گشته عراض
 او درگاه آسمان شاه رسد حدیث آن احوال بدو متصل برسد نگاه
 مقرر حوزسند ظفرگشتی حدیث عالمگیر بنو امکنده سعلت عترب
 حوزسند رانده برکسند مردم ایران ران بدستهای همب نند
 بهمت ساحتند و نای اراده چهارگشت شاه و حلال شروع احقر
 حسمت و ابدال با ساهراده کامکار حسمت نندار محمد معظم را با
 مهاراده حوزسند سئل و حتمی دیگر از امراء نامدار و عساکر
 قدروری - از که برخی سرب اندوز رگاب طفرمآب و بعضی از محال
 نول و اقطاع حوزسند بودند و مجموع آن نندست هزار سوار بود
 و نندست رن سوط و نند آار و سامانی ساند و هزار در حوز
 آن دوام ادار نندار المملک کالی نندست نموده مقرر مقررند که
 حوز نندست رانست حوزسند نندست نندست نندست نندست نندست
 و ابدال حتمی نندست نندست حوز و دندر حوز و دندر حوز و دیگر
 - آن و سیدانان که از آن سرگردون نندست نندست نندست نندست
 اند حکم سید که نندست سرعت و استعجال حوز را نندست حوز
 ابدال رسانند و روز سه سنده حوز^(۴)م و نندست اول مطان نندست و سوم
 سهر روز نندست از انحصاری هفت گهری از روز مذکور که ساعت
 نندست سعادت و انظار نندست نندست نندست آن عالی نندست والا نندست را با
 مهاراده و دیگر امراء عظام و نندست نندست نندست نندست نندست
 گردانند و هنگام نندست آن نندست نندست نندست نندست نندست

حاص و خلعت ۳ رصع و نكعد مروراند كه دانهای رمر گران بها در
 دران مدطوم بود و سرندي از دو طعه لعل آندار و دو رمر و در
 دانه مروراند شاهوار و شمشیر با سار مرصع و خنجر مرصع با علاقه
 مروراند و تركش با سار مرصع و رخی حواهر دیگر كه قدمت
 مجموع در لك و سصست هزار روپيه بود و نكعد راس اسپ از
 انجمه دست و پنج راس عربي و عوافي نكي با رن طلا و سار
 مدناكار و دیگری با سار طلا و يگر خنجر نعل از خلعت حاصه با تلابرو
 سار نعره و حل زر نعت اعام پنج لك روپيه مشمول عواطف
 گوناگون ساختند و يو گل گلن حشمت سلطان معزالدين مهند خلعت
 ايشان با نمرحمت مائه رمر و خنجر مرصع نواختند و ارعدههای
 گوناگون آندش ابدال مهاراجه نعدانت خلعت حاص و شمشیر با سار
 مدناكار و حمد هر مرصع با علاقه مروراند و دو اسپ نكي از طول حاصه
 و نكي با سار طلا و نعل با سار نعره و حل زر نعت و منورا سلطان
 صفوي و نامدار حان هر يك نعدانت خلعت و اسپ با سار طلا و
 از اصل و اصابه بمنصب چهار هزارى سه هزار سوار و عترتخان
 نعطای خلعت راس و از اصل و اصابه بمنصب سه هزارى در
 هزار و ناصدي سوار و سرنلد حان نمرحمت خلعت و شمشیر
 و اسپ و الله داد حان خوشنكي نعدانت خلعت و اسپ و ماده
 نعل و از ساند و حال بمنصب هزار و ناصدي هزار سوار از انجمه
 هشتصد سوار در اسپه سه اسپه و از اصل و اصابه حواجه رحمت الله
 ده نندي بمنصب هزار و ناصدي سيصد و پنجاه سوار و الدفاتحان
 بمنصب هزار و ناصدي دو صد و پنجاه سوار و مهاجر حان

بمنصب هزاری چهار صد و پنجاه سوار و مجموع تعداد خلعت
و دخی و رخصت است و محمد الیاهم ولد سنج مدر مرحو نا
دو در را خود هر کدام دطای خلعت است و شاه ولی مدر درک
دنا خلعت و خطاب هر خای و گزهی دیگر مرخص
خلعت و دخی تعطیلی است معتبر و مداهی گسند و خواجه
صادق ندحسی خدمت نجسگی آن لشکر طهرار خلعت
سر رازی بوسند و اراصل و اما خدمت هزار صد سوار
سر بلند گردن و درن داریج درص همان رسند که بریدن خان
نظار مسدور الحله رسیده است در مراب مهارت عصی
بعضی ارباب و صان و گسند و مورد عذاب نادشاه مالت رفات گسند اردول
مذرمب ارباب مذموم رس اقام از بوسند سوانج نگاران بدتر
سوز و وف رس رسند که مدر عونه ندحسی که حاجت حق
دکم ناده بجهت رساندن و خود بدور و مدر بدکه معظمه را به الله
و در او حلاله معین گسند و بعد از اندراک س ادب را ادب و طواف
دران معا ملائک مطاف ناحط طعی در گسند

بہشت الونہ مهر و رائہ از مستور الحلافہ

اکبر آباد مدار الحلافہ ساء جہان آباد

حون نمار معدمت کہ سمب گزاس بد س بود رائاب
ادبائ نآن دار الملک صمد و حلال و اراستاد س بختاف و کمال
سندھاد سمب وال و حبت عربمت جہان کسا گسند و ناردہم
ربع الدانی مطابق ہر دہم مهر ک ساعتی مسود درد اسار

معالی نه نیشگاه سلطنت صادر شد که مرادفات همانوں از
 شهر بدرون رید و دستور معروفه عملیه بنشخانه عدالت خلعت
 میناهیه گشیدند و روز منارک دوسعه نوردهم ماه مذکور مطابق
 دست و ششم مهر بعد از انحصاری سه ناس ازان روز و در روز
 که ساعت به حسب رانات عالیای بود حضور شاهنشاهی با شان
 آلهی و برجهای ماهی سوار سعیده سعادت گشته براه دریا برای
 عروسی و مراسم احدید و مردیک موضع بهادر نور منارگاه عرواحه گشت
 و هوسدار حان بدستور سابق مصومه دارمی اکثر آنان معدن گشته
 عدالت خلعت واسپ با سار طلا سر بلند شد و رید انداز حان
 خدمت آخده نگی و منر تورکی از تعمر مملکت حان
 میناهیه گشته خلعت نام و عند الدی حان خدمت مرحومه
 مرحص گردیده عدالت خلعت سر بلند شد و منر میناهیه دیوان
 آن مسدود الحاقه خدمت سابق خلعت سر امرای پوشند و بهرام
 ولد بدر محمد حان که دران مرکز حشم و حلال و طلقه حوار
 احسان و افضال شهشاه انرکف دریا بوال بود عطاء خلعت و انعام
 ده هزار روبه کامیاب عاطف گشته مرحص شد و رسیدای
 حوسودس که در سلک دعا گوین دولت فاعره انظام یافته بود
 عدالت خلعت و محمد جعفر آصفحان و مردون حسن ولد تهور
 حان مرحوم که در رمره گوشه نشینان آن مصر دولت بودند هر یک
 انعام در هزار روبه مورد عاطف شد تا حمله موکب معهود از طریق
 ساحل دریای حور راه نورده معصوم گشته شهشاه خهان اکثر اوقات
 از آن طرف دریا شکار کمان صید انگدان طی راه میفرمودند و رگاه

از من رکن است کسبی را محوطه گوهرا نبال ساحه آب روی
 دریا مبرورند و چهاره درل قطع آن مساحت نمو + عمره
 حمالی الاولی صاحب دس و ذک حصر آنک از حماله معنوی
 حمال کسا انوار معصیت شد با و چهار روز و عمارات درهست
 آندل آن معصیده سیم ساه مذکور مطابق حدیث هم اما رست نمده
 اس روز که مرخصه ساعده معصیت فرس بود و اکث سعیده سعادت
 گشته بود و حده بهر برادر شدند و از آخر روز ده صا که را از حص
 دخول و در درل رسک کسب السرب دور اند ساحت و در استمیت
 حال صوته دار دار الحلاله معوضت امر معنی همانجا سرب اندور
 ملازمه والا گردن و دروس از پنج بهادر حال صوته دار اله آقا که
 بر طوق برانگ گندی مطاع از انجا آمده بو دولت و منی بو دریا نه
 مکهزار هم و در هزار روز نه ترسندل در گذراندند و بعد از صاحب
 خاص داماد مدد با احب و چون موسم حسن وزن مبارک
 سستی در رسیده و در هر سد که آن حسن مسعود را در مرکز
 حلاله و حماله داری عمل آورد و روی حدی با راهم آمدن
 مداران بر رمد و معاهدان طهر نمود که صداسر مطاعه نطلب
 آندل از اطراف و اکتاب من و بو درل سر رده روحاه گذراندند
 از آخر حمادی الآخرة مویک منصور نصوب در سلطه لاهور
 بهصت نماد

حسن روز مبارک سمسی

در روز اوقات معصیت ساه که انور نصوب و درویشی و آمار

حسدگی و نهروزی از همه سومرس حال هوا خواهان اس دولت
 آسمان حاه و گردون بحس مواعیم و مناعت احداث سلطت همان
 ار اعدای کینه حواه بود حش ورن شمس سپهشاه طهر رایت
 تویدی سپاه حدو بردان مرست حق آگاه جهانان را کامناب بشاط
 و سادمانی و هم آغوس شاهد آمال و امایی گردانند و هشتم
 حمادی الاولی مطابق با مردم آنان بعد از انصاء پنج گهزی از
 و ر مذکور در اتمن حاص حشمت و حلال و نگارن سرای دولت
 و اندال اعدی عسکانه منارک که ناسار و الا برای وقوع اس
 حس طرف در ارم و آرامش نماند ورن مسعود نماند معهود
 صورت وقوع نماند از بعض ستمندان سپهشاه آفاق گندی حدو معدل
 دروز دندی اخلاق سرور سران عدل را گران مصداق آمد رسال چهل
 و هشتم از - هر گرامت طرار مرد نماند ابی و سعادات نماندهی
 در اتم احداث بدو در ده سال چهل و هم چهره آء و نگارنده حس اسام
 بر ارم و رحت خصرت سپهساهی بعد فراغ از مراسم ورن منارک ساعی
 دران نرم گاه عرو حاه سرور آرای اب و کمری گسده ارا نماند ارگاه
 و لای حاص و عام در تو عظم و احسان گسردند و ساعی چاد
 آتما رم ادیان آرا شده کام بحش خلاص گردیدند و نهروزی سوم
 و خدا آگاهی ازان گرس محفل ادیب و کدای پناهی نماند ارگاه
 عرب و حلال حرامتش نموده دشمنی کریمه خویش زمانی در ارم
 عدالت بشمیدد درن نرم جهان ارمز احقر سپهر دولت و کسکاری
 گوهر محط سوکت و نمانداری نماند شاهزاده والا در محمد اطم اعطای
 حلال حاص و نماند سمن در مورد عاطفت گسردند و حقر

جان و داسمد خان بفرستاد خلعت جامب آمدند امر اچاند و
 اطاعت بادشاه طراز کسوت حشم و از چاندی رتیب مصدق
 سوار و سر لندی اسماء زاده گام کار محمد معظم و مهاراجه
 خسرو سنگه را ارسال خلعت خاص بوارس نمود و بکهرار سوار
 از باغیان بهادر خان و بکهرار سوار از داندان و سر خان دو اسبه
 سه (۱) به مقرر شد که از اصل و اضافت بمصوب بختندن بکهراری
 بکهرار سوار از اسماء چهار هزار و دو اسبه سه اسبه و مصدق
 دو اس به از اسماء هزار و مکریم خان اضافت هزار و مصدق
 بکهراری سه هزار سوار و دانی خان اضافت مئصد و وار و همسرخان
 ناماء انصاری مصدق و هزار و مئصدی هزار و دو صد سوار و
 مئانی خان اضافت مئصدی بمصوب و هزار و انصاری هفت صد
 سوار و سر خان که بفرستاد دامن کوه گمانون مئانی گسند بوب
 ناماء انصاری مصدق سوار بمصوب هزار و انصق سوار و سوار
 خان بمصوب است و مئصد خان بهادر خان بفرستاد خطاب مصوب
 خانی و عرب پنج ولد طاهر خان خطاب مئصدی و مئصدی
 خمدن اندالی از کومندان صوبه ملتان خطاب و سوار خای و مئصد
 اچند از معموری خطاب معمور خای و از اصل و اضافت هر مئصد
 کر بمصوب هزار و مئصد سوار و مئصد بفرستاد بمصوب هزار و
 مئصد سوار سر لندی نامند و عدد الرحمن مئصدی بمصوب خان
 نام ام بکهرار زده و مصدق مدع مئصدی سوار بمصوب خان
 و مئصدی سوار از دانی هر مئصد نام چهار هزار و مئصد و حکم
 مئصدی سوار از نام دو هزار و مئصد و مئصد و مئصد خان

و سعیدای خوش دوس و چندی دیگر هر یک ابداع نامها را در روز
 نورش نامند و چهار هزار روزه بر سره بوا سکنان - و در سران آن
 بر سر مسعود عطا شد تا سیمه تا سه روز آن حش نشاط امور کام
 تحت جهان دو فارد هم ماه مذکور حضور ساهنشاهی اذابل روز
 منبرل سرف برده آزای هودج عرب رفعت بحس مشهور انبیت
 ملکه بدس عاب بر با حجاب نگم صاحب پرتو بدو گسدرده سا بی
 چند ا شان را کامدات مدس حضور گردا میدند آن ملکه ملکی سدر
 مدسی اطوار مراسم بای انداز و ثمار و سکر مقدم همایون حدبو
 روزگار نحای آورد و دو باس زر ارباب سعادت معاودت مرمودند
 از سوانج معقول شدن ا تمام حادثت بدع حسارت یکی از مگاهدل
 ترکمانان چون امیر خان صونه دار کابل درس ایام چندی از معولان
 بی سروا را بمطدغه حاسوسی گرفته بدرگاه جهان مداه مرستاده بود
 حضرت ساهنشاهی حان مذکور را که دسمت کار آگاهی و معامله
 و همی موسوم بود تا تحقیق حال آنها مامور ساخته بودند ازار یکی
 ازار چند کس را که ترکمانی سپاهی وضع بود بی علامه دند و بختر
 در حایو برد خودس طالبدده بموجب امر لازم الامتدال ارونقندس
 احوال می نمود درون و در عرق جهالب آن معقول حرکت کرده
 ناگهان ارحای در آمد و خوب را تحاد می که در بدرون اسلحه او داشت
 رساد و شمشیر از دست او گرفته تا بدع آهنگده نچالاکتی برگشت
 و صرینگی کاری بحان مذکور رسادیده همان رحم قطع رسد حجابش
 نمود و چندی که سردک بودند آن خرة روز شعاب اندوز را در میان
 گرفته بدع ابداع از هم گذرا بدد اربابا که حان مذکور بحلده وصل

و کمال و قدمت خدمت و محرمیت نازگاه حاکم و حلال اصاب
 داشت و از معتمدان راست گنار در دست کز از نو حدود اطمینان
 مرور مهرن را وقوع این سانحه خاطر حق مدائن مایر گرانند و برینو
 اذعان بحال نازماندهای او افکنده مسران و خو ساس را بعد از
 خلعت واحدند و همگی را ناصافه مقامات و دیگر مراحم و مواهب
 کامنات ماحندند سائردهم رهنگاه حصر آرا ساه حنرا ابدال و روح
 معادوت گرب و زور دگر حصر ساه ساهای ارا ساه روضه مدینه
 حجاب مدینه الاوانی و الواصلات حضرت حواجه طاب الدین قدس
 سره العز و روحه مرمودند و حص و دارب آن راز اصاب الاوارا دوحده
 ردای آن دو هزار رومده حصار آن همه گریه انعام نموند و هردهم
 راست معادوت نسو و مواجده ردای آن نهاد رها را رخصت مرمودند
 که بدست ظفر امیری که در رکاب مادر شاهزاده کام کار دست ناز محمد
 م طای صوف دار الملک ملک مدین داده بود ملحق کردند و هنگام
 رخصت از راه رحمت اصاب ناسار طلاق لایق بفرقه نواحدند
 و مدبر درهای حاکم آمده در سلک همراهان حاکم مذکور در آن
 دست و سوم نصیب سرانرازی رده امرای عظام جمع رها منبرل
 ارا با و رده اسیر ترا و رهند آنگاه احوال اینی نسکر مقدم
 نص مرسو راسم نامی انداز و انداز عتای آورده مدسکسی اربوار
 حواضر و مریع آلاب بدظر مدسی در رکاب در آورد و برچی ارا رنده
 منبرل امیر حاکمان جهان ساعی حد آنگاه سرف حضور داشته
 منبرل ارا دو نلس روز مراد مرموند و درین هنگام حواحه احتیاج
 که سال گذشته حدایه سادو ذکر داده است جانب کاسر مرسو شده

نوب و نما ایام احد در حلقه رقتور آن و دست از راه مراجعت کرده
 ده دوشگاه حضور آمده چرخ ظهور بفرست که احوال آن دینار باساق
 و استطام گرانده است دیگر ناره بدان صوب مرخص گشت دست و دم
 حمدان آفرید زلف در لب فرمانروایی عالم بر تو درو برصد شکارگاه
 عالم اندکده بر روز آجا سکار اهو نشاط اندوز بودند و از آنجا بفرماید
 بدله گاو که موسم آن رسیده بود ساخت خاص شکار را حولانگاه سمنده
 اقبال ساحتند و نیست و چهارم ماه مذکور که گندی حدبو عالم گنر
 دران شکارگاه دایند بر نشاط اندوز صند بچپتر بودند خبر درگذشت
 شاه ناس فرمانروای ایران از عوایض زمیندران حدرون ملل و
 و مددها و سامع شاه و حلال رسیدند محملی از کنعیت اس
 رافعه آنکه چون شاه از مرج آباد عریضت اصفهان بمو در راه عارضه
 حناق بهم رسانیده مریض شد و چون مریض شد شد داس نالک
 روزی آزارش را کار از تدبیر و مدارا در گذشته عمره رنج الارل اس
 سال از اس دار مرور رحلت نمود و پس از وقوع اس سانحه
 بموادد اسرا و ارکان دیاب ایران بود فوق نیک حوله تغدگیچی افاسی
 که چنانچه در اس دیار مآثر دولت سمث گراس مذمومه برسم
 سهار بحداب حلاوت و حد انسانی آمده بود از اردر خدا شده بر حناج
 سرعت و استعمال امهال آمد و سعی مفررای سر بزرگ ادر اکه
 آنجا بود برآورده و تقو اکثر اعدا المند مذموره بفرماید حکومت
 و انالت آن دار منسکی گردند و منعاص امرا و لشکریان رسیده
 دند و دند ناخمله از اس که بزرگ برادی و والا بهادری دیاب قدسی
 صفا سپهسالار است از اجتماع اس خبر اصلا ادر بهجت و نشاط

از آن حصرت ظهور ده نفوس بلکه اطوار ملامت پس خاطر کرده
 مودت که محبوب طبع اندس آن و که ساه در بند خدای و ده
 اندس اندس صفت آرای می ایداد اکنون که حدس روی داد
 کمال خوب و صوف افشای از دی نماید که اواج جهانکسا در هر
 انوار زمینی مدس ناند بناموس اندستندسی اساس فرلغ کرامت
 عقوان مقام برورنده احقر روح سلطنت با ده گوهر در حله مودس ساه
 را که از حیدر مدس معظم بر صدور است که از دار السلطنت ظهور
 در درگاه روزی حدس در اسما انصاف گر مدو حوس وصال طالب در
 رسد تا اوج موصور آهنگ که مدس حضور نماید و در ماسور لامع
 اندور مدس در حال که در روی نیت مدس آر دا دار والا مار مرخص
 گسده خوب و درسد که از راه دگسده نیت مدس در حله مودس ساه
 حاقان جهان در ارده روز تا حب مرور و طالع در مرسور مدس در اندور
 سکار بودن در اند در هفتاد بلکه گا و آقوی در مرسور مدس در اندور
 و حب مرسور معادب مودس چهاردهم مودس مذکور را مودس انبال مودس
 و در موصور آهنگ و حدس و حوس روه از اسما موصو مدس در اندور
 سلطان المساجح شیخ نظام الدس در سوره رجه مودس در اندور
 اندور حدس و مدس معبود دگسده هزار و مدس مکاروان اب و در مدسی
 انوار عطا مودس در مدس مراحعت از ا دگسده تا مودس انبال مودس
 مدس در مدس مودس و حدس و در سکار گاههای نواحی آن مودس
 مودس مودس آرای طبع اندس گسده مودس و چهارم مودس
 مودس در مودس در مودس مودس مودس مودس مودس مودس مودس
 مودس و مدس اندری تا مودس والا از مودس مودس مودس مودس

و مهارت حسوب سنگ را رعایت خلعت و مسامی بواجتند و
 جمع رجا و دشمنان و مکرم جان و مرتضی جان و دیگر امرای
 حضور و عده های اطراف را با رعایت سر بلند ساختند و ظاهر جان
 از خاک و در آن جان و قطب الدین جان و صف سنگین و تناد جان از دکن
 رسیده تا بمیل سده انبال استسعا نماندند و نوردهل بعد از و سنگلی
 جان که از موحداری بلاول معزول شده بود در سلک کوسگان دارالسلک
 دل منظم گشته بمسکن رعایت خلعت و علم و ناصاف پانصدی
 دو صد سوار بمنصب در هراری هزار و پانصد و در در میان رعایت
 خلعت و اسپ نوارس نام و صفی جان موحداری در بنگه وار
 اصل و اصاف، بمنصب در هراری هزار سوار سر امرار گردید و مکرم متجان
 جان دیوان گجرات از تعدد رشع جان دیوانی صونگ دکن و جان
 مذکور دیوانی صونگ گجرات منصوب شده رعایت خلعت و مسامه
 مدهاب اندوختند و ممر رسد خواجه موحداری بروده خلعت
 سر امراری پوشیده ناصاف پانصد سوار بمنصب هراری هزار سوار
 مدهابی شد و در ابتدا در اول دکنی بمرحمت خلعت و اسپ نوارس
 نام و بر صونگ مرادان خلعت و مسامه شد و تعرض اشرف رسد که
 ساه دلی جان موحدار ارده لاخل طومری بسط حنات در نوردهل
 پندم سعدان نهادر جان که چنانچه سانی ذکر نماند نملازمست و
 طهر مآب داد ساهر دق عالی قدر والا تدار مسکن معظم معدن شده
 بعد از رسدن خبر موت رالی امران بموجب و مسان از راه برگشته بود
 بملازم سده عظم و جهانبا سی حدس از ادب سوزانی ساخت و عطای
 خلعت خاص نام و امدها امرای و عده هم ماه مذکور نالک آاد

که صوفیه دارای آن اند و مخصوص بودن سرخص گشته اند و در حقیقت بعد از
حیات و حیات روحی با عالمی که دارند مسمول عاقل است و درین
ازجمله بدوی حوس است و آنرا که چنانچه گراس با آن پس از مرار
آن صلیب کنس خیال است از آنرا که جهان مدار واحد حسی است که از
در دکن و سید گزیده است و این رسیده بود و از آنکه از رنگ حیات
رسید و از آنکه والا صادر شد که دای جان صفر آنست که بی از اهل
بویجا که از آنست که گم شده از حال او تا حیرت است و پس از آنکه در روز
که در دد صلیب جان مذکور بود بدلیل درایت و هدایت سعادت
داده شد قبول اسلام از حلقه سر بر زده توسط حیات صوفی الهی
در دستگاه حیات ایمان است که اگر عاقلان دادند و از آنکه
را بجان ایمان است از روی صدق اعتماد مسلمانان و درین
صفت او روح همایون رسیده است و پس از آنکه در آن
داده شد و در آنست که از آنکه رجوع و اتصال در حال او گسترده
و آنست که در آنست که عمری صلیب کفر و خیال
و با برتری روزگار در آنست که در آنست که در آنست که
راوند باطنی از طمعت سر بر نهاده شد و در آنست که از آنست که
از ورطه مهر و عصمت باستانی که در آنست که از آنست که
افند کلمات معاصد دارند و در آنست که در آنست که در آنست که
بسمت نام و صفت طبعی با آنست که در آنست که در آنست که
اکثر کلک سوانح نگار رسیده است و در آنست که در آنست که
گذاشته است و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
راحت است که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که

و سوجدات که در مقام خود مذکور شده بابت ولایت نیکاپور و تندیه
و تاداب نابل حان معین شده بود برداشته و مانع و کندیات آن
مهم بصورت مرحام از آثار تا احکام برسدن قلعنل و ممره کلاک
حمادی ارقام مفسر •

شرح ناحب ولایت نیکاپور و محارباتی که عساکر جهانکشاران دکیان شقاوت گزاروی نمود

چون راحه حدسنگه ناسه در افواج فاعره که ۱۱ از معین بودند
بعد از ده'بب مهم سیوا چنانچه، سائق ذکر نایه ده تعدیه
و نادب عادل حان و ناحب ولایت نیکاپور مامور شده
بود بموجب حکم حهان مطاع نفس و درم حمادی اولی
سال گذشته ناس عروم و ضروری احکام نا دادر حان و داوود حان
و راحه را سنگه و قطب الدن حان و سدوا و دیگر حدود طهر لوا از
ای فلعه دوزید هر کوچ کرده سمت مقصد روانه سد و فول لکس
شهاب و اسدلال آن عمده راحهای عظام رنن نایه ملا نحدی
نایه و برنل حان و حکب سنگه هاده و مانکوحی و باررحی و سد
علی نیکاپوری و بهو خراج کچهواوه و اردنهای راهور و سند منور
حان ناره و برننس حان و رامسنگه و برق انداز حان و نابل
نکینار و حانی حان بخشی و محمد لطیف دیوان لشکر مستور و
و حواحه عید الله سرعالتکان و گروهی دیگر از بندهای ناساهی و
خلاصه سیده راحه حدسنگه که همگی فروم درازده هزار سوار بود دران
روح معین شدند و سدوا و افواج خود که هزار و ناصد سوار و هفت

هزار ناده بود در دست صاحب فول من نام و سرگرمی هزارول
 نحوهر دلدری و سخاوت دلبرخان موقوف گشته سرراز خان و غالب
 خان و دناخی در دستم زاد و مرل خان و سند فحائب دارعه و وزیر
 بغداد و رساله دورولود خان و حشر بهوج حوشان و آتس خان دارعه
 بخانه اسیر طه اراست نامند بری اندر و اکثر و بخانه
 ناساهی و حمی از مداران صرف و ا و هزار سوار را که دگی
 فرست هفت هزار و اسد سوز بود و ا از من نامند داو خان
 نگار فرمای رانبار که هفت به صدان و د م صد راحه سخاوت سنگه
 و سرور خان دلی و نحوهر خان حسی و زاد اسر سنگه حیدر اوب و
 محمد صالح رحان و مس و سان و برینکی بیوسنه و راحی
 سرافصل بیاسوری و افرص نند و سند رس العائد ن بخاری
 و سند م و ول عام و حمی د کراز مداران غالب ستم که سس
 هزار سوار و بد همراهی او معر گسند و سراری خوانعار نامدغال
 سهام راحه و سنگه سندود مقصود گسند حادو برای دگنی و
 دناخی و سرور زاد و برینکی و بهوجی و دواست صد خان ناگروهی
 سنگ از دگندان و سوبکون و مدرسن نامده و هرچس کرد و امراهم
 منی و ا ل ندی و حمی دنگر از سلاوران حلاط سمار که راده
 از سس هزار سوار و بد نا او معدن شدند و طب الدن خان نا
 هلال خان و دلاور خان و او ا حرام و حیدروخی و بروخی دنگر از
 دگندان و سند علی اکثر باره و خداوند حسی و سلج عند الحمد
 و عند الله سدراری و مسرر مهند و گروهی دنگر از مدع داران
 نحد اولی راز نام و کرب سنگه ناخی از مداران سهام

مدتش التمش شد و مایح حدک حان نا حصن حان و عند الرسول
 و جمعی دیگر در مسار حدود و درونی آنار بطریق طرح معدن کردند
 و بدان حان نا حان بنار حان و مرقه از معولان بقوا لپی چهره امور
 حرأب و درایی د و در موج دیگر از مداران معول یکی سر
 گردگی شهبوار حان و دیگری پیداشد یعنی ترکدار حان معرود گدند
 که بر زمین و مسار عسکر منصور دور دور مرسوم مرادای طریق
 مصر - پاند و پس از طی در مرحله ابو محمد بدره المولحان
 که در ملک مرداران عادل حان انتظام داس و از ملک احیری
 و سعادت ناری امره بدگئی درگاه خلایق نهاده از حدائی گردیده
 بود نا موحی لشکر منصور بنو ستم تراحه ملاقی شد و راحه او را
 اعداد و سر احم بادشاهی مستمال ساجده نك قدصه شمشیر مرصع
 و در اسپ و ارخی امشه از جانب خود داد و چون حقیقت
 آمدن او از عرصه داس راحه بمساع حقایق محامع رسد عاطفت
 پادشاهان او را بدانت خلعت و منصب پنج هزاری چهار هزار
 سوار سربلندی بخشیده حکم شد که در ملک کومندان راحه ناسد
 و آن رند راحها او را نا جمعی از صحابدان رسالت آئین در جانب
 زمین موکب مصر فرس طریق طرح معدن نمود و هم
 حمدی آذره از ده گروهی قلعه بلش که از حصن سرحد ولایت
 بلخاور است و در مرز راه لشکر منصور بود بدوی سر لشکر سنوارا نا
 موحی از معرود نمود که پدای قلعه مذکور رنده در تسخیر آن نکوشد
 و تا رسیدن خبر از مرار توقف دارد پس از سه روز بظهور بنوست
 که چون بنو نا همراهان پدای قلعه رسید ملخصدان از غلته حور

و بعد قلعه را حالی کرده و از نمودن و اولنای دولت شهره آنرا
منصرف گشتند و راحه داشتند و در روزی و سهی را نا جمعی
نحر است آن حصار معین صاحب اردم ماه مذکور بر یک درای
نرا متصل و رود اواج ظهر نرا سد و چون قلعه آمدن بر یک بود
راحه بدین آن رفتند و در دست آن حصار دمو و نجا حی رسیدند از آن
بوم آمده ملای شد و راحه او را و ناس ناساهی مستمال ساخته
حلب داد و بدو را با همراهانش نسیخه قلعه مدکل داد که
از آنجا با دستاور سائیده کوره خرمی مساب است بعدن دمو و
خون سدوا ناسار و راحه خرمی دیگر از اواج خوب نسیخه حصص تا بهره
که شدند گروهی قلعه آمدن است بر مرسانه بود درین روز خبر
رسید که مرسانه های او حارس آن حصار را ناسمالی در آوردند و آن
قلعه در منصرف اولنای دولت روزا روز در آمد و اواج به نواح از کنار
درای نرا کوچ مرکب مدوخته پس شدند و هر روز به خوب قتال بر
آزاسده می جع اردو را در میان گرفته و دور وک و احتیاطی مساب
می نمودند و پس از قطع چند مرجاه خبر رسیده که قلعه که از
را که دران حدود بود منتظران از سطوب و صولب عساکر گردید
مآ را حالی کرده و از سرانده اند راحه مسعود جان را نا حلدی
از مرصنداران و سندن مدوخی از لکسر سنوا بعدن بمو که
حصص مذکور را منصرف گشته نحر است آن و دام بماد نسیخه و
مکم که حدود نصرب اعلم مقام داسب از نغیر مرصندان تو صرح
نوسب که خون بدو با همراهانش نغای قلعه مدکل داده رسید
مخصوصان باب بناب و دروخی استقامت در خو و دنده مرار دمو بد

وراحت بعد از آگاهی نرسیدن معنی او و بیست سنگه (ن) در درجه را انحراف است
 آن دلتا و سر قرار حال را به وحدت آن ضایعات آن معنی صاحب و زور
 دیگر کوچک شده چون دلتا مکرر شده به مساوی در گروه در یک سهم
 راه لشکر گردون سکوه بود راحت دلتا آن رفاه آن حصار اسدوار را
 به نظر احدی در آورد حصص مذکور دلتا است عالی اساس کهن
 دلتا از سنگ و آهک تعمیر نادره حدیثی عمدتاً دان و توپ
 آهنگ و ده رندورک و سصد تان در آن بود راحت توپ اندازان و
 بادازان و دیگر احصای عدس کرده بدو است آن بودن و نادره علیه
 لکنت دلتا درستان نیست و پلجم عرادانی قطع مساوی موازی
 عدس از دور دلتا در سنگ هنگام محالغان سده تحت تدبیر انام
 نزدیک به معسکر نصر و اندر آمده چنانچه آمدن آن گروه انداز دروه
 است نادی پیدا انداختند چون منارزان تحت دیدار در مورچالها
 مسلح و مسعود کار بودند سوار شده بدو حصار مدشان در آمدند
 و از آنجا که منتهای حد رسیده که گروهی اندوه در پنج گروهی
 معسکر طغر مرین انام دارند راحت زور دیگر معام کرده دلتا حال
 و راحت را دستگیر و قطب الدن حال ر دلتا حال و کثرت سنگه و فتح
 جنگ حال و انوار محمد و میوا و گروهی دیگر از منارزان نصر لوا
 دلتا و تندبه آن جمع سوار گرا تعدین نمود حدود مخالف
 ناسماع اس حد کوچک کرده و از اشکر گاه بدست رفته صوب ابدال
 آراسته بودند ادواج مصوره نحانی که معهوران را نشان داده بودند

و سینه معکوس را حالی نامند و چون از لنگرگاه گذشته برآید
 آنها از دست رفتن موجی عظیم از عدم لغت که فریب د آرد
 هزار سوار بر و سرداران سرور مهتوی و انوار محمد بدره جدر
 و خواص و خادون گدای و انگوی مهووسه بودند سال سینه و
 معقوب آراسته نمانان شدند معجزه و در موج ایمانی دلنجان و راحه
 را سنگه و کدرب سنگه که در نفس و سار آن حال سهامت سعار
 بود بدینروی سخاوت و دلیری حلو بر بر مصالحان باحند و
 ه صام اندام و مع کس لکون آن محدودان ادبار آتش رنگین
 باحند معاهد دره روز خیره روی مساعدت بدینوی نازوی سطوب
 و خلایق نهادن سهامت خوی باب نمان در حوب نمانده روی
 ه س از عرصه نمود بر نمانند و حفاقت عاب آن گروه بی معاد
 است که دفرای و حمله روی فریب دستبرد متکونند و نایوی کارزار
 می طلند معرق شده و چهار موج مدغم شدند خوی نسمب
 و نسوی نظرب منسره و ردعی از بی قول در آمدند و
 جمعی لغوج فراول مقابل شدند با مگر دس طردن کاری از
 نمان بودند در ارا حمله و خی از نمان حب راحه را سنگه خلور بر
 رسنده ناز کارزار نوسب راحه مذکور روی هم نمانده آورده
 بدینوی مردانه کر و سوختن و منسین نمان که هزار اول از بود
 مصدر درد آب سینه گردیدند و دس از و حور نمان معقوران
 رانای ترار از حامی رنده عار مرار گردیدند درن آویرس ناموب
 حنسی از عمد های آن سده درویشان بر خاک هک امداد و نمانده
 دس مگر از مردم نمانی آنها نفع ندرع نهاد از مد و رمان بدینوی

گشتند و علم و چهره و اسب و اسلحه دسار از کشتگان آن لخت
در گشتگان بدست معارزان بصورت نشان در آمد و همچنین دله رحا
و دیگر بهادران کار طلب معکار حو از هر سو فاروی حلاب کشوده ناعدا
در آو شدند و حملات متواتر بر آنها مملوده بصرف دفع آندار و مداف
آشمار گرد دسار از روزگار شان انگشتند خصوصا دله رحا که روی
صولت و دله ری بهر طرف که می آوردن در دم لوی علم و
اسدله می امراحت و سلك جمعیت دشمنان را متعرون و پراگنده
میساحت بالحملة بعد از تردد دسار و آویش بی شمار که محالغان
مردود رهگرایی مزار گشته بودند چون روز دآخر رسد ر لشکر طغر
اثر ستس گروه طی مسامت کرده قشتم حرب و قتال اندر حده بود
وسر داران حشش مدروزی صلاح در تعادد ندیده روی توحه بمعسکر
بصورت قریب آوردند چون محاد دل بر معاودت ادواج گردون شکوه
آگهی یافتند عنان ابدار از سمب مزار بر داند چنانچه شوق دکنان
برگشته روزگار است از دو طرف لشکر منصور مدافان شدند و خبرگی
دموده شروع در انداختن نان کردند و هرگاه طغر سپاه پناه بر آنها حمله ور
مگشت لسان حاشاک مدک مزار پدس داد مصرصر گردان گشته
پای ثبات نمی افشردند و چون معارزان سهامب گشتن عدان بر
می تاملند دگر ناره همان مسلک می سپردند در دس اندا حوبی
ازان تله لختان بر میدو که با موج مدوا در هم چنداولی از عقب
لشکر بصورت لوی می آمد حمله آورده تا ویرس در آمدند بدو مدافعه
آنها در داحده کوشش مردانه کرد و دگر ناره حمعی که در ارا ممدبران
در رسیده بر دبوخی هجوم آوردند در دس و مدک مدک و مدی حنگ

حان نامداد و اعانت او دادند مردان ساسنه ظهور رسانیدند
 و محالغان را اردن کردند و هکرای وانی مرار گردانیدند و دروس آرس
 گونه بدویتی حان کلدانی و حده گرمی آن در تکر بلدنس
 تا حریس نارسند در آمیخت و معدونی از داوران سهامت سعار
 حان نارسند حده و حده دار سدن و بوسه دگر گروهی از
 معاهدت بر راحه راسنگه حمله آوردند و قطب اندوس حان و کدر
 سنگه نگومک او مر راحه آنها را منبرم ساختند و داوران تا حدود
 مسعود و سب سام بمسگر نه روی اعده نام رسد و دروس ناریج از
 بوسه او سب سنگه قلعه دار منگل ندده ظهور نوبت که در
 دیش هکام صبح سه و ح ار عدم عانت و حده که مر سب سس
 هزار سوار بودند بر سر قصه منگل ندده آمده حان در راز قلعه
 صعب رسد اسنادند و نا آنکه راحه حده سنگه از روی احاطه و دیش
 مدنی نهر اسرار حان و حده آتجا آکند منع کرد و او که اگر و ح
 کلدانی از محالغان تا طرف آرد حو جمعیت شده تا او کم است
 قصد مدافعه و نگار و تعدادی با کمر نگرفته قلعه در آرد حان مذکور
 بمعدنای حده و سالت مصلحت و بددند را در رسد تا سده
 ملل خود که در حور مدافعه اسای و آنها معائنل سد و
 حدهی مردان و بددی نلغزانه کره کوس و آردوس دسار که
 بهاس مریند خراب و ظهور و ظهور رسانند و عانت الامر بر
 باری و دند سرازری تا سوار و همراهاس حدهی بعد حان
 در راحه بر حی مسجروح سدن و دلس و حدها نرسند بعد از وقوع
 اس قصه دسوار از نا قلعه سده و دیش از صبح اندوسی حو را

بعلعه کشیدند مصالحان با دروازه حصار آمده چون از برج و ناره
 تدر و تعنگ برآں مصالح اندیشان باطل آهنگ نازیدن گرفت
 و جمعی از آن خاکساران داد بدما در خاک هلاک اندادند حائب و
 حاسر از بانی بعلعه برگردودند بالحمله راحه در روز دیگر در آن موضع
 اقامت نموده بنصب و بهم کوچ کرد و عرق راحه بردید بمبرل
 منهدان آگاهی دادند که موحی از عتق نمودار گشته راحه معصوم
 جنگ علی و ایشمندی را برسم فرادای برای تشخص خبر تعین
 نمود و از نار گشته خبر رسانید که محاکمات بسرعت و تعجیل می
 آیند راحه بداد حان و آتشخان داروغه و سجاده را برای محافظت
 نگاه گذاشته راحه را بسنگه و طب الدس حان را مهر و راحت که
 با سپاه خویش بدرون لشکرگاه ابهتاده خبر دار ناسد و خود با
 دیگر امواج قاهره که آمادگی کارزار بودند از نزدیک مبرل برگشته
 و مقابلت مردودان روان شد بدم گروه طی کرده بود که سپاهی لشکر
 آن تیره روان نمودار گردید و ابوالمحمّد بدره پشتر و سرور مهدوی
 و بدره لابل و خواص با دیگر مرداران عدیم یک موج عظیم شده
 نگام خسارت می آمدند و موحی دیگر بدار عیب این گروه بود
 مصالحان چون بدید رسیدند بر وفق رسم و آند خویش
 حوقی بدمن و مدعی نه دستار مدعق گردانیدند و از طرفین
 جنگ بان و تعنگ سرسده راحه بدار حان را با موج هراول
 بدیع گروهی که در جانب دسار حدود نصر شاعر بودند اشاره
 کردند و خود بدقول اعادی که موحی اندوه بود حمله آور شد
 و کدرب بدنگه و بدیع جنگ حان و سنوارا بدیش روی خود کرد اچل

سنگه کجهواه نا مسوی از راحدونان راحه مسنرازین حماءه دلو و بر
 مبرندند مهوران عادت نگورهندند چونست بجهت روی گران سده
 سری نگرمر آغاز مها د چون نفس روان عرصه کارزار بعباد آن
 برگشته بندان نموده برنگ رسندند و راه گذر برآنها تنگ سد
 بستیم سرورن مطفعدان نموده بجهت مسنردرآمدند و اهل سنگه
 و همراهان را با آنها حرنی صعب روی داد و برپا شد و از
 مستدولان دران آو رس طعمه دفع منازران مبرور صد گشته بشاری
 مسروح سد و در حنی از راحدونان راحه بدر منکر صردی بریدند
 رحم آراشدند و صدوی نمرا انگی سر بجهت بکنامی مرو بردند
 آخر الامر مردودان نابکار را بای بباد و هزار از حای زنده بدل هاو
 هزار مر حیره روزگار خود کشتند و در دوان منصور با سه کرده آنها
 را بکامی کردند و داوود خان نا همراهان خود قوچی که مقابل او
 بود در آورنده بصدوی سهات و دقوزی لوی عله و اسدلا و
 اراحت و راحه بجهت بجهت که هر اول او بود مصدر برداب بمانان
 سد و دلتراخان که خروج بجهت حب حماءه مده بود چون بشارهان
 فرستاد و برنگ بود که کار بکار از بنگ و بگر گدسد بصدوی
 و مسنرزد معاهد روح از سر بجهت معاندت او بر نماند راه گرد مبرورند
 درم ماه مذکور عساکر منصور در فتح گروهی بجا مور برول نمود
 و اهراب را آنجا اناس گرد عادل خان حص مد ب بجا نور را که
 بملاء سار صابت و و صعب و حصان سپه روزگار است نور حارسان
 و کمر آلاب و ادواب قلعه داری است بجهت نام دا و سوای مردم
 مبرور و بجا طان سانس می هزار ممانه گریانگی فراهم آورده داخل

آن حصص منع کرده بود و تالاب بورس نور ر شاه نور را حالي نموده
چاهها و نارلی های و مراصون قلعه را همگي فروم و خاک انباشته
و عمارات و معمورهای دثرون حصار فرومندی نکسان ساحه آبیچه
سپاه طغر بناده را در تخریب آنجا ناسدني کرد خود بجای آورده بود
و چنانچه رسم و آئین حکام محاور است خود در آن حصص
حصین و معقل مدین حصص حصته مجموع سرداران و اوج
خویش را در دثرون نمادامت و معارصت خود با شیره مامور گردانده
بود و درس و شب باشاره آن بی بهره جوهر سعادت سرره مهدومی و
و سندی مسعود و عزیز و چندی دیگر از لشکریانش بواسطت
بادشاهی در آمده عمار انگیز شورش گشته بودند تا اگر امواج
گیهانسان را عزم محاصره و تسخیر قلعه نداشت باستماع اس حذر
متمرلرل گشته دست از محاصره ندارند و از نای قلعه بر حذرند و
ما بقی لشکرس در نواحی قلعه بود باحمله راحه در منزل مذکور
دلداران معول را با برخی در دست راست و ماره فتنش روی لشکر
طغر اثر و حمعی از دکنان در دست چپ و رمزه در عقب
لجنداری و اهدام کپی معروض نموده بود و برسدیل بود اس جماعه
نمجانطب اهل کپی مدرمند روی حاد و برای و دیگر دکنان
که نائین معهود بجانب دست چپ رفته بودند حذر و برسداند که
قراول عدم بمانان شده راحه رانسنکه و وط الدین حان باشاره
راحه ندانسو سداده بعد از طی دو کروه بقراول عظیم بر حوردد و
از طرفین نایی چند انداخته تا سام وربعین در برابر نکدیگر
ایستاده بودند و چون حساب طلسم شب در میان حائل شد

هر از آن در روزی دهان طرف معاروف شدند و متعجب گردیدند که آنها
 مجالس حساب و حدیثی کرده حق حق و در نظر حق معصوم
 آوردند و مداران سالک کس ندانستند آن جمع مجال اندیش
 عدل بر نامند و محبت جمعی از آن بزرگواران نهادند و ناخوشی
 گه و بسله و سرور را و در گردنشان که در سمت بستی راحه را سنگه
 بودند در آمده آثار حدیثی نمودند راحه مذکور در حدیثی و دلا می
 بر محدودان جمله نوده آنها را دج کرد و حدیثی از آن مدبران بر
 خاک هلاک امانه ترحمی معروض گردیدند و گروهی رو سمت روح
 مطب اندیش جان آورده از آن جمله فرستاد و سوار خلایق سوار
 بدنها آهسته مرکب حساب بر انگشتند آن جان خلایق خو نازوی
 همب بدع آنها کسانه کوسسی مردانه نمود و حدیثی از آن سینه نشان
 طعمه صمصام انعام مداران بصر اعصاب گسسته ترحمی معروض
 شدند راحه حدیثی س از اگاهی بر کتف حال دلبر جان و
 داؤد جان و کتف سنگه را نیکم بستی نمود و خو نا روح دول که
 آمانه کار و مسند بنکار بود و در دایره گاه ا سناده انتظار حدیثی
 نام نوده در راه راحه را سنگه و مطب اندیش جان و دیگر سناد
 طغر ماه که عدل را دج نموده فرستاد بصر و اسناد معاروف نمود
 بود بر حورده ناخوشی روان شدند و فرستاد ناسی از سب گسسته
 داخل معسر و در روزی گسسته ناله حق عساکر معصوم را قصد
 محاصره قلعه لشکر مرکب حاضر نمود و مدبر عدم اس اراده نوحانه
 سنگس که بستر آن حصص حصص را ساند و دیگر ادوات قلعه
 کسانى همراه آوردند و از هر دو جانب ناساهاى امر ک

قلعهٔ لیسابور در مدر تاحت و تاراج امواج بحر امواج گشته از تخریب
 بواخی و مصافات طلع دمنعه نامرعی نماید و در مصالحان
 چنانچه گرازش نامت تالانها را شکسته و چاهها و بایلی های
 اطراف طلع را مانند چشمه سار تحت خویش لحاک انداخته دران
 بواخی ادبی از آب و آندانی نگذاشته بودند و باحو و ملت آب
 عله و آذره در لشکر طغر درس کمیاب شده بود لاجرم راحه و سائر
 در لشکرها حیران میش تعاب و تاندب مردودانی که بملک
 نادرشاهی در آمده عبار شورش انگلیسده بودند صلاح دولت و معنصای
 مصلحت دانسته بهم مله مذکور از بواخی لیسابور کوچ کردند
 و روی عربمت دسمب قلعهٔ منگل ندده آوردند و کوچ بر کوچ
 طی مراحل نموده تا در هم کنار دریای بهیوره منزل گرفتند
 درس روز چون راحه نزدیک دایره گاه رسید نامواج فاهره تا بدس معر
 صف رسیده اسداده بود حنون عدم که بطریق معهود خویش عقب
 چنداول می آمدن از یمس و سار نمودار سده حونی بطرف دلیر
 خار روی حسارت آوردند حال مذکور بدان حملهٔ مردان گرب دمار
 از روزگار شان بر آورد و همپسین مردی ندانند حال و بسوی راحه
 سجادسنگه معال شدند و دیروی باری حرارت و بسالت مداران
 ضرورمند معلوب و منکوب گردیده راه ناکامی و فرار نمودند و امواج
 ضروری لوا بعد از دوح اعدا درول نمودند اکثر اوقات مکرران
 قدره انام اندبار در صب نموده ناهل کهی دسمب امداری میکردند و
 مداران سهامت آندس از کهدن کس در آمده سرای کردار آن گروه
 بانکار مدداند درس ایام راحه بانتصای رای اخلاص پندرای سیوارا

دطرب و لذت داله بعض نمود امثالها مودت خاطر گسسته نوحی نان
 طرب مسعود شوند و اگر مندر آید لذت مذکور را مسعود رسد و ظاهر شد
 که سرر مهدوی و مگر معافتر که نوازش ادبای در آمده بودند
 با تمام وجه حدیو مسعود در مصوب از ولایت نایب ادبای در آمده
 در دهر دهلوی و احوال و سرور آن مگر که عصب لیسکر مدح
 رهبر بودند ملحق شدند و مهربان از جانب بریده رسیده آگاهی
 دادند که سکندر برادر شیخ حدیث حال از انجا عازم لیسکر منصور
 شده در چهار گروه بریده رود آمده دو سرور مهدوی و دیگر
 امواج عدم که رنگ بودند در رانده نعام کردند که دما ملای
 سوار نمائیم مثنی عیون و روح عیون حاکم داد که
 محفل ملاقات ما رسما مندان مدد و عرصه گزاران امب محفلان
 بی نوبت ناگزیدند سس هزار هزار در سر او آمدند و نا او شکی و لب
 صد سوار نو محفل سوار از نایب حواس و سبب سوار دیگر از
 بریده بر ماضی آمده بودند و چون اعلای بودند سبب نایب
 نمائیم نمکوارگی نایب عدم و زودند دیگران مدعوق گسسته
 سکندر را حفظ ناموس سماع و مذاکره دامن گرفته ری
 در نایب از آن گروه ی راه دزدی و سرور و از کمال سالت
 و مردانگی نایب آن کمال حلاوت که سس حوس بقصد سر داری
 و بدل سرخروی و سراراری از اسب رود آمده دایب مهدوی
 و مردانگی داد و دستاری از آن نایب مردان را طعمه مدح
 سماع و دایب ساحت نایب همراهان و ادار نقد حباب مستعار
 هزاران العار مراده و از در نایب و دسیر را نایب دیگر که

رحمهای نمایان برداشته در میدان آماده بودند مقهوران برگرفته
 قلعه سولا نور مریدان القصة چون امواج بکشد ابر عظیم نکجا
 دواهم آمده در عصب لشکر مدح رهبر بودند راحه عصا اندک قابوی
 تند آه مدبران بدست آید تا سه روز در کنار دریای هندوستان اقامت
 نموده در فکر تادیس آنها بود و از بختی که آن گروه فرار نشده نکجا
 فرار نگرفته بهر سو بوفان و گرومراش بودند دران مگال اندمعی صورت
 به بدست نمایان آید تا سه ماه مذکور کوح کرده در موضع دیگر از کنار
 دریا برول نمود و روزی چند دران مقام اقامت گرد و دناست
 رای که در سلک معتمدان عادل حان بود از جانب او آتیا رسیده
 بعضی بیعاصهای مدعی در مراسم اعتقاد و اظهار تحسین و دناست
 نراحه آورد و برخی مرصع آلت که مرستاده بود رساند و درس هنگام
 راحه سند عند العرب نحاری را قلعه دارمی مگال بده تعین
 بود و اودوت سنگه قلعه دار سانی را نیز بهمراهی از معنی صاحب
 و اسباب حفظ و حراست آن حصار نامحی شادسته سامان نموده
 قرار داد که حوض نا امواج فاعره مانلی مولانور و پرندة اقامت نماید
 و در آنجا احوال و افعال عساکر احوال را تحقیق داده و سنگار شده
 دیگر بار بومرولایب لنکانور رود و دست و چهارم نا حدود طغر
 مآب از آب گذشت و از تعرض مینان ظهیر پست که سوا که
 دطرب قلعه پداله معنی شده بود پدای آن قلعه رسیده اواخر شب
 با مپاه حوس دران نورس بود چون مسطوران حیدر و آماده
 مدافعت و دنگار بودند حوسی صعب و کارزاری شدید واقع شده معنی
 از مردم او معقول و مسروح گشتند و چون کار از پیشتر نرفت

اراجا ها که کهنه از طایف خودی که حساب نمیشد کرده از طایفه
 بداله واقع است رفته قرار گرفته و خودی چند از مردم خود بداحت
 و وقت عدم فرستاد و در آن وقت منتهی سرلسکرس از حدادی
 گرفته بمحالین و وقت نسیب و نسیم که موضع لوهری از اعمال
 فرمیده مورد برل حدو مسو و مگسب راحه فرمید و داس
 روز کنار لاله که نزد یک منزل نو رسیده برای صیاط بهنور و
 گذرا آن بویخانه در دست حب از او قرار گرفته بود و فراوان را
 بهر سو فرستاده که حفر عدم داوود و دلیر حان تا روح هراول برسم
 معهود بدست بر منزل رفته اند و در هر روز در دس اسکرگاه صف بسته
 بود در آن وقت از دست را با از دو موی از اعدای طایفه سد داوود
 حان با سار و راحه از ناله گدسته آنطرف اسدک و دلیر حان از حای
 که بود از دست آید بجای که آن اعدای میروند و از درم
 و راحه و طب الدن حان را عقب از دو و راحه را بنگاه را در دست
 حب بجای خود گذاشت که از او را از ناله گذرانده بمیاط
 اسکرگاه مقام مانند و خود بمحفل از ناله گدسته مدای روح دلیر
 حان و داوود حان اسدک و فرمید هراول سوار از روح بزرگ
 عظم جدا شده در بروی راحه و داوود حان صف آر گسند و صادی
 در بروی دلیر حان نهادن راحه کدرب سنگه را تا روح انیس
 و پنج جنگجای را با اسکر طرح نامزدان دلیر حان فرستاد و پس از
 اندک زمانی از حمله آن هفت هزار سوار که در برابر راحه و داوود
 حان بودند در دستری نصیب دلیر حان ستاده روز هجوم آوردن
 بمسافده آن حال راحه و فرما ستاده قول بجای مذکور ملحق شد

و نکپاس از زور مانده معهوران با موج دلیر حان نگارزار درآمده
آن حان شهامت شعار دهنج آن جمع ناکار درآمده بدلاشهای
مردانه و حملهای دلیرانه سلک جمعیت آنها را از هم گسیخت و
حمعی از آن گروه ادبار برده را دهنج الماس گون چون ناک صحره
در آستانه عذب و مطهر دراز رانهای او و ابوالمحمد بدید
بهلول و عالیشان و مداد حان و دیگر معارزان حان مشان و ندهای
احلاص نسل که در آن موج بودند دستبردهای دمان نمودند و در هر
طرف که در سپاه مصرع نهاده او اسدلی اندا و هجوم حصوم کار
تنگ میشد دلیر حان خود را رسانده دسمان منکوب را معلوب
می ساخت چون مخالفان از معالنه موج دلیر حان طرفی نه بستند
حاضر و ناظم از آن سمت عدان همب نرمانده هوحی که معال را ده
و داود حان بود ملحق شدند و راحه دایر حان را طایفه نجات
دست چپ خود باز داشت و در ب سنگه و دهنج جنگجویان را بدش
روی خود کرده آهنگ جنگ با آن گروه ناطل آهنگ نمود درین
اندا مسدولان بدرگی کرده قدم حراب دهنج نهادند کثرت سنگه
با موج الهمش و راحپوتان راحه و دهنج جنگجویان و حمعی دیگر از
مردان مرد که بدش قدم عرصه نبرد بودند در آن حسارت دمنان حمله ور
گشتند و هر دایه حوهای که از راحپوتان عمده راحه بود و حمعی
دیگر از معهوران حلاب کدش سمعت نموده مخالفان در آورند
و دهنج تدر و دمان خون ریزنداری از معهوران ناطل را تار و
نود حیات از هم گسیختند و در آن آویز هر اتمه دست و یک رحم
در آستانه با همراهان خودس نقد حان در ناحت و حمعی دیگر از

راجه و آن نامی راجه درجهای همانا چه ؟ سالت را روحا در
 سند منور حان نازده و راجه گه زانهور و درادرس که در روح مول
 بود از روی کارطلنی در عدم ناحده برداب مسدوده ظهور
 رسانیدند مساهد؟ این حال راجه درمدا و عدا عیان گرا گسده
 بندروی دلبری و دلاوری حذل صفت را از پس برداست دارا احکا
 مدع گروهی که از طریقی دیگر آمار حسارت کرده و بد در گسده
 لوی ملیده و اسندلا در ادراست القصه دکنان معهور چندانکه معدر
 و منسور ثوب کوسس و آو رس نمودن و جمعی کدر ازان مو بدو محام
 طعمه مع نهادزان دیوار انعام گسده نسناری را آستب رجمهای
 سازی رسدن و آخر الامر نمان تخت و دروکار حوسس در گسده نگام
 ناکمی و ا ناز راه فراز ستراند و ساه طفر بناد ناسه کرده آن گروه
 ساهوب روه را نگهسی نموده کامناب تصرف و فندی نار گسده
 راجه پس از مدتی نمکای که مسدهای کسنگل او ناده بود آمده نسنان
 و ابر گردن نا آنها را تر اسدند و کدوب سنگه را بطریق حدادلی
 در عقب گذاشته تا حدود مسعود بمقر لنگه روانه شد و کداس و ساه
 گهبری از سب گنده ده عسکر بروی رسدن درین مختاره و نگار
 نکصد و و پس از دلاوان صف سکن و هریزان خصم اینک سر
 محبت ننگامی در گسده و فریب در صد و شکار کس گلهای
 رحم از ساهسار مردی حدت و مراکبه نسنار از ای در آمده
 برخی رحمدار گسده و از عظیم لند زبانه از چهار صد کس معقول
 و سیر روح سده و از معرور برخی سیر و حان اسکر عظیم که نسناب
 آمده مردند ظهور بنوسب که درین جنگ گوانگ جنگی بر اسب

سوارى حواصل که از سران محال بود رسیده از اسب مراند
و چون او را بر اسب دیگر سوار کردند آن بر قبری رسد و سوار
امان که از هم از مرداران آن حرب انداز بود رحم نوری از سمت
حالات مبارزان موصوفه در سینه خورد بالجملة اشکر موصوفه در منزل
مذکور یک مقام کرده از اینجا بطریق سه مرحله عرۃ شعبان در هشت
گروهی دلعۃ مریده برول نمود و بمقتضای مصلحت نسیب و چهار
روز آنجا اقامت کردند و بدو اتر احنار ظاهر شد که قطب الملک از
کعب ادبشی و بی حریدی بود خویش از ران نارند رسیده نا عادل
حان مدقق شده است و با آنکه سابق شره نام نوکر خود را با چهار
هزار سوار و ده هزار پیاده بکومک لشکر او فرستاده بود درین هنگام
رضا علی حواحه سرا را از نوکران خویش که خطاب بنکاحی
بدنامی داشت نا شش هزار سوار و بیست و یک هزار پیاده نامدان
و معاونت آن باطل اندیش بی حرکت نمودن موده با امواج او نشش
گروهی بنحانور رسیده و رضا علی دلعۃ روم در عادل حاست
و از بوسنکه مسعود حان دلعۃ دار کهاوس موصوفه بدوست که سیدی
جوهر از سرداران عدم با جمعی گذر از معاشره در سر قلعه مذکور
آمده آنرا بل کرده بود اندام گولۃ نعلگی از دلعۃ نار رسیده رهگرایی
بدستی شد و روماندش مدعوق گردیدند و هجده ماه مذکور بوسنکه
ادب سنگه بدر روم از دلعۃ منگل ندهه رسد مشعر بآنکه موصوفه
عظیم از عدم آنرا در بل دارند بنا بر آن راحه داران حان و راحه
رانسنگه و قطب الدن حان را با همراهان معزری آنها بعد
نمود که مصالحان را از پای دلعۃ دمع کند و دوردهم خبر رسد که

معهورانی که محاصره قلعه مسطور حصار و زرنده بودند از اسد اع
 برجه اواج قاهره آنصورت از نای قلعه برخاسته راه ابدار سدرند
 ندست و چهارم و دوازده خان و راجه را سنگه و قطب الد ن خان
 برگشته تلسکر دروژی خودند و خون بوسنهای قلعه داران طغر آنک
 و کلدانی و ارسته وادگدر محدر از حصار و خدرگی نسرده نهلول و
 دیگر مخالفان محمول و در آن ا بها مملک ناساهی و سورس
 انگری و اسان بندو که حناجه گراس ناده در ای قلعه نداله از
 سنوا حدانی گریده معادل خان گرو ده خون رسند راجه نا محساکر
 قاهره ندست و لمجم از نواهی مریده کوچ کرده از راه دهارا بدون
 و نلجادر روانه سد که دیگر ناره ولانستندم در آمده حدانکه ممکن
 و مقدر ناسد در بحریب آن کوسد و حنول با مععود مخالف را
 در که در آن سمب سان صدادند ندده و با تب نماد و خون از
 بوسنه نازوخی سوبت رای که در قلعه نهلن بود نظور بنوسب
 که در قلعه صدکور آب تعاب کم است و اگر محاصره انبان اندیعلت
 فلب آب کار تر محصوران ننگ خواعد سد راجه بمعنای مصلحت
 نهلن را نلجادر مهندخی خویش سنوا که ر سلاک نلدهای
 ناساهی انتظام ناده بود معرر ساحده ازرا آنجا مریدا و نازوخی
 بنوسب رای را نرد خود طلند و خون و موضع دهوکی از ا حال
 نلجا در قلعه کلدی بود که جمعی از معاندن دران مشخص بودند
 غالب خان و نازوخی را که و آسکان را با نرخی از نلجانه نلستدر
 آن بعدن نمود و سن از راندن اس جماعه نلای آن قلعه محصوران
 رندهار خواسته تر آمدند نکصد کس نهای و دو صد ن از رانا

بودند و شراره را بر فراز آستان آستان و هفت ماه مدارک رمضان
بهیم سال از خلوس همانوں قلچاپور مورد برول عساکر گردن مآثر
گشت و دادهای مصلحت شش روز آنجا مقام شد و بطور بدست
که بدرقه بر اول و ساهو با دیگر محاذیل بدست و هشتم سعدا فدای
داعه گلنار رسیده عمار خسار بر انگشتند و مداران بصرت سوار از
مزار حصار آنها را بدو و تفنگ و نا گرفته خاک ادبار بر مرق روزگار
سان بدستند چنانچه شصت تن از آن محال اندیشاں رهگرایی بدستی
سدود و سناری مکروج گسند و بدرقه بهلول ناکام و محذول از پای
داعه بر حاست و چن مهربان آگهی دادند که حدود علم که در
سمت گلنار و اوسه بودند بمص طغر آنان شداده اند و داعه
چو آرد هم ماه مذکور با ادواج منصور از قلچاپور کوچ کرده و در هم در
سه کوهی قلعه بلند رک برول نمود و روز دیگر از آنجا بمص
قلعه کنکوتی کوچ کرد و چون بدشربندگ را و را با جمعی بدشربند
گذشتی تهنیت کرده بود خبر آمد که و مدینه او را همراهان با آنجا
رسند گروهی از مخالفان که در قلعه و قصه بودند از کوه اندیشی
و نیت برگسنگی ناکام خسار بر آمده بمحاذله در آمدند و چندی
از طرفین مکروج شدند و رحم قمری بمص بدنگ را رسید و
شد هنگام محذولان فرار موده مسلک ادبار پذیرد و قصه با قلعه آن
بدصرف مداران و برور مدد در آمد و بدست متصل کنکوتی بدشربند
حدود مسعود سد و داعه با داعی صلاح اندیشی اساره کرد که قلعه آنرا
مدیدم ساختند و روز دیگر هفت و نیم کره خردی بدوده در یک
کره جمعی بداده که قلعه مدد گلنار دارد و از آنجا تا کلیان شش و نیم

[illegible]

بحر امت اهل کهنی قدام داشت درس امدا شرره مهدوی که نامواج
 مخالف بر دیک بود و وحی بمعامله ترکنار حان و مرشدان حان مذکور
 بمدامعه آنها سر آمده کوشش مردانه نمود و چندینی از همراهانش
 رحم برداشتند و سرره ناسه چهار سوار بر سر دتاهی آمد و مخالفان
 از هر چهار طرف ادرا با همراهانش منل کرده هنگامه آرای کارزار
 شد مددگران هرگز آهنگ چون کار بر خود تنگ دیدند از ا پاں
 فرود آمده ناروی حلال بک کشودند و دتاهی ناروغای خویش
 قدم همب و دلفری مشرده آنچه مندهای مرتنه کوشش و سپاهگری
 بود نظور رسانند و نصرت دفع سرانسان بهناری از ان شعاب مدشان
 در خاک هلاک انداخت و آخر الامر رحم نسنار برداشته حان
 سپردنی در راه نمودست در ناحب و رستم زار مسجوح شده در
 معرکه امدا و سپاه عدیم ادرا بر گرفته نردند و مدنی ربحان
 کوششهای مردانه کرده سر کعب بنکداسی فرورد و سوب رای
 و راکه وحی به ان دتاهی که رحمهای کاری برداشته بودند نا برحی
 از همراهان خود را تنگ سو کشدند و چون بمعسکر طغر نمودند
 بسوبت رای بهمان رحما در گدست و در همن روز ابوالناسم و سر
 مدان حان درسم فراولی از لشکر گاه برآمده بود گروهی از عدیم نادکار
 نمودار شده نا در آوریدند و از چون سپاهی در حور مدامعه اعدا
 همراه ندانست نادم فراوی از آنها برآمده اواخر روز دلفر حان را
 از ان معنی آگهی داد آن حان سهامت نشان بلا توقع با موج هراول
 روانه آنصوب شد و بجائی که جنگ واقع شده بود رسید شب آنجا
 توقف کردند و درین صد و پنجاه تن از مددزایی که حان نثار شده

بودند اساره کرد که لشهای آنها را از خاک برداشته همه آنها را
 در کردند و هندو را سوختند و راحه را سنگه در ناساره راحه اواخر
 شب رفته نانو بنویسب خان مذکور روز دیگر تدفیع اعلائی که نه ساعت
 سه کروه از جنگگاه امامت داشتند روان شد و مخالفان از اجتماع
 حذر آمدن آو روز وادی را از بهادند تکلم سوال ساگر تصرف متان
 از بلکنه نسبت او سه بهصفت نمود و هفتیم که معام بود راحه
 مطب الدن خان و داود خان را با همراهان آنها بحراست کپی
 معدن خود و خون آگهی نامه بود که لشکر لکهنور و گلکنده سوای
 اوالحه و بندر لکهنور و صافلی که در عقب دو ندسه و ج منقسم
 گشته اند یکی سرداری سرره مهدوی و دوم تهرگردگی خواص
 حدسی و سوم لکار فرمای بندر لکهنور لکهنور همواره مسدود کار و
 متصرف لکار دوده گوس در حذر آن امواج بکند امر داشت با آنکه
 از اسط روز مذکور حذر رسیده که سرره با موج خود بر سر اهل کپی
 آمده برخی ستران که از اواج منظور بسمت دست راحه رفته
 از دور سده بودند گرفته و دو روح دیگر داود خان و مطب الدن
 خان مقابل سده و آنها ستران کپی را پس انداخته جنگ کنان
 می آمد راحه با اجتماع آن حذر دلعراخان را با روح هراول منعزل
 هرچه تمام بر نکو میک رساند خان مذکور بسمتی که او آن خان و
 مطب الدن خان با مقدم لغیم آدرس داشتند روان شد و خون از
 راه روم اتفاقا داود خان موحی از اعدا «صد اینکه از عقب روح
 داود خان و مطب الدن خان در آمدن از حدو مخالف جدا شده تا
 صفت که خان مذکور متصرف آمده بود آنجا خلافت روز بران رفته

معدن حیدر در حمله آورده آنها را متعرق صاحب و آراست
 بیشتر رفته در حالی که داود خان و قطب الدین خان در آن گهی
 را سالم از معرض معادن روانه معسکر نصرت قریب نموده از سر
 جمعیت حاضر تا عدم حوثش معرکه آرای نبرد بودند تا آنها بنیست
 بودند بحال و عدت نبرد را در دایره حاکم که بعضی روی او بودند مرکب
 حالات بر انگیزنده دلیر اند بر محالان تاحند و رایت علایه و اسبیه
 ابراحیم دیناری را بر خاک هلاک انداختند و چون موحی دیگران
 حبل انبار بکوهک رسیده دلیران از قتل مرده آمده بر اسب سوار
 شد و حلو در بر سر آن سده نخلان رسیده فلطمه سرپنجه همت و
 دلیری روی حرات و حسارت شان از عرصه کارزار بر نامت و دیناری
 را طعمه صمصام انتقام ساخته تا در کوره در می آن مدبران سعادت
 بزرگ تاحب و راحه خندنگه که بعد از مرستادن دلیران ملا سخی
 و بنتو و سیدی سیدل را با دیگر خندشیا و چندی از مداران
 معول و جمعی از بدو قچیان پیاد داری معسکر و نیروی تعیین کرده
 با نامی سپاه طغر پناه سوار شد و چون نزدیک رزگاه رسید موحی
 از سمب نمون نمودار گسب راحه حلو در بر آن کوره ناطل سدر
 حمله برده نشعله تدع آندار و برق سنان آتشبار دود سودایي بدار
 از دماغ بحوب شان بر آورد و بدج خندگان ناموج طرح و کثرت سده
 بالشکر الدهمش کوششهایی همانا نگار نبردند موحی دیگر از جانب
 یسار نمودار گشته راحه با حدود حرا عار بر آنها تاحب و بیا ری همت
 و دلایری سلک جمعیت آن حسارت کیشاں از هم کسباحت و سو بکرن
 و مترسین بدیده که بعضی روی او بودند تر دایب ساسنه بجای

آوردند. سایر مدارزان منصوبه که در هر موج معین بودند مصدر
 بلاهای مرایه گردیدند و آنجمله محالغان^۱ و حو حو از همه
 موقوفات حرات و خلایق و درویشی و ناری و سهام و صرامت مدارزان
 رسد در پناه شدند سررسند و نایب و نایبانی از کتب داده
 دادند. تمامی راز و رازگری وانی ادبار شدند و حد از حد دادند
 ادا راحه نگامی آنها در آمده مسا می شدند در بی آن شدند
 حو ان گری را ستام و حو مهرمان نایب و نایب ناری نرایه
 در سر و نایب و نایب بودند و زور نری گاه شده بود راحه عدان نایب
 گشته سمت داد و حان و طبع الدن حان روال و در راه حان
 شدند که آنها در نری و طبع نایب او می آمد و از آنجا
 نرسند که نایب حان نو مدل کرده حو آن گهی نایب که حان مذکور
 نری مطهر و منصور می آمد عدان نوا می معاونت نایب روانه معسکر
 و نری نری و نایب حان و طبع الدن در راه نایب نری
 کناس از نری گشته مجموع شده طبع نایب نری گاه رسند و نری
 و نری مضاف از مدارزان نری منصور نری نری نری
 و نری نری نری حان در نایب و حان و نری و نری نری
 ستام نری نری نری نری نری نری نری نری نری
 این معقول و معروض گردیدند و زور نری که معام بود از نری
 مدبران افعال نری نری نری نری نری نری نری نری
 که در خلایق و نایب و نری نری نری نری نری نری
 و نری نری نری نری نری نری نری نری نری
 که نری نری نری نری نری نری نری نری نری

و ممدولان لش او را از معرکه برگرفته بیرون بردند و پسر خردس را
آسیم رحمهای کاری رسد و نیز منبیهان آگاه گزارش نمودند که در دس
آدرش سناه نسیانور و لشکر گلکنده روانه در دست و در هزار
سوار بود بهم ماه مذکور امواج فاهره از حای که اقامت داشتند
بهت نموده در موضع سات سوار از اعمال اوسه برول کردند و
دس از هشت روز از آنجا بهت نموده در مقام اوسه منزل نمودند
و دست و یک کنار آب تفر که آن در از مدخلات اوسه و از آنجا
تا تلجانبور هشت گروه رسمت معسکر خفون مدح رهبر شد روزی
چند آنجا اتفاق قامت امده سنو دی معدده شهنشام بوسی از
مخالعان حیران مآب بآن روی آب آمده قریب سه هزار یار و لشکر
مد روزی انداختند و آسب آن بدعی مردم و نرحی دراب رسید
پنجم ماه مذکور کوچ سده موضعی دیگر از کنار آن آب مورد برول
گشت و دهم نزدیک فلچچ تدر از اعمال پرگند دهوکی که معاق
به تلجانبور اسب محل ورود حیتش مسعود شد راحه بعد از وصول ادا
منزل داند معهود از راه حرم و دور مدی نزدیک معسکر منبری
توقف کرده امواج فاهره را خالجا بار داشت و اکتبی از اردو
لشکر گاه رسده چند اول هدر بر سده بود در دس اما منبیهان حیر
رسانند که لشکر بکمت امر تلجانبور و کلکنده بهت مجموعی
نزدیک بچند اول رسده اسب راحه لمحد استماع اس حیر نا لشکر
قول و موج طرح و الدمس بحاد اعادی روان شد و بدلیرحان
و دیگر سرداران مدروزی نشان پنام نمود که خود را رود رسانند
و آنها بر در راه راحه موهعد چون معدم نزدیک رسیدند دلی

جان بدست روی راحه شد راحه را سنگه در دستان جان مذکور قرار
 گرفت و از عظم عاقل و حتم خواص و سرسره مهندسی و گهر
 نجات بان و حیدر آباد در قطب الملکی با ضرب هفت هزار سوار
 و پیروی او در جان و قطب الدستان جان صف آرا گشتند و بدرقه پهلوان
 با تمام اعیان لشکری و انکوی نهوسله و ماسکخی کهوا و رده گهر
 مردههای نجات روی و سرره حیدر آبادی که وحی گران بودند و دلیر
 جان مقابل شده ناسی حیدر انداختند آن جان سهامت دستان جنگ
 و نجات معتمد فاشه دلیرانه شدند جلالت بدخ و مخالفان برانگیخت
 و بود یک ناپهاری حیدر نه جمع دستان حور و رده گره فاطم حیدر
 در آتش و حور استمال دران حور و فدا شد در ضرب اعدای
 بدستمال و طوب و صواب مشاهده در دستان را آب مایه روی
 همب از مخالفه در فاشه و دلیران عرصه نمود و ستران بدست
 بزرگ آن روزه صفای سهامت بدست را بدست انداخته نجات در آمدند
 عترب و نجات نجات راندهای جان مذکور که از بدست روان معرکه
 گزرا بودند کوسههای مرداء نجات آوردند و رحمندان برادر رانده
 دگر رس و نجاتی کرمی بودند از مرکب روانان و اوال محمد
 بدرقه پهلوان مصدر بردان تمام شده حیدری از همراهان
 در حملههای سمندر حیره آزادی مردانگی گشتند و کرم و اسیر و برادران
 حور و جلالت نظیر و رساننده گلپای رحم از ساحسار مردی حیدر
 و آنستار دارو و نجات و حصن ننگ بدست داسی و جمعی
 دگر از گروه برق اندازان که مقدمه آن وحی بودند و جلالت سادس
 نمودند و دلیر جان نهوسله عرصه از سده مخالف مشاهده منکر

پدایمردی شہامت و صراحتی خود را رسانده و دفع آہامی پرداخت
 راحہ بدر کہ در سمت شمال آردن بود مصاعبی شادان
 و تہسہای بمانند در ساندہ معاندان تیرہ سخت اندہار مرصت
 نموده بر خاد و برای کہ در سمت راست موج راحہ مذکور بود و ادکی
 از موج دور بود هجوم آوردند او و مدافعہ اعدا بدات قدم ورزیدہ
 کوششی ساندہ نمود و چندی از ہمارا عاقبت سر بر سر مردانگی
 بہادہ برخی مہر و سدید و راحہ را سدیگہ کومک او رسدہ ہماہیر
 را مہرم صاحب و حنون گردون شکوہ تا ہفت کرۂ تعاب
 محمولان ادبار پرورہ نمودہ نالکی و جہدہی سنار و شتران بر بار او
 حوس و ررہ و نان و دیگر اسلحہ پیکار از آہا بدست بہادران مصر
 سوار اند و راحہ داد و حان و طاب الدین حان را در نزار حواص
 و سر سررہ ہندوی و دیگر محادل کہ نان در حان خلالت نشان
 معادل بود و گدا سہ ناہنگ کومک دلیر حان روان گشدہ بود چون
 یکا کرۂ ہمدون این گرۂ ہمر معصد اندکہ از عقب دلیر حان در
 آمدن رج از عرصہ معاندانہ داد و حان و طاب الدین حان در آمدہ
 از آنجا برگشتند و آنہا برای مستارست دایرہ گاہ ماندند در حلال
 انحال حذر رسید کہ ہمراہان دلیر حان عنہم خود را را دہ در
 رینہ اند و فتعاب اعدای ہر سو منحرف شدہ و حان مذکور ناسندہ
 کس ماندہ راحہ نمکرد اسماع اس حذر از کوشچہ کہ در میان او
 و دلیر حان حامل بود گدستہ برد یک ناچار دلیر رسید کرب سدیگہ
 و پنج جنگ حان کہ معاندانہ موج راحہ بودند ناو ہندوسند و از آنجا
 کہ موج بزرگ مخالف قندہ دلتع ماندہ رہنگرای برار گشدہ بود

و روز دآخر رسیده بافتضای رای مصلحت بقرا صلاح در معارفت
و ترک معاصی داده اند لکن حال ام نمون که بدان دار کسند
و چون معرق خون را فراهم آورد و روانه به سکر و تروزی گردن و خون
منلی از هیچ جنگ جان که آستین صدمه جان دار رسیده برانسته
منگردد و در وقت روانه شدن راحه نعمت دلمرحان نعمت مانده
و در آن وقت سرسره و حواص و جمعی میخوانند که از دورنمان
بودند ادبها برص نموده در مانی کوهیچه مذکور دل را بدل کردند
راحه ازین معنی آگاهی داده بلا خوف با جمعی دلیل خلور و
خون را سر کوهیچه رسانند مخالفان خون همراهان راحه را معاصی
کم دیدند بدل را گذاشته و نکجا فراهم آمده مهدای صندرو آذربگسند
در آن وقت کثرت سنگ و صیخ جنگ جان رسدند و بآن حال ناچار
و گروه سه روز کار در آورده تصرف بدع آذاد و سنان نرو آثار بسیاری
را در خاک ندستی انداختند و تمام حملهای مرده عرصه کارزار
از عمارت است و هجوم آنها برانسته با یک گروه معاصی مردانند
و راحه بدر دا و خون و نار سردازی خون را بهر طرف رسانده آوار
سهاست و دلاوری ظهور میسازند خون سام در رخت و نسام
علیه و اسیده بر بزم رانست مداران طغر لیا و ریده ابری از عدم
لعدم نماد انواع فاعله کوس تصرف بولخته و علم تروزی (مراحمه
بدانرا نگاه آورد کردند درین آوثرین چند در کمال را از سرداران
مطلب الملک رحم پدری در آن رسد و روانه فرماندهان از سنا
نکجا در و گنکنده که از آن حمله موسی اوعان سرانند در بول
و مایکوی سر با یک که هزاره و حدیدی دیگر از عمدان بودند و دلایل

تبع بهادران منصور راه عدم نمودند و قرب هزار کس رخصتی
 شدند و از سپاه طغریانه بکشد و سی و پنج تن بعد حال گوهر
 بدک ناسی خریدند و هفت صد و نود و چهار کس محروح گردیدند
 و الحمله راحه در آن منزل سه روز اقامت نموده از آنجا بطریق در مرحله
 پانزدهم ماه مذکور برگزار آب ماسجره که بمسافت ده کرده رسمی از
 متج آباد معروف بهاردر واقع است منزل نمود از آنجا که
 محالغان بانکار سمناب و از آنجا هزار نگرفته برسم قرایی چنانچه
 شد و سپاه دکن است هنگام اندهار فرصت آفرین می نمودند و چون
 معلوم مذکشدند بدستداری سنگداری و نایمردی مرابک نان روزار
 مرحله نیمای وادی هزار میگذشتند و دیگر نازه قانونده مساک
 حسارت می سپردند و ادواج بحر امواج مانر گرانداری و سنگداری
 اردو بمسافت آن دن عافندان شعارب حوم مسافت دهند نمی توانستند
 پدموک راحه نامنصای رای مصلحت دیرا عزمب آن کرد که حدود
 بصورت سعار را خریده و سنگدار ساحنه و سر آن حشش بدک اثر رود
 و آنها را تندند و نادانی چنان دمان که می بعد حرأت دستدرو
 آذر رواند نمود راس اراده خریده شده حقه سکندری
 برداشت و همچنین همه سردار و لشکریان را تاکید کرد که محقق
 و سنگدار شوند و مجموع احوال و افعال اردو و لشکر را بهنج آباد
 فرستد که آنجا باشد و درم در میسوند و حک سنگ هاده و
 کهنلوحی و جمعی دیگر را که در هزار و سصد کس بودند بکشت
 حراست ده و اردو در آنجا بدست نمود و بدست و دوم بی بعده ناس
 عزمب صائب از کنار آب ماسجره کوچ کرده بسم ده هزار سون

که محدودان را آنجا بسال میدادند مدح و قدیم گروه خردند و بنمود و
 بهاموسان گراس نمودند که عذمت سرورند خنر و حله خود مسو
 سنده از دهاراستون نظرب لشامور رهگرایی اذبار سد و اواج
 فاهره ندرست و هعتم ماء مذکور از دریای سنس عبور نموده در
 موضع شهری از اعمال رفته که صحابهل آنجا گره سوزس انگلنده
 بودند برول کرد و روز دیگر در کنار دریای بهیویره منزل نمود و از
 بهر بر مبدان طاهر شد که امواج مخالف کتبا فراهم آمده بار سه
 گروهی سولامور امامت گرفته اند و بنحوی موسی که خون عادل
 حان در کعبه غلده و استیلائی حقوق افعال و جععت ضعف حال
 و مرسانی و احوال امواج نکتات مآل خویش آگاهی نامه ندرست
 داده که از معالیه و مدافعه عساکر گردون سکوه سنوه آمده دیری
 کوسس و آدریس در آنها نموده احب با حار مصلحت کار در ترک
 بکار دنده ادوالمجدد ندرت لشکر را فالسگری که بحاص بدل
 معروف اهل ندرست برد خون طلبنده نسر داران خوا بوسه است
 که بعد از آن دم خراب و خسارت ندرت یک عسکر طغر فرس
 نگذاشته از آستین سطوف و صولت صافران فروزی نسان در کوان
 ناسند و نادرست لکرا نار ابری که نا آنها مانده با هنگامی که
 خردن مسعود دران حدود است فردک سولامور امامت نمادند
 و همچون نطال الملک ندر لکرها خون را که نکومک لشاموربان
 مر مانده نو بحددر آال طلبنده است از آنجا که اواج حبابکسا
 در بحر و لایب مخالف که ندان سامور بودند و ندرت با مرعی
 نگذاشته تمام محل مندرت لشامور را مکتور بی سدر است و اراج

ساخته بودند چنانچه گذارتن نام چندین مرتبه با حدود اعدا
 صعب آرا گشته هر دفعه اوای علیه و اسبیل را رهاخته و منازران طغر
 شعار از کثرت حرکات و توالی رکضات و تحشم محاربات و مقابلات
 می درسی دستخوش رنج و تعب گشته مراکب و دراب بسیار
 تلف شده بود معینا موسم برشکال در رسیده محال تردد نماید
 و در حلال اس حال ندانم مقدمات مذکوره برلغ لازم الامثال از
 پندگاه حاه و حلال براهه حدسنگه صادر شد که با حدود مسعود
 بلند فاحره اورنگ آباد معارذت نموده موسم برشکال را آنجا نگذراند
 و برخی امرا و لشکریان را بمحال قبول خویش رجعت نمایند
 که صوفیه و آسوده حال شوند راحه بموجب اسرائیلی ترک پندار
 محالان بهاد و عزم معارذت نارنگ آباد نمود و چون مناسبت
 و استحکام قلعه منگل بنده و سامان اسباب و لوازم حراست آن
 در مرتبه نبود که وقتی که عسکر طغر ابرار از حدود راند معارذت
 برانرا از تعرض اعادی مصون تواند ماند راحه باقتضای رای مصلح
 بپرا صلاح درس اندیشید که قلعه مذکور را حالی کند ندانم دلیر
 حان با راحه راننگه و فدای جان تعدی نمود که اسباب توپخانه و
 دحائر قلعه برآورده اودوت سنگه حارس آنرا با رفاهی او همراه ندارد
 و حان مذکور با همراهان سلج ماه مسطور عازم منگل بنده شده چون
 ندانم رسید آن مدرس و ناروب که در قلعه بود به ندهای
 ناساهی و تغلبچیان و نندازان و دیگر مردم فحش نمود که
 دلشکر طغر ابرر مانند و لشکریان را اساره نمود که غلاب و سایر
 دحائر قلعه را چندانکه تواند تصرف نمایند و آنچه نمایند آتش

در رند و بلنداران گماشت که گذرهای قلعه را انداخته آن در که
 منسرفانند در هدم و تحریب آن حصار بکوشند و بعد مراح ازین
 مراتب مردم قلعه را همراه گرفته ستم دی حقه نا ه راغان بلسکر
 منصور رسند و روز دیگر راحه نا اواج قاهره از کنار آب بهدوره
 بمب سرانده کوچ کرد و بهم آرات عبور نموده در هشت گروهی
 رنده منزل گرد و از اینجا نبرد یک موضع بهوم رسیده نادر مصلحت
 عدم رنج اندامی آنجا برول داشت و از اینجا نواحی نبر آمده
 تا آخر ماه مذکور آنجا بود و چون درین اام سهوای ده گرا که
 درگاه معلی رنده بود از سر حبال و کوه اندسی حدیقه در
 طی گراس و بایع حضور مرزور مذکور گشته از مستقر الحاکم
 اکثر آنها که دران هنگام مرکز راناب حاه و حقل بود روی گردان شده
 مرحله نمایی وادی وار و آاره دست انداز گردیده بود برلج
 همانون نراجه خدمتگاه صادر شده که بدوی حوس او را دستگیر
 نموده نادر خان معار و خان مذکور او را ه راه گرفته بجانب حاکم
 آ راحه جمعی بجهت آوردن بدو که در فتح آنها بود بدین موب
 و آن جماعه او را تحم حمادی الاولی بلسکر طغر ابر رسا شدند و راحه
 آن معمود العافه را که حلقه رسد بس شده بهر احدا و
 و سرب اندوزی از نادر اک سرب اسلام بدو ذکر داده تا سرب
 حواله نادر خان نمود و آن خان تسائب بسان روز دیگر نبرد یک ندرار
 راحه خدا شده بموجب فرمان طلبت روانه درگاه معلی شد و راحه
 نبر دست و بهم ماه مرزور از نبرد یک مبر دریم ا رنگ آنان کوچ
 نموده هسم حمادی الآخرة در طاهر آن بلند قاهره برول نمود

تعیین یاس دلیر خان با فواج قاهره به نسیه و مسدود چاند و تحصیل بیشکش نمایان

ایزد بهمال که لطف کامل و فصل ساملتش چهره کشای
شواهد ندان آمال است چون اس رنندند آوردگ خلوت را دمردن
تاند و اندال و کمال نوارش و اتصال از سلاطین والا شکوه کرامت
امداد بخشیده و 'خاصه موعدهت اولی بر او حجت حدس طالع مسودس
رقم ضرر اقرار کشیده لایزم همواره ناری نحت ارجمند شد را در تافتن
سر نحت نوب اسر کسان معرور و عاصیان معهور بندروی تو نجات
رفائی مؤود است و دیوسه اولنای دولت و سلطنت اد بدوش
را در اقرار فدوحات بدله و تحصیل عنایم حلله امداد تدس در اب
آسمانی معاصد از سواهد صدق اس مدعا درس هنگام تعدد امواج
دهاں کسا اسب سر گردگی داندرا حان بر ضرر مامدا چاند و امداد
گشس او از خواب غفلت و دادن بیشکش سادسده و اولدای دولت
نیدس اس معال آنکه چون آن تیره نحت از کمال سعادت کنشی
و با عادت اندیشی از مدیح قوم اطاعت و مسلک مسدودت
الحراب حسده شوقه بی رعصداں ورزیده بود و نحتال محال و
مداد دور از کار مصدر حرک با هنجار گردیده داندرا آن تنیده و گوشمال
آن حسراں مآل دندس بهاد همت حسروانه گشته فرماں مهرماں
حلال داندرا حان که با نرحی از عسکر منصور ذکر بعد و راع از
تاحت و لایم نداندور به بیشگاه حضور طلب سده بود صادر گشت
که مهرجا رسیده باشد بمکرد و رد مسور 'مع الدور' رگشته ساهرا باں

در هر دو دست آن بهر روز در حال نشستن و در هر یک از درهای برده
 گذشته دو که در هر یک از این دو درگاه گشته تا در هر یک از
 و راحه سخاوت سنگه مقدسه و زار و با وسنگه ها و زار کبر بهر روزه
 و راحه بر سنگه کو و جنگ سنگه ها و قادر دایا حان در زیر سب
 حان و اس حان و درو انداز حان و گروهی دیگر از مبارزان نصرت
 دسان او آخر حمادی آخره اس سال هما و ال عارم معصده گسب
 و بموجب امر واک اند حان و حیدر المحدث و اند حان و حیدر
 و بار و حای دیگر در هر یک از این دو درگاه نامند و حوی
 او اسط سعاد تا امواج و نهره حیدر و اسط سعاد تا حای ماز
 و صند از بانکار آن سر و صند سطور عساکر طغر فرس از بهر سوسی
 نسای و دار الحواس آمده حیدر خوب و رعیت در ناظر صلاک و مواظبت
 اسط تا اس و سرا هوای نعی و طعنای و خاطر از اند سغه
 اسط تا اس و رعیتان و راحه حارقه بار در سلوک متعرج اطاب و
 عد دسب دسب و ناگذا نام شخصی که در از میام از نو برده دایر حان
 و رسداده اظهار محبت و اندمال و دسب در موا و حیران و سبب از ال
 بود و آمدن کرد که در آن حان دایر بر دایر بود تا اس صند
 و حیدر آمده سلامی گردن و برای امنی خاطر در حواس عید و
 دول و حان مذکور نظر در سده فصل و کرم داد ساهی که نمودار
 الطاب آتبی اسط نموده صمدانی او را در اند اسط و
 بر داده را باز گردانید که بود حصول این مأمول بود و داده آن
 صلاک کدس را دوزد و حوی ناگذا از کسر مدوری معاونت و و
 خاطر و سبب رده او را از حای دایر حان صلاک گردان این

معنی را جوری عظم و عمی سترگ شمانه نه توقع نعم
 ملاقات آن حاکم شهابت کیش با مددکرم نام مهندس سرخوش روان
 شد و مدعی ارزد و دم مسکوک بجهت منشکشی سرکار نادرشاهی
 که بمحاله آوردن آن مدسربود همراه برداست و نیست و سدو شعنان
 که دلبز حاکم موضع مادروره که سرحد ولایت چانده است برول نمو
 سرریان مذکور بشکر طهر ابر بنوسند چرن قصد ملاقات حاکم مذکور
 بموده ناشاره آن حاکم شهابت دشان آتشچان و رسم برادر ارجح حاکم روده
 آن حاکم برور را با سرش قاتل محرمان میان بند در گردن انگنده
 بی سلاح و بران بود او آورد و در بهامت حصوع و سرانگندگی
 ملاقات کرد و تمهید مراسم بدامت و اعتدال و اظهار مراتب عذر و
 انکسار نموده بکهرار اشرفی و دو هزار روده و دو سراسیم و یک
 رکنر و فل برسم بدار دلبز حاکم گذرانند و هفت هزار اسوی و پنج
 لب روبده که بر چند فل و شتر و عرانه بار کرده همراه آورده بود
 بصلعت حرماده و سکوانه اما سرکار حاکم شریفه سپرد حاکم برور
 دار گشت که اگر سلامت حاکم و ناموس و دعای موطن و ولایت
 حربش میخواهی باند که منشکشی لایق برای سرکار نادرشاهی برودی
 سراسیم دهی و من بعد داعوای دو صلال و تحریک شعارت و
 نکال دم از شاهراه بندگی و فرمان مدبری بروی ندی ار آنجا
 که آن صلاطت شعار بسطوت اعدال دشمن مآل سپهشاه روزگار معلوم
 در ب و دم و مورد حوب عظم گشده روال موطن و مال و هلاک
 آستندصال حوب را بر تعدد عدم قبول و امتثال صدیق بود از کار
 گهی و معامله شناسی سخن دلبز حاکم را آورده گوش و هوش

ساجده حرمان و نمودن کار و نمودن روزگار حرام است و حدیث قرار
 داشت که برسم حرمانه منقطع میگردد و روزه از قوت و نفاس
 است و منقطع از قوت و نفاس و منقطع از قوت و نفاس و منقطع
 در مرض صحت در ماه سالار نموده فارسی در ماه واصل
 نماید و - وای آن که لک روزه بداند و در میان ک واسطه اصلاح کار
 و در روزه عفو حرام آن در میان با کار و حصر خلاص گشته بود
 نظریه سکرانه ندهد و هر ساله در لک روزه شش معززی
 در کار خاصه سرده مودی سار و فلعث مالک درک را که از
 حصون صندقت آن خبر عوی و سب استظهار آن موی بود
 دندهای ادسای صندقت ساجده با حاکم سالار نمائند و وحش
 احماس جان مذکور بر سالار سالار از حداد اصل و احسان
 ستمل بر صندقت م آن مورد نکال عضدان و نفوس حائسندی
 اوده راه سبکه گشتن سب که او را سب ناف خویش می
 خواست تصدیر بود و چون این مراسم معز و گزیدند و در حداد
 حشمت معامله را نه بدستگاه سبک و خجاندانی معز صندقت
 قبول آن سب را احتاج و احتاج نمودن از آسایش عفو و نجاس
 از حلال سب بدستگاه سبک سب سب سب سب سب سب سب سب
 و چون سب سب آن حال سالار سب سب سب سب سب سب سب سب
 روزه گسسته از مواضع لطیف و اصطلاح درامع گشتی مطامع صندقت
 در آن معنی طریقی تعالی بود و با حشمت ماحر سب
 حراناری و سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب
 جان مالکی سب را در حوا نگار داشته و کلاهی او را رخصت کرد که

روحه در سرانجام مدشگسی که مقرر شده بود نکوشد و همچنان اطفال
 دیوان اشکر مدصور را با جمعی از سوار و نداده بهدم قلعه ملک
 درک - دمن نمود و او با آن گروه ناسخا شتاده در اندک فرصتی
 آن حصص مدمن را با سطح زمین درانر صاحب و مدلی حطدر از بند
 که حاسا دران قلعه مدمن بود با ضرب پلخاه توپ آهنگی و رامچنگی
 و بدوق اسنار و دیگر ادوات و سخانه بر آورده دلشکر و دروزی رساند
 و همچه دمن جمعی دقلعه بهدوای که در سرحد ولادت د و کده واقع
 بود و آن بدر کهان حصان و مدانب داشت تعدن نمود که بهدم
 و تحرب آن دردار د و دمن از دو ماه که همداد و همت لک رویده
 از رده مدسکس نوصول رسند چون دمن دار مسطور مرص و عدل
 گشته احوال ولادمن مدور و احدلال بدورنده بود و مدکه و رعانای
 آن سر دمن روی نقرار آورده مدغرق شده دودند و رخصت نمودن
 او در وصول ندمه مدسکس دحدل بود و فی الحمله تسامح و امهال نا از
 مدقصای مصلحت می نمود للاحرم دلبرجان از ری صلاح اشدی
 مقرر نمود که ماسکی ملار را روزی چند رخصت نماید مشروط بدانکه
 سه لک رویده دیگر از حمله ندمه پدسکس سرکار بهبان دار با مدلع
 مدح لک رویده که عدل دادن آن لکان مومی الله دموده بود که
 مجموع هشت لک رویده ناشد در عرض مدب در ماه ادا نماید و
 نسبت لک رویده دانی را قدری در مدب سه سال واصل سارن و درن
 ناب مچلکه از دگرمت ر داندن قرار داد خلعت و احره که با دمن
 مرحوم عدوان از حداب سلطنت لخت اوست و مرسل گشته دلبرجان
 داندن مصلحت با اس هنگام ناو نداده بود و حمدهر مرص و دوحی

دیگر از آلات و نگار و جگر مثل نار دانه قند سب و هضم و آل اورا با
ر اینه که سرس مرخص صاحب که سجاده و دانه ناصح اوز و لا س
حوس و سرانجام دانه و ده سکس مران و حوس ناصح حال
و خدار از ران انا ناصح ای اجل موعود وسط حجاب دروز بد
از دستا خط سب و جگر داری و ایدان حال سب او معن گسته
و ناصح مثل دانه سکس و دانه سبی و اهدام حال مسر اینه
گداشته و دیگر مهس سرس را سرسوم در عمل با وصول سب اکا
در ده که دای آن سبکلا برار آمده و ده الی او نمود و آینه از
ده و مرصع آلات و دای کو نگردد و ده دیکس وصول رسیده
بود و سرور کرد که دخی را از ارج حال موحدا را المصور با سبک
اطاف دیوان لیکر منصور و حسی از مدهای ناصحی و ناز را
رسم در ارج حال با گری می دیگر ناصح و رسایک و حال زمان
صوبه از خاندن و زنی العا دس دوان آن صوبه را با و هی ناصح
رسایک که آنها را به ناصح طایفه رسایک و از ایجا بدرگاه
آسمان شاه سوده و میل مرص رسایک ناصحاه حوس کوک سبکه
و ممدار و لیب دیو که نولاب حاده عرب الخوار است درار
با امدت اندوسی و سبک دوی در اتصال سکس معوی
نهای و امهال می و زرد حفاچه ما رده الی و ده از سکس سبک
صاحبه تر سب از جمع آمده و در دای آن ناصح معاد در
دع لوب و احر می نمو و در ارج حال رسایک سده بود که بعد از
مستب مهم حاده ناصح آن دفره لیک عدار دراز و اورا در
از گران حواب عقیق ممدار سار و آینه ناصح سب در اندای

اشتغال مهم چانده رساندار مذکور را تحویل و تهدید نموده بود
 و آن صلالت و حاکم شخصی را که مدار مهم او بود مرسانده تانده تمهید
 مراسم بدامست و اعداد و تعدیل ادای و حوّه بدشکس سرکار گنهای
 مدار اصلاح کار آن بانکار نماد لایحرم حان دانر بدادر کمال خشوع و
 و انبها آں بدک شتر، ناطن سیکل آورا بدقول معدرب ر تمهید احساس
 عقورلات در بدشگاه خلاصت صفت بدادر گردانده معرر ساحت
 که پانزده لک رومنه که از بدشکس سواب سادعه در دمه او لازم الان
 بود تا مرست سه لک رومنه دیگر ترسم حرمانه در عرص مدتی
 معدن سرکار رالا رساند و ارا جمله شش لک رومنه در مدد
 در ماه واصل سارد و من بعد در ادای بدشکس معرری که
 هر ساله مدلع دك لک رومنه بود مدهنده و مسامحه نورزده سرار
 حظ بدنگی ر فرماں برداری بد بیچد و بدانوس فراردا، آن صلالت
 بهاد بحاله ده رستدر دتل کوه تمثال در و حوّه بدشکس مرساند
 و چون دلبر حان خاطر از مهم چانده مرداحت و دکل آن قمره
 روزگار را که درس مدت ملازم لشکر بصرت شعار بود رخصت
 نمو که بدشتر رومنه دسر انجام مراسم بدشکس بردارد و پانزدهم
 دی دنده از دهم سال افس سلطنت بی زوال حوّه بدر نسبت
 مرند تاکد نا اوج فاعره از حدرد چانده که قریب سه ماه آنجا
 اواست داست احادی ولایت دیوکنده روان سد و مانستی ملاز
 رساندار چانده را بدر طلب داست ده نا اتباع حویش آمده بخود
 مردوری پیوند و چون بدکرد ولایت دیوکنده رسد کوک سده
 مرراں آنجا بددم عسکر و خشوع آمده ناں حان سیدت آند ملافی شد

[illegible]

مدروری در آن دکن شد و عاطفت شاه بدهه مرور مدرسان آرخان
 مسائل معش را معانت خلعت خاص و امب تا سار طه بوارس
 نموده بکهرار سوار از تانندان اورا در اسپه سه اسپه معمرر ساخت که
 منصبتش از اصل ر اصافه بکهراری بکهرار سوار از اجمله سه هزار
 سوار در اسپه سه اسپه باشد و ابرج خان را باصافه بانصدی بمصوب
 دو هزار و بانصدی در هزار سوار و قادر داء خان را از اصل و
 اصافه بمصوب هزار و هشت صد سوار از اجمله چهار صد سوار در
 اسفه سر بلند بکشید *

آغار سال دهم والای دولت عالمگیری مطابق سه هزار و هفتاد و هفت هجری

درس ادواب خمسده فرجام ماه مدارک منام دهراران بمن و
 برکب و بر خاندگی و منعمت در رسیده مرتو سعادت برجهان گسود
 و سب جمعه مطابق هجدهم اسعدار رؤف آن ماه مهر انوار انفاق انداده
 ادواب حسنات و مثوبات در ری بپادشاهان بار شد و سال دهم از سندن
 سلطنت و فرمان رانی خورسند سهر خلافت و جهان کشانی درس
 توونداد آسمانی و تانندان دانی آغار شد و اشاره بپادشاهان
 بشگاه دولت صادر گشت که بپادشاه اسباب و لوازم حش مسعود
 بردارند تا رسدن عند سعد و طر بارگاه خلافت و بپادشاهی را
 بدستور هر سال آن حساب و کام ادبی بدند *

بولد نوکل جدید دولت نادر شاه زاده محمد کام نجس

در روز رحله هنگامی که من بهار عدل و راست نادر شاه در حال
وال از بهار نجس بهاندای از هزار امای و آمل مندمند و مننام
اندران دس و درای و درای اردواج مال ملک منایج حنرو معاد
از طس کمر منمند ظهور منرسند در بهارستان خلافت نادر گلی از
گلن حسمت و کامرانی سگنده مسام اندال را عطر آگس صاحب
وزیر نگینده ^{۱۴۰۰} ماه مبارک رمضان مطابق سنه ۱۲۸۰ هجری
س از انقضای و مناس و چهار گهری از روز مذکور نادر شاه
والا گوهر رنگ احدوی از وطن یکی از محراب بنویسم و برده
گرفتار سران عرب قدم رحله عالم ظهور گذشت و مندمند کام
نجس من و گسب و خون دس امام گوهر انگل اهن و نجساری
روح احمر عظم و نادر نادر شاه از محمد محمد معظم
موجب برلغ همانا عساکر منصور از دار السلطنه لاهور
مراجعت نمود و در دست و منجم ماه مذکور که ساعی مسعود
او نادر شاه معالی محمد نادر شاه عظام حنرو حان و محمد امین خان
مدر نجسی نادر در شهر دس سده آن دره الناح سلطنه را
در دست حضور آورند و اول روز در انجمن خاص عسکانه آن
معالی در کما نادر شاه معالی الدس منی حلف حنرو منمند
اسرف سده روزگار نادر گردید و نادر اسرمی و چهار هزار روز
در مدخل نادر گردانید و منمرا سلطان معوی و نامدار حان و نادر

میسودند و محاص حان رعیت حان و دیگر امرای نامدار که در
 رکاب آن والا سوار بودند بر تعدادی سده سده و ازک مهابات
 فراموش کردند و طاعت نامشاه آن سده ناصره حشمت را عطا می
 خلعت حاص و یک سده و وارد گوان بها عصا و شمشیر با سار
 مرصع و سلطان معرالدین و مها راجه مسرب سده را دعوت
 خلعت عر احدصاص بخشید و شب یکشنبه هفتم سرزدن هلال
 مرخنده شوال از اتق سعادت رخ نموده منظران مردم حسته سده
 را بهره مند حصول آمد گردانان و صبح روز دوشنبه عید نوای
 شادبانه اقبال از ناراضه اهت و حلال درده کسای گزشت گردن گشته
 پادشاهانهای کامکار و امرای نامدار و سایر پادشاهان آیدال سپهر
 مدار درنده والای سلطنت و عهده سلطانی خلافت فراهم آمده حو
 حور شد جمال عالم آزادی گیتی حدیث حق مرست بر دوش پرره از
 مشرق عظمت و حبا مانی طلوع نموده تسلیات به بند و آاد
 مبارکباد نحای آوردند و حصر شهنشاهی در نیل ملک سگویی
 که بحسب درین ترکوه شست ان منصرف بود سوار سده داندن معبود
 لوائی توجه نمایی فراموش کردند و در سر از مراجعت به عیدی چند
 در محفل ملک نشان حاص و عام در سر مرصع نگار حلووس فرموده
 انتم آزادی کام بخشی و که انی کر دند درین انام فرخنده
 پادشاهانهای نامکار از حدیث بهت تعداد محمد معظم و محمد
 اعظم و رکن السلطنه خعفر حان عطا می خلعت حاص مشرل
 ع طعت گشتند و مکر محال به حمت اسم با سار طه مهابی سده
 اعداد حان عطا می علم لوائی و مکار امراء و داود حان بصوه ناری

هزار بعد از داده د ناصب خلعت و حمد فر مرصع و اسب ناصار طه
 هزار گردند و چهار سوار از با دانش و اده سه اسبه معرر سد
 که مدد پس از صل و اصافه ^۱ هزاری چهار هزار سوار از اسب حمله
 سه هزار سوار د اده سه اسبه ناصد و راجه را سبک سدسو و
 که ناصب ^۲ هزاری چهار هزار سوار سربلندی ناصب ناصد سوار از
 با دس دوا ده سه اسبه معرر دسب و سرزدن حال که د ابر د صی
 اب چنانچه گراس مدد و روری حمله سوزن عذاب انسا صالک
 راب گسده از مدد ص معرر و از سعاد کورس معرر دوا از
 مدام مراحم ^۱ ساهانه راجه ص معرر با د لغو معرر
 ناصب صل و ناصب اس حدو حرم ناصب عذر ناصب گسب
 و ناصب چهار هزاری سه هزار سوار سوار از با و سوار حال
 ناصب د اده م حال حال که از مددی امام اس سلطنت گ می طرار
 با اس هنگام در سلک گوسه نصدان بود مورد انظار عذاب
 گسده ناصب سه هزاری سه هزاره از و عطای حال ص حدو
 مرصع سربلندی سد و طاب الکن حال ناصافه اصدی ناصد سوار
 ناصب سه هزار و اصدی سه هزار سوار از اسب حمله د هزار سوار
 دوا اسبه سه اده صافه گردند و مدوخی حوس سدوا که حو ص
 حال و کدو ناصب دنگ سربلندی او د و معرر اک سرب احلام بدل
 از اس معرر کلک حوخی نگر گسده حو ص ص حال ناصی آره
 سوار و آداب مسلمانان اندوخته بود مطمح انظار مراحم سربلندی
 معرر معرر گسده ناصب خلعت احره و حمد فر مرصع
 و سربلندی سوار مدد دوا اسب ا سار طه و ماده بدل و ناصب

سه هزارری دو هزارری سوار و خطاب محمد قلی حانی کمیار نوارش
سد و از اصل و اضافۀ عتوب خان بمنصب سه هزارری دو هزار و در صد
سوار و معنی خان بمنصب سه هزارری هزار و ناصد سوار و انعام
دو هزار و دویست و هشتاد و نهم بمنصب دو هزارری هزار و ناصد
سوار و صد و پنجاه سوار خان بمنصب دو هزارری هزار و هشتاد و نهم
بمنصب دو هزارری هفت صد سوار و شش سوار خان بمنصب هزار و
پانصدی هفت صد سوار و راهب خان بمنصب هزار و ناصدی
شش صد سوار و شش نظام بمنصب هزار و ناصدی یکصد سوار
و محمد طاهر بواسطۀ رستم خان بمنصب هزارری هفت صد سوار و
د سید رس العالی نیکاری بمنصب هزارری ناصد سوار و نادل
انتخاب بمنصب هزارری ناصد و نیکاه سوار سر نلندی اندر حیدر
و صد و پنجاه خان که در سلک کومکها صواب نگانه انظام داشت از
اصل و اضافۀ بمنصب دو هزار و پانصدی نیکه هزار و ناصد سوار
از الحمله ناصد سوار دو سه اسپه و حکیم سنگه هاده اضافۀ ناصد
سوار بمنصب هزار و ناصدی هزار و پانصد سوار از الحمله پانصد
سوار دو اسپه سه اسپه و هشتاد و نهم و نهم دوسه سوار
که نادر تعصیری از بمنصب معروف شده بود عطا بی حاجت و
بمنصب هزارری و ناصد سوار مورد عتاب سد و میر عماد الدین
دوان بدو تن خطاب رحمت حانی و عمر الدین نادر راده جمع
خان خطاب بهره مدد حانی و حواجه محمد یوسف بخشی صوبه
کابل خطاب ارشد حانی و بهادر نیک بخشی سرکار نادر شاهراة
فرجده سلم محمد معظم خطاب صابط حانی سرمائۀ کامرانی

اندر حضرت و محمد مدعور کسری دعای مانه دن و سند علی
 دارنده کنا عباد داعم ده هزار روز ده و حمل تلنگ ازل که ناره
 باسقم عده حلاوت رسده و داعم سس هزار روز ده و اورس نی
 و ملا فاضی از اهل بوزان که آسها ندر ریس انام نجفاب معلی آمده
 بودند هر یک داعم تلک هزار روز ده و عوس تلنگ و نواب موه هر یک
 داعم چهار هزار روز ده و ساه خواجه مرمحم است و انعام سه هزار
 و فاضی عده الرحمن که بصدارت حظه مدص بدنا اورنگ آباد
 ددن مانده بود کنا تلنگ فلفلی هر یک داعم سه هزار روز ده
 و حاجی باسقی داعم دو هزار روز ده و خواجه رحمت الله ده بدنی
 و حکیم مقدم و نازده کس دیگر هر یک داعم تلک هزار روز ده نوره اندور
 مرمحم گسندن و خون خواجه عده انعام برسم معهود هر ساله از
 ماوراء النهر نوسند عریضه اخلاص و و ساسدفاصه انوار مرمحم
 حصروانه نموده بود و نواره هزار روز ده و داعم او عطا گردند
 و در هزار روز ده ستر مرمحم رسنده خواجه مذکور دعای سده و محمد الله
 تلک ملازم عده العزیز حان والی آنجا را که از جانب آن حان واک
 د دمان سوعانی از موده آورده بود دعای تلک و امام سه هزار
 روز ده مداهی سده رحمت ابصرات نام و محمد سعید مرمحم
 سلطان حاتم حصرموت که حامل عریضه او بود مرمحم تلک
 و انعام سه هزار روز ده سراسر گسند مرمحم سده و تلک هزار روز ده از
 خزانة احسان دیگران ناز حواله رنده که از امدد هندوستان خبرند
 نموده برای سلطان محمد مذکور ندر و محمد ریک حاکم محاک که او
 ندر عریضه مدنی نمرام اخلاص و و و سده سده مرمحم

بود باحوال خلعت و انعام به هزار روزه سر بلندی نداشت و سه هزار
 روپیه بر مرده نعمه سنجان و سرود سران آن درم مسعود عطا شد و
 در آن حش جهان او در ارحاب دده آرای هودج عرت و اندال
 و نیت امرای تنق ایت و حلال ملکه ملک سرت مدسی
 حصال بنگم صاحب و نخل کریمه رنای درایت سعید درخت چمن
 سعادت ملکه تقدس نعل روش رای بیگم و دیگر معطیات
 سرادق سلطنت بدشکشیهای شامسده بطرهایون رسیده و رنده
 امرای عظام جمع و حان و محمد امن خان مندر نیشی و دانشمند
 حان و دارنده قطب الدین حان و چندین دیگر ارعمدهای
 بارگاه سلطنت بدشکشیهای شامسده از حواهر و مرصع آب بطر مدسی
 مرکب رسانیدند و بدشکشی و در حان صوره دار مالوه مستعمل و در
 رخت و بل کوه و دیگر و پنج سران و عرقی و هانس حواهر و دیگر
 تحف و نوادر بمحل عرض رسیده و آن مستعمل شامسده تا سه روز
 جهانیدان را سرمه نشاط رکمری بود - از سواج ادب انام و رساند
 و حشده اختر درج حشمت تا آمده گوهر درج اسب ناسه هرا - و دیگر
 است و در دار محمد معظم است و دکن اگر چه بعد از آمدن آن عالی
 قدر و الا نسب بموجب فرمان طلب در او احوال سال هشتم خلوس
 همانون از دکن و بدشکشی حضور بزم مهم آن صوره بدائر بعضی
 مصلحتها بعمده راحهای عظام راحه حدسنگه ده یا اوج و هره
 ده تدبیر عادل حال تمام داسب تعرض نوده بود لیکن چون در
 حقیقت صوره داری آنجا ناس گوهر اندول شوکت و بیداری
 متعلق بود بدائر انصای مصالح دولت یکچند در خدمت اشرف

سعادت اندوز تواند درین ایام که راحه حاصل گشته از احب و لایب
 دنیا را اربع سده بموجب تریغ معلی با حقوق و مرور نقطه آردنگ
 آرد آید و بدید درین ایام که برای عالم آرای حضرت شاهنشاهی
 که مرتب حیره نمایی از راز ملک و ملک است چنان برخواستند که
 آن نامدار والا بنار را ندکی رخصت نمایند که در هیچ بی نصوب
 داری آید ایام تمام نماید و راحه حاصل گشته را بحضور لامع الدور طلب
 بر ما مدد نمایند مقدم سوال آن گوهر را سرخسب و انبال را نعطای
 حلیه خاص و سرمدی گران بها از انگدانگ لعل آید و در دایه
 سرورند - اهور و دو سر است باد و بنار کمی از آن را سار صفا کار و
 دایه بی با ساز طه و لعل با سار صفا و حل و رخصت و ماده بدل و انعام
 بدیج اکسار و ناصا تجهراری بمقتضای هراری و از ده هزار
 سوار و ساطان معرالدین حاکم آن عالی مدر را مدایت نگهبرد سرورند
 مسئول عاطف صاحب رخصت و نمودند و بنار و صبی مصلحتهای
 ملک و دایه صهاراحه خسوف سنگه و راحه و اننگه سندسوده و
 وصف سکن حان و صبی حان و راحه را در سنگه کتوایه و عترب حان
 و سر بلند حان و جمعی دیگر از امرا و عمده های آستان خلایق را
 در رکاب نصرت آید آن با در بلند معنار مدین رسوند و هنگام
 رخصت صهاراحه با یک خلعت و سمندر با سار مرموع و در انعام
 کمی با ساز طه و راحه را سنگه سندسود و نعطای خلعت و حمده
 مرموع و صف سنگینان معنای خلعت و حمده صفا کار و است با سار
 طه و صبی حان معنای خلعت و است با ساز طه و ماده بدل و
 عترب حان و سر بلند حان هر یک بمهر خلعت و حمده صفا کار

و راحه را دستگیره کیوانه بمهرمت خلعت و حمد هر مرصع و منحص
 حان و منعم حان هر یک نعطای خلعت و سند منور حان و
 برق انداز حان هر کدام بمهرمت خلعت و اسپ و سهوار حان
 معنای خلعت و حنجر مرصع و اسپ و ترکهار حان و سید
 رس العادس نحاری و نردل حان و شجاع و خاندان حان و سند نبات
 هر یک بمهرمت اسپ سرلندی نامند و جمعی دیگر نیز در حور
 حال عطایای پادشاهان از خلعت و اسپ و سمندر منعی
 گردیدند و ممر را سلطان صفوی خلعت داده تا اگر مرخص
 شد که بعد از آن بوده از آنجا تا خدمت پادشاه را در آنجا
 شتاب و مریع گندی مطاع راحه خیسنگه صادر شد که بعد از
 وصول آن والا نژاد لحظه از درگ آباد عازم پیشگاه حضور گشته دولت
 آستان بوس دربان و درم ایام ممر را حان معنای اسپ و ماده و دل
 منعی شده رحمت جاگیر نامت و معدن حان و توانایی دارالملک
 مادل معدن گشته بمهرمت خلعت و اسپ سرافراز شد و لطف الله
 حان که خدا مدد معنای خلعت و اسپ و میص الله بنرد
 ممر را رایی مرصع که او بنرد خدا مدد نعطای خلعت و خلعت
 مرصع و ایام نهمین روز در کامیاب عاطفت گردیدند و تعرض
 اسیر رسید که گذر در تهنی سنگه ولد مهار راحه حسوت سنگه و
 مریار حان و خدای هوشنگ آباد و رزق الله حان شمع داده که در
 من طب و خراهی مهارتی وافی داشت داخل طبعی بساط خدای
 در پوشیدند و راهد حان بمهرمت حنجر مرصع و اسپ معنای گشته
 در سلک کومکبان صوبه کابل انطا نامت و منکلی حان و پناه داری

بوسه که در راه کابل است معنی گسسته از اصل و اصافه حدیث
 هزار و پانصدی هزار سوار از جمله دو صد سوار دو آمده مع آمده
 مورد توارش کردند و رفتند مع حال نفوذاری هوسنگ آناد
 مدعوب گسسته از اصل و اصافه مخلص هزاری سوار از جمله
 پانصد سوار دو آمده مع آمده سر بلند شد و بهرام حال دغله داری
 پنج آناد دکن از عتر درو من حال گک فاسال معنی نامده
 رعایت خلعت و ناصافه پانصدی صد سوار بمخلص هزاری هزار
 و هفت صد سوار بزرگ منافع اراضی

سوروش اکبری انعامان یوسف رئی در سواحل دریای نیلاب و سیه و یادوب آن طائفه ناصه نه نیروی اصال دشمن مال مهتسای مالک رفاب

نویسنده نماد که از قوم عضل مدین سقاوت نیروی درو کدو
 و گروهی اندوه اند در سواحل انام نور و مسکن آنها سرزمین
 مدغار و ترانج دو لغات بعضی موحیات از آن حدود تراکنده شده
 در زمانی که منورا الح نگ کابلی حکم روی کابل بود روی
 عربستان صد آوردند و چون رسیده انام در سرزمین دره
 در کابل محکم بنواستند نمود روی نظرب انعامان نهادند و
 از اسباب ناکسرسدند و آخر الامر در سرزمین سواد و بخور رنگ انام
 رخنه رحل سکونت انداختند و در آن سرزمین گروهی که لقب
 سلطانی داشتند و خو را از مراد دختری سلطان سکندر می نهادند
 سرزبان بود بحسب این ناظران عداوت راه خدمتگذاری در آمده

حدودش را دران باجنت حای کردند و آخر الامر نواح عذر و
 معاداب چهره وما و رفاق حراشیده طریقی دقراں نعمت را بحق
 شداسی بودند و لچیره نسبی و حیره روسی بر سلطان آجا تسلط
 و اسدیة نامند و حار تصرف آن محدودان حامی دشت و کوه آن
 سرزمین را فرو گرفته سرزبان دیرین درانای داسی و بدوهای
 گه نامی مازی گردیدند و جمعی ازان سنم دندگل هنوز ناتصای
 حب وطن دران مرور و بومسکن سازد ترک بورت تدیم دشوار می
 انکارند و تا عمل رداة از صد سالست که معدلمان بوسف رئی دران
 حدود بساط ممکن گسردة دنا بر نامرمانی و استنداد و دردی و رهبری
 و اسناد سر میبردند و نگاه آنها کوهستان سواد و بسوز است و
 سرزمین بدون کوه را در گرفته اند تا بل آن کوهستان حی کره و
 عرض در بعضی مواضع بسمت کره و در درجی امائن نامرده
 گروهست و سرعراهای خوش و جنگلهای نره دلکش دارند آن
 سرزمین از در جانب دیرنای بیلان و از گنجانب درنامی که از
 خطه بدل آمده از دشت پوشیده میگردند و از جانبی دیگر دکوستان
 شمالی صحت است در عهد سلطنت حضرت عرس آسانی اندر
 نادشاه چون آثار سعی و مساد آن قوم در آن بطور رسیده بود در حان
 گوگلدانش که از اعظم دولت آن حضرت بود تا لشکری فراوان ده تنده
 آن سعی اندیشاں معین شد و بعد از وراسته بیرل که از نارماندن
 نارگا درب و منزلت بود ر حکیم ابو الفتح که در سلک عمدها و
 مهران اندطام دشت تا دیگر جمع فادیه تعیین یافتند که صمیمه
 لشکر پادشاه سده در دفع را اسدیصال آن کره دسگان بکوشند و

مذکور بان کوهستان درآمده آذرشهای سنگ و کوههای عظیم
بودند و بنحسب علمه و استدلالی جامع باده عرضی که راز ار سلط
ا راز را احداث و اکثری از سواد تمدن مصر و آفریقا و سایر
ساحلند و آخر الامر از عدم اتفاق و دگرگونی سرازار جسم رحیمی
عظیم بدان تسکین رسیده بکسی فاحش روی نا و حسی که در
نوع سدید و راحه بدرون دران مناه بعد زندگی در ناحیه و بعض
از دموع آن مصداق مراسم حد و مدارک بر وجه احسن کار نموده و چون
از بدل و عاریت افواج دانشااهی خراسانی ام باحوال آن جمع در رحام
راه نامده بود از آن وقت تا این هنگام ترک و بد روی عصفان
مسی کرده قدم حرأب از حد خودس بدرون نهنگداسند و اگر چه
حو و حلیع العذار در سر و نوم حو و سر و سر و گردن سر و
ناج گذاری بیداد اندکی محدود خود در ساحه بدست چهل و مرور
لوائی حساب نمی اراستند درین ایام از ده رایی و کوه اندیسی
هوای سورش روزی و سایر کسی در ناحیه مدار انگنده قدم حرأب
نوادنی خلاف و طعنان گذاشتند و با کوی سقاوت حوی که سر گروه
آن جمع سی راه و روی در ده صافی سقاوت و طوری و سرار و نایی
مسترب سلسله انسان گسسته بدال آن قوم خاهل را نا خود مدق
و د دانسان صاحب و یکی از گاهان مستهل را بدعای آنکه از براد
معدان آن گروه چهانک روح و صحت ساه لغت بهای و صحت
آ بریده بگری کرد و بنحسب ملاحظه که از صلابت بی نام و نشان
و با بدیده و حواس است و در میان آن محافل دو کاسه روی و بدست
کسوه بدست آورده و سر و صحت عرب و و باحسی نا به صلاح دید

بهاگویی مساند اندیش تا پنج هزار کس از اعیان مومنان ربي نور
 قلعه چهاچل نه در حدرد نگهلي است رفته رفته مذکور را که شمشیر
 نام گماشته شادمان مرزبان آسا دران بود لطایف عسار و مکیدات
 متصرف شد و دران حدرد آثار شورش انگیزی نموده و گروهی
 اخوه از اعیان منته دروه بوعب ربي در کنار دریای بید و حدرد
 اُنک نای حسرت رحد خویش پیش گذاشته دست تعرض و تطاول
 برخی از مدافع ممالک محروسه دراز نمودند چون این خبر از نوشته
 وقایع نگاران آن حدرد بمسامع شاه و حلال رسید بکامیابان موجدان اُنک
 فرما شد که موجدان و حاکمیان داران بواحی دریای بید را فراهم
 آورده حتی المقدور تنگ آب آن طایفه حصاران مآب بدارند و نامیرحان
 صرده دار کابل پرتاب کرامت طرار بدهان دیوت که شمشیرحان را
 با چندی دیگر از عمدهای کومندان و جمعی از لشکریان آن صوبه که
 مجموع پلسمزار کس باشد بدفع آن مساند کیشان محال اندیش
 تعیین نمایند کامیابان از روی حذرت و کز ظلمی برسند شمشیر
 حان مقید نگشته با همراهان خویش و لشکری کهکهر و اشرف و
 حشمان جنگ و دخی دیگر از بددعای نادانهای که باو نزدیک
 بودند از اُنک برآمده گذر هارس که در بروی ولایت بوعب ربي
 واقع است بقصد تنده آن بحالت منشان روان شد و چون از بند الرحمن
 مقرب امیرحان که بیدایت حان مذکور در مشاور می بود طالب
 کرمک نموده بود و از ناساز امیرحان بحالته مراد قلی سلطان
 کهکهر راحه مهانته برآورده را با چندی دیگر از بددعای پادشاهی
 لکومک تعیین کرده این گروه ششم سوال بگذرانک از دریای بید

گدازه ناکامیهای بدو مستند مستحقان موجب روی آوردن راسی و خیره
 رویی جمعیت تمام دین روی دریا آذنه لغرم جنگ و انکار در گذر
 هارون اقامت ورزیده بودند شامل حال خون نرغمنای آگهی نداشت
 از گذر سرکه و طور مدنی که سه گروهی انگ انگ و آنجا اقامت
 داشت لغرم روز مهجوران سوار شده مراد ملی سلطان را ۵۰ اول
 صاحب و راجه مها جنگ را برانگار کرده خون پول شد و نثار آینه
 آب نثار در دست صاحب بود بدست روح خزانکار در کار داشت
 و خون حدو مسعود نگذر هارون وحیدند از ۵۰ میدان صند مغرور در دست
 دست و شمشیر از کس از سوار و نثاره ناس روی آب آمده و دند
 و از جمله شهر و سوار و نثاره انجا کرده جنگ جنگ مستعد گشته
 نخست مراد ملی سلطان که هارون بود تا با میدان خون که همگی
 مسلح و آماده سازار بودند و در دل میدان با سوار شش روی آنها بود
 مشاهده ملا می گشته جنگ در غروب و نثار می مراند و کوسس
 دلنثار نظم رسانند و شامل حال و راجه مها جنگ و اسکری که هر یک
 بدتری هم و خلاصه جنگ ور گشته بدع اندام از خون فاسد آن
 مقصدان بدو انام لعل نام ساختند و خرسی صعب و زرمی شد
 روی داد و نثاره الامر نامداد نصر و نثاره الهی و نثاره ابدال
 دین مال خسران ساهد ساهی اولیای دولت می ووال نگرام
 نصر و بدوری مخصوص گشته لوای اعدا را راجند گروه دعدان
 خون از سطوب و صولب مبارزان مغرور صند جوهر هم در ناحده
 بودند از میدان بدتر روی نوازی گریز آید سراسیمه و هراسان بدری
 نثاره را بد و مشاهده طهر مای ماه نمونه آس سازار سراسیمه شدند

و گروهی اسب را در میان آب دریا حاشاک هسنی سیلاب مدا داده
از آن غلغلۀ بمانان مسرت و خرمی اندوختند و قریب دو هزار ازان
در سدرتان نهام خو بعدل رفته سناری محسوس گشتند و اکثری از آنها
در در درازان مسکوتش امواج مدا شده از راد آب تأتس درج نمودند
و چون در گذر هارون درنای مداف منشعب سه سعه گشته بعضی
مواضع باب بود بقعه السیف بهر ازان حواری و دشواری رحت
حداب ساحل سلامت کشیدند و چهل تن دساکر سر پیکه انقام
نهان ازان ظاهر اعتصام گردیدند مدار ازان منصور چهار صد سر ازان حدود
سرا و بقعه دروز حداد که ده بود کامل حال از احملة نگشتند و بدست
سره مشاوره رسیدند و از مادی دله ماری ساختن قاصد رمایه عذب دیگر
گمراهان شوریده سرگردان و چند تبهانه که در روی ولایت موسف روی
واقع است و معجزان منصوب گشته بودند بار منصور بادهای
نابسامانی در آمد و چون اس حمر نه سامع حاه و حلال رسد که ملکان
عظمی خلعت و بدل و ناصانۀ دانی در دو صد سوار بدست هار
و ناصد هفت صد سوار و مراد قلی سلطان نمرحمت خلعت ر راحه
مهاه بکه در دوره سعادت خلعت و از اصل و اصاوه نمنصب هاراری
هزار وار از احملة ناصد سوار دوا سپه سه سپه مورد توارش خسروانه
گردیدند و احملة کاهلکان با دیگر ارنای در لب فاهره بعد از دفع
اعادی در گذر هارون اناست ورود و دس از وقوع اس فتح خسنی
دنگ حال با نرحی از دور نمانان و فرق اندازان کومکی موبه کامل
که امیرخان موبه دار آغا او را با آن جمع نرسم کوهک نانک تیدیس
موبه نکه ملکان دوست و همچندس الله داد حال و منکلیجان که در

ملک گویندگان موندگی کمال اظا با ه از سگاه حضور بدان صوب
 مین گشته بودند و ای الحال اداره معالی صادر شد و در کمال
 ناک رسد نگویم که صلحان تمام نمائند تا آن مذکور ملت حق گشته
 و در تمام دی معده سمسده جان و راحه دمی نگه بندد و گوی
 نگه و حکرام و امر سگاه و دیگر عده ای اندامی و بدالرحم
 ما از امیرخان تا وحی از اندان حار مذکور که نگه ساس
 معدن شده بودند از درویشی ملامت گشته نظریه آمدند و در
 برادر و دوست دوستی از درویشی مذکور و در و در سرور آن
 عاصیان بر سر آمدن در آمدند و محتاجان سفار و نمودن در موضع
 او اند که دهنگ کوهستان آن محتاجان است دیگر نازده اجتماع نموده
 مدرسه مریض خسارت و ده انگری بودند و تفت از احوال
 در مقام خود گراس خواهد نامد .

بعثت ناس مکتوبات من حان با احوال داهره و نیمه ابعان در صف رئی

خون آن گروه حدال روه معنصای جهالت دانی و سفار
 طری حدال سده گراس ناس مصدر آن لرعی و طعنان گشته
 از روی نمرد و استعداد عنار سورس و انسان بر انگشته بودند و
 هر رسته اطاعت و رمان برداری که حدل مدس لاج و رسنگار ست
 ناس خسارت و بی آزرهی گشته نحریم چه ره مهر و ناس ساس
 مال و ناس از سماع کردن آن مو بد مآف سان خورسند و دران
 گشته بر سگاه خاطر خاطر حدل برنوا گشت که آن حدل و ناس نمره

نحت را مالشی و سرا داده ارگران حواب علق بدار دارد و
 با آنکه کامتحان موحداز انگ و مراد علی سلطان که هر سال سرهای
 آن حدود مکرر دآن جمع شعارت و در آوردهای مرداد نموده
 اسدلا و طعریافته بودند و نمرحب برلغ همانون آمدن حان صوبه دار
 کابل شمشدر حان را بالشکری از کومندان آن صوبه نقادیب آن رمره
 ناعه بعدش نموده بود درین هنگام باوصای رای عالم آزایی که
 عکس بدر نفوس الهامات ردایی و مرآت صوابهای اسرار دولت
 و جهاندادست محمد آمدن حان صدر بخشی را با مامور حان و قناد
 حان و طب الدن حان خوشگی و چندینی دیگر از امرای نامدار
 و مداران بصرت شعار که مجموع به هزار سوار بودند نگهبان مهم
 آن اشرار بانکار عدس بوده هردهم دی عدده دآن صوب مرخص
 ساختند و هنگام رحلت حان مذکور را نعطای خلعت خاص واسپ
 ناسار طلا و منل با سار قمره بواختند و از کومندان آن حدش طعری
 لوا مامور حان و فدای حان و طب الدن حان و وگندایه سنگه نهورتنده
 و کنسری سنگه نهورتنده هر کدام بمرحمت اسپ و پرده پوشیده و
 مو بهر بنذیل و شجاع دگ و حمیمی دیگر هر دگ بخت مشمول بوارش
 گشتند و بگرهی دیگر در حور حان اسپ و خلعت و شمشیر عطا شده

حسن وزن فرحنده قمری

درین اوقات مدمت امر که مقام عدل و رامت کنده

(ن ۲) و هادی حان و هند سلطان کردلانی و اکرام حان و داندار حان

خدو و خوی روزه درجهای و چهار سال و نصف کمتر و در حسن و در قبی
 آن در رسیدن به در سلطنت و سروری صورت اعتقاد یافته عامه را
 ناسی آمدن دگوهی معصوم در آموختن و تدبیر و نظم دینی معده
 مطابق سوم اردی بهشت اوایل روز در انجمن خاص عسلجاء
 که ادب حسمت و انبیا و در این سال به بود و در مسعود ناسی
 معصوم بعد آمد و سال پنجاهم عمری از سندن عمر گرامت فرس
 طررند و سر دولت و فرارند و او رنگ در و صلیب بمدارگی و بهروری
 بهراند اجام تا به سال پنجاه و یکم طرر آمار در است در آن بر
 حسمت رة الناح و وک و ابدال قوه الطاهر عظم و حلال باد ساه
 راد و از حدیث و ادب بودند و عظم و طای خلعت خاص و
 مسخر اما مرصع و خلعت با علامت مرور و باصاف و به هراری
 و صفت با صفت هراری و صفت هرار حوار مو انظار با طبع گسند
 و توکل حد و حسمت و کامکاری ناره بهال گذشت انبیا و با مداری
 با ساهزاده ملک احمدر و الاکبر محمد اکثر که با این هنگام منصب بداد
 بودند و منصب بهر هراری دو هزار سوار و عظامی و میان طوع و
 نداء و آفتاب گنر مطرح ادوار مکرمت شدند و جمع کردند و عدالت
 خلعت خاص و عدالت الرحمن حار در صفت حار با تمام انجمن هرار
 روزه و عدالت حار و عدالت حار هرنگ بهر صفت خلعت مرصع و علامت
 مرور و در هرری سده بهر و عدالت و اصل و اصافه منصب هرار و
 انصافی هرار و چهار صد حوار و عدالتی ناسی فرار و تن که ناره
 از وطن ناسی نام شده بهر مر و با صفت گسند و عدالت خلعت
 و اسب و حمد و شرو و ده گد هکی مرصع و منصب هراری چهار صد

سوار و مختار حان از اصل اصاده بمصعب هراری نگاه سوار و
محمد جعفر سرار اکتان مرحوم بعد از مائه مثل نوارش
نامند ر شمع محمد حاد، ر صفت معدوم بعد از حلت و انعام
دو هزار روده و محمد وارث و مصعب حان و چندی از ندهای
معدوم شعار نامه مدعی و دیگر عادات چهاره اقتدار برادر حاد
و از حرانه انعام نادساعانه دست هزار روده مجمعی از امنداران
مقص احسان و سه هزار روده نور و نعمه سلیمان و سرور سران
عطا شد و تا سه روز آتش حان امروز همکدان را سیرمانه حرمی
و کامیانی بود و درس انام چون از نوشته محمد حان و البی
او کج قصد استعاضه انوار توحیات نادرشاهی و اظهار مراسم اخلاص
و هوا خواهی اوشم بی دیوان بیگنی خوب را برسم سعادت نا
و نموده الاخلاص و محضر از معدوم درگاه سلطان نامه فرستاده
بو نظم بی خسته سعید مذکور به بدشگاه حضور لامع الدور
رسیده دولت رمنی دوس در دامن و عطای حلت و حدیث
و انعام پشتهوار روده مناجی سد و درین هنگام درمن اشرف
رسند که عصا حان صوره دار تهیه داخل طبعی اساط حیات
در وشت و محسن علی حان برادرش نعطای حلت نوارش نامه
الله و رب العالمین برادر او که موحدان مراد آباد بود و ارسال حان
برادر حردس که مودار بی سبستان داشته و همچنین سران و دیگر
مدسوباتش ارسال حلت مورد عاطفت گشتند و سید عرجان
موحدان بهکر صوره داری تهیه معنی گشته انعام حلت ر
اصافه پانصدی نگهزار - وار بمصعب دو هزار و پانصدی در هزار سوار

[illegible]

صاحب خلعت سر امراری پوشید و کار طلب حان نوحه‌داری گوالدار
تعدیل یافته به‌نایت خلعت و از اصل و اضافه بمصوب هراری
هفت صد سوار مناهی شد و ستر برهانی نوحه‌داری ناری معدل گشته
معطای خلعت و از اصل و اضافه بمصوب هراری هفت صد سوار
بوارش نادت و چون سنجان ملی حان والی بلخ ابتدا بعدالعرس حان
مهرس برادر خویش کرده خوشی رنگ نام یکی از عمد‌های خود را
برسم سفارت ناستان دیص مکان معنی نموده بود و مصوب او بپار
نامه و از معانی از عباس توران فرستاده و او درس هنگام ظاهر
دار الحکومه رسیده در اعراناد برول داشت چهارم محرم الحرام
نموجب امر اشرف بواسطت بحسبان عظام دولت رمیز موس عدله
سپهر احترام در نادت و ساطعت بادشاهانه او را معطای خلعت فخر
و خلعت و خلعت مرصع و اعان نامیده هرار رومده نواخت درس انام
چون حان دوران صوبه دار اودنسه باحل طبعی و دبعت حیای
مدرده بود تردنت حان بصوبه داری آنجا معنی نامه به‌نایت
خلعت و اسب نامار طلا و بمصوب چهار هراری سه هرار سوار از الحکومه
نابند سوار دو اچده سه اسپه سر بلند گشت و سردار حان موحدار
خوابگده چون موحداری اسلام آباد علاوه خدمتش شده بود اضافه
نابند سوار در اسپه سه اچده بمصوب سه هراری سه هرار سوار از الحکومه
دو هرار و نابند سوار در اسپه سه اچده مناهی شد و سادات حان موحدار
کور که پوز نوحه‌داری خویندز ارتعز معدل حان مصوب گشته نعنات
خلعت و اضافه یک‌هرار و دو صد سوار بمصوب سه هراری سه هرار
سوار از الحکومه نابند سوار دو اسپه سه اسپه هرار مرار شد و حانی

حال نفوح اری برادر ار بعد از عتد الله حال مریض گشته بعد از
 خلعت و است بواس واس فام و دروس هنگام بعد از موسم
 بر کمال ماساها رانهای از محمد عالم و ارای نامدار خلعت
 دارای عتد است و درسم بی الهی بخارا و مرحمت کرد اورنگی
 ناسار مرصع و انداز طلا و حوائج و کمر مرصع و ماده مل و
 حوضه نقره و انعام بسم هزار روزه و فرخی از همراهان
 رحمت خلعت و انعام می و هزار روزه و خوسی رنگ
 الهی تلخ در عتد کرد او کی ناسار مرصع و انداز طلا و
 حوائج و کمر مرصع و ماده مل و انعام بکشد اسری صد مهری و
 بکشد روزه دو صد بولگی و فرخی و انعام بعطای خلعت و ام
 بسم هزار روزه کامدات عواطف ناساها و گداند دست و هدم
 از حوضه سوانج نگاران ناسار طبعه و هاندوز بمسامع حقایق مسامع
 رسد که عمدت راحیلی عظام راحه حسنگه که حدایه گراس
 بدرنده بعد فراغ از مهم بخامور بقطه او بک آبان معاودت نمو
 از اینجا به موجب حکم والا روانه درگاه ملی شده بود مریض گشته در
 دلالت بر هاندوز رحمت هندی بر بست گندی حدیث و نده روز مهریان
 کدور راسنگه مهند خلعت او را که دولت اندوز خدمت حضور بود
 و حدایه سونو نکر ناسار بخامور عصری که در محافظت سونا او
 ظهور بپوشیده بود مورد عتد حضورانه گشته تا آن هنگام از منصب
 مزل بود مورد انظار عاطف ساجده بعبادت خلعت و حمد هر
 مرصع ناسار طبعه و سمنستر ناسار مرصع و است عودی ناسار طلا
 و مل خاصه ناسار روزه و از نقره و خطاب راحگی و منصب

چهار هزاری چهار هزار سوار مشغول مراحم گردا گون گردانیدند -
 درس امام نصرت و رحام از پوشش و ابع نگارن موحی که دسر گرد گئی
 شمشیر حان چنانچه گزارش مانده نه تمدنه ابعانان يوسف رومی
 معین شده بود در نقشگاه حلاب چدن بطهور دوست که حان
 مذکور را بدس از وصول محمد امنی حان نا عاصیان معهور مکرر
 آفرشهای سترک روی داده محاربات نمایان ابعان انداده و آن
 رسته مسا آید از حدود طغر قرون تمدنه و تادیس بلایع دادنه مهترم
 و معارب و گردیده اند - نامن مستملی از کدخدت آن اندکه چون بعد از
 جنگی که کامل حان را نابلق مراد ملی سلطان و دگر ندهایی
 نادشاهی درس روی آب دلاب نامعی اندیشاں حسران مآب روی
 نموده شمشیر حان و عدک الرحیم ملزم امنر حان نا عساکر کومکئی
 کامل حدود ولایت آن معسداں رسیدند سرزمین مدد را که در مدرون
 کوهستان يوسف ری و محل شب و روح و مدداں کور و مرآ گره سوار
 دروز اسب محل دروز ادواج قاهره ساحنه حادثات تهبانه و مورچال
 در موضع اوهند که دهانه کوهستان است و صبط و بسق آن حدود
 پرداختند و مساکن و موطن و قری و مزارع آن تهره نندان که در
 مدرون کوهستان بود بی سپ تاحت و اراج و دستکوس بهب و
 عارت گردانیده راس اسدلا و افراحتند و محمد امنی حان مدد
 بخشی که چنانچه مذکور شده نالاسکری قاره و ترهبانه و سامای
 شایسته از حباب حلافت و اعدال ناسدصال آن مو نند سگان معین
 گشته بود و مرمان شد که از کرمندان حوس و داند حان را رحناج
 سرعب نر شمشیر حان فرستد که بدشتر نا نجا رسیده صمیمه

همراهان او کردند تا به محل رسیدن - سترخان آگاهی یافت که مردردان
 در فاری با صحرای که او را دست آورده اند خویشی ساخته بودند
 و موضع منصور و پنج ده و سرخرکه محل سکونت مهاکری محتل
 و باغ او است اجتماع کرده اند عزم نموده آن فساد انداختن نمودند
 پنج روز دست و دگر بازی کرده تا اوج فائده از او داشت که محتل
 انانیت خود فروز نهاد و در سر آن گروه سه روز و دو شب خون
 بموضع پنج مرد رسد عناصران حدان رده با گروهی اندوه از سوار
 و بنا به در دامنه کوهی دهم حرات سرده دست ناآوردن و نگر
 کسانی اندازان سپاه است کس تا آن روزه حائل تا ابد اندس
 در آن محله داد مردی و مردانگی دادند و پنج مرد نام از خون حصم
 دره سر احاطه لعل گون ساخته و مردی نازوی دلاوری فاعل معهور را
 از موضع مذکور دفع کردند محالغان یعنی اندیش خون با به مقاربت
 در حدود دزدان خون را سلاخی گوه گسوده و دیر و بعدگ رسد
 دیگر بازه هنگامه آزادی حدک گسودن و لحظه حوکه المذیوشی گره
 مدد و داد و درون آن رس داود در رسم سترخان نمود انگی
 بعد هندی در احب و حدی و نگرار دلاوران حلاف سمار گوهر
 جان نثار کردند و بسیاری دیگر شجاع و دلیری را بطرار رحم رند
 بکشدند و اکبری در می سماکن آن شده زوران را آنس در ربه امده
 و واهی اها ملک عارف داد و پس از در روز دیگر بازه سمسدر
 خان تا حد مسعود در سر موضعی حده که در دست حب پنج و
 بود ربه در بهب مواسی و اموان و خرد و موطن آن جمع حشران
 مال گناب و ران موضع از آنادی ابری نگناب و بوندی دیگر

بر چهار موضع که بدج کروه بنشدر از سرعراست قاحت نرده لوازم
 اذیاب و تحریف معدوم رسانید بهاگوی سیده روی و دیگر ملکان
 یوسف رثی بعد از وقوع اس معدومات ناعانت و آمدان الوس الکو رثی
 و ملی روی گرد آورده که اهل سواد و مدیر اند لشکری فراوان گرد
 آورده بحال محال تدارک و انتقام پانزدهم محرم الحرام تا سپاه
 نامحصور بموضع منصور آمدند و آنجا مورچالهایی مستحکم در اماکن
 مناسب بسته از بناده بندوقچی و تیرانداز که بناده از مورچ
 فراهم داشتند بناده بندی ها فرار داده مورچالها را استحکام نام بخشیدند
 و روز دیگر عزم بنکار نا لشکر و مروری نموده نا گروهی از سوار و بناده
 از موضع مذکور روی خسار و نسوی گزار آورند و فراوان آن مردان
 مورچالهایی لشکر طغر ابر بردنک رسیده آثار - درگی گرد شه شعر
 حان ترقیب انواع نموده نا حدود فاعرة متوجه بدج معاشر گردند
 در دوح فراوان الله داء حان خوشگی و دلبر ولد نهاد حان روهده
 و مصری و سند و مرور و قطب کسی و انراشم و سرمست داود روی
 و عند الواحد قدام حابی و کور دهس کور و کش سنگه و مدر تعقی ملازم
 امیرخان نا گروهی از تانسان حان مذکور مقرر شدند ر راسه دینی
 سنگه بدیده و راحه مهاسنگه بهدوید نا حصعی از مبارزان شهامت
 شعار در د رانبار فراز نام و گونال و حکرام نا حوی دنگر در خرابان
 تعدین نامند و اعرجان نا رمره از معولان بقراولی کمر همت دست
 و شمشیر حان نا عده الرحم نایب امیر حان نردک بدل دشده
 کز درمای فول شد چون حیثیت نصرت لوا نا دافرب گشت عامنان
 معهور دست حرا بنجنگ نندرق و تدر کشوند و سپاه طغر بنده

مصر و سدر مال و نان و نذوق آن حنره رومان حسارت کدس
 را از پس رانده موضع منصور که حنایه مذکور شد آنجا مورخاها
 شده اند و بعدگی و بدر اندازند از گداشته بود رساوندن حوی
 اواج دانه مورخاها بود که شدند آن گروه عابد و حاتم مکرر
 سلکهای عظیم و مورخ نذوق ستر رها کردند و بردن که روی
 لک طغر ابر بر گرد در پس انداخته است سمندر خان اواج هر اول
 و بر امارت کنار خان و بر مرد دران اطل سندر اچند خان مذکور
 خود در اواج مول بر آن قوم محدود حمله آور گشت و حوری
 صعب در دوسه دلاران مصر و سان مصر و ط و ط ن سنان
 خون سنانی از آن حنره سنان لکاک معرکه بر آیدند و دانه
 کوس و دلیری دانه سلک جمعیت اعادی از هم گشتند و
 مقام را از اندازند سکنی رسوا و هرمنی فاحش خورده جمعی
 و در عاف دج اندام گردیدند و گروهی اندوه متروح شدند و از مرط
 حارب هوا سنانی از گرتنگان خون نلس آب دج بر رسیدند
 بی اختیار آب خورده سعلت حناب حوس مرد ساندند و گروهی از
 بیانی سده لب سراف عدم رسیدند و برخی که مرصت گردانند بر
 دراز کوهی که را موضع بود بر آمده کوس و آ رس دانه و زردند
 عساکر مصر رده بر آن کوه محبط گشته از دگ طرف هدایت
 برادر سمندر خان که هر اول او بود تا ناندان خان مذکور و طاب کاسی
 و دالرح حوسگی و حوی دنگرتنگ در موسند و از طری
 دنگر الله دان خان و سندرو مصری و انراهم و سرمست و جمعی
 دنگر دج اهل مصران مرد اچند مداران و روزی آهنگ خون لک

قدر و تنگ دمع مقرران بنواهند بی توقف و درنگ از مراکز
 نداده شده و سببها در روگردان مردانه وار نگردانند و گدوهای از
 مردودان که بیدار دشت آمدن طعمه جمع اندام ساختند و برخی
 که دست از حدک کشیده امان طلبندون آنها را دستگیر نمودند
 چنانچه قریب سصد تن از ان عامیان که چندی از ملکان معتبر
 الوهاب خود بودند اسیرگشتند چون درین امان اسیران و کاهیات
 و سامع حاکم و حلال رسند عاطف سهندانه نده پرور قدران شمشیر
 حاکم را بعد از خلعت و با صافه ناصدی بمنصب سه هزار و هزار
 و ناصد سوار از اسلحه بکهرار سوار در اچیه سه اچیه نواخت و از
 کومکدان او راحه دینی سنگه بدیده بمنصب دو هزار و هزار سوار
 و گوندال سنگه بمنصب هزار و ناصدی بکهرار و ناصد سوار و حکرام
 کچوازه بمنصب هزار و ناصدی بکهرار سوار راحه امر سنگه درری
 بمنصب هزار و شش صد و بیست و سوار هر یک از اصل و اصاده و
 مسموم بعد از ارسال خلعت مورد در ارتش گشتند درین اوقات عادی
 حاکم بصورت داری احمد تر تعین یافته بعد از خلعت و بکهرار و ناصد
 و با صافه ناصد سوار بمنصب چهار هزار و هزار و ناصد سوار
 مورد عاطفت شد و الله وردیخان موحدا را مراد آید ناصد داری
 اله آباد از تعین بهادر حاکم معین گشته بعد از خلعت و اسب و
 اصدا در میان عالییشان مشعر باین معنی بوارس داشت و از تادمان او
 بکهرار و ناصد سوار دو اچیه سه اچیه مقرر شد که از اصل و اصاده
 بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار دو اچیه سه اچیه ناصد و صوم
 داری گجرات از تعین بهادر حاکم معین گشته بدیع

گندی مطاع بار صادر شد که بعد از وقفش الله و رب العالمین فائز آید
 از اینجا عازر گنبراب گردید خط مهمان آن ص ۳۰ نام نهادن و دامدار
 جان نوح داری سوکار مراد آن مصوب گشته عذاب خلعت و
 است نامار طلا و از اصل و اماه نمصبت چهار هزارری سه هزار
 وار سردار شد و اعداد جان خلعت نامه برای دین مبین در و
 خوش اندر الاما صوه دار بنگاله مرخص شد و محمد طلعتان
 در سلک کومندان بار الملک کابل از طام ۱۰۰ دطای خلعت و
 است نامار طلا و کمر بند در فل دارک مناهات اراحه و معینه
 جان که ساق و حیدار خورده بود به حداری سلطان و در بهری
 معین نامه داماده هزار سوار نمصبت دو هزارری بگزار و بادصد
 سوار دو اسبه سه احمه سردار گردید و خون را گرن مهرور ده که در سلک
 کومندان صوبه دکن انظام دایم مصدر بقصدی شده بود مورد
 عذاب حضور مالک و باب گشته سرگرمی قوم از و ریاست وطن او
 دایم سلک سرش عطا شد و عطف دساهانه او را دطای خلعت
 و علم و نمصبت دو هزار و انصدی دو هزار سوار سرما ۱۰۰
 نمصبت و خون محمد دی جان کجی و واقع بودین صوبه
 از یک آن داخل طبعی درگنده بود زمان شد که عذاب الدن
 جان ناظم مهمان بندر سوزب صوبه مذکور شده نمصبت کجی نگری
 و دایم نگاری آنجا دنام نماد و رس آنعامتس دینان خانکس
 ناظم مهمان بندر سوزب معین دامده نحصات جانی دامور شد و
 خون محمد امین جان که با حدود مصر و ساس دسایه گراتس
 دیرینه دایم و اسد اتصال اعیان و سبب زمی معین گشته بود

بولانب آن مردودان که شمشیرخان با لشکریهای کامل آنها بود رسیده
 از مراتب صاحب و تراج و تحریر مساکین و مواظب عاصیان چندانیکه
 ممکن بود بعمل آورد درس هنگام نامتصای راجی عالی آرای برلنجه مانور
 باز صادر شد که برخی از کرمکشان خویش را صمیمانه کوشیدند سابق
 شمشیرخان ساخته و از راه دستور بدست در سر زمین اوهند گذاشته
 خود با همه حدود مسعود معارفت نماد و چون بنابر اساطیر
 لاهور رعد بوق گرفته از تعداد اسراهم خان بصورت داری آنها تمام
 نماد و سده همراه او درگاه آسمان حاکم آمد - محملی از کیفیت
 حال خان مذکور در آن مهم آنکه در اردم رنج اول از آب دوشهره
 گذر بر گذشته موضع لکی رسید و آنها سه مقام کرده شمشیرخان را
 از اوهند مرد خود طلبیده که بعضی حقایق از وضعیتش نموده در صلاح
 کارکنش نماد شمشیرخان حاضر از بدو دست سر زمین اوهند و
 مورچالهای لشکر طغر بیرون جمع نموده بموجب طلب خان مذکور
 برد او آمد و چون ملکان قوم اوتمان روی را که اظهار اطاعت و فرمان
 برداری میکردند و شمشیرخان ملکی گشته بودند همراه آورده بود
 محمد امین خان نامتصای مصلحت آنها را خلعت داده رحمت نمود
 که باوظان خویش بازگشته دستور بدست در آنها مژم و از سطوب
 عساکر فاهره امن باشند و مراد ملی سلطان و جمعی از مصلحتداران
 و احداث تدبیر انداز و برق انداز از همراهان شمشیرخان صمیمانه لشکر
 خویش ساخت و چون از مرز بوسف رژی قوم شیرنا که از سهار داده
 تا کوه کره مار خانها سکونت دارند هنگام اظهار مرصت دست
 حسارت بدردی مددکشوند و بنابر اظهار آمار شعاب و نگال سراوار

ادب و گوشمال نبودند و موافقت و ای مصلحت مرا بعد از سه روز
 ابرام در مواضع لکی تعزیم بدیده آن مقصدان مصوب سپهار کده
 روان شد و چون اعیانان باخویر تفرس و عساد فرستاده با قوم اکور و بی
 که بهالوی ند بهاد نا داد آنها مستظهر بود معقول شده بودند
 بحسب اعرحان را تا درین همدصد سوار بدان صوب بغداد و رود
 و پس از آن گنجعلی خان را تا دو هزار سوار بآن حدب معین
 صاحب که با اعرحان اتفاق نموده در نادیم نعی اندلسان آید
 صلاح دانست نگار دیند و چون ما پس لنگرکوب و سپهار کده مدبول
 گردد مترحان را تا صد سلطان و همپکن بدیده و اکرام حق و
 مراد ملی سلطان و کنسری سنگه و رکبهها به سنگه و گروهی دیگر
 ا مقصدان و برخی دیگر از اندلس حوس بعدش بود که
 مواضع راحی سپهار کده را بنارند خان مذکور و به راهانس هنگام
 صبح بفرست که در دیم راسب سپهار کده بود و بعد آنرا تا حدب
 موضع دیگر که در اطراف آن بود ناحند و در صای اذون کوه
 کوه مار در آمده و حدب فرست که گر را آن در رده تحاکب ندره برابر
 ساختند و درین ستن هزار از مواسی عاصیان نا کار بدست مبارزان
 نصرت شعار در آمد و مترحان با سفا طغر نا مطعر و عاده به سکر
 و تروری بدوست و متحد آمدن خان نا امواج مقصور از آنجا بطی
 مرحله بموضع حصار که نزدیک کوه سواد واقع است رسیده اسارت
 او عساکر گردن مأمور بدادست مقصدان آن مرور و نوم و تحریک خوب
 و مساکن آنها برداشتند و عمارت مار از روزگار سبک آن سرزمین در انگلیس
 مواسی بدادست آوردند و چون حال مذکور از ناحب آن حدب

و تقدیمه عامدان مردود مرد آحت بدست و هضم و دفع الدانی تا عساکر
 و مرور مند دارهند رسیده تر حقایق و کدوبات آن سر زمین آگاهی
 حاصل نمود و بموجب ترلع معلی که دروس وقت نار رسد شمشیر
 حان را تا لشکر سانی که همراه او بود و قریب دو هزار کس دیگر
 از همراهان حربش بدستور دینتر آنجا گذاشته ششم خمادی الاولی
 با حدرد مسعود ازل حدادون مراجعت نمود درین ایام کرب سده
 را با راحه حدسنگه که در راه پدر بدتش بود بدعبدال سراف سنده
 در لب دور گشته و طای حلیعت مشمول مکرمت شد و کش سده
 والد راحه را سده از وطن رسیده احد از ملازمت اسرف نمود و عطای
 سلعت سرمایه افتکار ادراحت و از سولج دارالملک کال تعرض
 همایون رسد که عربیان قباء دارداحور داخل طبعی درگذشت

حش وزن فرخنده شمسی

درس فرخنده ایام معدمت درحام که از مدص قاس آفتاب
 معدلت شهید شاه حق بره راوۀ امید خاندان روشن و رشید کتاب
 احسان گدایی حدو گردون شکوه عرصه جهان رشک ساخت گلشن بود
 حش وزن شمسی حور شد اح حلام و کشور حد بی سگانه آزایی
 نشاط و شاه مانی رحلت او در عشرت و کمرای گد و بدست و
 بحکم خمادی الزاری بدستم ان قریب دو ناس روز در این خاص
 تسلیم آنکه که برای ادن حش هسا و تدیس حشرانی آرائش ناده
 بد و رسعود تأثیر معیون بفعل آمد درون حش حدسند احبر ارج
 عظمت و نامداری گوهر درج حسمت و بختداری پادشاهران ارحمند

سعاد دولت محمد اعظم دعطای خلعت خاص و در نا سار مرصع
 و مکرمت در مثل سوار عاقبت گسترد و در هر جان دعای خلعت
 خاص را اختصاص نام و مکرم خان معوی مخاطب ممدرو
 مکرمتان گنده راسب انخار اوج بلند و می افراس و دای خان
 هوشدای گور در از معتر جاب خان معین گنده و رخسار
 خلعت و اسب نا سار طلا و دما و حرار و ناصب سوار بمص
 چهار هزاره چهار هزار سوار در بلند شد و در انداز خان از معتر
 و دای خان خدمت دار و مکی و نوحه خلعت سوار و می و شد و
 کترب سنگه معدوم بقاره و نامان و اصدی اصد سوار بمص
 سه هزاره و حرار و اصد حوار و نصرت خان مها و دار و در نا صان
 نا صدی بمص دو هزار و نا صدی حرار و اصد سوار از اسخته
 همد صد سوار دو و ده سوار ده صفای شدند و روح الله خان از معتر
 و در انداز خان احتر و مکی سده و دما خلعت و نامان نا صدی
 د صد دو هزاره سصد سوار مسمول اطار برین گردید و کامکار
 سان خدمت ممدرو مکرمتی احدثان از معتر روح الله خان معین
 گنده دما خلعت و اصل و اما و دما حرار و اصدی
 شدند سوار سوار و نامی [و اصل و اما رکبه سده و ده و ده
 د صد حرار و نا صدی به صد سوار و اصل الله خان و مص
 حرار و نا صدی سن صد و نوحه سوار و مکرمت خان از کوه کدبان
 دکن دما حرار و نا صدی هفت صد سوار و صالح خان دما

هزار و ناصدی دو صد و پنجاه سوار و صد و پنجاه نفر
 هزار و هزار سوار و معولان منصب هزار و هفت صد سوار
 و یک تار حان و صد و دوازده نفر هر یک منصب هزار و چار
 صد سوار معتمد گردیدند [و راجه اندر من دهند هزاره ارکومندان صوئه
 ننگاله ناصافه ناصدی صد سوار منصب هزار و ناصدی ناصد
 سوار و کودداحی دکنی عم محمد علی حان که کفایت احوال و
 حقیقت بیگانه را باطنی اوستق ذکر نام چون درس هنگام
 موافقت حان مذکور تو موثق اندر اک شرف اسلام داده بود و بعد از
 جلالت و اسب و سار طلا و شمشیر و سار مندا کار و انعام در هزار
 رده و منصب هزار و هشت سوار سرمایه مناهات و کامرانی
 اندوخت و کش سنگه ولد راجه و امسنگه که تازه از وطن مسد سغیده
 رسیده بود منصب هزار و ناصد سوار سواران گشته نکتور کش
 سنگه مخاطب شد [و بعد الرحمن بن بدر محمد حان نایب بدیع
 هزار رده و محمد بدیع بن حسرو بن بدر محمد حان نایب چهار
 هزار رده و نایب محمد برادر حرد از نایب سه هزار رده و خوشحال
 ننگ کاشعری بمرحمت شمشیر و سار مندا کار] و محمد منصور برادر
 بعد الله حان و الی کاشعری مخاطب ناصر حانی و عنایت خدعه مرصع
 و یک زعفر و نل و انعام پند هزار رده و ناصر حان ولد امیر الامرا
 مخاطب طغر حانی مطرح انوار عاطفت گشدد [و سید محمد بدوخی
 نایب چهار هزار رده و حکم مومنا نایب هزار رده و نعمت حان

و مسجد و ارب و حرمی کدر هرک باعام مگهرا روده کاداب
عداب نادسانه گردیدند و سه هزار روزه درمرقه و سه سندان
و سرود سراان عطا شد و آن حسن خسراخ تا سه روز جهاندان را
مرماده بساط و مدراکه اندساخت بود تذکره و سیم رندع الدانی و سیم سی
المسی بند العرومرخان و رحمت خلعت احر و سمسره هر دو تا سار
مرصع و اسب تا سار طلا و یک رنجدر فل و انعام سی و چهار هزار
رویه و همراهایس باعام سارده هزار روده و حوسحال رنگ المسی
سندان دلی خان عداب خلعت و اسب تا سار طلا و سمسره و سدر
هر دو تا سار طلا و سدر هر دو تا سار مرصع و یک رنجدر فل و انام
سی و چهار هزار روده و بار محمد سراسر و حمید خا و خنجر
و انعام نگردد اسرخی نگاه پیری و در مقام باعام چهار هزار روده
مسول مراحم نادسانه گشته و حصص اصراف تا بند از اول تا
آخر سه رنجارا و رمقای او و یک د لب روده و تا المسی لبح
و مدعه از یک لب و نگاه هزار روده عطا شد و اسم بی مرسا که
والی ادرکنج عداب خلعت و انعام سس هزار روزه بواس
داده مرخص گردید و از روی عاطفت یک قصه خنجر مرصع گران
بها مصحوب او برای والی مذکور ارسال نام و دست هزار
رویه باز حواله رسید که از مدعه هفت سنان خورد و ده حب موسی و ده
نرد و از خزانة احسان نادسانه برای حواحه موسی و حواحه
راشد که از حواچه های حوتماری اند هر کدام پنج هزار روده مصحوب
کسان آنها مرسل گشت از سوانح اس انام آنکه از بوسنة رفادع نگاران
موسنة دل بندر کسمند و عرصه اسب مراا جان رسد از دست مه رس از راه

خلافت گردید که خان والا دودمان عبدالله خان والی کلمه مرکه دوا مرس
 خان مرس بر و مسدول شده بود تا اهل و عدال و معدودی از ملایان
 حوش عارب رفته بی سه ماں بقصد توسل و التماس در لب
 ویس قریس که ملجای سلطان و مرجع حوائج است روی عرومت
 ار ولایت حوش ندان صوب دهاده و خواجه اسحاق که چنانچه در
 مقام خود گزاریس نموده از حداب سلطان و جهاندی برسندار
 ددانصوب دسوری نموده بود درین حالت بدو ملائی شده خان مذکور
 را در رهایی از آن ورطه مهت و معارف گشته است و عقد رسد یکشنبه در
 بهشت بطور حواهد رسید حضرت ساهمشاهی که ذات قدسی
 ملکاش مصدر اعطای الهی و مدد الطاف نامدناهی است با سماع
 این خبر از کمال رأب و دروایی بر تو تعقد و مهربانی بحال آنجا
 سعادت نشان انگنده خواجه صادق دحشی و سید الله را بحسرت
 تعدد مراحم مهمانداری آن سلاله حوائج تعیین نمودند و یک
 قصه خاتمر مرصع گران بها و حبیبه مرصع و بقصد رفته مراسپ
 از عربی و عراقی و ترکی چندی از آنها تا سار مرصع و طلا و دور رسد
 فل و برخی از طرب طلا و نقره و قدری معدوده از ملوس
 و عیال ابواب و خدمه و حرگاه و نقادس و فرش و سایر اسباب
 تحمیل مصروف آنها از مال داشته حکم فرمودند که مرستانها
 یکشمیر شدانته آنجا بآن والا دودمان ملائی شود و حکم شد که
 تا رسدن خان مسطور ده منشاه حضور لامع النور دوازم مهمانداری
 قدام نهادند و در لایع گدنی مطاع بعمار خان صوة دارکشه در صادر شد
 که چون ندان حظه دلپذیر رحمت از سرکار اسرف و اطمینان سامان جمع

ضرورت و ما محتاج آن حال رفع قدر نموده و مدافع نداجه هزار رو به
 از حرارت آن صوبه دایه هرگاه روانه درگاه سلطان بنه گردن خود همراه
 گشته حال مسافر الله را درگاه حلافت رساند و محمد امین حال
 صوبه دار لاهور زمان شد که خون نآن مرکز سلطنت وارد گردن لوازم
 اعرار و اکرام و مراسم دنگو داس و احترام بعمل آورده و طایف صنایع
 بروجه لاجو معدوم بنامد و نداجه هزار رو به از سرکار حاضره سرعه و
 مدلی گرامم و برخی امدعه ارحاب خود دهد و همگین
 محمد حکام و موجدان که بر سر راه بود حکم شد که حال
 مراتب مهمانداری ظهور رساند و از حدود مدعه خویش
 نآیند سانسده نگذراشد و در هشتم سوال سال ارسام از خلوص
 همان ظاهر دار الحکمه رسیده در کمی از سانس درخت آید
 اعرانان مرود آمد و در آنجا داساره والا لوازم صنایع حفاظه سانسده
 حلال و دروسان آن دولت گرامم سانس است مدغم رسد
 و حاکم رسد حال مرحوم که سرمدی عالی دلنسی است
 برکنار دریای خون و از سرکار حاضره سرعه و برخی و دیگر لوازم
 آن مهنا گشته رد و صفای اده داده بود بجهت برول آنجا
 والا مکان معدوم شد و دراز نام که از دهم ماه مذکور داخل
 دار الحکمه گشته دادراک ملایک ناصر التوکل حدبو جهان که
 سروران گیتی و سراداران کنه را هوای نمای آن در سراسر
 کامدای گردن دران روز بموجب حکم والا رنده امرای عظام خضر
 حال که مدار مهمان آن دولت گیتی انحصار است تا اسدخان بخشی
 دوم تا درون شهر دنگو گشته با احترام تمام آنجا والا معام را بنارگاه

ابدال آردند و چون داخل قلعه مبارک شد ناصرالملی رکن السلطنت
 حاضر حاکم آرد از راه باغ حیات بخش مسجد همانوس عسکانه
 که عبادتگاه خاص پادشاه حق پرست است و ملاقات حاکم موسی
 الله را آنجا معرور شده بود آورد و حضرت شاهدشاهی ساعتی
 بدل از مار طهر حرامش ابدال تان دفعه قدسیه فرموده حاکم
 مذکور را از احرار لغای مریض فرس ویدس ا دور و مسرت آگس
 ساختند و تسکین تعقد آمر عطاومت پیرا عاظمهای دادشاهانه
 بجای آوردند و چون وقت نماز در رسید تأتس معهود نماز طهر کجاعت
 ادا نموده بعد فراغ از نماز آن حال رفع منزل را بمنزل رحمت
 فرمودند و پیشکاران و لشکرها سلطنت را فرمان شد که هر روز از انواع اطعمه
 و اشره نوعی که سر اوار این دولت پیر دستت باشد از سرکار خاصه
 شریفه حاضر نموده تأتس شادسده معرمانده باشند و همواره
 شهنشاه مکرمت پرور مهربان آن سلاله حوادث را بملاطاف گوناگون
 دان و شان منفرمودند و خاطر عمدی در رنج کشیده اس را ناطهار آبار
 بدر سناهی و متوت بروری مسرور ساخته انواع دل خوئی و کرم خوئی
 مطهور مدرسانند و بوقت دیگر عاطف حسروانه حاکم مذکور را در باغ
 حیات بخش از منس حضور قدسی سرور کلمات صاحب الحمله
 آن حشمت پناه مدت هشت ماه فرس حریمی و شادکامی و مشهور
 اعمار و احترام در دار الخلافه ساه جهان آباد مهر برده از کرامت و
 محبت معرور آسود و منامی اعطاف بفرمان حد نورمان عمار مکاره
 و توانم روزگار که نامنصای گردش چرخ دراز آردا روی نموده
 بود از صحنه خاطر درود و چون عریمت طواب حرمین شریفین

واد هما الله ودر آن و خلاصه دوس نهاد همب ساخته در آن را : و در حله
 و سوج داشت پس از انقضای مدت مذکور ناچار آن قصد استی
 مرحض گشت و هنگام رجعت حضور شاهنشاهی آن سوگت مرید
 را دیگر تارة نخست حضور طلب داشته انواع لطافت و مهربانها
 بجا آوردند و ناسازگ و الا کار مراد از آن دستگاه سلطنت سامان و
 لوازم و محتاج آن سفر ممدت ابر و روح لایق نمودند و در کج
 گرامت رسان تصویره دازان و حکام و رخدازان از دار السلطانه
 ساه جهان آگاه تا به در صورت صادر شد که آن رنج و در را از
 حدود مدخله خود تا می ساخته نگذاشتند و مهماندازان بدستور
 هنگام آمدن به من شدند و از اول تا آخر مدخله ده ایل رفته از
 خوانده ناساهانه باز عائد گردیدند عرق رحمت تعرض اسرف کردند که
 حال دوران صوره دار اودوسته داخل طبعی رحمت هندی تر نسبت
 بدستور هم دانستند حال از بعد از محبت آمدن حال که بدستور گراس
 نامده بود بعد مراجع از مهم و رحمت رومی بصورت داری دار السلطانه لاهور
 معدن نامه بود بدستور حلال العذر بدستور بدستور بدستور گشته
 عطای حلا صاحب و علمدار مرصع نوارس تا به و در آن اتمام عاطفت
 بدستورانه ادساره را های عالم بدستورانه نوارس نام دار اوعطای حلا
 و مستانی قامت آمدند در امر احب ارسل حال و بدستور داری سلطان دور
 دلمیری معدن گشته نامت حلا و است از اصل و اصا به بدستور
 هزاره است بدستور دو شده است به در امر از است و خواص بدستور

فعله داربی گوالدار ار تعیر معدم حان منصوب گردیده بعدات
 خلعت و اسپ و خنجر و خطاب خدمتکار حانی مهابی شد و خدمتکار
 حان بخدمتگذار حان مخاطب گشت نوردهم انراهم حان که از
 صوفه داربی دار السلطنة لاهور معرول شده بود باحرار ملازمین اکسیر
 حاصلت چهره سعادت بر ابروخت و میر حان و هاک حان که در
 سلک کرمکدان محب دامن حان بودند بعمل شده و فائز گردیدند
 و عنایت حسروانه منر حان را عطای خلعت بواخت و عنایت الدبی
 حان بوحدار منبرا ار آنجا رسیده دولت رمن بوس دریافت درین
 اوقات چون از سوانح نگاه بعرض همانور رسد که آشامیان سرود
 دگر ناره ار راه با عنایت اندیشی قدم حرأ و حسارت ارحد خویش
 دیش نهاده با لشکری اندوه و فواره عظم بر سر کواختی که سرحد
 ولایت نگاله امت آمده اند و بدین عدم وصول مدد بسید بیروز حان
 نهاده ار آنجا آن در سیرتان در قلعه کواختی استیلا یافته حان مذکور
 با اکثر همراهان نمودی و مردانگی بعد حان در راه عنودیت
 در ناحیه است زای عالم آزایی چنان انضا نمود که یکی از عملهای
 آسان سلطنت با لشکری از بدشگاه حضور تدفع فتنه آن عاصیان
 مقهور و بی دینان ار جدا دور معین گردد و برخی از عساکر کومک
 آنصوبه بر همراهان خویش ملحق ساخته بتداب و تدبیر آن
 گروه حدال پزوه پردازد بدین آن راحه رامسکه نگه است اس مهم
 معنی گردید و تصمص و کم ماه مذکور عنایت خلعت و اسپ
 با حار طلا و حمدهر با علاقه سرورند مورد بوارش گشته مرخص شد
 و بمصنوعان و کیسری سنگه بهور تده و رکمانه سنگه معرفتیه و بفرم دین

مستودنه و حمی دیگر از عمدتها و مقصدان و هزار و دصده
 احدی و اصد تری انداز تا بعضی یافتند *

حاجه

سناس و داناس ارد بی همنا را که درمندیاری نیت بلند
 و مسکاری طالع ارحمد ده ساله سوانج انام سلطنت و کام زانی
 و اعوام خلعت و جهان سناسی گندی حدیث مهر اهر شهر سردر
 شهساده عالم گنر بطوری بدیع و اسلوسی منیع که در برای طابع سوار
 دستان کار آگاه سخندای و دمای سناسان رموز الفاظ و مانی
 تواند بود بی ساند و معالعه و اطرا نگاشته کلک نگه بدیع و بی
 مترا گردند و ازان رفیع دولت آثار الواح صحیف دررگار و ادوا
 دمانر نعل و مهار و دمنج حاوند مدبره مدامس بسر مداف و مآمر
 و دکر معالی و معاصر آن اوزنگ دسن کسور ناطق و ظاهر نام این
 که نام تر خردند انام دمنج اویناد *
 کمولعه * نظم *

صد سکر که این سگوب نامه * در رسیده صد نکام حامه

دستاخت خسمب و حلال است * مهر و دما در کمال احم

دستور سلوک شهر ناران * آورده گوش روز گزاران

هر نگاشته او هزار دمنر * هر نقطه در هزار گوهر

منکر و که ساده است گعدار * این شاهد ساده هست درکار

کردم سگوب کاری کلک * دس گوهر بی بهادر سسلک

صد رنده نعل گندم از کمر * داسانه رم در لغت این نکر

طعم با دمنج این دم دست * دمنج دمنج در دمنج از دمنج

فسار رسند حواف و آرام * کس بامه گرمیت حصن الحام
 اندون حمامه حقائق نگار نرحی از سرائف اطوار و کرام احلاق آن
 حدیو اعس و آبان که حدانگانه طرار نگارش یافته در دبل اس صحیفه
 ابدال مدب نموده شاهد کلام را ندان ربور احتنام می کشد *

گدازش نرحی از کرائم عادات و شرائف صفات این حدیو کامل الدات

چون اندر جهان آدمی آن پانه امزای اورنگ دولت و دس را
 مورد انظار فصل و گرم و مطرح انوار قرب و دیوارش حرمش
 ساخته در حلاوت و سروری مرتبه اکملیت و نرقری از مرمان رمان
 گندی نگانه و ممتاز خواسته لاحرم دات کرامت سماتش را بحلیه
 ملکات فاصله و احلاق کامله انسانی پذیرانه سعادت خاوندانی
 کشیده تا بشرایف اوصاف و حصائل و خلایل مناد و میضائل
 مسکنه انسان کامل باشد و نومور حق سناسی و دس بروری و مرط
 بصفت سماری و معدلب گمدری معددای خزانس دس دار
 و پیشوای سلاطین عادل چنانچه صورت اس معنی در مرآت خاطر
 دیده و زان هو نمودن و آگاه دلس حقیق پیوند از تندع مراتب شمائل
 و عادات و تصفح مدارج تابداب و سعادات آن حصرت خلوه ظهور
 دارد و رام اس صحیفه مآثر ابدال نگدازش نرحی از ان چهره آزایی
 شاهد معال گشته ندان تقرب برای حسروان جهان و سرمراران
 کیهان خرده احلاق می مردارد که آن گرده والا سکوه را دسدر العمل
 دراب و نختداری و فادون الدت حشم و کامکاری باشد - آن دادشاه

خدا آگاه نامدعی معاد طری و دیگر تحتی ازای نکمال
 روح در مراتب دین مدنی و بها اب و استدعای بر حاد
 سرع مطهر حضرت خاتم المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و علی
 آله و اصحابه اجمعین حدیثه آرا آن در روی روزگار آسکار است
 منصف و مومون اند و از دافع ارتع معیند اسلامی نمدهد
 حدیث امام ائمه حضرت امام اعظم مدنی الله سره الاکرم که از روح
 مسکونه هداندن حریم کعبه دین و ایمان روس و انوار نرکات
 محمد ذاتش بر انظار ارض و ارجای جهان برپا اوکی است عاملند
 و جمیع عقاید و اعمال آن برگزیده در اخیال بر طبق اصول مستحکمه
 و روح مدینه طایفه حقه حقه است بقوی و صلاح و رشد و نور
 آن حضرت دریده است که منعمان روزگار و ذرع کدسان برهنرگار
 از بدیع مراتب احوال سعادت منوال حلقه ارادت در گوس و عاصه
 بروی نردوس دارند آن مور نامدب آسمانی تا خوب چه است
 امتداد جسم و کامرای هم از رفیع حسن سنان و عنقوان ادام
 جوانی که موسم نو بهار عسرب و سادمانی و هنگام علنه و استدلالی
 هووس نامدست او جمیع مناهی و ملامتی و مسکرات و مکررات
 منکر و معوزاند و از سای ساد بودی هیچگاه مانند هوا در سنان و
 عسل استکان لب سرب و حق ندالوده نوی معکرات و معنرات دمسام
 پرهنگاری آن حضرت نر حقه و از کمال عقب نفس مدنی
 سرب هرگز طبع منارک حر تا سوانف حلال و روحاب مکررات
 معارفت و مصاحبت نر حقه و از منادی علوای سنان تا آن هنگام
 میمند آمار حقه مد و رحام که من کرامت فرد منیل همس را

همینا بندگان بركات و البه معادات ساحده مدل و نسوان محرمه
 در خاطر اسراف اظهار كه حلوه گاه در شرکال خجله عیب و آئیده
 حانه شواهد اسرار الهی است بعثت ده بسته - دا آنكه نرم آرایان
 عشرت و هنگامه بیداریاں دشاظ از مطربان حوش آوار و ساردهای
 دلوار و بواسطه نادر ترانه و سرود سرانان سرآمد یگانه از هر
 صدف و گزوه در نانه سرور گردون شکوه مجتمع اند از کمال تقدس
 و تشرع و حق برسدی ناسماع سرود و سار توحه نمی نمایند - و حر
 هنگام حش و سور و اوقات طرب و سرور که ناصای آئین سہشاہی
 و رعایب آداب چهار منافی از تکاب صحبت سار و بوا سرور است
 هنگامه رود و سرود در نرم مقدس انعقاد نمی ناند لموقعه * شعر *

دگرده نهر رضای خدای عمر و حل

به چشم سوی عزال و به گوتس سوی عرل

آن حدیث قدسی ستم للناسهای نامشروع و رندهای محرم اگرچه شان
 سلطنت و شکوه در لب را منافی بدست قلنس و قرص میفرمایند و
 پیوسته لباس مدارک از اثواب ماحرہ متشرعانه است - و روا هر خواهری
 که از پوشش آن حصرت رب و مرمی ناند آنچه محتاج بگن
 حانه است بجای طلا نرسدگ دشب تعدده یافته نامشروع و مباح
 باشد - از کمال پاکیزگی طبیعت و طهارت حدیث همیشه با وضو میناشد -
 و با صلوات مفروضه حمنع بدن و بواصل بی شایسته ملال و تکامل ادا
 نموده تاحر نماز از دست مسلح روا نمیدارد - و روزه ماه مدارک
 رمضان سفر و حصرا بر عدت داشته - در سایر ایام مندرکه بیریقت
 تایید ارای و بدروی توفیق آسمانی مائیم می ناشد - و در ماه

مبارک مقام ادای خدمت بر او حج و عمره و زیارت عبادات آن ناسازگار
 حق رس است و سر بر آن ماه مرخصه و ادای طاعت و عبادات
 و امانت خدو و مهربان مقام تصواتح اهل و انوار سراسر احوال
 و کام بخشی و فضل رسائی حلال و تحصیل حسودنی و رضای
 حالی ارباب دایم انوار مبرور ساجده در عسره اهدیه بسبب
 سید نبوی در مسجد مقدسی اساس عبادت و عبادت منسوب و
 درس امام بنام ه و همگی به هم روی بوجه تحیات کبریا آری
 در آن خلوت مقدس سب و زور نموده عذون است ناصیه امروز و تحسین
 حضور و حضور از درگاه ممدوب نص اندوز اند و در جماعت سرسب
 حضور مسجد جامع می نرد و انامب نماز جمعه هشتگاه از روی
 احتیاطی و موقع ماهی وی از آن حضرت رب نموده و هرگاه موکب
 حاد و حلال در دار انعامه ساز جهان آند و با سپهری دیگر انامب
 دایم باشد خون عرم بوجه نیکارگاههای نواحی شهر می داند اول
 هفتده به نص اهل فرموده روز نیکسندگی نوای مراجعت ده سپهر
 می دارند با مدور در ادای نماز جمعه و سوره و گاهی که سکار دو
 هفتده اندر دینس بها خاطر والا گردن در یکی از حوامع مصنف
 در یک که نرد کب ناردی معلی باشد نماز جمعه می کنند و در
 مددس حواء سحر و حواء حصر بمصلی بر و حضور گسترده با کانه
 مسلمین نماز عند اجتماع مقرر اند و در لدالی مدرک ناحیای
 سب که طریقه رنده دلاں خدا طلب است در احده از ادوار مدس
 الهی چراغ امروز تحسین و سعادت اند با آنکه نصیب مسایح کرام
 و اعالم دین و سالکان مساکین و مددس از مواهب ملی و دوحات

باطنی چندان عزمه گرفته اند که نارساد و هدايت مستعدان آن احوال و مستعدان آن نوال را ركة نصاب کمال می توانند داد از عادت حق طائی و خدا خوئی پیوسته خاطر عاظر آن مدله معلمان حوایی صحبت و عرا و عرما و صاحب دلال است و در هر کس نشانی از معصود اصلی و مطلوب حقیقی می باشد سلسله حندان طلب اند - تعدس و تأله و روحانیت و تیره آن حدیو قدسی حاصل دران بانه است که خاطر ملکوت ناظر ناسندهای کدات جسمانی و مشهورات بعضانی با آنکه حلال و مباح باشد در راعب بدست و پیوسته نریاضات ندی از تعلیل عدا و الترام شهر و کدرب صوم و مواظبت عبادات شاه در تصعنه روح و تلطیف سر و تدره ناطل میگویند و همواره عبادت و برسدش کرد کار جهان و دکر و ناد حالق و من و آسمان بدش بهاد همب حق برده داشته نه بحصل کمالات حقیقی و انحرارعم روحانی اسباب دولت خاودایی فراهم می آورند و عرص از سلطنت و سروری اعلای اعلام دس سروری و معصود از خلاوت و برتری تشدد ارکن شریعت گستر می دانسته در قریح قواعد دس مدن و تمعید احکام ملک متین و محو رسوم صلاکت و جهالت و روع آنار ددع و اهوا و مدع ظهور مناهی و ملامی روح معدس حضرت رسالت مناهی را صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه از خود حشدون می سارند چنانچه بمناس مساعی مشهوره آن حضرت دس حلف و ملت بدعا را درس کشور مدص پترا قوت و استدلالی دست داده که در زمان هیچ یکی از مرمان دهان نداد و دس غیر از عهد سعادت مهید حلقای راشدن مهیدین رضوان الله

علمهم اجمعین قبل آن صورت وقوع نداده از طرف مسلمانان آن
 محصور در معاد سرک و مفاصک ملال گرد نی رویی در جبهه
 دین مسیده و رنار نوع نب برستان از کنس و آدن کسری
 گسسته بوما موصا آ زر کفر و جهالت در کاهن و اوار اسلام و ایمان
 در اراس است چه در مسدود و رنگ سلطنت و چه در اطراف و
 انکاب این مملکت شهر مسطک رسیده جمعی از گفاز ملال بهار
 سرب اسلام در می نامند و در اندک سرور گرو سکوه هر کس از آن
 گروه بدلیل سعادت اراده مسلمان می میکنند ناظمین مهم سرحد
 ادرا دند دارگاه خلافت حاضر آورده سازند معنی دند کلمه طند
 مده ارد و محصور ساهدساهی شهب بالنف فلوب حابر اهل
 سومات آن درونی را شعلت و ایمان بورد و دیگر طایفه مواهب در
 درونی در حیات احوال آنها می بوارند و درجی را که از قوم خود
 امیداری دارند بی واسطه بران حق بر حمان که معراج حراس
 صدق و ایمان است لغت سهادن بموه من الاقران سر بلند
 می سازند لمونده

* شعر *

بعین حضور دین برور سلطان قدر

گسسته احب سلطانی از منان و ار

بوان دراه ملال گست از آن سدی

رئس که بدست حدکن سکسته از گفاز

احکام سرحد عرا و ملت نصا است دین مروزی آن محصور

حدا کلمات بغداد و حریان احب که اگر دعوی بی توانی

و نظام کند دین گدای از محکمه مضارم احصار نام یکی از اعیان

ر امرا صادر شود امتثال معال را محال تاحتر و امهال نداد
و حواه و نا حواه حکم شرع شریف و فتوی ملک مدب را گردن
اطاعت می گذارد لمولعه * شعر *

گناه خشک کند دعوی از طرارب خویش
ناتساب ردار العصا رود اعلام
مصاص اگر طلبد شمع کشته را آتش
حدیب باد بود حدیب ناد نا انام

و همچنین که قتل اردن درس دمار دولت مآثر سائق ذکر یافته
در نامه سرور سلطنت و صادر ناک و اقطاع ممالک مکروهه
مکتوبات باوند حکم نخبه منع منکرات و ربع مکرمات مقرر
ساخته اند تا حلائق را زهرار و زهراران نارداسند و همدون طریق
صلاح و سداد و مانع از یکبار فکور و فساد نباشند چنانچه در هدیه
حا احدی از رعیت و سپاهی بلکه ندهای عمده ناساهی
را حراب بر اظهار و اعلان مناهي و ملامتی نموده و ترویج امر
حکومت درس مملکت گردون مسیح بدین عادت از خصائص
احکام این ناساه دین نفاذ است و در موالف انام چندان
رواحی نداشته و حرابی از این بدوئه لمولعه * شعر *

دولتش تا حامی اسلام شد * دین همی نالد لکوتش از عروشان
احسان سرع را از حکم او * نره بر درس است چرخ از کبکشان
صفت عدل و بصفت آن حدبو کامل عادل را دفتری حداکانه
ناند تا ده ندری تکاپوی کلاک نکته سنج معنی طرار در روزگاری
درار یکی از هزار و اندکی از سوارش ممدت اظهار تواند آمد در

رمان رمان از وی و خلاص آن حصرت طلای اگر رفته برگردند
 و بدستشان است که ادراک آن عهد سعادت عهد نموده ارطل
 حراست و نص عدالت ناساها * محروم دو اندامولده * سر *
 ندران عدالت که مانده نان * ستمندگی کس ندارد ند
 ناهن رسد گرو عدالت حشر * ندای درجبت آب گردن سر
 کند سنل اگر خانه را حراست * سود رهبر اندر از ندم آب
 ردینا یکسری رسد گروان * گهم گنبد از نجرهم سنگ آن
 نا آید خلاصه اوقات فرجند سعادت صرب داد دهی حاجی
 و پروهش حال را با و فرجند دوده هر روز بی تحلف دیوان
 عدالت میکنند و منتر عدل و داریه عدالت یعنی نموده اند که
 منظرمان و دان خواهان را اندیشه معدلت حاضر آورده مطالب و
 معاصد آنها را تعرض واک مفرمانند از عادت اعدا و اهتمام نسان
 آن امر خلیل یکی از معدمان نارگاه خلاص را معنی ساخته اند
 که اگر منصفان عدالت در عرض مدعی و الحاح مطلب بعضی
 ملهومان نادر اراض نفعانی باختر و روی و مدهنده و معاصد
 و زردن و آن مستعدان ندر رجوع ندهد عراض مسدول فرجند حال
 خویش با و ندهد با آنها را نظر او رساند و در حلوات قدس آن
 ظلم با آنها لمطالع اسرف مفرست و خواب مطالب آن مریح لحظ
 مبارک در حاشیه آنها طراز نگارش می ناند و از سرایع باندادی
 که آن دست نوردن لطف خاص انردی ندان کرامت اختصاص
 آمده آنست که عقل و حکمت و عدل و رأی و صبط و هدایت
 و خدا مرسدی و سرمدی روزی را حلال ناهم برگشت و استخراج

داده اند که در نظم و نسق مملکتی بدین وسعت و حرمت
 دولتی باین عظمت برخورد و مناسبات شرعیه که مدخلان امور
 ریاست کبری و مدحمان نار ناموس خلافت عظمی را احضار آن
 ناگزیر است نگارنده در هرگز نامدعی قوت عصی و هوای
 نفس و سهواً طبع بخیرت ندای حجاب دردی از امراض نوع
 انسان که بدایع صنایع و شرایع و دایع آفریدگار جهانند حکم
 نمی فرمایند - و هیچ یک از ادشاهانهای کامکار والا بنار و امرا
 و بوندان رفیع مقدار که بنظم مهام صواب و ولایتی ازین کشور و صیغ
 قدام دارند از بنم نار برس قهر و عذاب نادرشاهانه بعزل احدی
 حراب نمی توانند کرد - جمعی که مصدر تقصیرات و مستحق
 عقوبات شده باشند از عراض حکام و صوبه داران و پوشند و فاع
 نگاران حقیقت حال شان بمصامع حقائق محامع می رسد و چون
 از درگاه معلی در وفق شریعت عرا حکم سناست آنها صادر میشود
 بدایا می رسند و در دستگاه عدالت حسروانه و صیغ و سرعب و ادانی
 انامی را مواخذه و نار برس نکسا ست و در احضاری حدود شرعیه
 امرا و اعیان و معرا و بی وادان از هم مدد می نهند - هرگاه یکی از
 عمدهای نارگاه خلافت در مراتب خدمت و مراسم عودیت مصدر
 زنی شود که بحکم توره سلطنت و نادرشاهی و آفیس فرماندهی و
 و جهادمانی نادم و گوسمال او لازم و متحتم باشد بعزل از خدمت
 و سلب رتبه عرت و اعتبار و برطرف کردن منصب و خاکبر ناکم
 گردن منصب در حوز حریمه و تعصیر تند و تادیب می یابد و
 پس از چندی اگر حرمتش دابل عفو نباشد مورد وصل و بخشایش

و مسؤل کرم و موارس می - و و همچنین ما را در پندهای آسمان
والا که حرم و خطایی از آنها سرزدند بدن عماران منبذ و منبذ
منگردد و این معنی در حقیقت این است که در پند و پند
که در میان اصلاح احوال و دنیا و بهر دست احلاق و اطوار پندهای
باشد بخار منگردد و صفت حق و حرم بخشی و خطا نوی و عذر
و نوی آن مطهر لطف و احسان و رحمت آردگار خداست
که در امام ماری و زمان احداث ملک دولت که آن حضرت در رهبری
باشد آسمانی بدین موحیات و استادی که در اول آن کتاب مستطاب
گزارش بدین راه را با عرصت اردکن مرا راجعه منوجه مسند الحلاء
گسند و عساکر صرب مال را با اعادی در سگال محاربات عظم
روی داد و آذرسهای بزرگ انعام اما و عافیه الامر نداری
بصر و امتداد ارد معدال و انتصای حکمت و مسند عافیه الحلال
سرور سلطنت و مال و اورنگ عظم و استعلا در خلوس همان
دست و دست است بمعنی که از بدولتی و گوشت اندوسی روح از
سعادت ارادت و هوا خواهی آن درگیرند ای ما به عدار محالفت
بر روی روزگار خود متحدند و در معارک حرب و آن حضرت با اعادی
صف آرا و بدین مع حساب بر روی مداران حدود دولت کسند و حوس
ازرم و خدا بر خاک - قاضی رحمت و گروهی که در برجی موانع
هنگام از بقای و دو روی روی تحت از عسکر طغیان بر نایند و
براه عصیان منسی و حاک اندوسی سنا بد و معوج مرا از
صوب عذاب و بی توحیدی دل مستحق عفوای عظمه شده بودند
از کمال فصل و کرم خدای توحید اندوسی که • مصرع •

در عفو لدتی است که در انعام بدست

حرائم و زلات همه کشیدند و هیچ یک را ناطهار سوء کردار
حکمت نداده در دق اعصاب بر تعصبات شان کشیدند - حنا و شرم
و مردمی و آرزو آنحضرت لعانی است که هرگز کلمه رکدک و
حرری مستحق برویان کهر نماند حوائج نیامده و هیچگاه محبتی
که موجب شرمندگی و انفعال و داعی هدک عورت و تعدیج حال
کسی باشد نروی او نموده اند

خدای عالم نا او است و این عجب نمود

که چشم عالمان است و چشم حای خداست

آر عادت بزرگ مهادی و والا برادری و دیانت ناه شناسی و
عذر دانی تا مرقه سادات عظام و طایفه مشایخ کرام و رمزه علمای
اعلام مراسم تویر و تحویل و لوازم اقرار و احترام باوصی العاده
و عادت مرموده باس عورت این گروه را اساس بارگاه سروری و
سروراری میدادند و در ایوان عدل و داد چنان کشاده پیداشانی
می بستند و نرم حوئی و مهربانی تا منظران و داد خواهان بکار
میدرد که آنها را در عرض مطلب و مدعی هدیت محفل سپهر
مشاکل نند و هشب در ران نگذاشته بی شانه خوف و بیم معاصد
و مدعیان خود بشرح و بسط تمام و بمعالجه و اطمینان در کلام
معروض میدادند و ازان بهنج وجه آزار ملال در ناصدق حال
اشرط ظاهر نمیشود و باس طلب حلق و کشاده پیداشانی لطف
دور باس سان و شکوه و مهامت عظمت و حلال آن قهرمان کشور
اقتال که رهبره گذار اکسره امام اسم و ترک بهرام را از بهمت آن لوره

دم و هراس در اندام طمس و بندگی و عجب و اضطراب در هنج
 داف از آن بخند و خورسند و در ملک حجاب مسامحه نگشاید در کارها
 بهادری و امل و دور بینی و ملاحظه اطراف و عواقب آن نگار
 می نرند و هرگز امری از امور که حائلی از مصلحت دین
 و دولت و حدیث و صلاح چه پور ناسد از آن حصر و ظهور
 نمی رسد بقطر آذوقی در مراتب لطیف و ناداناهی دراز اند
 که حقایق معاملات هر صوبه و سرکار همواره برسدن بعصل
 زور و اسبیه دار از دوشهای سوانح نگاران که حالها به پس اند
 و وصف عرض اسیر و رسیده حرمان و کلمات کیمیت رسد
 و سلوک صوبه داران و حکام و عمال در دستگاه حقل سمب
 انکسای می اند و نامنصای عدالت و مصعب اداس حص
 عمل و که هر سوره کردار هر کس میدهند و ارباب اعتماد و اعتماد می
 که ناسنکسای احوال ملک و دولت دارد در هر صوبه و سرکار بعد
 و ادعه و پس مقرر یکی از معتمدان و معروض را نگاه حقیقه معش
 مرموده اند که سوانح و حقه و آتایی اطاع دیگری دوشده در نگاه
 آسمان حقه ارسال دارد با اگر و ده نگار مقرر تدابیر عرضی در
 نگارن برخی امور از بنس الامر متجاوز و زورنده ناسد از موسسه او
 حقه معال حال در حجاب سلطنت و چه المانی در حقه ظهور فاند و
 در کتب از هوسداری و حدیثی و دینی و اسنی بر کردار منصوبان
 اعمال و مهم سالت گشته از اعمال نکوهنده و اعمال ناسندیده
 مقرر اند

مؤلفه • • •

دل روشن آنگه از سر ملک • • • در او حمله اسرار ملک

ر احوال مردم، چنان بکند ناب • که داند چه بیند شدنها بحواب
 از مرآت حواء و احسان و فصل و اصطلاح آن رونق امرای کار حادّه
 انداع کلک بکند بردار تا گنجا دانسان طرار تواند شد شرابف حیرات و
 کرام منرات و صدف ادراوات و اکرامات چندانکه ازان مطهر الطاف
 الهی بمصلحت ظهور رسیده عشر معشار آن اراعظم سلاطین کامکار
 و حوادم گردون انداز در سام انام دولت و مدت سلطنت روی
 دداده و انوار صدق ایدمعی از مواهب عالیه و انعامات سامیه
 آنحضرت که اس دنیاچه نسخت معاصر و معالی بدگر دعوی ازان
 مشحون است بر مراب صمدیه همکشان و تو انگی میگردند و ارحمّه
 آن سرگ بخششها عفو کردن ناج علات و حدیبات و وحوه راهداری
 و حصول امنیه و دیگر اموال سائر است در کل ممالک مملوّه و
 تمام قلم رو دولت داهره از مرتبه مسلمین خصوصاً و عفو کردن بعض
 وحوه مذکوره از کافه رعایا و قاطبه اربابا عموماً که مجموع آن هر ساله
 مبلغ سی لک رومیه می شود - و ازان جمله بخشیدن مطالب اجداد و
 مبالغ بددهای آستان خلافت نشان است که فعل ارس درین دولت
 با آن مدار و سلطنت گردون اقتدار بروفق معمول روزگار دیواندان
 عظام و مستوفیان ممالک نظام از تحوّه مناصب و حوه مواجب
 آنها برسدیل تدریج وضع نموده بسرکار حاصه شریعه عائد منساحدن
 و انمعدی موجب بریشانی و احلال حال بسیاری از مهندسین
 عتده حاه و حلال می گشت و چون این مطالب درین دولت
 مدّی پرور که مرجع و ملجای خلائق هدت کشور است حد و نهایی
 ندارد هر سال بدین جهت مبلغهای خطیر از حوه طلب امرا و

مقصود از آن و سایر ندهای درگاه و آنکه منصب ها را راندی آستان
 معینی دارند و مع سده سرمایه که است خزانة عامه منسبت از آن ها
 که همب حشر مهمب آن حصرت معوضه نرد بلند مراحم لطف
 و رأوس و سندن منای خود و عاطفت معصور است و همواره رجه
 قصد و نفس بهاد خاطر اندس آنکه سرار از اندوسا ن و لب
 اندوسا ن و سعادت اندوزان خدمت این آستان قصد مکل عطف
 حال و وضع عدس و دراع نال و سرور خاطر معصوص و بهره مند
 بود عبار برسیای بر حهره حال و گرد ناکامی بر رخصت آمال
 آنها که بسندن معصای استغای متأمر مکرمت و اتصال روم عفو
 در اسر مطالبات مذکور گسندده حکم جهان مطاع از دستگاه صل
 و اصطناع مناطمان منظم نودانی عرصه دور تا س که جمیع ندهای
 درگاه حلقه نادر از منصب دار دو نسنی تا امتری که منصب
 هفت هزارری مرتبند است از مطالبته آنچه نردمته احداث و ناکل
 واجب الادا بوده معاف و معلوم سمره دان جهب تعرض
 و مراحمب فلما بد و از دو منصب دار نسنی تا چهار صدی و نابر
 کمی منصب از مطالبته آنچه نردمته آتای آنها ندان مسعول نامد ندر
 معاف سناست و از ناصدی تا هفت هزارری حکم معب حال
 و حصول استطاعت و حوه مطالبات را لازم الادا دانسته اگر مواری
 قدر آن متواتر نامد ناستد نمر و ادام و ندر یج سهوز و اعوام از عهد
 ادای آن برآند و اگر قدر آن متواتر ندرده ناستد رجه مطالبته
 ندر نرکه ادا کنند و اگر ظاهر سو که نجامه مذکوره مطلعامه پرو که
 مرسته آنها ندر نالیده از ادای رجه مطالبته معاف و مرفوع العلم

باشد و آنچه ندان حجت نداشتند و الا گذشته از کرورها •
منجاور است لعلقه • شعر •

بعطره ادر و ناسیم میسر بدواید
سما و نیکشتن اوزا نگهداست شمار
رآسندن عطاس که کوچه امل است
نمونه دوسه چس اسب موج دریا بار

و آرمات عام شامل آن حدبوانرکف دریا بوال آنکه چون
سایق در بساری از مسالک و مشارع اس مملک گردن دست
نیمت برول مسامان حباب و رباطات که میل اس و آرامش
و معام راحت و آسایش آن گروه تواند شد بود و خلاص
در بعض راهها خصوصا از بلدۀ قاص ندیاد ادرنگ آناد
تا مستقر الحلافة اکثر آناد و از دار السلطنة لاهور تا دار الملک کابل
کمال رنج و تعب می کشیدند رأیت و عاطعت ناساهانه در حال
مردودن و مسامرنس نیکشوده مزایع لازم الامثال از پندگاه مکریم
و اتصال بفراده صدور نایب که در جمیع طرق و سوارع اس مسالک
گذر المسالک درجا سرا و رباط نباشد از سرکار حالصه شریعه سرای
وسیع العصا از سنگ و حشب و آهک و گچ در کمال متانت
و استحکام مشتمل بر بازار و مسجد و چاه پخته و حمام سازند و در
در مرحله نسبت به فرسودگان مستحب شعر و رهروان دشب و صیرا
مدرل گاهی پیردارند که محیط رحال و میل صیاب اشیا و اموال آن
مرفق باشد و رکات اخر و مؤمنس برورگار اس دولت همانوس
آبار عائد گردن - و همچنین حکم والا صادر شد که هر سرای مردم

[illegible]

صرف میشود و از نص مکرم و اتصال شهساده انر کف درنا
 دوال طالبان عالم و کمال سمب افروزی بدروده مدرج النال و مریه
 النحال نکسیر و حصیل علوم اشغال می ورزد و درکات دنیای
 احادیث این گروه سرمائے دقای این دولت آسمانی شکوه میگردند -
 و از آن حمله آید که چون همگی همت والا بهمت شریعت
 برای آن حدیث دین برور حق برده مصرف است تا آنکه کائنات
 مسلمین در احکام دین مدس لمسائی که اثر علما و ائمہ مذهب
 شریف حدیثی بدان مدوی داده معمول بها و معمول علیها دانسته
 عمل نمایند و مسائل مذکوره در کتب فقه و نسخ فتاوی و ادب
 اختلاف و بها و علما با روایات معتبره و اقوال معتبره آنها مخلوط است
 و مذهبها مجموع آنها یک کذاب حادی نیست و تا کذب منسوطه
 بسیار فراهم نباشد و کسی را دستگیری و منع و بصاعتی کامل و قدرت
 و استحصاری وانی در علم احکام دهد نباشد استکشاف حق صریح
 و استنباط مسئله معنی بها و حکم صحیح نمی تواند نمود لاجرم بر صدر
 مهر انوار که در امور دین و دولت بعدوی الهام کار گزار است بر تو
 این عربت تادیت که جمعی از علمای بانه سرور اعلی کتب
 معتبره و نسخ منسوطه آن من را که در کذاب حائے خاصه شریعه
 برور گزاران از اطراف و اکناف عالم فراهم آمده حلوه گاه انظار تنبع
 ساحله از روی تحقیق و تدقیق و حوص و غور البتق لجمع و تالیف
 آن مسائل پردازند و از مجموع آن نسخه جامعه مرتب سازند تا
 همگان را استکشاف مسئله معنی بها در هر باب بمراجعت آن
 کذاب دسپوای و آسانی دست دهد و فضا و معنیان اسلام از جمیع

کتب و دستاویزی و مدعی صلیح جمیع نسخ داری مستعنی
 باشد و سرگردانی و اضمحلال این مهم صواب احاطه بعملت مآب
 مدیح بطا که در مع ضایل معقول و معقول است بعروض دایم که کمر
 سی و احداث بدست است این امر رسیده اتفاق سایر اهل صل
 و اساس جمع و بالغه آن مسائل نماید و گروهی از فضلا و علما
 که در دایه از رنگ حلاط بودند بدان عمل سرعت مامور شدند و
 در اطراف و اندک کسور صل روز هفتاد و ستان شهر خا کمی نسبت
 استوار و مهارت در علوم موسوم بود بموجب ترتیب هما و ن کدات
 والای سلطنت حاضر آمده بمواظبت آن در مع بعضی نام و ده گی آن
 مرمی بوظایف سا صند و مواظبت از حاکم کامناب گشته بدو دم آن
 امر معقول شدند و از کندی که نسبت آن امر را در کار شو نسخ
 مستحیبه از کدات حاکم خاصه سر در بعضی حواله رفت و هر حال معنی
 حظیر در وجود وظایف و اعمام حله و معارضات این عمل حلال
 و خطرات بدل از حراته احسان با ساهی صرف میشود و چون آن کدات
 مستطاب صورت اعمام گنود و بفراغ احتمام بد در جهانان را از
 با رکبت عقی معنی خواهد بود و در کتب احر و بواس اند الابد
 در نسخه حسبات سهلساه مؤلف قدسی ملک مستند و مرموم
 خواهد گشت - سخاوت و سهام و بردلی و حرامت و صرامت
 و مدانت رای و اصانت بدو و همب فلک و عربت عالم گتر آن
 حد دو مهر امیر شهر سرور از خط خوب و کمال ظهور مستعنی
 از صرامت روح و در در احب کار آگهان رموز خرب و دعا و دعاوی
 همان قواعد در و هفتاد و ن معنی معقول اند که حر امیر کندر

و حادان اعظم مطاع سروران جهان و بدشوی خسروان عالم حصص
 صاحبان کشور سنان طاب نراه دیگری از سلاطین والا شکوه و
 شاهان عالی مکل را در معون رزم آزمایی و سپه آرازی و مراتب
 لشکر کشی و جهان کشایی این صانه حرب و رسانی و مهارت و
 دستگاه که آن شهشاه ملک بدر الحکم سپاه را اسب ندوده و هدیه نک
 از ملوک سانه و حوادث مامده نگوهر رای صائب و حوهر تبع
 ثواب این آوار دسمن سوزی و کار دامهایی منیع و مدروری در
 روزگار دمدوده آگاه دلال داشت آمدن از جمع صادرات احوال میمدت
 قری که این دامن مآثر گامکاری هادی نرحی ازان است محملا
 ادراک اینمعدی تواند نمود حسن توکل و نبات واسدلال آن مرارده
 نوای ابدال در معارک رزم و قتال و مواضع احطار و احوال بمدان
 ایست که هرگز نظر همب داند آن حصص در قلب اعوان و انصار
 یو کثرت اعدان و حصوم و اعدای ندوده و حر درعون عداوت این
 بصرت سخت مدروری رسا و رفیق و اعتماد ندوده اند در مصمار
 کشور کشائی و هنگام صف آرائی اگر حذل دشمن را در دین
 و حدود همب کشور نمک ندوده عداوت انگیرند از کل نبات و قرار
 آن برگردند آید کار ترلرل نمی ناند و رح تافتن از مندان رزم و عرصه
 کارزار در صمد مهر انوار حظور نمی دماند حملات مرد آزمائی
 شمعان جهان و دلاران عالم در آن گران رکاب مصمار ثبات قدم لامحاله
 چون دریدن رباح عاصف اسب بر کوه گران و مانند آهنگ در
 خاطف نسوی قطب آسمان

لمؤلفه • شعر •

مناده ندد صفت موج لرزه در دین شعر

در آن مصائب که اسیرند احب ای وفار
 رخاک عالمی دانش طم کند بر سر
 - دهر دهر صدا ای کهنه رنج دار

مکرر در مواضع هتجا و صفوف و عا حان روی داده که ملک
 احداغ مویات همانی از هم گسسته و سره دلدل در رکاب طغر مای
 ماده اند و اواج متخالف محمدت و سوک تمام هنگامه آزایی
 کز راز نه و آن ح و حصم انگ دسم یکن دیگر استقامت و
 اندازی اگنده ح کوه فصلان ل کرایدو ارجا بر نه اند و
 تحس ضرورت و نیروی هم و دلی را ب بلند و استند
 انرا حده مطهر و منصور گسده و ارجاسان ادب آن حصرت
 آن است که در دس گرمی هنگام ح و فبال و زمان استعان
 بود در زم و خدال ح و دس باز مفرست نقص عبادت را
 اک و م و بی در از مرکز خاص رو می آک و از
 سر صدق عیوب استحا طام و حق رستی در رست دار
 گستره دلا مایان رکاب دوات صف آزایی حما م مگر بد و در
 کمال حصه روط اندک و بها م تحصع و تحسع حیات ستمه که م
 آن حصرت است نماز مگر اورد و دران حالت اگر جهان و جهان
 دهم در آند در حمده است و آام اطن استر حلال و در د نرود
 و ناره در مواضع صعب ان ضرورت زان حده ضرورت و معنی رچ
 نه ده و دوسم و دسم و مواج و متخالف آرا معاده دره اد
 و نا حمله بر دوسم ای من استادن نالکه لم دسا و خس من عمر
 الله حرا رد جوابا و حالق بی ه ما دوسم و دسم و خوب و هراس

از هدیه چید و هلیچکس در دات اندس نصب اموالده • شعر •
 هرگز نه هیچ چدر دلتش می قرار بدست

ارمن گرفته معرفت حق درو قرار

آرتورگ برادی های نفس قدمی مهک آن بهره مند معاندت
 خدا داد یکی آنست که از وقوع امور ناملائم و منادات طبع که
 بشاء کون و عالم بشریت اراں حالی نیست عمار صحر و ممل
 بر چهره احوال آن بصورت نمی بشند و از صدور مواج صسرت
 بخش تحت بر او حصول مطالب و مقاصد علیا چون ظهور و دوحاب
 متبرک و معلوب گشتن اعدا که طنائع بشری را نشاط ابراست
 آبار برج و انصاط معط از بشره همان ظاهر میشود چنانچه در
 صیارات عظامه که حدود افعال را با اعدای حیران مآل روی
 داده همه خا منج و طغر نصب اولدای دولت بی روال کردند
 صورت صدق انمعنی مشهور همکار شده است در هر معرکه و
 کارزار پس از ظهور علیه و امتدای اموج بصرت شعار و هرمت
 بادن دشمنان دنگار چون مدبران احلاصعد و بوندان عقیدت شعار
 بدست مراسم مبارکدان منج نموده اظهار شاشست و نشاط میکنند طبع
 مبارک نان توحه بر نموده روی الدفاب همت اراں وادی می تابند
 و آن مانده صسرت و شکستگی که از وقوع آن قسم فتوحات نمایان رح
 میدهند در چهره حال اندس ظاهر نمود حاصل که در اوقات شدت
 و رجا و رنج و راحت و اندوه و شادی حال حسمده مآل دنگ و تیره
 و سوال اسم بر مدوح امور مرعربه شکر و سپاس • نعم حقیقی بجا
 آورده مکرره را بصرد و سکون و ثنات نفس تلقی میفرماید و هرگز

علمیه هر روز و احتیاجی خورن از احوال آن مظهر تدبیر معاد در احوال
 مصدق بگذرد و در مقام سیاست و انبساط خدای آن حضرت از
 حد بدیم در میگذرد و هنگام مهر و سوزش طبع هدایت عصبانی
 آن آب رحمت ربانی از ره جسم و حش سیاسی عذاب بنسبت
 نسبت و معیاد هدایت آن معاندت رهبر گذار رسنم و امراضات و حکم
 سیر دل روزگار از سطوح آن آب است از کمال کسب آن حضرت
 که ریت بیس حالات فسیح و هدیه گسسته تدبیر علوم دیده
 از حدت و بعمق عویند و در سرب حادده است از پس
 مبارکت مرآت سرعت و استکساک معاند اصلد و محال برعد
 استعمال ورزیده اند موب حافظه اسرت محسن این حقایق شده و
 معنای از کتب طریقت و سلوک و احقاق حور احداث العلوم
 و کلمات معاد و دیگر مضامین عریا و اکبر و رسائل و مولفات
 علمای داطن و ظاهر بمطالعه همانوں رسیده حل معضلات و کشف
 اسرار آن مرصوده اند و بالفعل بدر بعد راجع از نظم مهام باطنی و هر روزی
 و بپند مراجم دس بروری و عدالت گستری ناس سرانف استعمال
 بنوسنگی دارند و از حلال مضائل آن حدت بردن برکت بودن
 حفظ تمام کلام محمد و تائید در عدن اوان سلطنت و جهانهای
 و زمان استعمال نامور ملک ربانی و کسور حنایی که هدیه یک از
 ملاطس اعلام و دن برورای ناسانی را اس حصصه معاد خبره
 آرای دولت نگسند و عریمت این معصود نند و داعیه همبستند
 در خاطر نگسند بلکه کمتری از اوقات فصل و کمال و اصحاب علم
 و معرفت را این کرامت و سرب دسب نداده اگر چه هم از منادی

حال دولت و امداد مریخی از سر کرمه فرآینی و بسیاری از آفات
 تعدات مرفایی محفوظ خاطر اقدس بود لیکن حفظ مجموع کلام الله
 از آن نادر شاه جدا آگاه بعد خلوص در اورنگ حشمت و جاه
 اتفاق امداد و چون به مدبری تایید رانی آن خطرة الهی و داعیة
 آسمانی بر باطن تعدس موطن بر تو انگذ نهادن همت نادر شاه
 و عزم و حسروانه و داری سویی کردن کار و مساعدت بحسب سعادت
 آثار در عرض اندک و دینی و مختصر مرندی مجموع کلام محمد و مودیان
 حمد نادرایت مرآت مرآت و شرائط تحوّل و انراک شان و برول
 آفات تعدات و تعسیر معانی و مهم اسرار و نکات آن را لوح محفوظ
 اشرف که لوح محفوظ اسرار عدنی است مرتسم گشت چنانچه
 تاریخ شروع آن حفظ سرب را حرب کرمه "سعد و کرمه" "توسی"
 بحسب حمل پرده از روح می گساید و تاریخ امداد من از اعداد
 لوح محفوظ خلوة طویر می نماید از رتبه خط و حسن تدویر آن
 شه شاه و مطهر و طاعت سکندر مظهر که صفات زرگار و اوراق و نادر
 لذل و بهار از آن و در اسب حاشا نکرده در دار حادوس
 را چه یارای دم زدن و در کرب کلبه مدافع آثار معدی استادی و
 سحر نگاری را چنان در کرسی نشاییده اند که دست استادان اقبال
 سده خط بدان بنواند رسد و در شش و بعضی انامل در دربار بهال
 مورون دلم را در حوسوسه سیاح و برگی نشاییده که یکدندان
 صعب خط از تدع آن سوره حر حشمت ثوری بنواند چدد - خط
 نسخ آن حصرب که رقم نسخ خط و موت و مدبری تواند بود در عایت
 بحکمی و نره و مناد و اسلوب است و کمال در رب در موشن

آن دارند و اکثر ادبای نو و نوای اندوژی کتاب کلام الله از صفا م
 نبات و کرام عادات آن سپهسالار در نهاده است در انام منصف
 انجام با سافرادگی مصطفی میمند لحظ منارک صورت امام داده
 آفرانها مگر سرانجام تحت در عیادت و مدعی حطرت در رسم بدر و
 آتش و نار نمکه معطه و کینه مسره راندها اینه قدر و حاله مرسانند
 که دران حرم میندرم و نه مگر مکرر در ملک بلاوس نوروزگار خستنده آمار
 عاید گردن و بعد از حلوس در سرفر سلطنت و انبال تا حدود کدرب
 مسائل صوی و معدوی و ظم و سرباحت امور دینی و دنیوی در موط
 نوحه استعمال تحریر است و امتدای جهانان و باطنس فوائد عدلی
 و احسان عریض نگارش مصطفی دیگر از خاطر اندوز سرور در ده شروع
 دران مصلحت والا فرمود و هر روز بعد راجع از اسعالم ضروریه دین و
 دولت و نظم مهام ملک و ملک و ادای و طاعت طاعت و عادات
 سطری از اوقات منصف قریب تحریر مظهری چند از کتاب منصف
 مصروف ساخته در عرض اندک و بی دستداری نایند و مدیاری
 تحت سرور داندی دیگر از مصحف محمد اما رسانده سعادت
 جاود اندوخته و رسوای آن دو مصحف کرم مکرر تحریر
 نسخ سوره و دیگر سرور قرآنی صوفی گسده اند خط دستعلیوی آن
 حصرت بی سائ اطرای مدح طراری و اعراق نکه برداری دران
 رده است که دظعیهای که در عدل انام دین و سرگرمی مسوی رزم
 ندو حامه اسیر گسده دظعیهای خوب امتدادان که مر گرامانه
 صرف تحصیل آن سرآمده ساخته نیک دل آری دیگر بدو ساخته اند
 در نظر حطینسان در صومعه می شود و سگسده دستعلیوی در

عامت معدودی و معا و مناسبت و محکمی می نویسند که شکستهای
 رلف دائران سلسله نسبت آن درست میکند و خط دار سمدن
 عارضان سر مشق داروای و نظر رومی ازان می گیرد همانا تسخیر
 خط و در سانبوای قلمرو اس من تدبیر خط چون فتح کشور دیگر
 مصالح و کمالات از متمام عالمگیری و جهان کشایی آنحضرت است
 در اکثر اوقات نادمی عنایت و مرحمت با بدائر بعضی مطالب
 سری و مصالح ملکی مناسبت و کرامت عنوان بادشاهانهای اردهند
 کمکار و بودند نامدار خط مبارک می نویسند و کم وقتی میکنند
 که بر عنوان امثله حمله که نامرای دی سان و عمدتای آسان
 سهر دشان ریت صدور می ناند سطر می چند نگارن میفرمایند -
 نکته دانی و معنی سنایی و ربط و مناسبت نظری و کسبی آن
 حضرت مراتب نثر و انشای انواع کلام در مرتبه ادست که محس
 صحن معنی طرار و مصاحبت و دشگان نکته دراز از فیض تعلم
 و ارشاد آن مطهر کمالات مدسی عمرها استعداده دنانق و رموز سخن
 می تواند کرد هرگاه نادای معشور مدشان بلاغت گستر انشا
 نامه میفرمایند بخش تعریف دل بدین نوعی تمهید مطلب و
 تلخیص مدعی می نماید که اگر نگارنده قوت حافظه را درج آن
 در شاهوار و لایق آردار ساخته نگارن همان الفاظ گهر نثار نظم و
 تالیفی که از زبان حق بنان اسماع نموده اندعا نماید از تحشم دیگر
 و تکلف انسا مسعدی است و چون مسوده آن درست میشود
 بمطالع اشرف رسیده از علم بدائع و دم آن شهید شاه نکته رس
 هوشمند چندان بدصواب مرعوب و لعلهای داپسند ریت

می داند که ادب از یک طرف از ملاحظه آن معجز و معجزه معترف گشته
 و ملاحظه تصرف در امور و وعده حسن و ندرت خدمت و مهارت
 در آن می اندوزد و همیشه من مفسد در خلایق بسیاری که مستعدان
 دولت آن را ندانند و اهل های کامکار تحت ندادن و اندک های آن
 دولت ادا می نویسد بحسب مسوفا آنها نظر انور در آمده
 برپور اصلاح ناسازگاری می شود آن زبان حروس تحت
 و اقبال اگرچه اکثر اوقات در آن مجلس ملتج فارسی بکلام مدغم اند
 ازین ترکیب معنایی را تعجب خوب می دانند و با رکن ندادن زبان
 حسن می کنند و با جمعی از اهل هند که فارسی نمیدانند با
 نگو و نتوانند گفت ضرورت زبان لغت هندی می گساید و
 قواعد و آداب شاهکاری و صنوف هنرهای که لازم مرتبه حشم
 ضرورت از علم هند و سکار و سدو کمانداری و جنگ اندازی
 و احب بازی و دیگر لواحق این امور کمال آن برگرداند و الحاح
 تحت دست که مهارت سگان آن منور که سعادت اندوز تسلط ترب
 و ملایم رگت ابله متوجه از مشاهده معجز و معجزان خویش در
 تحت آن کمالات عرق سوخته و اعمال نرمانده محمودت دارند و از
 کرامت اخلاق آن حدیث کسور انفس و آفاق حسن تربیت رویشان از حشمت
 عالی گهر و ناسازگاری و الا قدر جنگ احتراس که نماند
 بوجه ناطقی و ظاهری و برپور و صوری و معنوی آن حصر
 نکمالات علفه و مصالح حلقه نامرگسته از صلاح و طاعت و برهنه کاری
 و عقل و رای و دانش و هوشیاری و وعده و آداب ضروری
 و مرداری و صواب هنرهای کسی صند وانی دارند و همگی

ممن استعاضه انوار تربیت ساهنشاه خدا آگاه حافظ کلام الله اند و
تجصیل در معتد به از مراتب علم و ادب کرده در پوشش اقسام
حظوظ مهارت اندوخته و نامصاحت و بلاغت زبان فارسی و ترکی
ندگو آموخته اند - و همچنین ثمرات طمات بهال حشمت و اقبال
و بحال شریفات ریاض عظمت و حلال و دیگر صدر دشدن مشکوی
عزت و احترام و برده گردیدار شدستان اسهت و احشام و سایر
مکتوبات اسرار عمق و مکتوبات سرادق عصمت مدامن ارشاد و
هدایت و برکت خدمت مدعی آی آں حضرت اکنساب معائن
حکم و احکام ضرورت دهنده و تحصیل حظ و سود نموده همه بر سعادت
طاعت و حق پرستی و ارکمال تعهد و تضرع درکت کس خاندان
وحدود و شرافت اداری در دمان هستی اند و نموده فتاوت و
کتاب فرآں مسجد و موطعت خیراب و مدراب و تحصیل حسبات
و مژوات استعمال می دارند *

دکر کرائم اشعال شهشاه حق برزده

حیر اندور در ازقات شانروری

آن حضرت قبل از طلوع انوار صبح صادق از رستر استراحت
نا بخت نندارد دل هوسدار بر حاشته از حشمة سار تو مق رصو
میکند و از خوانگاه مقدس نعروں حرامیده بمسجد یص آمود
عسلخانہ مدرک بر تو ندوم می گسرد و مسدعل بدلہ نحایی
نمار بشده نموحب حدیث شریف دعوی علی قانہ شرافه
الصلوات و کرائم النحاب که "المنظر للصلوة کم هو فی الصلوة"

شریعت عرا و مطابق ملت بعضا نقطع و بعضا مندرسد و مراقب
 رده موافق توره سلطنت و جهان دایمی را آنی معدلت حسرانی
 بدیع و تشخص می ماند و از انان قظم و استعانه حمعی که
 داندل مسکنت و اضطرار و محامل احتناج و اندعار از چهره احوال
 سان و ردار ناسد از حوائج احسان دیگران داس امدد بدد معصون
 آ و ده مدص اندور فصل و مکرمیت منگردند و دس از تعدیم مراتب
 معدلت گسیری شدستان ابدال حرامنده بعضی اوب چون مهر
 مندر و حورسند عالم گنر که از در پخته مشرق جهاناب گردن از ماطر
 مبارک درس خلوه سعادت نموده منظران ددار میمدت آدار
 را مروع بخش انصار منگردند و در مصای نای درس خلقی اندوه
 از هر صنف و گروه فراهم آمده بی مدع و مراحمی استعاضه ادوار
 میص الهی از جمال عالم آرا منمادند آن حدو حورشد قدر انجم
 حشرشان امواج ناهره بدشدر دران عرصه میناورمی دند و در جمعات
 که برای انامت نماز جمعه نسامع دار الخلافه برتوقدوم میگسند
 دصی امرا از تاندن حود را در مصای داکه ای دای ولعه منظرانور
 عرص میدهند و متصدنان فلان سرکار خاصه شریعه نرحی ایدال
 مست حود سر که آوردن آنها نخاص و عام دشوار است در نای
 درس از نظر اندس منگردانند و گاه بعضی از ویلان کوه پندر بدع
 منظر انحررام رعد خروس در عقب اسپان برق تگ ناد رنار
 مندوانند تا بد دس از دبدال اسپ و حمله در رکب و مرکوب که
 در معارک دعا از آنها مطلوبست خوگر و د و بعضی ارباب ناشارف
 معلی ویلان کوه تمثال ملک شکوه که عیده مسب ناده حمله وئی.

و عریکه حوی که مملکت از یک رنج و رنج دیگر جدا خواهد شد
طبع اندیش دران میدان وسیع زندگی می اندازد و نظاره آن
سکرت هنگامه دلخورد که از عراب و دلهای عالم است ارا
مدطر و الا محسوب دای خاطر مملکت فاطره بهای جهان و حدیث
ا رای دروازه نظاره گران میگردند و دران جلوه گاه اقبال دو گهبری و گاه
دستور و گاه کسری می بینند و از اینجا سعادت برهمنده پدید می آید
ادوان حیل بیوی خاص و عام که در وسعت و عظمت و سکوه و شان
دمونه از اوان کنوا است و حاشا نکرده هیچ را در صف رس و
آرامشگی آن در از دوری قدرت و دوان خلوص سعادت می
نمادند و دران مسجل ه ایوان دورگ و آمدنی که معمول است
دولت اند من است و ان سرگ کرده مدوخته و راجع عظام
امور ملکی و کلمات مهمات مالی می شود و توسطات پستان
عظام مرا ب معاملات و مهمات امرا و منصب داران بعضی است
رسیده می که در حدودین خدمات و اصناف مداصف و دیگر عطایا
و مواهب کامیاب میگردند و دولت زندگی این درگاه آسمان شاه
داره سر نشینی می باشد و عدم رسم سلیم می نمادند و گروهی
در بصوفا و خدمات ضروری و من است باشند خلعت سر رازی
و سنده در حور و ا و حاکم موزون دیگر مراحل گردیده از دستگاه
خلعت مرحض می شوند و گروهی که آمدند از دروازه زندگی و
خدمت و صافه منصب اند از نظر او گذشته در حور سادسنگی
و داندلست مطالب و متمدنات حورس مانع میگردند و همیشه
مهمات دروازه دران اندازان که عبارت از بیفتگیان سوارانند حور

منصفدار و حواء احدی و مرقه احدان بر انداز سوحاطت میر آتش
 و بخشی احدان بموقف عرض مدرسه و آن گروه از نظر اندس می گذردند
 و نومنه معرناں بارگاه و امیران درگاه عرائص صوبه داران و منصفداران
 هر صوبه و سرکار و بخشهای آنها بمحل عرض مدرسه و منصفی
 خدمت عرض مکرر احکام مداعه که در باب منصب و خاکبرد
 دیگر مرادب و مهماب و انعام معاملات صادر می شود مکرر بعرض
 اندس می رسد و آخته دنگی و داروعه اقبال هرزوره نرحی اسپان
 و چندی از دنان تربیت و آراسنگی تمام بنظر انور در می آوردند
 و اگر اسپانی با دنگی رنوں و لعرسد منکملان امور آنها بمعرض
 عتاب و بار حواست می آید و اسپان داعی و تانندان و منصفداران
 را داروعه داع و تصحیح بنظر حورشد اثر می نماید و اگر اسپانی با
 سواری بنظر همایوں رنوں در آید در فرموده تانس ناسی را بمعرض
 عتاب می آوردند بالکمله کلیات امور و عطایم مطالب جمهور درون
 دیوان اقبال و دیوان حلال بدوانه انتظام می گیرد و چهار پنچ
 گهری آنها ارفاب میمنت سمات آنحضرت بحلائل اسعال
 داندشاهی و شرافت مهماب گیتی ندهای مصروف می شود و قبل
 از دو پاس روز درس نکت و سعادت ارب دیوان نزرگ و محفل
 سدرگ نرحاسه ناسم خاص غسل خانه عرق دوم می کشند
 و دران نگارن سرای دولت بر اورنگ قدر و حشمت نشسته تا
 دو داس روز سربر آرای کام نسی و کامرانی و انتظام نیتش امور
 حلافت و دهاں نانی می ناسند و اکثر اعیان دولت و ارکان سلطنت
 و منصفدار مهماب و اهل خدمت و گروهی از گزر برداران و ندهای

رخا و اهل خاص خوکی و جمعی از حلقها و برخا و مدعی که
 وجودشان ضروری است آنجا سرف نارسی ناند و دیواندان
 عظام و نجسین ممالک نظام و متصدان مهم بنواب و خدای
 از داروهای کار حاجات و دگرارتاب خدمت که رخصت عرص
 دارند از مطالب و مهمات کلی و جزوی بدون معروض دانسته
 بحوائلهای نا صواب که از باب الغاب را سرمانند بخودی و بدواند
 هوسمندی تواند و ارساد می ناند و صدر الصدور اهل استیعاف
 و بدار مندان نص انفاق را حق حق بنظر کمنا ابر سهنساء آفاق
 در آورده مراتب احوال و صورت امانی و آمال آنجا سرف آنها
 منترساند و آن گروه در حق تصدق ازلی بدعت و طاعت و عطای
 ازای می مدد معاش و اتمام دعوت سلمان عوطف ناماها یی
 گردند و عراض صوره داران و حکام اطراف اکثر درس محفل نص
 درس بواسطه نار بافتکل ساط قرب از نظر منص ابر گذشته
 برخی مطالعة اسرف میسود و بعضی دیگر را و در اعظم حوائله
 مصون بعرض همانون منترساند و احکامی که در حواب هر یک
 می سوز دستور خرد گنجور بمسلمان عطار دسان انلاج می نماید
 و اکثر مصو اب بحسب تاسرار نظر ادور نور آگش گشته بعصر مات
 مددعه و اصلاحهای کاملانک ناد اشته در العاط و معانی که ماهران رمور
 سخن صحتی و بکده دانی را دستور العمل فصاحت و فادون الا
 بلاعب تواند نو ریتب می ناند و خون مناسر خلل العدر بوسه
 می سوز دستور اعظم آنها را بنظر معلی منترساند و عدوان بعضی
 امدانک خللله که دامرای نامدار و بوندان رنج مقدار تر صدور ناند

باشد بحیثیت قه‌احر و مناهات آن گروه تا مرود مدعی و تاکنند در
مطالب و احکام لحاظ خاص که از سواد خط بدشانی معدنل خوشتر
است مریس میسارند و وقایع هر صوره و سرکار از روی نوشت‌های
سوانح نگاران اطراف و اکتاب ادب کشور ملک وسعت که برسندل تواتر
و توالی به بدشگاه حضور و وصول می‌یابند دروس والا بازگاه بمسامع
حجاس محامع می‌رسند و برخی اوقات مانبوران شکاری از بار حره
و شاهین و چرخ و شتر و بور و غیر آن فوساطت موس بدگی و
مراول بدگی از نظر اشرف می‌گذرد و لحنی تماشای مری چهره اسپان
دوق سرعت داد رنار که متصدیان اصطبل سرکار خاصه سروده
ناراسدگی تمام از نظر انور می‌گذرانند و رابض و چاک سواران دیر
در صحن عسلجاده سوار شده می‌گردانند مسرب دترای طمع اندس
میشود و دروس مجلس همانوس دتر دارعه عدالت و مدعیان و داد
خواهان را حاضر ساخته عرض احوال و مطالب آنها می‌نمایند
و شهشاه حق آفایه در اندای اشغال بمهماب سلطنت و سروری که
محملی از ان سمب گزارش دندوب لکال متظلمان دیر مردادند
داد دهی خلایق می‌نمایند و از انام هغه روز چهار سنده
خاص نامر عدالت است دران روز دندوان خاص و عام سرب
حضور نمی‌نشدند و حمیع متصدیان عدالت و ناصی عساکر و
معدیان و صلا و علما و ارباب عمام و شكدگل شهر در مسمول حله
آؤس عسلجاده حاضر آمده همگی اوداب قدسی سماب مصروب
بعدل پروری و داد گستری میشود و مردم می‌که آنجا ضروری الوجود
مناسبت در آن والا بازگاه ناردمی نایند نالحمله شهشاه جهان با

درین دریاں و دریاں مواج استعجال دارد و ازین صیقل
 هماون مریض سعادت درخامده نمسکوی قدس و حریم کدۀ ابدال عر
 و دوم می جسد و آیتا در سفره نعمت خاصه بسنده بقصد
 حصول قوت طاعت و عبادت ایزدی و در قوت روحانی ارا اندک
 طنبه که از حرارت و حه حلال سرانجام می داند نفاول می نماید
 و تسبیح بر طرب دماغ و حفظ صحت و قوام بدن و اعتدال مزاج
 معنی با دل ندارد دوده تسکیر خواب می نمایند و قبل از درآمدن
 و بدمار ظهور از دستراحت درخامده و صوم می کنند و دیگر دانه نور
 ادرازی صاحب قدس مسکن گسده بعد از ادای دوگانه سجدت
 تا آن تسبیح و عبادت فرستاده و حق مسکن قبله می بسند
 و از روی کمال آگاهی و حضور می حدت ذکر و تسبیح حق و یاد
 رور در مطلق و موی که از اعظم صلب و اکثر دین و اهل باطن
 و ارباب حق فرا گرفته اند سعادت ابدور گسده حق و صبا ادای
 صلوة میسرند تا جمعی از علما و سادات و مسالیم و مزار و دخی
 از خواص و بزرگان که در آن وقت حاضر اند مرتبه طهر اجتماع
 گزاره تمام بدن و نوازل را و وظایف و هو که ارباب مدعندان
 تحرک کس و منسکل رهد اندوس از استعجالی آن حاضر است
 ادا نموده بعد مزاج ازین مراتب حلوت کند خاص را که صاف
 حرم کدۀ قدس و اوان مبارک غسله است بعد م همادون مروع
 سعادت می تحسند و تا رسدن وقت نماز عصر در آن آرامگاه دولت
 نکران اعمال و سرائف استعمال مانند تلاوت قرآن میکنند و کدانب و
 معالنه آن و بدیع معالی دینی و حوص سر معارف دینی و

مطالعۀ کتب و رسائل عرفا و اکابر اوقاف و مرصده آداب مصروف
 میدارند و بعضی احداث در آن بشمن جاه و حلال بعضی از
 عمدهای آداب افعال و باطنان مدایم ملک و مال را شرب نار
 داده به تنظیم و تمشید برخی مصالح و مهمات ضروریۀ سلطنت
 می پردازند و عراض بعضی داد خواهان و الدماس مطلوبان
 بواسطه نار داندگان بساط قرب بنظر بندیش در رسیدن جواب آنها
 از بدشگاه عدل و مکررم صادر میشود و درین وقت گاه حرم سرای
 دیوات را ساعتی بدور حضور مشرب میسازند در آن شدستان افعال
 بدردنار شدنن مشکوی عرب و احترام و برده گردنن تدن عظمت
 و احشام و سرائع عنائف سعادت بدود و محذراب عافله
 هوسمدن که نار داندۀ پاسگاه قرب و خدمت اند احوال مستورات
 محبت رده و دندگل و دندمان بموقع عرص میفرمایند و حوائج
 آنها باساح مفرور گشته هر یک در خور حال از آثار فیض و حق و بر
 عطای اس دولاب داوند دعا کمداد میگردن و چون وقت شمار
 عصر میرسد دگر دانه نمسجد مدارک مسلحانه بر تو قدوم گسترده
 فریضۀ عصر بمجامع ادا می نمایند و بعد از دراع بکلوب کدۀ دولاب
 معاونت فرموده ساعتی دیگر بهوشنار دلی و آگاهی و نظم مهم
 حلاوت و جهان دناهی می گذرانند و چون از روز یک در گهزی دافی
 می ماند از آن خلوتگاه عرو حاه بر آمده در احسن خاص مسلحانه
 سر بر آرای حسمب و بختناری میگردن و برخی از مهمان ملک
 و دولت دعرض میگردن و نار داندگان بدشگاه سلطنت در آن محفل فردوس
 آمدن بدستور روز پنشین سرب نار داده سعادت کوربتش می ناندن

جمعی از امرا و مصلحتداران که دولت کسب آنها ناسد دران وقت
 حاضر میشوند و منبر بزرگن بهرام مولایت و صحبت و ساوالان و مسکاة دولت
 آن بزرگان را بحسب بقارب اند و قدر بزرگو طرف دور خاصه نار دایند
 از مردم عمده صغی در نس می آراند و در عجب آن معبود دیگر
 مرتب میدارند و بحسبان عظام ناساز و الا آنها را بدستوری که
 درین سلطنت اند طراز مع ول است مسلم مور می رسانند و بعد
 مراجع از آن امر که متصل دولت تمام می باشد خون موی ادا
 معرفت میکنند سپهسالار بدان مرتب حق آگاه روی دل از هدیه
 کدرب و گنبد دار سلطنت در مانده مخصوص تمام منوچه شدند
 ادا می شود و پس از استماع آن از بهر برگردن بطرف در حاضره
 بیمار معرفت بحضرات در مسجد ادا میدهند و دستمزد گرفته
 خوش خلق حنی و نواد با او را و وظائف معهوده بجای می
 آرند و این مراتب بدو گهری میسند و بعد مراجع بیمار از مسجد
 برآمده دیگر باره در دستمزد والای عسلخانه که از کدرب مسائل
 مهر مروج و در سه بهای کابوری روزن لکن و فادومهای طلای می
 فروختن نرم بدو بخرایان الحکم بدو بر نور می شود و بخت متروزی
 بخت خلوص سعادت فرموده نظم و ردا حب اسیر ملک و مال
 و بمسند مهمام دولت و افعال بوجه مندرسانند و وزیر اعظم
 درین وقت مهمان کلده و خربند دنیایی تعرض اسیر رساننده
 بحوابهای رسا و احکام دولت مرا که خردمندان روزگار و مدبران
 امور کار را دستور العمل آگهی و هوسمندی تواند شد اسناد می ناند
 و خون چهار گهری از سب میکنند و مؤس ادا می میکنند

شهبان شاه نندار دکت ار دوار نحت برحاحتہ اکثر مردم را ان رفتن
 ار عسلحانہ منشود و دمار عشا ندر ناحمعی ار حواس و بردنکن
 نجماعت گزارده نآرامگاہ خاص عمر درود می نشدند و روزهای
 نشدندہ ندوان اول روز در انوان سپهر نشان خاص و عام انکدا
 نموده ندوان آخر روز و انعقاد مجلس حلد آندس عسلحانہ در سب
 مروت منداریند و آن شب متدرک نامور دینوی و مهمات صوری
 پپرداختہ همگی اوقات مانص الدرباب مصوروب طاعت و عبادت و
 تحصیل اسباب بواب اندوزی و سعادت منشود و در شہا چون
 خاطر معدس ار مشاعل کوئند و وطائف عبادات مرداختہ نقصد
 استراحت و آرام نخلوت گاہ انس برتو قدرم می گسندند اکثری
 ار شب را نا دل نندار و خاطر آگاہ نہ تیغظ وانتناء و مشعولی نند
 پروردگار جهان و بمر و تدبیر در مصدوعات خالق کون و مکان و سکر
 و سپاس دهم والی بی منہای الہی کہ ار دسگاہ وصل و احسان
 نامنداهی نآن سراوار مرمو شہنشاہی و سادسائہ اورنگ گیتی
 نداهی عطا سده منگردانند تا هنگامی کہ نامندای شربت حواس
 ندمی اساس را نحت نندار حواب در می ناند در سہ گہزی
 بی احدثارتن نہ نسر استراحت ممدهند و در ساندوزی آسانش
 و حواب آن ناندسہ مالک رباب ربانہ ار دک ناس شب نیست لمولعہ
 * نظم *

مرچو ندالین هوس کم نہاک * بر سر خود نار دو عالم نہاد
 حلوی سبکدل و گران نارتش * مندہ گران حواب ریدد ارتش
 امدد کہ تا نجلند قصا نہ مروزش اشکار ممکنات نصارت نکش

کسی امکنی است در آن اعدای این ممالک کمتر دمنان دارد
 حال پرورش در ممالک هند و هندوستان و در صورت ظهور
 تاراج به کون و مکن است پس بدین دولت آن ارزنگ پس
 به دست و احوال هر روزی نگراند
 ع .

زین دماغا تراحمی مدد بهمان داد

تمام شد

۹۸۸۸

دهرست عالمگیر نامه

دربار ماری کنگ ندایع نگار حادو ن در مدست انسا

۱۷ این کتاب و سمپند کلام بدعربست سخن

دگر ندایع و نایع و احوالی که اسباب و معدنات طلوع بدر

سلطنت و مطوع بماندر منج اندال این سر گردند درو الحلال

۲۵ از مسروق سعادت کمال است بطریق احضار و احوال

اندای سوزی ابوالمظفر صحنی الدن محمد اورنگ

۲۸ دست نهادر عالمگیر ناساه ماری از دکن نصیب هند

بهشت رانان نصر آنا از حظه نص ندان اورنگ آنا

و رنوع و نوحان گوناگون دران بورس طهر ابر نمن

۳۶ عدای ایزدی و دیزی اندال حذا داد

بهشت موکد مدصور نرس دولت و دیزی اربلده مدارکه

۴۸ درها دور بصورت مسدود اختلاف اکثر آنا

دگر محاربه عساکر حلال با راحه حسوت سنگه ند سگال و

- ۵۹ طغر باقی بر حدود کفر و صلال دعوی عذاب دار و بهمال
دگر مجاریه عساکر منصور برد و ک مستقر الخلافه اکر آناد
دانی شکوه بی حرد معرور و هرمت باقی او را حدود ابدال
۸۷ و گرنجس بحال دهلی و اراک با هور و وقوع مقدمات دیگر
بهصمت موکب مسعود از مسدود سلطنت خدا داد بصوب
۱۲۳ دار الخلافه شاه جهان آناد - و شرح سوانح دیگر
دگر مراتب رناده سری و مهال خوئی مراد بحس حاصل
۱۳۲ نادان و دستگیر شدن او به من تدبیر و ابدال والای حدو جهان
فرمندان حلیل الله خان با حدود قاضیه درسم مدعلا بکنار آب
سلیح و تعدد امیر الامرا با حدود طغر دریا سمیت هر درار
۱۴۷ بحمت مد راه سلیمان بی سکوه
رمد باقی تحب شهشاهی و ارنک گندی پناهی
به خلوس مسعود طاراند اسیر و بر اربده سرر شهشاه
۱۴۹ جهان دار عالمگیر
تعیین و وحی تازه از عساکر نصرت بزوه بحمت مد راه
۱۵۹ سلیمان بی شکوه
بهصمت موکب طغر آنات بحال بقصد پراسدن آن
۱۶۰ باحمت از حار و حود دارا بی شکوه به مآب
چون محملی از احوال آن مرگشته روزگار و سمه از سرگذشت
آن سرگشته دشت ابدال مرقوم حاصه و ناع نگار گشت اکر
کلک بدایع ارقام تذکر محملی از حال دارا بی شکوه بکوهده
۱۷۷ مرحام بعد از وصول او به پنجاه تمهید کلام می نماید

و از عراث امور و طرنگدهای احوال آن بی بهره جوهر
دانس و شعور آنکه

۱۸۱

دوخته الوند طغر طرار در سدل انلغار منعاص دارائی سکوه
ادار سغار

۲۰

مندی نامدن صف سنگیان منعاص دارائی سکوه ارملدان
و برک انلغار موکک گنهان سدان

۲۳

مندی نامدن سلیح مرنه وخی ناره ارعساگرگزون سکوه
منعاص دارائی سکوه ادنار نروه

۲۰۸

معاودن موکک منصور از دار الامان ملدان ددار السلطه
لاهور و بهص و ن ارانجا نهار الحکامه ساهجهان آاد مرن
سلیح و مرنوزی نهار مده انگری باسجام و سرح صوانجی
که بعد ازان روی نمود

۲۱۱

حسن وزن مرنده سلیح سال جهل و دوم
دوخته الوند طغر نهار نسکر گاه مرنون جهل انلغار ناره
ملکه باسجام

۲۳۵

دکر محاربه سمران دسکه هنج و بهادزان ررم فرا و سلیح و مرنوزی
عساگر طغر لوا و مزار باسجام ادنار امرا از معرکه مرن آوما
دکر دوخته الوند طغر طرار دعد از سس زور و هریم باسجام
از موضع کتهوه بمسندع الحکامه اکمر آاد جهل دد نراسد اتصال
دارا دسکوه ادنار مرن و مده راحه حسوب سنگه حسران
مآل و مرنده سلیح طلع اله آاد

۲۸۴

دکر مندی دارائی سکوه دد مآل نکران و کدهست

- ۲۹۵ برآمدن از داحمدر
 ذکر محاربه شدراں بيشه هتکا و بهنگان لحر وعا و منج و
 ۳۱۸ وزيری اولدای دولت و فرار دارا بی شکوه بد عافیت اراحمدر
 ۳۳۵ معاودت زباب طعمر مدرا ندار الحلاوة ساهتیهان آدان
 ۳۴۹ گذار در تمهید خلوس دانی
 خلوس منعمت عدوان ناره افرای هفت اوزنگ امکن گنهای
 حدبو مدور مدد حهای ستان دوم ناره در سر بر سلطنت
 حهای شوکت و تعیدین خطه و سکه گرامی و نام رد العاف
 ۳۵۴ سامی اس برگردن الطاف دوالحال الهی
 ذکر رانچه طالع سعادت مطالع خلوس منعمت مانوس بطور
 ۳۷۲ احمر سناسان مرص
 ذکر وضع تاریخ مجدد از مددای انام عالم آرائی اس رب
 ۳۸۵ اوزنگ کشور کشانی
 ۳۸۹ رفع بدعت نوروز و تندل آن بخش نشاط افروز خلوس مندارک
 ۳۹۱ تعدد محتسب و منع ممداب و مسکرات
 شرح بعضی از عذاب و مراحم سیمشاهی که از خلوس
 میمنت عدوان عند دریا که مندهای انام حش بود
 بدست نامرای نامدار و اعدان دولت پاندار سمت ظهور
 یامنه - و گذارش بعضی از سوانح حضور لامع النور در عرض
 ۳۹۳ مدت حش و شور
 وصول حمر محالعت ناسا هراده والا نمار محمد سلطان
 ۴۰۴ درنگاه

دشمنان را در سکنه ای سکوه انداز روه دهی کارکنان قضا و در
در دست خن و رهنما

بنای حصار دولت آمار ستر حاجی نردور و لغت سعادت
مکان مهندسی الحاقه اکثر آباد

حسن ورن عمری سال چهل و دوم
و دخت نرنگ معلی دارا بی سکوه و مهندسی سکوه را که نهاد

هان آورده در حوض سرکساده از میان شهر محصور آباد نردور
نردور دارا بی سکوه از و د هندی

دگر اکرام امام حصار ساهندساهی و نرنگ دس راج علم
و دگر احداث و حاصل راه آری کل مملکت محصوره

نوحه رانان هان کسا تصوف ساحل رو گنگ نرنگ حصار
نرنگ نرنگ نرنگ

حسن ورن حصار سمسالی سال چهل و دوم
بنای مسجد و نرنگ اساس محصور نردور دارا گاه خاص

نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ
نرنگ از سعادت ملازم و نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ

آمار سال نرنگ از نرنگ دولت داری عالم گدیری مطاوی
نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ

دگر حسن همان و دگر همان دولت نرنگ نرنگ نرنگ
نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ

نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ
نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ

مرگیدن نادر شاه زاده محمد سلطان بدلالک ابدال دې روزان

حدودو حېان ۵۴۲

حش وړن مړېدنه د مړي آثار سال چهارم ۵۴۲

تعلدن امير خان نا دوحی ار خون فاعره دندایب راحه

ګړن لهورسه ۵۷۰

کشانتش قلعه چاکنه که ار فلاح حصه ولایب کوک است

نمعی امیرالامرا رو داده ۵۷۴

حش وړن مبارک شمسی آثار سال چهل و سوم ۵۹۰

کشانتش قلعه پرېدنه داندال ددروال ۵۹۶

رسدن امير خان نا امواج نصرت مړس و آوردن راو کړ، را

نا در پسر لکصور طغرنگر ۵۹۹

رسدن کنور رام سنگه اړ مړی نگر و آوردن سلیمان

لشکوه را لکصور مړ نور ۶۰۰

مړسېدن نادر شاه زاده محمد سلطان را اړ سلیم گده دقلعه

ګوالیار نا سلیمان نيسکوه آهوي دسب اندار ۶۰۲

رسیدن ابراهیم دنگ سعدر منجان قلی خان والی توران

ناستان دیص مکان ۶۰۶

روڼک هلال مبارک رمضان و آثار سال چهارم اړ خلوس

مړېدنه و تر تڼک حش عین و خلوس ۶۱۲

ملارمت بوداق دنگ الیچي و رسېدن نامه و گنرايدن

سوعات والی اندران ۶۲۱

حش وړن مبارک د مړي سال چهل و پنجم ۶۲۳

- ۴۳۳ حسن در سن سی و آغاز سال چهل و چهارم
ادراک سعادت ملازمین خواجہ احمد - حضرت عبد العزیز خان
- ۴۳۷ والی نجات و گذراندن نامه در اقام این حسن طرب فرا
حسن کدخدایی ناسا را و عالی نادر نجیب نداد
حسنه سنم مکتوب معظم نا حضرت عفت ستر راجه روز سده
راهو نرطوی سبب سنده مکتوب امروز
- ۴۳۹ سجده ولادت نالون از مکتوبات صوغه نهار
- ۴۴۸ ناسال جهان کسایطو نرا زمین معظم جان حاجانان ده
سالار ده نیکاله نا عساکر مصر نرا مدح لوا در ی ناسخ
ند رحام و آیدنگ نسیحدر ملک آسام و کسانس آن ناهدات
نمناس معی و جهان النای د لب ضروری انحصام س
از کسانس کوچ نهار
- ۴۷۹ محسن حلوس جهان امروز و آغاز سال نهم از مدس دولس
در روز والای عالم دیری مطایع سده هزار و هفتاد و در هجری
گفتار در انحراف مزاج مقدس اء امرای لونگ حلا س
روزی حلد از مدیح سبب و اسدقامت
- ۷۳۷ اعتدال مزاج حد و هفت کسور و سده ساه نکترو نر حادغه
دن نرور
- ۷۵۴ حسن در مرحدده عمری سال چهل و سیم
- ۷۶ نرس در مرحدده سسی سال چهل و نهم
- ۷۶۳ نوحه راناب عالذاب نصوص نجات
مدح ولایت حمام و کسند سن رانده نره نرا حاتم

مهنددار آنجا بحسن صرامت و شهامت طب الدن حان

۷۶۸ خوشگی و رحدار حوناگده

معادرت حان مانیان مهنددار ننگاله از حدنگ بعد مصا'نه

۷۷۶ و تحصیل دستکتش و پذیرود کردن جهان مانی . .

آغار سال ششم از سندن خلاف والای عالم گیری مطابق

سنه هزار و هفتاد و سه هجری و توجه بحساب کشمیر حدت

۸۱۳ بطور .

۸۳۱ حش ورن مدارک قمری سال چهل و هفتم

مهربان راناب حاه و خلال از مهربان آباد کشمیر نسیب

۸۳۵ ویراگ و اراجا نصوص دارالسلطنة لاهور

۸۴۱ حش ورن مدارک شمسی و آغار مال چهل و ششم

و سندان صدقه قندی در حواب شاه عداس والی ایران

۸۴۴ ناسوعاتی قلم مهربان لك روید مصحوب تربت حان

معادرت شهید شاه سلیمان مریز از نجات ددار الحلاوه

۸۴۵ ساه جهان آباد . .

آغار سال هفتم از سندن والای عالم گیری مطابق سنه هزار

۸۵۳ و هفتاد و چهار هجری . . .

۸۵۹ حش ورن حستنه قمری

۸۶۳ مرسدان مصطفی حان سفارت توران

۸۶۶ تعدن راحه حدنگه نا افواج منصور حباب دفع سنوای معهور

۸۶۸ حش ورن مدارک شمسی .

آغار مال هشتم از سندن دولت والای عالم گیری مطابق

- ۸۷۷ سده هزار و هشتاد و پنج هجری
- ۸۸۴ حسن وزن مرخندۀ مری
- ۸۸۷ پنج اکدیری از دماغ ولایت دعوا ایل شدن آن جهانب گنس
قدۀ گرا بحسن کوسس و بدندر راحه حدسنگه
- ۹۰۹ دس نامن عمدۀ راحها راحه حتمهنگه داساکر منصوره بعد
رابع از مهم ستوا مشورت ولایت نجا ور و بعدۀ عادل حاس
- ۹۱۶ حسن وزن منارک سمعی
- ۹۲۸ نور آگس شدن بدت نزرک بعروغ آبار اسلام و در آمدن رمه دندار
صلاب مرخام آنجا ساهراۀ اطاعت و ندگی درگاه ملک احترام
- ۹۴۰ رحاب معقرب آب مورد دادند اب روانی مسمول و دعات
آسمای اعلیٰ حصرف صاحب دوران بانی توسع آب آبا حها
- ۹۴۰ دس و رحاب خاوندانی
- ۹۴۰ گندار در پنج خانگام از متعلقات ولایت رحنگ
- ۹۵۷ آمار سال مهم از شدن دولت وائی عالمگیری مطابق سده
هزار و هشتاد و پنس هجری
- ۹۶۲ حسن وزن مرخندۀ مری
- ۹۶۷ مراز نمون هنوای صلابت سعار از درگاه مد مرمدار
- ۹۷۳ نعلن مهنس سعندۀ دوحۀ سلطنت و حرمان روانی گرس ناوۀ
بهاال حلاب و کسور کسای اساهراۀ کامکار رحب دندار
- ۹۷۳ محمد معظم دامواج نصرب طراز ندار الملک کال
- ۹۷۷ مهصب الویۀ مهر نغراۀ از محمدعز الخلفه اکبر آباد ندار
استغفۀ ساه حها آناد

- ۹۸۹ حش وزن مدارک شمسی
- شرح ناحت ولایت لکناپور و محارقاتی که عساکر حیدرآباد
- ۹۸۸ را نا دکنیان شعوب گرا روی نمود
- تعیین یافتن دلیبر حان نا امواج قاهره به تندنه و ممدار چاند
- ۱۰۲۲ و تحصیل دیشکوش دمایان
- آمار سال دهم والای دولت عالمگیری مطابق سده هزار
- ۱۰۳۰ و همدان و همدت همدری
- ۱۰۳۱ تولد دو گل حیدرآباد دولت نادر شاهزاده محمد کام بخش
- شورس انگیزی ابعادان یوسف رثی در سوادل دروایی بدلات
- و تندنه و تانیدب آن طابعه ناعیه به بیروزی اوتال دشمس
- ۱۰۳۹ مال شاهنشاه مالک رباب
- تعیین یافتن محمد امین حان نا امواج قاهره و تندنه
- ۱۰۴۵ ابعادان یوسف رسی
- ۱۰۴۶ حش وزن مرحدده قمری
- ۱۰۴۰ حش وزن مرحدده شمسی
- ۱۰۶۹ حانیه
- گذارس برخی از کرائم عذاب و شرائع معاف این حدود
- ۱۰۷۰ کامل الداد
- دکر کرائم اشغال شاهنشاه حق پزده حیدرآباد در اوقات
- ۱۰۹۶ شدادوری

مصحح عطف‌های کتاب عالمگرافنامه

معجمه	مطر	عطف	مصحح
۲	۱۵	لااحصى	لااحصى
۱۱	۱۶	هراد	مهراد
۱۴	۲	کوندای	گوندای
۲۵	۱	ناسی	آستی
۳۳	۱	دکونداده	کونداده
۹۸	۲۲	وسمانه	وسمانه
۹۸ و دیگرها		حمععب	حمععب
۱۰۴	۱۲	للساطن	المساطن
۱۶	۱۸	ندانان	دندانان
۱۰۹	۱۱	السیء	السیء
۱۱۲	۵	نادلی	داوانلی
۱۱۷ و دیگرها		حده	حده
۱۲۵ و ۱۲۷	۱۲	مسعر	مسعر
۱۲۸ و دیگرها		داحدرار	داحدرار
۱۲۹ و دیگرها		اسدلام	اسلام
۱۳۴	۵	مرع	مرعه
۱۴۵ و دیگرها		اعرآناد	آعرآناد
۱۵۳	۲۱	برحارص	برحاص

۱۶۱	۱۹	دکنا به	رگداد به
۱۶۲	۵	تامانیش	نادندانیش
۱۶۲	۱۴	دک محمد	دک محمد
صعده	سطر	علط	محمدج
۱۶۹	•	مرسته	سر رشته -
۱۷۲	۱۷	طوب	طواب
۱۸۰	۲۱	دو گد سده	دو گد سده
۲۳۳	•	مخاری	مخادی
۲۴۹	•	مخکان سده	مخکان سده
۳۰۹	۳	مردام	مردام
۳۴۹	۱۰	کسید	سید
۳۶۶	۴	ساحنگ	ساحده
۳۳۳	•	قله	قلعه
۴۳۷	•	سنگه	سنگه
۴۴۱	۹	زاحرپ	زاحرپ
۴۶۱	•	مارر الدهر	مارراء الدهر
۴۶۳	۱۶	متهرار	متهرار
۴۸۲	۲۰	با	ثنا
۴۹۴	۱۹	دشاهراة	دشاهراه
۱ صا	۲۲	آسمان دیسب	آسمانی اسب
۵۰۱	۱۲	نصرب	دانبصرت
۵۱۱	۲	تسودای	تسودای

معجم	مطر	علط	معجم
۱ صا	۹	انگوری	انگوری
۱ صا	۱۵	گرو دند	گرو دند
۵۱۵	۳	خا انگورنگر	خا انگورنگر
۵۳۱	۷	رکا	کار
۵۶۷	۱۶	سدپاسنگر	سدپاسنگه
۵۷۳	۱۷	حصه	حصه
۶۱۴	۱۹	صوم	صوم
۶۱۵	۲۱	مغری	مغری
۶۱۷	۱۸	مکارک	منارک
۶۲۱	۹	الامعال	الامعال
۶۲۳ و ۷۹۷		درا محان	دارالحان
۶۳۰	۲۲	دلاب	رلاب
۶۳۱	۶	السطه	السطه
۱ صا	۹	گرم	گرم
۶۳۷ و دیگرها		صنجان	صنجان
۶۴۳	۱۲	انعام صوران	انعکاس صور آ
۶۵	۲۱	بداد	داد
۶۵۵	۳	نکار	دانکار
۱ صا	۱۵	انراع	انراع
۱ صا	۲	امدا	امدا
۶۵۸	۱۵	دج	دج

ص ۴۵۶	سطر	علط	صحیح
۴۵۶	۱۸	جمع	جمعی
۴۶۲	۲۰	مدوا	مدوارا
۴۶۴	۱۸	عادت	علافت
ایضا	۲۲	همراهانش	دیه‌مراهانش
۴۷۵	۱۶	حیات	خدا
۴۷۶	۲۱	ارتاب	اوقات
۴۸۷	۱۹	شمت	سیمت
۴۹۳	۲	عمالی	عمادی
ایضا	۵	بهادر	دبهار
۴۹۷	۱۸	قطع	قطعی
۴۹۹ و دیگرها		بودن	بودن
۷۰۳	۲۰	را	راه
۷۰۴	۶	پیشروشان می‌دارد	پیشروشان می‌دادند
ایضا	۱۷	مدمه	صدمه
۷۰۹	۱۴	هامل	حامل
۷۱۰	۶	الْمَكْرُ السَّيِّئُ	الْمَكْرُ السَّيِّئُ
ایضا	۱۷	ودادند	و دار دادند
۷۲۲	۱	فاتر	دواتر
۷۲۶	۲۰	توانادی	توانائی
ایضا	۲۱	حلقشان	حلق شان
۷۲۸	۱۸	الروی	الارادی
۷۳۲ و ۹۴۸	۰	در	دد

ص ۷۳۳	حظر	علط	ص ۷۳۳
۷۳۳	۵	مرداب	مرداب
۷۳۶	۱۸	صوانج	صوانج
۷۳۹	۲	ماهات	ماهات
۷۴۱	۸	حسی	حس
۷۴۱	۷	سنداران	سنداران
۷۵۱	۱۹	س	سندی
۷۵۳	۷	ر	را
۷۵۹	۱۶	طمع	طمع
۷۶۱	۱	عنان	اعنان
۷۶۶	۵	نواهی	نواهی
۷۶۶	۱۰	صنع	صنع
۷۷۷	۶	عابر	عاطر
۷۸۵	۳	درد	درد
۷۸۹	۱۴	حسانسب	حصان اسب
۷۹۰	۱۲	حدر	خر
۷۹۲	۱۹	زوم	زوم
۸۱۸	۱۱	سده	سد
۸۲۵	۱۵	نواسج	نواسج
۸۲۶	۲۲	سودنگ	سودنگ
۸۲۹	۲۲	مهی	مهی
۸۳۰	۱۱	ان	ارعدا

ص ۸۳۱	مطر	علط	محلیم
۸۳۱	۱۸	سوا	سوار
۸۳۳	۱۹	مناکار	میناکار
۹۰۱	۱۵	ندروی	ندروی
۹۲۰	۱۰	ثنت	تنب
۹۲۶	۱۸	لا	را
۹۲۸	۱۹	دروش	دوش
۹۳۷	۱۴	حد	حد
۹۵۲	۱۲	قامت	اقامت
۹۸۸	۱۳	ای	بای
۹۹۴	۱۵	طعر سپاه	به پاد طعر
۹۹۷	۳	سری	سوی
۱۰۲۲	۷	ارحمد شد	ارحمدس
۱۰۵۱ و ۱۰۵۶	۰	در در	در در
۱۰۷۳	۱۲	الاحاده	الاحاده
۱۰۸۴	۱۹	ده مرحله	هر مرحله
۱۰۹۵	۱۴	دشکان	پدشکان

مقدمه

در آرای مهر ندرای داندوران حردۀ نس و حردۀ سندان والا
 نمکس که سندان عوام فکر آئی دل ندر و دراری می میل و
 نظرم معانی ار فیرم طبع ساحل فرطاس آورده گوس هوش سامعین
 رارینت ناره می نچسند و عراندس احبار عتبدۀ و سوانج عربند
 سلاطین نامدار و دیگر امرای والا ندر را نخواستار ندر ملکی
 ساحلۀ ندرای نازکۀ سلطنت و سندنندۀ حصار ملک عالی
 منعت می گردانند تا عالیشان از احوال ناسانی عذب گردند
 و ندر ندرند و اراعال منیع و حصایل منیعۀ که ناعب ندرامی
 و عرام و سد سوز سوانجی و وحام است احداث و ررنده
 حرد را نیکارم احلاق آراسته و نچاس ارماف ندراسه نماند
 محفی و محتجب نماند *

که کتاب عالم گرد نامه موحده کنانی سارینا و گرمی نسخۀ

دل‌کشا و گلستانی ست بی حرا و ناره موسیانی ست که هزاران
 و باطن معانی در وی شکفته و حندان اگر نآب زرنگاشده آمد بسا و
 اگر دفتري از فصاحت خوانم روا *

ار رشحه کلاک گوهر سلک محتج میدان سحر پروری و مقدم
 مصمار اسنا پرداری صد رسیی نرم سوانح نگاری ریت کش محفل
 عذارت آرائی جهان گیر ملک سحر بیانی عالم گیر کسور سحر دایی
 مدسی بی مدل و تبدل بیعیی محمد کاظم بن محمد امین
 مسهور بمیرزا کاظم ولد امیدای کاشی که در می اسنا علم " انا
 ولا عیری " بر امراشته و در رنگین نگاری رایت " انا افصح " مرداشته
 و در فصاحت و بلاغت گوی سبقت ار همه رسوده و در اعجاز کلامی
 شهره آفاق و کالشمس رابعه النهار " نوده طبع انسانی داشت و در
 نظم دقتی این بیت اروست

بیست ارچاه رندان بتان سمت ما * غیر آئی که رحسرت ندهاں می گردد
 اما در بدو حال بمقتضای مسیت ایردی بر حی اراقات
 گران مانده حوهر رنگانی را دست و رسوده بیجا صلی کرده روزگار
 به بطالت می سپرد و نک چند در دام نامساعدی روزگار چون
 مرغ ربک سر می درد و در روانه گم نامی نا شاهد ناکامی دست
 در آغوش می بود و روی شاهد نامرادی نمرآت حال می نمود و در
 خار حسرت عنجه مرادش چاک چاک می گشت و شرک
 خواری و بی اعتداری سینه اش را می حسست و بار صغر الیدی
 بر حود می کسید و شرب تلخ بهی دستی می چسید *

و چون همای طالعس بهر وار آمد و دولتش یارری نمود و توفیق

اردی به فغانس کردند مآبوی سخی در آثار بحسب سال
 حلوس همانس سرف ملازمت سده ملک احترام مدع آثار عظمت
 و حلال مطلع انوار انیس و ابدال سهر بلند احتری سرور اقدم سری
 و سروری والا همب موی صولت کعب اسلام مرجع انام صبح سمدلی
 مسوق صمد حور سده رای حمسند نظیر نجل بدرای رصاص سعادت
 اندی گل حق حدیقه خلق محمدی حق دوست باطل دسمی
 راز گسل بت سخی کامل نصاب جوهر داس و بندس مالک
 رباب کسور آمربنس مروج گوهر حرد مرق کنندۀ میان نیک و بد
 سلیمان بانی صاحب مرانی سلطان ابوالمظفر محی الدین محمد
 اورنگ رب عالم گذر یافته دمن مدیح سخی آن اورنگ دمن کسور
 معانی گوی سبب ار همه ربود و عذار بی رویی ار همه انیس
 ردود و بدستداری طبع سخی سرا ار حصص دلت و حمل بر آمده
 بر ساطع عرب و سرف منزل نیست و تحت عنود سرار گذارش
 مرگومت و ظلمت ردای احتر طالع گردید و فاضله سعادت و نیک
 سخی نفس اراد آراسته در سلک بندگی گرد نیکوانۀ آن
 تعلم اسعجال صفیۀ حد ناسه محامد آن داب اقدس نگاشته
 هدیه انجمن ابدال و تحفه بارگاه عرو حلال گردانند *

حوریکه در مجلس عرب انصاف و مدردانی را بانۀ بلند و ار
 محاسن عادات و مکارم احلاق داد ساه ار حمده آن بود که ار اصحاب
 معانی گلی ندای می گرفتند و گوهری نگایی می بدیدند
 آن عذاراب معجز آناب بسند خاطر همانون افتاد و اسلوب کلامس
 حلی ملائم طبع سلطانی آمد *

اشاره صادر کردند که مدافع سوانح دولت کرامت آئین و مملکت سعادت قری که مثل آن دیگر سلاطین نامدار و حواری والا تنار را با وصف حد فراوان و سعی بی کراں روی نداده بکوشش تمام جمع نموده بی بیش و کم تکلیف صدق روم تسطیر نماد و تحریر سازد و آن درازای دل پند در اقبال را در سلک تالیف انبساط بخشد و آن عرائس اخبار را محلی تقرر در دل چسب و مرغوب آرایش دهد تا هر صحنه زرگار بادگار ماند و پس ماندگان قائمه وجود را اطلاع بر سوانح این عهد سعادت توأمان گردد مؤلف را درس عهده سوانح نگاری و کار وقایع نویسی مقرر فرموده حکم عالی شرف نهاد یافت که وقایع نگاران مستند واقعات سامی مهرست واردات احوال گرمی ماه نماه سال سال با وقایع صوحنات و سوانح ولایات بدو سپارند و مقرر گشت که هرچه از اخبار و سوانح تحریر و معروض تسطیر در آید بعد از ترتیب داستان داستان اراں در خلوت همانان باوقات مناسب معروض اشرف پادشاه برسد *

و حکم فرمودند که چون احوال پادشاه زادگی ارحین تولد تا زمان عالم آرائی در کتاب پادشاه نامه مذکور و مستطوره ست علی اسب بیان اراں سمت معطوف داشته تحریر احوال ایام سلطنت پرورد و از آثار انکساب صبح کسور کسائی که در حمادی الاری سده یک هزار و شصت و هفت هجری موقوع آمده داستان طرار گسته هژده ساله احوال را یک محاکم سار و بر طبق فرمان سلطانی مؤلف اس کتاب سوانح انام سلطنت پروری وقایع آمده

معدله گسری از حمادی الاولى سده مذکور با رجب المرجب
 سده هزار و هفتاد و هشت هجری اعلى ده ساله احوال انام
 سلطان و کامرانی و اعوام خلافت و جهان بینی انکه از موه فعل
 آمده بود معارف دل تدبر مدیح اسلوب و فقرات رنگس و معروفه
 طبری مدح و وضعی مدح که تدبرای طبع دسوار بسندان کارگاه
 سیتی دانی و دعای سندان رموز الفاظ و معانی نواد بود بمعرف
 بتدبر در آورده داد انسا برداری در داد *

و چون بددگان حصص اعلى حادانی بمعنای دانس جدا داد
 و مطرب بلند و علوهمت و وسعت حوصله انعام انار طاهر را
 در حدب محور ان و معنی ده نهاده دسانس مآدر باطن بدسیر نوحه
 داسند بعد از بدوس و افعاب ده ساله حکم حقیق ستم صادر شد
 که گذارنده داسنان معاحره و مکارم محکم کاظم مصدق کفایت
 مستطاب عالمگیر نامه می بعد وفات را بعد کفایت در ندارد لهذا
 او هم بدان قدر اکتفاء و دس از وفات داسانه عدالت الله جان
 مرید خاص عالم گنم در عهد داسانه ابوالنصر قطب الدین ساه عالم
 با ساه عازی مستند سامی مستعد جان و انعام شد که باقی احوال
 چهل ساله و گسری بعد بتدبر در آورد *

و مؤلف درس صحیفه بصریح باسم اردنگ رساله نموده در هر
 جا از ان بلفظی سرب و عذاری مدح که مناسب مقام سب حور
 سهندس گندی نهاده و سهندس دانس اندس و سهندس افای
 و داسانه داد گسری و حافان جهان و حدبو تدبر رجب کام ناب
 و انحصار * رساله جهان را ماعلی حصص و حصص اعلى نام رده -

و ار دارا شکوة و شجاع بي شکوة و شجاع سبي سرانیده *

و چون ولد امینا ار دکر حدس کردن عالم گیر پدر پیر خود
شاه جهان را ناهست سال و ده همان حال انتقال کردش
مدار النقا و همچنین دیگر سوانح ناپسندیده و وقایع غیر حمیده که
در اوایل انام سلطنت او صورت بسته اعصاب نموده محملی اران
درینجا بطور نمونه ذکر کرده می شود *

در سده یک هزار و شصت و هفت هجری شاه جهان را که بعدالت
و انصاف و عطایات و کیاست معروف بود بمقتضای مسیّت اندری
عارضه حدس نول ظاهر شد و بالتماس دارا شکوة نسواری کستی
عره دل کسی اکثر آباد ار پرتو رانات حاة و حلال مطلع حورشید
افعال گشت و تا عره ربع الثانی سده مذکور بمنزل دارا شکوة انامت
داشته بتاریخ عره شهر مذکور بهست فرمای ایوان شهرناری و
رعدت بخش کاج معدلت گستری گردید و رعدت تاره بسید
با اس سال انجام امور سلطنت و انصرام کارهای مملکت
بالاستقلال بقصد افندارش بود و رتق و متق هر امور می مرصود
چون عارضه حسمانی بر پیکر مقدس و عنصر همایون طاری شده
صراح اشرف ار منهج صحت و فایز اعتدال منحرف گشت و انام
کومت امتداد یافته ضعف قوی زور زور سمت تصاعف و اشتداد
می پذیرفت اران جهت نظم و نسق امور جهان داری انواع
احتلال راه یافته مساد عظیم در مملکت هندوستان بهم رسید و مرمز
حوان بی انتظامی نکلستان مملکت ورید دارا شکوة که همیشه
حلمت استحقاق امور کسور کسائی و جهان نایی بمقراض طمع بر

امام خود می برد و خود را از دیگران احق می دند هنگام
 مرض سهندیه زمان حصر دروزان اینها مرضت نموده رمان احضار
 سلطنت بقصد انداز خود در آورد و دست استقلال آن حصر از
 مراسم ملک و مال کوتاه ساختند تا نصای رای خود حتمی کارهای
 مالی و ملکی انجام می کرد از رنگ رنگ که در آن وقت ملک دکی
 امام مدداسند و در نظم و نسق آن دولتی معقول بودند چون
 احضار بدمازی بدر برزگوار حوس و بی احضاری او و انداز دارا
 سکوة در امور جهان مادی و دادگستری امعا مرمودند مصلحت در
 اممال و صلاح در افعال ندیده ناسنهار عزم صرف ملازمت والد امجد
 از حفظ از رنگ آناد بهتست مرمای مدت دار الحکومت شاه جهان
 آباد گردیدند و در اندای راه نامهاراحه حصوت سنگه و دیگر
 امرا و اوج ناساهی که ناسارگ دارا سکوة سد راه بودند معاتله
 گدان و مختار و دران تا حصول علقه و نصرت نامعنام اعرآناد درول
 احلال ارزانی ناسند آخو چون بدر و برادر را معلوم ناسند برور جمع
 صرگ دی مدده سده ناسنهار و سصب و هست هتتری در عمارت
 دل بدر اعرآناد مجلسی دل کسا و حسنی جهان آرا ناسند
 امرای مرامی نرسب داده بعد انصای ناسرگه گهزی و دست و
 درول بدر مذکور مرامی مس ساعت وده دمنه ناسومی برسر
 مرامی دهی بی ادای رسوم که سلاطین نامدار والا ناسار را حتی
 خلوس برادر رنگ دولت معمولی و ضروری ست خلوس احلال
 مرموده ناسب طبع سلطنت و حرص مملکت بدر بدر خود را
 مخدوس مرمودند

و تا هست سال جلوس عالم گنر شاهجهان برندان مانده در
همان وند ار برندان بدن پس ارسى و ملك سال و دو ماه سلطنت
نارائى، شادوشنده بيست و ششم شهر رحب المرحسده ملك هرات
و همداد و شش هجرى داعي احل را ليلى احانت فرمود ناربخش
* شاهجهان و مات كرد * و دير

سال هجرى موت شاهجهان * رضى الله - گفت اشرف حال
و هم * مصراع * رعالم سحر كرد شاهجهان * يافتند

اگرچه دات مستجمع معاف آن پادشاه دس پناه سحر علوم حدانگامى
و معدن حصائل جهان باني موصوف تكتمت و شجاعت اردان شمدى
در امور سلطنت بود اما از مطاعى عقوق پدر و سلك دماء برادر
و بعد از عصي از اولاد و تيمور بدل حماغه مسلمين در محاربات
بينكار و حيدر آباد و غيره ممالك دكى صرف بطاع منكدر ديوى
كه انس همه در پرده حيل شرعيه احرامى نمود حالي بود *

تمام شد انس عقاله نافع در احصر و اهم احوال كذاب عاكيه نامه -
بحكم عالم علوم عربيه و فارسيه علامه زمان پروفيسر مسر ابح ناكحال
صاحب بهادر ام اے سكرتري اشيائك سوسايتي اف نكال - رقم
رده شكسته فلم - حاكسار عند الحى مدرس مدرسه عاليه كلكته عفا
عنه الله و رحم * و مهرست معصله اسماء رجال و مواضع واقع عالم گنر
نامه عهده طبع حلوه گرو مندر شدي ست *

ادستان * ۴۵ *

ارک * ۵۳ ۱۹۳ ۱۰۱۶ ۱۰۴۲ ۴۷۲ ۵۸۸ ۸۳۴ *

اسلام نگر * ۹۶ *

اسلام آباد * ۸۳۵ ۹۵۶ ۵ ۱ *

اعتر آباد * ۱۴۵ ۱۴۷ ۱۴۹ ۱۵۹ ۱۶۱ ۲۲ ۲۲۷ ۴۱۸ ۴۲۸

۴۳ ۴۳۵ ۴۶۷ ۴۷۲ ۴۷۵ ۶ ۶ ۶۷۳ ۷۵۷ ۷۵۹ - ۷۶۴ - ۷۶۵

۸۵۲ ۸۶۵ ۸۷۳ ۸۷۵ ۹۴۴ ۵ ۱ *

اعظم آباد * ۷۶۳ *

اکبر آباد * ۳ ۳ ۴۸ ۱۰۹ - ۸ ۸۲ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۱۷ ۸

۹ ۱۲ ۱۲۳ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۶۷ ۱۷۸ ۱۸۳ ۱۹۱ ۱۹۲

۱۹۳ ۲۱۶ ۲۲ ۲۲۱ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ - ۲۲۶ ۲۲۹

۲۳ ۲۳۱ ۲۳۴ ۲۳۷ ۲۳۹ ۲۴۱ ۲۸۴ ۲۹۲ ۲۹۴

۲۹۵ ۳ ۳ ۳۳۲ ۳۴ ۳۴۲ ۳۴۴ ۳۴۳ ۳۴۴ - ۳۴۵

۳۶۶ ۴۲۳ ۴۲۴ - ۴۲۵ ۴۲۳ ۴۳۸ ۴۴۲ ۴۴۸ ۴۵۴ - ۴۵۵

۵۶۴ ۵۶۸ ۵۹ ۶۲ ۶۲۵ ۳۱ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۴ - ۶۶۵

۷۴۱ ۷۴۳ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۲ ۸۱۹ ۸۲۳ ۸۳۸ ۸۳۹

۸۴۲ ۸۵۶ - ۸۷۱ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۸۳ ۹۱۸ ۹۳۶ ۹۳۷

۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۴ ۹۶۷ ۹۷۷ ۲۱ ۱ *

اکبر پور * ۵۳ *

اکبر نگر * ۲۲۴ ۳۴۳ ۳۴۴ ۴۲۳ ۴۹۴ ۵۵۵ ۶۸۳ *

اکبری * ۴۲۵ *

آله آباد * ۱۲۶ ۱۳۲ ۱۶۹ ۱۷ ۱۷۱ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ - ۱۸

۲۳۶ ۲۳۵ ۲۳۴ ۲۳۶ ۲۳۵ ۲۲۲ ۲۱۵ ۲۱۲ ۱۹۲
 ۲ ۲ ۲۹۹ ۲۸۷ ۲۸۶ ۲۸۵ ۲۸۴ ۲۵ ۲۴۴ ۲۴ ۲۳۹
 ۸۵۸ ۶۳۱ ۵۶۴ ۴۹۳ ۴۹۲ ۴۸۹ ۳۷۴ ۴۲۲ ۳۴۹ ۳ ۵
 ۱ ۵۷ ۱ ۵۶ ۹۸۶ ۹۷۹ ۸۶

ادا ساگر * ۹ ۴

الذاله * ۲۱۹ ۷۶۵ ۸۴۸ ۸۴۹

الگوک * ۹ ۵

اندک ناری * ۸۷۶

اورکول * ۷۲۲ ۷۲۵ ۷۳۶ ۸ ۷

اوحه * ۲ ۵ ۲۷۲ *

اوحس * ۳۳ ۴۹ ۵۶ ۷۵ ۷۸ ۸ ۸۱ ۱ ۵ ۱۴۱

اودنگر ۸۸۵ ۷ ۱

اوده * ۱۲۷ ۲ ۲ ۸۶ ۹۸۶

اودسده * اودسده * ۴۵۵ ۴۷۴ ۷۵۱ ۸۷۶ ۱ ۵ ۱ ۶۷

اورنگ آک * ۳۶ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۸۶ ۲۱۹ ۳۸۹ ۸۵۲ ۸۸۷

۱ ۹۲۵ ۱ ۲ ۱ ۳۵ ۱ ۳۸ ۱ ۵۱

اوسه * ۷ ۱ ۴۱ ۱

اوهنگ * ۴۰ ۱ ۵۲ ۱ ۵۳ ۱ ۵۸ ۱ ۶

اساگده * ۸۹۶ ۳ ۹ ۵ ۹

۱۱ مور * ۲۲ ۱ ۲۷ ۱

ارن * ۴۳۸ ۴۶۴ ۵۹۵ ۶ ۷ ۶ ۹ ۶۱۶ ۶۲۲ ۶۶۶

* ۸۳۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۵۱ ۸۷۴ ۹۱۸ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۴ *

انوان چهل ستون * ۳۵۱ ۳۶۲ ۵۹۱ ۸۵۴ *

* ۳ *

ناری * ۵ *

ناع نور مندرل * ۱۱۸ *

نالا پور * ۴۵۴ ۸۸۵ *

ناس برله * م * ناس نوللی * ۵۶ *

ناسی * ۷۸۱ *

نکارا * ۶۲۸ ۶۳۷ ۶۶۲ ۶۶۴ ۷۳۸ ۸۶۳ ۱۴۹ ۱ ۵۱ ۱ ۶۳ ۱ *

نوحسان * ۵ ۶۶ *

نرار * ۱۹۹ *

نرمهسانر * ۶۸۵ ۶۹۴ ۶۹۷ ۶۹۹ ۷ ۷ ۳ ۷ ۴ ۷ ۵ ۷

* ۷۷۶ ۷۳۳ ۷۲۷ ۷۲۳ ۷۲۲ ۷۱۷ ۷۱۳ *

نروده * ۹۸۶ *

نرهان نور * ۴۲ ۴۳ ۴۶ ۴۸ ۵ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۶ ۹۱

* ۲ ۲۱۹ - ۲۹۶ ۴۳۸ ۴۷ ۱ ۵۱ ۱ *

نری نله * ۶۸۳ ۶۸۴ *

نریای * ۲۶۸ *

نصره + ۶۱۹ ۶۳۶ *

نقلانه * ۳۳۷ *

نگت گده * ۵ ۹ *

نگله گپات * ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ - ۵۴۹ *

نلا چور * ۱۸۵ *

نام * ۵ ۶ ۶ ۶ ۷ ۸ ۸۶۸ ۸۶۴ ۸۸۶

پلری حوی هلی * ۸۲۲

بلوچ نور * ۸۱ ۸۲

نداس * ۶۹۹ ۷

نارس * ۲۱ ۱۹۳ ۲۲۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۹ ۲۴۲ ۲۴۲ ۲۴۷

* ۸۷۵ ۷۵۸

نلج رس * ۶۹۷

نعدراس * ۳۴۴

=

ندگله * ۲۹ ۳۱ ۱۴۱ ۱۷۵ ۱۸ ۲۱۱ ۲۲۳ ۲۴۴ ۲ ۴

۲۶۶ ۲۶۸ ۲۷۱ ۳۶۹ ۴ ۴۱۹ ۴۲ ۴۲۲ ۴۳۳

۴۳۵ ۴۴۴ ۴۴۶ ۴۴۶ ۴۴۹ ۴۴۹ ۴۴۹ ۴۴۹ ۴۴۹

۴۷۷ ۴۷۹ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۹۵ ۵۶۱ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵

۶ ۶ ۶ ۶ ۶ ۶ ۶ ۶ ۶

۶۷۸ ۶۸ ۶۸۲ ۶۸۷ ۷۱۷ ۷۲۲ ۷۳ ۷۳۱ ۷۶۱

۷۷۶ ۷۸۲ ۸ ۸۱۲ ۸۱۵ ۸۱۸ ۸۵۳ ۸۵۵ ۸۵۸

۸۵۹ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۸ ۸۸۲ ۹۱۱ ۹۲۲ ۹۳۱ ۹۴۲

۹۴۶ ۹۵۵ ۹۶۳ ۱۰ ۱۰۷ ۱۰۶ ۱۰۸

ندوله * ۵۱

نورده * ۱۲۶ ۱۴۸

نهادر نور * ۱۲۴ ۱۴۲ ۹۷۸

نهار * ۱۲۷ ۲۱۱ ۲۲۳ ۲۴ ۵۸۹ ۶۱۴ ۹۲۲ *

نهاربی * ۵۲۴ ۵۲۶ *

بہالچسا * ٦٩٧ *

بہراج * ٣٠١ ٥٩٣ ٨١٨ ٨٢٧ *

بہرہ * ١٩٨ ١٤١ *

بہکر * ٢ ٥ ٢١٢ ٢٢١ ٢٣ ٢٧٣ ٢٧٤ ٢٧٥ ٢٨٣ ٢٨٤

بہ * ٢ ٥ ٢١١ ٢١٤ - ٢٠٥ ٢٨١ ٦٢٥ ١٤٩ *

بہکرناتہہ * ١٧٨ *

بہلتی * ١ *

بہلسہ * ٢٠٦ ٢٨١ *

بہلوی * ٢٦ ١ *

بہلویہ * ٥٥٨ ٥٥٩ - ٥٦ ٩٢٣ ٩٤٨ *

بہندر * ٨٢ ٨٢١ ٨٢٢ *

بہند ادرب * ٩ ٥ *

بہوندت * ٦٨٨ ٦٩ *

بہوم * ١٠٢١ *

بہیرہ * ١٩٧ *

بہیوز * ١٠٣ *

بہیوردہ * ٥٨٥ - ٥٠ ١٠١٩ - ١ *

بہیسا * ٥٧٣ *

بہہ * ١٢٣ ١٨٢ ١٨٥ ١٨٧ ١٩٩ ٢٠٥ ٢٧٢ *

بہستانور * ٢ ٢٥ ٢٧ ٨٣ ٢٧١ ٥٧٠ ٥٧٥ - ٥٧٦ - ٥٧٧

٩١٩ ٩١٣ - ٩١٢ ٩١ ٩٩ - ٨٦ ٨٥١ ٥٩٨ ٥٨٨

٩٧ ٩٨٨ ٩٩٧ - ٩٩٨ - ١ ٢ ١ ٦ ١٠ ٧ ١٠١٢ - ١٢

(۷)

۱ ۵۱ ۱ ۳۷ ۱ ۲۹ ۱ ۲۲ ۱ ۱۹ ۱ ۱۷

نکینا گنده * ۱۹۹

پنج مواره * ۸۳۵

ندراپه * ۵۶۸

نمر نوم * ۳۹۶

نفسواره * ۱۴۵

نفتا * ۵۷۱

ننگم ادا * ۸۳۶ ۸۳۷

ننل نلی * ۷ ۸

• • •

ندانه ور * ۴۹۵

نال * ۸۷۵

نادی ب * ۲۲ ۸۴۹

نادو * ن نادو نادو ۷

ننام * ۷ ۸

ننوره * ن * نوره * ۵۱۶

نن * ۲۱۳ ۶ ۴

نننه * ۲۹ ۳ ۱۲۸ ۱۸ ۱۸۱ ۱۹۱ ۲۱۱ ۲۲۲ ۲۶۳

* ۲۸۶ ۲۳۹ ۲۳۶ ۲۲۵ ۲۲۴

نورانه * ۵۷ ۵۷۸

نرند * ۵۹۶ ۸۸۲ ۸۹۱ ۳ ۱ ۶ ۱ ۱۹ ۱ ۲۱ *

نساو * ۱۷۸ ۱۴۲ ۱۴۴

پکس کورل * ن * نلس کورل * ۹ ۵

دکھلی * ۱ ۴۲

بلاون * ۶۱۵۸ ۶۵ ۶۵۱ ۶۵۳ ۶۶ ۶۶۳ ۷۵۵ ۹۷۲ ۹۸۶

نلس * ۹۹ ۹۹۱

نلساب * ۱۴ ۱۴۹ ۱۵۹ ۱۶ ۱۷۱ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ - ۱۸۱

۲۲۵ ۲۱۶ ۲۱۵ ۱۹۳ ۱۸۱ ۱۸ - ۳۵ ۳۱۹ ۶۶۱

* ۸۶۳ ۷۶۴ ۸۴۵ ۸۴۶

نور * ۴۵

نور کورل * ن * نور کورل * ۸۹۶

نور کورل * ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹ ۸۹۱ ۹ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹ ۵

* ۹۰۶

نور * ۲۷ ۱

پولس * ۸۲

نور * ۵۷۵ ۵۷۹ ۵۸ ۵۸۳ ۵۸۴ - ۵۸۵ ۵۸۸ ۸۸ ۸۸۸

* ۸۹۴ ۸۹۶ ۸۹۹ ۹۳

پهلی * ۹۵۳

پهلی * ۷۶۶

* ۱۵۱ *

دارا گده * ۲۶۴

نامی کورل * ۸۹۶

تد * ۸۲۶ ۸۳۲ ۸۳۸ ۸۶ ۹۲۳ ۹۳ ۱

نکی * ۸۹۶ ۹۳ ۹ ۵

بنکی * ن * بنکی * ۸۹۶ * ۹۳ * ۹۵

بردی نور * ۵۵۴ * ۵۵۵ *

برمهائی * ۷۱۸ * ۱۹ * ۸۵

برهان * ۵۶۵

برهان * ۸۵۲ * ۴۹ * ۱

بکوند * ۸۹۶ * ۹۳ * ۹۵ *

بلخانو * ۷ * ۱ * ۸ * ۱ * ۱۳ * ۱ * ۱۹ * ۱

بلکوکس * ۵۸۴ * ۸۹۳ *

بلون * ۱۴۳ * ۱۶۴ * ۱۶۵ * ۱۸ * ۱۸۲ *

بلوندی * ۷۶۶ * ۷۶۸ *

بلندی * ۵۵

برده * ۳۳۶ * ۳۵ *

بورل * ۳۹۲ * ۴۴۲ * ۶۶ * ۳۵ * ۱۵ *

بهاپسر * ۲۲ * ۲

بدر * ن * در * ۹۹۱ * ۱۴ * ۱

* بک *

باند * ۴۶۱ * ۴۷۶ * ۴۸۳ * ۵۵۳ * ۵۵۷ *

بنده * ۲۱۷ * ۲۷۵ * ۲۸۱ * ۲۸۲ * ۲۸۳ * ۲۹۵ * ۴۸۵ * ۶۲۷ * ۷۷۸ * ۴۸ *

ح *

حالدانور * ۴۵۴ *

حالددر * ۲۱۹ *

حام * ن * هالار * ۷۶۸

حکدہ * ۹۴۳ *

حلال آباد * ۱۲۸ *

حمد شہرہ * ۷۱۳ - ۷۲۵ ۷ ۸ *

حمروں * ۱۷۹ ۱۹۶ - ۳۲ ۶ ۹ ۷۵۷ ۷۶۸ ۸۴۳ - ۸۴۷ ۸۴۷

* ۸۵۹ ۸۷۶ ۸۸۵ ۹ ۶ ۹۱۷ - ۹۶۵ *

حلیہ * ۸۸۸ ۸۹۳ *

حردہ پور * ۱۸۳ ۲۸۸ - ۳ ۹ ۳ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ *

حورا گڈہ * ۱۹۲ *

حوگی کمپہ * ۶۹۶ - ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ *

حوں * ۷۶ ۱۱۱ ۱۲۱ - ۱۲۶ ۱۵۶ ۱۶۷ ۲۳۳ ۴۵ ۴۷۹ ۶۲۱ - ۶۲۱

* ۹۴۳ ۹۶۴ - ۸۴۹ ۹۷۸ *

حونا گڈہ * ۲۸۳ ۵۶۱۵ ۷۶۸ ۷۷ *

حوں پور * ۲۱۵ - ۲۳۹ ۲۶۳ ۲۸۷ ۴۷۸ ۸۵۳ - ۸۵۹ - ۱۰۵۰

* ۱۰۵۷

جہانگیر پور * ۵۳ *

جہانگیر پور * ۳۳۶ ۴۶۱ ۴۷۷ ۴۸۳ ۴۸۴ - ۵۵۳ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸

۶۷۹ ۶۸۱ - ۶۸ ۶۸۳ ۶۸۹ ۷۱۴ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۹۹

* ۹۴۸

جہانگیر پور * ۲۷۲ *

جہانگیر پور * ۵۱۸ *

جہانگیر پور * ۲۲۱ ۲۷۵ *

جہانگیر پور * ۵۲۸ *

* ح *

حاشکام * ۵۵۶ ۵۵۸ ۵۶ ۹۴ ۹۴۳ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹

۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵

حاب نگار * ۴۹۶

حارک ۸۲ ۸۱

حاکند * ۵۷۴ ۵۸۴ ۵۸۵

حاند نور * ۱۷۱

حاند * ۴۷۵ ۲۲ ۱ ۱۳ ۱ ۲۴ ۱

حاندی * ۱۷۳ ۲۹۳

حجاب * ۲۱۶ ۸۳۷ ۸۳۹

حباد * ۴۱۸ ۴۹۳ ۵۹۴ ۲۷ ۱ ۲۸ ۱

حبل * ۷۹ ۸ ۸۵ ۸۹ ۹

حبل * ۲۱۷

حده * ۸۴۳ ۸۴۷

حده اولی * ۳۴۳

حدیس هندی * ۸۲۳

حور اگده * ۱۹۲ ۲۱۸

حور نوانده * ۵۶

حول * ۲۸۳ ۲۹۶

حربا گده * ۲۸۳

حوهرمل * ۲۱۷

حواحل * ۴۲ ۱

چیتا پور * ۵۴ ۵۵ *

چیس پور * ۴۵ *

چیول * ۵۷۴ ۵ ۹ *

* ح *

حدشہ * ۸۸۵ *

حصہ موب * ۸۸۳ ۸۸۵ ۱ ۳۵ *

حیدر آباد * ۱ ۱۹ *

* ح *

حاج پور * ۸۲۱ ۸۲۶ *

حاندس * ۲۴۳ ۲۶ ۲۹ ۵ ۵ ۵۶ ۱۹۱ ۱۹۶ ۲۱۸ ۲۱۹

* ۲۴۳ ۲۴۲ ۸۷۳ ۹۷۲ ۱ ۲۷ ۱ ۵۷ *

حانویہ * ۶۳۴ *

حنا * ۷۲۲ *

حلس * ۷۲۲ *

حصہ پور * ۶۸۳ *

حصہ آباد * ۱۴۳ ۱۴۲ ۱۴۶ ۲۳۶ ۲۳۷ ۳۴۶ ۳ ۳۴۱ ۳۴۲

۱۴۴۳ ۶۷۳ ۶۷۴ ۷۵۶ ۷۶۵ ۸۴۹ ۸۷۵ ۹۲۴ ۹۳۶ ۹۳۷

* ۹۸۵ ۹۸۳ *

حصہ ری * ۴۲۵ *

حلم * ۱۴۴۳ *

حوشاب * ۱۹۹ ۱۴۱ *

حیر آباد * ۱۶۱ ۸۶۲ *

* د

دادر * ن • دهادر ۸۳۲ ۱۵۱۲ ۴۱۵ ۴۳

درهنگه * ۹۸۶ ۸۵ ۶۵

درنگ * ۸۱۱ ۷۲۵

دکی * ۲۵ ۲۹ ۳۲ ۴ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۵۳ ۵۶ ۱۲۷

۱۲۹ ۱۵۷ ۱۹۲ ۲۹۷ ۲۹۸ ۳ ۳۳۸ ۳۶۹ ۳۹۶ ۴۱۶

۵۶۵ ۴۸۵ ۴۷۷ ۴۷۶ ۴۷۱ ۴۵۴ ۴۴۹ ۴۲۶ ۴۱۷

۶۱۹ ۵۶۸ ۵۷ ۵۷۸ ۵۸۶ ۵۸۹ ۵۹۶ ۵۹۷ ۶ ۶ ۶۱۹

۸۳۳ ۸۲۷ ۷۶۳ ۷۶۱ ۷۳۳ ۶۷۵ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳ ۶۲۶

۸۸۳ ۸۸۱ ۸۸ ۸۷۳ ۸۷ ۸۶ ۸۵۷ ۸۵۵ ۸۵۳ ۸۵۱

۱ ۳۶ ۳ ۲۹ ۱ ۱۸ ۱ ۱۳ ۹۶ ۹۱۷ ۹۱۱ ۹۱

* ۱ ۶۱ ۱ ۳۹

دکهي کول * ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۵ ۷۳۶ ۸ ۸

دولب آباد * ۳ ۴۱۴ ۱۵۸ ۱۹ ۱۹۳ ۱۹۴ ۲۱۹ ۲۹ ۴۱۶

* ۵۷۵

* ۷۲۲ دوله

* ۵۵۷ دهانه

* ۵۷ دهار

دهار استون * ۷ ۱ ۱۸ ۱ ۱۹ ۱

* ۱۱۸ دهار در

* ۲۱۸ ۱۹۲ دعاموني

دهرماب نور * ۵۶ ۵۷ ۵۸

دھلی * ۸۷ ۸ ۱ ۱۲ ۱۲۱ ۱۲۵ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷ ۱۷۹ ۴۳۱

دھندسہ * ۶۳۲

دھنگ * ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۲۳ ۷۳۵ ۸ ۴

دھن کورت * ۸۲۸

دھوکھی * ۱۴ ۱

دھول پور * ۷۹ ۸۵ ۸۶ ۸۹

دھواپور * ۵۲

دھپال پور * ۵۵ ۵۷ ۱۹۷ ۲ ۵ ۴۶۴ ۸۴۶ ۸۷۵

دنگھو * ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۹ ۸ ۱ ۸ ۴

دندی پور * ۸۳۵

دوبائی * ۷۳۵ ۷۸۳

دس * ۲۴۴ ۱ ۶

دورانی * ۳۱۴

دیوگڈہ * ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۱

دبیل گانو * ۷۱۸ ۷۷۷ ۷۹۶ ۷۹۷ ۸ ۱ ۸ ۲ ۸ ۱

* ۵

درو مریہ * ۷ ۳ ۸ ۱ ۸۱۱

* ۲

راچیپورہ * ۸۶

راج گڈہ * ۵۸ ۸۹۵ ۹ ۱ ۹ ۳ ۹ ۶ ۹

راحوالہ * ۵۸۳

راحوہ * ۸۳۸

رامدو * ن * رامدو * م * رامور * ۹۵۳ ۹۵۴

رامسر ۳ ۶ ۲۳۶

رادی * ۲۱۶ *

رائون * ۱۸۵ ۱۹۷ ۱۹۸

رئس نور * ۸۷۶ *

رجنگ ۴۸۴ ۵۵۶ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶ ۵۶۱ ۹۴ ۹۴۲ ۹۴۵

• ۹۵۴ ۹۴۷ •

ردر مال * ۹ • ۹ •

رنگا مانی * ۴۹۵ ۶۸۲ ۶۸۴ ۶۹۴

روب گده • ۱ • ۵ •

روهر ۱۶۳ ۱۸۳ ۱۸۴ •

روهرد * ۸۹۵ ۹ ۳ ۹ • ۹ •

رهئاس * ۲۲۵ ۴۵۵ ۴۷۵ ۶۳ ۸۵۳ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۷۶

• س •

سانور * ن * سانور * ۵۸۴

سانب سور * ۱۳ ۱ •

سانسور * ۸۸۸ ۸۸۹ •

ساگر گده • ۱ • ۵ •

ساکر وده • ۱ • ۲ •

سناج * ۱۴۳ ۱۴۷ ۱۶۷ ۱۸ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۹ ۱۹۲

۱۹۴ ۱۹۷ ۲ ۵ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۷۲ ۷۶۶ ۸۴۸

سدنه * ۷۲۵ •

سرگنج * ۲۹۷ *

سرمرور * ۲۲۱ ۲۳۱ ۲۴۱ ۵۶۴ ۷۳۵ ۸۴۹ *

سرگمات * ۴۵۷ ۴۵۸ *

سرو گڈہ * ۵ ۶ *

سرهند * ۱۷۹ ۸۴۹ *

سری نور * ۵۵۷ *

سری گہات * ۷ ۱ ۷ *

سری دگر * ۱۶۷ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۹۹ ۲۹۳ - ۴۲۱ -

۴۴۱ ۴۷۹ ۵۸۹ ۶ ۱ ۶ ۴ ۶ ۸ ۶ ۲۵ - ۷۲۲ - ۷۵۷

۸۷۲ - ۸۸۱ - ۹۲۲ *

سکندریہ * ۳۴۶ *

سرول * ۵۷۹ ۵۸ *

سکپور * ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ - ۲۷۶ ۲۷۸ ۲۸۴ *

سلپانی * ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۸ *

سلطان پور * ۱۶۶ - ۱۸۲ ۱۹۸ ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۴۵۵ - ۱۰۵۷ - ۱۰۶۷ *

سلم نور * ۱۲۸

سلم گڈہ * ۴۷۸ ۲ ۶ *

سمرند * ۲۷۱ *

سموگر * ۱۱۱ ۱۱۲ *

سند * ۴۱ ۴۱۷ *

سندر ناری * ۱۴۶ ۱۴۷ ۲۲۷ ۲۷۴ *

سنگرام گڈہ * ۹۴۳ *

سنگوس * ۶۶۲ *

سوله * ۵۷۵ ۵۷۸ ۵۷۹ ۸۹۱ *

سوی * ۴۲۸ *

سورب * ۲۹۸ ۴۷۱ ۶ ۶ ۶۱۸ ۶۶۴ ۷۶۵ ۷۶۸ ۸۲۷ ۸۵۱

۸۸ ۹۷۷ ۵۷ ۱ ۶۷ ۱

سوزون * ۲۳۵ ۶۳۲ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۴ ۳۶۳

سولانور * ۲ ۱ ۱۹ ۱ *

سولادزی * ۷۸۷ ۶ ۸ *

سوله گده * ۷۱۶

سون دری * ۵۷۸ *

سون گده ۵ ۶

سونی دس * ۶۷۵ ۸۵ *

سهارن دو * ۱۲۶ ۱۳۸ *

سهرنگ * ۱۲۶ ۱۳۲ ۱۶۶ ۲۱۹ ۲۲ ۷۵۹ ۷۶۵ ۸۴۸ *

سهره * ۶۳۲

سهری * ۱ ۱۹ ۱ *

سدنل گهاک * ۵۴۶

سدماه گده * ۷ ۳ ۷۲۳ *

سنی * ۱ ۱۹ ۱ *

سنوانو * ۵۸ ۵۸۱ ۸۹۵ *

سغوسدان * ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۸ ۴ ۴۴۷ ۸۸۱ ۴۸ ۱ *

* ش *

شاحه مرگ * ۸۲۱ *

شاه آباد * ۲۱۹ ۸۳۷ ۸۳۸ - ۸۷۴ ۸۷ *

شاه جہاں آباد * ۲۷ ۸۱ ۸۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۹ ۱۳۸ -

۱۴۲ ۱۴۵ ۱۶۴ - ۱۷۳ ۱۸۹ - ۲۱۱ ۲۱۶ ۲۲ -

۲۲۱ ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۳۱۴ ۳۳۵ ۳۴۳ ۳۴۷ ۳۸۱ ۶۸ -

۶۱ ۶۲۵ ۷۵۹ ۸۲۷ ۸۴۵ ۸۴۹ ۹۳۹ - ۹۶۱ ۹۷۲ -

* ۹۷۳ ۹۷۷ ۶۶ ۶۷ ۱ *

شاه جہاں پور * ۱۶۹ *

شاه نہر * ۴۳۵ *

شکر پور * ۴۷۹ *

شمس آباد * ۱۴۶۱ ۱۴۶۳ *

شہنار گڈہ * ۵۸ ۱ ۸۹ ۱ *

شیر پور * ۵۵۴ *

شیر جاحی * ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۹۳۳ *

* ص *

صاحب آباد * ۲۳۳ *

* ط *

طہر آباد * ۶۲۴ *

طہر نگر * ۵۶۷ *

* ع *

عالمگیر نگر * ۶۹۴ ۹۱۳ ۹۱۴ *

عماد نور * ۲۸۹

عمال * ۳۵۲

* ع *

* [۶۱ ۹۸۱ ۸۸۵ ۸۳۴ ۶۴۷ ۶۲۵ ۲۴۱ ۱۹۵] * عرین

* ف *

* | ۳۹ | ۲۱ | ۱ | ۱۸ ۷۶۶ ۵۶۵ * فاج آباد

* ۶۳۴ ۴۲۵ ۳۴ ۲۸۷ ۲۴ * فاج نور

۹۸۴ ۹۷۴ * فاج آباد

* ۵۱ ۵ * فرمان پاری

* ۲۷۵ ۲۲۱ * فدوی

* ۴۵۵ * فدور نور

۸۴۹ * فدس آباد

* ق *

۹۲۳ * قساق

* ۱ ۳۹ * قرائع

* ۱۲ * قلعه ناسر

* ۷ ۴ ۷ ۳ * قلعه حمد کهر

۱۶۳ * قلعه حاندر

* ۶۵ * قلعه دیوکی

* ۸۱۱ ۸۱ * قلعه کیلی

* ۶۵۱ ۶۵ * قلعه کند

* ۸۹۶ * قلعه کساری

قلعہ کوٹہی * ۶۵ ۶۵۱ ۶۵۲ *

عدد هار • ۱۸۸ ۲ ۵ ۲۷۵ ۲۱۲ ۱۴۴ ۱۵۷۶ - ۵۶۶ ۶ ۸ ۹۸۹

• 121

• ک • ک •

- P A - P R - P I R P I O - 190 191 192 193 194 195 196 197 198 199 200 201 202 203 204 205 206 207 208 209 210 211 212 213 214 215 216 217 218 219 220 221 222 223 224 225 226 227 228 229 230 231 232 233 234 235 236 237 238 239 240 241 242 243 244 245 246 247 248 249 250 251 252 253 254 255 256 257 258 259 260 261 262 263 264 265 266 267 268 269 270 271 272 273 274 275 276 277 278 279 280 281 282 283 284 285 286 287 288 289 290 291 292 293 294 295 296 297 298 299 300 301 302 303 304 305 306 307 308 309 310 311 312 313 314 315 316 317 318 319 320 321 322 323 324 325 326 327 328 329 330 331 332 333 334 335 336 337 338 339 340 341 342 343 344 345 346 347 348 349 350 351 352 353 354 355 356 357 358 359 360 361 362 363 364 365 366 367 368 369 370 371 372 373 374 375 376 377 378 379 380 381 382 383 384 385 386 387 388 389 390 391 392 393 394 395 396 397 398 399 400 401 402 403 404 405 406 407 408 409 410 411 412 413 414 415 416 417 418 419 420 421 422 423 424 425 426 427 428 429 430 431 432 433 434 435 436 437 438 439 440 441 442 443 444 445 446 447 448 449 450 451 452 453 454 455 456 457 458 459 460 461 462 463 464 465 466 467 468 469 470 471 472 473 474 475 476 477 478 479 480 481 482 483 484 485 486 487 488 489 490 491 492 493 494 495 496 497 498 499 500 501 502 503 504 505 506 507 508 509 510 511 512 513 514 515 516 517 518 519 520 521 522 523 524 525 526 527 528 529 530 531 532 533 534 535 536 537 538 539 540 541 542 543 544 545 546 547 548 549 550 551 552 553 554 555 556 557 558 559 560 561 562 563 564 565 566 567 568 569 570 571 572 573 574 575 576 577 578 579 580 581 582 583 584 585 586 587 588 589 590 591 592 593 594 595 596 597 598 599 600 601 602 603 604 605 606 607 608 609 610 611 612 613 614 615 616 617 618 619 620 621 622 623 624 625 626 627 628 629 630 631 632 633 634 635 636 637 638 639 640 641 642 643 644 645 646 647 648 649 650 651 652 653 654 655 656 657 658 659 660 661 662 663 664 665 666 667 668 669 670 671 672 673 674 675 676 677 678 679 680 681 682 683 684 685 686 687 688 689 690 691 692 693 694 695 696 697 698 699 700 701 702 703 704 705 706 707 708 709 710 711 712 713 714 715 716 717 718 719 720 721 722 723 724 725 726 727 728 729 730 731 732 733 734 735 736 737 738 739 740 741 742 743 744 745 746 747 748 749 750 751 752 753 754 755 756 757 758 759 760 761 762 763 764 765 766 767 768 769 770 771 772 773 774 775 776 777 778 779 780 781 782 783 784 785 786 787 788 789 790 791 792 793 794 795 796 797 798 799 800 801 802 803 804 805 806 807 808 809 810 811 812 813 814 815 816 817 818 819 820 821 822 823 824 825 826 827 828 829 830 831 832 833 834 835 836 837 838 839 840 841 842 843 844 845 846 847 848 849 850 851 852 853 854 855 856 857 858 859 860 861 862 863 864 865 866 867 868 869 870 871 872 873 874 875 876 877 878 879 880 881 882 883 884 885 886 887 888 889 890 891 892 893 894 895 896 897 898 899 900 901 902 903 904 905 906 907 908 909 910 911 912 913 914 915 916 917 918 919 920 921 922 923 924 925 926 927 928 929 930 931 932 933 934 935 936 937 938 939 940 941 942 943 944 945 946 947 948 949 950 951 952 953 954 955 956 957 958 959 960 961 962 963 964 965 966 967 968 969 970 971 972 973 974 975 976 977 978 979 980 981 982 983 984 985 986 987 988 989 990 991 992 993 994 995 996 997 998 999 1000 1001 1002 1003 1004 1005 1006 1007 1008 1009 1010 1011 1012 1013 1014 1015 1016 1017 1018 1019 1020 1021 1022 1023 1024 1025 1026 1027 1028 1029 1030 1031 1032 1033 1034 1035 1036 1037 1038 1039 1040 1041 1042 1043 1044 1045 1046 1047 1048 1049 1050 1051 1052 1053 1054 1055 1056 1057 1058 1059 1060 1061 1062 1063 1064 1065 1066 1067 1068 1069 1070 1071 1072 1073 1074 1075 1076 1077 1078 1079 1080 1081 1082 1083 1084 1085 1086 1087 1088 1089 1090 1091 1092 1093 1094 1095 1096 1097 1098 1099 1100 1101 1102 1103 1104 1105 1106 1107 1108 1109 1110 1111 1112 1113 1114 1115 1116 1117 1118 1119 1120 1121 1122 1123 1124 1125 1126 1127 1128 1129 1130 1131 1132 1133 1134 1135 1136 1137 1138 1139 1140 1141 1142 1143 1144 1145 1146 1147 1148 1149 1150 1151 1152 1153 1154 1155 1156 1157 1158 1159 1160 1161 1162 1163 1164 1165 1166 1167

1584 - 1585 - 1586 1587 1588 1589 - 1590 1591 1592 1593

- 402 - 441 - 441 444 445 - 449 448 - 449 - 4 4 444

987 907 917 977 977 - 907 - 977 977 977 977

- 1 + 0 y | 1 2 | 1 2 - 1 2 9 | 1 2 1 | 1 2 1 2 9 1 2 9 1 2 9

1 7 - 1 8A

کاجروہ # ۵۶ ۵۷ #

کشیور * ۵۶۵ ۸۵۸ ۸۶۱ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۲۳ ۹۸۳ - ۱۳۹ ۱۰۶۲

* 1 7c

* ۷۹۴ * لاکو حاس

کالی نہیت * ۷۷ *

• ۷۷۶ ۷۲۱ ۷۱۵ ۶۸۲ ۶۸۱ ۶۷۸ • کامروپا

• ۲۹۲ ۲۸۶ ۲۱۷ ۱۹۹ + ۸ کالک

* ۸۴۷ * کابرد اہی

* ۱۷۴ * بابہ سال

• ٦٨ • کحل

* ۸ ۲ ۷۹۶ ۷۸۳ ۷۷۸ ۷۱۹ ۷۱۸ * کیم پور

* ۷۷۲ ۷۷۰ ۲۹۶ ۲۸۳ * ۵۱

کچھوڑا * ۲۸۴ ۲۶۹ ۲۶۵

کرا * ۵۸۲ ۵۸

کرگاہو * ۷۲۷ ۷۲۴ ۷۲۳ ۷۲۲ ۷۱۹ ۷۱۸ ۷۱۷ ۷۱۶ ۷ ۴

۷۸۴ ۷۸۳ ۷۷۸ ۷۷۷ ۷۷۶ ۷۳۵ ۷۳۴ ۷۳۳ ۷۲۸

۸ ۲ ۸ ۱ ۸ ۷۹۷ ۷۹۶ ۷۹۵ ۷۸۹ ۷۸۸ ۷۸۷

* ۸ ۱ ۸ ۵ ۸ ۴

کرال * ۸۴۹ ۷۶۴ ۲۲ ۱۶۳ ۱۶۲

کرلادک * ۵۷۵ ۴۴

کرہ مار * ۵۸ ۱

کرہ پھولی * ۹۵۱

کری * ۴۱۱

کری ناری * ۶۸۲ ۶۸۱ ۶۷۹

کرہ * ۲۸۷ ۲۸۵ ۲۷۱ ۲۴۱ ۱۶۸ * کرہ * ۱۶۸

کرہ مانگ نور * ۵۶۵ ۲۱۸

کسمندر * ۷۶۸ ۷۶۴ ۶۳۴ ۶۱۹ ۵۶۵ ۴۸۷ ۲۱۵ ۲۱ ۱۹۶

۸۳۵ ۸۳۲ ۸۲۹ ۸۲۷ ۸۲۵ ۸۲۳ ۸۲۱ ۸۲ ۸۱۴ ۸۱۳

* ۱ ۳ ۶۲۲ ۹۲۱ ۸۷۸

کلنگ * ۸۱ ۸ ۸

کلناہر * ۷۹۷

کلنل * ۱۲۷ ۱۹۴ ۲۱۵ ۹۱ ۷ ۱ ۸ ۱

کمانوں * ۹۴۱ ۵۹۵ ۷۶۵ ۸۶۱ ۹۲۲ ۹۸۱

کس * ۲۷۳

گلکندہ * ۱۱۱ ۱۱۴ ۱۱۷ ۱

کنگ * ۳۱ ۱۴۸ ۱۵۹ ۱۶۷ ۱۶۹ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۵

۱۷۷ ۲۸۵ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۵۳ ۳۵۶ ۳۶۳ ۳۶۴

۴۹۲ ۴۹۳

گوانبار * ۷۸ ۷۹ ۸ ۲۹۱ ۲۹۲ ۳ ۳ ۳ ۳۳۳ ۵۹۴

۲ ۳ ۳ ۳ ۸۶۳ ۱ ۵ ۱ ۶۸ ۱

گواندہی * ۶۷۸ ۶۸ ۶۹۹ ۷ ۷ ۷ ۷ ۷۲۵ ۷۲۲ ۸۱ ۸۱۱

۱ ۶۸ *

گوندول * ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ *

گورکھپور * ۲ ۲ ۲۷۶ ۵۷۳ ۵۹ ۶۴۸ ۷۴۱ ۸۵ ۸۷۴

۸۷۷ ۹۶۷ ۱ ۵ ۱ ۶۱ ۱

گومکھنا * ۷ ۲

گین رکھہ * ۵۳۸ *

گھورا گہاب * ۵ * کھوندکاپ * ۶۷۷ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۹۴ ۷۸۲ *

* لام *

لامدانگ * ۷۱۹

لامدہ * ۷۲۲

لاہور * ۸۷ ۱۲۵ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۶ ۱۴۸ ۱۷۹ ۱۸ ۱۸۲

۲۸۴ ۲۸۶ ۲۸۷ ۱۸۸ ۱۹۷ ۱۹۹ ۲ ۲ ۲ ۲۱۲

۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۲۱ ۲۲۹ ۲۳۸ ۳۷۳ ۶۳

۶۶۱ ۷۳۸ ۷۵۱ ۷۶۶ ۸۱۲ ۸۱۵ ۸۱۸ ۸۲۱ ۸۲۳ ۸۳۵

۸۳۸ ۸۴ ۸۵۲ ۸۵۶ ۹۷۹ ۱ ۳۱ ۱ ۵۸ ۱ ۶۷ ۱ ۶۸ ۴۱

لکسا • ۸۵۲ •

لری هیرو پور • ۸۲۶ •

لکی • ۵۸ | ۵۹ | • ۱ •

لکمر • ۱۴۹ •

لکھو کھار • ن • کلو کھار • ۲ • ۵ •

لکھو گڈ • ۷۱۶ | ۷۱۷ | ۷۱۸ - ۷۲۳ | ۷۲۵ | ۷۷۸ | ۷۸ | ۷۹۶ | ۷۹

• ۹۰۹ •

لکھی جنگل • ۱۴۲ | ۷۶۱ •

لکھی دند • ۵۵۹ •

لکھ کوت • ۵۹ | ۱ •

لود ناہ • ۷۶۶ •

لونا چماری • ن • لوند • ۲۸۳ | ۷۲ •

لوهری • ۲۷۶ | ۲۸۴ | ۳ | ۱ •

لوه گڈ • ۳ | ۵ | ۸۸۸ | ۸۹۶ | ۹ | ۵ •

• میلم •

ماچھواری • ن • ماچھواری • ۱۹۷ •

مالک • ۵۳۶ | ۵۴۵ | ۵۴۶ | ۵۴۷ •

مالوار • ۵۷۱ •

مالو • ۳۲ | ۴۱ | ۴۹ | ۵۲ | ۵۶ | ۷۷ | ۷۸ | ۱۶۲ | ۱۸۹ | ۳۱ -

۴۱۹ | ۴۲۱ | ۴۳۴ | ۴۷۴ - ۴۸۵ | ۵۹ | ۵۹۳ | ۶۱۵ - ۶۳

۶۳۱ | ۶۳۲ | ۶۳۴ | ۷۴۱ | ۸۵۵ | ۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۸۰ | ۹ | ۶ •

مالک گڈ • ۹ | ۵ •

مالحورہ * ۱۸ ۱ *

مادکورہ * ۲۴ ۱

مابدورہ * ۵۲ ۵۳ ۹۷

ماددھورہ * ۲۷۸

مادک درک * ۲۵ ۱ ۲۶ *

مان گڈہ * ۵ ۹

ماوراءالنہر * ۳۴۳ ۳۶۲ ۳۶۳ ۶۳۶ ۸۱۴ ۸۴۶ ۸۴۸ ۸۵۷

۸۸۱

منہرا * ۱۴۱ ۱۳۸ ۱۹۳ ۳۴۱ ۳۴۴ ۳۴۵ ۴۱۶ ۴۴۹ ۴۵۷

۴۵۹ ۴۸۱ ۵۶۳ ۵۷۳ ۹۶۶ ۹۸ ۱

منہراپور * ۷۳۳ ۷۳۵ ۷۷۷ ۷۸۸ ۷۹۸ ۸

منہرہ نور * ۲ ۲ *

منہرہ * ۳۵ ۱ *

مختصص آ * ۵۲۵

مختصص نور * ۸۴۹

مراد آنا * ۱۲۶ ۳۰ ۳۰ ۴۸۱ ۴۹۱ ۵۶۹ ۶۲۶ ۸۵۱ ۸۶۲

۱ ۴۸ ۵۶ ۱

مرگ گڈہ * ۵ ۹

مسلسلہ * ۷۷۹ *

معظم نگر ۸۲۸ ۸۷۳ ۹۱۴

مکدہ * ۸۸۲ ۹۷۷

مکن نورہ ۲۴۱

ملاچور * ن * بلاچور + ۱۸۵ *

ملتان * ۱۷۸ ۱۸۱ ۱۸۶ ۱۸۸ ۲ ۲۳ - ۲۴ ۲۰۵ ۶ ۲ -

۲۷ ۲۸ - ۲۱ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸

۲۹ - ۳۲۸ - ۳۸۵ - ۵۸۹ - ۶ ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۲۸ -

۷۲۴ - ۸۳۵ - ۹۳۶ - ۹۸۱ - ۱۰۹

منصورہ * ۵۱۶ ۵۱۸ *

منگل پینڈہ * ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۵ ۲ ۱ - ۶ - ۱ - ۲ - ۱ *

مورس * ۹ ۵ *

موہن پور * ۲ ۳ *

مورنگ * ۶۸۳ - ۶۸۶ ۶۸۹ ۸۷۵ *

موناگیر * ۳۱ ۲۱۱ ۲۲۳ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۴ - ۳۴۳ - ۳۹۳ - ۴۹۳ -

۴۹۵ ۶۵۰ ۹۱۵ *

مہاندی * ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۶ - ۱۴۴۸ *

مہدی * ۳ ۹ - ۳۱ *

* ن *

نادرگ * ۹ ۵ *

نامرور * ۷۲۲ ۷۲۳ - ۷۲۵ - ۷۳۳ - ۷۸۷ - ۷۸۹ ۷۹۸ - ۸۵ - ۸۰۶

* ۸۱۱

ناندی * ۵۹۸ *

نانبوری * ۹۱۱ *

نندہ * ۱۷۱ - ۱۷۲ ۱۷۴ ۱۷۶ *

نندی * ۳۲ - ۴۳ - ۵۳ - ۵۶ - ۵۷ - ۲۳ - ۵

درسی * (روشنی) ۶۵۳ ۶۵۵

برده * ۱۶۱

بلدک * ۸ ۱

بواکهائی * ۹۳۷ ۴

بورگر * ۴۵۸

بوسه * ۵ ۱ ۸۲۳ ۳۹ ۱ ۴ ۱ ۵۸ ۱

بدانک * ۷ ۱ ۳ ۱ ۲ ۱۹ * بدانک * ۱۹ ۲ ۱ ۳ ۱ ۷

بدانک * ۱۴۸ ۳۹ ۱ ۴ ۱ ۴۲ ۱ ۵۲ * ۱

بدانک * ۸ ۱ ۹ ۱

—
* ۲ *

وال * ۵۷۴

در نور * ۳ ۳

دربال * ۸۳۵ ۸۳۷ *

—
* ۵ *

هادر * ۶۷۸ *

هالار * ۷۷۵

هسته بول * ۲۱۴ ۴۲۵ ۷۶۷ *

هترو * ۵۵

هتراهنی * ۵۵۴

هردار * ۱۴۸ ۱۵۹ ۱۶۶ ۱۷۲ ۱۷۷ *

هرسول ۴۴۰ ۴۵

هفت چدار * ۸۲۶ *

هنگ * ۲۵ - ۳۶۱ - ۵۷۹ *

هندستان * ۲۷ - ۳۲ - ۹۵ - ۱۳۴ - ۲۱۲ - ۴۱۳ - ۴۴۲ - ۴۶۳ - ۵۶۵ -

۵ - ۶ - ۶۱۵ - ۶۷۳ - ۷ - ۷۳ - ۷۳۱ - ۷۸۲ - ۸۱۴ - ۸۴۸ -

* ۹۷۴ - ۱۰۶۳ - ۱۳۵ *

هندون * ۳۳۸ ۳۳ *

هرشدگ آباد * ۵۹۳ - ۷۵۸ - ۱۳۸ - ۱۳۹ *

هرگلی * ۹۴۳ *

هیدت نور * ۲ *

هیره نور * ۸۲۱ - ۸۲۶ - ۸۳۸ *

• ی •

یمس * ۲۳۱ - ۸۸۳ *

(۱)

۶۳۳ ۵۶۳ ۴۸۸ ۴۶۲ ۴۲۸	آس جان ۴۵۲ ۴۵۴ ۴۷۹ ۵۷۲
۸۵۵ ۸۴۶ ۸۴ ۸۱۸ ۷۶۶	۸۹ ۸۹۸ ۹۸۹ ۹۹۶ ۷
۱ ۶۸ ۱ ۵۸ ۹۷۹	۱ ۲۳ ۱ ۴۲ ۱
۹۴۳ ابراهیم جان فتح جنگ	۳ ۸ ۴۴۹ ۱۴۸ ۳
۳ ۸ ابراهیم خوسگی	۴۴۸ ۴۳۳ ۲۳۱
۴۶۳ اس حسن	آصف جان ۱۱۱ ۱۱۴ ۲۸۲ ۳۹۴
۷۱۳ ۵۵۴ ۵۴۴ ۵۲۳ ۵۱۳	۹۷۸ ۹۱۸ ۸۵۶ ۶۵۱ ۴ ۵
۸۴۵ ۸ ۹ ۸ ۲ ۷۹۶ ۷۱۷	۹۸۲
۹۵۱ ۹۵ ۹۴۹ ۹۳۸ ۹۴۶	۲۸۴ ۲۷۶
۹۵۶	آقا علی مدانی ۴۱۸
۳۸۶ اوالدسر	۹۶۴
۱۹۷ اوالدقا	آقا یوسف ۶ ۲ ۲۴۸ ۳ ۷ ۳۷
۸ ۲ ۸ ۱ ۷۸۳ ۴ ۴	۴۴۸ ۴۴۴
۹۴۳ ۸۹۳ ۸۴۴ ۸ ۴ ۸ ۳	آنگر خوسگی ۳۲۲ ۳۲۴
۹۴۶ ۹۴۵ ۹۴۴	ابراهیم ۳۲۶ ۲۲۶ ۵۴ ۱ ۵۵
۶۲۳ ۶۲ ۵۵	ابراهیم جنگ لستم نابی ۶ ۱ ۲۱۸
۵۹۵ ۱۴	۶ ۶ ۶ ۸ ۶ ۶ ۸۶۶
۱ ۱۰ ۴۱۶ ۲۹۱ ۱۵۸	ابراهیم جان ۹۵ ۱۳۹ ۱۵۸ ۲۲
۳۸۷ ۷۷ ۵۳	۲۳ ۲۳۶ ۲۳۶ ۳۹۶ ۴۲۶
۱ ۱ اوالقاسم ۲۲۱ ۵۷۴ ۸۹۹	

۶۲۳ ۶۲۲ ۴ ۱ ۱۹۶ ۱۶۳	ابومحمد ۳۱۹ ۹۹ ۹۹۱ ۹۹۲
۸۸۵ - ۸۷۲	۱۹۹۶ ۹۹۳ ۴ ۱ ۱ ۱ ۱
۸۸۵ احمد دنگ فحیم ثانی	۱۰۱۵ - ۱۱۹
۱۹۲ - ۷۷ احمد خوشگی	ابوالمحمد ۹۹۲ ۹۹۳ - ۹۹۶ ۱ ۱
۵۹۵ احمد سرمدی	۴ ۱ ۱ ۱ ۱۰۱۵ ۱۱۷
۸۸۶ - ۸۸۲ احمد عرب	۱ ۱۹
احمد مختار صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم	ابومسلم ۹۲ ۶ ۲ ۲۴۶ - ۶۵۷
۹۲۲	ابوالمظفر متی الدین محمد ۱۱
احمد ناسیہ ۵۷۵ - ۸۵۸ ۹ ۶ ۹۱۹	۲۵ ۳۲۷ ۵۶۷
۹۵۷ - ۹۲۴	ابوالعالی ۲۵۱
احتماس حان ۸۳ - ۴۳۹ ۴۱۲	ابوالکرم ۲۴۷ ۶ ۳ ۳۲۳ - ۳۲۴
۵۹۳ - ۶۸۳ ۹۴۷	۷۸۸ ۸۸۸ ۸۶۹
۲۴۸ احسان نرس	۸۹۵ ۸۹۳ ۸۹۵
احسان حان ۹۲ ۱۲۸ ۱۹۱ ۱۹۶ -	۸۹۶ ۹۹۶ ۹۹۷
۵۴۹ ۲۶۹ ۲۹۱ - ۵۱۲ ۵۲۲	احسان دنگ صاحب ۱۳۰ ۵۶۹
۵۳۳ ۵۳۸ - ۵۴۹ ۵۵۵ ۵۷۳ -	۶۲ ۷۳۳ ۹۳۸ ۹۵۹
۵۶۳ ۶۱۸ - ۷۵۱ ۷۶۵ ۸۶	احسان حان ۲۱۵ ۲۴۶ ۲۶۹
احسان حان خوشگی ۲۶۹ ۵۲۲	۲۸۳ ۸۵۳ ۸۵۵ ۸۶۸ ۸۷۱ -
۵۴۸ ۵۵۵ ۵۹۳ ۶۱۸ ۷۶۰	۸۸۸ ۸۹۱
۷۶۵	احمد دنگ ۵۱ ۷۷ ۷۸ ۹۲ ۱۵۸

۱۵۷ ۱۴۲ ۱۱۵ ۷۶ اسد کاسی	۱۲۸	ادرا حی رام
۳۲۱ ۳ ۸ ۲۴۹ ۲۳۲ ۱۹۵	۹۱۸	ادهم نگ
۳۲۳ ۳۳۴ ۱۴۱ ۳۹۵ ۳	۴۱	ادب سنگه بهدره
۵۶۵ ۵۶۴ ۴۳۹ ۴۲۸ ۴ ۴	۲ ۲ ۱۲۷ ۱۱۱	ازاد حان
۷۷ ۷۶۲ ۴۲ ۶۲۱ ۵۹۵	۵۴۶ ۵۲۴ ۴۷۹ ۲۴۵ ۲۳۴	
۹۲۵ ۸۱۶ ۷۷۴ ۷۷۲ ۷۷۱	۲ ۴۸ ۹۶۱ ۶۹۱ ۵۶۶	
۹۵۷ ۹۲۶	۳۵۷ ۷ ۶۶ ۶۵	ارحی گور
اسعد دینار ۷۳ ۶ ۱ ۲۵۱ ۳۲۸	۱ ۶۷ ۴۵۷	
۶۸۸ ۵۹۵ ۵۵۴ ۵۲۳ ۴۹۷	۸۸۱ ۸۷۵ ۸۱۷	ارسلان حان
۸۵۱ ۸۱۲ ۷۸۲ ۶۹۴ ۶۸۹	۱ ۶۷ ۱ ۴۸	
اسعد دینار نگ ۶ ۱ ۶۸۸ ۶۸۹	۸۱۷ ۷۵۸ ۷۵۷ ۷۴۷	ارسلان علی
۸۵۱ ۶۹۴	۸۷۵	
اسعد اره حوی ۴۹۶ ۴ ۵ ۵۲۳	۱۶۶ ۱۳۹	لوسی
۹۸۸ ۸۶۳ ۵۵۴	۱ ۳۴	ارسا حان
اسکندر رودیک ۲۶۹	۱۹۵ ۱ ۶ ۹۵	اسحق نگ
اسلام حان ۷۷ ۹۲ ۹۸ ۱۲۴	۳۲۶ ۲۴۸ ۱۹۵ ۱۱۹	اسد حان
۲۳۷ ۲۳ ۱۵۷ ۱۳۵ ۱۲۷	۴۳۹ ۴ ۳۹۵ ۳۴۴	
۲۶۹ ۲۶۷ ۲۶۲ ۲۵۶ ۲۴۶	۷۶۲ ۷۵۱ ۴۲ ۶۲۱ ۵۹۵	
۵ ۴ ۴ ۴ ۴ ۸ ۴ ۱۸ ۴ ۴ ۵	۸۵۸ ۸۴۳ ۸۲۲ ۸۱۷ ۸۱۶	
۵۳ ۵۲۴ ۵۲۲ ۵۱۸ ۵۱۲	۱ ۶۵ ۸۸	

۵۶۷ ۵۵۵ ۵۴۳ ۵۴۲ ۵۳۳

۵۶۷ ۵۵۵ ۵۴۳ ۵۴۲ ۵۳۳

۸۵۵ ۸۵۱ ۷۲۷-۶۲۵ ۶۲۴

۶۲۷ ۶۲۳

۹۶۶ ۹ ۸ ۸۵۷

۸۸۳ ۷ ۲ ۲۴۸ اسماعیل

۵۷۲ ۴۸۱ اصغر خان

۸۲۳ ۶۸ - ۴۵ اسماعیل افغان

۱۹۶ ۱۹۴ ۱۹۲ ۱۹۱ اعتبار خان

۸۳۹ ۱۳۲ ۸۲۶

۸۸۳ ۸۵۶ ۶۲۵ ۳۴۲ ۳ ۸

۱ ۶ ۹۴ اسماعیل دنگ

- ۲ ۱ ۱۹۳ ۱۹۲ ۱۳ اعتبار خان

۵۳۸ ۴۵۲ ۱۲۸ اسماعیل خان

۴۶۴ ۴۵۴ ۴۵۱ ۳۹۵ ۲۱۳

۸۷۳ ۷۵۵

- ۸۴۷ ۸۴ ۷۶۲ ۷۶۱ ۷۲۱

۷۶ ۶۲ اسماعیل خوشگي

۱ ۳۲ ۸۸۴

۴۸۷ ۲۲۱ * اسماعیل کرمانی

۵۶۴ ۴۵۵ ۳ ۳ ۱۳۴ اعتبار خان

- ۹۲ ۷۷ ۶۲ ۴۵ اسماعیل بخاری

۹۸۲ ۸۵۶ - ۷۶۵ ۶۲۳ ۶۱۸

- ۲۲۱ ۲۱۸ ۱۲۸ ۱ ۶ ۹۵

۵۶۲۳ ۶۲ ۵۵ اعتماد الدوله

۵۳۳ ۴۸۷ ۴۵۴ ۴۴۳

۸۶۲ اعوان الدین

۹۸۹ ۸۸۲ ۸۷۳ ۵۵۷

۱ ۷ ۹۲ - ۵۱ - ۴۷ اعظم خان

۴۷۹ اسرف الله

۸۶۳ ۱۱۹

۱ ۴۴ ۷۶۲ ۶۴۲ ۶۱۹ اسرف خان

- ۲۶۴ ۱۹۸ - ۲۷ ۲۵ اعلى حضرت

۱ ۴۹

۳۹ ۳۸۷-۳۶۶-۳۴۹ ۲۹۸

۹۳ ۶۵ ۶۳ ۵۳ اصالب خان

۵۶۸ ۴۹۲ ۴۷۴-۴۴۹ ۳۹۵

۳۳۳ ۳۳۱ ۱۵۸-۱۵۷ ۹۵

۶۳ ۶ ۹-۶ ۵ ۸۷۵-۵۷

۴ ۳۹۵ ۳۵۹ ۳۵۳ ۳۴۱

۱ ۵۹ ۱ ۴۶ ۹۵۸	۷۴۲ ۶۸ ۶۷ ۶۶ ۱ ۹۵
۵۷۳ اله داد	۹۲۸ ۸۸۱ ۸۴۲ ۸۳ ۸۲۷
۱۴۱ ۱۱۵ ۱۱۱ اله وردی خان	۹۴۸ ۹۳۲
۴۶ ۴۵۹ ۴۱۶ ۳۹۹	۴۳۳ ۲۸۱ [آغرخان]
۴۹۱ ۴۸۸ ۴۸۱ ۴۶۳	۶۸۱ ۵۵۵ ۴۵۱ ۴۴۸
۶۴۸ ۵۷۳ ۴۹۹ ۴۹۸	۱ ۵۹ ۱ ۵۴ ۷۵۸ ۶۸۲
۷ ۸ ۸۵ ۷۵۷ ۷۴۱	۲۴۷ ۲۴۶ ۷۱ ۶۵ آغرخان
۸۷۷ ۸۷۵ ۸۷۴	۳۴۴ ۳۳۴ ۳ ۷ ۳ ۶ ۲۸۹
۱ ۵۶ ۱۴۱ ۹۴۶ اله نارنگ	۶۳۵ ۶۲۷ ۵۱۴ ۴۰ ۳۰ ۱
۷۴۲ ۶۸۸ ۲۴۸ آغرخان	۸۱۷ ۷۵۱ ۷۴۳ ۶۶۳ ۶۴۲
۸۴۹ ۸۳۱ ۸۱۷ ۷۶۳ ۷۵۱	۱ ۸۸۸ ۸۴۲ ۸۳۲ ۸۳
۸۱۷ ۶۳۵ ۴۸۶ ۴۷۸ العباس خان	۸۳۴ ۵۷۷ ۵۷۶ اصل خان
۹۷۶ ۸۷	۹۸۹ ۹
۱ ۳۹ الع دگ	۴۸۸ اولادون خان حمله
۶۲۵ ۵۷۲ ۴۸۱ الف خان	۴۷۴ ابدال سنگم
۱ ۴۴ ۹۷۶ ۸۷۲ ۲۹۱ اله داد	۲۴۶ اکبر نارنگ
۴۵ ۱ ۵۵	۱ ۴۰ ۸۲۳ ۳۸۷ اکبر داد ساه
۴۲۹ اله ولی دگ	۲۶۲ ۲۵۶ ۲۴۶ اکرام خان
۸۳۲ اله ولی حمله	۴۴۵ ۴۴۲ ۳ ۱ ۲۶۸ ۲۶۳
۲۸۴ ۲۶۵ ۲۶۴ اله وردی خان	۷۵۸ ۷۵۷ ۶۳۶ ۴۴۶

۴۹۷ - ۴۵۱ ۴۴۷ ۴۲۸	۱ ۵۷ - ۱ ۵۶ - ۱ ۴۸ ۹۶۷
۹۸۹ ۸۹۳	اللدنارنگ ۱۴۱ - ۱۰۱
۱۳۹ امرسنگه زانهور	۲۳۱ - ۲۰۵ ۲ ۳۰ ۱۹۶
۸۵۸ - ۶۸۴ - ۵۵۵ امرسنگه زوري	۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۷۰ - ۲۸۹ - ۳ ۸
۱ ۵۶	۳۹۶ - ۳۴۲
۸۶۶ - ۸۵۶ - ۲۹۱ احمد جان	۷ ۳ - ۴۸۶ ۴۷۹ ۳ ۱۰۱۶ - ۶
۵۹۷ اميرا	۷۶۴ ۸۱۷ - ۸۳۱ - ۸۴۶ - ۸۵۱
۶ ۲ امير اعلى	۸۷۳ ۸۸۲ - ۹۱۴
۲۹۳ - ۲۹۱ ۲۲۶ - ۱۵۹ امير الامرا	۱ ۵۴
۳۴۹ - ۳۴۱ - ۳۳۴ - ۳۱۵ ۳ ۶	۷۶ - ۷۶
۳۹۳ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۴۱۷	۸۸۳ ۳۶۱
۲۲۹ ۴۶۲ - ۴۷۷ - ۵۶۸ ۵۷۴	۲۱۶ ۱۸۶
۵۸۸ ۵۹۲ - ۸۴۸ - ۹۵۲ ۹۵۶ - ۹۵۶	۵۵۹ ۲۰۳ ۸۵
۱۰۶۲ - ۹۵۸	۵۶۰
۲۳۶ - ۲۳۳ - ۲۹۲ ۳۴۰ - ۳۴۰	۸۶۲ ۶۴۰ - ۲۱۴ ۱۹۷
۳۴۵ - ۳۴۲ - ۳۳۱ ۳ ۶	۴۱۸ ۳۵۸
۴۲۷ ۴۸۵ - ۴۸۸ - ۵۷۰	۹۶۴
۵۷۲ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۶۲۶	۲۱۵ ۲ ۷ ۷۷ امرسنگه
۷۶۱ ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۵۱ - ۷۶۱	۱ ۴۵ ۸۵۶ ۷۹۳ ۷۳۴
۸۱۸ - ۸۴۲ - ۸۴۷ ۹۱۸ ۹۲۷	۲۶۸ ۷۱ ۶۵ - ۲۶۸

۸۴۸ ۳۳۸ ۳۳۷ ۳۳۴ ۳۳۱	۱ ۴۶۱ ۴۵۱ ۴۲ ۹۸۲ ۹۳۷
۹۸۸ ۸۹	۱ ۵۴ ۱ ۵۲
۹ ۶ ۹ ۲ اودی زاج	۳۸۷ اصر مدح الله ستراری
۴۵۴ اودی کرن	۵۳۹ اصر علی
۱ ۳۵ ادرس بی	۲۹۸ اصدای گجراتی
۹۳ ۶۲ ۵۳ ۵۲ اورنگ خان	۵۲۱ پندار خان
۳ ۷ ۲۴۶	۹ ۳ ۵۱۸ ۴۷۹ ادمی
۳۶۷ ۱۱ اورنگ رب	۳ ۲ ۲۹ ۲۴۸ اندرس بدیلک
۵۶۵ ۳۵۷ ۲۴۷ ۵۳ اورنگ خان	۸۹ ۵۲۳ ۵۱۷ ۵۱۳ ۴۷۹
۵۸۸ ۵۸۹	۹۸۹ ۸۹۱
۶۴۹ ۶۱۹ ۵ ۸ ۵ ۶ اهتمام خان	۱ ۶۲ ۸۷۴ ۶۳۲ اندرس دهن دیو
۶ ۷ ۵۱ م رنگ	۱ ۱۵ ۹۹۳ انکوی بهرسله
۱ ۲۳ ۱۶۲ ۱۴۶ انوح خان	۸۵۷ ۶ ۶ ۵۹۹ ۲۷۱ انوپ سنگه
۱ ۲۸ ۱ ۲۷ ۱ ۲۴	۷۹۶ ۷۷۸ انور سنگ
۱ ۶۳ ۱ ۴۸ انسر بی	۶۳۶ انور خان
۳۱۴ امن افریدی	۴۷۶ اونار خان
۴۱۳ انوب افعان	۹۸۹ ۱۲۸ اودا احترام
(ب)	۱ ۲ ۹۹۵ ۹۹۲ اودوب سنگه
۴۵۶ بابا رنگ	۱ ۲ ۱ ۶
۹۹۹ ۹۸۹ ۱۲۸ ۶۳ ۵۴ ناناهی	۳ ۸ ۲ ۴ اودی بهان راهور

۸۵۱	نوحوردلرنگ	۷۷۳	ناحا
۸۷۵ - ۸۵۷	نرسوخی دکني	۸۷۱ - ۸۶۸ ۲ ۷	نادل نکلر ۶۶
- ۴۳۴	نری انداز حان	۱ ۳۴	۹۸۸ - ۸۹
- ۸۷۱ ۸۶۸ ۸۶۱ ۸۵۶ ۴۳۵		۷۶۶ - ۷۶۵ - ۴۱۴	نامرحان
۱ ۳۸	۹۸۸ - ۹۸۳	۱۷۴ ۱۷۰ ۱۲۵	ناوی رنگ
۱۲۸	نردوله حان	۹۶۶ - ۷۶۲ - ۵۷۳	ناقی حان
۸۳۳ ۸۱۸	نرمان الدی	۱ ۶۲	ناوی محمد
- ۱۰۱۶ ۲۹۱ ۱۴۹	نرنگ امید حان	۸۷۶	نارنگم
- ۹۵۲ ۹۴۹ ۹۴۷ ۸۶۵ ۴۳۳		۹۳	نارند عرص انعام
۹۵۶ - ۹۵۵ - ۹۵۳		۳ ۹	نارند عاری
۷۵۶ - ۶۲۶ - ۲۳۲	نرم حان	۹۹۱	نیماحی
۲۷۳	نسب حان	۱ ۱۹ ۹۹۶ ۹۹۳	نیمیر
۱ ۱ - ۱ ۷	نسوب راک ۶۳	۵۸۶	نیمی سنگه
۹۶۴	نسار حان	۹۶ - ۸۷	نکاور حان
۶۸۸	نشن نواب	- ۴۶۱ ۴۳ - ۵۳	نکلر حان ۵۲
۸۱۴	نعا رنگ	۸۵۶ - ۸۱۷ - ۷۴۲	۴۹۴
۴۷۲	نلال دکني		۱ ۴۸
۶۵	نلندر حنرو	۸۵۷	ننابت الله
۲۶۴ - ۲۵۷ - ۲۵	نلند احمر ۲۴۹	۲۶۸	ندر النسا رنگم
۵۵۷ ۵۵۲ - ۵۵		۹ ۴۹ ۵۹۴	ندع الرمان

۲۲۱ ۲۱۵ ۲۰۷ ۲۰۱ ۱۹۵	۷۷۵	بلند چرخ
۴۱۸ ۴۱۵ ۴۱۴ ۴۰۴ ۳۹۷	۹۱۹	بلند حسن
۴۴۶ ۴۳۴ ۴۳۲ ۴۲۱ ۴۱۱	بلری حرمات	بلری حرمات
۴۸۴ ۴۷۹ ۴۶۵ ۴۵۱ ۴۴۵	۴۵۱ ۴۵۰	
۷۹۸ ۷۶۱ ۷۴۵ ۷۳۳ ۷۲۶	۱ ۴۷	بلندی داس
۹۸۱ ۹۷۹ ۹۷۵ ۸۶ ۸۴۵	۶ ۸ ۶ ۷ ۲ ۹	بلندی داس
۱ ۵۶ ۱ ۵۴ ۱۸۶ ۹۸۵ ۹۸۳	۶۲۱ ۶۱۶ ۶۱۵ ۶۱۴ ۶۱۳	
۴۷۹ ۴۶۵	۶۲۸ ۶۲۷ ۶۲۶ ۶۲۵ ۶۲۴	
۱۷۶	۸۷ ۸۶۹ ۸۴۹ ۸۳۹ ۸۲۹	
۸۹۸	۹۸۱ ۹۷۵ ۹۶ ۹۲۳ ۹۱۸	
۱ ۵۶ ۱ ۵۴ ۱ ۵۳ ۱ ۵۲	۶۶۳ ۶۲۷ ۶۲۵ ۶۲۴ ۶۲۳	بلندی داس
۶ ۵۵۷ ۴۵۶ ۴۳۱ ۴۲۴ ۴۱۷	۶۲۸ ۶۲۷ ۶۲۶ ۶۲۵ ۶۲۴	بلندی داس
۲۲۵ ۲۲۱ ۲۲ ۲۱ ۲۰	۵۹۹ ۵۹۸ ۵۹۷ ۵۹۶ ۵۹۵	بلندی داس
۶۹۲ ۶۹۱	۵۹۱ ۵۹۰	
۴۸۱ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۴۱ ۴۳۱	۴۸ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰	بلندی داس
۹۷۸ ۹۶ ۸۹۸ ۸۸۵ ۴۸۶	۱۶ ۱۵۶ ۱۲۸ ۱۲۵ ۱۲۴	
۱ ۳۱	۱۷۴ ۱۷۳ ۱۶۹ ۱۶۶ ۱۶۵	
۴۵۲	۲ ۵ ۱۶ ۱۸۸ ۱۸۴ ۱۸۲	
۲۴۹ ۱۹۲ ۹۳ ۹۲ ۹۱	۲۳ ۲۲۹ ۲۱۶ ۲۰۸ ۲۰۷	
۴۶۶ ۴۵۹ ۴۱۸ ۴۵۲ ۴۰۸	۴۳ ۴۲۷ ۴۵۹ ۴۴۶ ۴۴۵	

۱	۲۵	مادون	۶۱۶ ۶۱۵ - ۶۷۴	
	۹۸ - ۹۷ ۶۳ - ۶۲ - ۴۷	بینه دخی	۹۹۱	بهار دخی
	- ۷۹۸ - ۷۹۵ ۷۸۷	دست دلی بهوکن	۱ ۷	بهنس
	- ۸ ۶ ۸ ۵ ۸ ۴ ۸ ۳ - ۸۰۰		- ۱۰۰۴ ۱ ۰۱ ۹۹۶ ۹۹	بهارل حان
	۸۱۰ - ۸۰۹ ۸ ۸		۱ ۱۷ ۱ ۱۵ ۱ ۸ ۱ ۷	
	۱ ۴۱ ۱ ۴۰	بیرول	۱۷۳	بهوانی داس
	- ۲۴۶ ۲۳۵ - ۹۵	دروم دور منسودنه	۸۹۸	بهوب سنگه
	۱ ۳۴ - ۱ ۱۸ ۲۳۸ - ۳ ۶		۲۳۱ - ۳ ۶	بهوخی راج کتھوانه
	۱ ۶۸		۹۸۸ - ۹۱۷ ۳۳۵	
	- ۳۴ ۳۳ - ۳۱ - ۲۹ ۲۵	بی شکوه	- ۶۸۹ - ۶۸۸ ۶۸۶ ۶۷۹	بهولانابه
	- ۷۹ - ۵۷ - ۴۹ ۴۶ ۴۱ - ۴۰		۶۹۳	
	- ۸۷ - ۸۴ - ۸۳ ۸۲ - ۸۱ ۸		۱۹۳ - ۶۵	بهینل داس کور
	- ۸۳۷ ۱ ۵ - ۹۹ - ۹۲ - ۹۰ ۸۹		۶۱۵ ۵۲	بهذل افغان
	۹۳۸ ۹۳۷ ۹۱۰ ۸۷۲		۹۶	بهینم سنگه
۶۳	دنگ محمد حوشگی		۱ ۲ - ۹۵ ۶۵	بهیم
	(پ)		- ۶۸۱ ۶۸ - ۶۷۹ ۶۷۸	بهیم برانس
۶۹۸ ۶ ۶ - ۵۹۹	پدم سنگه		- ۶۸۷ ۶۸۶ ۶۸۴ ۶۸۳ ۶۸۲	
۱ ۶۳	برهه راج بیانی		۷۸۱ - ۶۹۲ ۶۹ ۶۸۹ - ۶۸۸	
۳۵	برهه		۸۱۵ - ۸۱۲ ۷۸۲	
۶۹۸ ۶۵	پرباب	۴۸		بناس رازو

۹	مَدَد	۳۳۸	برتاب سنگه
۹۸۹ ۸۷۱ ۸۶۸ ۷۹۹	نوبل	۴۶۲ ۴۵۹ ۳۴۲ ۲۳۷	برتهی حند
۵۴ ۵۳۹ ۵۲۸ ۵۱۹	موصحد	۴۶۲	برتهی حان
(۷)		۳۴۲ ۳ ۶ ۹۵	برتهی راج
۵۳ ۵۲	نانار بگ	۶ ۵۹۵ ۴۶۲ ۴۵۹	تهی سنگه
۶۵۳	نانار حان	۹ ۸ ۶۲۵ ۶۱۸ ۶ ۴ ۶ ۱	
۱۷۶	ناح ناری	۱ ۳۸ ۹۶۱ ۹۱۷ ۹۱۴	
۸۵۶ ۶ ۵ ۵۲۱ ۴۵۸	نار حان	۲ ۳ ۱۶۱ ۱۲ ۶۱ ۶۱	مردل حان
۳۱۴	نحمان حان	۲۳۴ ۲۳۱ ۳ ۵ ۳ ۴ ۲ ۸	
۱۱۹ ۱۱۴ ۱ ۸ ۷۸	نره سحان	۶ ۴ ۵۷۳ ۴۷۹ ۴۴۸ ۴۲۳	
۵۶۸ ۴۸۵ ۳۱۱ ۳ ۸ ۳ ۴		۹۸۸ ۹۱۷ ۹۱۴ ۸۹۴ ۷۵۸	
۶۱۴ ۶ ۴ ۶ ۲ ۶ ۱ ۵۸۹		۱ ۳۸ ۹۸۹	
۸۷۴ ۸۴۵ ۸۴۴ ۸۴ ۸۱۷		۳۳۸ ۲۳۱ ۹۶ ۷۱ ۶۶	نرسوخی
۹۷۷ ۹۷۵ ۹۷۴ ۹۶۶		۸۵۷ ۵۹۴	
۱ ۵ ۱ ۴۹ ۱ ۳۳		۱۴	نرسودگنی
۷۱	نرسوخی	۱ ۴۶ ۷۶۲ ۲۳۷ ۲۳۵	نرم دلو
۳ ۸ ۳ ۴ ۲۸۱	نوک نار حان	۹۵۹	نرم دریانو دنگم
۸۹۸ ۸۹۱ ۶۳۲ ۵۷۲ ۳۳۱		۸۸۱ ۸۷۲	نرم سنگه
۱ ۳۸ ۱ ۱ ۱ ۹ ۹۲۵ ۹ ۹		۴۴۱ ۴۲۱	نرتهی لب
۱۲۸	نرمک حی	۳ ۷ ۲۸۸ ۲۴۸	نرنگ حمله

۱۹۷	خالو دي	۵۸۵ ۱۲۸ ۴۸ ۱۲۸ ۴۸	تريک جي ڊپوسٽ ۴۸ ۱۲۸ ۵۸۵
- ۴۷۹ ۲۶۲ - ۳ ۸ ۱۸۹	خان نادر خان	۵۶۵ ۴۷۱ - ۴۵۴ ۹۸۹	
۱ ۴۶ ۱ ۳۸		۵۶۵ - ۴۷۱ ۴۵۴	شريف خان
- ۵۵۲ ۴۴۴ - ۳۲۶ - ۳۱۳	خان ننگ	- ۲۳۲ - ۲ ۷ ۱۲۴	نور خان ۱۱۶ ۱۲۴
۵۵۸		- ۴۱۶ ۳۹۵ ۳۶ ۲۹۴ ۲۹۲	
۵۷۲	خان سپار خان	- ۶۲ ۴۸۹ ۴۸۵ ۴۶۶ ۴۵۱	
۳۳۱ - ۳ ۸ ۳ ۶	خان نثار خان	۷۵۷ - ۷۴۹ ۶۶۲	
۹۹۵ - ۴۳۳		- ۷۷۳ ۷۷۰ - ۷۶۹ - ۶۲۵	قباخي ۶۲۵ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۳
- ۸۷۱ ۵۷۴ - ۵۱۱	خاني ننگ ۶۵	۷۷۵	
۹ ۶		۴۷	نور جي
۱ ۵ - ۹۸۸	خاني خان	۲۱۷ ۱۸۹ ۹۲ ۹۳ ۵۵	تھور خان ۵۵ ۹۳ ۹۲ ۱۸۹ ۲۱۷
۵۵	حسوت راور	- ۶۵ - ۵۶۵ ۴۷۷ - ۳ ۷ ۲۴۸	
۴۹ - ۳۳ - ۱۰۱ - ۱۰۱	حسوت سنگهه	- ۸۵۶ - ۶۵۷ - ۶۵۶ - ۶۵۵ ۶۵۳	
- ۲۱۹ - ۴۱۸ - ۳۴۵	جعفر خان ۳۳۳	۹۷۸ - ۹۶۵	
۶۳۴ ۵۹۲ ۵۹ ۴۸۵ - ۴۳۴		(ح)	
- ۸۵۲ - ۸۳۷ - ۷۶۱ ۷۴۳ - ۷۴۱		۴۷	خادو راور
- ۸۶۵ - ۸۶ ۸۵۷ ۸۵۶ ۸۵۵		۶۳	خادو راور
۹۱۶ ۹۱۴ ۸۸۴ - ۸۷۹ ۸۶۹		۹۹۳	خادو
۹۸۳ ۹۸ ۹۶۳ ۹۵۹ - ۹۲۳		- ۵۸۶ - ۵۷۸ - ۱۶۱ - ۵۵	خادو نواس ۵۵ - ۱۶۱ - ۵۷۸ - ۵۸۶
۱ ۳۴ ۱ ۳۲ ۱ ۳۱ ۹۸۶		۹۸۹ ۵۹۷ ۵۸۶	

جہاں ناز خان [خان ناز خان] ۱۸۹	۱ ۶۵ ۱۶۱ ۱ ۴۷ ۱ ۳۶
۶۳۵ ۴۷۹	۱ ۶۶
جہاں سنگم ۷۶۲ ۹۶۱	جگ سنگھ ۲۲۱ ۲۳۵ ۲۶۴
جہاں گدرولی ملک ۲۴۸ ۵۹۴	۶۸۸ ۸۹۱ ۴۵۴ ۴۵۱ ۳ ۶
۸۴۹ ۸۴۸	۱ ۲۴ ۱ ۲۳ ۱ ۱۸
جہاں گدرولی خان ۸ ۳ ۷۶۵ ۸۸۱	جگرام ۹۵۷ ۴۵ ۱ ۵۴ ۱ ۵۶
ح د سنگھ ۶۷۸ ۷۳۱	جلال اعجاز ۹۷۲
حسن سنگھ بہ دوریہ ۲۴۹ ۳ ۲	جلال خان ۷۵۸ ۷۵۷ ۵۹۳
ح *	جلال الدین ۵۹۳ ۴۳۳ ۴۴۴
حاند خان ۴۱۱	جمال لکھنوی ۶۱ ۹۲
حرم روح ۲۷ ۴۹۷ ۸۹۱ ۹۸۹	جمال خان ۱۴۷ ۲ ۳ ۳۱۴ ۶۹۸
حنورچی ۲ ۶ ۹۸۹	۹۵۵ ۹۴۵ ۷۱۷ ۷ ۱ ۷ ۸
حکرمند چنل ۴۷۴ ۶۱۵	جمال دلراں ۵۴ ۵۴۱
حلی سنگ ۴۷۶	جمال موری ۲۴۸ ۵۲۶ ۵۴۱ ۵۴۴
حلب بندک ۷۸ ۹۲ ۱۶۳ ۲۱۷	۵۵۵ ۵۴۶ ۵۴۵
۳ ۱	حمید ۷۳۹ ۳۸۹
حداد راوب خان ۲۴۶	حد ن یگ ۱ ۳۵
[حویر خان] ۴۴	حواہر خان ۸۶۶ ۸۴۲ ۹۲۳
ح	حومر خان ۶۳ ۵۸۶ ۶۲۶ ۶۴۴
حاجی اللہ وردی ۲۷۴	۹۸۹ ۸۹۱ ۸۷۱

۹۹	۲۱۶ ۱۶۶	حاجی بنا :
حسن خوشگی ۲۵۱ - ۲۵۷ - ۲۶۱ -	۲۱۲	حاجی بلوچ
۲۶۳	۱ ۶	حاجی بیگ
حسن علی ۱۴۱ ۲۵۹ ۲۷ ۲۹ -	۲۳۶	حاجی حسن
۲ ۳ ۶ ۳ - ۲۴۷ - ۴۵۱ - ۴۵۷ -	۴۴۱ - ۲ ۵	حاجی خان
۵۹۳ ۶۳۴ ۶۳۱ - ۷۵۱ - ۷۵۱ -	۸۱۰	حاجی شعیب
۷۵۲ - ۷۶۵ - ۸۵۶ - ۸۷ - ۸۸۰ -	۸۷۲ ۸۵۷ ۶۲	حاجی قاسم
۹۱۸ - ۹۶ - ۹۶۶ - ۴۸ ۱	۸۵۱ ۸۳۱	حاجی محمد
حسن و وحید ۵۵	۸۲۵	حاجی محمد خان
حسن ولی خان ۲۳۷	۸۸۲ ۲۹۲	حاجی محمد سعید
حسن بیگ ۵۵ - ۹۵ ۱۱۵ ۲۱۸	۸۴۶	حاجی محمد طاہر
۴۵۳ - ۵۵۹ ۵۶	۱ ۳۵	حاجی نس
حسن ناشا ۶ ۶ - ۶۱۵ - ۶۱۹	۸۴۳	حافظ رحیم الدین
۶۲۶ - ۶۳۶ - ۸۸۷	۸۵۶	حامد خان
حسن خان ۴۶۳ - ۵۲۳	۵۸۵	حنش خان
حسین داروعد ۷۱۷	۱۶۹ - ۹۲ - ۶۲	حسام الدین ۵۲
حضرت اعلیٰ [شاہ جہاں پادشاہ]	۲۳۹ ۳ ۲	
۴۶ - ۲۸ - ۶۵۱ - ۶۶۳	۹۹	حسن نس
حضرت حاتم المرسلین ۳۶۶	۱۰۱۵ ۷ ۲ - ۱۶۳	حسن بیگ
حق وادی خان ۵۳۵ - ۶۶۱	۸۶۱ ۷۲۱ ۲۶۳ ۴ ۲	حسن خان

۱ ۵	حاجی حاس	۸۷۵ ۴۵۱	حقیقت حاس
۱۳ ۱۱۴	حاس حها	۸۸۵ ۸۸۲	حکیم احمد
۱۱۷ ۱۱۴ ۹۲ ۷۹	حاس حاسا	۵۹۴	حکیم حملائی کاسی
۶۸۷ ۶۸۴ ۶۸۲ ۶۸۱ ۱۳		۵۶۷	حکیم سوسایی
۷ ۲ ۷ ۱ ۶۹۹ ۶۹۳ ۶۹		۱ ۱۰۱	حکیم ابوالفتح
۷ ۶ ۷۲۷ ۷۱۷ ۷ ۸ ۷ ۶		۸۴۴	حکیم صاب
۸ ۹ ۸ ۸ ۸ ۴ ۷۶۷ ۷۳۷		۶۳۵ ۴ ۴ ۳۴۴ ۲۹۴	حکیم صال
۸۵۷ ۸۱۱		۸۷	
۱۹۲ ۱۳۱ ۹۳ ۷۹	حاس دورا	۵۶۷ ۳۹۹	حکیم محمد امین
۲۴۶ ۲۲۶ ۲۲۵ ۲۱۶ ۲۱۵		۵۶۷ ۳۹۹	حکیم محمد مهدی
۴۷۸ ۳ ۳ ۲۸۶		۸۹۱ ۸۳۲ ۷۵ ۷۴۴	
۴۱۷ ۱۱۹ ۹۲	حاس رمان	۱ ۳۵ ۵۶۷	حکیم مقدم
۳ ۶ ۲۹ ۲۴۵ ۲ ۷	حاس عالم	۱ ۶۲ ۹۲۶	حکیم موصی
۴۴۷ ۴۴۱		۳۴۴	حکیم نو الدین
۲۷ ۲۴۹ ۱۲۷ ۹۴	حاندرا حاس	۶۲۴	حکیم نوسف
۵۹۴ ۴۷۵ ۳۳۳ ۳ ۸ ۲۹		۷۷ ۶۲ ۵۵	حکیم ولد
۸۴۷ ۶۲۳		۷۷ ۶۲	حکیم کاکر
۹۶۴	حدا کس	۵۴	حدا افعان
۷۶۵	حدا داد	۲۱۷	حدا رستدار
۷۶۷ ۹۴ ۶۶۴	حدا حاس		

۷۸۶ ۷۸۴ ۷۸۳ ۷۷۷ ۷۷۶	۸ ۷ ۶۱۵ ۶۱۱ ۶۶۲
- ۷۹۹ ۷۹۸ ۷۹۶-۷۸۹-۷۸۸	۶۶۳ - ۸۲۸ - ۸ ۹ ۹۶۳
۱ ۱۳	حکمرحان ۱۷۹-۱۶۷ ۱۹۸-۱۶۵-۱۶۵
خدمت طلب خان ۷۴۳ ۸۳۲ ۸۴۳	۸۱۵ ۸۱۷ ۸۲۹ ۸۶۲ ۸۷
۸۸۱	۸۷۳ ۹۱۴
خدمت گار خان ۶۴۸ ۶۶۴ ۷۶۸	خواجہ ابوالنہاس ۹ ۶
۱ ۶۸	خواجہ احمد ۶۴۹-۶۳۷ ۶۳۸ ۶۴۴
خدمت گیر خان ۱ ۶۸	۶۶۲ ۶۶۵ ۷۳۸ ۸۱۹ ۸۶۳
حسرو ۱۱۱ ۱۵۸ ۱۶۲-۲۴۲	خواجہ اسحاق ۹۱۵ ۹۸۳ ۹۳۱
۲۴۸ ۲۷ ۲۹۳ ۳ ۳۹۹	خواجہ انور ۴ ۶
۵۹۳ ۶۲ ۶۸۱	خواجہ نثار ۲۴۸ - ۳ ۸
حضر ۲۴۷ - ۶ ۵	خواجہ نوح و دار ۴۵۵ ۶۶۴
جلیل اللہ خان ۸۳ ۹۵ ۹۹ ۱۱۴	خواجہ بہاؤ الدین ۸۴۴
۱۱۵ ۱۱۹ ۱۳ ۱۲۷ ۱۶۳	خواجہ پھول ۲۷۲ ۲۷
۱۶۳ ۱۶۶ ۱۸۲ ۱۸۴ ۱۸۷	خواجہ حسن ۹۳ ۲۴۷ - ۳ ۸
۱۸۸ ۱۸۹-۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸	خواجہ حان ۶ ۱
۲۰۷ ۲ ۵ ۲ ۴ ۲ ۲	خواجہ خداوند مسعود ۶۴۹ ۸۳۲
۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۲۵ ۲۲۹	۸۶۳
۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۷	خواجہ حسرو ۲۴۹ ۲۶۱ ۵۱۵
۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۳۸۷	خواجہ رحمت اللہ ۲۴۷ ۳۰۴ - ۳ ۸

حواحه قادر ۷۵۶ ۸۴ ۸۷۲ ۹۱۵	۱ ۴۵
حواحه قطب الدین ۲۳۴ ۴۴۴ ۹۸۳	حواحه راهب ۱ ۶۳
حواحه کلان ۷۷	حواحه سکندر ۸۸۱ ۸۷۲
حواحه کمال ۴۹۷ ۴۹۶	حواحه صادق ۲۴۹ ۲۱۳ ۱۸۸
حواحه کمال الدین ۸۷۲	۷۵۸ ۶۶۱ ۶۲۸ ۶۱۹ ۳ ۸
حواحه محمد شریف ۲۴۷	۱ ۶۴ ۹۷۷ ۹۱۵
حواحه محمد یوسف ۱ ۳۴	حواحه طرب ۸۸۱
حواحه مسکی ۵۳۷ ۵۳۶ ۵۲۶	حواحه عابد ۵۱ ۴۵
۵۴۱ ۵۴	حواحه عبدالروف ۸۳۲
حواحه معقول ۴۱۳ ۴ ۹	حواحه عبدالعقار ۸۴۸ ۹ ۵ ۴۶۲
حواحه معنی الدین ۸۸۱ ۸۳۲	۱ ۳۵ ۸۷۶
حواحه مدظور ۴۴	حواحه عبدالوہاب ۷۵۵
حواحه موسیٰ ۶۱۹	حواحه عبداللہ ۱۳۲ ۹۳ ۶۳
حواحه ندیر ۸۶۵ ۸۵۳	۸۳۸ ۴۱۸ ۳۴۹ ۳ ۱ ۲۹
حواحه وفا ۸۵۷	۹۸۸
حواص ۹۹۶ ۹۹۳	حواحه عبدالوہاب ۴ ۳ ۲۳۷ ۱۱۴
حواص خان ۲۴۹ ۱۳۲ ۹۲ ۶۳	۴۶۴
۸۳۴ ۴۱۸ ۳۴۹ ۲۶۹ ۲۶۸	[حواحه عناب] ۳۴۳
۸۳۸	حواحه عناب اللہ ۵۱۳ ۳۳۹ ۳ ۵
حواصجان رنگ ۱ ۱ ۶۶ ۴۳	۸۸۵

RVF- RVF- RVF RF RFA

FV9 FVA-FVV-FVT-FV8

FAF- FAF- FAF- FAF- FAF

595-598 5A9-5A8 5A0

.. 29A 29V 297-298-29F

9 - ח - וזו היא תורת פנים -

189-191-193-195-197-199-201-203-205-207-209-211-213-215-217-219-221-223-225-227-229-231-233-235-237-239-241-243-245-247-249-251-253-255-257-259-261-263-265-267-269-271-273-275-277-279-281-283-285-287-289-291-293-295-297-299-301-303-305-307-309-311-313-315-317-319-321-323-325-327-329-331-333-335-337-339-341-343-345-347-349-351-353-355-357-359-361-363-365-367-369-371-373-375-377-379-381-383-385-387-389-391-393-395-397-399-401-403-405-407-409-411-413-415-417-419-421-423-425-427-429-431-433-435-437-439-441-443-445-447-449-451-453-455-457-459-461-463-465-467-469-471-473-475-477-479-481-483-485-487-489-491-493-495-497-499-501-503-505-507-509-511-513-515-517-519-521-523-525-527-529-531-533-535-537-539-541-543-545-547-549-551-553-555-557-559-561-563-565-567-569-571-573-575-577-579-581-583-585-587-589-591-593-595-597-599-601-603-605-607-609-611-613-615-617-619-621-623-625-627-629-631-633-635-637-639-641-643-645-647-649-651-653-655-657-659-661-663-665-667-669-671-673-675-677-679-681-683-685-687-689-691-693-695-697-699-701-703-705-707-709-711-713-715-717-719-721-723-725-727-729-731-733-735-737-739-741-743-745-747-749-751-753-755-757-759-761-763-765-767-769-771-773-775-777-779-781-783-785-787-789-791-793-795-797-799-801-803-805-807-809-811-813-815-817-819-821-823-825-827-829-831-833-835-837-839-841-843-845-847-849-851-853-855-857-859-861-863-865-867-869-871-873-875-877-879-881-883-885-887-889-891-893-895-897-899-901-903-905-907-909-911-913-915-917-919-921-923-925-927-929-931-933-935-937-939-941-943-945-947-949-951-953-955-957-959-961-963-965-967-969-971-973-975-977-979-981-983-985-987-989-991-993-995-997-999-1001-1003-1005-1007-1009-1011-1013-1015-1017-1019-1021-1023-1025-1027-1029-1031-1033-1035-1037-1039-1041-1043-1045-1047-1049-1051-1053-1055-1057-1059-1061-1063-1065-1067-1069-1071-1073-1075-1077-1079-1081-1083-1085-1087-1089-1091-1093-1095-1097-1099-1101-1103-1105-1107-1109-1111-1113-1115-1117-1119-1121-1123-1125-1127-1129-1131-1133-1135-1137-1139-1141-1143-1145-1147-1149-1151-1153-1155-1157-1159-1161-1163-1165-1167-1169-1171-1173-1175-1177-1179-1181-1183-1185-1187-1189-1191-1193-1195-1197-1199-1201-1203-1205-1207-1209-1211-1213-1215-1217-1219-1221-1223-1225-1227-1229-1231-1233-1235-1237-1239-1241-1243-1245-1247-1249-1251-1253-1255-1257-1259-1261-1263-1265-1267-1269-1271-1273-1275-1277-1279-1281-1283-1285-1287-1289-1291-1293-1295-1297-1299-1301-1303-1305-1307-1309-1311-1313-1315-1317-1319-1321-1323-1325-1327-1329-1331-1333-1335-1337-1339-1341-1343-1345-1347-1349-1351-1353-1355-1357-1359-1361-1363-1365-1367-1369-1371-1373-1375-1377-1379-1381-1383-1385-1387-1389-1391-1393-1395-1397-1399-1401-1403-1405-1407-1409-1411-1413-1415-1417-1419-1421-1423-1425-1427-1429-1431-1433-1435-1437-1439-1441-1443-1445-1447-1449-1451-1453-1455-1457-1459-1461-1463-1465-1467-1469-1471-1473-1475-1477-1479-1481-1483-1485-1487-1489-1491-1493-1495-1497-1499-1501-1503-1505-1507-1509-1511-1513-1515-1517-1519-1521-1523-1525-1527-1529-1531-1533-1535-1537-1539-1541-1543-1545-1547-1549-1551-1553-1555-1557-1559-1561-1563-1565-1567-1569-1571-1573-1575-1577-1579-1581-1583-1585-1587-1589-1591-1593-1595-1597-1599-1601-1603-1605-1607-1609-1611-1613-1615-1617-1619-1621-1623-1625-1627-1629-1631-1633-1635-1637-1639-1641-1643-1645-1647-1649-1651-1653-1655-1657-1659-1661-1663-1665-1667-1669-1671-1673-1675-1677-1679-1681-1683-1685-1687-1689-1691-1693-1695-1697-1699-1701-1703-1705-1707-1709-1711-1713-1715-1717-1719-1721-1723-1725-1727-1729-1731-1733-1735-1737-1739-1741-1743-1745-1747-1749-1751-1753-1755-1757-1759-1761-1763-1765-1767-1769-1771-1773-1775-1777-1779-1781-1783-1785-1787-1789-1791-1793-1795-1797-1799-1801-1803-1805-1807-1809-1811-1813-1815-1817-1819-1821-1823-1825-1827-1829-1831-1833-1835-1837-1839-1841-1843-1845-1847-1849-1851-1853-1855-1857-1859-1861-1863-1865-1867-1869-1871-1873-1875-1877-1879-1881-1883-1885-1887-1889-1891-1893-1895-1897-1899-1901-1903-1905-1907-1909-1911-1913-1915-1917-1919-1921-1923-1925-1927-1929-1931-1933-1935-1937-1939-1941-1943-1945-1947-1949-1951-1953-1955-1957-1959-1961-1963-1965-1967-1969-1971-1973-1975-1977-1979-1981-1983-1985-1987-

- ፫፻፮ - ፫፻፯ - ፫፻፱ - ፫፻፲፩ - ፫፻፲፪

- 300 70 - 349- 55- 44-

NY-65-15894-1

- 127 127 127 - 127 - 127

431 - 57 - 111

داکوحی ۵۸۴ ۲۸

داماحی ۶۳ ۶۷

دانشمند هاس ۱۲۲ - ۱۶۱ ۲۲۰

- 10 2-290 250 234-25

- 434-1916 101 102 103

-APB AP1 APV /VP VP1

- 227- 228- 229⁰ 230 231

444-471-455-425 AAAC

[illegible]

دوسری سال جان ۲۳۲ ۲۹۳ ۴۸۷

ΛΔΥ - 7157

(5)

518 121 121

دارت خان ۲۴۷ ۲۸۷ ۴۵۴ ۶۷۵

91V-157-V4V VJCF-V F

977

دارا شکوه [بی شکوه] ۲۵ - ۲۷

- 11 - 1 4 1 3 1 99

119-118 119 117 111

LEA LEA LEF LEF LEF

159 158 157-156 15

173-171-17 - 17A 17

1A2 1A2 1V9-1VV 1V8

- 1A1 1AV-1AY 1A0 1A1C

- 19A 19V 19F 19 = 1A9

- 2 7-2 10-2 12-2 194

- P (P - P) P P | | P A - P V

226 - 227 228-229 210

۱	۹۹۹	۹۹۶	۹۹۵	۹۹۴	دلیر ۱۶	۳۱۵	۳	۶	۳	۵
- ۱	۱۱	۱	۱	۴	۱۰	۳	۵۵	۱	۵۴	۶۶۱
۱	۱۵	۱	۱۴	۱۳	۱۲	۱۵۸	دلیر افغان			
۱	۲۱	۱	۲	۱۷	۱۰۱۶	۱۴۲	۱۳۸	۱۳	۱	دلیر حاکم
۱	۲۵	۱۰۲۴	۱	۲۳	۲۲	- ۱۶۹	۱۶۷	۱۶	۱۵۷	۱۴۶
۱	۲۹	۱۰۲۸	۱	۲۷	۲۶	۲۰۷	۱۸۸	۱۸۵	۱۸۴	۱۷
۸۵۶	دوران حاکم				۲۷۴	۲۷۳	۲۷۲	۲	۹	۸
✓ ۲۳۵ - ۷۸	دوست افغان				۳	۶	۳	۵	۲۹۵	۲۸۳
۳ ۸	دوست بنگ				۳۲۱	۳۲۲	۳۲۱	۳۱۶	۳۱۵	
۸۶۱	دوست مسجد				۳۳۷	۳۳۶	۳۳۵	۳۳۴	۳۳۳	
۵۲۳	۹۳	دولت ییگ			۵۳۵	۵۳۳	۵۳۵	۴۷۷	۴۷۶	
۹۸۹	۹۳	۶۳	دولت مند حاکم		۵۴۱	۵۴۰	۵۳۸	۵۳۷	۵۳۶	
۱۹	دھرم راج				- ۵۴۶	۵۴۸	۵۴۷	۵۴۶	۵۴۵	
۹۶	۹۱۷	دناب حاکم			۶۹۵	۶۹۳	۵۶۵	۵۵۵	۵۵	
۱	۲	دناب راج			- ۷۱	۷	۶	۷	۸	
۸۱۸	دنی چند				۸	۷	۸	۸۰	۷۸۹	۷۸۸
۴۸۱	۷۶	۷۴	۷۱	دنی سنگد	- ۸۷۱	۸۶۸	۸۶	۸۱۲	۸	۸
- ۲۳۱	۱۰۷	۱	۹۳	دیندار حاکم	- ۸۹۳	۸۹۲	۸۹۱	۸۹	۸۸۹	
- ۴۱۲	۳۹۹	۳۲۶	۳	۷	۲۴۸	۹	۹۰۳	۹	۸۹۸	۸۹۴
۸۷۵	۸۳۸	۵۷۲								
					۹۹۳	۹۹۲	۹۸۱	۹۷۵	۹۶۵	

۵۱۳ ۳۳۹ ۲۶۹ ۲۶۸ ۲۴۷

۱ ۶۲ ۸۷۴ ۵۲۳ ۵۱۸ ۵۱۷

راحه اندر ده کنور ۱۹۳ ۲۲ ۲۳

۲۷۱ ۲۷ ۲۶۸ ۲۴۱ ۲۳۵

۷۶۵ ۵۶۵ راحه بهادر حند

۵۳۳ ۵۲۱ ۴۹۴ ۴۴۴ ۴۴۳

۶۵۷ ۶۵۴ ۶۵۳ ۶۵ ۵۳۵

۸۱۲

۱ ۲ ۹۵ راحه بینیل داس گورکھه

۴۵۷ ۴۵۶ ۱۹۳

۱ ۳۹ ۱ ۳۰ راحه نیریل

۸ ۸ راحه بنام

۲۱۶ ۱۹ ۱۴۲ راحه نودرمل

۸۷۴ ۷۶۵ ۶۴ ۲۲ ۲۱۹

۸۸۵

۱۴ راحه حسونب سنگه ۳۲ ۳۳ ۳۱

۶۴ ۶ ۵۹ ۵۷ ۵۶ ۴۹

۱۳۹ ۹۵ ۸۲ ۸۱ ۸ ۷۱

۲۲۱ ۲۲ ۱۸۹ ۱۸۳ ۱۴۱

۲۸۸ ۲۸۵ ۲۵۶ ۲۵۴ ۲۴۶

(۵)

۷۴۵ ۶۷ ۶۶ ۶۲ ۶۱ ۶۰ دوالقارحان

۱ ۱ ۹۲ ۷۹ ۷۶ ۷۵

۲۳۹ ۲۳۳ ۱۶۳ ۱۵۷ ۱ ۷

۱۴۳۹ ۲۶۹ ۲۶۷ ۲۶۲ ۲۴۵

۵ ۳۰ ۵ ۲ ۴۹۳ ۴۷۹ ۴۶۳

۵۲۱ ۵۲ ۵۱۸ ۵۱۷ ۵۱۲

۵۳۸ ۵۳۳ ۵۳ ۵۲۳ ۵۲۲

۶۳ ۵۶۷ ۵۴۷ ۵۴۹ ۵۴۵

۱۲۴ ۹۵ ۷۹ ۶۷ ۶۴ ۶۳ دوالقارحان

۲۹۷ ۲۶۲ ۲۴۸ ۲۴۵ ۱۲۷

۴۴۸ ۳ ۸ ۲۶۹

(۶)

۱۹۱ ۱۶۶ ۱۲۹ ۱ ۷ راح سنگه

۳۴۱ ۳ ۷ ۲۸۸ ۲۶۷ ۲۴۵

۵۸۶ ۵۴۴ ۴۵۷ ۴۵۴ ۴۳۴

۸۹۱ ۷۶۷ ۷۴۱ ۷۳۳ ۶۶۱

۷۹۴ ۷۳۴ ۷۸۳ راحه امر سنگه

۸۵۸

۹۲ ۷۶ ۶۲ ۴۳ راحه اندر من

- ۷۵۷ ۷۴۹ ۷۴۱ - ۶۳۹ ۶۳۱

- ۸۶۶ ۸۱۸ - ۸۱۶ - ۷۶۱ - ۷۶

- ۸۵۷ ۸۵۵ ۸۴۸ - ۸۴۰ - ۸۳۸

- ۸۶۹ ۸۶۸ ۸۶۶ ۸۶۵ ۸۶۰

- ۸۸۷ ۸۸۳ ۸۷۹ ۸۷۳ - ۸۷۱

۸۹۷ - ۸۹۶ ۸۹۵ ۸۹۲ ۸۹

- ۹۰۷ - ۹ ۳ ۹ - ۸۹۹ - ۸۹۸

- ۹۲ ۹۱۹ ۹۱۷ ۹۱۲ - ۹۰۹

۹۳۷ - ۹۳۶ ۹۳۴ - ۹۳۲ - ۹۲۵

- ۹۸۸ ۹۸۷ ۹۷۵ ۹۷۱ ۹۷

- ۱ ۲ ۱۰۱۲ ۹۹۹ ۹۹۵

- ۱ ۳۸ ۱ ۳۷ ۱ ۳۶ ۱ ۲۱

۱ ۶ - ۱ ۵۱

۲۴۶ راحه چرمس

۸۶۴ - ۸۳۸ - ۸۲۴ راحه حباب

- ۲ ۶ - ۱۳۹ - ۶۶ راحه دمنی سنگد ۶۶

- ۵۷۲ ۳۸۱ - ۳۴۶ ۳۴۱ - ۲۴۷

- ۱ ۴۵ - ۷۵۸ - ۶۳۲ ۶۲۵

۱ ۵۶ ۱ ۵۴

- ۱۸۷ ۱۸۱ - ۱۷۹ راحه راحروب

- ۳۴۶ ۳۱۱ - ۳ ۹ ۳ - ۲۹۲

- ۴۵۹ - ۴۴۶ ۴۲ - ۴ ۴ - ۳۵۹

- ۵۶۸ - ۵۴۳ - ۴۹۷ ۴۸۵ ۴۶۲

۴۴ ۶۳۴ ۶۳۱ ۵۹۵ ۵۹۲

۸۱۶ - ۷۶۱ - ۷۵۴ - ۷۴۱ ۶۴۷

- ۸۶۷ ۸۶۵ ۸۵۵ ۸۴۸ - ۸۱۹

۹ ۸ ۸۸۸ - ۸۸۷ ۸۸۴ ۸۶۸

- ۹۶۱ ۹۵۹ ۹۴۳ - ۹۱۶ - ۹۱۴

۱ ۳۷ - ۱ ۳۲ ۹۸۶ ۹۸۵ ۹۶۳

۱ ۳۸

۱۴۱ ۱۳۹ ۹۶ - ۳ راحه حسنک

- ۱۶۹ ۱۶۸ - ۱۶۷ ۱۵۷ ۱۴۶

۱۸۷ ۱۸۵ ۱۸۴ ۱۸۳ ۱۷

۲۲۹ - ۲۲۱ ۲۲ ۲۱۸ ۲ ۲

- ۳۲۱ - ۳۱۵ ۳ ۹ ۳ ۶ - ۲۶۹

- ۴۱۵ ۴۱۴ ۴ ۲ - ۳۳۱ ۳۲۱۵

- ۴۵۷ ۴۴۷ ۴۴۶ ۴۳۴ ۴۱۹

۴۸۶ ۴۸۵ ۴۷۹ ۴۶۵ ۴۶۲

۶ ۲ ۶۰۱ ۵۹۹ ۵۶۸ ۴۹۷

۶۲۹ ۶۲۷ - ۶۲ ۶۱۸ ۶ ۳

راحت سلیمان ۹	۱۱۲۵	۲۶	۱	۲۹۳	۲	۲	۱۹۹	۱۹۸	۱۹
راحت سارنگدھر	۶۲	۹۲	۷۵۷	۴۱۱	۴۲۱	۳۲۲	۳۲	۳	۷
راحت سحاب سنگہ	۶۵	۷	۲۴۷	۶۳۵	۶۲۵	۶	۹	۵	۹
	۲۸۷	۲۴۲	۴۸۶	۹۷۴	۵۸۹	۶۳۹	۶۳۸	۶۴۷	
	۵۲۲	۵۲۳	۵۴۶	۱۴۱	۷	۶۵	۳۹	راحت رانسیگہ	
	۶۸۱	۶۸۲	۶۸۵	۲۴۶	۲۴۲	۲	۷	۱۵۷	۱۴۷
	۸	۸۶۸	۳	۳	۶	۳	۵	۲۸۸	۲۷
	۶۹۷	۱	۲۲	۴۱۷	۴۰	۵	۳۴۱	۳۳۸	۳۳۶
راحت سورویہ			۳۳۹	۵۸۳	۵۸۱	۵۷۲	۴۱۱	۴۲۱	
راحت سورج محل کور			۲۸۸	۷۷	۷۶۹	۶۴۳	۶۲۷	۶۲۳	
راحت سدوزام	۵۷	۹۵	۲	۸۱۷	۷۷۵	۷۷۱۵	۷۷۳	۷۷۱	
راحت کس (نسی) سنگہ	۹۵	۴	۳	۸۹۱	۸۹	۸۷۱	۸۶۸	۸۳۸	
	۴۴۲	۷۱۳	۸۵۸	۹	۳	۸۹۷	۸۹۶	۸۹۵	۸۹۳
راحت عالم سنگہ			۳۴۱	۹۹۲	۹۸۹	۹۸۸	۹	۷	۹
راحت کور			۵۷	۱	۳	۹۹۸	۹۹۶	۹۹۳	
راحت مان سنگہ			۲۲۱	۱	۱۶	۱	۱۵	۱	۷
راحت مہاسنگہ			۲۴	۱	۳۷	۱	۳۳	۱	۳۱
			۴۴						۳۸
راحت نرسنگہ			۴۳	۱۵۸					راحت روست سنگہ
			۸۷۱						۴

۲۹۹ - ۳۳۴ ۳۳۴ ۳۳۴ ۳۳۴ ۳۳۴	۲۳ ۸۹۱
۹۱۵ ۸۵۶	۹۸۹ ۸۹۹
۵۳۳ - ۵۱۵ ۵۱۴	۱ ۱۰ - ۱ ۹
۱ ۳۸ ۸۷۳	۱۴۱ ۱ ۲ - ۹۵ ۸۵
۹۸ ۹۷ ۸۱ ۷۳ ۵۵ - ۱۴	۱۴۵۱ - ۲۵۱۴ ۲۴۶ ۲۴۵
۳ ۷ ۲۸۸ ۱۲۷ ۱۰۳ ۹۹	۹۸۸ ۸۹۱ - ۷۷۵ - ۱۴۸۶ ۱۴۵۷
۶۲۱ - ۵۷۸ ۵ ۸ ۳۴۲ ۳۲۸	۱ ۶۸ - ۱ ۶۲ - ۱۰۲۷ - ۱ ۵
۱ ۶۵ - ۱ ۵۱ - ۱ ۳۴	۱۴۵۴ ۲۶۷ ۱۲۹ ۷۷
۱ ۱۰ ۹۸۹ ۱۲۸ - ۶۳ ۱۴۷	۱۴۲۵ ۲۶۹
۵۰۸	۳۴۶ ۲۶۹ - ۲۴۵ ۲۳۷
۸۹۳ - ۸۹۱ ۵۲۴ ۵۲۱	۱ ۲۳ - ۵۸۸ ۵۸۶ - ۵۸۲
۹۷۸	۵۹۹ - ۵۷۲ ۱۸۹ ۵۵
۵۷۴	۱ ۲۳ - ۶ ۶ - ۶۰۳
۲۳۵ - ۱۲۸ - ۹۲ - ۷۶	۹۵۴
۵۱۳ ۵ ۲ - ۱۴۷ ۲۹۱ - ۲۶۹	۱ ۳ - ۱ ۲ - ۹۵ ۶۳
۶۸۱ ۵۴۱ - ۵۳ ۵۳۸ - ۵۱۴	۶۱۶
۷۹۴ ۷۹۳ ۷ ۱ - ۶۹۴ - ۶۸۲	۲۶۸
۹۴۶ ۷۹۵	۲۴۹
۱۰۱۱ - ۱ ۰۶	۱۴۲ ۱۴۱ - ۷ ۶۶ - ۶۵
۶۱۶	۲۹۷ - ۱۴ ۱۳۹

راحی

راگه وحی

راستسنگه ۳۳۶ - ۸۵ ۲ - ۹۵ ۱۴۱

۱۹۲ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۵۱۴ - ۲۵۱۴

۱۴۵۷ ۱۴۸۶ - ۷۷۵ - ۸۹۱ ۹۸۸

۵ ۱ - ۱۰۲۷ - ۶۲ - ۱ ۶۸

۷۷ ۱۲۹ ۲۶۷ ۱۴۵۴

۲۶۹ ۲۴۵

۲۳۷ ۲۴۵ - ۲۶۹ ۳۴۶

۵۸۲ - ۵۸۶ ۵۸۸ - ۲۳ ۱

۵۵ ۱۸۹ ۵۷۲ - ۵۹۹ -

۶۰۳ - ۶ ۶ - ۲۳ ۱

راولی

۶۳ ۹۵ - ۲ - ۱ ۳ ۱

رای بهار اعل

۲۶۸

رایه مکرر

۶۶ - ۶۵ ۷ - ۱۴۱ ۱۴۲

۱۳۹ ۱۴ - ۲۹۷

روح البله ۱۴۷ ۱۶۱ ۴۵۱ ۴۷۷	۲ ۲ ۲۴۸	رضوی حلی
۴۸۶ ۶۳۵ ۶۶۴ ۶۶۳ ۷۴۲	۴۵۲ ۴۸۱ ۳ ۳ ۲۴۸	رضوی حلی
۷۵۷ ۸۱۷ ۸۳ ۸۷ ۹ ۸	۷۴۳ ۷۵۵ ۴۹ ۱	
۱ ۶۱	۷۶۸ ۴۵۵ ۲۴۷ ۱۹۵	رفاقت خان
۶۱۷	۸۵۱ ۸۱۵	
۲ ۲	۶۳۵ ۶۳	وعد ابدار بنگ
۴۸۹ ۴۴۱ ۳۶۸	۲۴ ۲۳۷ ۲۳۳	وعد ابدار خان
۸۷۷ ۸۳۹ ۸۱۵ ۷۵۲ ۵۶۸	۴۸۶ ۴۷۷ ۴۴۱ ۳۳۶ ۳ ۱	
۱ ۳۶ ۹۷۳	۶۲۵ ۶ ۲ ۶ ۱ ۵۸۹	۴۸۷
(ر)	۱ ۶۱ ۹۷۸ ۹۳۲ ۸۳۹ ۸۱۵	
۳ ۱ ۲۸۴ ۲ ۳	۱۹۸ ۹۳ ۸۶ ۷۴	رگدانه ۶۳
۶۳۵ ۵۷۲ ۲۷ ۲۴۸	۶۳۵ ۴۵۱ ۳ ۸ ۲۴۹ ۲ ۲	
۱ ۴۳ ۱ ۳۸ ۹ ۵ ۸۸۸	۱ ۴۶ ۸۲۹ ۷۶۳ ۷۵۱ ۷۴۹	
۳۶۸	۱ ۶۸ ۱ ۶۱ ۱ ۵۹	
۲۴۵ ۱۲۸ ۹۲ ۶۲	۲۹۳ ۲۴۹	رند اخی
۵۵۵ ۵۲۲ ۵ ۷ ۲۹۱ ۲۶۹	۸۷۱ ۵۴۴ ۱۶ ۱۲۸	رندوله ۹۳
۹۸۸ ۸۹۸ ۸۹۴ ۸۶۸ ۵۹۳	۱ ۲۳ ۸۹۹ ۸۸۸	
۱ ۳۹ ۱ ۲۳	۷ ۸ ۲۳۷ ۳۱۵	رند صبت
۸۳۶ ۴۸۹ ۳۶۸	۳ ۷ ۲۸۸ ۲۴۹	رند بنگ ۱۹۳
۸۷ ۴۴۲	۶۹۸ ۴۵۴ ۴۴۷ ۴۴۲	
رضی خان		

سنگ ۹۵ - ۹۷ - ۹۹ - ۱۰۱ - ۱۰۸	رین الدن ۲۵ ۲۵۷ ۲۵۸ ۳۹۳
۲۹۶ ۳۲۵ ۳۳۱ ۳۳۳	۴۰ ۵۱۵ - ۵۴۶ - ۵۵۶ ۵۵۷
سنگ دار خان ۶۲	۵۵۸
سنگ ۷۰ - ۷۶ - ۱ ۲۴۶ ۲۶۷ -	رین الدن ۴۵ ۶ ۳ ۴۰ ۵۱۵ -
۵۴۶	۵۵۲ ۵۵۶ ۵۵۷ ۶۲۲ ۸۸۹ -
سراج الدن ۱۴۹۹ - ۵ ۵۱۷	۲۷ ۱ ۵۷ ۱
۵۴۵ - ۵۴۵	رین الدن ۳۶۸ ۴۸۹
سراج خان ۶۲۶ - ۶۴۶	(س)
سراج دار خان ۵۴۷ ۸ ۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹	سراج خان ۴۵ ۵۳ ۶۲ ۹۳ -
۷۸۳ ۷۸۴ - ۷۸۷ - ۷۹۱ - ۷۹۴	۲۴۷ ۱۷۱ ۲۸۹ - ۸۷ - ۱۵ -
۸۰۴ - ۹۴۵	سراج دهر ۱۹۶ ۲۱۹ ۲۸۶
سراج خان ۳۸ ۱	سراج سنگ ۸۱
سراج دار خان ۹۶ ۱۱۳ - ۸۱۷ - ۹۱۵ -	سراج خان ۳۴۶ ۴۱۹ ۵۲۷ - ۵۴۰
۹۱۹ - ۹۶ ۹۷۲ ۳۷ ۱	۵۴۱ ۵۴۵ ۵۴۷
سراج خان ۶۴ - ۹۳ - ۷ ۱۲۷ -	سراج دهر ۵۴۵
۲۱۳ ۲۴ ۲۴۹ - ۳۴۵ - ۳۴۳ ۳۰	سراج فلی خان ۴۲۲ ۳۴۳ - ۵۴۰ ۶
۱۴۱ ۵۶۴ ۶۲۹ - ۸۲۷ - ۸۳۷	۶ ۷ ۶ ۸ ۶ ۸۴۸ - ۸۱۴
۹۶۴ - ۹۸۱ - ۵۰ ۱	۸۶۴ ۸۸۶ ۱۵ ۶۳ ۱
سراج خان ۴۷ - ۱۳۹ - ۴۱۷ - ۵۸۱ -	سراج سنگ مسودیه ۲۱۱ ۲۳۷ ۳۶
۵۸۴ ۵۸۶ - ۵۹۷ - ۱ - ۹۱۲	۹۴۷

۱۵ ۶۵	سلطان حسن	۱ ۵۵	۱ ۵۴ ۴۵۵ ۴۵۲	مرصع
۵۸۶	سلطان علی عرب	۱۲۷	۱ ۷ ۶۳ ۶۳	مراوار حال
۱ ۳۹	سلطان سکندر		۸۸ ۸۵۱ ۸۴۳ ۴۴۸	
۱ ۳۵	سلطان محمد	۱۶	۱۵۸ ۱۵۷ ۱۲۹	مبارک خان
۱ ۷	سلطان بار	۴	۲۳۶ ۲۲ ۱۹۵ ۱۹۲	
۴۴ ۲۵	سلیمان	۹۱۴	۸۸۵ ۶۶۱ ۴۴۲ ۴۴۲	
۸ ۶ ۳۲ ۳	سلیمان ۲ سکندر	۳ ۳	۲۴۸ ۱۶۱	معد الله خان
۱۴۱ ۱۳۸ ۱۳ ۱۴۵ ۱۲۱			۹۱۴ ۸۸۵ ۶۶۱	
۱۵۹ ۱۵۸ ۱۴۸ ۱۴۷ ۱۴۲		۷۶۲ ۷۴۳		معد
۱۶۹ ۱۶۷ ۱۶۶ ۱۶۱ ۱۶		۸۳۲		معد جعفر
۱۹۹ ۱۹۸ ۱۷۴ ۱۷۱ ۱۷		۸۸۲ ۸۷۲		معد اسفند خورسندوسی
- ۶ ۴۲۱ ۳ ۳ ۲۱۳ ۲				۹۸۲
۱ ۹ ۶ ۴ ۶ ۲ ۶ ۱		۴۳۹ ۱۹۵ ۱۴۱ ۱۳۱		معد خان
- ۹۹۹ ۹۶۳ ۹ ۶ ۹ ۵	سندپاشی	۵۹۳ ۱۵۸۷ ۴۲۷ ۴۲۳ ۴۱۹		
۱ ۹ ۹۷۱ ۹۷				۷۶۲
۲۹ ۲۶۴	سکندر	۸۸۱		معد الله
۴۳۸ ۲۸۸ ۲۴۶	سکندر داس	۴۳۱		سک (سک) منگ
۲۴۹ ۱۵۷ ۹۳ ۶۳	سودیکون	۲۹۱ ۲۴۵ ۱۴۸ ۷۴		سکندر ۳
۴۷۹ ۴۷۸ ۳ ۱ ۲۹۴ ۲۶۸			۱ ۱ ۱	
۸۹۵ ۸۹۴ ۶۳۵ ۶۳۱ ۵۶۵		۴۵۶ ۲۸۷ ۲۴۹ ۲۲۱		سلطان گ

سند تھارو ۹۶ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۹۳	۸۹۸ - ۹ - ۹۸۹ - ۹۹۳ - ۹۹۹
۸ ۳ ۴۰۵ ۴۴۳ ۴۴۹ ۵۷۲	۱۲ - ۱ - ۱۴۳ - ۱۴۶
۵ ۶	ملور حیدر ۱۹۲ ۶ ۳ - ۴۳۱
سند تھارو ۲۴۹ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۸۸	منوسنگہ ۵۵ ۷۷
۳۰۷ ۵۴ - ۵۴۱ - ۶۵۳ ۶۵۷	منہاسنگہ ۵۵
۷۱۳	مہر بابا خان ۴۵۴ ۸۶۴ - ۸۸۵
سند تاج ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۴۰	مستاد خان ۱۲۹ ۱۵۷ - ۱۶۱ - ۳۴۴
۵۲۶ سند تاج الدین	۳۳۴ ۳۴۶ ۳۴۸ ۶۸ - ۸۷
سند جعفر ۴۱۸ - ۵۶۶ - ۶۳۶	سند امیر احمد ۳۱۳ - ۳۲۶ - ۳۳۴
۸۸۱ - ۸۶۱ ۸۳۳	۳۴۷ - ۹۶۴ - ۱۶۱
سند حلال ۲۹۹ ۴۱۱ - ۴۱۸ - ۴۸۷	سند ابو محمد ۳۴۹
۸۳۲ - ۷۵۵ ۶۳۶ - ۵۶۶	سند احمد ۱۷۶ ۲۴۶ ۲۹۹ ۴۱۱
۸۷۲ ۸۶۱	سند اختصاص خان بارہہ ۶۸۳ - ۹۱۴۷
سند خان ۱۹۳ ۶۱۹ - ۸۸ - ۹۶۴	سند اسماعیل ۶ ۱
سند خواجہ ۲۷۴ - ۲۷۵	سند اسرف ۵ ۴۰
سند حامد ۲۴۹ - ۳۷ - ۳۸	سند انور ۱۶۱ - ۸۶۲
۹۱۸ - ۶۱۹ - ۴۸۶	سند تاجوہ ۶ ۱
سند حسن ۵۵ ۶۲ - ۹۲ ۱۳۹	سند نذیر اللہ نادری ۸۵۷
۵۸۵ - ۵۶۶ ۵۶۵ - ۴۸۷ - ۱۴۰	سند نذیر الدین ۲۴۱
سند حسنین ۵۹۵ - ۶۲	سند تھار ۶۲ ۳۹۹ - ۴۴۳

۲۱۵ ۱۱۵ ۹۶ ۶۵	صند د سیرخان	۱۹۷ ۹۹۶	صند خان جهان
۸۷۶ ۲۶۹ ۲۴۵		۱ ۷ ۹۸ ۹۳ ۲۲	صند دلاورخان
۵۴ ۴۷	صند صفورعلی	۱۳۹	صند دا رخاں
۸۷۲ ۵۶۷	صند ستر محمد	۲۵۲ ۲۵۱	صند زاحی
۶۸۷	صند صادق	۲۴۹	صند روبرس
۸۵۱	صند صند جهان	۱ ۳۵	صند رید
۱۹۸ ۱۷۲ ۱۷	صند صلابت خان	۸۹۱ ۳۵ ۳ ۶	صند ریس العندی
۶ ۵ ۲۶۹ ۱۹۹		۱ ۳۸ ۱ ۳۴ ۹۸۹ ۸۹۳	
۲۶ ۲۵۷ ۲۵۲ ۲۳۹	صند عالم	۳۴۹ ۶۵ ۱۲	صند سار خان
۵۴۷ ۵۴ ۵۴۱ ۵ ۶ ۵ ۵		۶۸۱ ۵۴۷ ۵۴۱ ۵۴ ۵۲۷	
۵۶۱ ۵۵۷ ۵۵۴ ۵۵۲ ۵۵		۸ ۲ ۷۹۲ ۷۱۱ ۷۸۹	
۲۸۵ ۲۲۵	صند عدد السلیل	۸۷۶ ۸۷ ۸۴۳ ۸۴	صند سلطان
۸۸۳ ۵۵ ۴۸	صند عدد الرحمن	۱ ۵۹ ۱ ۴۶ ۸۸	
۸۸۶		۶۵	صند د ساه خان
۲۷۴	صند دالیزان	۵۵ ۵۱	صند ساه محمد
۱۵۴	صند دالرسند	۳۴۳ ۱۷۷ ۱۴۱	صند سید عبد خان
۶۲۶	صند عدد الوری	۲۴۶	صند سوسی
۱ ۲ ۶۶۱	صند عدد العزیز	۶۲۵	صند سهامت خان
۸۸۶ ۸۸۳	صند عدد اللک	۸۷۲	صند سنج
۸۵	صند (صبر) عدد المعین	۱ ۷	صند سنجی

۱ ۱۲	سندی سیدل	۱ ۴۸	
۵۶۷	م دی فولاد	۱۵۹ ۹۲ ۶۲	سند منور
۸۸۶ ۸۸۲	سندی بیاض	۷۶۷ ۷۱۲ ۳۴۴ ۳۴۶	سند م را
۹۹۸	سندی مسعود	۱ ۴۰	سند باقر خان
۴۹۸ ۴۲۷ ۴۲۳ ۴۵	م باب الله	۹۸۹ ۹۵۷ ۹۶	سند لیثا ب حل
۱ ۶۴ ۵ ۱ ۵		۱ ۳۸	
۲۴۹ ۱۶۳ ۶۳	سند لیثا بوری	۱۴۸ ۹۲ ۶۱ ۴۵	سند نصرالدین
۲۸۸		۵۲۷ ۴۱۹ ۳۴۲ ۳۴۳	۳ ۲ ۴ ۳
۴۲۷ ۲۷ ۲۴۹ ۷۸	سند ارد	۷ ۶۹۷ ۶۸۱ ۵۴۵ ۵۴۵	
۸۷ ۷۶۵ ۷۴۲ ۶۶۳		۱۷۱۳ ۷۶۷	
۲۱۳ ۱۶۵ ۱۶۳ ۹۲	سند جان	۲۳۵ ۹۲	سند نورالهدیان
۲۶۳ ۲۶۲ ۲۵۹ ۲۴۹ ۲۴۱		۲۴۸ ۲۱۳ ۱۱۲	سند هدا ب الله
۳۴۵ ۳۴۲ ۲۸۹ ۲۸۷ ۲۸۶		۵۹۴	
۴۴۵ ۴۳۳ ۴۳۲ ۴۲۸ ۴۱۵		۱ ۶۴ ۲۴۶	م د نادگار ح
۶۴۲ ۶۳۷ ۶۲۱ ۶ ۴۰ ۴۸۱		۸۸۶ ۸۸۲ ۸۸۱	سند تملی
۸۳۲ ۸۲۶ ۷۵۹ ۷۵۷ ۷۵۵		۶۸۱ ۶۲	سند وصف
۹۲۱ ۸۷۷ ۸۴۳ ۸۳۹		۸۵۹	سندی احمد
۹۶۶ ۹۶۵ ۹۶ ۹۵۶ ۹۲۳		۶۲۶	سندی نالی
۱ ۴۹		۶۴۶	سندی حوض
۵۷۹ ۵۷۷ ۵۷۶ ۵۶۱ ۵۶۰	م را	۱ ۱	سندی رحمان

۲۱	ساز بوسف	۸۶۹ ۸۶۶ ۸۶۵	سند عرب
۶۵۱	سابند جان	۸۹۱۴-۸۹۳-۸۹۱-۸۸۸	سند عرب
۱۷۵	شیعاع ۲۵-۳۱-۱۴۱-۱۷۱	۸۹۹-۸۹۸ ۳ ۹ ۴ ۹ ۵ ۹	
	۱۰۳۸-۱۴۶	۹۱۳ ۹۱۱-۹ ۹ ۹ ۷ ۹ ۶	
۹۲	شیعاع جان ۵۴-۶۷-۷۶	۹۸۸ ۹۶۷ ۹۱۹-۹۱۷-۹۱۳	
۲۴۶	۱۱۷ ۱۲۹-۱۴۹-۱۹۳	۱ ۲۱-۱ ۲۱ ۹۹۶ ۹۹۲	
	۲۴۷ ۵ ۴	۱ ۵۱-۱ ۳۳	
	شیعاع جان ۲۴-۲۶۸-۶-۳۱۸	(ش)	
	۸۵۶	۶۹۳	یشاد جان
۱ ۱۵	شرره	۲۴۷ ۷۸ ۶۵-۱۴	ساز رنگ جان
۳	شرره جان ۹۲ ۸ ۲ ۹ ۳	۴۷۵ ۴	
۸۹۱	۷ ۳ ۳۹ ۵۸ ۸۷۱	۴۳۳	بساغراؤ داندال
	۸۹۳ ۹۸۹-۱۳	۴۳۳	شاعرادؤ مراد
۹۸۹	شرره زاو	۸۸۵	ساز وای حبله
۱ ۱	سرره مهدي ۹۹۶	۴۸۶ ۴۶۶-۴۵۶	شاه محمد ۵۱
۴۶۵	سرف جان ۲۱-۶ ۲۹	۹۷۷-۸۸۵ ۷۶ ۶۲۶	
۱۲۷	سعد اللد	۵۲ ۵۱-۴۵	شاه نوار جان ۲۹
۹۸۶	سفع جان	۳۲۳ ۲۹۹ ۲۹۶ ۲۰۹ ۱۶	
۵۸۱	شمس الدد ۴۷-۴۵ ۵۴	۸۶۴ ۸۵۲ ۴۲ ۳۳۹ ۳۲۵	
۶۲۶	۵۸۷ ۵۸۵ ۵۸۳ ۵۸۲	۸۷۶	

מלך ישראל

מלך ישראל

מלך ישראל

מלך

מלך

מלך

מלך

מלך

מלך

מלך

מלך

מלך

מלך

מלך

מלך

מלך

מלך

מלך

מלך

מלך

מלך

(2)

מלך

מלך

מלך

מלך

(9)

מלך

מלך

מלך

מלך

מלך

מלך

מלך

מלך

מלך

(9)

מלך

(10)

מלך

၇၇၇ ၆၃၉

431 - 431

b6 | b7C | b7D | b7E - JJ

എൻ ഓർഡർ നമ്പർ 96 കെ.1 മൂലം -

4-1 4A 9VV

- 000 - 279 199 164 664 444

ଆଁନି ବାଲି ମାଲି ପାଲି ବାଲି -

୩୮୫

460 444

ਜੀ ਜੀ ਜੀ ੬੮੯ ੭੮੯ ੮੮੯ -

१११

५३। १११

A19

L E A

אין און אויף דעם וועג צו פארשטיין די שטח

581

ସମ୍ପାଦକ

ᠵᠠᠨᠤᠯᠤᢰ ᠲᠦᠭᠡᠳᠦ

३३-४५

954 414 444

ଅଞ୍ଚଳ ମଧ୍ୟ ୧୧୪ - ୧୧୪ ୩୦ ୧

ଅନ୍ତର୍ଗତ ଲୋକ ସମାଜର ସ୍ୱାଧୀନତା

100-44361-100

કા ના કા ૭૪૩-૪૪૩-૪૪૩-

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥ १ ॥

12-1 A

b6 b7C 1 A 1 b 1

ገጽ ፭፻ - ፮፻ - ፲፭ - ፶፭

978-9 6 6
சுருதி

၅၆၆ ကျောက် ၁၆၆၆

၅၆၆

(3)

41

ଅନୁସନ୍ଧାନ - ଶାନ୍ତି - ଶାନ୍ତି - ଶାନ୍ତି - ଶାନ୍ତି - ଶାନ୍ତି

$$\overline{124} - \overline{164} = 977$$

୧୫-୧୨-୧୯୫୫ ୧୫-୧୨-୧୯୫୫

$\sqrt{10} = \sqrt{2 \cdot 5}$

147

147

100 - 100

ה'תש"ח

U A V V A

44 1 42 1

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12

6 1 A 1 1 1 1 1 1

066 436 466 666 7 1

44b 45b 46b 47b 48b

1Av 2VY 3bV 4bV 5bV

APR 28 1966

ADL DL VLA SLA AA

॥ १०८ ॥

ସେମାନେ ତାଙ୍କୁ କହିଲେ ଯେଉଁଠି ତୁ ଯାଉଛୁ ସେଠାରେ ଯିବୁନାହିଁ ।

44 45 46 47

२७६ ३६६ १६६ ६६६ ६४६

የጥገና ሪፖርት ላይ ስለሚገኝ ስሜት

444 444 444 444

488 7 1 1948

५३ ॥ ३॥ ५॥

[illegible]

201

5 1 1 4 1 2 1

146 66 166 266

14V 4V J6V 16V 4 6

12A 14V 14V 12V 12V

٨٨٦ ٨٨٦ ٨٨٦ ٨٨٦ ٨٨٦

1040 1017 19 191 191

1843 11 11 96 77 100

4242 4243

Page 1 of 1

444 11

V Z HJ JAJ JAJ V

700 80 90 100 110 120

ရက်စွဲ ၁၉၇၁ ခု

1945 1946 1947

244

010 0211 0000 0000 0000

ALL INFORMATION CONTAINED
HEREIN IS UNCLASSIFIED

[illegible]

ရက်စွဲ ၁၉၆၆/၆/၁၇

١١٥

164 110 260 240 240

١ ٢ ٣ ٤ ٥ ٦ ٧ ٨ ٩ ١٠
 ١١ ١٢ ١٣ ١٤ ١٥ ١٦ ١٧ ١٨ ١٩ ٢٠
 ٢١ ٢٢ ٢٣ ٢٤ ٢٥ ٢٦ ٢٧ ٢٨ ٢٩ ٣٠
 ٣١ ٣٢ ٣٣ ٣٤ ٣٥ ٣٦ ٣٧ ٣٨ ٣٩ ٤٠
 ٤١ ٤٢ ٤٣ ٤٤ ٤٥ ٤٦ ٤٧ ٤٨ ٤٩ ٥٠
 ٥١ ٥٢ ٥٣ ٥٤ ٥٥ ٥٦ ٥٧ ٥٨ ٥٩ ٦٠
 ٦١ ٦٢ ٦٣ ٦٤ ٦٥ ٦٦ ٦٧ ٦٨ ٦٩ ٧٠
 ٧١ ٧٢ ٧٣ ٧٤ ٧٥ ٧٦ ٧٧ ٧٨ ٧٩ ٨٠
 ٨١ ٨٢ ٨٣ ٨٤ ٨٥ ٨٦ ٨٧ ٨٨ ٨٩ ٩٠
 ٩١ ٩٢ ٩٣ ٩٤ ٩٥ ٩٦ ٩٧ ٩٨ ٩٩ ١٠٠

١ ٢ ٣ ٤ ٥ ٦ ٧ ٨ ٩ ١٠
 ١١ ١٢ ١٣ ١٤ ١٥ ١٦ ١٧ ١٨ ١٩ ٢٠
 ٢١ ٢٢ ٢٣ ٢٤ ٢٥ ٢٦ ٢٧ ٢٨ ٢٩ ٣٠
 ٣١ ٣٢ ٣٣ ٣٤ ٣٥ ٣٦ ٣٧ ٣٨ ٣٩ ٤٠
 ٤١ ٤٢ ٤٣ ٤٤ ٤٥ ٤٦ ٤٧ ٤٨ ٤٩ ٥٠
 ٥١ ٥٢ ٥٣ ٥٤ ٥٥ ٥٦ ٥٧ ٥٨ ٥٩ ٦٠
 ٦١ ٦٢ ٦٣ ٦٤ ٦٥ ٦٦ ٦٧ ٦٨ ٦٩ ٧٠
 ٧١ ٧٢ ٧٣ ٧٤ ٧٥ ٧٦ ٧٧ ٧٨ ٧٩ ٨٠
 ٨١ ٨٢ ٨٣ ٨٤ ٨٥ ٨٦ ٨٧ ٨٨ ٨٩ ٩٠
 ٩١ ٩٢ ٩٣ ٩٤ ٩٥ ٩٦ ٩٧ ٩٨ ٩٩ ١٠٠

0000 0000 0000 0000 0000

077 0029 401 551 111 111

244 999 259 10A

ကျွန်ုပ်တို့ ၆၆ ၂၈ ၁၆ ၁၁၅ ၆၆၂

(2)

464 6 6 6 6 4 4 4

८८९ १८९ १८९ १८९ १८९ -

OFFICE OF THE ATTORNEY GENERAL

14 26 48 16 50

סוף דף 111

1947 1948 1949 1950 1951 1952 1953 1954 1955 1956 1957 1958 1959 1960 1961 1962 1963 1964 1965 1966 1967 1968 1969 1970 1971 1972 1973 1974 1975 1976 1977 1978 1979 1980 1981 1982 1983 1984 1985 1986 1987 1988 1989 1990 1991 1992 1993 1994 1995 1996 1997 1998 1999 2000 2001 2002 2003 2004 2005 2006 2007 2008 2009 2010 2011 2012 2013 2014 2015 2016 2017 2018 2019 2020 2021 2022 2023 2024 2025 2026 2027 2028 2029 2030 2031 2032 2033 2034 2035 2036 2037 2038 2039 2040 2041 2042 2043 2044 2045 2046 2047 2048 2049 2050 2051 2052 2053 2054 2055 2056 2057 2058 2059 2060 2061 2062 2063 2064 2065 2066 2067 2068 2069 2070 2071 2072 2073 2074 2075 2076 2077 2078 2079 2080 2081 2082 2083 2084 2085 2086 2087 2088 2089 2090 2091 2092 2093 2094 2095 2096 2097 2098 2099 2100 2101 2102 2103 2104 2105 2106 2107 2108 2109 2110 2111 2112 2113 2114 2115 2116 2117 2118 2119 2120 2121 2122 2123 2124 2125 2126 2127 2128 2129 2130 2131 2132 2133 2134 2135 2136 2137 2138 2139 2140 2141 2142 2143 2144 2145 2146 2147 2148 2149 2150 2151 2152 2153 2154 2155 2156 2157 2158 2159 2160 2161 2162 2163 2164 2165 2166 2167 2168 2169 2170 2171 2172 2173 2174 2175 2176 2177 2178 2179 2180 2181 2182 2183 2184 2185 2186 2187 2188 2189 2190 2191 2192 2193 2194 2195 2196 2197 2198 2199 2200 2201 2202 2203 2204 2205 2206 2207 2208 2209 2210 2211 2212 2213 2214 2215 2216 2217 2218 2219 2220 2221 2222 2223 2224 2225 2226 2227 2228 2229 2230 2231 2232 2233 2234 2235 2236 2237 2238 2239 2240 2241 2242 2243 2244 2245 2246 2247 2248 2249 2250 2251 2252 2253 2254 2255 2256 2257 2258 2259 2260 2261 2262 2263 2264 2265 2266 2267 2268 2269 2270 2271 2272 2273 2274 2275 2276 2277 2278 2279 2280 2281 2282 2283 2284 2285 2286 2287 2288 2289 2290 2291 2292 2293 2294 2295 2296 2297 2298 2299 2300 2301 2302 2303 2304 2305 2306 2307 2308 2309 2310 2311 2312 2313 2314 2315 2316 2317 2318 2319 2320 2321 2322 2323 2324 2325 2326 2327 2328 2329 2330 2331 2332 2333 2334 2335 2336 2337 2338 2339 2340 2341 2342 2343 2344 2345 2346 2347 2348 2349 2350 2351 2352 2353 2354 2355 2356 2357 2358 2359 2360 2361 2362 2363 2364 2365 2366 2367 2368 2369 2370 2371 2372 2373 2374 2375 2376 2377 2378 2379 2380 2381 2382 2383 2384 2385 2386 2387 2388 2389 2390 2391 2392 2393 2394 2395 2396 2397 2398 2399 2400 2401 2402 2403 2404 2405 2406 2407 2408 2409 2410 2411 2412 2413 2414 2415 2416 2417 2418 2419 2420 2421 2422 2423 2424 2425 2426 2427 2428 2429 2430 2431 2432 2433 2434 2435 2436 2437 2438 2439 2440 2441 2442 2443 2444 2445 2446 2447 2448 2449 2450 2451 2452 2453 2454 2455 2456 2457 2458 2459 2460 2461 2462 2463 2464 2465 2466 2467 2468 2469 2470 2471 2472 2473 2474 2475 2476 2477 2478 2479 2480 2481 2482 2483 2484 2485 2486 2487 2488 2489 2490 2491 2492 2493 2494 2495 2496 2497 2498 2499 2500 2501 2502 2503 2504 2505 2506 2507 2508 2509 2510 2511 2512 2513 2514 2515 2516 2517 2518 2519 2520 2521 2522 2523 2524 2525 2526 2527 2528 2529 2530 2531 2532 2533 2534 2535 2536 2537 2538 2539 2540 2541 2542 2543 2544 2545 2546 2547 2548 2549 2550 2551 2552 2553 2554 2555 2556 2557 2558 2559 2560 2561 2562 2563 2564 2565 2566 2567 2568 2569 2570 2571 2572 2573 2574 2575 2576 2577 2578 2579 2580 2581 2582 2583 2584 2585 2586 2587 2588 2589 2590 2591 2592 2593 2594 2595 2596 2597 2598 2599 2600 2601 2602 2603 2604 2605 2606 2607 2608 2609 2610 2611 2612 2613 2614 2615 2616 2617 2618 2619 2620 2621 2622 2623 2624 2625 2626 2627 2628 2629 2630 2631 2632 2633 2634 2635 2636 2637 2638 2639 2640 2641 2642 2643 2644 2645 2646 2647 2648 2649 2650 2651 2652 2653 2654 2655 2656 2657 2658 2659 2660 2661 2662 2663 2664 2665 2666 2667 2668 2669 2670 2671 2672 2673 2674 2675 2676 2677 2678 2679 2680 2681 2682 2683 2684 2685 2686 2687 2688 2689 2690 2691 2692 2693 2694 2695 2696 2697 2698 2699 2700 2701 2702 2703 2704 2705 2706 2707 2708 2709 2710 2711 2712 2713 2714 2715 2716 2717 2718 2719 2720 2721 2722 2723 2724 2725 2726 2727 2728 2729 2730 2731 2732 2733 2734 2735 2736 2737 2738 2739 2740 2741 2742 2743 2744 2745 2746 2747 2748 2749 2750 2751 2752 2753 2754 2755 2756 2757 2758 2759 2760 2761 2762 2763 2764 2765

VAB 424 V16 - 46 Vol 1

מס' 1617 - 1618 - 1619

1941-1942

446

VAV 4 1 2015 10 10

1112 197 661 661 661

(۲)

٦٩٦

107 1 26 89 70 64

111

1 25 1 24 8 24 24 24

444 4 6 416 616 446-

LHV QDV bQV bLHV bAV

APR 14 1964

662 072-460-660 460

ਅੰਤਰਰਾਸ਼ਟਰੀ ਸੰਗਠਨਾਂ ਦੀ ਸਹਿਯੋਗਤਾ ਨਾਲ

ALL VLS HOLD VLS ADV

100-401 661

ਅੰਕ ੨੬ - ੨੬ - ੨੬

0544 1066 077

Vol - 1414

۹۹۱ ۱۶۶

189 111 111

2019-2020 100% =

448 449 450 451 452

٤٤١ (٢٩) ١٣٣٥

ଅନ୍ତିମ ଭାଗ ଶତକ - ୧୫୩ ୮୮

1. 2. 3. 4. 5. 6. 7. 8. 9. 10. 11. 12. 13. 14. 15. 16. 17. 18. 19. 20. 21. 22. 23. 24. 25. 26. 27. 28. 29. 30. 31. 32. 33. 34. 35. 36. 37. 38. 39. 40. 41. 42. 43. 44. 45. 46. 47. 48. 49. 50. 51. 52. 53. 54. 55. 56. 57. 58. 59. 60. 61. 62. 63. 64. 65. 66. 67. 68. 69. 70. 71. 72. 73. 74. 75. 76. 77. 78. 79. 80. 81. 82. 83. 84. 85. 86. 87. 88. 89. 90. 91. 92. 93. 94. 95. 96. 97. 98. 99. 100. 101. 102. 103. 104. 105. 106. 107. 108. 109. 110. 111. 112. 113. 114. 115. 116. 117. 118. 119. 120. 121. 122. 123. 124. 125. 126. 127. 128. 129. 130. 131. 132. 133. 134. 135. 136. 137. 138. 139. 140. 141. 142. 143. 144. 145. 146. 147. 148. 149. 150. 151. 152. 153. 154. 155. 156. 157. 158. 159. 160. 161. 162. 163. 164. 165. 166. 167. 168. 169. 170. 171. 172. 173. 174. 175. 176. 177. 178. 179. 180. 181. 182. 183. 184. 185. 186. 187. 188. 189. 190. 191. 192. 193. 194. 195. 196. 197. 198. 199. 200. 201. 202. 203. 204. 205. 206. 207. 208. 209. 210. 211. 212. 213. 214. 215. 216. 217. 218. 219. 220. 221. 222. 223. 224. 225. 226. 227. 228. 229. 230. 231. 232. 233. 234. 235. 236. 237. 238. 239. 240. 241. 242. 243. 244. 245. 246. 247. 248. 249. 250. 251. 252. 253. 254. 255. 256. 257. 258. 259. 260. 261. 262. 263. 264. 265. 266. 267. 268. 269. 270. 271. 272. 273. 274. 275. 276. 277. 278. 279. 280. 281. 282. 283. 284. 285. 286. 287. 288. 289. 290. 291. 292. 293. 294. 295. 296. 297. 298. 299. 300. 301. 302. 303. 304. 305. 306. 307. 308. 309. 310. 311. 312. 313. 314. 315. 316. 317. 318. 319. 320. 321. 322. 323. 324. 325. 326. 327. 328. 329. 330. 331. 332. 333. 334. 335. 336. 337. 338. 339. 340. 341. 342. 343. 344. 345. 346. 347. 348. 349. 350. 351. 352. 353. 354. 355. 356. 357. 358. 359. 360. 361. 362. 363. 364. 365. 366. 367. 368. 369. 370. 371. 372. 373. 374. 375. 376. 377. 378. 379. 380. 381. 382. 383. 384. 385. 386. 387. 388. 389. 390. 391. 392. 393. 394. 395. 396. 397. 398. 399. 400. 401. 402. 403. 404. 405. 406. 407. 408. 409. 410. 411. 412. 413. 414. 415. 416. 417. 418. 419. 420. 421. 422. 423. 424. 425. 426. 427. 428. 429. 430. 431. 432. 433. 434. 435. 436. 437. 438. 439. 440. 441. 442. 443. 444. 445. 446. 447. 448. 449. 450. 451. 452. 453. 454. 455. 456. 457. 458. 459. 460. 461. 462. 463. 464. 465. 466. 467. 468. 469. 470. 471. 472. 473. 474. 475. 476. 477. 478. 479. 480. 481. 482. 483. 484. 485. 486. 487. 488. 489. 490. 491. 492. 493. 494. 495. 496. 497. 498. 499. 500. 501. 502. 503. 504. 505. 506. 507. 508. 509. 510. 511. 512. 513. 514. 515. 516. 517. 518. 519. 520. 521. 522. 523. 524. 525. 526. 527. 528. 529. 530. 531. 532. 533. 534. 535. 536. 537. 538. 539. 540. 541. 542. 543. 544. 545. 546. 547. 548. 549. 550. 551. 552. 553. 554. 555. 556. 557. 558. 559. 560. 561. 562. 563. 564. 565. 566. 567. 568. 569. 570. 571. 572. 573. 574. 575. 576. 577. 578. 579. 580. 581. 582. 583. 584. 585. 586. 587. 588. 589. 590. 591. 592. 593. 594. 595. 596. 597. 598. 599. 600. 601. 602. 603. 604. 605. 606. 607. 608. 609. 610. 611. 612. 613. 614. 615. 616. 617. 618. 619. 620. 621. 622. 623. 624. 625. 626. 627. 628. 629. 630. 631. 632. 633. 634. 635. 636. 637. 638. 639. 640. 641. 642. 643. 644. 645. 646. 647. 648. 649. 650. 651. 652. 653. 654. 655. 656. 657. 658. 659. 660. 661. 662. 663. 664. 665. 666. 667. 668. 669. 670. 671. 672. 673. 674. 675. 676. 677. 678. 679. 680. 681. 682. 683. 684. 685. 686. 687. 688. 689. 690. 691. 692. 693. 694. 695. 696. 697. 698. 699. 700. 701. 702. 703. 704. 705. 706. 707. 708. 709. 710. 711. 712. 713. 714. 715. 716. 717. 718. 719. 720. 721. 722. 723. 724. 725. 726. 727. 728. 729. 730. 731. 732. 733. 734. 735. 736. 737. 738. 739. 740. 741. 742. 743. 744. 745. 746. 747. 748. 749. 750. 751. 752. 753. 754. 755. 756. 757. 758. 759. 760. 761. 762. 763. 764. 765. 766. 767. 768. 769. 770. 771. 772. 773. 774. 775. 776. 777. 778. 779. 780. 781. 782. 783. 784. 785. 786. 787. 788. 789. 790. 791. 792. 793. 794. 795. 796. 797. 798. 799. 800. 801. 802. 803. 804. 805. 806. 807. 808. 809. 810. 811. 812. 813. 814. 815. 816. 817. 818. 819. 820. 821. 822. 823. 824. 825. 826. 827. 828. 829. 830. 831. 832. 833. 834. 835. 836. 837. 838. 839. 840. 84

တက္ကသိုလ် ၇၇၆

| | | | | | | | | | | | |
|-----------------------|---------------------|---------------------|---------------------|---------------------|---------------------|---------------------|---------------------|---------------------|---------------------|---------------------|----------------------|
| 123 456 789 1011 1212 | 1314 1516 1718 1920 | 2122 2324 2526 2728 | 2930 3132 3334 3536 | 3738 3940 4142 4344 | 4546 4748 4950 5152 | 5354 5556 5758 5960 | 6162 6364 6566 6768 | 6970 7172 7374 7576 | 7778 7980 8182 8384 | 8586 8788 8990 9192 | 9394 9596 9798 99100 |
| 101 102 103 104 105 | 106 107 108 109 110 | 111 112 113 114 115 | 116 117 118 119 120 | 121 122 123 124 125 | 126 127 128 129 130 | 131 132 133 134 135 | 136 137 138 139 140 | 141 142 143 144 145 | 146 147 148 149 150 | 151 152 153 154 155 | 156 157 158 159 160 |
| 161 162 163 164 165 | 166 167 168 169 170 | 171 172 173 174 175 | 176 177 178 179 180 | 181 182 183 184 185 | 186 187 188 189 190 | 191 192 193 194 195 | 196 197 198 199 200 | 201 202 203 204 205 | 206 207 208 209 210 | 211 212 213 214 215 | 216 217 218 219 220 |
| 221 222 223 224 225 | 226 227 228 229 230 | 231 232 233 234 235 | 236 237 238 239 240 | 241 242 243 244 245 | 246 247 248 249 250 | 251 252 253 254 255 | 256 257 258 259 260 | 261 262 263 264 265 | 266 267 268 269 270 | 271 272 273 274 275 | 276 277 278 279 280 |
| 281 282 283 284 285 | 286 287 288 289 290 | 291 292 293 294 295 | 296 297 298 299 300 | 301 302 303 304 305 | 306 307 308 309 310 | 311 312 313 314 315 | 316 317 318 319 320 | 321 322 323 324 325 | 326 327 328 329 330 | 331 332 333 334 335 | 336 337 338 339 340 |
| 341 342 343 344 345 | 346 347 348 349 350 | 351 352 353 354 355 | 356 357 358 359 360 | 361 362 363 364 365 | 366 367 368 369 370 | 371 372 373 374 375 | 376 377 378 379 380 | 381 382 383 384 385 | 386 387 388 389 390 | 391 392 393 394 395 | 396 397 398 399 400 |
| 401 402 403 404 405 | 406 407 408 409 410 | 411 412 413 414 415 | 416 417 418 419 420 | 421 422 423 424 425 | 426 427 428 429 430 | 431 432 433 434 435 | 436 437 438 439 440 | 441 442 443 444 445 | 446 447 448 449 450 | 451 452 453 454 455 | 456 457 458 459 460 |
| 461 462 463 464 465 | 466 467 468 469 470 | 471 472 473 474 475 | 476 477 478 479 480 | 481 482 483 484 485 | 486 487 488 489 490 | 491 492 493 494 495 | 496 497 498 499 500 | 501 502 503 504 505 | 506 507 508 509 510 | 511 512 513 514 515 | 516 517 518 519 520 |
| 521 522 523 524 525 | 526 527 528 529 530 | 531 532 533 534 535 | 536 537 538 539 540 | 541 542 543 544 545 | 546 547 548 549 550 | 551 552 553 554 555 | 556 557 558 559 560 | 561 562 563 564 565 | 566 567 568 569 570 | 571 572 573 574 575 | 576 577 578 579 580 |
| 581 582 583 584 585 | 586 587 588 589 590 | 591 592 593 594 595 | 596 597 598 599 600 | 601 602 603 604 605 | 606 607 608 609 610 | 611 612 613 614 615 | 616 617 618 619 620 | 621 622 623 624 625 | 626 627 628 629 630 | 631 632 633 634 635 | 636 637 638 639 640 |
| 641 642 643 644 645 | 646 647 648 649 650 | 651 652 653 654 655 | 656 657 658 659 660 | 661 662 663 664 665 | 666 667 668 669 670 | 671 672 673 674 675 | 676 677 678 679 680 | 681 682 683 684 685 | 686 687 688 689 690 | 691 692 693 694 695 | 696 697 698 699 700 |
| 701 702 703 704 705 | 706 707 708 709 710 | 711 712 713 714 715 | 716 717 718 719 720 | 721 722 723 724 725 | 726 727 728 729 730 | 731 732 733 734 735 | 736 737 738 739 740 | 741 742 743 744 745 | 746 747 748 749 750 | 751 752 753 754 755 | 756 757 758 759 760 |
| 761 762 763 764 765 | 766 767 768 769 770 | 771 772 773 774 775 | 776 777 778 779 780 | 781 782 783 784 785 | 786 787 788 789 790 | 791 792 793 794 795 | 796 797 798 799 800 | 801 802 803 804 805 | 806 807 808 809 810 | 811 812 813 814 815 | 816 817 818 819 820 |
| 821 822 823 824 825 | 826 827 828 829 830 | 831 832 833 834 835 | 836 837 838 839 840 | 841 842 843 844 845 | 846 847 848 849 850 | 851 852 853 854 855 | 856 857 858 859 860 | 861 862 863 864 865 | 866 867 868 869 870 | 871 872 873 874 875 | 876 877 878 879 880 |
| 881 882 883 884 885 | 886 887 888 889 890 | 891 892 893 894 895 | 896 897 898 899 900 | 901 902 903 904 905 | 906 907 908 909 910 | 911 912 913 914 915 | 916 917 918 919 920 | 921 922 923 924 925 | 926 927 928 929 930 | 931 932 933 934 935 | 936 937 938 939 940 |
| 941 942 943 944 945 | 946 947 948 949 950 | 951 952 953 954 955 | 956 957 958 959 960 | 961 962 963 964 965 | 966 967 968 969 970 | 971 972 973 974 975 | 976 977 978 979 980 | 981 982 983 984 985 | 986 987 988 989 990 | 991 992 993 994 995 | 996 997 998 999 1000 |

